

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

از مصنفات عالی جناب قدسی القاب نور حدیقہ افتخار و اجتہاد و نور حدیقہ ہدایت
و ارشاد جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول فخر المتکلمین سلطان الحق
غوث الدین ایہ الدنیا فی العالمین سید العلماء السید حسین علیہ الرحمۃ

حَدِیقَةُ سُلْطَانِيَّةٍ فِي مَسَائِلِ الْإِيمَانِ

باب چہارم در محبت امامت

حسب فرمایش عالی جناب سمو الاقطاب جلیل المراتب نبیل المناقب
ذی الجلال الشامخ والفضل الباذخ المولوی السید حسین ادامہ
بدوام البیرین واقع ماہ شوال سنہ ۱۲۳۰ بمیزاروسہ صد و چہار ہجری

در طب سبج ن تضحوی واقع شہر سبج گروہ

اشتهار

باب چهارم کتاب حدیقه سلطانی که از جمله کتب اصول مذہب امامیہ اشعری عشریہ است
مختص بحجت فوائد و منافع شیعیان طبع گردیده است اہل سنت و جماعت و
لطف و عنایت این کتاب را خرید نکنند و مطالعہ و ملاحظہ نمایند و ازین
طلب فرمایند چونکہ جناب قدسی القاب مجتہد عصر نائب حضرت صاحب الامر
کریم بن کریم ولانا سید محمد ابراہیم مدظلہ العالی حق تالیف این کتاب بزرگوارند
لہذا نوشته می شود کہ کسی این کتاب را کل یا جز یا بتبدیل و تغییر اسلوب یا تذکرہ
مصنف علی الرحمہ را از این کتاب جدا کردہ بہ کتاب دیگر شامل کردہ یا
تذکرہ را تا مدت سالی طبع نماید ورنہ موافق قانون مجاریہ و التخلیہ
عوض نفع نقصان خود خواهد کرد از شیعیان ہر کہ طالب این کتاب باشد
خطی مشتمل بر طلب این کتاب با دای محمول نزد من اذل الخافقین حسین
ساکن محلہ سعادت گنج منہجیات شہر لکھنؤ بفرستد انشاء اللہ تعالیٰ فوراً
این کتاب بسبیل ڈاک بذریعہ ویلوپے ایمل روانہ کردہ خواهد شد و چونکہ
از طبع این کتاب محض انتفاع و نیویہ مقصود نیست لہذا قیمت این جنس گران بہار
بسیار کم از آن مقرر کردم کہ ہر کس بہ ادنیٰ توجہ خرید پیش می ان کرد

قیمت کتاب	محصول ڈاک	خریدہ رجستری ڈاک	میزان کل
۸	۲	۲	۱۲

المستہر
سید حسین ساکن محلہ سعادت گنج قریب ہالی روانہ

فهرست باب چهارم کتاب حدیقه سلطانم

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
مقدمہ مشتمل بر چند فایده	۲	نصب امام طاعت و طاعت و طاعت	۲۳
فایده اولی در تعریف امام	۲	مقام کلام و طاعت و طاعت	۲۴
فایده ثانیہ وجوب امام	۴	اخبارین و افراترہ در سبقت و سبقت	۴
وجه اول وجوب نصب امام	۵	فرقہ اولی ملاطافہ فی اتباع عیسیٰ	۲۳
وجه دوم وجوب نصب امام	۹	فرقہ ثانیہ مرزا محمد اکبر بادی و اتباع عیسیٰ	۴۷
مناظرہ ہشام بن حکم با عمر و بن عبد	۹	فایده ثالثہ و تحقیق شریکات	۴۲
وجه سوم وجوب نصب امام	۱۱	شرط اول آنکہ امام افضل باشد از جماعت	۷۲
وجه چهارم وجوب نصب امام	۱۲	نقل عقیدہ پنجم فاضل دہلوی	۷۲
وجه پنجم وجوب نصب امام	۱۳	نقص عقیدہ فاضل دہلوی	۷۲
وجه ششم وجوب نصب امام	۱۵	شرط دوم آنکہ عصمت مشتمل بر دو چیز	۱۴
وجه ہفتم وجوب نصب امام	۱۵	وجه اول عصمت امام	۱۴
وجه ہشتم وجوب نصب امام	۱۶	وجه دوم عصمت امام	۲۲
وجه نهم وجوب نصب امام	۱۹	وجه سوم عصمت امام	۲۵
مناظرہ ہشام با مرثد شامی	۱۹	موردی گفتہ کہ حق تعالی در جواب حضرت ابراہیم	۱۵
وجه دہم وجوب نصب امام	۲۱	فرمودہ لایزال عہد ہی الظالمین	۱۵
وجه یازدہم وجوب نصب امام	۲۲	خبر از شیخ تفسیر کہ شیخہ ابن ابی قحح	۱۵
وجه ہوزدہم وجوب نصب امام	۲۳	در اثبات ابی کہ و عمر کردہ اند جوابش نیست	۵

۸۵	استدلال فاضل بلوخی عدم اشتراط عصمت	ابطال اقوال فخر رازی
۹۱	دامت بقول المیزبین در پنج البکاة	وجه چهارم عصمت امام
۹۲	ابطال استدلال فاضل بلوی	وجه پنجم عصمت امام
۹۲	احتجاج فاضل بلوخی عدم اشتراط عصمت	نقل کلام فاضل بلوی
۹۲	در آیت بقره شریفه عباسی صحیفه کامله	شبهه اول که فاضل بلوی در عقیده سوم گفته
۹۲	احتجاج امامیه به قتال علیه السلام	رفع شبهه اول
۱۰۱	الوجه الاول	شبهه دوم که فاضل بلوخی در عقیده سوم گفته
۱۰۱	الوجه الثاني	رفع شبهه دوم
۱۰۲	الوجه الثالث	وجه ششم عصمت امامیه اطلاق
۱۰۸	الوجه الرابعه	فخر رازی این را بحجیت جماع دلیل آورده
۱۰۹	الوجه الخامسة	ابطال اقوال فخر رازی
۱۱۳	الوجه السادسة	وجه هفتم عصمت امام
۱۱۴	الوجه السابعة	وجه هشتم عصمت امام
۱۱۵	الوجه الثامنة	وجه نهم عصمت امام
۱۱۶	الوجه التاسعة	وجه دهم عصمت امام
۱۱۷	الوجه العاشرة	تذیب نقل کلام فاضل بلوخی که اشتراط عصمت مخالف کتاب و سنت پنداشته
۱۱۷	شرط سوم امامت باشمیت است	نقض کلام فاضل بلوی
۱۱۷	تتمیم ضرورت که از طرف خدا و رسول	
۱۱۹	امام سابق نقض بر امام لاحق باشد	

فاضل دهلوی از طعن گفته که امام را علمای ماکان

<p>نقل عقیده چهارم فاضل دهلوی که امام را لازم نیست که منصوص باشد از جانب خدا نقض عقیده فاضل دهلوی</p>	<p>۱۵۳ و باید که نزد ائمه عشر ضرورت نیست این اشکال ۱۵۴ و شیعه معتقد است که کثر افعال و مفصل معلوم ۱۵۵ این خود را خفیه شستن بر وجه چهره</p>
<p>فایده ابعد آنکه منصب جلیل امامت اصول احتقار است از فروع احکام</p>	<p>جواب فاضل دهلوی بر پنج طریق ۱۵۶ مقصد اول اثبات آنکه ائمه اثنی عشر</p>
<p>فایده خامسته در بیان خصائص امام علیهم السلام نقض اقوال بعضی بطلان منحل تحقیق که</p>	<p>۱۵۷ علیه الصلوة والسلام و در آن چند مطلب مطلب اول اثبات آنکه دو زده امام</p>
<p>بکمال غلظه بهرسانند گفته اند حدیث زینا عن الری بوجه و قول او فیما هم و لا یلزم له ان یکون هر چه غیر خدا برای ائمه اثباتی مانند و رزق رساندن به و باشد</p>	<p>۱۵۸ علیهم السلام بالاجمال است فاضل دهلوی در باب اول تخفه گفته که نزد تشیع از ابتدای حدیث ظهور ائمه نگارند ۱۵۹ تا آنکه زمان سلاطین صفویه علی</p>
<p>تا ویدیه بعضی آیات روایات بر وجه صحیح از انجمن است آنچه در بعضی آیات وارد گشته سخن</p>	<p>آن وقت اصول و فروع ضبط آوردند ۱۶۰ از آن باز تبدیل و تحویل این سبب قوت شد</p>
<p>اسما و کسنی التی مکرر است این عوده بها از جمله متشابهات ماولیه است اطلاق</p>	<p>۱۶۱ ابطال اقوال فاضل دهلوی فاضل دهلوی در باب اول تخفه گفته که کلامی نگردد</p>
<p>وجه است علی حجة الله از متشابهات ماولیه است آنچه در بعضی آیات وارد گشته سخن</p>	<p>۱۶۲ شیعه عبد الله این سبب یهودی است ۱۶۳ ابطال اقوال فاضل دهلوی</p>
<p>مقتضی الايضاح و خیاره در گذشته و خصوص آنکه امام علیهم السلام موعوب را میدادند</p>	<p>تکمیل ۱۶۴ فصل اول در بیان خصوصیت که اثباتی خاص است ۱۶۵</p>

۲۴۳	در حد خاص و از ده ازان لایح می شود	۲۴۳	فصل سوم در بیان آیات اله برآیا انحضرت
	فصل دوم در تقریب استدلال با خبایا	۲۴۵	اول آیه فی هدایه انما ولیکم الله ورسوله
	اثنی عشر خلفه	۲۴۱	نقل کلام فاضل دهلوی که اجماع مفسرین را
	فاضل دهلوی در باب هفتم تحفه احرار بابا		ممنوع گفته اولار وایت بو بکر نقاش
	آله طهاره علیه السلام بنا ویل معنی نموده	۲۴۶	و ثانیار وایت عکره نقل کرده هر
	فصل سوم در بیان دلیل دوم که ال است		روایت قوت داده بعد وایت ثعلبی
	بر وجوب تسک باهل بیت علیه السلام	۳۴۱	بطریق ضعیف ذکر کرده
	حدیث اتنی تارک فیکم الثقلین الخ	۳۴۲	ابطال اقوال فاضل دهلوی
	فصل چهارم	۳۴۲	اولا فی الجواب عن النقص فی الامام
	فصل پنجم	۳۴۳	العمدة فی المقام تحقیق الحال
	فصل ششم	۳۴۳	الواردة فی هذا المجال
	فصل هفتم	۳۴۴	روایت اول فخر رازی از عطا
	مطلب دوم در بیان فضائل سید الوصیین	۳۴۴	روایت دوم فخر رازی از عابد بن سلام
	امام تقی جعفر علی بن ابی طالب علیه الصلوة	۳۴۸	روایت سوم فخر رازی از ابو رضی عینه
	والسلام اثبات امامت بیانی در احوال	۳۴۸	تعلیمی در تفسیر خود از ابن عباس وایت کرده
	و جبر و خوارق عادات آنحضرت درین مطلب چند فصل	۳۴۹	در تفسیر زایدی مجاهد نقل کرده
	فصل اول در القاب شریفه آنحضرت	۳۴۹	طی تفسیر منشور بچند طریق وایت کرده
	فصل دوم در مشتمل بر فضائل احوال و احوالات	۳۴۹	کیفیت روایت ابو بکر نقاش
	یا سعادت آنحضرت	۳۴۹	کیفیت روایت عکره

۳۸۶	مطالب عکرمه	۳۸۶	بسط المقال فی هذا المجال	۳۹۸
۳۸۷	کیفیت روایت تعلیمی	۳۸۷	قد طول الكلام فی هذا المقام تنقیحاً	۳۹۹
۳۸۸	مدح تعلیمی و خیات الاحیان ابن خلیکان	۳۸۸	للیرام و رفعا للادبام	۴۰۰
۳۸۹	مدح تعلیمی بغیة الوعاة سیوطی	۳۸۹	نقل قول دوم فاضل دهلوی	۴۰۱
۳۹۰	تکمیل در بیان حبه لالت این کریمه	۳۹۰	نقل قول فاضل دهلوی	۴۰۲
۳۹۱	نقل کلام فاضل دهلوی	۳۹۱	تشریح دوم	۴۰۳
۳۹۲	نقض کلام فاضل دهلوی	۳۹۲	تقریر سوم	۴۰۴
۳۹۳	نقل کلام فاضل دهلوی	۳۹۳	ششم آیه کریمه انما یرید الله	۴۰۵
۳۹۴	نقض کلام فاضل دهلوی	۳۹۴	لیذهب عنکم الرجس	۴۰۶
۳۹۵	دوم آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل	۳۹۵	خاتمه الطبع	۴۰۷
۳۹۶	سوم آیه کریمه الیوم مکنت لکم دینکم	۳۹۶	تذکره مصنف علامه	۴۰۸
۳۹۷	روایت طولانی از حذیفه	۳۹۷	نقل خطوط جناب مفتی صاحب	۴۰۹
۳۹۸	چهارم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا	۳۹۸	ببین چه نوشته شده است	۴۱۰
۳۹۹	نقل کلام فاضل دهلوی	۳۹۹	جناب معظما الاتقاب از طبع شدند	۴۱۱
۴۰۰	نقض کلام فاضل دهلوی	۴۰۰	جناب معظما و در کتب طافت و قنات	۴۱۲
۴۰۱	بخم آیه وافی پدایه من جا جک فیه	۴۰۱	چه قدر در سر و در کتب طافت و قنات	۴۱۳
۴۰۲	تقریر اول	۴۰۲	این چه قدر در سر و در کتب طافت و قنات	۴۱۴
۴۰۳	نقل کلام فاضل دهلوی	۴۰۳	و بلاغت این چه قدر در سر و در کتب طافت و قنات	۴۱۵
۴۰۴	ابطال اقوال فاضل دهلوی	۴۰۴		۴۱۶

زاد ب فکنده سر اقلیم رسائی طبعش چه بهار تازه گامد بحد اقیه امامت
قطعه دیگری تعلیم و تخرجه هفتده ۱۳

فرح بخش است سلطان حقیقه
مصنّف سید صلامه بود
سمیش ریخته در قالب طبع
بنام
لقرط زر که در معدن نهان بود
نوشته
بود نام و نشان و سال طبعش
برآمد مصرع تاریخ طبعش

تقریر دیگر از جناب سابق الاقباب مدظلہ العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بشرى لكم يا معشر الشيعة الامامية قد شاع كتاب الامام
من الحديقة السلطانية للامام الهمام حجة الاسلام المقيدم بدا السلطان
سيد العلماء الاعلام سمي سيد الشهيد عليه السلام وهو كتاب
مستطاب مشتمل على مباحث دقيقة في عبائر وشيخه وتكليفه
في الفاظ رقيقة وتحقيقات وثيقة خلّت عنها الكتب العتيقة
فانعموا النظر فيه وتدبروا في مطاويه فخاويه فانه للدين
والصراط المستقيم فاستندوا اليه واعتمدوا عليه واكتبحوه
هذا التقرير بتاريخين في القريض احدهما خالي عن التكلّم
والثوطينية وثانيهما وان اشتمل على التعمية لكونه ناقصا محتاجا الى

وَقَدْ نَظَرْتُ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ
فِي سَائِلِيهِ بِمَنْزِلَةِ
وَقَدْ نَظَرْتُ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ
فِي سَائِلِيهِ بِمَنْزِلَةِ

منجبراً بعدد حروف الجيم الكثرة لا شعاعاً بالمصنّف والمصنّف
والسلاسة وإيمائه إلى الطبع أرغف وأوفق بالطبع مع ان
مثل هذه التعمية الجديدة لطيفة لذين لما فيها
من الخفاء والإيهام والتشجيع

قطعہ تاریخ

فیض جزی من سید العلماء

بِتَوَاعِ حَنْوِخِ مِي يَدِ بِيضَاءِ

مخضرة الاغصان في الغبراء

في كل واحد قاتل الاسم جاء

الحق باب حقيقة غلبه

جمع اجتهاد كالليلة القمر

ساعت حدیقه افقه الفقها
۱۳

سلطان الحداثي

طوبى
الامامة شيدت اركان

باب في خلايق الجنة ورايا

ناسك الخلافة وغيره

المالية للمقاييس تاريخ طبعة

كان مكتوباً ومكتوباً

لَتُ أَقْصَى الْجَمْعِ وَرَجِيحاً

حقیقت غلبه باغی که درختانش با هم پیوسته باشند منه قوله تعالی

حديقة سلطانية ثم ثمرات عظام وكثرة المساحات

النظام گوید که باب السلام است این صفتهها برایش خیار مناسبه دارد

ایست غنیمت شست که درین آیه مذکور است یاد می آید و ۱۲ منته مدظل

بلغوا همیشه و لکن تاریخ محسوبیت بلکه نزد اساتید محقق مشایخ

أما المعنى بالنظر إلى المعنى فهو أني قد أتيت في التاريخ بجملة ما كان في

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ دلپذیر از رشحات خامه فیض شمامه جناب مستطاب علی القاباضل
کامل عالم عامل فقیه باذل مقتدا علی عا دل جامع معقول منقول حاوی غریب
اصول باریع علام مجتهد انام السید محمد معروف بسید ابوالحسن ادام استد فیوض
خلف ارشد نبذة الفضلاء عمدة الفقهاء المولوی السید علی شاه رحمه الله
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله علی نواله و صلے الله علی له و مبینی حرامه و حلاله
محمد و آله و بعد فان کتاب الموسوم بالحدیث فی السلطانیة
فی العقائد الایمانیه من مصنفات السید الامام الهمام علم الاعلا
وحجة الاسلام ایه الله فی العالمین و حجة البالغة فی الاضطرار
و حامی حمی الدین و صاحب ثار المفسدین عماد العلماء و المجتهدین
سناد الفقهاء و المتکلمین سلاله الانبیاء المصطفین مولا
سید العلماء السید حسین قدس الله روحه الزکی کتاب شریف
و مصنف منیف انطوی علی العجب العجاب و احتوی علی فضل الخط
و میز القشر عن اللباب و الخطاء عن الصواب ببیانات نافذة للخفا
و العام و تقریبات قریبة الی الافهام و احتیاج یقطع لسان الجاحلین
و ججاج تکشف عن کجای المعاندین و ادلة تقضم ظهور الملحدين
و ترغم معاطس اعداء الدین و لا بدع و لا عجبانه من افادته
مثل ذلك العلامة المذهب و جذیلها الموحک و عذیبتها المبرک
رجل الرجال و احدا لا حاد و هم اهل بیت لولا هم فی هذه البلاء

لما قام للذین فیها عمو ولا اخضر لعمود ولهم سو فی هذه الحدید بجد ودم
 خیر الجود واولیاء الملک الودود سلام الله علیهم صافح عود
 وناح الوعود وهذا الباب الرابع من الكتاب فی مامة الاثمة
 الاطیاب کان عزیز الوجود لا یتیسر الا بعد الفحص والاستکنا
 واستندات الیاء عنان الطلاب فوق الله السید الخیر الصفی
 السید حسین الموسوی الرضوی حیث اهتم بطبعه اشاعته وبالجمیع فی تصحیح
 ومقابله فله درة ولا نشئل عشرة وعظم اجرة وکتب الفقیر الی
 نته الامیر بذنبه ابوالحسن بن علی تجاوز الله عن زلاتهما
 بسادتهما وولاتهما

عبارت بلاغت آگین و الفاظ دل نشین چکیده کلمات جوابی کادیب طهر نحر اثر
 فاضل کامل عالم عامل مجمع معقول و منقول منبع فروع و اصول حاج الکرمین الشرفین
 زاید علی عبد الحسین الموسوی السید حسین دامته تبرک ام النیرین خلیف الموسوی سید مظفر حسین دامته
 بسم الله الرحمن الرحیم

گل نی خار حدیقه حق الیقین ثمره نخل عجا و الاسلام والیدین کلام بلاغت
 نظامیست در محامد اوصاف حضرت باری عم احسانه و اکرامه و انوار روح
 پرورش مشام جان عالم تجرید را معطر و مطیب ساخت و بهار طراوت چمنزار
 احقاق الحق و نسیم دلکشای مرغزار نهج الصدق سخن لطافت انقضا میست
 که در نعت و شناسی جناب خاتم الانبیاء علیه صلوات الله و سلامه و اوازه حسن
 ملاحتش شورای در برابر حق بجار الا انوار مدانداخت اما بعد ایامی گلشن

از ایرد رار حمد ثنائی الی الجلال و پس از صفیر انگیزی عند لیبستان سراسی قلم
 در لاله زار نعت خضر بنی آدم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بر خواطر
 گل چینان یا ضل اصول دین و ضامیر مقتبسان انوار الممه طاهرین صلوات
 علیهم اجمعین ملا و السموات و الارضین که بتشئید مبانی الایمان و تزییف
 اصول اهل العدوان معترف می باشند و از برق خاطف شرر بارش وجود
 بصارت العین اهل نفاق و شقاق می بایند میریزند باد که چون صواعق
 حج الهیه و آیات غیر متناهی از آتش فشانند صوارم استدلالات علماء و مبین
 و برق سوزان حیات اجتماعی کلام ما پیرین که ناصران ملت دین و حامیان شریعت
 مقلبین بکانه هر یک بر تبلیغ مبطلین عقاید اهل شناعت تدلیس با دین
 بنا و منتهی الکلام خصام از قوت دست استقصاء الافحاشم مرصفین بر آفتاد
 اخذین گوهر مراد اند خرمین بات اهل شنان و خاشاک بهفوات صاحبان
 عدوان از چار صد مسموره عالم بسوخت و شوارق دلائل و برابین
 علماء متالهین که ایشان را نیز جهان افروز فلک تقیق افتاب عالم تاب برج
 تحقیق مبارزین میادین مناظره اشاعره و ارباب اعتزال یک تازان
 معارک احتجاج و استدلال نمک پاشان و دیدهای خواباوردگان بی هوشی
 از عبارات و فقرات بلیغ هوش آورندگان بد هوشان باد و غفلت فراموش
 از تحریک نسائم کلمات و آیات نصیحه میتوان گفت شیمای عالم خفیات
 معانی و صفحات خیایای نکته دانی را بر فروخت اندازد رین زمان فرحت
 اقتران بل از محاسن و برکات ایام و مکارم دهور و اعوام باب چهارم

از کتاب مستطاب حدیقه سلطانی در مسائل ایمانی که بوجه تقالیب
 ادوار زمان و فقدان انصار و احوال بقالیب طبع و زیاده و کسوف شهرت
 نبوده بود بجلوه گاه ظهور و بآمد قدرت ذوالجلال ملاحظه کنیست
 که از شتهار این کتاب حسن و غار تریات اهل خلاف بی انصاف مثل ملایم و محلی شیا
 که سواد اشتکات به الیج و بناء مقالات پرتدلیس ایشان او هن
 من بیت العنکبوت صریح کرده پای نهضت العقول در رفتار طریق صفی
 عاریج و توصیف تصفیة از ناطقه زبان خارج می باشد کتابی است یا بحر
 در وض ممتور صفی قش و جنات حور سطورش قلم ندر حنا و امضای
 رشیفه بر افنان الفاظش غمزه زن و صلاصل و قلوب شریفه بر اخصان معاش
 تر نم فکن در سواد خط و کتابت حیات و هنگام طوفانی سفینه النجات
 روشن شعلی که از صرصر حوادث اهل عدوان و حسون تابنده چراغی
 که از اول تا آخر از گزند الفاسد و باب استنار بامون علم و جوهر کمالی
 و جان فضل و علم را تاب و توانی مال مال از آن بیاضین نادره که نرگس را از
 برای مقدس انتظار و بوستان خلد عنوان ابسی شتر ساری بل از شوق
 دیدارش دید های نرگسها بیدار ها و باشتیاق حالش گلها بر لبتر خارها
 مجموعه فرائد معانی لعل طمشتی بنامش قبله و کاجان کنجینه پر از ذرات کائنات
 و المرحان فقرات ابدارش صدائق پرتو از بار و انوار و سطور و هینش کائنات
 جنات قشری من تحتی تا الا نحر هر حرف این کتاب طبع را مرغوب کانه حیات القلو
 بر فصلش تا شامی فصل بهاری هر بابش نمونه باب حمت باری سبحان الله

این در شایهوار زاده الاده وار نادیده چشم فلک و ناشنیده گوش ملک و تصنیفات
 و تالیفات سید علام سراید مشکابین عظام نخل بند حدیقه برابین حین آرا می
 گلشن کشف الحق والدین المود من ایندر اجدیل مشرف بشریف علماء امتی کانبیا
 بنی اسرائیل ممدوح قدسیان اطباق خضراوی مسلم الثبوت میان انام غیری و
 عروج سلایم قرب الهی زینت افزائی اریکه دام و نوایی و بمقاد و اما بنعمة
 ربک فخذ مشریر زند قطرات علوم بکام مستحقین از منبع دانش و یقین
 و مضمون و اما السائل فلا تقهر بخشنده خزائن علوم بکمال جود و سخا
 بسالکین پیشوائی اهل ایمان رهنمای طریق ایقان خضراء شریعت باد
 طریق حقیقت کس از کان شرح نبوی مشید بنیان آیین و آداب مصطفوی
 منصور در معرکه مناظره غالب جنود فلاسفه و اشاعره برارنده و دخیالات
 فاسده از دماغ هواخواهان شوکته عمریه بیک شعله افکنی ضربت حیدر
 خامه اش مانند مصاصم قاطع لسان منکرین امامت ائمه اطهار اقلام می نماید و
 چون و الفقار از دوزبان و ترانه توصیف لسان الحق می سراید تحقیقا مشایخ
 پیش افاد آتش پوچیل و قال اطفال دبستان و توجیهات اشراقیاد و مقابل فاضا
 چون نور چراغ پیش افتاب خشان بهنگام گرمی و زبازار حکمتش متاع برسی
 کاسه و وقت باریدن سحاب محبتش آتش فتنه انگیزی هر اشعری خامه
 فیض ازل گشته مدد کارشان
 مالک اقلیم معانی همه
 رخت بر منزل وین افکنان
 بارشک از دوش یقین افکنان

زیب و دانه من جعفری
 پیش رو قافله علم و دین
 مجلس شان مستدین پروی
 آیت حق حافظت یحیی
 اعنی علامه روزگار وارث الله اظهار مولی الخافقین اقا
 سید العلم السید حسین علیین مکان علی سر مقامه فی عیدین الله انظار
 الممدین بحسن سعی مشکو نهال بوستان سیادت ثمر باغ شرافت هدایت انتساب
 فضائل یاب زیب افترای بزم فاگری آراسته از صدق باطنی ظاهری
 ز درج شرافت خمین گوهری
 نهج سیادت بلند اختری
 پیویداصداقت ز پیشانی
 سعادت ز سیمائی نورانی
 عده خلدان زبده اخوان سلاله الائمة المصطفین جناب السید حسین
 وقاه الصمد من شهر کل حاسد اذا حسد طبع گردیده الهی این نسخه کیمانی علم خلق را
 پایا ویت ولف ساعی بانی و کاتب وقار بی ثمر نهال آخرت بادا محمد مستر اولاد آخرت
 اعلان ممانعت طبع این کتاب

چونکه عالی جناب قدسی القاب بده المتکلمین قدوة المتفقهین مجتهد عصرنا
 حضرت صاحب الامر کریم ابن کریم موالنا سید محمد ابراهیم مد ظله العالی حق تالیف
 این کتاب را بمن بخشیده اند لهذا نوشته می شود که کسی این کتاب را کلی یا جز
 یا به تبدیع و تغیر سلوب یا تذکره مصنف علیه الرحمه را ازین کتاب جدا کرده
 بکتاب دیگر شامل کرده یا آنها تذکره را تاجدت سنی سال طبع نماید ورنه موافق
 قانون مجاریه دولت انگلشیه عوض نفع نقصان خود خواهد کرد فقط

العبد
 سید حسین

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

از مصنفات عالی جناب قدسی القاب نور حدیقه اقما واجتهاد و نور حدیقه هدایت
و ارشاد جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول فخر المتکلمین سلطان الحق
غوث الدین آیتہ اللہ فی العالمین سید العلماء السید حسین علیہ الرحمۃ

حَدِيقَةُ سُلْطَانِيَّةٍ فِي مَسَائِلِ الْإِيمَانِ

بَابُ چہارم در محبت امامت

حسب فرمایش عالی جناب سمو القاب جلیل المراتب نبیل المناقب
ذی الجلال الشامخ والفضل الباذخ المولوی السید حسین ادامہ اللہ
بدوام البیرین واقع ماہ شوال سنہ ۱۲۳۰ بمیزاروسہ صد و چہار ہجری

در باب ستائش من تصوم فی واقعہ شہر نسیم گروید

نقل و نسخ

عالی جناب سی القاب مقتدای عادل : نادی کامل : ضابط قواعده
معقول منقول : حافظ قوانین فروع و اصول : مرجع ارباب تحقیق :
ملاذ صاحب تدقیق : زبدۃ المتکلمین : قدوة المتفقهین :
مجتهد عصر : نائب حضرت صاحب الامر : کریم ابن کریم :
مولانا سید محمد ابراهیم ادام الله اظلاله علی رؤس المؤمنین :
بسم الله الرحمن الرحیم یا سیده سبحانه
باب چهارم کتاب صدیقه سلطانیه که از مصنفات جناب صدیقه
سید العلماء السیة حسین علی الله مقامه می باشد خلیل جلیل
سید حسین صاحب نقلش از اصل نسخه که در کتب نجف موجود است گرفته
در صحیح آن مبالغه و اهتمام تام نموده اند و نجف حق تالیف با ایشان
بخشیده ام باید که کسی تا مدت سی سال کتاب مذکور را طبع نکند
و آنچه سید صاحب صوف در خاتمه این کتاب احوال
ملکی خصال آن علامه نوشته اند از کلام معتدین نقل فرموده اند
فخر الله عنا الحسن الجراء و اسبغ علیه النعماء
المرقوم ببت و هفتم ماه شعبان سنه ۱۳۰۲ هجری یوم شنبه

محمد ابراهیم
سید

اشتهار

باب چهارم کتاب حدیقه سلطانیه که از جمله کتب اصول مذہب امامیه اشنی عشریه است
مختص بحجت فوائد و منافع شیعیان طبع گردیده است اہل سنت و جماعت و
لطف و عنایت این کتاب را خرید نکنند و مطالعہ و ملاحظہ نمایند و ازین
طلب فرمایند چونکہ جناب قدسی القاب مجتہد عصر نائب حضرت صاحب الامر
کریم بن کریم ولانا سید محمد ابراہیم مدظلہ العالی حق تالیف این کتاب بزرگوارند
لہذا نوشته می شود کہ کسی این کتاب را کل یا جز یا بتبدیل و تغییر اسلوب یا تذکرہ
مصنف علی الرحمہ از این کتاب جدا کردہ بہ کتاب دیگر شامل کردہ یا
تذکرہ را تا مدت سی سال طبع نماید ورنہ موافق قانون مجاریہ و انتظامیہ
عوض نفع نقصان خود خواهد کرد از شیعیان ہر کہ طالب این کتاب باشد
خطی مشتمل بر طلب این کتاب با دای محصول نزد من اذل الخافقین حسین
ساکن محلہ سعادت گنج منہجیات شہر لکنو بفروشد انشاء اللہ تعالیٰ خورا
این کتاب بسبیل ڈاک بذریعہ ویلوپے ایسل روانہ کردہ خواهد شد و چونکہ
از طبع این کتاب محض انتفاع و نیویہ مقصود نیست لہذا قیمت این جنس گران بہار
بسیار کم از آن مقرر کردم کہ ہر کس بہ ادنیٰ توجہ خریدش و مخفی آن کرد

قیمت کتاب	محصول ڈاک	خریدہ رجستری ڈاک	میزان کل
۸	۰۲	۲	۱۰

المستہر
سید حسین ساکن محلہ سعادت گنج قریب ہالی روانہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين المؤيد دينه المبين ببعث الرسل والنبيين
ونصيب الحج واقامة البراهين وصلى الله على محمد رسول الله خاتم
النبيين وعلى اهل بيته الطاهرين الاوصياء المرخصين بيئنا سيد
الاوصياء على امير المؤمنين صلوات على السَّمَوَاتِ والارضين
باب چهارم در امامت است و آن مرتب است بر يك مقدمه چند مقصود فائده
مقدمه ربيان چند چيز است كه كراي پيش از بيان مقصود اهم است از جهت
باعث مى شود بر زيادى تبصير در مقصود اين باب لائح مى گردد از ان حقيقت
مطلوب عند اولى الالباب پس بيان اين امور در ضمن چند فائده ضرورت
فائده اولى تعريف امامت است بدانكه امام خود است از اسم جامع
پس امام از اين جهت امام گويند كه مردم اتباع او را در اقوال و افعال قصد پيروي
باشند مطاع سائر الناس له اتباع و مراد از امام در اين مقام كسى است كه مقتداى امت

فائده اولى
تعريف امامت است
و مراد از امام
در اين مقام
كسى است كه
مقتداى امت

و پیشوای خلق باشد در جمیع امور و چون دنیا بنیابت پیغمبر پس آنچه پیغمبر از طرف خدا
 امام بنیابت جانشینی پیغمبر بحمل می دهنه بر سبیل استقلال و گاه است که امامت اهل
 می کنند بریاست عامه دینیه و نیوی علی الاطلاق چنانکه در کار طویل در باره ایرات
 می باید و از ابتلی ابراهیمیه بحکامات فائمهین قال ان جاعلك للناس اماما قال
 و من ذی تی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی در این هنگام که ابراهیم را پروردگار
 باز مایش در آورد بچند کلمه یا چند خصالت پس بانجام رسانید ابراهیم انهارا و تعالی
 از غایت سرعت فرمود بدیستنی که من میگردد از تر از برای خلق امام و پیشوای عرض کرد
 که امیدارم که از دیریت من نیز امامان باشند پس حق تعالی در جواب ابشاد فرمود که در
 منی باید عهد مرا که امامت باشد احدی از ظلم کنندگان محقریب تفسیر این آیه کبریه
 در بحث عصمت خواهد آمد انشاء الله تعالی و مجلادری بخاند کور می شود و مولانا فخر الدین طریحی
 بخفی در مجمع البحرین می فرماید که امامت هی الریاسته العامه علی جمیع الناس فاذا اخذت
 لا بشرط شیء تجامع النبوة و الرساله و اذا اخذت بشرط لا شیء لا تجامعها یعنی
 امامت عبارت است از ریاست عامه دنیا و دین پس هر گاه آن را بر اطلاق آن بگذارند
 بانبوت رسالت مجتمع می تواند شد و هر گاه بشرط نیابت که عبارت از عدم استقلال
 در آن میفرمایند بانبوت و رسالت مجتمع خواهد شد و نیز در تفسیر این آیه
 می فرماید ان جاعلك للناس اماما ای یا تبرک الناس فیتبعونك یعنی می گردانم
 ترا پیشوایی که بتام بکنند اقتدا نمایند مرم بتو پس متابعت تو کنند پس امام الکتم
 لان الناس یا صون افعال ای یقصدونها فیتبعونها و یقال للطریق اماما
 لانه یومر ای یقصد و در کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه کبریه

ملست که حق تعالی ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد و قبل آنکه او را نبی بگردد و حق تعالی
 مورثی ساخت پیش از آنکه او را بر تبه خلعت فائز گرداند و او را خلیل خود گردانید پیش از آنکه
 او را امام بگرداند پس هرگاه جمع ساخت برای او این همه مدارج را فرمود انی جاعلک
 للناس اماما پس هرگاه جلالت مرتبه امامت در نظر حضرت ابراهیم بود اگر دید که او را
 که برای تبت او نیز این تبه حاصل شود پس هرگاه حضرت باری تعالی عرض کرد و من
 ذراییتی رجوا بش فرمود لایزال عهدهای لظالمین یعنی سقیه امام و پیشوایان را
 نمی تواند بود و نیز مویست که آنحضرت فرمود هر آنکه پیشتر کرده است برای بتا امام نمی تواند
 حدیث کاشانی در تفسیر صافی میفرماید که درین وایت تعریف است بر مشایخ
 کسان ازین راه که زمانی در از قبل از اسلام پیشتر بتان نموده بودند و تفسیر قول تعالی
 واجعلننا للمتقین اماما از آنحضرت مویست که فرمود ایانا عفی و در وایت دیگر
 چنین است هذه فینا و ابو بصیر از آنحضرت وایت کرده که در وقتی که بر بار خدای
 واجعلننا للمتقین اماما فرمود از خدای خود امر بزرگی را خواهمش نمودی
 و حال آنکه آیت چنین است واجعلننا من المتقین اماما ظاهر اینست که این آیه
 بهر وجه نازل شد و لکن بنحو اول در شان حضرت نازل گردیده و بر طرز آخر نسبت به خلق
 فلا منافاة و گاه هست که امامت را بمعنی مطلق پیشوایی میگیرند و اعم از آنکه پیشوایی
 از اهل حق یا پیشوایی اهل ضلالت و قل الله تعالی وجعلننا من عرأمة کید و نا
 باهر نا اسی حکمنا لهم بالامامة وجعلننا من عرأمة یدعون الی النار
 یعنی خلیفای دینی هر یک را داشتند و او علیه بجل ما رویان صفتانها امامان
 عادلان سنفضله فی موضع یلیق به فائده ثانیه در وجوب نصب امام

بحال الله
 ۱۱

در وجوب نصب
 امام

بمعنی مقصود در مقام بدانکه اهل اسلام خلاف کرده اند در نیکه نصب امام بمعنی مذکور
 از تعالی واجب است یا برائت و آنکه عقل حاکم است بوجوب آن یا بشرع معلوم
 گردیده اهل سنت گویند که بزرگترین واجب است که شخصی را از میان خود رئیس گردانند
 و اتباع او در آنچه موافق شرع است لازم گیرند و او را در امور مشروع و معذور
 باشند گماشتند به الدلوی من افاضلهم و آنچه فرق فاجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند
 آنست که بر پروردگار عالم نظر بصالح و مکرم نصب امام واجب است و عقل و نقل
 بر آن دلالت میکند و این امر مهم بسیار خلق منوط نمیتواند بود و مفاسد آن بر شمرند
 خیر منفی نیست و تمسک قول امامیه چندین وجه است از عقل و نقل اولاً بجملاً میگویم
 که همین قدر در مقام کفایت میکند که حال امامت بعینه عالیه است پس هر یک که
 بر وجوب بعثت بغير ان دلالت میکند بر وجوب نصب امامان نیز دلالت دارد و وجوب بعثت
 بوجه عدیده در بحث نبوت بمرض بیان آمد و بپایه اثبات رسیده پس همان اوله یا مثل آن
 نصب امام با ثبات میرسد زیرا که وجوب بعثت نصب امام هر دو قریب بهم است و هر دو از
 دین اسلام و انبیا ساق اوله بطریق مطلق تفصیل نموده میشود بیان آن بچندین وجه میتوان نمود
 وجه اول معلوم است که مردم در اتمام امور دین و دنیای خود با چار انداز رئیس سرگرد
 که در امور مختلفه ایشان ابراه راست هدایت نماید و رفع محاصره و منازعه و مجادله و منافع
 ایشان که بسبب اجتماع و تمدن بالطبع بالفروقه در معاملات و معاشرت ایشان رو
 میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکنند و همه عقول برین مفلور اند و چنین کس نبی است
 یا امام که جانشین اوست خصوصاً بعد حضرت رسالت که خاتم پیغمبر است و بعد از او
 بعثت پیغمبر دیگر نیست و این مقتضات که درین تقریر استعمل گردیده از غایت وضوح

وجوب اول
 و وجوب امام

من مسلک در مسلک اجلائی به بیات و بعضی آن نزد مخالف و موافق از
 سلمات است علامه افغانی در مطلع در شرح مائت الحمد لله علی ما انعم و قول
 او و علم من البیان ما لم یعلم یگوید آنچه محصلش است آنست که مصنف بعد تقسیم
 تصریح نمود بعضی نعم از برای اشاره بسوی اصول چیزی که در بقای نوع انسان محتاج
 الیه است بیان آن اینست که انسان مدنی بالطبع است یعنی محتاج است در معیشت
 و زندگی خود بسوی تمدن و آن اجتماع اوست باین نوع خود که معین یکدیگر و شریک
 همه گرد شوند در تحصیل غذا و لباسی و مسکنی و غیر آن و این اجتماع موقوف است بر آنکه
 آگاه کند هر واحد صاحب خود را از چیزی که در صلاح است و اظهار حال و جمیع امور
 باشاره نمیداند و از شد زبر که اشاره و فایده دوات و معقولات صرفه که در خارج برای آنها
 وجودی نیست نمیکند در سه برشتنی است زائد و گاه است که تحصیل ادوات آن تصریح
 یا تغذری شود پس جمیع بجهان و تعالی انعام کرد بر آنها بتعلیم بیان و آن عبارت است
 از نطق فصیح که مخبر باشد از چیزی که در خاطر است و این اجتماع از ظلم نمی پذیرد مگر در صورتی
 که در میان آنها رئیس و عدلی باشد که بر او جمیع مردم مشفق شوند زیرا که هر واحد خواهش
 میکند چیزی را که جهت یا جستن بسوی او میباشد و غضب میکند بر سبکه مزاحمت کند او را
 در محتاج الیه پس ظلم بر غیر واقع میشود و امر اجتماع مختل میگردد و رئیس و عدل جزئیات
 غیر محصوره را در نمی یابد بلکه ضرور است برای آن منسبط قواعد کلیه که علم شرایع است
 و ضرور است از برای آن قوانین و اضعی که مقرر کنند آنرا بطور سی که همه اوار و لایق است
 در مالی که مضمون و محفوظ باشد از خطا و آن واضح شارع است و ضرور است که شارع
 متنازه باشد بهحق طاعت یعنی نسبت بهکلمان واجب الطاعه بوده باشد و آن مقرر

نمی شود مگر با آیت و آیات که دلالت کند بر اینکه شریعت او از نزد پروردگار است
 و آن آیات معجزات است و بکلام مجرب پیغمبر با قرآن است که فارق است میان حق
 و باطل انتهى پوشیده نماند که در تحریر این تقریر ازین فاضل بحریر عدا یا غفله ایهالی واقع شد
 که نتیجه کلام و خلاصه مرام را فرد گذشته چه مقدماتیکه بذکر آن پرداخته نتیجه آن اینست
 که تعیین این قوانین یا وضع آن که مصون باشد از غلطی بر قادر علیم و حکیم که عالم السیر
 و الخیات است واجب است چه غیر او تعیین چنین شایع نمیشود و آنکه واجب
 است بر حکیم علی الاطلاق نصب آیات و معجزات بحسب تصدیق و اینها ظاهر کل الظهور
 لکن عامه چونکه از وجوب چیزی دلالت نظر الی امکان بر یک تعالی تحاشی دارند و چنانچه
 از همین جهت از استنتاج وجوب از مقدمات با وصف اعتراف بقدرت این امور
 پہلو نمیشود و کیف امکان تعیین بر تصرف بسیر در انحن فیه جاریست و بطلان
 مقوله اهل سنت در شایستگی واضح دیگر و وزیر که اکثر مقدمات مشترک است
 پس از برای تست که بگوئی که انسان مثالی لطیف است و تفویض اختیار بر کسی و امام
 بسوی کائنات امام با وصف اختلاف آراء و مختلف بودن شایستگیات و هموا آنها مقتضی
 است بسوی فساد و اختلال حال عباد زیرا که هر کس بر نفس خود دفع جزوی را بخواهد
 تا بر است کبری چه رسد چه آن درجه قصوی و منزلت عظمی است که بر آن متعالمه
 میسمانند و در معارک قتال و جدال می سازند و این میانست که محتاج بیان نیست
 تا آنکه شریعتانی در ملل و کل نوشته اعظم خلاف بین الامت خلافاً الامامه او باسل
 سبف فی الاسلام علی قاعده و بنیه مثل باسل علی الامامه فی کل زمان یعنی بزرگترین
 خلاف در میان امت خلاف امامت است زیرا که مثل شریعتی که در خصوص دعوت

بهمت در هر زمان کشیده شد پس هیچ فاعده دینی اتفاق نیفتاده است که هرگاه
 مقدمه دینی را برای اهل دنیا و الگذا از بنیاد الملکیت کنیم بسته نبخیر و اخذ برستی
 و خونریزیهای بیجا خواهد کردید و اینکه نوشته است وقد سئل الله ذلک فی
 الصدر الا قول فاختلف المهاجرون والانصار فیها الى ان قال قال عمر بن
 الخطاب فقیل ان تشتغل الانصار بالکلام مدد فی یدى الى ابی بکر فبالیته
 فبايعة الناس وسکت الناس الى ان بیعة ابی بکر کانت فقلت و فی الله
 سرها فمن عادى مثلها فاقتلوا پس بر ظاهر است که مبارزت بیعت ختمید
 مردم چنانکه از عمر بن الخطاب بطور رسید موجب ثوران فتن بود بحسب اتفاق
 از راه احوال بنیاد و ایما علی لهم لیزدانوا الثمایر گاه فتنه بطور رسید مناسط
 اعتبار نخواهد بود و فاعلش بفعل خودش مستحق قتال پس واجب شد نصب امام
 از جانب ملک مظلوم زیرا که فرد است بر کسیکه مافظ شرع باشد و از منکرات
 و منهیات مانع نماید و مردم را دعوت بسوی امر خیر سازد و ظالم را از ظلم او
 و جابر را از جور او باز دارد و منجم باری ضلالت را از حیرت او برآورد و شاه راه
 هدایت رساند و بر رفع شکوک کلین پرواز دهد و اکیسائی شجاعت را با نوار هدیت
 خودزائل کند و از خطا در قول و فعل غیر باشد پس ضرورت است که ممتاز باشد منقر
 خدا و رسول او یا بایاتیکه دال باشد بر اینکه اشخص منصوص است از جانب صاحب
 شریعت که نمی شناسند او را مردم مگر به هدایت صاحب شریعت فالله و لا القوم
 لا یفقهون حدیثا چه چیز است که باعث شده است این قوم را بر عدم فهم گاهی میگویند
 که بر خدا چیر و چیریت و شان حد رفیع تر است از اینکه بر ذمه او چیزی واجب شود

و مال آنکه نظر بکلیت و رفت بجمال خلق آنچه بر ذمه مکیم علی الاطلاق لازم باشد همچگونه
 منافی شان رفیع او نیست و گاهی واجب میکنند بر او امور کثیر و امثل تعلیم بیان و مقرر
 ساختن قوانین و معین نمودن شایع و ارشاد رسل و نصب پیاد و اطهار و معجزات
 بردست شایع و نمکرمی شوند و خوب نصب امام را بر خداوند عالم و تفویض کمینند
 این امر عظیم را بسوی سایر خلق که از گمراهان و جاهلان اند ما اینکه بهمین جهت در خلافت
 و امامت نوبت باز ذوال و اجلاف امت رسیده که بجهت از علم و صلاح نداشتند و زود
 باشد که تفصیل آن ان شاء الله تعالی بیان بیاید و چه دوم آنکه اصلاح بر خدا تعالی
 واجب است و شک نیست در آنکه اصلاح بجمالندگان در جمیع احوال و ازمان وجود
 رئیس و حاکمی است منصوب من قبل الله که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد
 و چنین رئیس غیر است یا امام و در زمانیکه غیر نباشد منحصر است در امام با کمال نصب
 امام مثل غیر آن بر اصلاح حال خدگان بر ذمه است و حکمت حضرت رب
 العزت لازم است نه تفویض بر کسی مافصل امت و استبانه شان خلیفه است
 گمان کرده اند چه مفاسد آن بر بندگان واضح است و عیان و تغنی عن بیان
 جناب و الداجد اعلی الله درجاته و سکنه بمجوه جنانه در بیان اول و خوب نصب
 امام علیه السلام بفرماید و هم از آنچه در ایشان باده غفلت است و غشیه آورد و ارباب
 عقول را قصه از خواب گران بهالت بیدار می سازد و مناطره شام بن حکم است
 بعمر و عین بصری واقعه و آن بنا بر آنچه شیخ محمد بن یعقوب عینی در کافی و شیخ
 صدوق در المالیه و دیگران از یونس بن یعقوب روایت کرده اند چنین است که روزی
 بخد مت حفرق صادق علیه السلام جماعتی از صحابه مثل حمران بن عسین و مؤمن الطاق

و خوب نصب

و خوب نصب

هشام بن سالم و محمد بن طیار و جسی دیگر از صحابه حاضر بودند و در آن میان هشام بن
 اکرم نیز بود و عنقوان شش باب داشت پس حضرت صادق علیه السلام با و فرمود که
 هشام گفت بیک یا بن رسول الله حضرت فرمود آیا خبر نیدی مرا که چگونه عمرو بن
 عبید قتیله اهل سنت را افحام و اسکات نمودی هشام گفت خدا تو شوم آفریند رسول
 برستیکم من یا میکم و زبانم در حضرت اقدس یارای ذکر آن ندارد حضرت فرمود
 که برگاه شمارا امر کنم بچیزی پس آنرا بجا آوردید در آنوقت هشام بمعاذ الماورع و عرض کرد
 که من مال عمرو بن عبید را شنیده بودم که در مسجد بصره می نشیند و یاده گوئی میکند و مردم
 بر دور او مجتمع می شوند و جوع با و می نمایند و اینمندی بر من دشوار آمد پس ای و فتم و
 روز جمعه مسجد بصره در آمدم ناگاه دیدم که جمعی حلقه بسته اند و از عمرو بن عبید
 سوال می کنند پس هجوم مردم را شکافتم تا مرا راه دهند و در صف آخرین شستم و با و
 گفتم ایسا العالم من مردی غریب و مسافر ام آیا اجازت میدی که سینه از تو بپرسم
 گفت بپرسم گفتم آیا چشم داری گفت ای پسر اینچه سوال است که میکنی گفتم سوال من
 همین است گفت ای پسر پرس اگر چه سوال تو سخیمانه باشد پس بپرسم که
 آیا چشم داری گفت آری گفتم پس بآن چه کار میکنی گفت الوان و اشخاص را بآن می بینم
 گفتم آیا بینی داری گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت روایح را می بینم گفتم آیا زبان داری
 گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن سخن می گویم گفتم آیا گوش داری گفت آری
 گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن آواز می شنوم گفتم آیا دست داری گفت بلی
 گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن چیز را می گیرم و نرم و سخت را بآن می شناسم گفتم
 آیا پا داری گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن از مکانی بکافی دیگر میروم گفتم

آبادان داری گفت آری گفتم بآن چه کار میکنی گفت ذوق الطعمه مختلفه بآن میکنم و لذت
 آنرا می یابم گفتم پس بگو که آیا دل داری گفت بل گفتم بآن چه کار میکنی گفت هر چیزی که
 بر این اعضا و جوارح مذکوره وارد می شود از ابل خود تمیز میکنم گفتم که این جوارح مذکور
 استغنا از دل دارند گفت نه گفتم چگونه چنین باشد و حال آنکه این اعضا صحیح و سالم اند
 گفت ای پسر هرگاه این اعضا در چیزی از چیزهایی که شنیده یا دیده یا شنیده باشند
 شک کنند برای تمیز آن بسوی قلب رجوع می کنند پس بگو ای دل تقین در آن محل
 می کنند و شک باطل میشود گفتم پس حقیقتی قلب را برای رفع شکوک که بر اعضا وارد
 می شود قایم فرموده است گفت بل گفتم با چاراست از قلب و اگر نه اعضا را تقین بر
 چیزی حاصل نمی شد گفت بل گفتم ای فلان برستی که حقیقتی اعضا و جوارح مردم
 و انکه اشتنا اینک برای ایشان امامی است در ادوات که تصحیح امور میجو و ابطال شک بآن
 نمایند و این خلق کثیر و جم غفیر را در حال حیرت و شک و اختلاف بحال ایشان و انکه
 امامی را برای ایشان نصب فرمود که برای رفع شکوک و اختلاف خود بسو او رجوع
 توانند نمود و برای اعضای تو امامی است در ادوات شکوک و اختلافات ایشان را بر او
 عرض نمائی پس عمر و عیسی بید ساکت شد و بسوی من ملتفت گردید و گفت که آیا تویی
 هشام گفتم نه گفت پس از کجائی گفتم از اهل کوفه گفت پس تویی هشام پس مرا بکنار خود
 کشید و نزد خود نشاند و با وقتیکه پیش او بودم سخن بر زبان میاورد پس حضرت صادق
 علیه السلام فرمود یا هشام من علمای هذا که بتو تعلیم کرده این را گفتم یا بن رسول الله
 جری علی لسانی بر زبانم چنین جاری شد فقال یا هشام هذا والله مکتوب
 فی صحف ابراهیم و موسی و چه سوّم آنکه جناب والد مرحوم اعلی المتدرّج جات

و بجهت
 و بجهت

میفرماید و ایضا بعثت رسول واجب است نظر بآنچه فخر رازی در تفسیر کبیر بیان عتراف
 نموده چنانکه در ذیل قول او تعالی یا اهل الکتاب قد جئکم من رسولنا یبیین
 لکم علی فترتین الرسل گفته مسئله چهارم آنست که فائده مبعوث ساختن محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم در زمان فترت و وقت خالی از بعثت آنست که تحریف و تغیر
 در شریعت بسبب طول مدت و تعادم عهد بدین و تمت راه می یابد و باین سبب حق
 بیاطل و صدق بکذب عاقل مختلط میگردد و بسبب آن خلق را عذری ظاهر در
 اعراض از عبادت بهم میرسد لکن لهم ان یقولوا یا الهنا عرفنا انک لا یکت من
 عبادتک و لکن ما عرفنا انک لیس بایممت در چنین وقت آنحضرت
 را برای قطع عذر بندگان مبعوث فرمود و بقول خود آن تقو لوا ما جاءنا من بشیر
 لا یدیک فقد جاءکم بشیر و ندیر خیرین اعدا را زائل فرمود و قال و المعنی انک
 حصول الفتره موجب احتیاج المخلوق الی لیسه الرسل و هرگاه مقتضای قادر
 است بر هر چیز پس قادر خواهد بود بر دستار دادن پیغمبران پس واجب خواهد بود بر ذمه
 کرم و رحمت او آنکه بفرستد رسولانرا بسوی ایشان انتمی محصل کلام پس بشیر و همین
 تقریر است نیز نظر بحکمت او تعالی و حب خواهد بود و نظر بآنکه عمت چه هرگاه تمام
 عهد و طول آن مان بسبب اختلاط حق بیاطل و صدق بکذب موجب تمامی عذر بندگان
 می شود و در باب اعراض نمودن آنها از عبادات و طاعات پس هرگاه بعثت نبی
 ممکن نباشد چنانکه درین زمان است نصب امام است همیشه واجب خواهد بود و الا
 همان عذر خلق پیش خواهد گردید و مؤید این معنی است و موافق کتاب و حدیثی که
 شیخ محمد بن یعقوب کلینی بسناد خود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است

ان الحجۃ لا تقوم علی خلقه الا بامام و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام
 مرویست قال ان اخو من عیوت الامام لئلا یجتمع احد علی الله عز وجل انه نزل
 بعیرجة **اقول** مختصر مقال درین مجال آنست که انکار اهل سنت از وجوب تعشیت
 و نصب امام و گفتن ایشان بلسان طیب و سالبه کلمه که بر ذمه مندرج هیچ چیز واجب نیست بقول
 امام خودشان باطل گردید و ظاهر شد که عند الحاجة الی قطع الحجۃ احدا الامرین از تعشیت
 بی یا نصب و بی بر ذمه باری تعالی نظر بکرم و حرمت حکمت و صحت واجب میشود
 و هر چند ازین کلام فخر رازی عمومی و جوب در هر وقت مستفاد نمی شود لکن چون که
 وجوب را بحاجت منوط ساخته پس کلام در اختصاص بعضی اوقات بحاجت دون
 بعضی جاری خواهد شد و ظاهر است که هواره بنندگان جمالت پیش از خوف خدا
 بی اندیشه محتاج میباشند با امام و پیشوای که معلّم و مودّب و حافظ شرع مطر و شریعت
 ستور باشد و از احادیث مذکوره و غیر آن مثل حدیث متفق علیه من لکم تعرف
 امام من مانه مات میتة جاهلیة و آله دیگر عموم آن در هر وقت لازم میگردد و
 در حقیقت زمان فترت و مانند آن خالی از نهیبیابانند نه از اوصیاء و حفظ شریعت
 از اختلال و کمین خلق از طغیانات که تکلیف بآن متعلق است و حفظ خلق از ضلال
 در هر وقت و هر حال بر ذمه حکمت قادر تعالی لازم است لهذا احباب و اهل سلام طایفه
 شرا بعد ازین تقریر عام را ذکر فرموده و با تحفیر بانشاء الله تعالی بقیه آن از
 تقریرات می پردازیم وجه چهارم قول او تعالی است **یا ایها الذین امنوا اتقوا**
الله و کونوا مع الصادقین فخرالدین رازی در تفسیر گفته که این آیه دلالت
 میکند بر دوام وجود صادقین بحدیث وجه اول آنکه تکلیف باقی است دائما بالاتفاق

وجه پنجم
 وجه ششم

پس این تکلیف هم دائمی باشد دوم آنکه مسینه امر شامل جمیع اوقات است بر لیل صحت
استثنا سوم آنکه تعیین وقتی در آیه نکرده پس حمل آن بر بعضی دون بعضی ترجیح
بلامرغج باشد چهارم آنکه این قول مقتضای دلالت میکند بر اینکه تقوی از جمله مأموریه
است شرعاً و این امر مستحسنی شود مگر نسبت به کسی که خلاف تقوی از او بعمل تواند
آمد پس حاصل آیه چنین باشد که جایز آن خطا باید که افتد آنکه کسی که صدور خطا از او ممتنع
باشد و بودن با صادق معصوم او را از صدور خطا باز دارد و این معنی که در هر زمان موجود
است پس صادقین در هر زمان موجود باشند و این تقریر با خود است از کلام صدق
فرجام موالیان ائمه گرام علیهم السلام که امام ضرورت است که معصوم باشد لکن مطاعاً
فی جمیع امور الدنیا و الدین و اتباع غیر المعصوم غیر سائغ من دون ضرورت فلا بد از آن
بکون الامام معصوماً و العصمة ملکه نفسانیه قدسیه لا یکن الاطلاع علیها الا من قبل
الامام العظیم الحکیم بهای فجب علیه نصب من کان کذلک و لا یکن ان یناط باختیار
المخلق و الحاجة الی الامام ماسته فی کل وقت فیمجب به علی من کل زمان پس کلام
فخر رازی در نیت عام مربوط است لکن بعد از این هر کلام مربوط با مربوطی گفته که مراد از
مواد قین اجماع است و مخالفتش بسبب پوشیده نیست و تفصله میا بعد و چه بیم
قول و تعالی است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم جناب و الدعا بعد علیه الرحمه منبر باید که حکم این خطاب عام است و شامل
جمیع مکلفین یعنی یوم اقصیه پس باید اولی الامر در هر زمان موجود باشند و معلوم است که
اولی الامر اگر عصاة ففساق باشند اطاعت و مخالفت هر دو واجب باشد و این محال است
و چگونه جناب حکیم علی الاطلاق بر بندگان خود اطاعت مثل نرید پدید و معاویه

و این خبر

و دیگر خلفائی جور را واجب خواهد ساخت و حال آنکه بر خلق تبری و بیزاری از آنها
 است گمان نیست که هیچ یک از اهل دیانت و انصاف در باب جناب باری است
 چنین امر شایع نماید استی کلامه علی الله تعالی میسر تعریف و وجه ششم جناب و الدراج
 اعلی الله در جاته فی کجوته جنانه میفرماید و از جمله است حدیث متفق علیه بین الفرقین
 من لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة چه این حدیث صریح که میباید در هر زمان
 امامی معین بوصف بصقعاته که عدم معرفت چنین امام موجب موت علی الکفر است
 موجود باشد و بعضی از متعصبین المذنبت که آنرا تفسیر بقرآن کرده اند معنی ندارد و چه بمان
 از آن نیست که امام بکر زمان غیر امام زمان دیگر میباشد و ایضا بسیاری از عوام اند که
 سواد قرآن ندارند بلکه روایت کرده اند که حلیفه ثانی سنیان هم تمام سوره بقره را در تمام مدت
 عمر خود یاد گرفته پس کافرانها کافر باشند چنین نیست ایضا حال هیچ یک از اهل اسلام یاد گرفتن
 قرآن را واجب ندانند و اگر مراد از معرفت فهم معانی قرآن باشد پس سرف و ایمان
 بسیاری از صحابه که معنی کلامه و آبار اند نیستند خواهد بود چه جای غیر اینها و ایضا عبد الله
 عین معنی حدیث را مطابق امامیه و سائر عقلا فصدیه و معلوم است که قول ابن سیرین
 سنیان حجت است و همچنین است که در شرح نهج البلاغه و غیر آن مرئوس است ان
 عبد الله بن عمر طرق علی اکحاج یا به لیل الی بابایع عبد الملک لاییت ملک اللیل بل
 امام لاته روی عن ابی سبی الله علیه و آله و سلم انه قال من مات و لا امام له مات میتة
 جاهلیة وجه هفتم خطبه جناب امیر علیه الصلوة و السلام است که در نهج البلاغه ما لثور است
 اللهم بلی لا تخلوا لارض من قائم الله محمد لما طاهر اشتهور اذ خائفنا منور
 لئلا یطرح الله و بیناته و کمذا و این اولئک لا یفلحون عدا و الا عظمون

و وجه هفتم
 و وجه هفتم
 و وجه هفتم

من ترا يحفظ الله بهم حجا وبتياته حتى يودعوها الى الطرائفهم ويزرعوها
 في قلوب اشباھهم يعني بار خدا يا خالی نمی شود زمین از تجلی بر آ خدا خواه
 باشد و مشهور و خواه غائب باشد و توحید و تهمی خدا و بتیات او باطل نشود و چه قدر
 مروج خواهند بود که بچنین مرتبه فائز باشند بسیار کم است عددشان و بسیار اندک است
 قدرشان که حفظ می کند خدا تعالی بواسطه ایشان و الاصل می شنود را اما آنکه می سازند
 آنرا با مثال خود و می کارند آنرا در فرعه و لمامی شباهه خود و مؤید نیست حدیث
 متفق علیه من الفریقین انی فارك فيكم المقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا
 بعدی لن تفرقا حتی یرد اعلی الحوض قال بن الجمر فی الصواعق المحرقة له
 و فی احادیث الحب علی التمسك یا اهل البیت اشارة الى عدم انقطاع
 من اهل منهم للتمسك به الى یوم القيمة كما ان الكتاب لعزیز کذا و کذا
 كانوا امانا لاهل الارض کما سیأتی و ینبذ لذلک الخبر السابق فی کل خلف
 من اقبل عدول من اهل بیتی الى اخره یعنی در احادیث تمسک بایمیت
 اشاره است بسوی عدم انقطاع متابعی از انسا از برای تمسک با و ما روز قیامت
 چنانکه قرآن مجید چنین است و ازینجا است که طبعیت رسول الله از این من اند چنانکه خواهد آمد و گویا
 میسرید بیان خبر که گذشت که در هر خلف از بهت من رسول الله از طبعیت من و اینهمه دل است بر اینکه
 عدم خلوز من از حجج رب العالمین عند الله محتوی است بر مصالح جمیع فان فعل الحکیم لا یخلو عن حکم و الا
 و حب علی الله بمقتضی حکمت و جبر هم فو کما تعلم انک یخلق ما یشاء و یتخار ما کان له
 سبحان الله و تعالی عما یشرکون قال العیض الا فاضل یعنی پروردگار تو می فرماید چیزی را که میخواهد و اختیار
 میکند و هر یک از تدبیری را که میخواهد نموده است ایشان را خست یاری منزه است خدا

و جبر
 و جبر

از آنچه ایشان شرکاء میکردند و چه هستند الان این آیه کریمه انکه اختیار کلی برای تقرر رئیس مدعی بها
 هست و مردم را بسیار نیست و بسیار مرتبم پس را برای خود دلیل آنست که ایشان
 خود را شرکاء او قرار میدهند این آیه احدیه معترضی در شرح نهج البلاغه طرف حکماست
 آورده که عبداللہ بن مسعود میگوید که روزی نزد پدر خود شت بودم پس گفت یا بن عباس آیا
 میدانی که مردم شما چه سلوک کردند گفت نمیدانم پدرم گفت مکروه دست قریش این را
 که مجتبع شود برای شما نبوت و خلافت پس احجاف بکنید مردم را احجاف کردن
 پس سرگردان قریش را آنچه نافع بود از برای نفوسشان فاختاد و وقفند فاصفا
 یعنی بسیار کردند برای خود خلیفه را و توفیق داده شدند پس حق رسیدند پس این عکاس
 گفت انما یا امیر المؤمنین عنی عضدك فتجمع یعنی ایادو میکنی از من قهر و غضب
 خود را و می شنوی هر چه را گویم گفت بگو هر چه را میخواهی پس گفت اما قول امیر المؤمنین
 ان فریثا که هت فان الله تعالى قال ليقوم ذاك بانهم كرهوا ما انزل الله
 فاحبطوا عما لهم یعنی اینک گفتی که قریش مکروه دستند این را که جمع شود بر کمانبوت
 و خلافت پس بر سنی که این کرهست مثل آن کرهست است که حق تعالی در قرآن مجید
 بان اشاره فرموده جائیکه گفته است که کرهست گردان قومی چه بزرگوار ازل کرده بودند آنرا
 خدا تعالی احسب فرمود اعمال آنها را و اما قولك انالنا نجف فلو حجتنا بالخلافة
 حجتنا بالفراية ولكننا قوم اخلاقنا مشقة من خلق رسول الله الذي
 قال لله تبارك و تعالی و انك لعلی الخلق عظیم و قال له و انخفض جناحتك
 لمن اتبعك من المؤمنين یعنی اینک گفتی که اگر ما سلطه می شیم بر مردم ضرر آنها
 میرسانید کم پس اگر چنین سیو و که با بخلاف ضرر میرسانید کم بقرب است هم دستنوشتم

و لکن با قوم مستقیم که اخلاق انا خلاق رسول خدا برآمده است و خلق آنحضرت بران مرتبه بود که حقیقتاً
 در شان و فرموده که هر آئینه تحقیق که تو بر خلق عظیمی نیز فرموده است برای او که فرود آمدن خود را
 از برای هر آنکس که متابعت کند ترا از مؤمنین و اما قولا ان فرشتگان اختادات پس بر تبه که
 حقیقتی میفرمایند بک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لاهم الخیوة یعنی پروردگار تو
 پدید میکند هر چیزی که میخواهد و بر میگزیند هر چه میخواهد نیست برای آنها اختیاری تحقیق که
 تو میانی ای امیر فاسقان که حقیقتاً برگزیده است نه بر این امر از خلق خود کسی را که خود اختیار
 فرموده است پس اگر نظر میکردی فرشتگان را که خداوند عالم نظر رحمت فرموده بود از برای آنها
 هر آئینه توفیق حرمی یافتند فقال عمر علی بن مسعود یا بنی عباس یا بنی هاشم الاغشیانی امر قریش
 لا یزول احد علیها الا یحول یعنی عمر گفت که بحال خود باش که این عباس کار و دولتمای شما
 ای هاشم مگر از بد خو او را فرشتگان را نزل نگیرد و دو حصه بر آنها که قبل از شیو و فقال ابن عباس مهاد
 یا امیر المؤمنین لا تنسب قلوب بنی هاشم الى الخش فان قلوبهم من قلب رسول الله الذي طهر الله
 ذکاه و هم اهل البیت الذین قال الله تعالی هم انما یرید الله لیدفع عنهم الرجس عن کل البیت
 و یطهرکم تطهیراً یعنی ابن عباس گفت ساکت باش ای امیر فاضلان نسبت ده و لکن بنی هاشم را غشی
 و بر با پس تحقیق که دلها شان از فل رسول خدا برآمده و آن را بود که پاک ساخته بود آنرا خدا و آنها
 را بپیت اویند که خدا در شان آنها میفرماید که جز این نیست که میخواهد الله که دور کند از شما رجس را
 ای بپیت و پاک کند شما را پاک کرد و اما قولا حقا فکیف لا یحقد من غضب حقه و یراک فی عید
 یعنی ای قول تو که بنی هاشم را زنده بر فرشتگان پس چگونه بغض کند کسی حقش را غصب شده باشد و بیند آن را
 دوست غیر خود و چشم خود و قال بلغنی انک لا تزال تقول اخذ هذا الامر مناصدا و اما این یعنی عمر گفت که خبر من
 که تو میگوئی که گرفته شد از خلافت از راه ظلم و حسد بن عباس گفت اما حسد پس امر است قدیم که بنی هاشم

کرد و بود بر حضرت آدم علیه السلام پس بیرون کرد و او را از بهشت پس ما فرزند آن آدم ایم و محمود ایم انا علم
 پس ایضا سلطان خوبید اند که صاحب حق کسیت آبا جت می آورده بودند عرب بعجم حق رسول خدا و حجت
 آورده بودند قریش را ساز عرب بحق رسول خدا پس ما ایم لایق تر بر رسول خدا از تمامه قریش پس عم گفت
 که بر خیز درین وقت و برو بسوی خانه خود پس برخواست ابن عباس پس هرگاه پشت کرد
 با و آواز داد عمر که ای برگردنده بر هر حالیکه باشی و هر چه از تو صادر شود ما از رعایت حق تو
 دست بر نمیداریم پس ابن عباس ملتفت شد و گفت از برای ماست حق بر تو و بر سائر
 مسلمانان بسبب رسول خدا پس آنکه حفظ کرد آنرا پس خیر خواهی خود کرده و هر که ضایع
 کند آنرا حق خود را ضایع ساخت بعد از آن بیرون رفت پس سر از مهنشینان خود
 گفت خوشا حال اینم زدیم و او را که مباحثه کند کسی را اگر اینکه غالب می آید بر او
 وجه نهم حدیثی است طولانی که کلینی بسند خود آنرا روایت نموده و ما آنرا باختصار
 حسب حاجت وارد می سازیم پس بدانکه یونس بن یعقوب میگوید که من نزد حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم که مروی از اهل شام بخد مت آن امام امام حاضر شد
 و گفت که من مروی هستم از اهل علم صاحب کلام و فقه و فرائض آمده ام بر آن مجلسه
 اصحاب نو پس آنحضرت اصحاب خود را طلب فرمود و مباحثه او پرده شدند و او را محبوب
 ساختند تا آنکه نوبت به شام بن حکم رسید پس آنحضرت به شامی فرمود تکلم کن
 الغلام یعنی الحشام او گفت آری پس شامی به شام گفت ای جوانک سوال کن از
 من در خصوص امامت اینکس و اشاره نمود با امام بحق مطلق حضرت جعفر صادق ع
 غضب هشام حتی ارقد ثم قال هشام للشامی یا هذا اربك انظر لخلقده ام
 خلقه لانفسهم فقال الشامی بل مرتی انظر لخلقده یعنی هشام غضب ام ایا که لرزیده

منطقه و شام بام و کوه و بام و کوه

براندام او بهر سبب بعد از آنکه مود که شخصی پروردگار تو متفق تر است برای خلق خود
 یا خلق او بر حال خود و مهربان تر از شامی گفت پروردگار من مهربان تر است فقال هشام
 ففعل بنظره لهم ما ذاقا لاقام لهم حجة و دلایلی لا یشکون و یختلفوا یتالفهم
 و یقیم او دهم و یخبرهم بقرین بر تمام پس شام گفت که هرگاه خدای تو مهربان تر است
 پس چه کرد درین مهربانی از برای اینها شامی گفت که بر فائده شان دلیل و حجت اقام ساخت
 تا پراکنده و با هم اختلاف کنند تا لیف میفرماید حجت خدا در میان آنها و دست میکند بر آنها
 و خبر میدهد ایشانرا بقرین پروردگارشان پس شام پرسید که آن حجت کیست گفت سوا حق
 پس شام گفت پس بعد از حضرت حجت خدا کیست شامی گفت کتاب و سنت است
 هشام گفت پس این افع میاید به ما را امر و زکات و سنت و روایق و اختلاف از ما شامی گفت آری
 هشام گفت پس چه اختلاف کردیم و تو و آدمی از شام بر من مفاطره مایه شامی
 سالت شد پس جناب امام جعفر صادق علیه السلام شامی گفت چه امر سالت شدی
 شامی گفت که اگر بگویم که اختلاف نداریم دروغ گفته باشم و اگر بگویم که کتاب و سنت رافع
 اختلاف است قول باطلی گفته باشم لایزال و محتملان الوجوه و اگر بگویم که اختلاف کردیم و هر
 از ما ادعا میکند که من بر حق هستم پس درین هنگام کتاب و سنت بکار نیاید بگر اینکه
 همین دلیل را من به شام مقلوب میکردم و از آن پس حضرت صادق علیه السلام فرمود پس از تو
 که می یابا و اعملا از علم و دانش پس شامی گفت این شخص کیست مهربان تر و خدا با خلق او شام
 گفت که پروردگارشان مهربان تر است بر حال شان از نفوس شان شامی گفت پس آیا قائم
 ساحتی برای اینها آن کسی که کل ایشانرا مجتمع و جمعی آنها است کند و خبر ایشانرا بحق و تمیز دهد
 در میان حق و باطل شان شام گفت نعم حضرت سالت تا بیاید و بنوقت شامی گفت در وقت سوا حق

رسول خدا بخت بود مگر درینوقت کیست هشام گفت که این بزرگی که نشسته است و مردمان
 راههای دور اسباب سفر خود را بسته بخدش میرسند و خبر میدهند ما را با اخبار آسمانی بفرست
 از بعد و پدرش شامی گفت پس چگونه بدانم که چنین است هشام گفت پرس از او هر چه
 خواهی شامی گفت که عذر مرا قطع ساختی پس بر من است سوال فقال ابو عبد الله
 صلوات الله وسلامه علیه اخبرك كيف كان سفره وكيف كان طريقه
 كان كذا وكذا پس حضرت تفصیل سفر و راه را از بیان فرمود و شامی گفت
 که رست میفرمائی آخر گفت که سلام آوردم درینوقت برای رضای خدا پس سرود
 بل امنت بالله الخیر یعنی بلکه ایمان آوردی بخدا بدستیکه اسلام قبل ایمان است و بر
 اسلام است بنامی توارث و تلاح و بر ایمان است بنامی ثواب در روز حساب شایسته
 عرض کرد که رست میفرمائی و گفت الساعة شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانك وصى الاوصياء وجه و هم ان که
 جناب مولانا مجلسی در حق الیقین میفرماید چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان
 آنحضرت نبود بلکه مبعوث بود بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی
 آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن
 و جماع کردن و میت بخلا رفتن از برای ایشان مقدر کرد و در فرائض و موارد و قضایا
 و معاملات احکام و افعیه بوحی الهی مقدر فرمود و بدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود
 و در آن مدت جمع قلیلی ظالم اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس
 هیچ عاقل نجو بر این نمیکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را تا تمام بگذارد و حافظی بر
 این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغیر و تبدل

و بعد از
 این حدیث

باشد مقرر نکند و کتاب مجمل عامض ذودجوه و محاملی در میان ایشان بگذارد که هنوز
 این کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان مردم باشد در ضایت اجمال باشد
 و هر کس بخوی بفهمد و مفسری از برای آن تعیین نماید با آنکه هزار یک احکام ضروری در ظاهر
 آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند را
 که هر یک انواع اعراض فاسده داشته باشد صاحب تیار قمت گرداند که هر جا ملی را که
 خواهند برای خود تعیین نمایند و آن جا اهل در امری که رود هر صحابه را جمع کند و خود مانند
 خرد گل مانده باشد و از این دوازده پرسه استمقضای عهد اضابطه خود یکی را ترجیح
 دهد هر که قلیلی عقل داشته باشد چنین امر شنیدی را بر خدا و رسول روانیدارد خداوند
 بآن لطف و مرحمت نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبری بآن مهربانی و شفقت
 در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری
 که آن آزار را بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد
 که یک مرتبه دست از ایشان برداشت رئیس و دهقانی که در دهی بیماری شود برای
 شفقت بر رعیت خود و مزایع خود یک کسی تعیین نماید و وصیت برای ایشان میکند
 و ضابطی بر امروکات خود تعیین نماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین
 و امت و کتاب سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر درین باب عقل حکم
 نکند و هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد و وجه یازدهم آنکه اخوند علیه الرحمه میفرماید که مخالفان
 نیز معترف اند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا از آدم تا خاتم النبیین آن بود که تا
 خلیفه برای ایشان تعیین نمیشد ایشانرا از دنیا رحلت نمیکرد و دست حضرت
 رسالت تا بر جمیع غوث و مضر برای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه میفرمود آن بود

و باین
 وجه

که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قرانی اسلام نیز بسته مالکی نصب نمود
 و امر ایشانرا بخود نیکو داشت پس درین غارت کبری و سفری آنها احوال ایشانرا مهمل و
 امور ایشانرا معطل میگذاشت **اقول** از جمله مؤیدات این تفسیر است روایت
 مشهوره جاثلیق و جمعی که با او بعد جناب رسالت آب صلی الله علیه و آله و سلم از طرف
 قیصر پادشاه روم برای استکشاف حال اختلاف امت وارد مدینه گردیده بودند چنانکه در انشاء القلوب
 این روایت بطولها از سلمان فروروست و مختصری از ان در اینجا بقدر حاجت
 مذکور می سازیم هرگاه این جماعت داخل مدینه شدند و از مردم وصی آنحضرت را تفحص
 نمودند مردم ابو بکر را نشان دادند پس سرگروه ایشان حاضرین صحبت ابی بکر را سلام
 کردند و آنها جواب سلام دادند بعد از ان گفت که بر شما کی رسیدید مرا بجانشین بنمید خود
 پس سرابی بکر را نشان داد جاثلیق گفت همین مردی گفتند آری جاثلیق گفت ای شیخ
 توئی وصی و جانشین منم که در علوم خود دستغنی باشی از غیر خود و امت این غریبه در
 پیر سندی که محتاج باشند رجوع بگویند ابو بکر گفت من وصی یتیم جاثلیق گفت پس کیست
 عمر گفت این خلیفه رسول خداست باز جاثلیق از ابو بکر پرسید توئی خلیفه آنحضرت که ترا چنین
 خود گردانیده است در امت خود گفت نه جاثلیق گفت پس آنچه بدعتی است که در دین
 حادث کرده اید در کتب سابقه ما خورده ایم که خلافت از طرف خدا میباشد چنانکه فرموده
 است **يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ** پس کیست که ترا این اسم مستی گردانیده است
 آیا غیر شما این اسم بر شما گذاشته ابو بکر گفت نه و لکن قوم مرا پسندیدند پس خلیفه شدند
 جاثلیق گفت فانت خلیفه قوم و لا خلیفه فیک چرا که تو خود گفتی که منی تو وصیت
 نموده و ما دیده ایم در سنن انبیا که حق تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نساخته مگر آنکه برای

فی سراسر داده و خیرین را و فی گردانیده است که مردم بعلم او مشتاق باشند و او
 کلمه می ستانج باشد و آن مصداق قول و تعالی و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا باز
 جالینق گفت و ما ازلکم الا وقد دفعتم نبوت محمد و قد ابطتم سنن الانبیاء
 فی قومهم الخ و وجه و از و هم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر حق تعالی واجب
 است جناب الدی العلامة علی الشافعی دارالکرامه مقامه فرموده و بوجه آخر میگوئیم در محل خود
 ثابت شده که تکلیف عباد بر حق تعالی واجب است و آن بدون تکلیف ممکن نمی شود و بی
 هر چه سبب آن بنده مکلف بر تکلیف به قادر شود لابد است که قبل از تکلیف حاصل باشد چه معلوم
 که کسی که قادر بر عباد باشد او را تکلیف عباد کردن کسیکه او را قدرت بر عباد شدن
 نداده تکلیف قیام کردن و نحو آن اذ قبیل تکلیف طیران کسی که زمین بر باشد قبیح
 و مذموم و آن از مکرّم قادر علی الاطلاق محال است و ازینجا است که حق تعالی میفرماید
 لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا اَوْ شَيْئًا و از همین باب نمکین است علم بندگان بآنچه حق تعالی
 بآن امر یا نهی نموده چه اگر بندگان را سبیل بری تحصیل علم باموریه و نهی عنه نباشد
 از قبیل عدم خلق قدرت و قوی خواهد بود که بدون آن اتیان باموریه و اعتناع
 از نهی عنه محال است و تکلیف بآن ساقط و ازینجا است که بخون و صبی و امثال آنها
 که قوت علمیه ندارند مکلف ساخته بشهادت رازی امام سنیان شاید بسبب تقاوم
 عمد و طول زمان نظر باختلاف آراء علم با حکامی که نبی بر امت آورده از جمله متعذرات
 می شود چنانچه احوال مشاهد است که با وجود اینکه حکم خدا بر مذمبستار میان اهل
 اسلام در هر باب معین است لکن بے برون بآن و علم حاصل نمودن آن از جمله
 متعذرات است پس لابد است که هرگاه نبی در میان نباشد نائب او که معصوم از خطا

و وجوب بامور

و نصب امام لطف است و لطف
 بر حق تعالی واجب است

و عالم با حکام رسوخدا باشد و مویک مجوزات موجود باشند تا حفاظت احکام دین او نماید و الا
 لازم آید سقوط تکلیف یا تکلیف بدون عملین و این هر دو باطل است و اگر کسی بگوید که گو
 حکام خدا در هر یک متعین است لکن حق تعالی تکلیف نمود باینکه در وقت فقدان نبی بعد
 بنیل جده هر چه نزد مکلف یا مجتهد راجع نماید بر آن عمل کند گوئیم اگر چنین باشد باید که پیغمبر
 خدا نفرماید مستغرق امتی علی ثلثة و سبعین فرقة کلمات فی التذاریا و احدة
 و ایضا این باطل است باجماع من الامة الامن لا یفید بخلافه پس اگر کسی بگوید که از دو حال بیرون
 نیست یا علم با حکام نفس الامری درین وقت که زمان فقدان نبی است و غیبت امام
 امامیه امکان بحصول است یا نه بر تقدیر اول احتیاج امام نباشد و بر تقدیر ثانی سقوط
 تکلیف یا تکلیف بالمحال لازم آید در جواب گوئیم که مراد ما نیست که حق تعالی چون در هر
 واقعه در هر باب حکم معین دارد که بواسطه نبی یا ناعلام فرموده و تکلیف نموده پس
 چون اوقات درست و حاکم لابد که بعد نبی حافظ دین او را بر خلق برگمارد و اخلق را ممکن شود
 که علم بآن احکام بواسطه او حاصل نمایند چه اگر چنین کند تعیین احکام و بعثت نبی یا ن
 بعث باشد و خلق را تکلیف کردن بآن از سبیل تکلیف محال باشد امام هرگاه حقیقاً
 حافظی معتق نباید و خلق گفته او را قبول ندارد و او را مخدول سازد پس چون خودشان
 مغفوت منافع وجود آن حافظ شده و سبیل علم با حکام واقعه رسد و مسامحه مستحق
 عذاب باشند و برخلاف آنست حال آنها که آنها را اجملت در باب تقویت این غرض
 و غایت نباشد چه لابد است که حق تعالی در صورت آنها را معذور دارد و بعضی از امور
 تکلیفی بر مقتضای مطلقوات آنها هرگاه معارض شد بایط معبره شود آنها را تکلیف سازد
 و ازینجاست که در احادیث آمده و آورده که عبادات و خیرات و مبرات فحالفین از

علیه صحت عاری و مردود درگاه الهی میباشد بخلاف اعمال خیر شیعیان علیه است ۲
 پس اگر گویند که اگر حقیقت مال چنین باشد لازم آید که من در اصول اعتقادات هم مخبر
 باشد گوئیم اگر چه نزد عقل این مجوز باشد لکن از ضروری مذهب امامیه است که حقیقتی
 باب علم با اصول اعتقادیه مسدود و نساخته و اگر چنین نمی بود تفرقه میان مومن و عاقلین
 و میان غیر آنها حاصل نمی شد قتال فی فائده دقیق و سنی را چهاره ازین نیست که در
 امثال چنین جا با اعتقادات پنجه خود که برای امثال چنین در سبب خود آماده کرده اند
 تثبیت شوند و بگویند که از کجا که حقیقتی تکلیف بحال میکند چنانکه تکلیف نموده بعض
 کفار را با وجود علم بعدم ایمان آنها و از کجا که خدا کارهای عبث میکند چنانچه در تکلیف
 عباد و چو در ان مطلق فائده مترتب نمی شود خصوصاً نسبت بعصاة و کفار و هر چند حقیقتاً
 خود را از امثال چنین صفات ذمیه بری می نماید و میفرماید لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا
 و میفرماید اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَادًا وَاَنْتُمْ اِلَیْهَا کَالْمُرْجُوعِیْنَ لکن آنها را
 بحرف او گوش نمی کنند و عذر او را معترض قبول در نمی آرند و با محمد تعالی بدلائل
 باهره در کتاب عماد الاسلام بهتیه بالعلماء الکرام حسن و قبح شیاد و وجوب تکلیف
 و وجوب کون افعال معلله بانعایات و امتناع التکلیف بالمحال و نحو آنرا
 که تعلق با امثال چنین متاعل و ارباب ثبات رسانیده ایم و بطریق از ان در کتاب صوارم
 که تقریب نقض باب الهیات کتاب این ناصب عدوات ائمه البریات مرقوم قلم گشته
 هم ندوگر دیده **اقول** کلام در نی مقام با دو طائفه است اول باهل سنت که
 ناصب عدوات اهل بیت اند و در صد و تحریب بنیان امامت آمده اند و دوم اخباریه
 که مدعی تشکیک بدانان عزت ظاهر مانده با مخالفت ظاهره اما امامت پس بدان که

انفعاله من تبع
 با دو طائفه است
 با اهل سنت و اخباریه

سر کرده ایشان عبد العزیز دهلوی در کتاب خود که از ابجته اثنا عشریه مستی گردانیده بعد ذکر
 مذہب اہلسنت کہ بنام امامت بہرست یار امت گذشتہ اند میگوید بلکہ اگر تا ازل نظر کنیم
 معلوم تو انیم کرد کہ نصب امام از جانب خدا متضمن مفاسد بسیارست زیرا کہ ازلے
 عالمان مختلف خواہش فتنہ ایشان متفاوت پس در تعیین شخصی بلکہ اشخاص چند برا
 تمام عالم در جمیع از منہ بقا دنیا موجب برانگیختن فتنہا و کثرت ہرج و مرج و منجر
 بتخلیل امر امامت و غلبہ متغلبین و محمول تقیہ آن اشخاص بلکہ در معرض ہلاکت امت
 ایشان و ہمیشہ مخالف و متغیی بودن آن اشخاصست چنانچہ در حق جامعہ کہ اعتقاد
 امامت آنها دارند ہمین قسم وقعت پس نصب امام را لطف گفتن و آنرا بر ذمہ خدا
 و حب بستن سخن است کہ عقل سرک آنرا باور میکند و بعد از اہل ہر گز تجویز نمیکند و
 اگر نصب امام لطف باشد بشرطی باشد کہ امام را باید و اطہار و غلبہ کتب مخالفین
 و معاندین نیز ہمراہ باشد والا مفاسدی کہ مذکور شد دست بگیربان اند و چون تا بعد از
 اصلا در میان نیست لطف بودن آن صریح مخالف عقل است و آنچه بعضی از علمائے
 امامیہ در جواب ایراد سخن گفته اند کہ وجود امام لطفی است و نصرت او و تصرف وادن او
 لطفی دیگرست و عدم تصرف ائمہ از حجت فساد بندگان است کہ ائمہ را باین مرتبہ
 احاف و تہدید نمودند کہ ہر جان خود مخالف شدہ از اہل امامت پہلو تہی کردند و
 رقتہ رقتہ امام غیبت اختیار نمود و غیر از امام از دشتانی پیدا نیست و چون نصرت او را
 بندگان بسبب سہوخت یار خود ترک کردہ باشند بر ذمہ خدا چہ قیاحت لازم می آید و استقامت
 و خوف سبب انبیاء و اوصیاست آنحضرت ع نیز در غار خوف کفار مستتر بودہ اند پس
 درین جواب سہر غفلت و چشم پوشی است از مقدمات ماخوذہ و از اعتراض زیرا کہ

معترف میگوید که وجود امام بشرط تصرف و نصرت لطف است و بدون تصرف و
 نصرت متضمن مفاسد کثیره و حالا بر ذمه مجیب است که آن مفاسد را دفع می کند
اقول جناب والد ماجد علیه الرحمه در جواب شریفی فرمود **قولنا** اگر بتأمل
 نظر کنیم انچه سبحان الله می بینیم و دنیا را و عاقل نصفت شعار انیمغنی را بر زبان
 تواند راند که فرستادن تعیین فرمودن حق تعالی امام را متضمن مفاسد و ثوران فتن میشود
 و چون تفویض این منصب بطرف خلایق مختلف الاراء و اقوال العقل ایالی عصبیت
 و عناد و ارباب عداوت و لهو و لعبیه شهوات نفسانی و حلقه بگوشش هوای شیطان
 شود موجب صلاح عالم گردد و هر چند از شامت خمتیار خلق در وقت اصحاب ثلاثه
 و معادیه و یزید انچه از ظلم و ستم و قتل و سب و هتاک غرض ائمه بیت نبی بوقوع آمده چون
 موجب سرور و دلمای نوح و سب و اعدا اولاد رسول است آنرا عین صلاح خوانند
 و نیست و مفاسد نخواهند انگاشت اما مفاسدی که در اقطار عالم قبل از زمان نبی ۲
 و بعد آن الی الآن که مسنیه بکمر ارد و صد و هفتده هجری از روی کتب توارخ و اخبار
 از دست سلاطین جور و ظلمیان بوقوع پیوسته گمان نیست که هیچ یک از مسلم و
 کافر انکار آن تواند کرد و معلوم است که اگر خلق چنین سلاطین اختیار نمیکردند و
 رئیس خود نمی ساختند محال بود که اینها تنها تسلط بهم رسانند و ایضا خلق مختلف
 الارایه را گردن و بعلم و یقین نیست که کار اینهاست عصیان و متابعت شهوات
 نمودن و گردن کشتی از یک دیگر کردن و معنده الامور تعیین رئیس که مصلح امور دینی
 و دنیوی بوده باشد برای آنها موقوف گردن چنانکه مرسوم اهل سنت است مستلزم
 آنست که العیاذ بالله حق تعالی کار جمالت و نادانی کرده باشد تعالی الله عن ذلك

علوا کبرا و ایضا اگر کلام ناصبی تمام باشد لازم می آید که جمیع انبیاء کما فیہ کہ تعیین او مبایا
 کرده اند و پیغمبر خدا که رؤسا و سر کرده های لشکر تعیین میکرد و العباد بالتد از کمال جمل و
 نادانی از سر زده باشد بلکه بابر مجموع شان محول برای خلق و لشکر میکرد و اقبل از اینکه
 با احد اقبال نمایند خود با هم در باب تعیین رئیس منازعه نموده کشته میشدند و عجب نیست که اگر
 این ناصبی منافق در وقت رسوخد امی بوقت ماسیحا با خلقه الثانی اما لقی رسول خدا
 در نیابست نمود و مسلین را باین تقریب در معرفی ملک آورده کام دل خود را حاصل میساخت
 استی بعض کلامه هبذل الشئنی اگر امره و میریتوان گفت که عجب است ازین تا
 که بر تعیین اول مرتبانه را معترض نمی شود و از ابراستحسان تعیین امام مستحکم گرداند
 آیا تجویر اول را بر تعیین ربانی غالب میدانند که این رنشا فساد و انرا نشاء ملاح
 و صداده پندارد مگر خداوند علیم و حکیم داناتر بمصالح بندگان نیست و اول بمصالح
 امت داناتر است و چه نسبت خاک را با عالم پاک اگر اختلاف آراء بندگان
 سر ایا عصیان نسبت بخالق امام مانع تعیین امام و نصب امام باعث هرج و مرج باشد تعیین
 اول را در حق ثانی حرامی پسندد و اگر تقوین بر سر مردم تحسینست چه اکتفا بر حق
 ریاست اول می گفت کانت بیعة ابی بکر فلیت و فی الله شرها فمن عادائی
 مثله فاقتلوا باز جناب و الداجر محمد اللہ میفرماید و بعد للیتا و التي میگویم که
 بنا بر عقدا مایه حال امام بعینه حال انبیاء و شواب و عمال میامی شود که از طرف
 حق تعالی منصوب و معیوث شده بطرف خلق آمده اند و یا انبیاء انصار بر ممالک معتبر کرده
 بر بخش بدست آمده پس مرگاه خلق و رعایا اطاعت چنین انبیاء و محکم و عمال کرده اند متمتع گرد
 تا میباشند و اندو اگر عصیان و رزیده انبیاء و حکام را مقتول یا مخدول ساخته اند مورد

دوم و ناخوشی پروردگار و رسول مختار گردیده و حجت خدا و رسول تمام و مقبول و بنابر
 مرسوم بنیان حال امام چنین میشود که مثلاً پیغمبر خدا یا حق تعالی بیکى از اهل اقلیم یا اهل بلد گفته
 است که شما از میان خود متفق شده شخصی را بری اینک تا مصلح امور دنیا و دین شما
 باشد رئیس خود سازید و چون اهل آن بلد مختلف الآراء بودند و اکثری از ایشان ارباب
 اعراض فاسده و بسیاری از صاحبان عقول ناقصه در تعیین رئیس خواه دیده و داشته
 و خواه بسبب اختلافات استماعیه مختلف شدند و تنازع میان اینها واقع شد و
 اینجاست جنگ و مقاتله گردید تا اینکه مفاسد عظیمه درین اقلیم پیدا آمد یا اینکه بر تقدیر
 که آنها متفق شدند آن رئیس طالع برآمد و مرکب گردید با انواع فسق و فجور بلکه ملحد گردید
 و خدایت که دین آن بنی را برهم زد و چون عصاة و طعاة گروا و در آمده بودند بهیچ
 وجه اتصال او نمی توانستند و چون خدا و رسول آن اهل بلد متعرض شدند که چرا
 چنین شخص را رئیس خود ساختید آنها در جواب گفتند که تقصیر ما درین باب چیست تو این
 تعیین را برگزاشتی و میان ما در وقت تعیین اختلاف واقع شد و این مقصده بهم رسید
 و یا اینکه بگویند که ما عالم نصبت بنویدیم ما چه میدانستیم که انجام کار این چنین میشود
 چرا تو خود را بر اهل خود مقرر کرده نفرستادی در این صورت ارباب عقول سلیمه تا اهل
 نمایند و ببینند که خدا و رسول مستحق دوم و ملام می شوند یا نه پس چون بنا بر این مسلک
 حال امام بعینه حال بنی و حکام می شود و آن با اتفاق اهل اسلام بل کافه قائلین
 بنبوت انبیائی کرام واقع است و سخن نصب امامی چنین گوشتل بعضی انبیاء و بعضی
 مخدول و منکوب بل مقتول شود و میرست و بجا خواهد بود بخلاف حال نصب امام که منصف
 بر رائی مطلق باشد چه هم خلاف مجاری عادات حق تعالی و انبیائی کرام است و هم

موجب ثوران مفاسد عظیمه و نشانی همه مفاسد حق تعالی می شود و حجت خلق تمام چنانچه
 و انسی انتی کلامه علی الله مقامه تقریر آخر بعضی از اذکیا در جواب همین قول شاه
 عبدالعزیز دهلوی حرفی چند بحسن بیان بآئین نهایی نوشته اند که ذکر آن در اینجا مناسب
 نبود حیث قال شاه صاحب بعد از اتم نظر این ترقی کرده اند و اتم نظر شان از نظر سر
 بزرگ ترقی شان صین تزل است افکار و قد را تم خطر تهم عبس و تهم آدبو
 و تهم کبر خدا را می اهل سنت از تعلیمی تحت تهم تهم تهم تهم تهم تهم تهم تهم
 تامل است خودش آرامی عالمی از مختلف و خواهرش نفوس ایشان را متفاوت بگوید و بعد
 از آن نصب امام را موکول بر چنین ارامی مختلفه و خواهرش همای متفاوت میگذارد و اتباع
 و پیروی نفس عقلا و سمع بالعموم مذموم است خصوصاً در حکمرانی شریعت و پیروی نصب
 امام چه اگر نصب امام که معدن شرع و احکام است موقوف بر کار عا یا باشد پس حقیقت
 تمام احکام شریعت مفوض بر اموای رعیت خواهد بود و شاعت و فطاعت این امر
 بی جهت عقل و تساوت نقل معلوم است قال الله تعالی و لا تتبعوا الهوی و قال
 سبحانه و لو اتبع الحق أهواءهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن
 یعنی پیروی خواهشها نفسانی نکیند و اگر حق بر وفق خواهرشهای ایشان می بود هر چه
 آسمان و زمین و هر چه در آنهاست فاسد و خراب می شد آیا ممکن است که حق تعالی
 خلق خود را از پیروی هوای نفسانی مانع نماید و تعیین امام را بر هوای نفس و گذارد
 و موافقت حق را با خواهش مردم باعث فساد ارض و سما فرماید و پانده فساد می را که در
 موافقت حق با هوای خلق لازم می آید و او را و الی ان قال مختص آنکه شاه صاحب
 بالملک جبار و پادشاه قهار طوفه خلائی و ذرائعی افتاده است حاصل کلام ایشان است

که اگر نصب امام بر ذمه خدا باشد هر چه در مرجع و فساد برسد و هرگاه بحسب خواهش مردم
 باشد فساد می برپا نشود و محصل فرموده الهی آنکه اگر حق طریقی خواهشهای مردم وقوع
 یابد در کون و مکان فساد افتد و مسلمانان میدانند که درین بحث و نزاع و جدال حق
 بطرف حق و اوجلال است و گفته این دشمن خدا بهر خطا و اعتلال که امام مستند مرجع
 زیاده تر از نیست که تعیین امام بر عقل ناقصه و طبایع واهی و میستنافه اهل عالم موقوف
 باشد پس کسی که از ایشان زید را امام سازد و دیگری بکر را تجویز کند و ایلم خرافه هیچ امام
 سازد بر امام منکر دیگر و هیچ نیست تا قول او مقبول شود و حکم این مردود و آیا چنین تجویز
 مستلزم فساد است یا تجویز خدا که هر یک کردن از موبایک تر ساخته میباید که اعمت
 آن نمایند آلی ان قال خلاصه اینکه دلیلی که برای اثبات مطلب خود ذکر کرده اند
 بر مطلب ما بکمال پاکیزگی و صراحت دلالت میکند اختلاف طبایع و آرای نبی آدم
 و شیوع صفات حسد و بغض و حب جاه و ریاست و محبت و حمیت که اکثر افراد
 انسان از اینها خالی نمی باشند مقتضی آنست که یکی از مملوفه سازان ناکسی را که قابل
 امامت نبود بسبب اغراض فاسده خود بمصدوقه محبت اللهی یعنی بکسم حق خلافت
 داند و دیگران بجهت اغراض صالیه بطور البطلان باطل یا باغراض فاسده که متساویان در
 ایشان نیز مثل همان صفات ذمیه باشد فمما لغتشر نماید پس در بصورت منازعات
 عظیمه و مفاسد کثیره بانجامی متعدد واقع شود و از هر جا گرد و پاشند و فساد برپا
 یک طرف از دست ظلم آن شخص منصوب اهل حسان شود و فغان بر آرند و یک طرف
 اهل حق که حق بجانب دارند فریاد و استغاثه نمایند و یک طرف بعضی از ارباب باطل
 بجزو طمع و حب زحارف و نیویه مجاوله و فحاصه برآیند یا اجتهادات و همیه و افکار

تا قصد را کار فرمایند و هر چند وقوع این مفاسد کما اعترف به علامه تفار انهم بقسمی است
 که حیوانات و جمادات بآن گواهی میدهند و لکن چون بنا بر تقریر مصنف منصف نصب
 امام از طرف خلق خالی از مفسده نمی باشد بعید نیست که این متعصب بالمره از آن همه
 خانه بر بادها که از دست خلفای جور واقع می شد عاشاره کند و در عقیده او انداختن
 نعش اهل سرور بشری تهمیز و غسل و کفن و دفن و بجانب سقیفه و دیدن و در آنجا نشو
 و فریاد برداشتن و سعد بن عباد را زدن و پامال کردن و شمیر را شکستن و حق
 سید النساء عالمیان را بزرگ رفتن و خونها با حق ریختن و قتل غلیظ القلب را حاکم ضعفا
 و مسا کین سیاحتن و برای سنگسار کردن و حد زدن بی گناهان و دیوانگان و ستمان
 دادن و بنی امیه که دشمن خاندان رسول بودند برگردن مسلمانان مسلط کردن و سر
 مصلحت و عین منفعت باشد گمان نمی برم که ظلم و بیداد معادیه و بیزاری و زیاد و حجاج
 و منوکل و انور انهم را که بجز و جفا عالمی را نه و بالا کردند و دوستان خدا را زیر پای لایلام
 چنانیدند و آرمشوم کردن بگر باره رسول خدا و بهارستان زهر احرار و محبت و بخون
 غلطانیدن خامس آل عباد و ماه پیکران بیعت در کربلا و سپهر خزان علی مرتضی
 و وطن آواکی و زیت حضرت محمد مصطفی و سب و غارت مدینه زاو با الله شرفا
 و شکستن خانه خدا و دیگر انواع و اقسام مفسدها که بسبب آن خون از آسمان بارید و
 بر زمین جوشید باکی و خوفی نکردند مصلحت دانند و دعوی کنند که مصلحت منفعده سنوح
 نیافته و هر چه اینها کردند عین صلاح بوده است و در نیصورت سبب محبت که جستن
 ابولول و خطاب کشته شدنش و محسوس شدن حضرت نعش و مقتول گردیدن او در
 حال صوم چنانکه میگویند مصلحت نیست که برای اقبال این دو حادثه شیون

بر یکپسند و خاک بر سر سر نیزد و قائلان این دو خلیف مصلح نمیدانند خلاصه اول اثبات
 دو مقدمه بر شاه صاحب واجب است یکی اینکه تعیین خدا می حکیم که وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ
 الْفَسَادَ در حق خود فرموده شمر مفاسدی شود و دیگر آنکه در نصب خلق که ظَهَرَ الْفَسَادُ
 فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيَ النَّاسِ و نشان شان دارد است هیچ فساد لازم
 نمی آید و تا این دو مقدمه ثابت نمی شود کلام این حیوان لا یعلم پیش هیچ مرد مسلم مسلم
 نخواهد بود که آنچه خدا کند در آن مفیدها باشد و آنچه خلق کند عین مصلحت و بعد از آن که
 شاه صاحب از عمده اثبات این دو امر بر آید تکلیف دیگر بایشان خواهیم دارد و آن اینکه
 بفرمایند خمول و خائف ماندن و تقیه کردن چه عیب دارد که بسبب آن حق جل شان بر
 نصب امام جرات نمیکند حال آنکه بسیار از پیغمبران را با وجودیکه مدتها از قوم خود
 خائف و ترسان ماندند مبعوث کرده است و ممکن نیست ازین سه بلا جا نگاه پی در پی
 بگریز روح پرستوح سگهان خود نجات یابند و اگر نیستند باز بیه دیگر عیب است و آن
 اینکه گرفتیم که اینهمه مفاسد در تعیین خدا لازم می آید آیا چون ندهب حضرت اهل سنت
 که هر فعل بدی که خدا بکند خوب و پاکیزه است پس اگر نصب امام مبیح و مبعوث مفاسد
 نیز باشد بر ذمه خدا واجب میشود که هرگاه او تعالی این را بوقوع خواهد آورد مبیح و
 زشتی اینهمه قبائح بخوبی مبتل خواهد شد انتی و الآن نعود الی نقل کلام الوالد العظام
 فاقول قال طالب شراه فوقه و منجز تعطیل امر امامت النخ و بر برابر اول قطیعه که دلالت
 بر وجوب نصب امام بر جناب حق تعالی میکند این بذیان گفتن بعینه اعتراض کردن
 لمحدان است بر افعال حق تعالی و ایضا معلوم است که حق تعالی بسیاری از انبیا را مبعوث
 گردانیده و آنها را منصوب ساخته و انما امة العمر از دست امت جفا کار و مظل ماند و

مخدول و مغلوب بلکه مقتول گردیده اند و مطلقاً بعثت آنها فائده بحال امت نبخشیده
 بلکه موجب خلود آنها در گریه پس این شقی باید بگوید که میبایست عقل چنین انبیاء را
 نمیفرستاد تا موجب تعطیل آنها نگشت و آنها را در معرض بلاکت نمی انداخت و امت
 مستحق عذاب الیم و خلود در نار جهنم گردید و ایضا تعیین نمودن حق تعالی و رسول و ائمه را
 که موجب سبیل و در معرض بلاکت آوردن ائمه گفته معلوم نیست که کدام دلیل محبت
 این را با ثبات رسانیده و کدام علاقه است میان تعیین فرمودن حق تعالی و میان
 تعطیل و بلاک شدن امام و اگر چنین می بود چرا خدا و رسولان تعیین او میکرده
 و اگر کرده بودند چرا تعطیل آنها و بلاک آنها لازم نگشت و ایضا از این شقی کسی بگوید که بزعم
 تو که حق تعالی نصب امام را بخلق گذشته تا در جهان بسبب منصوب شدن او از طرف
 حق تعالی موجب ثوران فتنه و تعطیل شود و احتمال بیاید با شما که از بدت چنین حدسها
 این سلق کدام امام را منصوب است تا اندو که امام شر و فساد از سر خلق بسبب این تفویض رفع
 شده تا این تفویض را هیچ باشد بترسیم و گوئیم چنانچه در حق جماعت که اعتقاد است
 آنها و از این هیچ عاقل و بایت و در مخفی پوشیده نیست که هرگاه امری باشد که
 معطل هر یک از امور بسیار تواند شد بجز و خوشتر نفس و تسلط شیطانی آنرا نیستند
 بطرف یک امر معین ساختن ناشی از کمال عصیت و عناد است و تراز کجاستی که نفس
 بدون ائمه بسبب تن شدن از قبل حق تعالی است پس لکن جماعت این را از کجاستی
 چه اگر قریب بود پیش از یزید ده سال از زمان حجت چرا پیغمبر را فرستاد که او بسبب
 معین شدن از طرف حق تعالی از دست کفار خائف و ترسان مانده و مخفی بیعت
 میگرفت و از افشاء از صحابه را منع میفرمود تا اینکه چون خمر و مسموم شد و با آنها

حضرت رسول اسلام را آشکارا کرد و کفار بسبب حمایت حضرت ابیطالب علیه السلام
 را که نتوانستند آزار داد لکن بعضی صحابه را زیر چوب آوردند چنانچه کتیب معتمد استینا
 مثل تاریخ خمیس و غیره مرویست که شخص اولی چند ان کفش کاری کردند که بنی اویس و خثاری
 برابر شده از هم امتیاز داشتند با جمله استیلا می کفار و خائف بودن رسول مختار
 از دست اشرار تا مدت بسیار بجائی رسیده بود که صحابه او از کفر هجرت کرده ببلاد
 بعید میفرستند و خودش منحل شد اید کفار و کاره بیامی شد تا اینکه تقریباً مدت سه سال
 در شعب ابی طالب با کمال خوف و بیم مختفی و متواری گشت و در شعب غار چنان
 خائف گردید که اگر گذشته و حضرت امیر را بجائی خود خوابانیده ماسه روز در غار که
 مکان کثرت مردم و مار بود بر دوش اگر این خائف ماندن بیسبب است و ناشی از تعجبین
 چون او بجهان باین ارتکاب بیسبب خو گرفته در باب تعجبین امام هم اگر مرکب آن گشت محل
 اعتراض نیست تواند شد و اگر حال خائف بودن اکثری از انبیاء سابقه و گریختن از
 دست اشرار و مخدول و منکوب آنسا از روی تواریخ معتبره استینان بر نگازم موجب
 تطویل کلام می شود و هر گاه چنین سنت الهی از همیشه جاری باشد در باب نصب امام
 انکار و تبعاد آن نتوان کرد **اقول** کلام بامصب عداوت طبیعت که الد الخصام
 است در مقام محصلی ندارد گو یا مطلب این با صبی است که ائمه اثنا عشر شیعیان را
 چون خداوند عالمان از طرف خود نصب کرد و بود بهین سبب مرج و مرج در امامت
 شان افتاد و منجم تعطل امر امامت و غلبه متغلبین و حمل و نقیض ایشان گردید اگر همین
 مطلب مراد است پس مضمونی است عجیب و عقیده است غریب که هیچ تنی بآن
 قائل نیست پس کما قبل مصادق مصرع مشهور خواهد بود در کفر هم ثابت نه زنا را

رسولکرم علیه السلام این قدر بر تقدیر برای کافی و سندهست که اثر علیه السلام
 منصوب من قبل الله بود و ادعای آنکه ازین سبب مفاسد برپا شد دلیل طلب است
 بل صریح ابطال آن و اگر چنانکه ظاهراًست اعتقاد بامامت شان ندارد و کما شیریه قوله القرآن
 جماعت که شیعیان اعتقاد بامامت آنها دارند پنج پس شهادت بذكرشان در دعوی
 ترتیب فساد بر تعیین رتبه عباد و لغو محض خواهد بود چه اعتقادی را که هیچ نمیدانند لال
 بآن چگونه رواییدارد زیرا که هرگاه مقدم شد طیه بر عم شان در نفس الامر متحقق نیست ترتیب
 لوازم مقدم بران در نفس الامر چگونه است میتواند شد و اگر بطور دلیل الزامی بر شیعیان
 وارد می سازد که چون شما حضرات را در نفس الامر منصوب من قبل الله میدانید پس
 ترتیب مفاسد بر نصب الهی شما لازم خواهد آمد پس آنهم درستی آید چه شیعیان اگر چه
 همیشه در نفس الامر حضرات را منصوبین من قبل الله میدانند لکن امور مذکوره را از مفا
 ترتیب بر نصب الهی نمیدانند بلکه از قبیل معاصد ترتیب بر خود اختیار خلق میدانند پس
 الزام با تمام و کلام شرح بهر کیف مختل النظام خواهد بود و کما لا یخفی علی الاولی الاحلام ثم
 قال الوالد الاعلام اجله الله دایم مقام قول که پس نصب امام را پنج اکمل است
 عنقریب استی که اوله وجود نصب امام منحصراً و لطف مقرب نیست بلکه حال آن مثل حال
 نبوت است که مداخلت آن در نفس مکین است اعنی چنانچه مکلفین بدون رسول نمیتوانند
 کسی با احکام الهیه برده آنچه باتیان آن مکلف اند بجا آید و آنچه از آن نهی کرده شده اند
 باز مانند هم چنین بدون وجود امام بی احکام واقعیه شارح نمیتواند بر دین آنچه فی زمانه
 مشاهد و معاین است و ایضا حال او مثل حال رسول است در باب رفع فساد از عالم
 و تنظیم امور معاش و معاد نبی آدم و هم امام حجت الهی و نحو ذلک من الوجوه المزبوره

وفوت این منافع سوای آتمام حجت الی هرگاه در صورت بعثت بسیاری از انبیاء است
 فوت آن در باب تعیین امام مضر نباشد و قطع نظر از اینکه گفته شد نسبت در این که
 امامت لطف مقرب هم هست چنانچه بعثت انبیاء مثل مکلف گردانیدن حق تعالی بندگان
 با حکام شرعیه یعنی هر که عقل سلیم داشته باشد می اند که امام معصوم صاحب محبت است
 و کرامت سرآمد علمائی زبان هرگاه میان خلق باشد البته موجب طاعت خواهد گردید
 و سبب دوری از معصیت و ظاهراً این را هیچ یک از اهل انصاف انکار نمی توانند کرد
 و مراد امامیه این نیست که انفس وجود چنین امام علت نامه اصلاح حال خلق است و چگونه
 چنین نباشد و حال آنکه اگر چنین باشد موجب آن می شود که خلق بمجا بطرف طاعت
 شوند و این بنسبتی تکلیف است و هرگاه بمعترض ثبوت رسیده که وجود چنین امام از جمله
 سبب ابطال اصلاح خلق است پس سبب فقدان بعضی از علل دیگر اگر معلول بوجود
 نیامد هیچ صاحب هوش انکار طلیت علت ناقصه نخواهد کرد آیا نمی بیند که نفس خبیات
 از جمله اسباب وجود سخت است که بسبب فقدان بخار سخت وجود نشود و بوجه آخر
 هرگاه امری باشد که معلول بفعل دو کس باشد تا فعل هر دو نیاید آن معلول واقع نشود
 مثلاً شخصی باشد مالک دو غلام یکی از آن مسیح و سالم و دومی زمین گیر و کلال پس
 مولای هر دو واجب سازد که مسیح از صحرا گل آورد و پیش غلام زمین گیر بگذارد و زمین گیر
 از آن کوزه درست نماید غلام مسیح گل را از صحرا آورده حاضر ساخت و غلام زمین گیر
 کوزه درست نکرد پس مسیح عاقل خواهد گفت که غلام اول عبث گل را از صحرا آورد چه
 آوردن او و دفعه مستحسنی افتاد که کوزه طیار می شد چون آن نشد آوردن او
 بیکار گردید و بالین که خواهد گفت که آوردن گل وجود کوزه را بالقوه القریبه من الفعل مگر نهد

نقد

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ حَاصِلِ آنکه چنانکه بعثت انبیا و تکلیف عین تفضل حق تعالی
است و سبب اصلاح حال خلق خواه خلق بآن منتفع شوند و خواه بسبب سختی
خود نشوند همچنین است حال امامت و چون آن واقع است بالاتفاق در وقوع این چه
قباحت خواهد بود و نه اظلام کمال الطور قولا دست بگیربان مانع امر خیرین است
که آن مفاسد دست بگیربان آنها اند که بسبب انکار امامت الله اثنا عشر مستحق
خلود نار گردیده اند و مفوت منافع وجود امام چنانچه کفار بسبب انکار نبوت نبی مختار
و دیگر انبیاء کبار خود را از منافع دنیوی و اخروی محروم داشته و مستحق دخول دارالبروار
شده اند اما امامیه کجاست و امثال چنین اعتقادات حق که دارند و خود مفوت منافع
وجود امام نشده در زمان غیبت مصداق یَوْمَئِذٍ بِالْغَيْبِ مَسْتَحَقِّ انصاف
انصاف است و ثواب بزیل گردیده اند و انشاء الله تعالی بعد ظهور آنحضرت در کاب
ظفر است و بنعم غیرت بنای گردیده شیر بر بدنه ای منکرین و مجاهدین خواهند زد
اللَّهُمَّ عَجِّلْ ظُهُورَ الْفَائِزِ بِرُؤَاكِهِ بِحَيْدٍ أَوْفَرِ مُقَرَّبًا قَوْلًا که پس درین جواب بفرمایید
غفلت و چشم پوشی است که عجب خود را بر دیگری بستن شعار امثال چنین ادب است
که نه از خدا شرم و نه از خلق پروا دارند با جمل و انستی که با اولیای طایفه که یکی از ان نیست که
وجود امام لطف مقرب است و لطف بر حق تعالی واجب با ثبات رسانیدیم که نصب امام
بر حق تعالی واجب است و تو بیج یک از مقتضیات آن اولیای مخصوصه که ما عدمی دلیل
لطف است منتقص نمیتوانی نمود و اگر در برابر آن اولیای طایفه منتقص اجمالی معارضه نمائی
و آن چنانچه دانستی وقتی مسوع میشود که ثابت کنی که بسبب عدم ظهور خیرین امام غالب
و قاهر منکر است و عدم وجود نصب امام بر حق تعالی پس احوال بر عمده تست اثبات

این چهار و مار بحر و منع کافی است در باب تمام بودن ادله قطعیه علاوه آنکه ما برتر عا
 بجماله اثبات رسانیدیم عدم انحصار و واضح شدیم که از قوت قهر و غلبه امام سقوط وجوب
 نصب بر حق تعالی لازم نمی آید بلکه اگر او تعیین امام کند میان او و میان بندگان فتنه
 نخواهد بود در باب ترک نمودن امری که بر آنها واجب بوده بلکه مقدمه بر عکس می شود
 چنانچه از مثال مذکور ظاهر میشود که اگر غلام ندرست است گله از صحرانهای در دستحق
 دزد و ملام میگردد و محجوب می شود و غلام زمین گیر در باب نیاز کردن کوزه معذور محبت او
 تمام و هم نظیر اینکه بطل نقض اجمالی تو باشد بنفس فعل حق تعالی که تکلیف باشد بعثت انبیاء
 در معرض تبیین آوردیم اغنی اگر نقض تو درست باشد لازم آید که بعثت انبیاء سیکه متهامی
 سابقه آنها با نهایت نیافتن از بلکه انبیاء را مخدول و منکوب گردانیده بصنوف رنج و
 محن مبتلای گردانیده اند و بسبب چنین بعثت ایم نبی در معرض طاعت و آراء و هم نیت او منهد
 فی النار باقی می ماند باشد و گمان بغض را در او راه نهد و هم چنین است حال تکلیف نسبت
 بکفار و قهار و از اینجا واضح شد اگر سنیان بخصوص مقدمه دلیل لطف مقرب را که خلق
 کردن امام مقرب الی الطاعة باشد از راه کمال اعوجاج منع محبت و کاینکه چون با کمال الله
 و علمانی با اثبات آن فارغ شده ایم از محل اعتبار ساقط باشد پس اگر سنیان از
 کمال قناعت و بی شرمی بگویند که ما بعثت انبیاء و تکلیف را هم قبسج میدانیم چنانچه همین
 مستمسک است در باب جواز صدور قبایح من الله تعالی گوئیم که هر خیده ما میدانیم که
 امثال چنین تگوار از امثال شما که نه پاس خدا دارند و نه پاس سولای بعید نیست لکن بجهت صوت
 گواین قبسج است لا حق تعالی مرکب چنین باسخ نزد شما شده پس چرا کار می کنید
 که نصب امام مغلوب را کوبان بر زعم شما قبسج است مرکب شده باشد و بر خود الزام چنین قبسج

مثل الزام تکلیف قبیح کرده باشد و عادت او بر این جاری خصوصاً نظر باینکه میفرماید وَلَنْ
 تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا علاوه آنکه ماسب عداوت و کینه است بسیار از جمله
 افضل دین است و امام رازی سنیان بر حق تعالی واجب کما عرفت استی کلامه علی الله
 مقامه **اقول** آنچه نامی گفته است که در جواب بعضی علمای امامیه که گفته اند وجود امام لغوی
 است و نصرت و تصرف دادن و لطف دیگر سر غفلت و چشم پوشی است از مقدمات ما خود
 در اعتراض زیرا که متعرض میگوید که وجود امام بشرط تصرف و نصرت لطف است و بدون
 نصرت و نصرت متضمن مفاسد کثرت و حالاً بر ذمه محیب آنست که آن مفاسد را دفع کند
 والا پیروده سرانی نموده باشد و درین جواب آن مفاسد مطلقاً تعرض نکرده الی آخر کلامه
 محکم و تهکم بجاست و این پیروده سرانی مابسی متنبی است بر چهل با تخیل او از معنی لطف
 و چشم پوشی او از شرایط آن که هیچ عامل بعد اطلاع بر آن دعوی شتر اطاعت نصرت
 و نصرت نمیتواند کرد زیرا که لطف فعلی است که بسبب مکین بندگان باشد از امور طاعت
 و یا نسبت سبب آنها باشد بطاعت بدون آنکه بندگان در فعل طاعت مجبور شوند و آنست
 مطلوب بر هم گردد و متحقق شدن مکین و تقرب از طرف او تعالی بمحض نصب نبی امام ظاهراً
 و اعتراض مردم از او و امتناع شان از طاعت قاطع در آن نیست پس شتر اطاعت نصرت
 یعنی خواهد بود پس لطف علت تامه طاعت نیست با آنکه لطف مکین با مقرب هر وقت که
 تحقق شود طاعت با ضرورت یافته شود زیرا که اگر علت تامه طاعت باشد بندگان
 در بجا آوردن طاعت از دایره اختیار بیرون روند پس مصلحت تکلیف از دست
 خواهد رفت پس شتر اطاعت نصرت و تصرف متصور نمی شود مگر در وقتیکه بگوئیم که لطف
 آنست که حصول طاعت در وقت حصول آن واجب باشد و حال آنکه چنین نیست

وقد صرحوا بذلك لقولهم ولا يبلغ مد الاجزاء، وهرگاه غرض از آن محض آنست و رفع عذر
 بندگان بوده باشد آنچه حدیث است بجای آورده و محبت او تمام گردیده و **وَاللّٰهُ الْمَجْدُ الْبَاقِيَّةُ**
 اگر بندگان با افعال فرمان او پیرو افتند فهو المطلوب و لهم الاجر الذخوري و اگر بسوی ختم یا بختیافت
 امام زمان خود را در ورطه هلاکت انداختند الزام بر آنها عاید فائده تکلیف بهر حال بر آن تشریب
 خواهد بود پس لطیفی که بر ذرّه خدا واجب است مشروط است بانکه بجا نرسد و شرط است
 بانکه منافعی مصححت تکلیف و حکمت از اثرش نباشد نه آنکه مشروط بتوقع طاعت باشد و نه آنکه
 علت نامد رفع هلاکت باشد فقط تسویه و من اجل ذلك قال امير المؤمنين و
 يعسوب الدين ولو كانت الانبياء اولى قوة بالانعام و عزه لا تضام و ملك
 يميل نحوه اعناق الرجال و تشد اليه عقد الرجال لكان ذلك اهنون على
 الخلق في الاعتبار و البعد لهم عن الاستكبار و الامتناع من رهبة قاهرته و غيبة
 مماثلة بهم و كانت النيات مشتركة و الحسنات مقبلة و لكن الله سبحانه اراد
 ان يكون الاتباع لرسله و التصديق بكتبهم و الخشوع لوجهه و الاستكانة
 لامره و الاستسلام لطاعته اموراً له خاصة لا تشوبها من غيرها شائبة و كلما
 كانت البلوى و الاختيار **في الثبوت** و الجزاء اجزى الخیر پس از اینجا واضح و واضح
 اگر دید که این ناصب عداوت طبیعتی است که در پرده رو بر شیب جان نقض بر کلام امیر مؤمنان
 بلکه ایراد بر عادت جاریه ایزد منان میخواهد پس هر از حق چشم پوشی مینماید در اکثر اوقات
 انبیا و اوصیا که بالاتفاق منصوص و منصوب من قبل الله بودند منطوق و منصور نگردیدند
 پس بعثت ناصب ایشان بر عزم فاسد این ناصبی به لطف بلکه شتم مفسد باشد نیست
 حال اینست که انبیا و رسل و هدایه خیر سبیل را وجود معطل می انگارند و حکیم علی الاطلاق

اعجاب و لا عجب را میدهند فاعترفا و لا اولى الا بصار اما اخبار من ارساميان پس ما بين
 تقریبا و نه سراط واقع اند زیرا که در خصوص لطف منفرق بدو فرقه شده اند اما فرقه اولی پس
 ملاطاف حق و من یجد و خذ و از وجوب لطف مقرب یکسر راه انکار پیوده میگوند که اشاعره
 اهل سنت از جهت انکار حسن و قبح عقلی منکر وجوب لطف اند و معتزله شان قایل بوجوب
 و اما امامیه پس کلام قدیمی شان که معاصر ائمه بودند مثل کلام ائمه شان از ذکر لطف غالی
 است و لکن متأخرین که کتب معتزله را تتبع کردند بعضی شبهات شان در دل شان پیید
 قائل بمقوله آنها گشتند از جمله مسئله لطف است که ترک لطف را منافی و بناقص غرض
 شارع دانسته قائل شده اند بوجوب آن و حال آنکه دلیل شان محال نظر است چه غرض
 تعریف ثواب است نه ایصال ثبوت و از ترک لطف تعریف از دست نمیرد پس
 منافی غرض شارع نباشد و این فرقه بالشاعره اهل سنت مع شده اند در لطف
 و جواب شان نیست که در حقیقت غرض از تکلیف تعریف است بخواه بکن محض تعریف
 نسبت بغير محقق ثواب بغير ایصال ثواب نسبت به محققین آن زیرا که حکمت
 و کرم حضرت ذوالجلال مقتضی آن نیست که مستحق را از عطا و نوال خود
 محروم دارد بلکه اگر بتامل نظر فرمایند اصل غرض همین است زیرا که علت غائی
 ایجاد بمقادیر قوله تعالى وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
 عبادت و طاعت است و غرض و غایت از آن بجهت اذن عالم الهیته عود نخواهد کرد و لغناء
 پس رجوع نخواهد کرد مگر بهندگان و آن منحصر است در ایصال اهل طاعت و عبادت
 بدرجات عالی ثواب و کرم است و کمیت که ادعا توان نمود که از خلق انبیا و اوصیا و مؤمنین
 مخلصین محض تعریف مقصود است نه ایصال ثواب اللهم لا من كان في قلبه ما لا يرب

از جواب این تعریف لطف و از اولی کردن
 در لطف منفرق بدو فرقه شده اند
 و اولی ملاطاف حق و انبیا

حضرت صادق علیه السلام از ابانی طاهرین خود از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 روایت نموده که آنحضرت فرمود آنچه حاصلش نیست که جناب باری تعالی بکمال تفضل
 واحسان و رحمتی بی پایان هرگاه فرائض را بر بندگان واجب گردانید پس بود این تکلیف
 بجهت آنکه خود محتاج عبادت اینها بوده بلکه مصلحت حکمت درین تکلیف است که
 خبیث از طیب در نظر بکنان متساو گردد و آرایش بواطن حال شان بطور آید و تسلی
 نمایند بسوی رحمت پروردگار خود و باین سبب درجات آنها در بهشت متفاضل گردد
 انتهى ملخص الروایه ارسى شبهات اشاعره اگر در دل کسی چسپد و این جهت منکر لطف گردد
 و از اقوال علمای کرام شیعیان مدول بقول اشاعره سنیان نگوید متبعه نباشد و ازینجا
 که فاضل مدق طاعن طاهر سأل الله بالنظره خود بجائی که نقل کرده که متاخرین امامیه دلیل
 آورده اند بر وجوب نصب امام باینکه نسب امام معصوم لطف است و هر لطفی بر خدا
 واجب است پس نصب امام بر خدا تعالی واجب خواهد بود گفته که فخر رازی امام مخالف
 بر آن نقض آورده که اگر نصب امام لطف باشد پس نصب قضاة و نواب انبیا و ائمه که
 معصوم باشند نیز لطف خواهد بود پس وجوب آن لازم خواهد آمد و حال آنکه شیعیان قائل
 نیستند بعد آن فاضل مذکور گفته است ولا يخفى ان هذا الاعتراض لا مرد علی دلیل
 المذكور و ليس للتسكين به جواب عنه پس شبهه امام رازی انقدر در دلش جا گرفته
 که آن اتمنع ابجواب پیشته و هو مصدق لما قلنا لکن سبب آن عدم استغراق وسع
 والابغاد قوله تعا والذین جاهلوا فینا النهديهم سبیلنا حق بر نصف بعیب
 مختفی نیماند باید دانست که اگر ذکر لطف بعنوان متداول در سینه تکلمن امامیه در کلام
 ائمه شان و صحابه حضرات واقع باشد ازین لازم نمی آید که کلام حضرات شان از مضاف

لطف خالی باشد آیانی مبنی که آنچه شام در جواب شما گفته یا هذا امر بک النظر الخلقه
 ام خلفه لانفسهم قال الشامي بل ربي انظر الخلقه فقال ففعل بنظره لهم ما ذا قال اقام
 لهم حجة ودليل الخیر وقرآن شام در مناظره او با عمر و بن عبید یا ایامروان قال الله تبارک و تعالی
 لم یترک جوابک حتی جعل لهم امما ما یستحقون العقیمة و یقن به ما شکت و یترک
 هذا الخلق کلهم فی حیرتهم و اختلافهم لایقیم ما یردون الیه شکهم و حیرتهم فسکت مع قوله
 هذا والله مکتوب محض ابراهیم ^{علیه السلام} و قول جناب میر علی ^{علیه السلام} هرگاه با حضرت خبر رسید که قومی از صحاب
 آن حضرت در عدالت حقیقی و جور او خوض می نمایند پس بالای منبر برآمد و صد
 و شامی آئین سجا آورده فرمود آنچه حاصل مضمونش آنست که هرگاه حقیقی خلایق را
 از کتم صم نموده وجود آورد شیت الی تعلق گرفت بآنکه بندگان او صاحب آداب
 رفیع و اخلاق شریف باشند پس بعلم انبی دانست که این امر تمام نمی شود تا هنگامی که
 شناساند آنها را آنچه مفید است برای آنها و آنچه ضرر دارد و این تعریف ظهور بکبریت
 و انجام میرسد مگر با مردمی و اینهمه مفید و مؤثر نمی گردد مگر بوضع و وعید و آن نباشد
 مگر ترغیب و ترهیب بحديث الی الخیر ذلک که نصوص معصومین و صحابه این بیت رسول
 رب العالمین موجود است نفس است و آنچه گفتیم باری باینکه اگر اینهمه مودنی
 آن لطف نیست مقصود از ان حقیقت و عدل از تقریر لطف و رجوع بتقریر و جواب تکلیف
 الی لطف است زیرا که لطف ممکن قسمی است از لطف که معرفت قبضه است پس بنا برین
 کلامش در خصوص لطف متقرب خواهد بود و هو ایضا الیس فی مملکة لان عموم الدلیل نهنا
 و ضیح السبیل الیومی مرحوم رفع الشک و رجاء در عماد الاسلام در باب الحاکم فرموده چونکه
 مباحث بسیار بر مسلک عقلی اثبات لطف دارد و میگردید ازین جهت بعضی از علمای

قال فی الحقیقه
 فی عماد الاسلام

فرقه متحذثه اخباریه بسبب قصور بلاغ و قلت اطلاع در علوم عقلیه بسبب سبب از دفع آن
 مباحث که علمای مخالفین وارد ساخته بودند لمجاگر دیده اند بسوی التزام عاری خطبه علم
 امامیه که سالک این مسلک بودند و این معنی بر کمال عجز و خضوع و عدم اطلاع او بر
 اخبار اثر دلالت دارد پس همین که این طعن از کجا بکجا رجوع می کند پس باید که تو بکنی
 و برادر است آید چرا ندیده نمیکند درینکه این مسلک اگر حق نمی بود ائمه دین و اصحاب
 حضرات معصومین چرا با دل عقلیه بر مخالفین محبت می آوردند مگر من العافیین و هم
 در آن کتاب بحسب باب عدالت فرموده که بعضی متاخر متاخرین امامیه گفته اند که ذکر لطف
 در کلام ائمه و قدما می اصحاب یافته نمی شود پس متاخرین علمای ما قول بوجوب لطف را از
 کتاب معتزله یاد گرفته اند و من میگویم که قول بوجوب لطف فی الجمله از توابع قول بعلمت
 و حکمت است و قدما می اصحاب ما البته از عدلیه بوده اند پس چگونه انکار لطف را سا
 میگردانند آری ممکن است که تعبیر از معنی لطف بلفظ لطف اصطلاح تازه باشد و این معنی
 بیاخری نیز سازد و حال آنکه تعبیر این لفظ نیز در کلام ائمه و اصحاب شان موجود است
 ایامی بی معنی لطف انچه روایت کرده است آنرا شیخ محمد بن یعقوب کلینی از حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام که به سستی که سوال نمود از حضرت را مردی پس گفت آیا جبر کرده است خدا
 بنده گان را بر معاصی نه بوده پس سائل گفت که آیا تفویض امر بسوی آنها کرده نه بوده
 عرض کرد پس چیست چگونه است فرمود لطف من به یک بیک از محاسن بر بندگان
 از این جازم روایت طولانی را نقل فرموده که مشتمل است بر آنکه حضرت صادق علیه السلام
 فرمود که خداوند عالم اگر میخواهد خود در حالی از احوال غصبات می بود چگونه لطف خود را
 و باب او مبذول میداشت پس چگونه او را از حالی به الی ترقی داده نمی میساخت

و نیز فرموده است که شیخ ابو جعفر طوسی از جمله کتب هشام بن حکم کتاب الاطراف را
 شمرده و نیز بیشتر دانستی که ذکر لطف و مصالح و در صفات شیخ مفید و سید مرتضی
 و شیخ الطائفة از قدما و اصحاب با کثرت موجود است نه چنانکه استفاد می شود از آن
 که قول بلطف در سالف زبان از مقطوعات اصحاب ایمان بوده و نیز فاضل عبد الجبار
 معزلی در رد بر امامیه در اثبات امامت بلطف سعی ناشکور نموده و این معنی را این است
 بر آنکه توان بلطف قبل زمان شیخ مفید و سید مرتضی در میان امامیه شایع بوده
 انتی کلامه علی الله مقامه و هر گاه این را دانستی پس بدانکه شمس رازی فسطه
 محض است زیرا که اگر کلام لازمی تمام باشد پس نقص اختصاص بقضاة و نواب انبیا
 نخواهد داشت بلکه علی محاذاة افعال الرازی میتوان گفت که عصمت لطف است و لطف
 بر خدا واجب است پس بیابست که خداوند عالم همه مردم را معصوم سازد و حال آنکه
 بالاتفاق خدا تعالی کافه خلق را معصوم نساخته و نیز در باب نبوت می توان گفت
 که فرستادن انبیا بر هر قومی و در هر زمانی و هر قطری بر خدا لازم بود چرا که در بنابرین
 آنچه فخر رازی خود در ذیل قوله تعالی اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بین لکم
 علی فطرتهم الرسل گفته آن حصول الفتره بوجوب احتیاج الخلق الی بعثت الرسل
 و محلل ساخته است آنرا باینکه فائده مبعوث ساختن محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 در زمان فترت و وقت خالی از بعثت است که تحریف و تغییر در شرعها بسبب
 طول مدت و تقادم عهد هرین وقت راه می باید و باین سبب حق بیاطل و صدف
 بکذب عاقل مختلط میگردد و بسبب آن مخلوق را عذری ظاهر در اعراض از عبادات
 بهم میرساند ان یقولوا یا الهنا عذرا اننا لم ندر من عبادک و لکن ما عرفنا

آنالیف نفیذاک پس باین جهت در چنین وقتی آنحضرت را برای قطع عذر بندگان
 مبعوث ساخت پس این کلام را زمی که مفید و خوب بعثت است در چنین وقتی
 منتقض می شود بآنچه فاضل دهلوی در بحث تکلیف میگوید و نیز اگر تکلیف واجب
 می شد بایستی در هر شهر و هر دیه رسولان را پی و پی میفرستاد و زمان فترت واقع
 نمی شد و هیچ قطر و ناحیه از رسولان خالی نمی ماند زیرا که معرفت تکلیف را بالا جمال
 عقل کافی نیست و حاجت رسول دین امر ضروریست حال اینکه بلاد کثیره از هندو سند
 و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و خطا و ختن و چین و حبش و قریه های بسیار
 مفهوم رسول را نمی شناختند و نه در تواریخ اینها مرقوم است که کسی برسم رسالت
 پیش ایشان آمده و الهام بمعجزه نموده و پیام الهی رسانید و بترجمه موت نبی امام غالب
 نه خائف نصب میفرمود و او را بآیات ظاهره و معجزات باهره قاطبه میگردانید و غرض
 تبلیغ احکام فریاد و تکلفین را از احکام شرع غافل دارد و سکان شواهد حق حیا را
 دعوت نماید و امامت را بدست جماعتی نمی سپرد که هرگز قدرت بر اظهار احکام
 واقعی نداشته باشند بلکه خود هم در رنگ دیگر کفر و ظلمه بقیه میگذرانند انتی
 کلام و لایق ملامت زیرا که هرگاه احکام حجت بر خلق و قطع عذرشان نظر بحکمت
 بر خداوند عالم لازم باشد پس تخلیه زمان فترت و محروم داشتن آنانکه در شواهد حق حیا
 و در اظهار عبیده بودند ازین لطف و رحمت از چه راه خواهد بود و چنانکه جناب والد
 باجد علیه سوانح رحمة رب العالمین در جواب دهلوی فرموده اما قول تا صبی و نیز اگر تکلیف
 واجب می شد الی آخره پس نظیر کلام شکین فتن و چین و هندو سند است که میگویند
 در حق جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم که اگر او بر کافه بنی آدم مبعوث

می شد می بایست که در همه روزین و یا رسولان و پیغمبر و تکالیف الهی با میسر آیند
 و از لیس فلیس و باجمه گاه تکلیف الهی بر سبیل و نسبت بکافه خلایق باجماع اهل اسلام
 بظاهر است پس سائر اهل اسلام باید در باب سیدنا ابی سید المرسلین و رسولان آنحضرت با طراف
 اکناف عالم توجیه و شکال آنحضرت قول بوجوب تکلیف نیست همچنین میتوان گفت که عدم رفع
 عذر بندگان زمان فترت یا آوان جو آنحضرت و شکار شدن اطراف اکناف عالم از محبت نزد
 عامه و اولیاست بر عدم تکلیف مقرر از حیث حصول الفتوة و وجوب احتیاج الخلق الی
 بعثة الرسل و انتقام محبت از کس حال بر ذمه همه اهل اسلام رفع این شکوک و احوال
 لازم اختصاص منصب عام که قول شیعیان نیست ندارد و لازم است که از بدیهی یکایک این
 امور و شرایط تحقیق و موانع آن منضبط نموده شود تا او با مردم مذبوه مرتفع گردد پس گوئیم
 نقوض مستثنی است بر عدم فهم مردم چه لطف و تکلیف قطع عذر بندگان همه آن خداوند عالم
 واجب و چنان عام است که هر گونه لطف نسبت به هر کس واجب باشد و تکلیف به هر چیز بهر حال از بدیهی آدم
 در معرفت لازم باشد و الا اگر لطف این چنین عام می بود عصمت سایر خلق مثل ملائکه لازم می آمد و گنگه گاری
 در عالم باقی نمی ماند و تکلیف اگر بهر حکمی نسبت به هر شخصی تا واجب بود اهل فترت و سکنه شواهد حق جبار
 و بلاد بعید الشقة در احکام سمعیه هم معذور بودند پس لطف حکم و مقرب بهر حکم مشروط
 بشرایط است اگر آن شرایط یافته نشود لطف باقی نمی ماند پس عدم ظهور آن در بعضی مواضع
 بسبب میان بعضی موانع ضابطه لطف برهم نمی زند پس شیعیان از این باب لطف و محظوری
 تحریف در وقت اجتماع شرایط و ارتفاع موانع و بر این اطلاق اطلاق عامه و اطلاق خاصه و
 اطلاق عامه نسبت باطلاق خاصه قطعی الموانع و شرایط می باشد و مصالح آن ارجلی و واضح
 و مفصل در کتاب دامت لطفه است عام و انتظام موانع در آن معلوم خواص عوام از این جا

۹۰
 شایسته است که
 و بنا بر مقتضای احوال

که محقق طوسی علیه الرحمه در تجرید فرموده است الاصابه لطف و محبت نصبه علی الله و المفاسد
 معلومه لا انتفاء الا انحصار اللطف فی معلوم للعقل و وجوده لطف و تصرف لطف
 و عند مناته قال القوشی یعنی ان وجود الاصابه لطف تصرف و تصرف لطف
 عن علی علیه السلام انه قال لا یخلو الا برض عن قایم الله بحجة اما ظاهر ام مشهور و اما
 خائفا منحو لا یبطل حجج الله و بیناته و تصرف الظاهر لطف آخر و اما عدم
 جهل العباد و سوء اختیار هم و ازین کلام لایح شد که بعض الطایف سبب بعض موانع و عواقب
 که خار راه می شود فوت گردد و پس و چون لطف نخواهد بود و مگر در وقت ارتفاع مانع و عواقب
 و من نسج علی منواله بسبب عدم فهم مرام میا فی الظلام بقصر اقدام نمود و اند و تفصیل
 این اجمال و تنقیح این برین مبدا فیاض که انواع ممکنات مخلوق و موجود ساخته است
 بحسب لیاقت هر نوع افاضه صنوف و فیوض بر حسب جود و بعمل آورده پس نوع ملائک که
 بسبب انتفای قوا شهوانی و عدم معارضه هوا نفسانی همه آنها صلاحیت عصمت و شرف
 همه با صفت بلطف و حرمت و ممتاز است و نوع انسانی را که بحسب مراتب امتزاجات عناصر کانی
 و معارضه قوا حیوانی و غیر آن گویا مختلف الحقیقه الهویه بودند و مصداق قول ملائکه
 أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ
 قَالَ إِنْ أَعْلَمْتُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ بحسب مراتب علم خود درجه بدرجه ایشان با لطاف خفیه و بیه
 سرفراز گردانید که این عصمت بود و او را معصوم است و هر که لایق عصمت نبوت و از لطف
 عاصم و راجح و مستحق است یکی از جمله شرط بذل لطف عصمت است و صغیرا که هر فرد
 از افراد نوع انسان را میسر است و از جمله موانع بذل آن عدم لیاقت احد خلق است
 برای انشاء بصفت عالی عصمت پس چنانکه منصب نبوت یا صغیرا و مجتهد در کار است

شرط بلطف

هم چنین بر عصمت امامت پیشتر گذشت شیخ مفید علیه الرحمه فرموده و العصمة
 مانعة من القدوة على القبيح لا مضطرة للمعصية الى الحسن ولا ملجئة الى البذل^{الشيء}
 الذي يعلم الله انه اذا فعله بعبد من عبده لم يؤثر معصيته له ليس كل^{الحقا}
 يعلم هذا من اجل بل المعلوم منهم انهم الصفوة الاختيار قال الله تعالى الذين
 سبق لهم من الحسن الاية وقال لقد اخترناهم على علم على العالمين و
 از جمله شروط لطافت است که می باید که بحد الجا واضطرار نرسد و منافی اختیار و
 نباشد کما مره الاشارة اليه قال الشيخ اهل السنة ابو المنصور العصمة لا تزيل
 المحنة اى الابتلاء ومعناه انه لا يجبر على الطاعة ولا يجزى عن المعصية
 بل هو لطف من الله بخله فعل الخير ويزجره عن الشر مع بقاء الاختيار تحقيقا
 للابتلاء كذا في عصمة الانبياء للشيخ عبد الله الانصارى للاهورى واگر خداوند^{عالم}
 بار اوده و لطف قهرى خودست خصوصيت بتواب الله وقضاة ندشت بهر معصوم
 و محفوظ از گناه و خطا می شدند کما انه لو شاء الله مشيئة حتم لا منوا جميعا لكن
 اختبار و آزمائش بنا بر اظهار مطيع و عا و ثواب و عقاب برهم می خورد و في الجمع
 في ذيل قوله تعالى لو شاء الله ما اشرى كوا و في تفسير اهل البيت عليهم السلام
 ولو شاء الله ان يجعلهم كلهم مومنين معصومين حتى كان يعصيه
 احدا كان محتاج الجنة و نازد لكنه امرهم و نهاهم و امتحنهم و اعطاهم
 ماله عليهم بداحجة من الالة و الاستطاعة ليستحقوا الثواب لعقاب
 معصوم بكنه محل انتظام عالم نبات چهارم آنكه مشتمل بر فاسده نسبت
 اين كس را كبرى نبوده باشد چنانچه حق تعالى بداند كه لطف مقرب بر حقان

اختبار باي خود
 از سون هم

جماعت نافع واصل یا در تمام محبت داخل بود و هرگاه این نیستی پس بدانکه در جائیکه لطف
 ظاهر حال تحقق نگاشته البته شرطی ازین شرط مفقود خواهد بود پس لطفی که کلام ما در آن است
 خارج خواهد بود و لازم نیست که هر چه در بادی نظر لطف باشد در حقیقت در لطف موجود
 منسلک و فعل آن در ذمه کرم الهی واجب باشد پس آنچه را فخر از می لطف پنداشته از نزد حق
 روز جزا بسبب اختلال بعضی و لطف نباشد چه عجیب است که در بادی نظر امری مستحکم
 می شود و در نفس الامر بر خلاف آن باشد فقی الحیر المودعی عن ابی الحسن علیه السلام الرضا
 علیه السّلام و الثنا انّه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انّه قال الله
 عز و جل وان من عبادی من لا یصلی الا الفقر و لو اغنیته کافسدا ذلک و ان من عبادی
 من لا یصلی الا القویة و لو امرضته کافسدا ذلک و ان من عبادی من لا یصلی الا المرض
 لو اصححت کافسدا ذلک و ان من عبادی من یجهد فی عبادتی و قیام اللیل فالتفعل علیه
 الناس انظر انی فی قیام لیل و یوم و حین یقوم و هو وقت لنفسه فاعلم انی لو خلیت
 و بین ما یرید الدخلة العجب بعله پس که گمان کند صحت بر من مقرب الی الطاعة صلح است
 از مرضی با گمان کند که غنا برای من بهتر است از فقر و یا شب بیداری ام لی است از منام اگر چه در نظر
 ظاهر چنین باشد لکن جزم باین معنی و حکم بر خداوند نمی تواند کرد بستا که زعم او باطل باشد
 چه غنا هر چند بمقاو خیر نعم العون علی تقوی الله الغنی مقرب الی الطاعة لکن لو اقله
 ان الانسان لیطغى ان ذلک استغنى بعد عن الطاعة و اقرب الی الاستکبار پس او
 بر خدا مصداق فان ابطاء عنی عتبت لی عتبت علیک و لعل الله ابطاء عنی
 هو خیر لی لعلک بعاقبة الامور کما هو الدعاء ما شود خواهد بود یا بجهل حق تعالی
 در حق بندگان آنچه صلح است بعمل می آورد فی الخصال علی ما نقله الکاشانی فی المقاصد

فی قصه ایوب که یفعل عبادۃ الاصلی لهم ولا قوة الا بالله لطف و توفیق همه از افراد
 اصالح است که اکثر اینها سابقا بر حق و کامصالح و حکم و استعداد مواد و بقا اختیار و نظام
 عالم است که میباید فساد را در همه موقوف نماید و هر چه در ظاهر نظر لطف باشد از او
 ندانند که در واقع هم لطف باشد و از این است که فخر رازی میگوید: نهایت العقول اصل لطف است
 با احتمال اشتغال آن بفساد منع کرده حال آنکه مقامات مختلف و بعضی با مصالح عالم
 جلیست که انتقاسی بفساد و اینها ضحاک است و بعضی با مصالح مفاسد خطیه
 می باشد و عقول ناقصه بهر چیزی مصححت بفساد نمی تواند بر پس بد آوردن احتمال
 در اصل لطف و تعزیم و در هر آنچه بصورت لطف تجلیم شود هر دو مکابر است و بشهد
 بذلك العادة من الله سبحانه بنص الانبياء والاوصياء والله الحجة
 البالغة و لن تجد لسنة الله تبديلا و ما تركه فلا وجوه له عليه قضية
 العدل الثابت له بالعقل والنقل قبل ان يراخدا و ندلم اختيار نكره مثل عصمت
 فضاة و نواب انهم بيقين مبين انهم كفعلش خالي از مصالح و مكنت و ترك ان باحث
 مفسد اگر چه تفضيلش را ندانيم چنانکه در سلكه حسن و قبح عقلي بالا جمال بطريقه بيان
 و استدلالات است که حکم اجمالی بر فعل و ترک بحسن و قبح انی معلوم و متيقن است اما تفصيل
 فليس للعقل الى ادراكه في جميع مظانه سبيل و از این است که حاجب بعثت سل
 و نصيحة سبل بنا بر تعريف بيان احكام سمعية البته متعلق می شود پس بيقين مبين انهم
 که منفصله حقیقیه ان الفعل حسن او قبح قطع نظر از حکم شارع صدادی است و باعث حکم
 شارع و يشهد له قوله تعالى ان الله يامر بالعدل والاحسان و يتنهي عن
 الفحشاء والمنكر والبغى و انما يامر بما يورث عاقلا و صفا و منظر نظام لازم است

که هیچ جامع عقل بحسن و قبح راه نیاید حسن و قبح صدق نافع عدل داد و قبح کذب ضار و ظلم و ستم
 فساد را به شمس و چرخین بالا جان با استدلال حکم می کنیم بوجوب لطف و اصلاح حکیم علی السلام
 و بعضی موثر را که لطف بودن آن به دیده عقل یا بر این قطعیه ثابت و شرط آنرا میدانیم
 و ارتفاع موانع را در این موضع به دیده عقل در می یابیم بتشکیک مشککین بنیان بر ص
 آن از جهت مکابره بوالهوسان اختلافی راه نمی توان دریافت امر امامت ازین قبیل است
 چه لطف بودن آن چنان ظاهر است حاجت تحشیم ادله دقیقه داشته باشد و از این جهت
 که هرگاه هشام بشامی گفت ادبک و انظر الخلفه ام هم نفسی بود فکر و رویه
 شامی مخالف در جوابش بمفاد حق بربان جابر گفت بل بی نظر الخلقه قدر
 شطرواف من الوجوه الدالة على ذلك و اگر چنین احتمالات یکبار بر خلاف بدیهه
 عقل لایق اصفا با پیش حکمی بی پایه اثبات نمی تواند رسید قال الله العلم و علامه
 اگر کسی بگوید مثل آنچه فی خبر الدین را نمی گفته است ضرورت در معنی لطف از خد قید خلوان
 او هیچ سد و پیش و خواهم گفت که امامت ازین قبیل است اما اولاً این محبت اینکه اتفان کرده اند
 اهل ملل و ادیان مختلفه بر اینکه غنی قدیر و حکیم خیر اگر نصب می نمود محفوف فی الجمله
 خلق ننگدست حق و موم او هم اهدا گردید چنانکه در ترک عدل داد و صدق نافع بخوان از محن
 عقلیه حکم می کنند بوجوب موم بسو حکیم خیر پس اگر حسن آن خلوان از مفاسد و جوه قبح ضرور
 نمی بود هر آینه حکم جزم بآن نمی کردند و اما تا نیا پس اگر امثال این خیالات و او هام در نظر
 دانشمندان لایق اعتنای بود هر آینه فو بیت بجمالات کثیره میرسد از انجمله است
 گفته شود که شکر واجب تعالی واجب نباشد شاید آنچه در نظر ما نعمت می نماید مثل ارسال
 و انزال کتب و انبات اشجار و خلق آثار و فرود آوردن امطار و اجرائی آنها شاید بون
 و بیدار و درو مانیدن ام
 بفتح بار آنها ام

از وجهی مفسد باشد برای ما مستحق داشته باشد پس نعمت نباشد پس شکر بر هیچ نعمتی واجب نباشد **قول** بلکه می توان گفت شاید شکر مضر بوده باشد و از این جهت که بعضی متوهمین قبح هر کرده اند که شکر با که ناقص است می شود که از قسم ستمنا و سخریه با پس چنین شکی چگونه واجب تواند بود پس اصل وجوب شکر منعم که میباید دلیل وجوب معرفت و وجوب معرفت از دست خوافت اگر گویند که وجوب معرفت نزد اهل سنت سمعی است پس آنها محتاج بدلیل عقلی نخواهند بود و فساد آن برایشان صحرانخواستار خواهد بود و خواهیم گفت اگر چه چنین کلامی از اشاعره و اشعریان ابوالحسن اشعری و عمر و عاصم حق بعضی از بزرگان او که ابومحمود اشعری با بسبیل تعرض کنایه گفته مثل **الَّذِينَ جَاءُوا اللَّهَ ثُمَّ قَالُوا هَذَا عَمَلُنَا** گفتل الحجار یحجل اسفاد است مستبعد نیست لکن ایام عظم سنیان برگزیده کوفیان ابوحنیفه کوفی و بعضی اشاعره اوقائل بوجود فت من جهة العقل شده اند چنانکه در کتاب مسلم محاسبه بهار که نزد حنفیان اهل سنت مسلم الثبوت تصریح بان واقع راضی باین قبح خواهد بود و قطع نظر از این سمعیت و وجوب فت امریست بدیهی البطلان زیرا که بخیر عارفی باشد که خدا را شناسد پیغمبر قول او را چه میداند و چه نه حجته شمارد بلکه پناه بخدا برین تقدیر حجت خدا و احصای حجت خلق بر او تمام ناهنص خواهد بود و شناخت آن بر عاقل بسیب خفیه نیست پس وجوب معرفت اسمع گفتن بنا فاست و بنا کلام بر این مقام بنا فاست علی الفاء پس لایق اصفا نباشد و ازین جا که امام عظم شان این سمعیت آن انکار نموده اعتبار و یا اولی الامر بصدور از جناب الی علام در مقام می فرماید و از انجمله است معنی مایلند علیهم من الحجالات که گفته شود چرا جائز نباشد که پیش روی ما کوبه های بلند غیر جبال مرئیه بوده باشد و همچنین خلق کثیر و درندگان بسیار و عادت برویت آن

و بعضی نقضین را
نقض حکم شدن
صفا اگر چه شکی نیست

جاری نشده با تو از جمله است اینکه گفته شود که بعضی افراد ربه و ج نباشد و کل عظم از
 جزو نباشد مانع پس اگر گفته شود که عقل جزو می نماید یا اینکه در میان وجوه و جبهه تفکیک
 نمی تواند شد خواهیم گفت که حکم عقل نزد شما از پایه اعتبار ساقط است و بقدر تیزبلی
 یحتمل که عقل یکی از شما چنین حکم نماید و عقل دیگری بخلاف آن و استقرار بابا آنکه معتبر است
 مفید قطع یا مسکن خلاف آن نمی بود و تا شامی می گویم که طریقه اثبات وجوب بعثت بلکه
 حسن آن وجوب یا حسن نصیب تمام قریب یکسانند چنانکه اشاره بآن فت پس هرگاه
 حسن بعثت بادل قاطعه بود قریح آن که کاشف از حسن نیست پایه ثبوت سید ختمال چون
 مفیده قاطع آن نکردید پس حال امامت هم چنین باشد لکننا المجلسی در عین الحیوة می نماید
 بدانکه امامت عبارت از اولی تصرف صاحب اختیار بودن در دین و دنیا می است
 بجانشینی حضرت رسول و در ضمن لایزال بعد بنی ظالمین شد که صلاح نام و هدایت ایشان
 و رفع نزاع جدال از میان ایشان و قیامی میسر نمی شود چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام
 در صل فضل ایشان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف
 فرمود و اندازد چند از برای امر و نواهی و مقرر ساخت امر فرمود که ایشان از آن حدود
 صدی نگذردند و فساد ایشان است پس ناچار است که برای ایشان امینی بگمارد که
 مانع ایشان از ارتکاب محارم نمونند زیرا که اگر چندین شخصی باشند پس
 لذت و منفعت خود را از برای مفسد که بد بگیرد و ترک نخواهد کرد چنانچه اطلبیع
 مردم بپهرت از خدا تعالی قیامی و امامی بر ایشان مقرر فرموده که ایشان را مانع نماید از
 فساد خود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فردی
 از فرق و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون مسکن و موی نیست و پس بفرمان خداوند

که حکیم علیه السلام این خلق عظیم را خالی گذارد و از امامی که مصالح احوال ایشان باشد و یار دشمنان ایشان
 محاربه نماید غنائم صدقات و در میان ایشان بعد از تقسیم نماید امامت جمعه عتبات
 در میان ایشان نماید دفع شر مظلومان از ظالم بکند یعنی هرگاه بتائید او پیرانند گرفته
 او عمل نمایند همه مصالح شان بر او کار آید باز می فرماید ایضا اگر امامی در میان مردم
 نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر کینه ملت مندر شود و دین بر طرف گردد و حکام
 الهی متغیر و متبدل شوند و ارباب دین ملامت در امور دین احکام شرع متعین نیاید و کم
 بسیار بکنند و بهمه در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم همگی قضا
 و در طبایع رایجا ایشان اختلاف بسیار است هر کس کجی ایش خود را فی اختراع می نماید پس
 اگر حافظ برای دین نباشد دین بادی باطل شود انتهای هذا ظاهر کل الظواهر و من یجعل الله
 له نورا فماله من نور و والد جابط طایفه میان آن در وجوب نصب امام می فرماید هم در جمله
 آنچه مدیون بوده غفلت بهوش می آرد و ارباب عقول ناقصه از خواکبان جهالت
 بیدار می سازد و منظر هشام بن الحکم است با عمرو بن عبید بصره واقع شد و جناب علم
 انرا برایت محمد بن یعقوب کلینی با لفاظی با ایراد فرموده ما سابقا ترجمه آنرا ذکر ساخته ایم
 و اخوند علیه الرحمه در مقام ردین الحیا نیز ترجمه آن ذکر فرموده بفادیه هو المسک
 ما کوریتیتضوع از تکرار نیندیشید باندک اختصار عبارت انخو علیه الرحمه باز آنرا وارد
 می سازیم پس لانا مجلسی طایفه می فرماید که پسند معتبر منقول است جمعی از اصحاب حضرت
 صادق در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در
 شبان و حضرت از او پرسید که امی هشام گفت لبیک یا بن رسول الله فرمود که مرا خبری
 که با عمرو بن عبید بصره بحث کردی عمر از علمای اهل سنت بود هشام گفت فیدایتو

گروم من حیا می کنم و زبان من باری ای آن دار که در حضور چهره می بینم حضرت فرمود که آنچه
 ما شمارا امر می کنیم باید اطاعت کنی و پید به شام گفت که مراد از او عمر و بن عبید شندی بود
 که در مسجدی برافاده می کند بنصره رفت و در روز جمعه داخل بنصره شد و بسجده آمد و میزد
 که او ششست و صافه بزرگی برگردانیده اند و مردم از او سوال می کنند بدو زانو
 در آخر شان شستم و گفتم ایها العالم من مرد غصبیم مرار خصیت فرمائی که از تو سوال
 گفت بلی پرسیدم که چشم دار گفتی گفت فرزند اینچه سوالی است که می کنی گفتم سوال من چنین
 و جواب میخواهم گفت اگر چه سوال تو احق است اما بار دیگر پرسیدن بار دیگر پرسیدم
 که چشم دار گفتی بلی گفتم بآن چه چیز می بینی گفت نکند و شخصها را می بینم پرسیدم
 که بینی دار گفتی بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بویها را از آن می شنوم و همچنین از آن
 و سایر حواس حسه پدید و جواب شنید آخر گفت که دل دار گفتی بلی گفتم بچه کار تو
 می آید گفت بآن تمیز میکنم میان چیزها سبک برین اعضا و جوارح وارد می شود و گفتم آیا
 این جوارح از قلب تغنی نیستند گفت نه گفتم چرا اعضا را بآن احتیاج است با آنکه
 اینها صحیح و سالم اند و نقصی ندارند گفت افمن زندقه وقتی که این جوارح شک میکنند در چیز
 که بوی بدند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و آنرا حکم می سازند که آنچه معلوم یقین
 می سازد و شک را زائل می کند گفتم پس خدا دل را در بدن آدمی برای دفع شک خلاق
 جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است از دل بدن آن امور جوارح مستقیم
 نمی شود و گفت بلی گفتم ای بامروان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن را بچو و انگار
 تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته اند تصدیق ایشان بکن و آنچه
 در آن شک داشته باشند شک ایشان را بر طرف کن و تمام این خلق را در حیرت و گمراهی و شک

و اختلاف گشت امامی اند برای ایشان مقرون فرمود که اگر شکلی بهم رسانند یا در جوع کنند
 و رفع حیر از ایشان بکنند پس ساکت شد و بعد از زمان ملتفت گشت و گفت تو هشتادمین هستی
 گفتم نه گفت با و هشتاد و نهم نشینی کرد و گفتم نه گفت پس آنجائی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس
 البته هشتادمین هستی و مراد بر گرفت و بجای خود نشانید پس حسن بعثت و جوب نصب
 بنی و امام از ضرریات خلق انامست ضرورت وجود او در حکمت حکیم علی الاطلاق و
 خلوان از مفاسد اقتران بصلح از اجلا بدیهات و از اینجاست که در روایات فیهین
 وارد شده که اگر در زمین دو کس باقی مانند در آن وقت هم ضرورت که یکی از آنها
 حجت خدا باشد چنانچه در مجلسی علیه الرحمه در عین الحقیقه فرمایند پسند ما معتبر منقول است
 از حضرت صادق که اگر در زمین نباشند مگر دو نفر یکی از ایشان البته امام خواهد بود و قریب
 بآنست و این صحیح مسلم و حسن معتبر از آنحضرت منقول است که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد
 و گفت حق تعالی فرماید که هرگز زمین را نگذاشتم مگر اینکه راه عالمی و امامی بود که طاعت
 و هدایت را بخلق می شناسد و از میان پیغمبر پیغمبر دیگر باعث نجات خلق میگردد و از
 برای قومی البته هدایت کننده هست که سعادت آنرا هدایت نماید حجت بر ارباب شقاوت
 تمام میکند و ایضا از آنحضرت باسانید متکثر منقول است که فرمود هرگز زمین خالی نیست
 از کسی که یاده کم دین بدانند و اگر نه یادی در دین بکنند یاده را بپندارند و اگر کم کنند
 کمی را تمام کنند و اگر نه اموم مسلمانان مختلط و مشتبّه شود و میان حق باطل فرق نکنند و این اخبار
 معتبره است و اگر کسی تفکر نماید متحمل بر این حقیقه واقعیه است هر یک از این ادبیت ایضا
 از سعد بن جبّه است که در بیست طویلی از حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام نقل کرد که
 ای ابا عبد الله و السلام در حال غیبت سال آنحضرت منقول است که گفت عرض کردم که نفر

که دلیل صیبت بر اینست که خود امام اختیار نمی کنند کرد فرو که امامی اختیار
 خواهند کرد که مصالح احوال ایشان با یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتیم امامی که خوب
 صلاح ایشان باشد فرو که چون میدانند که با عت صلاح شان خواهد بود و حال آنکه در ضمیر
 خیر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصالح است آن مفسد ظاهر شود از همین است که مردم
 نمی توانند بر خود امام تعیین نمایند تا آنکه فرو که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نبوت
 و حتی بر او از اعیان قبح خود و بزرگان شکر خود مفتاد کس را اختیار کرد که با خود بگوید
 که همه انصار مومن می نیستند و مخلص من مقدمی شمرده ایشان را آخر ظاهر شد که ایشان
 منافق بودند چنانکه خداوند عالم جل شانّه حال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه بر
 گزیده خدا کسی اختیار کند بگمان اینکه صلاح است یا فساد است ظاهر شود پس چه اعتقاد
 بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از مافی الضمیر مردم ندارند پس باید که امام از جانب
 کسی منصوب شود که عالم بضایر و خفیات است و چونکه ضرورت بنی و امام بر آن انسان است
 الطبع در نظر کافی نام ضرورت است تا آنکه علامه تفتازانی در موطول می یابد که انسان است
 بالطبع است محتاج است در تقیّش خود با اجتماع با بنی نوع خود تا تعاون کنند تشارک
 نمایند در تحصیل غذاء و لباس و مسکن و جز این و این قوت است بر این که هر یکی مافی الضمیر خود را
 بدیگری اعلام نماید اشاره باین کافی نیست در کتابت شقیقت بسیار و می یابد حق تعالی
 بتعلیم نعمت بیافزاید بندگان انعام و احسان فرمود و بعد آن این منتظم نمی شد بدون
 معامله و ضوابط عدل بنا بر رفع ظلم که محل اجتماع است پس چاره نباشد از قوانین
 کلیه آن عالم شرع است ضرورت است از برای آن وضع که محفوظ باشد از خطا و اکوت
 شارع پس ضرورت است که شارع ممتاز باشد از سایر خلق باستحقاق طاعت و آیات

و تخریفات الهیه و محال نام درین جهان مثل بنی علیه آله السلام و ازین جهت
 حضرت امام العصر فرمودند که دلیل عقل و نقل که امام بود تعیین نمایند و تواند شد
 پس نصیب امام بر خالق انام و نظر حکمت که ملام لازم و واجب باشد و احتمال معارضه
 مانع آن نمی تواند شد الا این که دلیلها و وجوب بعثت و نصب امام مقتضای روح الهی است اعتبار
 ساقط باشد زیرا که مثل تفسیر از منی و مقابل اوله و وجوب نصب امام با احتمال طرف
 مفید و مقابل اوله و وجوب بعثت نیز نمی تواند گفت که ضبط قوانین شاید مشتمل بر فساد
 و تعیین شارع باعث فساد باشد پس چنانکه این احتمال و راز کار درین له قاضی نیست
 در این فیه هم قاضی نباشد و محبت آنست که فخر رازی که بر مجرد احتمال و راز کار میفشد
 اکتفا نموده بود و لکن فاضل یلوسی فی کرده نصب امام را از جانب خداوند علامت تلمذ
 انبیا مفسد شمرده و اختیار خلق یا خالی از مفاد السنه حال آنکه اگر کلامش تمام باشد
 با بعثت انبیا هم مسدود خواهد کرد و آنرا ابطال این قول با شایع کلام میگوید و عجب است
 که ناظم جهان و خلاق اصناف آدمی اگر میخواست نصب امام شود مفسد لازم آید و بندگان عاجز
 اگر نظم بشری امامت متصدد شوند آبی بر روی کار و توانند آوردن و در حق خدا عجب
 بطلان افصح عند اولی الالباب و بعضی امور که سلف و دین آن بدین شایعیت جزا
 بوجوب عدم جوایز نمی توانیم کرد و معرفت آنرا موقوف بر آن است معیه توانیم داد پس لطف
 و عصمت قضاة و حکام که ملاحظه من و اهل السنه امام محل نظر و کلام است بوجوه عدیده
 از جمله است اینکه لطف و دین آن خیال یا عن المفاصل بدیهی نیست و مراد می فعلیه البیان
 و ما را برای دفع معارضه مجرد منع کافی است از آنجمله است آنکه یا تبرع است منع یا هم کو
 توانیم گفت فقول فضل بن شاذان در علل الشرائع در وجه عدم تعدد امام گفته است

و تخریفات الهیه
 و محال نام

ان لو احد لا يختلف فعلة تدبيره ولا شئ من يتفق فعلهما وتدهما وذلك ان
 لم نجد اثنين لا يختلفان في الامر والارادة فاذا كانا اثنين فمما يختلفان
 كلاهما مفترضة الطاعة لم يكن احدهما اول بالطاعة من صاحبه فكان يكون في
 ذلك اختلا الخلق والتشاجر الفساد ونحوه في تقريب تقريرش مسكوكيم بهر چند
 در صوت عصمت مستبعد نمی آید راسی یکی مخالف دیگری ده با لیکن اختلا امرجه در مصالح
 نسبت انبیا و ائمه نیز مستغرب نیست مثلاً کسیکه قوت صابریت یاده تر میشد مثل حضرت
 نوح بمقادیر فیه الف سنة الاخصیین عامامت دراز چاک از دست کفار
 قویش نکشید و تحمل آن کردید مثل حضرت یونس و حضرت ادریس که در اندک زمانی تحمل
 جمل قوم خود کردند و طلب کار نزول عذاب امت خود شدند و آخر بسبب قوت ثابت و تضرع
 و استمال قومشان عذاب رفع گردید و کوله منی نظائر پس تا وقتیکه یکی تابع دیگری مستوع نباشد
 انتظام صوت پذیرد و تابع از درجه یاست عاکمه مرتبه یاست بیرون افتد چنین
 امور در صوت فقد قضاة و حکام هم صورت فتاویل و از انجمله است آنچه والد ماجد علیه السلام
 مراده افاده فرموده انه في صوة التعدد از آراء بحال ائمة و ابتدال هم عدم
 و قهراً عند القلوب بسبب کثرتهم عدم تبعیة کل فرقة لا مام فرقة اخرى
 بخلاف ما اذا كان الرئيس واحداً فان حید فضل و عظمة لا یخفى و این وجه بر
 اقومی رساندن خیمه جاریست زیرا که اکثر قضاة و حکام بر پایه مقام معلوم خاص است
 و اختلال نظام بر تقدیر واضح و از انجمله است فقدان لیاقت اصطفاء در اکثر ناس
 تحقیق عصمت کافه قضاة و حکام علی کثرتم متنع باشد عده کلام بر مقام هم فرقیست
 در میان نصب حجت و امام و نصب قضاة و حکام بر هر قومی چه قیاس احدی بر آخر قیاس

مع الفارق است که با نصب اصل ایا که منطوقی بر صلیح عام است و چون وضوح تمام دارد و کما
 نصبیاته و حکام در هر قطره و ناحیه بر یک هر قوم خاص که متنبی بر مصالح خاصه است و بجا لاتند
 العقول پس مصالح و مفاسد آن لا اقل که بر مختلف باشد پس اگر بعضی و جوهر صالح نماید
 لازم نیست که از وجود دیگر بفساد نبوده باشد پس باید و فخر رازی در صورتی دارد
 می شد که با کلیه حکم میکردیم که هر مقرر الی الطاعة که در بادی نظر مقرب باشد فعل آن
 او شایسته است و حال آنکه چندین نسبت چنانکه از حدیث ان من عباد من یصلح الا
 الفقراء الا آخر الفقرات لایح گزیده و بی بردن عقل بمصالح جزئیة متعسر است
 لکن از آن اکثر عن مدارکنا و از این است که تعدد و اهل عصمت بحسب صلیح بعض
 از مننه واقع شده و بسو ضبط مراتب تعدد و مصالح آن عقول ناقصه را را نیست
 و در بعض از مننه تعدد و مطلقا صیوت نگرفته و فعل الحکم و ترک که لایخلو حکم
 پس آنچه ابراهیم الزم است و چون نصب معصوم واحد است هر چند آوان و اما عصمت سیاق خلق
 عموم مثل عصمت بلائکه و عصمت ثواب خصوص پس لزوم ندارد که امکان جموع التقاص
 الغیر المعصوم و الی المعصوم بلکه اگر تعدد تحقق شود کافی میوز کر یا و بارون
 و بحسب متنبی بر مصالح دیگر خواهد بود فائده لایفعل بعباده الا ما هو الاصل و
 هرگاه متحقق نشود البتة مثل بر مفاسد خواهد بود لانه لایحل المصالح و فائده
 المسئلة الواحدة عنده غیر ابراهیم قیاس کردن کار اهل خلاف است بحجیه
 وفاق فمالا اخباریه مناقذ مالوا الی وفاق اهل الخلافاته من الضرور
 ان تعدد النبی و الا ما علیین یا ضرور که ابا انچه فاضل دهلوی نفی و تکلیف
 گفته پس کافی است جواب آن آنچه و الی با تجدید صوارم افاده فرموده اما جواب عدلیه

بر سبیل حل تحقیق نیست که تکلیف بر دو قسم است عقلی و سمعی اما تکلیف عقلی بر موقوف
 بر بعثت است و نیست اما تکلیف سمعی پس که او را بعقل او علم حاصل شود باینکه جناب پاری
 اسباب ضما و سخط است اکثر ارباب ضما و سخط او بدین واسطه و معلوم نمی تواند شد و می نمایند پس اگر طلب محضر
 بنی نکتہ البته او را دفعه بهرم رسد که اگر با وجود قدرت از تحصیل علم علم بان حاصل نماید
 مستحق عذاب و پس واجب است بر او که حج بخشد یا بشناسد الله را که ان یکون غافلا یصح تکلیف
 و چنانکه این مضمون مقتضا قواعدیه است و مخصوص تصدیق آن در گذشته چنانکه در کما
 از تصویر جازم منقول است و قدر نقله حیث قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
 ان من عرف الله را بقدر یدبغی ان یعر ان الذلک الرب ضما و سخطا و ان لا یعرف
 ضما و سخطا لا یوحی حول لم یبانه الوحی فقد یدبغی له یطلب التوسل فاذا یقیم
 عرف الحق الا ان قال فی الجواب حمد الله قال قوله انما غایب ضایف قول مردود
 باینکه کلام درینست که مقتضا حکمت اینست که حق تعالی تکلیف نماید نه اینکه واجب است
 که حق تعالی بقره و غلبه بندگان را بجا ساخته ممثیل سازد و نفس تکلیف موقوف بر غلبه
 بلکه بسا اوقات چون بنا تکلیف بتلاوی امتحان است مقتضا حکمت اینست که انبیا
 و اوصیاء در کمال ضعف باشند چنانکه جناب امیر در بعض خطب فرماید که مضمون بلا عتس
 آن اینست که اگر اراده جناب حق سبحانه و تعالی متعلق میگرفت انبیا جمیع در آنکه میفرستاد بجهای
 طلا و کانهای آن برای ایشان میگرفت و انیزه اشجار چنان بآنها که امت میفرمود
 محشور میکرد با ایشان ندکها آسمان و حوش و می زمین را میکرد برین صورت بتلاوا
 پایش ساقط می شد و اجر و جزا که بنامی آن بتلاست بلط و برای قائلین حق اجور
 مبتلین واجب گردید و مومنین را فوا محسنین لازم نمی که دیدیم همچنین اگر حق تعالی از آسمان

نازل میگردد که بی اختیار گردن با مکلفین بآن خاضع می شد بسقط البلوی عن الناس
 جمعین پس این است که جناب حق سبحانه و تعالی بفرمان رسال خود در اعظم با دست
 و نیت با قوی عطا فرموده در ظاهر بحسب بیت ضعیف الحال او بسبب قناعت
 دلها و چشمها شان مملو و سیر خصما و ضیق آنها مروت و مشاهد و اگر انبیا صاحب قوت
 می بودند و غرر تا ظاهری میداشتند و اهل ملک سلطنت می شدند که گردن با طمع
 از هر طرف بطرف آنها دراز می شد و مردمان از راه دور و دراز بر خبت و رهبت سوار
 شتران شده خود را با بساحت عظمت جلال ایشان میرسانیدند جای استکبار
 و اختیار بچکس را باقی نمی ماند و از راه رخصت یا رهبت هر کس و ناکس با ایشان ابرام
 می آورد پس نه تنها امتیاز نمی یافت و حشا انقسام نمی پذیرفت لکن از اینجا که
 حکمت جناب باری تعالی مقتضی آن گردیده که اتباع رسول او و مصدقان کتب او
 و شایعان عز و جلال او و مثلان او امر او بندگان خالص باشند و هر قدر که از پیش
 و اختیار بیشتر باشد موجب مزید اجر و ثواب آنها گردد و انبیا و اوصیا را از اهل اسباب بهتر
 و ارباب سلطنت اقتدار نگردانید انتی ترجمه بعضی کلامه **قَالَ قُلْ لَّهِ بَلَدٌ خَيْرٌ مِنْ دَرَنگ**
وَلَا يَكْفُرُ وَظَلَمَةٌ تَقِيه میگردانیدند **قَالَ قُلْ لَّهِ بَلَدٌ خَيْرٌ مِنْ دَرَنگ**
 که مکلفین با واسطه عقل یا رسول امر و نهی فرماید و بندگان امتحان سازد و تحصیل علم
 با حکامیکه نبی آنرا آورده و این معنی موقوف برین نیست که نبی غالب باشد بلکه همین در حق
 محض در برابر زمین ستاد آنچه نظر حکمت واجب و بعمل آید آینه اگر مکلفین اطاعت
 نکنند و یا او را مقتول سازند و یا او را تحریف نمایند که میان جوف درخت مثل حضرت زکریا
 یا در خار مثل یغبر یا از شر کفار پنهان شود و یا از دست آنها فرار نماید چنانچه

حضرت مکی و حضرت خاتم المرسلین قصور تکلیفین خواهد بود نه قصور حق تعالی انتهى بعض
کلام الشریف هر چند این کلام جناب علین یا نبی را مد مرقد و در خصوص تکلیف
و تمکین است کلام ما درین مقام اعم است از لطف ممکن و مقرب لکن چون مساق جواب
قرب هم بود بعلم اینکه غلبه تسلط نه شرط نیست و نه شرط این که این کلام در محکم
فیه هم مفید است اما اگر خواسته باشد که در لطف ممکن و مقرب آنچه فقه مقام است
بفهم آری پس بدانکه جناب اله با جد و صوارم در بحث تکلیف بقلم آورده که
علاء ما گاهی اطلاق لطف می کنند و از آن کل ما یقرب الی الطاء و یبعد عن المعصیه
اراده می نمایند گویان جمله باشد که مدخاتی در تمکین فعل یا موعده داشته باشد مثل وقت
حق سبحانه و تعالی و بعثت رسول و اعطا الایات فعل و قومی شک نیست لطف با این
چونکه موقوف علیه تکلیف است از حجاب واجب خواهد بود و گاهی مراد ایشان از لطف نمی باشد
لکن آنکه مقرب الی الطاء و یبعد عن المعصیه باشد لکن این را در اصل در اقدار و تمکین نباشد
و وجوب این مرتبه حیات الحکمه بر جناب یا نبی نسبت جمیع تکلیفین ثبوت نرسیده و عمل شیعیان
بعد معموم آن تصریح فرموده اند بعد آن هر کلام بذكر عبارات علماء اعلام که بر این
تفصیل شاهد است نموده و ما را و گویا اختصار بر این قدر اکتفا نمویم و بعد آن موعوم
که اعتراف ملاطاف بعد موعوم جو لطف مقرب بنظایر از راه منع موعوم نیست پس قول ایشان
باینکه جواب این اشکال فخر از می نمی تواند شد بتوهم اشتقاق کلیه لطف خواهد بود و حال آنکه
این موعوم را در خصوص نیست بلکه غرضشان از کلیه لطف موعوم نیست نسبت بلطف ممکن
بلکه مقرب نیز باشد و این که کم من لطف فی النظایر لیس بلطف علی الحقیقه پس درست
که آنچه را طرف مقابل لطف قرار داده حکم لطف داشته باشد پس نقض بر کلیه قابل نخواهد

و هر چند بلاط ابر از لطف مقرب بتوهم انتفاض کلیه را اثبات امامت محض لطف ممکن نیست
 جسته حيث قال فان قيل اذا بطل دليل اللطف على وجوب نصب الامام فبما يستدل
 الامامية على وجوب نصب الامام المعصوم قلنا نحن نستدل على خلافه و بوجوب
 التحکیم آنچه و کم یعلم ان التحکیم ایضا من الالطاف و ممکن ان یکون هو مراد الجماعة
 و لا یش بان الامامیة لها مدخله نامة فی التحکیم ایضا كما فضل الفضل
 المذنب و غیره من المتکلمین بكونه علیه السلام مفسر الملتصبات و صبیحا للجملة من
 الاحکام حافظا لاحکام شرعية الاسلام لکن آنهم خالی از شوب و قوی بهات انتفاض نیست
 لکن یلوح و اما فرقه ثانیه پس راجع الی محمد اکبر ابادی و بعض من تبعه گفته اند آنچه محصل این است
 که اگر تعبد بظن جائز باشد حاجت بام نباشد اگر تعبد بظن جائز نباشد باب علم باید که
 هر وقت مفتوح بایست که امام زمان از شیعه مخلصین مترو غائب نباشد پس گمان نمود است
 که فایده امام زمان همین است که ممکن نیست این علم و یقین فی کل صین بدید و گمان برد که امام زمان
 بنا بر مثل شکلا مسایل را وظایف و عیان شود و بهو خلف من القول چه تابع ظن و حکم بظاهر
 شرع در زمان حضور هم جای بسیار شائع بود لتعسر التکلیف و تعدله بالنسبة الی
 اکثر الخلق تحصیل یقین فی کل موضع پس تعبد بظن خاص تلزم آن نیست که حاجت بام
 زمان بماند و غیبت امام زمان بسبب تنکاف اهل عدوان که در اکثر مسائل بر اخص
 مخلصین بایستد و دست با عت الزام بر خلاق علام و حتی امام نمی شود و ان کان
 اللطف واجبا بشرطه لفقده و الشرايط فی مثل تفصیل این اجمال و تحقیق جلیته الی
 و این را می دانست که زمان حضور هم بر اخبار احاد عمل و ابود و هر کس خدمت حضرت بلا واسطه
 نمی توانست سید هر حکمی یا که از آن حضرت شنیده بود بران عمل میکرد تا آنکه منافق و مختص

در حدیثی از امام رضا علیه السلام
 در آنکه امام زمان علیه السلام
 در آنکه امام زمان علیه السلام

انرا نشود و لا یتصحی حال الحکم السابق و حال العقل پس تکلیف بر عالم الیقینی منتقض شود
 در زمان حضور فکیف بر زمان الغیبه و انما مثل انتفاع الخلق بالامام زمان غیبه علیه السلام
 مثل انتفاع الناس بالشمس فی يوم الغیم و از اینجا که این معنی در غایت ضوح است بلا طاهر
 در رساله خود با آنکه مثل سایر اخبار یکین مدار تکلیف بر عالم یقینی پنداشته نصیب امام الطف
 ممکن قرار داده است قال لا یجوز لنا العمل في احکام الله الا بالعلم لانه لا یجوز العمل بالظن
 لقوله تعا ولا تقفوا ما لیس لکم به علم و قوله تعا ان الظن لا یغنی عن الحق
 شیاناً آنکه گفته است که آیات داله بر عدم جواز عمل بظن بسیار است روایات داله بر آن
 متواتر است تکلیف بر عالم یقینی با عدم امام معصوم که عالم جمیع احکام با تکلیف بالاطلاق است
 و هو محال بالضرورت و الا جماع فیحجب ان یکون فی الامه معصوم ما من الخطا
 لیرجع الیه للمسکون عنه فی الكتاب و السقاة المقطوع بها بعد تمام تفصیل این مقام می نماید
 اگر گفته شود که تکلیف بالاطلاق بر تقدیر وجود امام نیز لازم می آید در وقتی که امام غائب
 و غیر ممکن باشد با خواهیم گفت که امر چنین نیست که گفته شد بلکه حال رعیت در غیبت
 مثل حال اهل مکه است در زمان هجرت و اما حال شیعیان پس مثل حال مستضعفان است
 که قادر بر هجرت نبودند پس واجب نبود بر آنها سوا می عمل بر علم و توقف احتیاط در آنجا
 علم بان نباشته باشند لکن آنها که مقصود سبب هجرت بودند پس واجب بود بر آنها تحصیل علم
 بجمیع احکام و عمل بان زیرا که آنها علت هجرت بودند و همچنین حال مخالفین است
 در زمان غیبت بسبب اینکه آنها قادر اند بر تحصیل اعتقاد صحیح با دله قاطعه و ترک تقلید
 بدور ساختن خوف امام موجب تها و اختفاست پس آنها معاقب و مواخذ اند بترک احکام
 واقعی محفوظه عند الامام و مفسد و تکلیف بالاطلاق لازم نمی آید زیرا که آنها سبب تها اند

بخلاف شیعایی که سبب تنایستند فانی هر لیسوا بمکلفین با الاحکام الواقعیة
 والا یلزم تکلیف ما لا یطاق وهو محال علی الله تعالی که ترجمه کلامه
 باختصار وواله ماجد علی الله در حجت در بعضی تعلیقا خود برین ساله اقا
 فرموده که بر هر عاقل لبیب کلام صاحب ساله به بند روح صحت اعتراف او باینکه
 در زمان عصیت بلکه حضو نیز در خصوص کتاب عزیز و سنت مقطوع به نیست چیزی
 دلالت بر تفصیل احکام و همچنین اجماع پس مکلفین اگر مکلف با حکام واقعی در حال
 باشند تکلیف ما لا یطاق لازم خواهد آمد پس هر گاه معترف شد باینکه الله علیه السلام
 درین بیان در معرفت احکام کافی نیست پس بنا اخبار برین پنج برکنده اقول
 مصرح باخی افاده فرموده قول خود ملاطاهر باینکه شیعایی که سبب تنایستند مکلف
 با حکام واقعی نیستند الا لزم تکلیف ما لا یطاق و هذا مقالتنا اعتدیه من حیث
 لا یشتر فواجب لا فتراق و انیت تعلم ان التکمیل ان اراد بالتکمیل عن الاحکام الواقعیة
 فهو غیر متحقق لاستلزامه التکلیف ما لا یطاق وان اراد التکمیل فی الجملة ولو با حکام تنوی
 منابها من الاحکام الظاهرية فلانها ان یقول لمر لا یفیه مثله مع عدم وجود الامام
 فلا یشیت و نصب الامام فلم ینفعه اذن العدو من اللطف المقرب الی المکمل و لزم الرجوع
 الی وجوب الشرايط و عدمها کما حققناه فالتکمیل بالتقرب واجب فی الحکمة عند ارتفاع
 الموانع لانی کل الموضع کما اوضحناه و المانع قد یشیر المتعذین الموحدا الی انتظار
 الفرج قد یشیر امتناع تکلیف الجاهل بوجبه آخر کون بعید الشقة و متعسر الخضو رفقیا
 للعسر و الحرج فالطالبون المجتهدون فی الرجوع الی اهل الذکر و لو فی من الخضو الی ان تبلغوا
 الحجة فی سعة العلم و اما القول بنظر الامام علی المخلصین فاداة العلم والیقین

در این کتاب
در بیان
در بیان

الذی القاء الیه بعض من یعبأ به من الاخبارین من قبل الیداکبر باد المقنول فی بغداد
فی طلائع و اضحی سبیلین برآیه استتار امام از دوست و دشمن که نظر بر اکر محو و تراشیدن و سباده
بیم است جا انکار نیست و در مقامی خاص مخلصین یا مختصین فی زمین الغیبه و المعصیه اگر باشد
و در رتبه خرق عادت باشد فهو مسلم و لکنه لایسمن و لایغنی عن جوع و اگر کلی باشد
کما هو الظاهر من تقریب لیله فهو مقتدر الی اثبات کیف السبیل لغیبه من المقلد
الاعلم به مع عدم ظهور الامارات و الایات مع ان املک غیر معصوم و لم یقم
على قوله و لا على ادعائه بكونه مخلص المخلصین ببنیه و برهان و مجرد آنکه
من غیر شاهد های کذب و وجدان طرق الامتحان اگر مخالفین گویند که لطف
هرگاه شرط باشد باید جواب آن عند فقد الشر و طاسا قسط شود و پیش چنین منتهی نصب امام
و وجودش لازم نباشد خواهیم گفت که وجود امام لطفی است تکلیف بکن اطاعت و استقامت
از آنحضرت لطفی است دیگر و لیس کل شرط فی هذا شرطی خلاف و مخفی خواهد بود که اگر
خداوند عالم از نصب امام است کشت حجت خلق تمام خواهد بود و بخلاف آنکه نصب امام
از و بطور سر و سر و استکافی از امت که درین حال غیبت از دست نجاتشان با بحث
الزام نسبت بحد اثباتی توالت و آنچه دلیلی گفته بود که معترض می گویند که وجود امام بشرط
تصرف نصرت لطفی است فقد قیل فی جوابه معترض بسیار بیجا می یابد وجود امام خود متصرف
الی اطاعه و مجرد عن المعصیت مثل اینکه وجود قرآن با بحث و بنمایست بر چند کافرا
و وجود شمس و قمر و افشای است اگر چه خفش را فائده نه بخشد و وجود آب از اسباب سیرابی است
بانکه صاحب استقامت شیر شود بآن طعام برای سیرت بر چند مبتلا می جوع کالبی منتهی اند و
قد در معنی لطف معبر است بلی وجود امام چنان نیست که مؤمنین بسبب آن عجز شده اطاعت را

بجا آرند و این غرض در لطف یا تدبیر نیست چنانکه مقتضای فهمیده بلکه سلب آن یا تدبیر نیست چنانکه
 مرقوم گردیده چه لطفی که منافی تکلیف یا برحق تعالی واجبیت کدام و قولش بقول
 کفار ما ناست حیث حکى الله سبحانه عنهم قالوا لو ان نؤمن لك حتى تظهر
 لنا من الارض ينبوعا او نكفون لك الجنة من الخيل و عنب الخ اگر بگویند
 چنانکه خداوند عالم ترک لطف ظهور السبب علم بعدم شرط انقیاد و اختیار فرمود
 اگر چه بنهادی انقیاد یا اگر نصب ایام السبب علم بعدم انقیاد شان ترک میگرد چه محذور
 لازم می آید خواهیم گفت که اگر بنا بر علم خود مطلقا و امی بود تکلیف از میان بر می آید
 اختیار و امتحان از میان بدر میرفت لکن غیر محتاج الی الاختیار و عالم بالباطن
 و الامرار و لکن قد اقتضت حکمته علی المصلح بتوکید الحجة فلا تنکب عن الحجة
 بالجهل نصب و امام لطیفست عام که تمکین تقریب الطاعة از ان متصور و هر چه
 غرض غایت از تکلیف و طاعت بران متوقف باشد فعل آن بحسب حکمت و محبت
 بر حکیم علی الاطلاق عقلا و اجبت و در جزئیات اشخاص اوقات و عمل بر قطع یقین
 اگر چه عقل یا رسائی بیدرک مصلحت مفیده نباشد استعانت بمعین از آیات و آیات
 متواترات می تواند شد و قد ثبت بالنصوص انه لا یخلو الارض من حجة لله
 اما ظاهر مشهور و خائف مستود و من لم یعرف امام زمانه مات میتة
 جاهلیة و این صاحب علم من العباد فهو ضوع عن محمد حلال الی
 يوم القيمة و حرام الی يوم القيمة و تکلیف غیر ساقط سواء کان بحسب العلم یقین
 او الظن المرعی فقد تطابق العقل والنقل علی انه لا بد من وجود مصدوم کل عین
 و اوان العمل علی الیقین لیس بلامر بالمیقین کل موضع و کما حدیث طول عیدة

فائده ثانیة در تحقیق
شرایط امامت
شروط اول در امامت
باشد از جهت

امام العصر و صالح جهة و منافع مهمه فان فعل الحکیم لا یخلو عن حکمة و ان نظم
على احاد اکامه و سيعود الکلام الى شرح هذا المرام في بحث غيبة امام العصر
عليه السلام و التحيّة و السلام في آخر هذا الباب ان شاء الله تعالی فائدة ثالثة در تحقیق
شرایط امامت بدانکه در امامت خلافت شرط چند معتبرست که بیا لش و برین مقام
اهمست شرط اول آنکه باید که امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصاً
در علم و التفصیل مفضول ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیحست
و نقل هم معاضد آن و خالف فی تلک اکثر اهل سنته در شرح مواقف مسطورست
که از امامت مفضول با وجوفاً ضل و محی مثل امامیه منع کرده اند زیرا که این قبیحست عقلاً که
لازم بکنند مثل شافعی را بدانکه در درین بعضی احوال حاضر شود و عمل بفتوای نماید چه عقلاً
او را خواهند گفت که سفیهست و از عقل بهر ندارد و اکثر اهل سنت جائز داشته اند و گفته اند اگر
مفضول را رئیس مقتدی گردانیدند در آنچه او مفضولست در آن کما فی المثال المنصور قبیح
خواهد بود و اما فیما نحن فیها لازمیرا که محی شود که شخصی برای امامت اصالح باشد از فاضل بجهت آنکه
معتبر در لایت بر امری معرفت مصالح و مفاسد است و قوت قامت این برت مفضول
فی علمه عمل به بالزعامة اعرف بشر الطهارا قوم و اقتفاء فی تلک الفاضل الیکو حیث قال
عقیده شیخ آنکه امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد زیرا که طاعت
حق تعالی بنص خود و خلیفه است حال آنکه حضرت شمویل و حضرت داود موجود بودند و بلا شبهه
از او افضل آری اگر نصب رئیس بیعت اهل حل و عقد با محی باید که نصب افضل کنند در ریاست
و شرایط مقرر شده در امور دیگر اسی بسادگی کامل و عالم منتهی و سید اصیل الطرفین که از وی
امور مقرر می بماند سر انجام نمی تواند شد انتهای قول اول و لا فضل الا اهل سنت در برین مقام طرفه

مغیره خیر من کما

فهم من کما

خلطه و خبطی بکار برده اند خود صاحب موافق و شارح این در صدر بحث امامت گفته اند که امامت
 ریاست عامه است در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص قال و نقض بالنبوۃ و الاولی
 ان یقال هی خلافة الرسول فی اقامة الدین و حفظ حوزة الملّة بحیث یجب اثبات
 علی كافة الامّة و هرگاه خود امامت بر ریاست عامه دینی و دنیوی اقامت دین بخلاف
 رسول این تفسیر نموده اند پس چگونه مدار کار برخص است یا و ریاست بها تفضیل مفضل
 روایت اند این تفسیر اند که ریاست عامه دین و دنیا برای کسی زید که من جمیع الوجوه
 حاوی کمالات باشد پس کلام در خصوص تفضیل مفضل فیما هو فی مفضل در مقام
 لغو مفضل خواهد بود زیرا که امام می باید که مطلقا فضل باشد کما هو قضیه الریاسة
 العامة فی الدین و الدنیا نه آنکه من وجه مفضل و ان باشد و از وجه دیگر فاضل یا مفضل
 تجویز مفضولیت و مانع فی وجه بیچ وجه نیست خصوص در علم چه تجویز مفضولیت فی العلم
 برای امام مقتداست و امامت دون الریاسة و الزعامة کما هو من عو اهل السنة و جماعته
 زعمیست باطل و صریحا مخالفست بنص قرانی قال الله عز و جل اقمین یتهدی
 الی الحق احق ان یتبع امین لا یتهدی الا ان یتهدی فما لکم کیف تحکمون
 بیضاوی گفته است فما لکم کیف تحکمون بما یقتضی صریح العقل بطلان
 اخوند مجلسی ترجمه کرده می فرماید آیا کسیکه هدایت میکند بسو حق سزاوارتر
 باینکه مردم پیرو او کنند یا کسیکه خود بهم نمی تواند هدایت یا مگر آنکه دیگری او را
 هدایت کند پس چه شود شمار آنکه نمی فهمد چگونه حکم می کند تجویز عدم فضلیت امام
 و نیز فرموده است هل یتوهمون ان یعلمون و ان لا یعلمون انما یتدکروا
 اولوا الالباب یعنی آیا مسأله می باشد یا هم آنها که صاحب علم اند و آنها که صاحب علم

نیستند متذکر نمی شوند این را اگر صاحبان عقلها بیضا و منی ذیل آیه کریمه فلما انبأهم بانها
 گفته که این آیه لالت کند بر اینکه آدم افضل است از ملائکه و اعلم از آنها بقوله تعالی
 یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون جناب خوانند می فرماید که چون حق تعالی
 بملائکه وحی کرد که لاتی جار علی فی الارض خلیفه من منیخواهم که در زمین خلیفه و جانشین
 قرار دهیم ملائکه گفتند آیا قرار میدی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بیزد و خونها مردم
 و مایع و تقدیس کنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی
 اسماء را بآدم تعلیم کرد و بان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلقت و انوار
 پس معلوم که اعلم بود پس جب تحقیق خلافت پس عده غرض از بعثت بنی نوح علیهم
 تبلیغ و تمیز و حفظ احکام دین است هرگاه امام از احکام شرع تا بلکه با چگونگی سنواری است
 عامه ینیه خواهد بود اگر چه بالفرض لیاقت سستیا جا بر نه داشته باشد چه اگر امام عالم حکام
 نباشد پس بیچاره عیاد و وقت حاجت جوع بکند و ماموین بقوله تعالی فانسلک
 اهل الذکر ان کنته لا تعلمون اگر و بابام و پیشوا نمی و نیارند کجا سر بر نهند و قاضی
 در این مقام راه انصاف پیوند مشیر الی قوله تعالی فلما انبأهم و ما قیل انی گوید هذه الایا
 تدل علی شرف الانسان و عزیه العلم و فضله علی العباد و انه شرط فی الخلافة
 بل العدة فیها انتیج ثانیاً آنچه فاضل دهلوی گفته که امام را لازم نیست که عاقل
 افضل از جمیع اهل عصر باشد زیرا که ملائکه حق تعالی بنص خود خلیفه است از هر طرفه دعای
 اینک نص قرآنی موجود است که ذکر الی ملکاء من بنی اسرائیل اذ قالوا لنبیهم کون
 کثام لک انما قاتل فی سبیل الله بیضا و می تفسیر خود می گوید آن بنی یوشع یا شمعون
 یا اشموئیل علیه السلام بود که بنی اسرائیل از او گفتند افرلنا اعداؤنا ففزع الی القتال

تبلیغ و تمیز

درباره و تصد فیہ عن باد و در تفسیر صافی از مجموع عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
 نقول است قال کان المملک فی ذلک الزمان هو اللد یسیر بالجنود والبنی قریظ
 و یدینه بالخیر من عند ربہ پس طالوت خود ملک بلکه امیر بود خلیفه نبود
 لذلک قال لهم یدئی حوران الله قد بعث لکم طالوت مملکا امرای جنود و عساکرا
 از طرف بنی اگر چه بوحی آئی تجویز شوند مصداق خلیفه قرار نمی تواند داد کجا خلیفه و امام
 در دین دنیا رئیس عالم باشد و کجا سرکرده باشد لشکر که تابع پیغمبر و امام باشد و نیز گوئیم که این
 فرقه از حدیث اهل سنت اختلاف بعد ثلثون سنة ثم ملک عضو من یزید استفاد
 می شود و خود این ناصبی گفته است گاهی امامت بمعنی بادشاهی است یا نیز اطلاق کنند
 زیرا که بادشاه هر چند خوش سیر نباشد لیکن در بعض امور دین مثل جهاد و تقسیم غنائم
 قاضی و اعیاد پیشوائی دارد و چون در دین پیشوائی در جمیع امور باشد پس همین است
 خلافت حق که منحصر در پنج شخص است و تصریح در زمین باوصف استحقاق و غلبه شوکت را
 نیز در این داهل سنت شرط دانسته و بگاہ امر چنان باشد پس باینکه طالوت بهر گاه
 منصرف فی ملک باشد چه لازم است که خلیفه هم باشد خصوصا بهر گاه در جمیع امور دین
 پیشوائی و امرای او حاصل نباشد بلکه امور شریعت متعلق باشد بموید یا پیغمبری دیگر یا شایان
 بعض افاضل و خود این فاضل در کلام خود تصریح کرده است که در خلیفه ملک است
 و در حبیب السیر کورست چون پنج ت چهل سال از عمر شمویل در گذشتت بوصول مرتبه
 رسالت مشرف گشت بنی اسرائیل در غایت سرور و بهجت بگوگردیدند و باخذ حکام
 شریعت موسی پرداختند و از شمویل التماس نمودند که برای پادشاه تعیین فرمای
 گاه رکاب با جباران شام و کافران خوان شام جهاد و قتال کنیم شمویل بموجبت محلات

بسلطنت موسوم گردانید طالوت بمقابله جالوت که در آن زمان حاکم اهل طغیان بود فرشته و جالوت
 بسنگ او و بقتل رسانید طالوت بطرف منصوص مراجعت فرمود انتهی و این کلام صریح است اینکه
 منصب خلافت الهیه حفظ قوانین شرعیه موسویه بشمول مفوض بود نه بطالوت بلکه طالوت با
 محض منصب امارت لشکر مفوض بود چنانچه در زمان پیغمبر آخر الزمان گاه گاه آن منصب با مثل
 خالد بن ولید عمر و عاصم مفوض گردیده بود غایت آنکه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 این چنین امارت لشکر بسیار بودند و این یک امیر تمام لشکر بود انتهی کلامه و ایضا می گویم
 که هرگاه این فاضل النواصب معویه را خلیفه نمایند بلکه با دشاوه کننده بیداد کننده
 زیرا که در وجه صاحب حضرت امام حسن با معویه احترام با بخصار استحقاق خلافت در ذات
 والا صفا نموده گفته است که آنحضرت دانسته بود که مان خلافت منقضی شده وقت بادشا
 گزیده دوره ظلم و بیداری سیده پس طالوت هم اگر ملک باشد خلیفه نباشد چه عجب و علی
 ابن ابی تراب هم قبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وایت کرده که بنی اسرائیل بعد موسی علی نبینا
 و آله و علیه السلام مرتکب معصیتها شدند و دین خدا را تغییر دادند و از امر پروردگار سر
 کردند و بود و آنها پیغمبری امرونی میکرد و آنها را پس از اطاعت او و بر تافتند و
 در بعضی از روایات آمده که نام آن پیغمبر میا بود پس سلطنت حق تعالی بر آنها جالوت
 و او از قطبایان بود پس افریت از بنی اسرائیل را و کشت مروان ایشان را و گرفت مالها
 ایشان را و کینه ساختن آنان را پس جوح آوردند به پیغمبر خود گفتند که سوال کن از خدا
 عزوجل که قرار دهد بر ما آئین را تا در راه خدا جهاد کنیم و در بنی اسرائیل نبوت در دو دنیا
 و ملک سلطنت در خاندان دیگر جمع الله لهم النبوة و الملك فی بیت واحد فمن
 ذلك قالوا ابعث لنا مسلکا و تو هم نشود که مقرر ساختن خدای عزوجل ملوک و

بادشاهان یا فی المعنی استخلافشان است در زمین پس باید که طالوت چنانکه ملک بود و خلیفه
 هم بوده باشد زیرا که استخلاف فی الارض مطلقا خلافت حق نیست چه بسیار این غلطی
 جابره و فراعنه بر ملک و ملت مسلط شده اند حق تعالی از بسکه بحسب مصالح ابتلا و آزمایش
 تخلیه دست در میان اینها و مطلوبشان از ریاست و ریاست مانع نشده است آنها را
 ازین ریاست بهر انگیزتن معارضه تا بمصادومتشان داشته باشد چنانکه در معرکه نخت
 نصرا میافزود و لا یتحیی هو بقتله یظل الحکیم فیما حیوان و لا سلطان علیهم شرعاً
 و لادیه و شرهم طعاماً پس ازین تسلط مجازی استخلاف شرعی لازم نمی آید و الا باید که
 نخت نصراً دیگر ظلم و کفر هم خلیفه باشد باینکه حق تعالی خود می فرماید قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمَلِكِ
 تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتُلْغِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ حق تعالی هر که را میخواد ملک میدهد
 و از هر که میخواهد انزع میکند و همه این ملوک البته خلیفه نبوده اند پس تسلط مستلزم
 استخلاف حق نباشد و اگر بعثت یا اصطفا را مستند خلافت گردانند پس این خروج و طاهر
 که مراد از بعثت بعثت نیست اصطفا در اینجا بمعنی اصطفا مملکت است نه بعثت اصطفا
 برای سالت خدا رسول قال الفخر الرازی ان الله اصطفا علیکم امی خذ الملك
 من غیره صافیاً له آن مفید مطلب این نیست و کیفما کان حکم باینکه امام را لازم است که
 که عند الله افضل از جمیع اهل عصر باشد این طالوت افضل نبوی و تمویجی و قناس مع الفای
 و لیس فی دربار خلاط طالوت روح بیفروغ است چه لاور دزدی بگفت چراغ دارد
 مگر نمیدانست که قرآن مجید در نظر هر مسلمی در می آید و کذب بر یحسان لایح میگرد و مقول امام
 خود حسبن کتاب بعد از این که امام روز انداخته و بر نفس قرآنی نظرند و خسته بالفرض
 اگر لفظ خلا در قرآن مجید می رود در معانی آن لازم بود افلا یتدبرون القرآن أم

این
 جمله
 در
 کتاب
 است

بَكَ قُلُوبُ أَقْضَالِهِمْ إِنَّكَ خَلَّاهُمْ بِمَعْنَى إِمَامَتِهِ أَيْ بِرِجَالِهِ بِمَعْنَى مَلِكٍ وَأَمَارَةٍ قِيَامُهُمْ وَفَضْلِهِ
 إِمَامُهُ رَاعِيَهُمْ بِاطِّبَالِ سِوَاهِ وَفَضْلِيَّتِهِ دَرَجَتِيَّتِهِ أَيْ هَلْ حُلُومٌ عَقْدَتْهُ طَرْدَهُ بَارِزًا نَزْأً بِفَضْلِيَّتِهِ
 فِي الرِّيَاسَةِ تَخْصِيصُهُمْ بِدَوَّكَمَانِ كُنْدَهُ خَدَاوَنَدُ عَالَمِ فَضْلِيَّتِهِ رَحَايَتِهِ نَمِي كُنْدَهُ أَيْ هَلْ
 وَحَقْدَهُ رَحَايَتِهِ أَنْ فَيَا يَتَعَلَّقُ بِالْكَرِيَا لَازِمٌ هَسْتُ وَرِ عِلْمٌ وَتَقْوَى بِخِيَارِ ضَمِّهِ هَسْتُ
 كَهْ خَلَّاهُمْ جَبَابَرَةٌ أَمْتُ رَاصِحٍ نَمَايِدَتَا هَرْدَعَتِي كَهْ خَوَاهِنْدَ بِعَمَلِ آرِنْدَ بِجِهَالَتِ الْإِمَامَةِ
 هَرْدَعَتَا شَرْعِي هَرْدَعَتَا كَهْ بَرَايِلِ دَرِ مَنُطُورِ دَارِنْدَرِ وَابَا شَدَّ وَاطْعَا عَشْتَانِ بَرْدَرِ
 هَمَّ خَلَايِقِ لَازِمٌ كَرْدَدُ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ أَلَلَّاهِي ظَنُّكُمْ آرَدَ لَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مَرْمُورِ
 الْخَاسِرِينَ هَرِ صَاحِبِ سَيَاسَتِ مَلِكِ رِيَاسَتِ خَلَّاهُمْ قَدْ تَوَانَدُ بُوْدُ وَابِلِ بَاطِلِ رَايِلِ
 قِيَاسِ نَحْيَتُوَانِ بُوْدُ بَلَكَهْ لَازِمٌ هَسْتُ كَهْ تَفَرُّقُهُ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ رَايِلِ بَهْمَنْدَرِ يَكَهْ فَرْقِ سَتِ مِيَا
 إِمَامِ دَلِ الْإِمَامِ تَحَقُّقِ هَسْتُ إِمَامِ جَوْرِ كَهْ إِمَامِ تَغْلِبِ شَدَّ أَوَّلِ مَصْدَاقِ قَوْلِ أَوَّلِ تَعَالُوتِ وَجَبَلِ
 هَسْتُ مَحْمُودِ أَيْمَنَ يَحْمَدُونَ بِأَمْرِ نَاوِ بَهْمِنْ سَتِ فَضْلِ عِنْدَانْدَ وَثَائِي مَصْدَاقِ قَوْلِ أَوَّلِ
 وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَكُونُونَ الْبَيِّنَاتِ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ
 الْمُبْتَقِينَ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ أَمْثَلِ الْبَيِّنَاتِ
 عَشْمَانِ بَرِ بَانِ عَجْزِ بَيَانِ تَفَرُّقِهِ مِيَا نَهْ هَرْدَوِ بَيَانِ فَرْمُودَهُ حَيْثُ قَالَ اللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْ
 فَانَكَ اللَّهُ مَا تَبْصُرُ مِنْ عَمِي وَلَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ وَأَنْ الطَّرِيقَ لَوَاضِحَةً وَأَنْ عِلَامَ الْ
 لِقَائِمَةِ فَاعْلَمُ أَنْ فَضْلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامِ عَادِلِ هَكَ وَهَكَ أَقَامَ سَنَةً
 جَاهِلَاتِ بَلَدِ جَهْلِيَّةٍ وَأَنْ السَّنَ لَبِيَّةٍ لَهَا أَعْلَامُ وَأَنْ الْبَدْعَ نَظَاهِرَةً لَهَا أَعْلَامُ وَأَنْ
 شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامِ جَائِزِ ضَلِّ وَضَلِّ فَامَّا سَنَةٌ مَا خُوْذَهُ وَاحِبًا بَلَدِ مَدْرُوكَةٍ
 سَمِعَتْ سَوَالِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يُوِي الْقِيَمَةَ بِالْإِمَامِ الْجَائِزِ وَلِيَّةِ

ناصرو لا عاذر فیلقی فی نار جهنم فیدر فیها کما تدر والوحی ثوب و ثبک فی قعر و شال
 میگویم سبب آنکه طاعت خلیفه بود لکن خلیفه نائب پیغمبر اگر گویند قال شارح المواقف
 الامامة بنی خلافة الرسول فی اقامة الدین بر طایفه است که خلیفه از خود پیغمبر است
 که فضل با بلکه واجب که از منو عین خود مفضل با پس قول او که اشمویل مر داود موجود
 بودند و بلا شبهه از او فضل در مانحن فیه چه مصرف دارد کلام در فضل بود خلیفه و امام از عا
 بودند از انبیا و از فضیلت طاعت از رها یا خودش بقول او تعالی ان الله اصطفاه
 علیکم و زاده بسطة فی العلو و الجسم خود واضح است پس تدریس این ناصبی باید دید
 که برای کتمان حق بر طریقی یا بسببی میخواهد بزبان آورد فاعتبروا یا اولی الابصار که اگر
 بگویند که آنچه گفتی نسبت بشمویل که منو عین بود مسلم است اما داود و پس رعیت طاعت
 فضل از او بود و از اینجا که در لشکر طاعت منسلک کردید بقتل طاعت پرور خواهریم گفت مسلم
 که داود رعیت او باشد چه رعیت بودن او فرع نیست که نیابت پیغمبر مستلزم ریاست عامه باشد
 و طاعت که نبوت عموم نفاذ حکم بر هر قوم لازم نیست پس خلافت را که فرع نیست چگونه
 ریاست عامه لازم خواهد بود پس این بسیار ریاست است بعضی اقوام اختصاص داشت پس حکم خلیفه
 شان نیز عام نخواهد بود امامت بمعنی الامر که بر ریاست عامه تفسیر کرده اند لازم ندارد این که خلافت
 مطلق هم عام باشد آری خلافت نسبت بنی عام حکم عام خواهد بود نسبت به هر بنی و فضیلت خلیفه
 از جمیع اهل عصر در قسم دیگر یعنی نواب بنی عام النبوت معتبر است نه در قسم اول بانکه خلافت که بعد
 رسالت با عام می باشد نه خلافتیکه در عهد رسالت با و شارکت او در جهاد بومی سجا
 و امراض بانی دولت بر رعیت بودن او ندارد بلکه غایت فی الباب آنکه در مقاتله طاعت هر تابع
 فرمان یک بنی خواهند بود علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء روایت کرده

که آنحضرت فرمود که حق تعالی و حق کرد بسوی پیغمبر بنی اسرائیل که جالوت را آنکس خواهد کشت که فرع
 موسی بر قامت او دست آید و اوست مردی از اولاد لاولی بن یعقوب که نامش داود بن
 است و در تفسیر بعضی مرقوم است و قتل داود جالوت قیل کان عیسی فی عسکر طالوت
 مع ستة من بنیه کان داود سابعهم کان صغیرا یرعی الغنم و اوحی الی بنیه
 انه لئن یقتل جالوت فطلبه من ابنه فجاء قد کلمه الطریق ثلاثه اجمار
 و قال له انک ههنا تقتل جالوت فحملها فی محلاته و رماه بها فقتله ثم روجه
 طالوت بکنه و در روایت دیگر که از عیاشی منقول است آمده که مردی طالوت عظمیت
 و جبروت جالوت را میانه خود بماند کوز می ساختند پس حضرت داود برین حال اطلاع
 یافت فرمود که شما امر او را عظیم میدانید فوالله لئن عاثت به لا قتلنه فلما ان صبحا
 و رجعوا الی طالوت و التقی الناس قال داود ارون جالوت فلما داکا خذا کما فجله
 فی مقدافه و رماه فصرک بین عینیہ فدمغه فکسه عن ابته قال الناس قتل
 داود جالوت ملک الناس حتی لم یکن یسمع لطالوت ذکر او جمعت بنو اسرائیل علی
 داود و انزل الله علیه الزب و علمه صنعه الحدید لینه له ازین روایت نیز معلوم
 که در رعیت طالوت محکوم او نبود و انما بادر الی قتل الکافر با انکه خلیفه یک پیغمبر پیغمبر
 افضل می تواند بود چنانکه حضرت علی بن ابی طالب و صی پیغمبر افضل بود از سایر انبیا
 و لکن افضلیت طالوت از داود ثابت نیست و انما ذکرنا هذا نقضا لاستدکال الخصم
 و رابعاً لم یسم قولہ اسی بسا و لی کامل و عالم بتمیز و سید ایل الطرفین از خود نیستی که امام
 و خلیفه بحق نیست که کامل من جمیع الوجوه و حافظ دین و حامی حوزه شرع متین و مثل
 رسول امین بنایت عامه و مستحق ریاست دنیا و دین باشد پس هیچ جبر از عایان او نخواهد بود

پس اگر مراد او از ولی کامل آنست که در مراتب طاعت و عبادت کامل باشد در ریاست
 پس ناقص من بعض الوجوه خواهد بود و حکم شرایط آن خواهد بود و از ضوابط بحث
 خارج این چنین البته لایق امامت و عامت نخواهد بود لکن در کامل علی الاطلاق
 در مقام ریاست که اولی تصرف باشد و نفوس عایا و برادر همه مودون دنیا بهر اگر چه
 دیندار باشد نه هر صوفی شعری اگر چه مد معرفت پروردگار باشد که اشاعه اهل سنت است
 او را ولی کامل قرار دهند و او را بالاتر از وصی خلیفه بنی شمرند و دین را اصول و فروعاً
 بپا دارند شعایر ایمان برپا دارند و مصلحت بر او و اگر مراد او از ولی کامل
 همانست که در مراتب دین مدارج نیابت و کامل باشد پس تفصیل بخیر و بر او هیچ چگونه
 روا نخواهد بود کما عرفت آنجا با آنکه اگر مراد از افضلیت ریاست و ریاست دینوی آنست
 که موافق شرع است و با پس آن عین دین است و لا مسلم که در کامل از ان عبارت باشد و اگر مراد از آن
 است و ریاست جابرانه است پس آن معیشت و امام اگر چه طرق آنرا شناسد لکن آنرا واجب تک
 میداند قال امیر المومنین علیه السلام علی ما روی فی فتح البلاغة و مامعویة
 بادھی و لکنه یغدو و یفر و لو کراة الغد لکنک من جملة الناس و لکن کل
 غدرة فخره کفره و لکل غادر لو آء یعرف یو القیمة آما آنچه در جمیع علی با نقل
 گفته است قال الشیخ فی الہیاء الشافعیة اعلی ما ان یشارک اعقلها و یلزم اعلی
 ان یقتضی به و یرجع الیہ کما فعل عمر و علی پس تنادست بیقین بکلام من کلام حجیه
 فی قوله عند اهل الدین و تلیف است غریب گاه امامت جای و مرجوع فی العلم و ابان
 و او از عصمت بهم معرا اتباع و اعتضا و او بعالم و فضل فی العلم کی صحت می بندد
 اگر چه در مقامیکه غرض نفسانی محرک مخالفت نباشد طریق متابعیت را پیش گیرد و لکن بقیه

و در زیاد
 و در زیاد

إِنَّ الْإِنْسَانَ كَيْطَفٌ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْفَى حُكْمَانِي وَطُغْيَانِ جِهَانِيَا كِي مَيَكْنَارْدَكِه دَرِ طَالِ حُجْجِ
 بِاعْلَمِ وَمَتَابَعْتِ افْضَلِ رَافِضِي الْعَيْنِ خُودِ سَارِ دَوَا زِي هَوَا وَهُوسِ نَفْسِ مَارِهْ خُودِ رَا نَكِهْدَارِ دَوَا كُو
 مِنْ خَالِفَاوِيْدَعِ ظَهْرَتِ مَرَاتِبَانِي لَمْ يَتَابِعْ فِيهَا قَوْلَ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَمَا نِ اعْرِفْتِ
 وَتَعْقِلْتِ اَوْدَرِ اَمُورِ سَيِّئَاتِ مَدَنِ نِسْبَتِ بَا مَزْمُونِ عَمِي سَتِ بَاطِلِ مَرَاوَاوَا كَلِمَتِ نَا سَرَكِه بَرِيَا
 مَنِي آرِدَا نَزَا مَكْرَجَاهِلِي سَقَابَتِ اِنْ تَمَا كِه حَقِيقَتِ فَضْلِ جَنَابِ اَمِيرِ مَوْسَوْنَانِ رَا دَرِ نِيَا فْتِهْ وَنَحْجِ
 دَرِ عَهْدِ كَرَامَتِ هَرِ حَضَرِ اَمِيرِ مَوْسَوْنَانِ اَزِ فِتْنِ حُرُوبِ بَرِ پَاشَدِه نَهْ اَزِ سُوْدَتِ اِيَا مِيرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بُوْدِ بَلَكِه اَزِ تَا سَيِّسِ بَاطِلِ كِه دَرِ عَهْدِ مَتَدِ تَغْلِبَانِ رُوْلَهَا جَا كَرَفْتِه بُوْدِ بَطْنِ هُوْرِ سَيِّدِ فَا حَمِ
 حَلَوَانِي اَمِيَّةِ عَلَي رَقَابِ النَّاسِ حَتَّى اسْتَمَكْنُوْا مِنْ اِلَارِضِ صَارُوْا ذَوَا دِهَاءِ وَبَاسِ
 پَسِ هَرِ قَدْرِ كِه دَرِ زَمَانِ قَلِيلِ اَمِيرِ جَلِيلِ مَحْسَنِ تَدْبِيْرِ كَرَكَانِ بَعْلِ اَوْرُوْا زِي دُوسْتِ بِيْگِي
 هَرِ كَزِ جَلُوْهْ كَرْنِي قُوْنَسْتِ شَدُ كَلَامِ اِيْنِ اَلْحَدِيْدِ دَرِ رَفْعِ اِيْنِ تَوْهِيْمِ غَيْرِ سَدِيْدِ كَا فَيِ سَتِ
 حَيْثُ قَالَ عَلَمَانِ مِنْ لَوْ يَجُورُ حَقِيْقَةُ فَضْلِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عِمْرَانِ عِمْرَكَانِ اَسْوَحِ
 وَانْ كَانَ هُوَا عَلَمٌ وَخَامِسًا بَعْدَ اِيْنِ بِهْمِهْ مَيَكُوْنِيْمِ كِه قَوْلِ اَوْ عَقِيْدَةِ نَحْمِ اِمَامِ رَا اَزْمِ
 كِه عِنْدِ اَسَدِ فَضْلِ اِيْنِ جَمِيْعِ اَهْلِ عَصْرِ خُودِ بَاشَدِ چنانكه مخالفت با عقل و نقل دارد و لطف
 تَصْرِيْحِ اِيْمَةِ اَهْلِ سُنَّتِ نِيْزَ قَالَ بَعْضُ الْاَفَاضِلِ فِي شَمْعِ الْيَقِيْنِ خَلِيْفَةُ اَوَّلِ سَنِيَانِ بُوْجُوْ
 فَضْلِيَّتِ اِمَامِ اعْتِرَافِيْ مُنَوْدِهْ وَهَمِهْ صَحَابِهْ كَانَفِهْ مُسْلِمِيْنِ نِيْزِ دَرِ مَعْنِيْ بَا اَوْ مُتَّفَقِ بُوْدِهْ اَنْدَاجِهْ اَوْ
 بَرِ سَرِ مَنِيْرِ اَقِيلُوْنِيْ اَقِيلُوْنِيْ فَلَسْتُ بِخِيُوْكُمْ وَ عَلِيْ فَيَكُوْنُ يَعْنِيْ مَرَا زِي خِلَافَتِ عَلِيْ كَنِيكِه
 بَا وُجُوْدِ عَلِيْ مِنْ بَهْتَرِيْنِ شَمَائِيْسْتِمِ وَ بِيْجِ كَسِ مَعَارِضِهْ بَا اَوْنَكُوْ دَنَكُفْتِ كِه بَهْتَرِ بُوْدِ خَلِيْفَةُ زُوْرِ
 وَ ظَاهِرِ سَتِ كِه اِيْنِ كَلَامِ صَحِيْحِيَّتِ دَرِ بَهْتَرِ عَلَيِّ وَ اعْتِرَافِ سَتِ بُوْجُوْبِ فَضْلِيَّتِ اِمَامِ اَلْاَعْلِيْلِ
 عَزَلِ خُودِ بَهْتَرِ اَنْخَضَرْتِ بِيْفَايِدِهْ وَ نَامِ بُوْطِ بُوْدِ بَلَكِه تَوَانِ كُفْتِ كِه اِيْنِ كَلَامِ بِاتَّفَاقِ

سید الشهدا و در این
 دیوار مر

شان اجماع است بر دو چیز یکی وجوب فضیلت ایام دوم و فضیلت آنحضرت از بابی بگوید که از اهل اسلام
 وصوت این اجماع بعد است که سنیا میگویند که قول از بابی بگوید بر دو سقیفه که شمار امانی
 ضرورت و اتفاق صحابه با اجماع است بر دو نصیب ایام این اجماع بر ترتیب شتی است از آن
 انتهای و امام بخاری در کتاب الصلوة گفته باب اهل العلم والفضل الخ و بلاما
 و اگر چه مرادش در اینجا امامت است از جماعت لکن ایام عام امامت نیز می باشد فیکون احوال
 من اهل العلم و الفضل مع ما له من البریه و الفضل علی امام الجماعة فیکون اولی بذلك و از
 ابوالحسن اشعری نقل کرده اند قول بوجوب فضیلت را با قول بعد من قبح عقلی بنا بر آنکه
 هرگاه امام افضل باشد کان اقرب الی انقیاد الناس له واجتماع الاءاء علی متابعه
 لان الامامة خلافة عن النبی فجب ان یطلب لها من رغبة اهل قیاسا
 علی النبوة کذا نقل عن شیخ المقاصد پس این ناصبی باشد که اعتقاد اهل سنت را علی الاطلاق
 برخلاف اعتقاد اهل تشیع از او دیگر امام لا شاعره از اهل سنت خارج میدانند و او بر آن بعض
 افضل معاصرین نقل کرده اند بر این فاضل صاحب در ساله خود گفته تا اعتقاد بفضیلت
 مبلغ قرآن و سنت و معین معانی هر دو نکند خاطر بر اخذ شرائع جمع نگردد و ایضا از
 جلال الدین طبریزی نقل کرده که در جمع احادیث گفته روی البیہقی عن عمرو بن الخطاب
 انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان افضل عباد الله منزلة یوم القيمة
 امام عادل انتھی و عدالت نیز دایر فاضل ناصبی از شرائط امامت و امام عادل موجب این است
 افضل می باشد پس باید که فضیلت نیز از شرائط امامت باشد با فان لازم الامر لازم فبطل قوله
 امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد و لذلک قال شارح المقادیر
 ذهب معظم اهل السنة و کثیر من الفرق الی انه یتعین اللامامة افضل اهل عصر

وقاضی میضاد گفته والا فضل لا یحسن ان یؤمر بالتخضع للمفضول فان العلم
 شرط في الخلافة بل العدة فیها و بالاین تصریحاً اهل محله او بیا نکه بلند انکار عده
 شرایط از زبان غیر این باب صبی کار بر من بخند و خنده بر نمی آید شرط دوم عصمت پس
 صورت که امام که پیشوای نام است اعلم و فضل و جامع علم و عمل و مصون و محفوظ از گناه
 و خطا و خلل باشد آخوند علیه الرحمه در حق الیقین فرماید اجماع علیک امامیه معتقد است
 بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره آزاد
 متواتره برین و ارشاد شده است و استدلال نموده اند برین مطلب بچند وجه اول آنست
 آخوند مجلسی آنرا ذکر فرموده که امام امین حق تعالی است برین دنیا می دم بگره خود و حکما
 الکی خیانت کند کی قابل امامت خواهند بلکه محل ملامت خواهد بود و بقول حق تعالی انما یرید
 الناس بالبر و یتقون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
 یعنی آیا امر می کنید مردم را به نیکی و فراموشی کنید نفسها خود را با اینکه کتاب خدا را می خوانند
 آیا عقل ندارید قباح است این امر را نمی فهمید باز فرموده است ای گروه مومنان چرا نمی گوید
 چیزی را که نمی کنید بسیار دشمن می آید که بگویند چیزی را که نکنید و معلوم است که
 کسیکه مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست انتهی کلامه وجه دوم آنکه چون
 از روی خطاب بخیل خود ارشاد فرموده انی جاعلکم للناس اوصافاً فخر را از می گفته است که
 این آیه دلالت دارد بر عصمت آن جناب از گناهان بعلت آنکه امام همان است که اوقات را بفرموده
 شود پس اگر صاد رشو از گناهانی است که درین خصوص من و ما واجب نخواهد بود چه اگر اخطا
 او واجب باشد با محال از من خواهد بود زیرا که عصمت ممنوع و ازین که فعل اکام عمل بر او واجب
 اجتماع عام و نهی محال است و این دلیل است عقلی عام که در اینم جاریست و تمام بر عصمت امام

شرط دوم عصمت
 پس صورت که امام که پیشوای نام است اعلم و فضل و جامع علم و عمل و مصون و محفوظ از گناه

و قبول عصمت

وجه دوم عصمت

مطلقا واجب باشد و چه سوم آنکه خواند علیه الرحمه فرموده ایضا چون چنانچه خطاب بحضرت
 ابوبکر که مگر دانید امیر امامت را برای من حضرت خلیل ازین عطا جبرین بسیار شد از برای
 فرزندان خود و این مرتبه اطلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود
 کاینال عهد الظالمین یعنی نمیرسد عهد امت من بنظامان و صاحب معصیتی است
 بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت بر او صادق خواهد بود که
 عهد امامت با و نمیرسد اقول فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است که و افضل باین آیت
 آورده اند بر قدح در امامت ابی بکر و عمر بسبب جه اول آنکه در ابتدای امر کافر بودند کافر
 ظالم است پس بر آنها صادق خواهد بود فی تلك الحالة انما لا ینال عهد الاما
 البتة و کافی فی این اوقات پس لیاقت امامت نخواهند شد و دوم آنکه گناه کار بودند
 چرا که با اتفاق معصوم نبودند سوم آنکه مشرک بودند و شرک ظلم است لقوله تعالی
 ان المشرکین لظلم عظیم اما ان الظالمین لا ینال عهد الاما متد فلهذا الاية و ظالم عم
 از اینکه ظالم فی الحال باشد یا در ماضی باز در جو گفته است که تا نبیند کفر کافر نیست
 و لهذا اگر کسی قسم نخورد که من بر کافر سلام نمیکنم و بر جدید الاسلام سلام بکنم و را
 حالت نخواهند گفت پوشیده ماند که فخر رازی درین مقام طرفه جمالی برای عیب پوشی
 اصلاح خلافت بخین بکار برده و ازین تقریرش ابی بکر و کار نمی آید چه این آیت مجادلات
 وارد بر اینکه ظلم متقدم مانع نیل امامت و علت مقدم است بر معلول کاینال بلا شبهه
 استقبال است پس هر یک که ظالم بر او صادق آمده رایند از نیل مرتبه عالیه البتة
 محروم خواهد بود درین خصوص صدق کافر بر مسلم عدم از ضلالت بر جدید الاسلام کافر
 صادق آید یا مطلقا حاصل است یا آنکه مانع از صلوات کافر بر مسلم شرعی است لغوی پس

و اینست
 امام
 محمد بن
 ابی طالب
 علیه السلام
 و اینست
 عهد الظالمین
 فخر رازی در تفسیر
 کبیر گفته است
 که و افضل
 باین آیت
 آورده اند
 بر قدح در
 امامت ابی
 بکر و عمر
 بسبب جه اول
 آنکه در
 ابتدای امر
 کافر بودند
 کافر ظالم
 است پس بر
 آنها صادق
 خواهد بود
 فی تلك
 الحالة
 انما لا ینال
 عهد الاما
 البتة و کافی
 فی این
 اوقات
 پس لیاقت
 امامت
 نخواهند
 شد و دوم
 آنکه گناه
 کار بودند

تقصیر افعال فخر رازی
 عانت سوزند

عام نباشد مولانا المجلد فی کتاب الحج از بحار فرموده اگر گفته که بقا مبداء در نزد جمعی در صد مشتق
 شمرست پس در صورت استدلال چگونه مستقیم خواهد بود خواهیم گفت شک نیست که یکنایه ظالم و آریه
 حتمال باضنی دارد و احتمال این را که البریه هم سوال نموده بود این را بگر برافریخت و گفت که بعد
 خواهند رسید پس گفت که در جوابش فرمود که بعد از آنکه برانکه ظالم بود در آیند صد و
 فکل مرتد علیه بعد مخاطبة الله کابرا هدی هذا الخطاب انه ظالم و صد عنه
 الظلم فاما من ان منة المستقبل يشمله هذا الحكم انه لا ينال العمد اگر گویند
 که مراد از ایت اینست که ظالم عهد است و اما در حال ظلم در نمی یابد بعد رفع ظلم و از این است
 که فخر راز گفته است کذا القول في نظائره الا ترى قوله تعا ولا تكونوا الى الذين ظالموا
 فانه عن التكون اليهم حال قائمهم على الظلم قوله ما على المحسنين سبيل معناه اقاموا
 على الاحسان و کم عقل نیز موافق زیرا که در جواب آنست پس گاه مانع منقوض می شود و منوع الیه
 نمی تواند شد خواهیم گفت که قید در حال ظلم و آریه نیست پس کجا این قید پیدا شد قال مولانا الطاهر
 فان قيل انما نفي ان يناله ظالم في حال ظلم فاذا تاب ظالم ما فيصيح ان يناله فما جواب ان
 الظالم ان تاب فلا يخرج من ان يكون الآية قد تناولته في حال كونه ظالم فماذا نفي
 يناله فقد حكم عليه ان لا تنالها والاية مطلقة غير مقيدة بوقت و حين
 فيجب ان يكون محمول على الاوقات كلها فلا ينالها الظالم ان تاب فيما انتهى كلامه
 مقامه و از این جا که قاضی بعد این آیه تفسیر خود گفته است اجابة الى صلة و تنبيه على
 انه قد يكون ذريته ظلم و انهم ينالون الامامة لانها امانة من الله و عهد الظالم
 لا يصلح لها و انما ينالها البررة الاتقياء منهم فيه دليل على عصمة الانبياء
 من الكي باثر قبل البعثة و ان فاسق لا يصلح للامامة انتم علاوه ان فخر راز خود گفته است

على اننا بينا ان المراد بالامامة النبوة فمن كفر بالله طرفه عين فانه لا يصلح للنبوة
وانهين جالاج شد که تحقق ظلم فی حق وقت کان قاضی است در نبوة لا بشرط وجوده
حال دون حال پس امامت نیز چنین خواهد بود که یک نام در میانند و فقه مقام آن است
که منع مانع گاه است که مشروط می باشد بوجود آن حال و این بجایست که من حیث المصادق
دائماً مع الاجتماع مانع باشد و در حق وقت که مانع نبود و خواهد بود پس همان حال
و چون منوع محال خواهد بود نه مطابقاً و گاه است که در جو مانع و لو فی الجملة سبب انتفاء منوع
می باشد پس مطابق وجود آن کافی خواهد بود در حدیث تبیین حال نه مانع باشد آنکه قتل مورث
سبب انتفاء نیست اگر چه قاتل در وقت قتل نیست زنا سبب نیست اگر چه در وقت
عقوبت زنا نباشد قال مولانا المجلسی فان قلت تعلیق الحكم بالوصف
بالعلیة قلت العلیة لا تدل علی المقارنة اذ لیس فی صفات الحكم الا ان عدم
نیل العهد فاهو لا تضام بالظلم فی حد لازمته المستقبله بالنسبت الی
صدور الحكم فتأمل اقول بل الظلم یحتمل ان ینکال علی المدة سبباً علی
النیل الی سابقین کما که تحقق ظلم فقط در حال وجودش مانع از نیل امامت آن حال باشد
کما ظنه الرازی مطایق جو آن حال آنکه در آیه کریمه توفیتی و تقضیتی نیست پس ملا
آیه کریمه حجتی است واضح بر این شیعیان گفته اند و عامه نیز نسبت به نبوت ایشان پسندیدند
اگر چه در امامت بنیاد ظلم و بیداد و بسا ساخته ظلم و جور اقبل امامت و بعد آن
رد او شده اند اما قبل امامت پس چنانکه نیستی که ظلم عظیم و کفر و شرک سابقین
تصحیحاً لا ممتهم قاضی در امامت نیستند بیکر اصناً ظلم و جور چه در و اما بعد از
پس این حق است که در عقاید اهل سنت چنین نوشته است که امام بغیر حق معزول

شارحش در معنی فسق میگوید ای خروج عن طاعة الله باز ما میگوید لا یجوز شارح میگوید یعنی معزول شود
 امام نظام بنندگان خدا را که فسق ظاهر شد و جوره شر گردید از امامان اهل سنت و امرای شان بعد از ایشان
 و سلف همیشه کردن با طاعت آنها ندادند و عصمت و نبوت پس از ظلم و جور نزد ایشان چه باک الحال بنظر
 انصاف باید دید که حق تعالی فرماید که عهد منطمان نخواهید است ایستادگونی ظلم و جور را برای همه خود
 و امید دارند اگر برای ماری بادی و روز در هنگام نیل آثار رفع ظلم را شتر ساختن ازین چه حاصل
 فسق در بارگ گفته است معتزله میگویند که این دلیل است بر اینکه فاسق صلی الله علیه و آله اما منکر در زیر
 امام بر آگفت باز دشمن مردم از ظلم پیشگاه ظالمی نفی خود و شر بر عهده جلیل منصوب شود
 پس مثل سایر صلی الله علیه و آله بقتل ظلم صادق خواهد آمد که گفته اند که نیاید که گویانی
 و بعد از آن رجوع گفته است لیکن با تمییزیم که مراد از این کافر است لکن انظار المطلق بپوشیده
 که خدا که عوض عصمت بر نام شر کرده اند از این دست اند و فرق در میان مطلق ظلم و ظاهر
 ایست ظالم مطلق نفی میزند و از عموم کاطاعة الا فی المعروف و کاطاعة للمخلوق فی معصية
 الخالق که سیو و تفسیرینا لعمد الظالمین باسانید خود آورده چشم پوشی کرده و بی وجه
 عموم آیه بکافر تخصیص داده فساق ظلم را مطاع اجبالتابع دانسته و ازین جا که علامه طبرسی
 علیه الرحمه فرموده اهل السنّة هبوا الی امامة العصاة و الفساق و السراق کما قال
 الزمخشري هو من افضل علماءهم کالدانقة المتلصصین بشیبه المنصوب اما اینکه او میگوید
 که مراد از انانیت پیشوا نیست که امامت چنانکه در معنی و یکی خاص دیگر می نامد که امامت
 است عامه و در جمیع ادیان دنیا پس اگر استتلال با بدو نبوت تحقق نخواهد بود و اگر به نیابت
 پیغمبر پس بدو نجات حق تحقق نخواهد شد و باینخصوص با لاخیر و در این هنگام قید نیابت
 تعریف می فرمایند مراد از این مقام همان معنی است امامت پیشوا اما از نبوت اعراض خواهد بود و هذا الذی

ذکرناه مصرح به کلام علماء الفرقین بر آنکه باین تصریح واقع شد در کلام علماء کلام
 نقله صدیق المحدث عن مجمع البحرین و حسن بن عبد الرزاق و رستم الیقین گفته که ائمه سنی
 مراد از عذرین آن نبوت نه امامت گویند لفظ آیه حکایت امامت است و پیشوایی را که است
 از نبوت و تخصیص محتاج است لیل انتهی و هم چنین در کلام علماء اهل سنت فان الامام کما صرح به
 اصاحم الرازی فی المقام اسم من تربی الاراد را ما یوتز به قال یاتمون بک فی دینک و سیر
 و تفسیر در منثور گفته اخراج عبد بن حمید عن ابن عباس انی جاعلکم للناس اماما یقتد بک
 و هدی بک و سنتک و اخراج ابن جریر عن الربیع قوله انی جاعلکم للناس اماما یوتوبه
 و یقتد بک قال براهیم و من ذی یبتی فاجعل من تربی یقتد به عن ابن عباس فان
 یفعل ثم قال ینال عهد الظالمین من مجاهد قال اجعل اماما ظالما یقتد به
 و ازین همه و آیه یقینا و اثباتا معنی پیشوائی در دین متفاوت است اعراض از اینکه من حیث النبوة
 باشد یا من حیث الخلافه و الامامه بالمعنی الاختصاص صاحب موقوف گفته که امامه
 ریاسته من فی الدین و الدنیا و نقض بالنبوة و الاولی ان یقال فی خلا الرسول الخ
 و اینقدر فمید که این بقاء امامت بالمعنی العام فلا نقض بهرگاه معنی امامت عام باشد و پیشوایان
 امامت مطلقا بظالم نخواهد سید زین جاک که خود فرار از می و مسئله خامسه است جمیع
 فقها و متکلمین عقید امامت را بر این فاستق جاگزین دانسته اند و حجت آورده اند بر این که این مراد
 از عذرین آن نبوت است تا جواب خطا باین سوال فیل او با و جبان بکون المراد بهذا
 هو الامامه فی صیلایه کانه قال تعالی انما الظالمین کل عام فی الظالم نفسه
 فكانت الایة دالة علی قلناه باینکه اگر گفته شود که ظالمه بر این است که ظالم ظاهر او باطنا
 منتفی باشد پس عصمت لازم خواهد بود و خواهیم گفت که شیعیان البته بر این بیشتر اصرار و حجت

می آرند و لاکن بامی گویم مقتضای آیه ذلک الا اننا ترکنا اعتبار الباطن فبقی البعد
 الظاهرة معتبرة انچه ما ارد نامی محصل کلام پس اقول باید بدید که بفاد و روغ کو
 حافظه نباشد اول در جواب شیعیان خود گفته است انما قلنا ان المراد
 بالامامة النبوة و بار ذکر بفاصله یسیر بهین آیه خود و جمهو اهل سنت
 تجویز عقدا امامت بر این فساد دلیل آورد و پیر هیچ می شود محققین علمای اهل سنت را
 که در وقت استدلال خود ازین آیه معنی عام امامت را مراد میگیرند و در وقت تجلیج
 شیعیان باین دست و گریبان میشوند معنی آیه را بدل می کنند فید و غون
 روغ الثعالب و چیست فخر رازی را که در مقام اثبات اراده نبوت گاهی میگوید
 که مراد از امام آن است که امام جمیع انام باشد و الذی یکون ذلک لابد ان یکون
 رسولا من عند الله مستقلا بالشرع لانه لو کان تبعاً لرسول لکان مأموراً
 لذلك الرسول لاما ماله فی بطل العموم و گاهی در همین مقام می گوید که
 که انبیاء امه اند ازین جهت که واجب است بر مردم متابعت شان قال تعالی
 وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا و خلقنا نیر امه اند که انما هم رنبوا فی المحل الذی
 یجب علی الناس اتباعهم و القضاة و الفقهاء ایضاً ائمة بهذا المعنی
 و الذی یصلی بالناس ایضاً یسمی اماماً الحال این تعمیم بر تعمیم شیعیان نیز بالاتر
 فاین الاختصاص بالنبوة اما این که گفته است و وقتیکه ثابت شد که اسم امام
 همه پنجه را ذکر کردیم شامل است و انبیاء علیهم السلام در اعلامی مراتب معلومند
 واجب گردید حمل لفظ امامت بر نبوت زیرا که حق تعالی در معرض استعنان
 امامت را ذکر فرموده پس جوابش این است که نبوت لازم ندارد ریاست

عامه را چه بعضی پیغمبران بر نفس خود نبی بودند و بعضی نبوتشان مخصوص بعضی جمعی و بعضی نبی
و تابع پیغمبر بودند بمنزله هارون بر موسی پس اصل نبوت اگر چه مستلزم است یا باشد لیکن حکایت
عامه در خصوص انتساب کافی است با آنکه راده نبوت از امامت بمنزله نیست که عدان جاعل
للناس اماما قبل محبت و نبوت ابراهیم خلیل با چنانکه قاضی گفته که این ابتلا جز نبوت نیست که
نبوت بوده زیرا که حق تعالی آگاه ساخته بر اینکه قیام آنحضرت بمقام ابتلا بکلمات بمنزله
سبب برای دانیدن امام سبب تقدم است بر سبب لکن این قبلیت مستلزم نیست زیرا که قول
قاضی بعلیت ابتلا متکافا بحديث النسبیه در وقتی تمام می شود که مراد از امامت نبوت باشند
اول النزاع ازین است که خود فخر رازی می یزد دیگران گفته اند که این ابتلا بعد نبوت بوده زیرا که
ابراهیم این ابتلا و این تکالیف را شناخت مگر بعد از چنان نبوت از تقدم و محی برتر
اینها و مصدق این است حدیثیکه از حضرت امام محسن ناطق امام جعفر علیه السلام نقل
امامیه منقول شد قال الصادق علی ما روی فی الکافی والصفی ان الله تبارک و تعالی
اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان يتخذاه نبيا و ان الله اتخذاه نبيا قبل ان يتخذاه
رسولا و ان الله اتخذاه رسولا قبل ان يتخذاه خلیلا و ان الله اتخذاه خلیلا قبل
ان يجعله اماما فلما جمع له الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماما فمن عظمی فی
عین ابراهیم قال و من ذی بیتی قال لا ینال عہدی الظالمین قال لیکون السفیاء امام
و لک ان تقول فی الجواب عن الوجه الاول سلمنا که مراد از امام مقتدا می کافه انتم لکن مقتدا
کافه نام در عهد امام مقتدا بسائر مخلوقات من لدن آدم الی و القیام و پس چنانکه نبی در
وقت خود مقتدا کافه عیایا و برایاست همچنین امام نیز بعد از ان پیغمبر خود مقتدا کافه انتم
فلا یقدح فی ذلک موتا بالنبی و چه چهارم آنکه باز اخوند علیه الرحمه میفرماید و ایضا

و چه چهارم

عمده فائده در نصب امام نیست که حفظ ناموشن شریعت بکنند حافظ شریعت با هر گاه معصیت و خطا
 بر او باشد امام بگیرد یا که او را از معصیت منع نماید خطا نیکه از او صادر گردد و او ظاهراً پس از
 امام کل خواهد بود اول وجه پنجم آنکه نیز جناب خوند مجامعی مؤده و ایضاً نهی از منکر بر ایشان
 واجب است اگر بکنند مخالفت با اطاعت رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب خواهد بود
 و اگر وجوب اطاعت غیر حرام با پس بایشان امام بگیرد باشد که حلال و حرام از او اخذ کنند
 پس محتاج به امام خواهند بود و اگر او معصوم نباشد محتاج با امام بگیر خواهند بود پس تسلسل
 لازم آید یا نه می امام معصوم شتوانتی فاضل و بگویند این هر دو وجه استدلال از طرق شیعیان
 بدو عنوان نقل کرده یکی آنکه امام اگر معصوم نباشد تسلسل لازم آید زیرا که خروج منصب امام جواز خطا
 بر است در علم و عمل پس اگر بر او نیز خطا جائز باشد محتاج شتو با امام بگیرد بجز آنکه غیر النبی
 بعد آن در جواب میگوید لاسم که خروج جواز خطا بل اغراض کوره اند اعنی تنفیذ الاحکام
 و در المفاسد حفظ بیضه الاسلام در حصول این اغراض عصمت ضرورت است جهات و علت
 کفایت میکند چون بر او مقلد او در صورت خطا و اجتناب از اخذ نه باشد جواز خطا و عدم
 جواز آن بر ایشان لکن لاسم التسلسل بل منتفی الی الغی المعصوم بالاتفاق سلسله اخذ
 و اکتاره سلمنا لکن این مقصودست بجهت جامع الشرائط که نزد امامه در حقیقت امام نام است
 حال آنکه معصوم نیست بالاجماع پس خطا بر او جائز باشد فاما جوابی که فی الجواب فی الامام
 کلامه قول جواز خطا بر است از جمله علی احتیاج با امام است غایا و ثمرات دیگر نیز بر امام است
 پس اثبات بعض غایات فی عدا آن لازم نمی آید بیشتر نیستی که خود گفته است که چون در دین پیشوا
 در جمیع امور باشد پس همین خلایف حق است کسیکه در جمیع امور دین پیشوا خواهد بود البته خطا
 بر او نادر خواهد بود زیرا که در چنین امور محتاج به تنبیه گیران نخواهد بود پس در جمیع امور پیشوا خواهد بود

در جمیع امور

در جمیع امور

در جمیع امور

در جمیع امور

بلکه تابع گیر می پس می شود و نه امام فخر رازی می فرماید که می طیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم یا من یضمر فی قلبه ان یعترف بحدیث قال ان الله امر بطاعة اولی الامر
على سبیل الجبر وکل من امر الله بطاعته على سبیل الجبر وحب ان یكون معصوا عن الخطا
وینزله واولی الامر ان یتقدم اقدار الله على الخطا یتقدم الله بمتابعه خلائه وخطا وخطا
لکون خطا یتقدم الله بمتابعه خلائه وخطا وخطا لکون خطا یتقدم الله بمتابعه خلائه وخطا وخطا
وانه پس می تصریح می فرماید که معلوم شد که مطاع وحب الماتباع باید که معصوم ومامون از خطا باشد
اگرچه فخر رازی واولی الامر را محل بر اجماع ننموده و شکست که حاله عما قریب لکن با اینهمه تجویز خطا
از اتباع این امام است بجا استغراب با آنکه خطا درین مقام شامل معصیت وصدور است
باعث نه جو تو بیخ بلکه گاه موجب تادیب و تخریب می شود پس محکوم خواهد بود نه حاکم ومامون
منه می خواهد بود نه امر وناهی علی الاطلاق و تنفیذ جمیع احکام از چنین کسی خیر تصور بلکه
در صورت انتقام عصمت هر حکمی که موافق خواهش او خواهد بود نافذ خواهد ساخت هر چه را
منافی منسوب خواهد شد از انفاذ آن باز خواهد ماند و عدالت مالی عصمت نیست که ازین امر
مانع باشد با آنکه جائز است که عدالت بعدی است زایل شود و عقیده ایست چنانکه منصف
در حقایق نوشته است که امام فاسق و خروج عن طاعة الله من عزل نمی شود و نه بحد و ظلم
برین مکان خبر او شارح این حکم را معلل ساخته است باینکه فسق ظاهر شد و جور از ائمه و امام
بعد خلفاء و الراشدین منتهی گشت و السلف کافران و منافقان و لایق عصمت نیست بشرط
للامامه پس اعتبار عدالت در پید و امامت چگونه کفایت خواهد کرد با آنکه اگر عزلش لازم باشد
و تبعه از او ریاست عاجز باشد پس فایده امامت ساقط می شود و خواهد شد پس در و مفاسد کجا
بلکه مفاسد بسیار به افعال چند ناپسند در وین خواهد رسید که ما بهوشانید سیر این کجاست

شاهد اما اجتهد پس اجتهد بیکه المصنف باین قابل شده اند و بناسی آنجا اکثر قیاسی باشد
 الاساسی استخسافی است که حقیقه خلاف باین قابل اند پس مقبول شیعیان نیست بلکه قیاسی است
 مقلد اول مقلدین می دانند و در تحسان که با وصف انکار تحسان و استقباح عقلی باین قابل شده اند
 صاحب بحث تحت تشریح می پندارند و مصداق قول شیخ علی حکامه ابن الحاجب تحت مختصر الاصول
 من استحسن فقه شریع می دانند قال الشارح یعنی من اثبت حکما بانه مستحسن که من غیر
 دلیل من قبل الشارع فهو الشارع ذلك الحکونه لولا اخذه من الشارع وهو کفر
 و کبیره پس اینچنین اجتهادات لایق قبول نیست خطا آن که عدم الخطا بلکه ان اهل اهل
 اگر چه هستند آنرا گاهی تفسیر می نمایند تا آنکه برای پیگیری نیز اجتهد را جائز بلکه واقع می دانند
 و از جمله صحابه بر هر کس و ناکس چنین اجتهد را می دانند و گاهی تخصیص نمایند بفقهای
 و در باب عدل اجتهاد را منع سازند زیرا که این قیاسی است و اجتهاد است مذموم که سفیان بسبب
 از امام نهان بآن گرفته است و اسفا فاسد بر معارضه ایشان چیده اند و شیعیان منکر آن نند
 و لم یخفف له عن مخالفهم فضلا عن موافقهم و حنا که شیخ ابو جعفر طوسی زلسان
 در طعن شیعه نقل کرده من ینفی القیاس و الاجتهاد الا طریق له الی کثرة المسائل
 و لا التصریع علی الاصول لان جلّ ذلك و جموده ما خذ من هذین الطریقین و قال
 الشیخ فی جوابه و هذا جهل منی و هذا هبنا و قلة تامل الاصولنا و لو نظر و ان
 اخبارنا و فقهاؤنا علما ان جل ما ذکره من المسائل موجود فی اخبارنا و فقه
 علیه عن ائمتنا الذین قولهم فی الحجة بحسب قول البتّی علیه و آله السلام لما
 خصوا و عموما او تصریحا او تلویحا و اماما کثرا و ابه کتبهم من المسائل
 کافروع و لا فرع من ذلك الا کلامه داخل فی اصولنا و مخرج علی مذاهنا

لا على وجه القياس بل على طريقة توجب علما يجب عليها العمل ويسوغ المصنوع
 من البناء على الاصول براءة الذممة وغیر ذلك پس این اجتهاد اهل سنت که
 متنبی بر اصول فاسده است و خطا و خطا در آن خطا و با عت و اخذات و موالی
 ائمه طاهرين بسبب جموع بایمه دین محمد ص از چنین اجتهاد و مبار و اما اجتهاد و یک در نزد
 شیعیان مقبول است از بعثت انبیا و نصب و صیامغنی نیست زیرا که تکالیف سمعیه بدو
 بیان شارح و آنکه حافظ شریعت بمین شکلات مجتلا شرع با معلوم نمی تواند شد بر
 مکلف واجب که عند التکلیف مکلفین را برین احکام برین اطلاق بخشد و اگر بر این موم گمانه
 المتخالفون و گذارد و بفاد و لاتباع الحق احوالهم الایه فساد عظیمی در دین پدید آید بلکه از
 برای خداوند و هر قوه حکمیست معین ختم ارشادش و جمیع احکام انبی بوضوح و دقت
 می سپارد تا مردم در وقت حاجت یا و بفاد فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
 رجوع آید و حجت خدا تمام کرد و اولیاد اشارع معرفت امام را فرض ساخته فرموده است که
 العقائد النسفيه من مات لم یغفر امام زمانه مات میتة جاهلیة و خدامی تقا
 روئی برین گاه این حجت خود خاتمید ارد ام طریق است که بر جوب نصب امام بر خلق حجت می آیند
 باینکه لامه قد جعلوا هم المتأبدا بعد و قال الذی نصب الامام حتی قدموا علی الله
 و خدا و رسول خدا را ازین ایام متخاف و ذایل می پندارند چگونه عقل عاقل بر و امیدارد
 که حکیم علی الاطلاق سید کائنات ازین ایام متاوست کشند و امت را محمل معطل گذارند و
 هم عن ذلک هر گاه از طرف خدا بعثت پیغمبر و نصب امام صورت بندد و بفاد علینا القار
 الاصول و علیکم التفریع اصول و کلیات برای ما یا القافر ما یبند استنباط جزئیات از آن
 با جتهاد و بذل و سع بر آنها لازم خواهد بود و آنکه بجز و تحسان و تشهی نفس و قیاس ستاسی

در این باب و در بیان
 در بیان و در بیان

اول بر قاسم تشریف در دین پیدا کنند و در باره هر کس و ناکس عجم اجتهاد گشته محاربات و
 مشاخرات بجا نمایند و بر امام زمان خروج نمایند که ما بود و یکن ائمه اهل سنت با جمله جهاد
 که در شرع مقبول است بذل و منع است و فهم کلام پیغمبر امام و استنباط احکام از ادله عقلیه
 شرعیه هر گاه مستنبط لیاقت استنباط داشته باشد نه آنکه مجتهد مستقل باشد و در ادیان
 آن پس مغنی از امام نمی تواند شد و بر خدا می توان تکلیف این حق که شائبه خطا در آن نباشد
 اتما للوجه اعلا ما للوجه الشریعه لازم است فانه لا تکلیف الا بعد البیان و لکن چون که در ادیان
 ضرورت و اضطرار رفع الحرج خصوصاً در زمان غیبت که سبب آن عدم طوع و انجیت امر است
 برای اهل حق مقتضیست عمل بر احکام ظاهری بجهاد کلا حرج فی الدین و المیسر و یسقط
 بالمعسور مجوز باشد اصل و جو نبی امام که این چنین استنباط احکام از فروع نیست ماسقط
 نمی تواند شد هر گاه خداوند عالم در تدبیر از احتیاجات و خطایندگان باشد و آنها را طلب علم
 و تحصیل یقین براهی نکند و بر تقدیر خطا از اینها بقتضا بشریت سزند و خداوند عالم
 از غایت رحمت رافت از مواخذه شان بگذرد و آنرا معفو سازد از این لازم نمی آید که
 خود در فتح سبیل رفع خطا و نصب اعلام هدایت نماید مردم را از غار بر طایر نماید و هر گونه
 خطا را بر وادارد و کواجتهاد و در جزئیات مسائل و استنباط آن از دلائل و کجای اجتهاد
 ثلثه حتی عایشه و معویه و در سبغی نامشکور و رجنات حدان با عترت اهل و قبیله فرو نگذاشتند
 اجتهاد و مقابل نص قطع و خطا در معلومات یقینی و آنکه بر خطا اصول شرعیه با هر گونه
 روانی تواند بود پس هر قسم خطا را بر قسم دیگرش قیاس نتوان کرد اگر کارخانه دنیا بر نفس
 چنین اجتهادی بنیاد باشد باعث ظلم و فساد و خرابی امور عباد و خواهد بود و باعث
 رفع آن باری بفرمایند که هر گاه یا امام زمان نباشد و اجتهاد خلیفه اجتهاد را

از احتیاج کردن امام

از غایت غایت
 بر غایت غایت

باید که مختلف پس خلیفه تابع توابع خود باشد یا بالعکس یا هر صدر را محل بر اجتهاد خود لازم
 بر تقدیر اول است یا عامه بر او باشد و بر تقدیر ثانی مجتهد ثانی با وصف علم خطا
 خلیفه قول او را اگر بعمل آورد دیده و دانسته عمل بر خطا کرده باشد و ذلک محایله العقول
 و لا یقبله العاقل و اگر هر یکی بر اجتهاد خود عمل نماید بنیان بر یاست محمل اساس اطاعت
 از صحت متاصل خواهد گشت مفاد ظاهر الفساد فی البر و البیحر با کسبت ایدیه الناس باقی
 خواهد آمد **قوله** چون بر او مقلد او در صوت خطا و اجتهاد مواخذة نباشد جو خطا
 و عدم جواز آن برایش **اقول** دانستی که حق نیست که خطا مطلقاً بر محبت خدا ناراست
 اگر چه ایست بر پیغمبر خدا نیز خطا روا دارند و خطا کار از مثل قائل این سخت فقوم
 و قائل بولا علی لیساک عمر را بر حلال مشکلات در امر خطا مقدم دارند و از نص صریح قرآن
اقمن کهدی الی الحق الحق ان یتبع امری که اگر آن بحد چشم پوشی نمایند
 و برای علی یا بعض انواع خطا معفو است بهر قسم خطا پس حاجت بنصب امام رفع الخطا
 ثابت باشد و چنین خطا به عدم خطا برابر نباشد گاه برای نظم نظام عالم ظهور شر قلیل از حکیم خیر در
 خیر کشیده و با خطای پیغمبر در جنب اصلاح کثیر معفو می تواند بودند نه جمیع خطا با حتی خطا
 الامام کمالا یخفی علی او الی الاعلام **قوله** سلمنا لکن لا نسلم التسلسل بل یفتی الی البی
 المعصوم و بالاتفاق سلسله اخذ و اقتدائه **اقول** عصمت انبیا از گناه و خطا
 در نزد امامیه مسلم و لکن عویض سنت نبوی است زیرا که صدر عصمت از انبیا مطلقاً محذو
 نمیدانند و مختار نزد اینها نیست که پیغمبر خدا محمد مصطفی که مصداق و مایه نطق عن الهوی
ان هو الا و حی یوحی بود متعبد با جتهاد و بود قال ابن الحاجب فی مختصر الاصول
 المختار انه صلحهم کان متعبد بالاجتهاد پس مصداق المجتهد خطی و یصیب خواهد بود

و اندک در
 این فیه

و ندیده نمی بیند بر خطا واجب قال بن الحاجب المختار انه لا یقر علی خطاء فی اجتهاد قال
 الشارح بناء علی ان النبی له الاجتهاد فحل مجوز علی الخطاء فیه فی خلافه و علی تقدیر
 جوازها فاذا وقع هل یقر علیه و ندیده علی الخطاء المختار انه لا یقر لئلا ینزل الوعظ
 علیه الخطاء لکان لمنازع لانه ممکن لذاته الاصل عدم المنازع پس هرگاه خطا بر
 پیغمبر خدا اگر افضل و شریک و ادا دارند و تنبیه بر او واجب نیست پس بخلاف او ایتمه که جواب انبیا
 هستند چه پس آنها سلسله الی المعصوم عن الخطا برای اهل سنت هرگز میسر
 نخواهد بود و هرگاه بایستی مافیه معصوم از جانب حق قیوم بپایان شهادت حکام شریعت یا
 این اجتهادات بجائی اهل سنت سهو و غفلیت خطا با کمال است بلکه بشوایان این امر اندک است
 مخوف و نسی خواهد ساخت قال من یفتی الامر بعدة بل الی ربك المنتهی و الی من قصبه من
 الانبیاء و الاوصیاء المعصومین اعلام الله فی کتوبه لکن این مقصود است
 جامع شریعت که در نزد امامیه رخصت است اما نایب امام است حال آنکه معصوم بالاجماع پس
 خطا بر او جایز است و با هم فیه حواشی الامم اقول مخفی نماند که بالاین خطا
 بر مقصودین که مانع ظهور آنحضرت از طرف آنها ظهور گریم است چنانکه در عهد مدو آن حضرت
 رسالت نایب در هنگام حجاب غیبت آنجناب در عدم اعلان دعوی و احکام شریعت بال
 بر کفار مکه باعث بر آن بودند عاید بود و السلام بر حضرت رب العزت که از طرف خود و ملکین از
 رفع خطا بنصب ائمه هرگز تا کی در تدرید بر معرفت شان بقوله من یحیی امامنا من انما مات
 میتة جاهلیة فرموده خیر دارد احوال بفرمایند که این جواب سنی اهل سنت اصول شان چگونه
 است آید که عوی و سرشی شیعیه درین جواب ابد اند عجیب است که صاحب عقاید شارح آن را در جواب
 فصل امام بر خلق گفته است که ناچار از برای دوم از امامی که قایم شویم بنفای احکام چنین

نقد حکام
 عقاید شایع

باشد تا آنکه نوشسته پس اگر گفته شود که برای تنظیم امور است یا چه گفته اند می توان کرد و بشود که
 که است یا عامه و آ باشد شرایط امامت را او بایا نباشد خواهیم گفت اگر بعضی نظام در امور
 دنیا حاصل خواهد شد لکن بود این ختلال ختم بدسانید به مقتضای و الا هم العظمی سرالیه
 گفته شود که خلافت سیاسی است پس میان ما بعد خلفاء باشد چون خالی از امام خواهد بود پس
 است که خواهند بود و مردن آنها بفساد و حدیث من بعد یعرف امام همانند صامیتة جلیة
 بر تو کفر خواهد بود خواهیم گفت که مراد از خلافت خلافت ملة است و او سلم پس او نیست که
 دور خلافت منقضى خواهد شد نه دور امامت بناء علی بن الامام اعلم لکن این اصطلاح در کلام
 قوم پانمی شود بلکه شیعیان خلافت را هم میدانند و لکن بعد خلفاء عباسیه امر مشکل است
 مگر امامی باید که ظاهر باشد نه مخفی و منتظر چنانکه شیعیان اعتقاد دارند زیرا که در صورت
 اختفاء اغراض مطلوبه دست خواهد بود و خوف دشمنان اختفا کل را نمی خواهد که معلوم
 نشود از او مگر اسمی بلکه غایب الامر نیست که در عمومی امامت اختفا نماید چنانکه ابائی غایب
 منتظر میکردند که ظاهر بودند میان مردم و هوای امامت نمیکردند انتهای محصل کلام بود
 ماند که حاصل جایش نیست که تعمیر خلافت از خلافت کامل و ناقصه خواهد تعمیر امامت از خلافت
 القراض و در خلافت مطلقه و امامت را نمی خواهد بلکه میتواند بود که وجود خلیفه ناقص خلافت
 و یا امامی که خلیفه نباشد در هر زمان متحقق باشد و معرفت او بر امت واجب با و فساد کلامش
 قطع نظر از مخالفت با اصطلاح قوم بر عاقل خیر نمی نیست چه قدر درین کلام نه است
 و بهر چه سر این است که اولاد امامت یا است عامه دین دنیا معتبر سازند بلکه نظام
 امور دین را بعد از غرض از امامت قرار دهند بعد از هر بادشاه جائز و حاکم قایم که از امامت
 دین بهره مند باشد امام پندارند و معرفت او را واجب نباشد معلوم نیست که از غرض

خلافت منقضى است
 و یا امامی که خلیفه نباشد

چنین پس مثل نیک بدیدرین غیر عارف چه خسته پدید خواهد آمد که متو او بر جاهلیت لایزال است
 که چنین باشد و اگر همین امام رئیس وقت یا هر کس است که از اینجانب معرفت چه حاصل آید ایجاب
 درست آید مگر در خصوص معرفت امام معصوم که از جانب حق مومن منصوب باشد بدون اعلام
 اعلام از جانب پروردگار علام معرفت او نمیتواند شد و ثمره معرفت و اتباع حق و صلاح
 از خطا و خط و فساد قول و عمل باشد و بهیچ وجه ظهور علی شایع الطور را مادر آوان عدم
 ظهور پس اگر چه امام غایب و مستور باشد لکن معرفت او از رجوع به کس محفوظ میدارد و مثل افتاد
 در روز ابراز برکات او مردم منتفع می شوند و سبب حرمان از نفع علی تقصیر مردم و اینکه
 گفته است غایب الامر آنکه دعوی امامت اخفا نماید چنانکه ابائی غایب منظر می کند که ظاهر بود
 میان مردم در جوابش گوئیم شرم از خدا و رسول ندارید دام که یازده امام پیشوایان امام
 ظاهر بودند شما کی کردن باقیاد نهادید تنبیه است و او دید که الحال کلام رطوبت و غیبت
 آنحضرت می نماید حجت تمام گردید و اعراض شما از ائمه اهل بیت یومافیه و اخطا شما بجز
 و نصرت دشمنان اهل بیت و یاورسی این جور و جفا فوبت باختفایرسانید الحال الزام خود را
 با امام عصر عاید می کنید از خدا شرم از مردم از مردم نمی کنید و بحسبیت امام انکار می رود
 با آنکه یکی از مصالح اختفا امتحان مجاب است که مردم درین حال از اعتقاد دست بر نمی دارند
 یا بمفاد یومون بالغیب و حدیث صادق بلاریب من امر غیر اما و زمانه
 مات میده جاهلیة ایمان بومی دارند و ازین است که شیعیان در تفکیر می گویند
 بالغیب امام مهدی منتظر را مراد گرفته اند و خیر را ز می در جواب گفته ان تخصیص المطلق
 من غیر دلیل باطل و ان فی المعنی تسلیم دخول آنحضرت است در محرم آیه و فی هذا الله
 عند العاقل اللبیب کفایه و لعل غرض من فسر به هو کونه الفهر الکامل للمدلول

۹
 حق تعالی
 صحت

۹
 و حق تعالی
 از پیشانی

الایة وان المطلق ينصرف اليه في جميع الكلام مفصلاً فانظره دوم آنکه گفته است
 که شیعیان گویند که امام حافظ شریعت است اگر بر خطا جائز باشد حفظ شریعت چگونه تواند بود
 باز در جوابش میگوید گوئیم مسلم که او حافظ شریعت است بلکه راجع احکام شریعت است منفذ
 او در توانایی حفظ شریعت است بوجهی که قوله تعالی و الراتبانیون الاحبار بما استوفوا
 من کتاب الله و كانوا علیہ شهوداً و قوله تعالی و انما یأمر بالعدل و البیّن و ما ینهی عن الفحشاء و المنکر
 و ما ینزل الی الناس من ربهم و قوله تعالی و انما یأمر بالعدل و البیّن و ما ینهی عن الفحشاء و المنکر
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین رئیس عام است حفظ شریعت البته باو متعلق است و امام
 در پیرامون علی الاطلاق بمقادیر حدیث متفق علیه فی کل خلف من ائمة حق عدل من اهل البیت
 الخیر کما رواه ابن الحنفی حافظ احکام دین باشد و ترویج احکام و تنفیذ امر و نهی شرائع اسلام
 هم از ثمرات نتایج نیست و صحت حدیث ثقلین متمسک بدان کتاب مبین خوشبین
 و مقبلس اخبار ائمه طاهرین اند نه حافظ مستقل و علمای باطل در صد ضلال خلق و امامان
 حق اند نه حافظ دین و کیفما کان علما چگونه حافظ دین علی الاطلاق خواهند بود و حال
 آنکه خطا بر آنهاروست و هر کس خطا بر او جائز باشد حفظ شریعت کلیاً چگونه تواند نمود
 پس همان اشکالی که در انتقای عصمت از ایام بود در حفظ علما هم دارد و خواهد شد استدلال او
 بر این مطلب بقول او تعالی و الراتبانیون و الاحبار بما استوفوا من کتاب الله
 و كانوا علیہ شهوداً بیوجه است اما اولاً پس بجهت آنکه مراد از استوفاء آنست که
 حق تعالی امر کرده بود آنهارا که حفظ کنند کتاب خدا را از تصدیق و تحریف کما صرح البیضاوی
 و از مطلقیت استوفاء تحقق آن لازم نمی آید زیرا که تکالیف شرعی همه مراد و مطلوب است
 از بندگان لیکن بکسی که عمل بر این نماید فلا بد من محصور حافظ للشرع و الا کل

مستند است
 به حدیث
 و در حدیث
 و در حدیث

و در حدیث
 و در حدیث
 و در حدیث
 و در حدیث

و در حدیث
 و در حدیث

النظام وفساد الحلال و الحرام پس این اخبار و روایات که تحلیل با حرم است تحریم باطل است
میگرداند و ما تحقق حفظ شریعت هم بر جان انصاف نمودن است قال الله عز وجل و اتخذوا
أخبارهم و رهبا فخر انبا بامر من دوزن الله بضاوی میگوید بان اطاعوهم فی
تحریم ما احل الله و تحلیل ما حرّم الله و اما ثانیا پس بحث آنکه استخفاظ جزئی
از هر کس میتواند شد و استخفاظ کلی مخصوص با اهل عصمت و بیعت محل کلام در مقام معنی
اول و این معنی از آنکه بر پیوسته اندیش و پس استلال او ناتمام باشد و همچنین احتیاج بکرمه گویند و
دلیلانین بآنکه تکرار تعلیمون الکتاب و یا کلمات تکرار سون چه ازین آیه مستفاد میشود
مگر تحصیل تقریب الارباب بقیه و تدبیر کتب ازین حفظ جمیع احکام لازم نمی آید و اوله و نیز در زمان
فترت امام چون حفظ شریعت نزد امامیه نیز وجود علیست همچنین بر غیبت او بلکه در حضور او
نیروا شد قال ابن المطر الحلی فی کشکول الکرامه ان حصل بین الامام المتصل بالله
المتصل بالله فتوة من الزمان الى عصره و هو حفظ الله تلك الوصية برجال من
المومنین **قول** این کلامی است نامربوط زیرا که نیابت محتمل جامع الشرائط مر امام ماران غیبت
بر نیابت امام بر پیغمبر قیاس آنکه زیرا که امام یکس عامست مجتهد رئیس خاص و کلام در ریاست
عامتانه خاصه حفظ علی اعلام عامست بلکه خاصست و تبیین مجملات حل مشکلات و تفصیل
شرایط و احکام که پیغمبر نزد امام و بیعت میکند از کار امامست در زمان غیبت انقدر احکام و آثار
الله علیه السلام که بعمل آید حفظ آن بخلق بعالم دارد و حفظ کلامهم از ایشان غیر متصور
زیرا که سهو و خطا بمنزله طبیعه ثانیه انسانست ضیاع چندین احادیث و اخبار از سوانح
روزگار و عدم وقایع باقی بجز احکام و عدم مکن غیر معصوم از احاطه علوم اینهمه از اسباب عدم
احتفاظ و این حفظ منفعی از حفظ امامست مگر هر گاه بسبب عدم اهل زمان یا غایب باشد

حاجت بان شدید ترست و لهذا در بعضی اخبار وارد گشته که اگر در زمان غیبت علی بودند مردم
 همه گمراه می شدند زیرا که هرگاه مردم را انقیاد و مقصود قاضی امام با این سبب مجاز و ظاهر بنابر
 غیر مقصود بنماید و لا یسقط بالمعسور حفظ علیا اختیار تحسین و بکار خواهد بود و
 در حفظ تمام احکام و آنچه از علامه علی هم اگر شکول الکراره نقل کرده پس بر تقدیر تسکیم
 نقل محمود این چنین حفظ جزئی است و فترت بآن معنی که اهل سنت عم کرده اند که زمان از حجت خدا
 بین النبیین خالی باشد خلا معتقد شیعه است پس او از فترت نخواهد بود و بازمانفته و
 غیبت و مانند آن قوله سلنا لکن ابام حافظ شریعت بکتاب سنت و اجماع است بنفس خود
 بالذات در این موثقه خطاب از نیست **قول کتاب سنت عین شریعت** نه حافظ شریعت
 و اگر چه کتاب سنت محتوی احکام شریعت بلکه هیچ طبع یا نبی نیست که در کتاب مجید
 و سنت نبی حمید بنا لکن علم آن همه مخصوص امامی است که مود کریمه و من عند علم الکتاب
 و مصداق علی رسول الله الف باب یفتح من کل باب منها الف باب بوده باشد حفظ
 آن از تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل و تاویل و بغیر معنی مراد از خلط و صحیح و سقیم و اختلاف
 بسبب موضوع بقطوع بر وجه کلی منصب امام است ندیگری و اجماع در هر مسئله که بایست و اختیار
 انجستی که اجماع را پیدا سازد و بواسطه آن حفظ شریعت بکند یا آنکه اجماع مقبول شیعیان
 باین خصوص صحت نیست پس اگر اجماع مقصود اهل سنت باطل و از حایه صحت عاقل و محقق
 حقیقت حال آنکه انشاء الله واضح خواهد شد یا آنکه اگر اجماع شان کاشف از حق و حاکم از
 خطا باشد لازم آید که برید پدید خلیفه بر حق باشد که نسبت خلفا اربعه اتفاق ناسبت
 او بلا شبهه تمام و اکمل بود و حال آنکه مخالفات اعمال و مشاوحات افعال او بدین سبب که اگر اهل سنت
 نیز از او بیزار می شدند پس وقوع خطا در اجماع بریزد محل انکار نمی تواند بود قوله

این امور ثلثه است مجتهد است داخل در صلب شریعت حفظ او چه ضرر اقول این اجتهاد است
اجتهاد است که شیعیان همیشه از انکار و اعراض نموده اند آنرا مقبول شمرده اند علامه علی
در نهج الکرامه میفرماید که شیعیان ایامی را مثل انبیاء از گناه و خطا محفوظ و مبرا میدانند و احکام
فروعیه را از ائمه معصومین اخذ می کنند و آنها از جد بزرگوار خود اخذ کرده اند و آنحضرت را
خدای علیل بوجبریل اخذ فرموده همواره در هر طبقه از در حفظ و آیت و آثار حضرت ابواسطه
ثقات کوشیدند و التفات نکرده اند برای اجتهاد و حرام دانسته اند عمل بر قیاس و استحسان
انتقمه کلامه علی الله متکا پس این مجتهدان اهل سنت البته داخل در صلب شریعت بلکه در بدعت
داخل و کل بدعت ضلالت بران صادر است قوله سلمنا لکن این شبهه منقوض است بجهت آنکه
که دین در زمان غیبت مافقط است پس باید که معصوم باشد و هو باطل بالاجماع اقول
و اینست که فرموده خداوند عالم نصب امام تمکین خلق از انحاء احکام که خالی از خطا و او امام باشد
واجب و حق تعالی در هیچ وقت بین از محبت خود خانی سازد خواه مردم طاعت او نمایند
و خواه مکار و مقصر باشد و خود را از فیض امام محروم دارند و درین حال بمقادیر میسوزد که ایستد
بالمعصوم هر قدر که سعی شکور عکس ادین را احکام شرع متین از خصوص نبی و ائمه معصومین
و دیگران در شرعیه مستغبط تواند شد معتبر خواهد بود بدون آن پس قیاس مع الفارق
خواهد بود و چگونه قیاس توان کرد و حفظ جزئی را بر حفظ کلی و ارتباط مع ان المقیاس علیه
اقوی و الدرجه العالی و المقصد الانسی و المقیاس فرعی و فرعی و شعبه من شعبه قوله این
هر شبهه را معارضه نیز کرده اند با آنکه اگر وجود امام معصوم ضروری بود بجهت این
از خطا بایک در اقلیمی بلکه در هر شهری و وجود چنین شخص ضروری بود زیرا که وجود شخص
معصوم مستلزم امن این خطا نمی تواند شد زیرا که تکلفین در مشارق ارض و منابر آن

این امر را باید که
اندر ساقای و
نموده و
احوال
قادر و افلاک
نباید که بجهت
باشد که در هر
شهر و در هر
مکان

منتشر اند و هر یک بحاجت خود گرفتار حضور همه در نزد امام از محال عادیست و اگر امام در
 شهری نباشد یا بدین حکم فقدان عصمت خطا بر آن نائب جاری خواهد بود و بسبب
 مسافت امام بر آن خطا مطلع نمی تواند شد خصوصا که در حوادث یومیه وقایع غیر
 که تا تدارک خطا کار شده میرود هم علی الخصوص زمان غیبت کبری بر تقدیر یک مطلع
 هم شد پس تنبیه بر آن خطا نمی تواند کرد مگر بفرستادن سولی یا کتابی و رسول عصمت
 لازم نیست پس مامون نباشد در خطا و در خطوط جعل و تبلیغ جار است احتمال خطا
 موجود و معهودا نائبی فهم مراد امام از عبارت کتاب تعبیر رسول بغیر حال قوه
 رای قیاس ممکن باشد اینهمه مظنه خطا پس امر این خطا بغیر نصب معصوم و در هر طری
 از اقطار حاصل نمی تواند شد اقول کلام این ناصبی محل کلام است بچند وجه اول آنکه صد
 اطلاع امام بنابر اصول شیعیه بعلم ماکان یا یکن می آید و لو بعضی المعانی قایل اند و مشایخ
 سلون قبل ان تفقدن و سلون عماد و ن العرش لانه که متفق علیه بین الفرقین است
 راست آید و هم آنکه حسب اصل اهل سنت نیز اطلاع شایع است بحال استعجاب انکار نمی تواند شد
 هرگاه صوفیه که مدعی اتباع امیر المومنین اند بعد از مسافت مانع از اطلاع نباشد چنانکه حکایات مشهوره
 ایشان بر السنه و افواه عوام خواص اهل سنت در کتاب ایشان مثل تذکره الاولیاء و فتوح و مرآت
 الاسرار و مثل آن بد کورست شایع است پس امام را چگونه بعد از مسافت مانع از اطلاع احوال اتباع
 او تواند شد قول تنبیه بر آن خطا نمی تواند شد مگر بفرستادن سولی یا کتابی اقول معلوم است
 که این عصر عقلیست یا استقرائی و انتظامی این بدیهی است اما استغنائی پس بخت اینکه تنبیه خطا بر
 او نصب گیر می تواند شد قوله در خطوط جعل و تبلیغ جار است احتمال خطا موجود اقول
 بنابرین باید که نامه یا حشر رسول خدا صلی الله علیه و آله که بکسری قیصر شده بود بر ایشان حجج بنا

ع
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ع
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و در روز قیامت حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله بفرمود که هر کس که با من گفتار
معموم آنکه نقصان صبیحتی است بفرمودم فهم مرا در جهل و یا تجاہل او از آنچه مقصود در این مقام
نیز که فرقی است در میان افراد خطا اگر خطائی لازم الرفع باشد بجز عصمت همه صوت نه باشد
و نصب معصوم بر هر طریقی افعالی و اندیشم بیشتر اشاره کردیم که خطا محذور است و غیر محذور
در رفع اول بر او تعالی لازم است رفع ثانی و موید این معنی است قول آنحضرت رفع القلم عن الناس
و عن الصبی حتی یبلغ و عن المجنون حتی یفقی و همین حال خطا که در زمان نبی امام معصوم
من قبل الله الملك العلم بذن و تقصیر ظلمی واقع شود فعلی الله ان ینصب الامام و یملک الناس
من استعلام الاحکام و یلتم علی خطائهم و ما عسی ان یصل الیه عقولهم و الافهام و چونکه
حضرت ملک علم خلقت انسان را بسبب اجتماع قوای شهوانی که مود ایراد و یسفک الدماء
و یخن کسبهم یجحدک و نقذیس لک بودند بحسب مصالح جلیه و خفیه که صدق انی اعلم
ملا تعلمون پیدا نمود و رفع مطلق خطا از آنهاست چنانچه عادی بود و از مالیش و امتحان ایشان نظر
داشت پس علی حسب الامکان علی ما اقتضاه النظام علم احکام آنها را بپای امتحان در آورد
و بار سال با دیان درین صلاح حالشان پوشید لعلک من هلاک عن نبیه و یحیی من
حی عن نبیه اگر چه گونه خطا را و اعمی بود حاجت بنصب انبیاء و رسل چه می بود و اگر
گونه خطا محذور می بود و هلاک تمامه بندگان رخ می نمود و پیش طایفه که رفع آن بدین مانع است
و البکان مطلوب بود رفع همان خطا در زمان انیمه هدی مطلوب بود در زمان انبیاء در هر قطر و
ناحیه بنی معصومان طرف حی قیوم موجود می بود و نه در زمان انیمه در هر قطر و ناحیه معصوم
در کار بلکه بعد نصب علمای جمیع انا هم بکنایه نام بفاد فاسئلوا اهل الذکر ان کتفروا
لا تعلمون و قوله صلی الله علیه و آله اطلبوا العلم ولو کان بالصحین بفاد قوله تعالی

که در وقت
نشان دادند
چنانکه بگوید

که در وقت
نشان دادند
چنانکه بگوید

واللذان جاهدوا فينا لنهذه بهم سبيلنا برعائيا واجبا لازم است اگر ایشان تحصیل بعد
 استغفران و تسبیح و تحویل علوم این کتاب مجید آثار انبیا و ائمه معصومین خطا و در عباد
 و صاحب الله عن العباد فهو موضوع عنهم معفو مرفوع القلم خواهد بود و در زمان غیبت
 که سبب تفریق و قصر این معذوریت خیر مقصرین باین توبه تجویز چنین خطا باعث نمی شود بر
 تجویز مطلق خطا و اجمال مصالح و حکم عباد و صحت شستن بر جمل و خطا که از پروردگار
 حکیم ممکن نیست خلق عباد و خلقة محتملة للادب والتقصير ولو يتركهم سدا هملاين
 فكلفهم تحذيرا و تخاهم تحذيرا پس گاه پروردگار عالم و خالق بنی آدم ایشانرا سگلف
 گردانید اعلام حکام بهم اول لازم گردید پس قاستان بر جمل و مانند آن زمان را هیچ گاه بی از
 حجت خود اتماما بالحق و اعلاما بالحق خالی نگذاشته بتدارک جمل و از امت غمی و بغی ایشان
 پرداخته و وجه شکر کریم طیب عو الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم است ایامیه
 گویند که مراد از اولی الامر ائمه معصومین اند و این آیه لالت عصمت ایشان دارد زیرا که حق تعالی
 امر کرده است باطاعتشان علی الاطلاق بر سبیل جزم و آن است یعنی آید بگفتن نسبت بآنانکه
 از گناه خطا مثل خدا و رسول محفوظ باشند فی العلل انما قال لا طاعة لمن عصى الله
 انما الطاعة لله و لرسوله اولاه الامر انما الله بطاعة الرسول لا بمعصوم
 مطرکی یا معصیت و انما امر بطاعة اول الامر لانهم معصومون مطلقا یا معصیت
 و در تفسیر صا از عیا از حضرت صادق منقول است که آنحضرت فرمود که نازل شد این آیه بر شما
 علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام پس گفته شد که مردم یعنی اهل خلافت گویند که
 چنین بود چرا بنام حضرت ابلیس در آیه کریمه تصریح واقع نشد حضرت فرمود بگویند از آنها
 که در کتاب مجید ام به نماز نازل شد چرا تصریح نشد بیه کعبت نه چهار رکعت تا آنکه

استغفران و تسبیح و تحویل
 علوم این کتاب مجید
 آثار انبیا و ائمه معصومین
 خطا و در عباد
 و صاحب الله
 عن العباد
 فهو موضوع
 عنهم معفو
 مرفوع القلم
 خواهد بود
 و در زمان
 غیبت
 که سبب
 تفریق و
 قصر این
 معذوریت
 خیر مقصرین
 باین توبه
 تجویز
 چنین خطا
 باعث نمی
 شود بر
 تجویز
 مطلق
 خطا و
 اجمال
 مصالح
 و حکم
 عباد و
 صحت
 شستن
 بر جمل
 و خطا
 که از
 پروردگار
 حکیم
 ممکن
 نیست
 خلق
 عباد و
 خلقة
 محتملة
 للادب و
 التقصير
 ولو يتركهم
 سدا هملاين
 فكلفهم
 تحذيرا و
 تخاهم
 تحذيرا
 پس گاه
 پروردگار
 عالم و
 خالق
 بنی آدم
 ایشانرا
 سگلف
 گردانید
 اعلام
 حکام
 بهم
 اول لازم
 گردید
 پس
 قاستان
 بر جمل
 و مانند
 آن
 زمان
 را
 هیچ
 گاه
 بی از
 حجت
 خود
 اتماما
 بالحق
 و اعلاما
 بالحق
 خالی
 نگذاشته
 بتدارک
 جمل و
 از امت
 غمی و
 بغی
 ایشان
 پرداخته
 و وجه
 شکر
 کریم
 طیب
 عو الله
 و اطيعوا
 الرسول و
 اولی الامر
 منكم
 است ایامیه
 گویند
 که
 مراد
 از اولی
 الامر
 ائمه
 معصومین
 اند و این
 آیه
 لالت
 عصمت
 ایشان
 دارد
 زیرا
 که
 حق
 تعالی
 امر
 کرده
 است
 باطاعت
 شان
 علی
 الاطلاق
 بر سبیل
 جزم و آن
 است
 یعنی
 آید
 بگفتن
 نسبت
 بآنانکه
 از گناه
 خطا
 مثل
 خدا و
 رسول
 محفوظ
 باشند
 فی العلل
 انما
 قال
 لا طاعة
 لمن
 عصى الله
 انما
 الطاعة
 لله و
 لرسوله
 اولاه
 الامر
 انما
 الله
 بطاعة
 الرسول
 لا بمعصوم
 مطرکی
 یا معصیت
 و انما
 امر
 بطاعة
 اول الامر
 لانهم
 معصومون
 مطلقا
 یا معصیت
 و در
 تفسیر
 صا از
 عیا از
 حضرت
 صادق
 منقول
 است که
 آنحضرت
 فرمود
 که
 نازل
 شد
 این
 آیه
 بر شما
 علی بن
 ابی طالب
 و حسن
 و حسین
 علیهم
 السلام
 پس
 گفته
 شد
 که
 مردم
 یعنی
 اهل
 خلافت
 گویند
 که
 چنین
 بود
 چرا
 بنام
 حضرت
 ابلیس
 در آیه
 کریمه
 تصریح
 واقع
 نشد
 حضرت
 فرمود
 بگویند
 از آنها
 که در
 کتاب
 مجید
 ام به
 نماز
 نازل
 شد
 چرا
 تصریح
 نشد
 بیه
 کعبت
 نه
 چهار
 رکعت
 تا آنکه

رسول مختار آنرا تفسیر فرموده و نازل شد حکم زکوة و نه فرمود که از چهل در هم یک در هم بدهند
 تا آنکه رسول خدا آنرا بیان نمود و همچنین در خصوص حج پس برین سوال آیه اولی الامر نازل شد
 پس رسول خدا آنرا ظاهر نمود و بقول خود باره علی بن ابی طالب عرض گفت مولا و فعلی
 مولا الی آخر الحاشیة بحسب است از خبر رازی که بعد از عرفه و لالت آیه کریمه بر عصمت اولی الامر
 مایه و الحق تحقیق بالاتباع خطی نموده که این آیه بر حجیت اجماع لیل آورده از اولی الامر
 صل و عقد را مراد گرفته می دید که دلیل بر مطلب است که حق تعالی مکرر نموده است و اولی الامر
 بر سبیل جزم قطع ناچار ازینکه مراد از اولی الامر کسی باشد که از خط محصورم با و الا بقدر اقبال
 او خط لازم خواهد آمد که حق تعالی امر بمتابعت آن خط نموده باشد و خط انحصاری نیست پس باید که
 امر و نهی در فعل واحد مجتمع شود و آن محال است پس از این ثابت شد که اولی الامر واجب الطاعة اند و
 به آنکه مطاع واجب الاتباع باشد البته محصورم خواهد بود پس لابد است که از اولی الامر محصورم
 مراد باشد و بگواه این نقد تمهید یا پس گوئیم که این محصورم مجموع است یا بعض است یا هر دو
 که بعض است باشد زیرا که وجوب طاعت مستحق نمی شود مگر بعد معرفت مطاع امکان وصول با و
 و استفاده از او و نحن نعلم بالضرورة اتافی ماننا هذا عاجزون عن استفادة
 الدین العلم من هرگاه چنین نباشد پس مراد نخواهند بود مگر اهل صل و عقد و این تفسیر است
 پس شکر که ربطی با الفاظ آیه ندارد و این بعضی خاص است گفته اند که خبر رازی در تفسیرش بر صواب
 متکلم شده گفته این آیه لالت میکند بر عصمت عدم جواز خطا اولی الامر لکن چون دیده که
 اعتراف بقضا این مسئله بطلان است خلفا نشان گفته مراد از اولی الامر محصورم اجماع
 و مخفی نیست کاکت این تاویل چه از اولی الامر جماع را خواستن از قبیل آسان گفتن و ریسمان
 خواستن است چنانکه روشنی بر ذوق سلیم از باب مجاوره و انتهی معنی مضمونی است

قول رازی
 این که در حدیث
 است

اعتراف
 کردن

تازه که بخاطر هیچیک از مفسرین بقین نگذشته پس اراده جماع خلا اجماع با و ازین جهت
 فخر رازی بعد ازین تمهید ابر خود ایراد میکند که آنچه تو مراد گرفته خلا اجماع بعلت آنکه
 اقوال مفسرین منحصراًست در چند چیز یکی آنکه خلفا را شد بر این باشند دیگر آنکه مراد امر
 سرایان است سوم آنکه علماء و مفتیان شرع متبرک باشند و با چهارم آنکه ایما معصومین باشند
 چنانکه در افضح گویند قول تو خارج از این است پس بخیالفت جماع باطل باشد
 بعد ازین گوید که قول با از قول سوم بر وزن نیست زیرا که اهل صلح عقد در هر زمان حکما آن نمائند
 پس باطل باشد قول اراده علماء تفسیرست جداگانه و اراده اجماع اهل صلح عقد تفسیرست
 علیحد زیرا که در اول اتفاق شان شرط نیست و ثانی شرط است پس اراده اجماع خارج از اول
 اهل صلح عقد تفسیر بالرای باشد و تلمیح از کی کار ساری نگرفته باشد و کیفما کان الحمد سر که
 بقدره محمد که نزد ما نیز مسلم است همه اقوال عامه بغیر قول خود بمقادیر بیرون میروند
 باید که یکم ایما المومنین باطل ساخته زیرا که خلفا معصوم بودند و نه امر او نه علماء او
 افتاتنم الوفاق باقیمانده احتمال اراده ارباب صلح عقد آنها نیز فی حد و اتمم بالاتفاق
 معصوم نیستند الا قول بر او از آنها محبت باشد و حال آنکه این احتمال باطل است پس ادوات
 شان در حال اجتماع آنها قول واحد بود و نه در حال افتراق و الا اجتماع اراده متنافیه لازم
 خواهد شد آن محال است و هذا مننا کلاطلاق کایه جدا پس ادخا ابر بود مگر اتباع
 بعضی است بلکه اهل صلح عقد نیز بعضی است اند اتباع شان نیز مقید بحال اجتماع پس اطلاق کایه
 بلکه اطلاق ایست نمی آید مگر بر تقدیر اراده ایما معصومین صلوات الله علیه جمیع وانی
 در ابطال این احتمال گفته است که طاعت آنها درین صورت مشروط بعتد شان خواهد بود و تقدیر
 و صواب آنها و الا تکلیف بالاطلاق باشد و حال آنکه ظاهر آیه اطلاق را نمی فهمد و مستحسب و غیر

فخر رازی
 در بیان
 اجماع
 و خلا

زیرا که اطلاق آیه کریمه منافی قول او نیست که اتباع اهل صل و عقد را در حال اجتماع لازم میدانند
 نه در حال اگر بگویند که اولی الامر جمیع هستند و آن مفید عموم و اشتقاق می باشد با این اجتماع
 لفظ داخل خواهد بود نه قید خارج پس گفت که غایت الامر آنکه مجموع اولی الامر را خواهند بود
 لکن مجموع اهل صل و عقد مجموع آنها صادق آید و اذ فرقوا و اختلفوا فی الحکم پس قید
 اجتماع فی الحکم از نص خارج و دلیل بر صافیت آن قیاس نیست پس تخصیص اطلاق آیه عملی
 ماقال ناروا باشد بلکه تخصیص لازم قولشان افحش است از تخصیص که قول امامیه لازم آید
 نند و الاجتماع قلنا الاجتماع اما اشتراط بمعرفت قدرتی است پس نسبت به هر قول
 در کار است از او از هر حکم است معرفت بآن بموضع حکم نیست بعت اهل صل و عقد نیز به
 معرفتشان و اقوالشان تواند شد و تعسر اطلاع بر آن واضح است من لدی غیر فقههم
 با عیانهم مع انتشارهم و اقطار العالم فکیف الوصول الیهیم با جمع پس این اشتراط
 از پایه اعتبار ساقط ساختن تنبیه برایش میرسد و اگر بعضی سائل اطلاع حاصل شود
 و در جمیع سائل اطلاع تواند شد علاوه آنکه مراد از مجموع اهل صل و عقد مجموع اهل صل و عقد
 جمیع از مندان یا اهل صل و عقد نه زمان بقدری قول امتناع اطلاع بر حال سابقین و حتمین
 ظاهر است پس حکم مبتدع است آن منع باشد و بر تقدیر ثانی تخصیص نیز مانع خواهد آمد مع عموم
 اللفظ فیکون تخصیصا لاطلاق الاية یا آنکه اجتماع زمان سابق بر لاحقین حجبت پس تخصیص
 مبتدع است اهل زمان یا اولی الامر خارج و بیجا خواهد بود و آنچه گفته است که یک اطلاع است که سبب
 نبی و اولی الامر هستند گذشته و لرا د که اطلاق نسبت به نبی و اشتراط نسبت به غیر نبی منع است
 زیرا که یک لفظ مطلق مشروط نمی اند و پس ترتیب است مگر شناختن پیغمبر امکان حصول
 باو شرط نیست که آیه نسبت باو مطلق قرار میدهند و در خصوص معرفت او را شرط میدهند و

انشده عن مثله بعيد لكن هذا يكون حال من الحق المجيد اگر بگویند که معرفت بنی سبب آیات
 دلالت آنست که بدینست محتاج بنظر و فکر نیست خواهیم گفت بهیئت حال این معصومین پس اگر
 مناققان و خفاش صفات مثل کافران که آفتاب سالت نمی بینند از شش تا ماد تا بان ایامت نهان
 که بمقادیر غیر امانت صانع جاحلیت در میان موجود است محروم باد در دنیا
 مرصو صامست و می آید نخواهد یافت و اما اینکه گفته است که لفظ اولی الامر جمع و نزد
 شیعیان در میان باشد مگر امام احد محل جمع بر فرد خلا ظاهر است پس با آنکه چنین بطلان
 شایع است نظیر فی القرآن کثیر درین مقام چونکه خطاط طبع و ارباب کافران نام الی یوم القیام
 و آنها مامور و مکلف باتباع مجموع ایله پیش تکلف معنی جمع مراد می تواند بود پس صغیه
 جمع شکالی نباشد اما اینکه گفته است که قوله تعالی فان تنازعتم فی شئ فردوه
 الی الله و الی الرسول پس اگر مراد از اولی الامر امام باشد و نه الی الامام بهم می آید
 که در آیه مذکور می شد پس اینست که اول الامر مسلم که درین آیه ذکر اولی الامر نباشد بلکه
 روایات اهل بیت و هم اخصر با فی البیت دلالت دارد بر اینکه لفظ اولی الامر درین مقام
 نازل گردیده از جمله آنچه از قرآن ناقص شده اینهم کشف فقهی تقصیر الصانع فی تفسیر العیال
 و الکافی عن الباقر علیه السلام انه تلا هذه الآية هكذا فان خضعتن ان عافی
 فردوه الی الله و الی الرسول و الی الامر منکم قال کذا نزلت علی ابن ابراهیم
 از حضرت صادق علیه السلام و آیت کرده نزل خان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الی
 الرسول و الی الامر منکم و اینست به مقتضای روایات کثیره خود که لا یرتفع
 نقصان کسی قرآن را و انکار آن نمیتواند کرد و ثانیا بر فرض تسلیم عدم ذکر اولی الامر
 در این آیه و بالاختصار و اشعار این طاعت هم منطوقه فی طاعة الرسول المختار سیم

بعد ذکر اولی الامر فی لفظ واحد بقوله اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
 حیث ان الله استند فعلا واحدا الی الرسول واولی الامر اشعار الطیف باطلاق
 و طاعت واحد نفی بحال ایستد بر امری بلحق ندارد و قد نص علی ذلک المواء
 مبین فی وسیلة النجاة فی فضل الیئبیت حیث قال الطاعین ایشان بعینه اطاعت خدا
 و رسول خدا قال اخرج الحاکم فی مستدرک عن ابی ذر من اطاعنی فقد اطاع الله
 و من عصانی فقد عصی الله من اطاع علیا فقد اطاعه و من عصی علیا فقد
 عصی الله ویرا که هرگاه ملحق بذکر بنی کر اولی الامر در صدر آیه واقع است پس عدم ذکر
 عجزیه بخیرین محلی ندارد و که سبب وضوح امر حاجت بتکرار ذکر بنی کر و بیان سیامان بود
 تنصیص حضرت سالت درین بیان قلیل محتمل بود و پس بر ذکر اصل منسوب عنه خدا را التکلیف
 اقتضای شد از اینجا که جایکه بعد حمدی و داده تنبیها للفاقلین باز فرمود است
 و لورثه الی الرسول و اولی الامر منکم لعلمه الذین یستنبطونه منی و احتیاج
 ما ثور است از حضرت امام حسن علیه السلام فی بعض خطبه فان اطاعتنا مفر و صفة اذکات
 بطاعت الله و رسوله مقرونه قال الله عز وجل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
 و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الی الرسول قال و لو
 ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منکم لعلمه الذین یستنبطونه منی و میرا اگر گفته
 که ذکر اولی الامر بجا عدم تنازع و اختلاف و ترک ذکرشان بمقام تنازع و اختلاف
 قرینه بر آنکه فخر راز می گفته است که مراد از اولی الامر اهل حل و عقد اند که مصداق اجماع اند
 پس اصل کلام چنین خواهد بود که اطاعت خدا و رسول خدا و اهل حل و عقد نمایند و چنانکه
 اتفاق حاصل باشد پس اگر نزاعی و اختلافی میان آنها رود و بدین جور جمیع بخدا و

رسول چاره دیگر نخواهد بود لکن جماع پنهان خواهد بود گفت که اطاعت خدا و رسول خدا
 اختصاص بمواد جماع و اختلاف ندارد لکن طاعت اولی الامر پس اگر اطاعت اولی الامر مقید بحال
 اجتماع اجماع باشد با طاعت رسول مطلق لازم خواهد آمد جمیع زیان برآورده اطلاق و اراده را در
 و اند آن جهت که اعتراف به ارازی قول او تعالی تا نزد علم محمول بر اینکه اطاعت خدا
 و رسول صیاحبان امر و شما لازم نیست یعنی هرگاه نزاعی شما در پیش شود رجوع کنید رفع
 خود نمائید بخدا و رسول و جواب وی پس حکم اول بجا بیان طاعت مطلقه است و این حکم بر
 بیان رفع منازعات و ما بین تعلق مسائل اجتماعی و اختلافیه دارد و اهل صلح عقد غیر
 معصومین مثل سائر ناس در این حکام شریک هستند و فخر رازی که این را بر اجماع تنزیل نموده
 از قبیل تفسیر است نه حدیثی بانه دلیل عقلی بر آن قائم است نه دلیل سمعی پس محاله
 فاسد خواهد بود و قبح تفسیر بر آن بقول صد نقیض است و نظری امامی بر ضل ثقلی اقلیت
 فی القرآن می نامی ثابت پس سارت بر چنین تفسیر از کبیر ابلهست شده بقول علی است
 و موجب اثم کبیر و لایندک مثل خیر وجه مفتی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونا
 مع الصادقین جناب مولانا مجلسی در تفسیر تقریب استدلال این آیه در حق ائمه فرماید
 ای و بهی ایمان آورده آید ترسید از خدا و باشید با صادقان و راست گویان و همه چیز
 در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است
 در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد یا ایشان بازیر که این محال است و بیفایده و
 امامت همین است چنانچه خطاب با قرآن مجید عام است شامل جمیع امت همه مائت با اتفاق
 است پس باید که در جمیع مانع چنین صادق بوده باشد که امت با او باشد و معلوم است که صادق
 فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر یک است بگوید متابعت او واجب با و یا با اتفاق

و در تفسیر حضرت امام
 علی علیه السلام فرماید
 ای ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونا مع الصادقین

باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باوان معصوم است پس ثابت شد
 وجود معصوم و نیز باوان و جوبت بعت ایشان باتفاق غیر حضرت رسول و دو از ده امام
 صلوات الله علیه جمیع معصوم نیستند پس حقیقت بیست و یکمین و امامت ائمه ایشان
 با آنکه سیوطی و غیره منثور و تعلیقی در تفسیر مشهور از ابن عباس حضرت امام باقر و ائمه
 که مراد از صادقین علی بن ابی طالب و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی
 از اصمعی بن اوز حضرت امام محمد باقر و ائمه اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از
 حضرت امیر المومنین و ائمه اند که فرمود صادقون یا ائمه که حضرت آنحضرت و از حضرت صادق
 منقول است که صادقون آل محمد اند و سیاحت تمام القول فی هذا المقام فی أدلة امامه الامام
 علی بن ابی طالب علیه السلام انشاء الله الملك العالم حبه هم آیه لا تتركوا الى الذين
 ظلموا فتمسكه النار یعنی رجوع نکنید بسو آنانکه ظلم کرده اند پس برسد بشما آتش عذاب
 و هرگاه که بسو ظالمان منع باشد اطلاق امر و نهی شان بطریق اولی متنع خواهد بود و امام و خلیفه
 رسول نیست مگر کسیکه اطلاق امر و نهی او علی الاطلاق بر جمیع امت واجب باشد و لیسر الا
 فلا یكون المظالم اماما انا اینکه مخبر از می گفته است که مراد از این آیه نهی است از هر کس
 بظلمه حال اقامتی هر علی الظلم کما ان معنی قوله ما علی المحسنین من سبیل ما اقاموا علی
 الاحسان پس چرا پیش از اینست که مفاد آیه اعم است پس تعلیل بوقت ظلم اضافه قید باشد
 از قبیل نفس و تفسیر القرآن بالآی منی عنه و نیز می توان گفت که هر که ظالم و لونی باشد
 رکون عیبا او علی الاطلاق کما یهوان الامام المطاع نمی توان کرد بدو چه یکی آنکه هرگاه معصوم
 ظلم با اطمینان از و مرتفع خواهد بود پس تا وقتی که از خارج صحت قول و فعل او ثابت نشود و تنها
 بر آن متابعت او نتوان کرد فان الزکون هو الوثوق والتکون ففی مجمع البحرین

و شیخ محمد بن
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام

فومعنا لا يماحى لا تظنوا انكم تسكنوا الى قوتهم كسيرة قول فعل او محل وثوق نباشد لا
 امامت رياء عامه دين دين البتة نخواهد بود و بلكه انك امام مطاع انتم صلا لا طلاق و اما
 او على الاطلاق واجبت وظالم ولو في بعض الاوقات امام نمى تواند بود كان السلب الجزئى
 ينافى لا يجاب الكل وجههم آية اذ قال ربك للملائكة ان جاعل في الارض
 خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح
 بحمدك ونقدس لك قال انى اعلم ما لا تعلمون بيضاوى تفسير خود مگويد
 كه معنى آيه چنين است كه آيا خليفه سگروانى عاصيان را و نحن معصون احق بذا لك
 و مقصودشان استسفات از وجه ترجيح با توقعى كه از براسى ملائكة معصومين بود و خصوصى استخلاص
 نه عجب و تفاخر و نه طعن بر نبى آدم بر وجه غيبت فاتهم اعلان بظن بهم ذاك لقوله تعالى
 بل عبادى لمكون لا يبقونه بالقول هم يامره يعملون پس اين كلام ملائكة هم
 عصمت خلاف ثابت شود و همين وجه استغرابشان و حق تعالى فضليت حضرت آدم
 برايشان با حراف بيضاوى بقوله وان آدم افضل من الملائكة لانه اعلم منهم
 اثبات فرموده قال بعض الافاضل هرگاه حضرت آدم منصوص كلام الهى و بشهادت امام
 افضل از ملائكة معصومين بايد كه معصومين نباشند زيرا كه افضل همان كس را مگويند
 كه جامع جميع فضائل مفضول شايع مى ناييد شكلى نيست در اينكه از جمله فضائل ملائكة
 عصمت پس عصمت شرط خلافت با و نيز اگر چنين بود حق تعالى تفضيل آدم چه لازم
 مى بايست كه همين قدر در جوابشان بگويد كه عصمت شرط خلافت نيست فقط در هم
 علما اعتقدند كه من الاشترائط على ما اعتقدوا الامامية واعتزوا
 هذا الناصب في رسالة تفضيل الشيخين بان المعصوم افضل بان النبى على

و اما عصمت
 و بلكه انك امام مطاع
 انتم صلا لا طلاق

عصمت
 شرط خلافت
 نيست

وَجاءَ رسولُ اللهِ
عليه السلامُ فوجدَ
النبيَّ واهله في
البيتِ فدخلَ
عليهم فبُشِّرَهم
بأنهم سيُكونون
أولَ الأُمَمِ
يُؤمُّونَ

مع الحق يدل على عصمة علي عليه السلام وهذا الفيض بالاجماع المروي لا اشتراط تدبير
وجه هم آية تطهيرت قال الله عز وجل انما يريد الله ليذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَ كُتُبَكُمْ تُطَيَّرُ بِهَا الْقُرْآنُ انا وراويان اخبار ومفسرين روزگار نزول آن در شان اهل بیت
اطهار بالانطلاق نقل کرده اند در مفتاح النجا از مسلم از قیاس روایت کرده که برآمد حضرت
رسول خدا اقول روز و بر دوش آنحضرت رد آسیا بنی داز موسیاه پس آمد حسن بن علی بن
اوراد داخل فرمود بعد آن حسین پس داخل شد با او بعد آن فاطمه آمد پس داخل فرمود اوراد
در زیر رد بعد آن علی بن ابی طالب آمد پس اوراد داخل فرمود بعد آن فرمود انما يريد الله
ليذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُتُبَكُمْ قَطُّ و خبر آورد من بر در شسته بودم
در حجره رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند پس بپوشانید آنها را بر دوش
مبارک گفت اللهم هؤلاء اهل بيتي خاصته اذهب عنهم الرجس وطهرهم
قطبیرا پس عرض کردم که من بهم بایشان هستم فرمود انك الى خيانت مني واج
رسول الله و از عمر بن ابی سلمه روایت کرده که این آیه نازل شد بر رسول خدا انما
يُريد الله الاية پس طلب فرمود فاطمه و حسن و حسین را پس بپوشانید آنها را بر دوش
و علی بنیشت سر آنحضرت بود بعد از آن فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم
الرجس وطهرهم تطهيراً قالت ام سلمة وانا معهم يا رسول الله قال انت على
مكانك وانت الى خير و تقریب لالت این آیه بر عصمت طهارت حضرت ائمه بر قتل غیر
پوشیده نیست زیرا که حق تعالی باهتمام تمام از باب جبر و ابعاد عصیان را از ایشان
خواسته قال العلامة الحلی فی منهاج الکرامه فی هذه الآية دلالة على العصمة
مع التاكيد بلفظة انما و بادخال اللام في الخبر والاختصاص في الخطاب بقوله

اهل البيت التكرید بقوله ويطهرکم تطهیراً و مراد کذا فی الکی دعوت سالت پنا
 البتة واقع گردیده فانه لا راد لما اراد ارادة حتم ولا راد لدعوة البتة دعوة
 در کاکت شریک اهل بیت که بالا و کراف درین مقام کرده اند بر ممکنان بودید و از آنجا
 که سجوت عنه درین مقام اشتراط عصمت مطلق امامست و این که میخصوص بر عصمت
 ابائیت علیهم السلام لالت اید تفصیل مباحث آنرا بمقام کرفضائل حضرات اوله
 خاصه اثبات عصمت طهارت شان بکول ساختیم و سنیشرا لی جواب الشبهات عنقریب فی
 ذلک المقام فانتظره تدعیب فاضل دهلوی غایت قاحت اشتراط عصمت امامت
 که باده عقل و نقل کتاباً و سنه مدلل و مبرهن مخالف کتاب عترت پنداره قولاً
 الکتاب فقولہ تعالی ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً پس طالوت امام مقرر صلی الله
 یونصب الیه و بالاجماع معصوم نبوی بلکه آخر یا معاملة که با حضرت داود کرد در حدیث
 اوفدح می کند چه جای عصمت **اقول** جواب این کلام سرایایلام سابقاً بتفصیل گذشته و
 حال بالاجمال می گوئیم که این استدلال از قبیل بنا فاسد علی الفاسدست زیرا که از نص آیه
 اعطاک ملک بطالوت استفاد می شود نه اعطاک امامت و این هدامذی که پسین طرود
 طالوت را امام قرار دادن و بانتفا عصمت و دلیل بر نفی اشتراط عصمت آوردن تلخیصی
 پیش نیست و بگوید که می توان گفت که کلام نافرجام این ناصبی مبتنی است بر دو مقدمه
 یکی آنکه طالوت امام مقرر ضابطه با دووم آنکه معصوم نباشد بر دو مقدمه مقدمه
 امامت اول پس بجهت آنکه قدر مسلم نیست که طالوت ملک بود و امام بودن دروغ
 و از آیه کریمه امامت او هرگز ثابت نمی شود پس دعوی بلا بنیه مجموع نباشد بلکه اقوال منفرد
 فریقین که پیشتر نقل شد بر خلاف آن لالت اید و امامت ثانیه پس بر فرض صحت

۱۰
 یکتا باقی است
 و ضعیف شدن

بنسب
 فقیه
 فاضل
 دهلوی
 در
 کتاب
 عترت
 پنداره

مقدمه اولی نیز محل مناقشه است و سند اجماع غیر سموع قال بعض الافاضل فی جواب کلامه داخل بود
شیعه بین اجماع کذب محض و افترا می صحت زیرا که مولانا محمد باقر مجلسی در کتاب حیات القلوب
بعد از تفسیر آیات متضمن قصه طالوت گفته بدانکه اکثر مفسران آن مؤرخان عامه نسبت خطا و کفر
بطالوت داده اند و گفته اند که او بعد از کشتن جالوت با داوران آغاز دشمنی کرد و اراده قتل
آنحضرت نمود و امور شیعه بسیار با و نسبت داده اند و از احادیث شیعه اینها ظاهر نمی شود
بلکه ظاهر آیه اکثر و آیات نیست که او خوب بوده است و در بعضی از خطب غیر مشهور نقل
کرده که حضرت امیرالمومنین فرمودند که من طالوت این امت ام بدانکه این آیات دلیل
بر آنکه حضرت امیرالمومنین احق است بخلافت امامت از آنها که غصب حق او کردند
زیرا که این آیات صحیح اند در آنکه در بادشاهی و ریاست خداوندی زیاده تر شجاع و علم
معتبر است باتفاق امت حضرت امیرالمومنین علیه السلام از همه صحابه شجاع تر و عالم تر
بودند و هیچ کس درین خلافت نیست پس آنحضرت بکلام امامت احق بوده با از آنها که در
اکثر جنگها اگر بختند و در اکثر قضایا اقرار بنا دانی و با آنحضرت جوع می نمودند انتهى بلکه
دعوی اجماع اهل سنت هم بر عدم عصمت طالوت در محل منع است زیرا که بعضی اهل سنت
قابل اند باینکه او بنی بود چنانکه فی خبر الدین در تفسیر کبیر گفته و من الناس من قال کان طالوت
نبیاً کان الله انظر المعجزة علی یدیه و کل من کان كذلك کان نبیا و لا یتقال
ان هذا کان من باب کرامة اولیاء لان الفرق بین الکرامة والمعجزة ان
الکرامة لا تكون علی سبیل التحدی هذا کان علی سبیل التحدی فوجب ان
لا یكون من جنس المکرمات انتهى هرگاه طالوت بنی باشد معصوم هم باشد انتهى
کلامه بلفظه اقول از کلام اخوند مجلسی اگر چه خوبی طالوت مستفاد می شود لکن

عصمتش لایح نمی شود و از کلام جناب امیرالمومنین بعد فرض صحت و ایضا عصمت طایف لازم
 نمی آید غایت الامر آنکه از کلام آنحضرت مشابعت در بعضی صفاتش از ریاست و نصفت لازم آید
 فان التشبیه یکفیه فی المشارکة فی اشی الصفا کما فی التعبد عن الجواد بالکمال
 والله العالم قوله تعالی جاعلی فی الارض خلیفه پس حضرت آدم قبل از نبوت امام
 و خلیفه بین بود و بالا جماع مصدک گناه شده قوله تعا و عیسی اذ مر به فغوی
 و اتبعه من یزبان ابلیس فتلا بودند در زمان نبوت بدلیل قوله تعا ثم اجنبه و به کتاب
 علیه فهدی اقول این کلام نافرم از کلام سابق نیز غریب است معلوم است که آنکه است
 عامه است به نیابت پیغمبر حضرت آدم که ابوالانبیاء به نیابت که ام کس را داد و حضرت آدم
 قبل نبوت خلیفه که ام پیغمبر ساخته است این قدر فقهید که مراد از خلا موعوده دین است
 نیابت خدا و رسالت یعنی حق تعا فرموده که من رزق حجتی فتابی از طرف خود قرار
 میدهم قال الکاشانی و تفسیر الصاوی فی روایة خلیفه یكون حجة لی فی
 ارضی علی خلقی کما یاتی و قال البیضاوی و الخلیفة من یخلف غیره و ینوب منابه
 الهاء فیه للمبالغة و المراد به آدم لانه کان خلیفة الله فی ارضه کذلک
 کل بنی یتخلفهم عما لا الارض و سبب الناس تکمیل نفوسهم و تفنذ امره فیهم
 لا حاجة له تعا الی من ینوبه بل القصد المستخلف علیه عن قبول فیضه تلقی امر
 بغیر و پس چو مراد از خلافت موعوده رسالت نباشد قوله تعا ثم اجنبه و رسالت
 دلالت بر تراخی اجتناب از ترک اولی دارد نه از خلا و امامت بلکه ترک اولی که تعبیر از ان
 بمعصیت نموده در حین واقع شده و نزول بر زمین که وقت استخلاف است متاخر از ان است
 پس در وقت خلا وقوع امر منافی از کجا ثابت شود دعوی جماع بر صدور و زینب از ان خیر

اطراف است زیرا که مراد از اجماع یا جماع مسلمین پس با مخالفت فرقه امامیه چگونه صورت
 می بندد و یا اجماع اهل سنت مراد است آن هم باطل است قال البیضاوی و تمسک
 الحشویة بحدثة القصة علی عدم عصمة الانبیاء و الجواب من وجوه اول
 انه لم یکن نبیا حینئذ و المدة مطالب بالبیان الثانی ان النسخ للتفریغ و اثنا
 ستمی ظالما و حاسدا لانه ظلم نفسه خسر خطه بترك الاول و اما اسناد
 و العصیان الیه فسیا الجواب عنه فی موضعه و انما المرء بالتوبة تلافیا لما فات عنه
 و جرم علی ما جر معاتبة له علی ترك الاول و الثالث انه فعل ما فعله ناسیا
 لقوله لا آفئذ فی لم یجد له عزمها و لكنه عوبت بترك التخطی عن سبب الناس
 پس قول حشویة مجمع علیه نستنبی لالت دارد بر اینکه خود این با صبیح فرقه حشویة قول
 و اما اقوال العترة فقد سبق انفاصان فی نهج السبکة فی ال صیر للمومنین علیه السلام
 لابد للناس من امیر یروا و فاجرا قول ابن احتجاج صاحب دعوات اهل بیت
 نهج السبکة تبع الابرار ابی الحدید المعنزی طرفه استدلال است که معنی کلام را تا فهمیده یا
 تجامل و زبیده بنامی کار بر تلخیص تمویج که داشت تفصیل این ارجان بر منوال است که کلام
 جناب امیر المومنین علیه السلام در مخرج و در مخرج در قول شان بنی امارت مطلقه که اعم
 از امامت بیخود عنها خارج گردیده اهل سنت آنرا بمفاد و غیر فون الکلمة عن مواضع
 بطرف امامت مصطلک شد اند چنانچه ابن ابی الحدید در شرح این کلام گفته است هذا فی
 صریح منه علیه السلام بان الامامة واجبة بعد ان یگوید که همه حکمیین میگویند که
 امامت واجب است الا ما یحک عن ابی بکر الا هم من قد ما اصحابنا انما غیر واجبة
 اذا تناصفت الامامة و لم یظالم و بعضی تاویل کرده اند که این قول او نظیر

جواب کتاب الفقه
 در جوابی که در
 اثبات امامت
 در امامت
 در امامت
 در امامت

تعلق بحال محال است زیرا که عادت باین جاری نمیشود که بدون این استقامت امور بهر کسی
 قابل بود و بحسب عادات خلوص باید بود و این تاویل نیست و لکن در کیفیت خوب کرد و اند
 بصر این مشایخ مایل و خوب شرع را میگیرند و بغداد و این و ابو عثمان حافظ عقل را و
 بهمین قول امامیه بکار صاحب و خوب استعلق بکلمین میگردد و امامیه بلیل لطف
 خداوند عالم واجب میدانند و ظاهر کلام جناب امیر علیه السلام همان است که اصحاب با گفته اند
 آیا نمی بینی که تعلیلا آنحضرت تعلق بمصالح و نیاد از انتهای تلخیص کلامه بحال این باب
 تامل و رسیاق و سباق کلام آنحضرت که عاری از شبه و صحت است بامعان نظر لازم است
 تا بفهمند که کلام امام علیه السلام چه معنی دارد و این ابی الحدید فاضل و بلوی آنرا بر چه چیز
 نموده اند و خوشبو گر محک تجربه آید بیان تا سیمیه و می شود آنکه در روشن شدن تالیف
 و غلط شنیدن شان ناظران واضح کرد و پس بداند که این ابی الحدید ناصب عداوت اهل بیت
 لفظ امیر که در کلام جناب امیر علیه السلام واقع است بر امام مفترض الطاق که نصب آن
 بخراتقی علی نذر امامیه راه لطف و عنایت بحال بنده کار واجب و نذر اهل سنت و نصیب
 بر خلاف و واجب محل نموده اند و بهمین جهت بر شتر اطاعت عصمت آمده ابراد می نمایند حال آنکه این
 تفریق شان از قبیل بنافاست علی الفاست بوجه اول آنکه اگر هر دو فاجر امام تواند بود
 نه عصمت شرط خواهد بود و نه عدالت ایمان و لا یقول احد من اهل الاسلام و الايمان
 اگر این معنی مراد می بود چرا که دیگر از کلام خود می فرمود که لا سواء امام الهدی و امام الرضا
 و ولی النبی و عدو النبی و لقد قال فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی اختلف
 علامته مناه و لا مشرک اما المؤمن فیمنع الله بايمانه و اما المشرک فیمنع الله
 بشرکه و لکن اختلف منافق الجنان علی اللسان یقول ما تعرفون یفعل ما تنكرون یعنی برابر نیست

نصبت بنی هاشم
 انصاف و ادراک

اما میگوید که و اما میگوید که بدلاکت اندازد و آنکه دوست پیغمبر باشد و آنکه دشمن پیغمبر باشد
 و بدستیکه رسول خدا فرموده است که من ترسم برت خود از مومنی نه از مشرکی اما مومن پس
 خدا تعالی بکبرت ایمان را از عصیان با او میدارد و اما مشرک پس سببش که مشرک را می شکنند
 و لکن ترسم بر شما کسی که دلش فضاقت دارد و زبانش بعلم گوشت گوید مثل آنچه می گوید
 و می کند چیزی را که شما آنرا از شرع نمی شناسید و انتحی محصل کلامه الشریف پس تا ملایم کرد
 که آیا نصب چنین ائمه بر خدا یا خلق واجب تواند بود یا نه عقل هیچ عاقله و انچه خواهد
 که خداوند عالم و او را در نصب چنین ائمه که مردم را به سلامی اندازد چه جایجاب و و آنکه
 هر بر و فاجرا را مقرر حق الطامی بود چرا آنحضرت در خطبه عثمان بن عفان در وقت نصیحت
 با و بنا بر رفع ظلم او از مستغنیان ارشاد می فرمود ان افضل عباد الله عند الله
 امام عادل هک و هک فاقام سنة معلومة اما بعد تبحر و ان السنن نيرة لها
 اعلام ان ابداع لظاهرة لها اعلام و ان شر الناس عند الله امام جائز صل
 به فامات سنة ماخوذة و لحي بدعة متروكة و ان سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وآله يقول يوتي يوم القيمة بالامام الجائر و ليس معه نصير و كاذب فيلق
 في ناد جهنم فيدرفيها كما تدور الرمح في ثمر تترك في قعرها و ابن خطبة آنحضرت
 در تاریخ طبری موجود است قال ابن ابی الحدید فی ذیل شرح هذه الخطبة قد ذكر
 ابو جعفر محمد بن جرير الطبري في التاريخ الكبير هذا الكلام باري بفرمانند که این
 اقسام امام در امام مصطلح جاریست یا در معنی اعم امام که غیر موضوع بحث بر تقدیر اول است
 کفار و منافقین فجار در سلاک امامت واجب علی الله و علی العباد منسلک خواهد گردید
 و فساد و افساد چه ظاهر است که شیعیان که در امامت عصمت را شرط میدانند چنین

ع
 بحث
 در
 وصف

توهمی هرگز بخاطر شان او نخواهد یافت و گمان یارم که مصفاان بپسندت نیز از ائم جمعی
 شایع با تصریح اکثر شان باعتبار عدالت نمایند اگر گفته شود که از کلام اول و دوم همین
 معلوم می شود که هر دو قسم امام مساوی نیستند بلکه مرتبه امام عادل عین الله علی مرتبه
 امام جائز اولی است ازین لازم می آید که امامت یا است بر فاجر از اصل باطل باشد
 و نصیبتش و انبیا خواهد بود که اگر چه صد را این چنین کلام مختل النظام از فضل الله است
 اصول شان که منکر حسن و قبح عقلی هستند عجب نباشد و بسبب امتیازات مختلفه
 چنین پیوده سر از اینها مستورند لکن اکثر اهل سنت چنین کلامی نخواهند پسندید
 والا ایمان عدالت را چه اثر می کند بر تقدیر ثانی معنی امام چنین مقام اعم خواهد بود
 ائمه هدی و ائمه ناز قال الله عز وجل وجعلنا منی ائمة یهدون بالقرآن و قال
 وجعلنا منی ائمة یدعون الی النار و ان من موضع یخرج خواهد بود بلکه مضاف
 صافی البحار عن علی علیه السلام قال الا ائمة قویش ابرارها ائمة ابرارها و فجاءها
 ائمة فجاءها ثم تلا هذه الآية وجعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیمه
 لا ینصرون هرگز فجاء ائمه ابرار نمی توانند بود و فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است او قد یمین ذلك
 منی و فی الباطل قال الله تعا وجعلناهم ائمة یدعون الی النار الا ان اسمهم امام
 لا یتناول علی الاطلاق بل لا یتعمل فی الامم فانه لما ذکر ائمة الضلال
 قید بقوله یدعون الی النار کما ان اسمهم لا لا یتناول الا المعنوی بالحق فاما المعنوی
 بالباطل فاما یطلق علیه اسم الامم مع القید قال الله تعا فاما اغنت عنهم الهی و قال
 تعا فانظر الی الهی و ان ظلمت علیه کفایا نصب هم چنین امام باطل که نظیر معبود است
 باطله است بلکه مفاد اتخاذ اخبار هم و رهبا هم بابا می و ان الله و عنطوق

و این کلام
 در حدیث
 صحیح است

اطلاع رجلا فقد عبدك از افراد آله باطله است بر خدا یا خلق واجب تواند بود حاشا
و کلام پس این معنی عام که شامل این همه اقسام موضوع بحث در این مقام نمی تواند بود چه با
لفظ امیر که اشتراک لفظی بهم با امام حقیقی ندارد پس حمل لفظ امیر بر کلام جناب امیر بر امام
مصطلاح بشود عنده بایم آن از بر فاجر موهبی پیش نخواهد بود تعجب است از فاضل شیدایی
این بنیادی که چندین کلامی نص و وجوب نصب ایام مطلق که شامل بر فاجر است گردانند
و مطلب واضح را بفهم خود منجمید و فاضل دهلوی تقلید او این کلام را بعد شتر از عصمت
دلیل ساقا اعتبار و یا اولی که بصاد سوم آنکه گاه لایح شد که بنا بر قول فریقین حمل
کلام حضرت امیر نام بر معنی بحث عنه نمی تواند شد پس آنچه مراد امیر المومنین یا امام المتقین
از این کلام متین است بگوشتش را بایشنید پس بدانکه این کلام بدلا نظام و مقابل خوارج لیا
رد القوالهم که باراده باطل می گفتند که حکم الله شرف صد ریافته زیرا که در عنوان
این کلام در نهج البلاست و من کلام له علیه السلام فی معنی الخوارج لما سمع علی السلام
قولهم حکم الله پس آنحضرت فرموده کلمه حق یاد بها باطل اند که حکم الله و لکن
هو کلام یقولون امرة یعنی قول که حکم الله رست و در نفس الامر حکم خداست تعالی
رست لکن خوارج معنی آنرا نفهمیدند و آنرا بر معنی باطل حمل کرده شتم اند که متابعت کسی
ناراد کار نیست و امارتی برای حد بریانی تواند بود پس آنحضرت در جوابشان فرموده
انه لا بد للناس من امیر و فاجر یعنی چون انسان مدنی باطبع است تمام نمی شود
امو او مگر بشارکت بنی نوع او و مشارکت اجتماع منجر بفساد و فساد میگرداند
هلاکت مردم و ضیاع انفس و اموال و هلاک حرث و نسل می شود پس جلی انسان
که بدون یکس شک یا بدعیش نمی تواند کرد انکارشان از مطلق امارت انکار

تفصیل

در بیان معنی
و تفصیل آنکه
در جواب ایشان
فرموده

جملة الكلام في معنى شرطية متصلة هكذا اذا قالوا لا حكم الا لله كما تصوره فقد قالوا
 بنفي الامارة لكن القول بنفي الامارة باطل فالقول بنفي الحكم الا لله كما تصوره باطل فقول
 ولا بد للناس من امير او فاجر في معنى استثناء نقيضنا الى المتصلة تقريه ان
 الانسان خلق بمجموعة بمقارنة النفس الامارة بالسوء محتاجا الى مجموع قوى
 في بدنه متابع الشر فاهو آفة الخلق لئلا تختلف قلوبهم متفرقة فكأن
 نظام طبيعة احوالهم في معاشهم وبقائهم محوجة الى سلطان قاهر يكف
 رهبة الاهواء ويجمع بحيثية القلوب يكف بسطوته الايدى العادية في
 طباع الخلق من حب المعالبة على ما اثره والقهر لمن عائد وولا ينفكون
 الا مانع قوى ورا دج صلي وقد افصح المتنبي عن ذلك حيث يقول لا يسلم الشر
 الوفيق من الاذى حتى يراق على جوانبها الدثر والظلم من شيم النفوس فان تجد
 ذاعفة فلعله لا يظلم وهذه العلة المانعة من الظلم عند الاستقراء ترجع الى
 اموار بعة اما عقل ناجر او دين جاجر او عجز مانع او سلطان رادع والسلطان
 القاهر ابلغها نفعا لان العقل والدين بما كانا مغلوبين بدواعي وهو فيكون
 رهبة السلطان اقوى دعاوهم نفعا وان كان جائرا فانه روع عن رسول الله
 صلى الله عليه واله ان الله ليؤيد هذا الدين بقوم لا خلق لهم في الاخرة وروى
 بالرجل الفاسق وعنه اي قال الامام الجائر خير من الفتنه وكل لا خير فيه وفي
 بعض الشر خيار اي ان جو الامام وان كان جائرا خير من عدم المستلزم لوجوه الفتنه
 ووقوع المخرج والمخرج بين الخلق اذ كان بوجوده صلاح بعض الامور على انه وان كان
 لا خير فيه الاصلام جهة ما هو جائر كما قال وكل لا خير فيه الا ان قال في معنى

قوله لا بد للناس من امير او فاجرا قول مصدق اين معنى هست آنچه در بحار است

از ابو بکر این حدیث صادق علیه السلام مأثور است ان الدنيا لا تكون الا وفي امامان

اللَّهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهُ

قال لا يصلح الناس لكم امام عادل وامام فاجر ثم تلا الايتين واصل البيت بصر بما

البیت پس کا شمس راجعہ النہار متجلی شد کہ تعیش انسان انا چار از رئیس امری

پس از ابطال قول خوارج ضرورت اثبات امامت بر اهل بیرون و فاجیه که از جملة انصاف المکابر

هرگز لازم نمی آید زیرا که هرگاه مراد از قول آنحضرت چنانکه در فستی آن باشد با که مردم بجهت

تعیین در دنیا از امیری گزیده نیست نیکو کاری بایا بد کاری اشتراک نیست مگر بد

صلح معاش و معاد عباد که عبارت از فوز و رستگاری دنیوی و آخرت باشد برای صلاح

محض معاش کیفماکان پس انتقام عصمت چگونه لازم خواهد آمد و اگر حضرت با اشتهاء است

که اکثر اهل سنت با قائل اند و خود را صاحب حق می دانند و در حق او شبهه نخواهد داشت و بطرفه

ضمیمہ از مکرم عنایت منصفہ ظہور رسد کہ اشتہ اطاعت الہیہ کسب بہ ہمیشہ از عتہ الحسنات

نجم السنه جمعه مشهوره و در گشت شامیست معلوم نمود که آنها مفاد صلاخلف

کل رو فاجو قائم اندا کجا امری تازه بدست آمد که اشتباهه بالیه و درخت او را بر محض

ساخته بود حالاً تبصره بکار این کلمه مقلد شدت حاصل اگر ویدک ایشان بود نصیر امام که

و انند اعم است از اينكه بر باشد يا فاح و از بهر جلاله كه هم بشود و صفة انچه از راجه كه با حق

يَوْمَهُ قَالُوا يَا مَعْ فُتَاتِ الْمَوْتِ وَالسَّيِّئَاتِ كَالِدُ وَانْتِ الْمَتِّتِ وَأَنْتِ كَافِرَةٌ يَوْمَ يَرَوْنَ

جواباً بر سر آنکه هر چه از این کتاب در دسترس است

بسم الله الرحمن الرحيم

در مردم نمی‌نیزند و چرا بحیا عثمانی در مقابل شیعیان حج فایان عدالت اشتراط آنرا در است
 بزبان می‌رانند و تبصریح حکم اتباع مختلفا چو رچنانکه از کلام نسفی مستفاد می‌شود و در مردم
 منتشر نمی‌سازند و در صد تا ویلات بیجا و دفع مطاع عن ثلثه بر می‌آیند بلکه چندین
 شرط که در امام اعتبار می‌کنند جمله بی‌کار خواهد بود زیرا که این بابی که یک گفته تعلیلا
 آنحضرت جمله بصالح دنیا تعلق دارد پس کماست عبارت از ریاست عامه بر دنیا نخواهد بود
 بلکه امور دینی را در آن بنا بر این هرگز دخل نیاید و هر بادشاهی حاکمی امام خواهد بود و لو که
 جائز این کار را چهارم آنکه شارح عقائد در ذیل قول ما تنج المسلمون بدله من
 اصامر یقوم بتنفيذ احکامهم واقامة حدودهم و سد ثغورهم تجهیز جو شهم و اخذ
 صدقاتهم و هر المتغلبة و المتلصصة و قطاع الطرق و اقامة الجمع و الامم و قطع
 المنازعات الواقعة بین العباد الخ گفته است پس اگر گفته شود که چرا جائز نباشد انقیاد
 شوکتی در برابر کسی که نصب امام یعنی من له الریاسته العظمی واجب باشد با خواجیم یعنی
 موی شمی و بسو منازعات و خاصا که مفضی می‌شود بسو اختلال امور دین و دنیا چنانکه
 مشاهد است در زمان بابی اگر گفته شود چرا انقیاد نمی‌کنید بزرگ شوکتی که ریاست عامه داشته
 باشد اعم از آنکه امام باشد یا غیر امام زیرا که انتظام امور است باین طریق نیز حاصل خواهد شد کافی
 عهد الاتراک خواجیم گفت اری بعضی نظام که نظام امور دنیا باشد حاصل خواهد شد
 و لکن امور دین مختل خواهد شد و هو المقصود الا هم و العدة العظمی و ازین کلام چند چیز
 مستفاد شد یکی آنکه امام نیست مگر رئیس عام و امیر رئیس خاص که امارت او مختص ببعض
 امور امام نمی‌توان گفت و کلام آنحضرت لابد للناس من امیر بر او فاجراست از عام و خاص
 دوم آنکه انتظام امور دنیا بغیر از امام جامع الشرایط از دیگر حکام که ریاست و امارت آنها

امام باقر می تواند شد لکن هم منزل عین منصب الی مامنه پس امیر عام می باشد از امام شود آنکه صلاح
 امور دین و عهده اغراض نصب امام است پس این منصب ق و فجار در خصوص امامت بی برود
 کار نخواهد آمد پس اگر در امامت یا دینیه ملحوظ است هر بروف و جبر رئیس نمی تواند بود و اگر از
 امور دین قطع کرده اند انتظام امور دین را عبت مقصود ما هم و عهده عظمی گفته اند و از همه
 آنچه گفتیم کاشمیس را بعد از هزار لایح گردید که مساق کلام جناب امیر محض بیان ضرورت
 عقلیه جو دامیرت بنابر تعیش عباد اعم از اینکه امام یا یا متعلبت باشد یا فاجر
 نه بیان حال امامی که منصب آن بر خدا یا خلق واجب باشد پس ازین کلام نفی عصمت امام
 پیچ گونه لازم نیاید و هذا ظاهر کمال الظهور و لکن من لم يجعل الله له نورا فالحاله
 من نور چشم آنکه بر تقدیر تسلیم دلالت آن بر مطلوب خصم ضرر آن ظاهرش لازم خواهد بود
 زیرا که بر فرض محال اگر کلام آنحضرت برای جواب امامت بحوث عندها مسوق باشد چونکه
 ظاهرش مخالف مذهب اسلام است اصول الفاجر عن الکاذب کما يدل عليه قوله تكلم
 ان الفجار لفي حجير وقوله فاجرا كفارا فهو ما اول على القولين ولا يكون صالحا
 للاحتجاج في البين قوله و نیز در کافی کلینی بر روایت صحیح روایت که حضرت
 باران خود می فرمود لا تکفوا عن مقالته بحی او مشورت بعد فاقی لست
 امن ان اخطی الی آخره سیحی نقله انشاء الله تعالی باب المطاع عن قول اول
 قاضل معاصر در جوابش نوشته که این فاضل این روایت را در این باب کتاب کافی
 کلینی نسبت داده و بعد اتمام روایت گفته و سیحی نقله انشاء الله تعالی باب
 المطاع عن در جواب طعن ششم از مطاع عن ابی بکر و عیین روایت بهمین الفاظ بکتاب
 نهج البلاغه حواله نموده در اینجا بعد از همین الفاظ گفته الی آخره سابق نقله و این

دلالت صریح می کند بر اینکه سابق ازین الفاظ این آیه زیاده از آنچه در اینجا
 نقل کرده حال آنکه راغبناظر این آیه منقوله در هر دو موضع هیچ تفاوت نیست و در
 دلیل اول از دلایل شیعیه بر امامت حضرت امیرالمومنین نیز این آیه را به همین الفاظ
 بکتاب نهج البلاغه نموده انتهای از اینجا واضح شد که بمقتضای آنکه در روایح کور حافظه نباشد
 کلمات این ناصبی نقل این آیه مضطرب پس تصحیح نقل و اثبات صحت سند بر عهد است
 و ثانیاً بر فرض تسلیم صحت این چونکه خبر واحد است معارض با دله عقلیه و نقلیه
 پس مطروح محل علی التقیه یا اول بنا و یلا مرضیه اید بود و بنا اصول اعتقاد بر
 اخبار احاد خارج از طریق سند از و از اینجا که فاضل مزبور بعد کلام مستطوره فرمایند
 قوله است آمن ان اخطی پس در صوت فرض صحت لالت بر عدم عصمت آنحضرت ندان
 زیرا که مراد از ان احتمال خطا بلحاظ بشریت می تواند بود و انتهای کلامه و ثالثاً میگویم که
 بعد مراجعت بکتاب نهج البلاغه لایح کردیم سید رضی امده عنه و در خطبه صفین
 که طولانی از آنحضرت نقل کرده فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشوره بعدل
 فان لم یکن فی نفسه بفق ان اخطی و لا امری لک من فعلی الا ان یکفی الله من نفسه
 ما هو املاک به صله فانا انا و انتما عبید علو کون لربکم غیره الحدیث
 و هرگاه دوستی که درین کلام که ناصبی تمام آنرا بحسب حواله ذکر کرده است و اتم است
 بقوله لا ان یکفی الله پس بمقتضای این کلام نظیر مفاد قول یوسف و ما ابوی نفسی
 ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربی خواهد بود و مانند قول حضرت
 سید انبیاء عقب اولاد کریمه مزبوره و لا انا الا ان یدارکنی الله بر حمت و ظاهراً
 که عصمت نبی و امام با آنکه ایشان مصداق انما انا بشر مثلکم می باشد و اصل

مگر با لطافت بانیه کما اتضح ذلک فی مبحث اللطف و لذیقال بن صیغ و فی قوله لا
 ان یکفی الله من نفسی اسناد العصمة الی الله انتھی ملخصا پس استدلال با قول آن
 عصمت الی التبرکات مستدل دارد و گویا ناصبی بر اینهمین تنبیه کلام که مستناد آن
 واقع است ذکر کرده باشد که تلمیح او در نظر نا بلدان سمرنزل تحقیق و راجع پذیر گردد و
 از آنکه این بحث و محصل البتة بر تمام کلام مطلع میشوند و بالاخره نوبت به سوا میرسد
 فاعتبروا یا اولی الابصار و من هنالاح تقویة ما ذکره من التاویل و انه لیس محجود
 احتمال بل موید بشواهد امثال رابعاً محتمل است که این کلام بمقام تقییه بطرز توتیه
 و ایهام صادر شده باشد یا بطور الزام خصام او و مما شاة معهم فی الکلام کما قبل فی تفسیر
 لِيَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ مِنْ كُونه ذنبا بوزعم الکفا
 پس تقدیر کلام برین تقدیر چنین خواهد بود و است کذا بر حکم و این کلام تمسید خواهد بود
 برای اختیار آراء و افشاء اسرار مکتوم و استار مکنونه شان و خامساً این بابی که
 در شرح این قول است و هذا اعتراف منه بعدم العصمة فاما ان يكون الکلام علی
 ظاهره او یكون صاقاله علی سبیل تضمین النفس کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و لا انا الا ان یدار کفی الله برحمته یعنی این کلام آنحضرت یا محمول بر ظاهر و اعتراف
 از او بعدم عصمت یا آنچه فرموده است بر سبیل تواضع فروتنی است چنانکه بفرموده
 فرموده است انتھی محصل کلامه قول و احتمال اول و این صیغ و ظاهر آن از این کلام منوع است
 زیرا که نظر بقرایین سیاق و سیاق کلام بهمین احتمال ثانیا ظاهر است چه در صد این کلام واقع
 و ان من اسخف حالات الولاة عند صلح الناس ان یظن بهم حب الفخر و یوضع ارجلهم
 علی الکبر نیز فرموده است فلا تتواضع علی تجمل ثناء و نیز فرموده است فلا تکلم فی عما ینکر

۱۳۱
 بحث فی تلمیح
 ۱۳۱
 فصل
 در تفسیر

به الجبابة ولا تنوابوا استشقا لا في حق قيل ولا التماس عظام النفس وانش
 فروه فانما انا وانتم عبید محلو كون برناظر این همه فقرات پوشیده است که کلام آنحضرت بمقام
 تواضع رفع تعلی صادر شده پس کلام محمول بر فروتنی خواهد بود و از اینجا است که این بیستم در شرح
 این کلام بر مجرای این احتمال اقتضای نموده می فرماید و قوله فانی لست الی قوله منی من قبل
 التواضع الباعث لهم علی الانبساط معه بقول الحق پس اگر گفته شود که بر همه این احتمالات
 استشاره از اصحاب عیث خواهد بود و سبب عصمت امام حاجت بان متعلق نخواهد بود و خواهم
 که استشاره بمقادیر و شاور هم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ثابت و لو تعیدا
 پس اگر سر امر ما را معار و نباشد بنا با آنکه گاه است که برای تنگنا آرا و اطلاع بر
 و بصیرت برکنون ضمیر بوده باشد و فیه من المنافع و اختبار حال التوابع مالا یخفی علی بصیر
 ثاقبه قوله شیعیان نیز می فرماید حضرت امیر را بر مشوه دنیاوی حمل نمایند از قبیل انتم علم
 بامو دنیا کم انکارند زیرا که حضرت امیر دو لفظ فرموده است عن مقالته بنی او مشوه بعد
 اگر لفظ اخیر را برین معنی حمل نمایند لفظ دیگر را بجا خواهند داشت اقول صاحب التالیف
 خود را بیک کنار گذارند شیعیان هرگز چنین کلامی که مشوه بر علمیت عایا یا متفوه می شود
 این قول مختص با اهل سنت است که در باره پیغمبر که افضل بشر است کلام او مصداق ان یخو
 الا و حی یوحی است چنین نسبتی را رد میدارند فضلا عن الاوصیاء شیعیان انبیا
 و ائمه هدی را در همه امور دین و دنیا را پیشوایان و قول ایشان را بری از خطا میدانند
 چگونه چنین کلامی متفوه خواهند شد بلکه این کلام بر فرض صحت محمول بر اعتبار خواهند نمود
 و با فرض اگر چنین کلامی بگویند حق را نیز اعم از امر دینی می توانند گرفت که لفظ حق
 محض بر امر دینی دلالت دارد زیرا که معنی حق مطابقت واقع و نفس الامر است چنانکه در کتب

اختیار موعده
 از بودن امر

منطق مذکورست الصدق مطابق الخبر مع الواقع و کتب مطابقه مع الخبر قوله
 و نیز صاحب الفصول و غیره از امامیه وایت کرده اند عن ابی مخنف انه قال کان الحسین
 بن علی یبده الکراهته لما کان من اخیه الحسن من صلح معاویه و یقول لوجرا
 کان حب الی مما فعله اخي چون احد المعصومین دیگر می رانند خطای یکی از معصومین
 ثابت است لا محاله اجتماع النقیضین و نیز در صحیفه کامله که از حضرت سجاد بطریق صحیح و زیاده
 مرئیت ثابت است قد ملأ الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف البقین و ان شکو
 سوء مجاورت و طاعة نفسی و ظاهر است که این کلام بریده و تقدیر صحت و کذب منافق است
 اقول لا بعض فاضل گفته اند که وایت کرده در کتب امامیه کوریت مصنف فصول
 مالکی مذکور و از امامیه و معتمد این عبارت لالت صریح برین ندارد که حضرت امام
 حسین خطیب امام حسن بودند اما اظهار گریه است پس بحجت علم بمصلحت بوجه چنانچه علما
 شیعه وایت کرده اند که وقتیکه صلح حضرت امام حسن با معاویه منعقد شد حضرت حسین
 ناخوش بنزد امام حسن اند و در خیمه رفت با فرج سر برین آمد و سبب آن همین بود که
 وقتیکه جناب امام حسن از مصلحت آن صلح امام حسین را آگاه فرموده امام حسین فرجناک شد
 و گریه ای نداشتی بخاطر شریف آنحضرت سید بود ائمه گریه ای قولی بعضی ماذکوره المجتبی کاد
 یزول بعد معان النظر فی المقال و الاولی ان یقال فی الجواب اصابع الروایة الاولی فالتی
 من روایاتنا و بر تقدیر تنزل میگویم که اخبار احاد که منافق اصول اعتقاد با منطوق
 کلامها لا توجب علما و کلاما قال السید المرتضی و بر تقدیر تنزل باول خواهد بود بآنکه
 در زبان عرب بلکه در زبان میان لغات شایع است هرگاه باوله قطعیه عقلیه نقلیه محتمل
 معصومین ثابت است چنین روایات بر تقدیر تسلیم مثل آیات تشبیه باول خواهد بود عند
 النبی

فخارج من کتب
 بعد از شرا
 وایت
 بقیه شری
 معصومین

بذلك اولى و كراهت الطبع كما كان في الصلح من المهانة وان كان الداعي اليه ضرورة
استأثر الله سبحانه بها المهادنة وقد يعرب على المومنين و شرعية تمس اليها الحاجة
الشرعية كالمصالح في الحديث بل على مظهر الاسلام و لذا قال فيها كيف تعطي الله
و الحال انها كانت من الله و رسوله على حب اقتضار الحال من الامور الشرعية المرصية و كما
لوجزائف و رچنين مقامات از مجازات شايعة و قوله احب الي و است بر محبوبيت ان
ذكر دون المنفوض كما هو قضية صنيع التفضيل فليس لي اني لطيفة سبيل و ظاهر
كه امور شرعية مشتمل بر بحث عزت شوكت اسلام با احب است عند اهل الايمان محاکمان
بمخلافه و ان كان فيهما مصالح ضرورية و احسنة فلا دلالة فيهما على التخطية فما
قال الناصب محض الخطاء الكاسد من قبيل بناء الفاسد على الفاسد و اما الجواب
عن احتجاجه بما قاله عليه السلام في الدعاء فيوجوه و جواب اول انك من سبحان و ثنا
و باره حضرت سيد المرسلين فرموده ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر
و نيز فرموده و استغفر لذنوبك پس اگر کسی بر مجازاة آنچه ناصب گفته بگوید كه بر تقدير
صدق اين كلام رساحت كبريا قائلش كذب اجمالی نيست عصمت بنی بعد از نبوت كمال
مصطلح اهل السنة برهم شود و بر تقدير كذب العياذ بالله صفت صد بار تعالی از دست
الاسنت بدر ميرد و فاهو جواجم فهو جونا و چه دوم آنكه اين فقره شريفة در و ك
صحيفة كه تعلق بتعقيب نماز شب دارد بمقام بيان تعمير حصول فعل كامل واقع است متعلق
بصدقة عصيت از آنحضرت ندارد زيرا كه حضرت امام زين العابدين سيد الساجدين مقام
و تعداد نعم متواليه حضرت باره اى لا ابتداءى احوال خلقت خود بيان كرده بعد از مقام اظلام
عجوبيت بابر عنوان پايه عرضي و در كار عالم رسانيده حتى اذا اجتهد الى رزقك و لو

الحمد لله
عن قبحه
عليه السلام
في وجوه

الحمد لله
عن قبحه
عليه السلام
في وجوه

استغفر عن غیبات فضلک جعلت قوتاً معلوماً من فضل طهارت شراب جریته
 لامتناک التي اسکنت جوفها وادعتنی قرار جمها یعنی چون بعد از تفریح روح و تعلق
 نفس به محتاج شد بر روی تو و مستغفر نشدیم از فریاد رسی فضل تو گردانیدی برای
 من در معین قوت از فضل آب طهارت که بکنیز خود روی کردی آن کنیز کی مراد شکم او
 باید از روح او تکلیم یارب نالک الحاکمات حولی و تضطرب فی الفحش لکان الحول
 عنة معتزلاً و لکان القوة صنة بعيد یعنی اگر حواله میکردی می پور و کار من را جاتا
 بسو قوت من هر آینه حول و طاقت از من کنار میگرفت فذوتنی بفضلک غذاء البر
 اللطیف تفعل لک و تطو لک علی الغایتی هذه کلام براء و لایطی بر حسن صنعک و لکنانک
 مع خلک و ثقتی فاتفرغ لما هو اخطی عندک قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و
 الیقین یعنی غذا وادی مرا بفضل خود و اینچنان غذا بیکو کار می صاحب لطیف بکسی غذا دید بعمل می رود
 این عنایت را بمن و احسان و کرم تا این غایت که باین عمر رسیدم هرگز نیکی و احسان تو از من عدم
 نشد و گاهی تا فی و تاخیر در حسن سلوک تو رونداد و باینهمه که میدانم که همواره
 احسانها تو پی در پی از ابتدا خلق در رحم مادر تا حال متحقق گشته اعتماد و توکل من
 بوصول روی قوی نمی شود تا آنکه فارغ شوم بر ای تحصیل آنچه مرتبه آن بالا است و
 تو از عبادت طاعت تحقیق که شیطان باک عنان من شده در اینکه بطن بدگمانی و عدم
 اطمینان کامل در روی رسا و ضعف یقین و ايقان بخصوصاً در ای کشد پس مراد از
 سوء ظن عدم اطمینان کامل و از ضعف یقین ضعف توکل است لا غیر و این امری است اضافی
 و ترقی مدارج ايقان امریست مطلوب شایع یدل علی لک قول تعالی خلیفته ابوام
 اولم تو من قال بل و لکن یطعن قلبی و شیطان خار راه مدارج ايقان است نفوس

۲۰
 نفخ نفخ در وید

۲۰
 نفخ نفخ و ازایام

۲۰
 ما فی ذلک من تعجب
 و من تعجب و من تعجب
 و من تعجب و من تعجب

بشری بالطبع ماثل بان فانما الشكوسوء مجاورته في طاعة نفسه واستعصام من
 ملكته وانصرع اليك في ان يسهل الى رقي سبيل ايشكايت كنم بدرگاه تو از بدر محاش
 شيطان را و اطاعت و نفس من را و از تو طلب عصمت حفظ می كنم از وسوسه شيطان
 و زاری كنم بدرگاه تو درین باب كه آسان كنی مسرور و زی من را كه بستر و بمن شیخ بهاء الله
 علیه الرحمه می فرماید كه مقصود ازین كلام نیست كه من را و از آن بود كه اعتماد و توكل من بر خود
 رسانیدن و ز من كفایت حتمات كه میگردید تا صرف میگردم غالب قات خود را و رسمی
 تحصیل روزه بلكه فارغ می بوم و مشغول میگردم بعبادت تو و انقطاع بسو تو و لازم
 میگردم در ترا یعنی از محراب عبادت جدا نمی شدم و بر ناظرین این كلام ظاهرست كه مساق
 آن نیست مگر بیان آنكه بسبب اشتغال بشیر طاعت چند آنكه لائق عظمت تو باشد و بفرانج بال آن
 بوقوع نمی آید مرتبه كل پیاكسال نمیرسد سبب آن سادش شیطانی است كه در خصوص و در
 او می را بدرجه طمانیت نمی گذارد بلكه آن سادش خاطرش را و قلعی و نفوس بشیریه كه میان میجا
 دارد در اضطرابی می اندازد و این سادش و هوا جس اگر چه منافرتی با مراتب عالیة تو كل دارد
 تا وقتيكه او می تلفظ بشكوه شكایت پر زردگار خود نكند و در عصیت محسوس نمی تواند بود و اگر
 مجرد و سادش خطرات در عصمت قادم باشد و در خصوص كرمیه ما ارسلنا من قبلك من
 رسول الا اذا تمنى اليك الشيطان في مدينه فيسخر الله صايلك الشيطان ثم
 يحكم الله آياته والله عليم حكيم ليجعل صايلك الشيطان فتنة للذين
 في قلوبهم مرض الاية چه خواهند گفت آيا مثل مفسرین طلب بر بدن اهل سنت تجویز خواهند
 كه بزبان سید ابرار در حال تلاوت سوره و الحمد مدح و ثنای صنام كفار جاری شده
 كاره و كه انه قال عليه السلام تلك الغرائق العلى منها الشفاعة توجب انتقمه هو

در وقتیکه او می تلفظ بشكوه شكایت پر زردگار خود نكند و در عصیت محسوس نمی تواند بود و اگر
 مجرد و سادش خطرات در عصمت قادم باشد و در خصوص كرمیه ما ارسلنا من قبلك من
 رسول الا اذا تمنى اليك الشيطان في مدينه فيسخر الله صايلك الشيطان ثم
 يحكم الله آياته والله عليم حكيم ليجعل صايلك الشيطان فتنة للذين
 في قلوبهم مرض الاية چه خواهند گفت آيا مثل مفسرین طلب بر بدن اهل سنت تجویز خواهند

افحش می‌کون چگونه دل و زبان سنیان ریاضی مشی و با سواد مدح غری لات بطرسید کائنات
 باین کلیات دلالت بر بلند مرتبه آنها دارد و بحدیکه شفاعت اینها مر جوباً حاشاه عن ذلک و
 یاشل فخر رازی و بعضی دیگر از افاضل اهل سنت این وایت مشهور خود را تکذیب خواهند کرد
 و تفسیری را بتلاوت باطل خواهند ساخت پس لا محاله تمنی قلب را مراد خواهند گرفت
 چنانکه فخر رازی گفته اما اذا فسرنا هاهنا تمنی القلب و الحاطر فالمعنی ان التبی صتی
 تمنی بعض ما یتناه من الامور و سوس الشیطان الیه بالباطل یدعو الی املا
 ثبات الله ینسخ ذلک و یبطله و یجذبه الی ترک الالقاء و سوسه پس اصل
 و سوسه منفی خواهد شد هرگاه نسبت بانبیا القاء و سوس را مجوز دانستند نسبت
 باوصیا تجویرش جا غایت نخواهد بود و لکن الله عاصم لهم جمیعاً عن ذلک
 و لذلک استعصم من الله سبحانه بعد ذلک اگر گویند که سوس ظن و ضعف یقین نیز
 نسبت به پروردگار عالمین منافی عصمت خواهد بود گفت که نسبتیکه مراد از سوس ظن
 عدم کمال اطمینان از ضعف یقین و ضعف توکل است و نیز گاه است که سوس را بسبب اطمینان
 می‌نامند باین معنی که بیان کردیم منافاتی بعصمت ندارد چنانکه در قول بونس قطن این
 نقل علیه بیضاو گفته ان یضیق علی الی قوله او خطرة شیطانية سبقت الی
 فسمیت ظناً لئلا یغیر ذلک و پس سوس ظن مبدل حسن ظن گشت فتا صحت یاتیک
 الیقین و لا تظن بالانبیاء و الاصلاء المرضیین صلا یجوز علیهم بظن و لا تخمین یا نشنیده
 که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید باره حضرت یوسف فرماید لنصرف عنه السوء و الفحشاء
 و من عبادنا المخلصین پس حق تعالی هرگاه از بندگان خاص خود و بدی صرف نماید
 شیطان چه یار که بر ایشان تسلط یابد و او خود نیز باین معنی اعتراف نموده چنانکه حق تعالی

القاء القطن

قول او را در قرآن مجید حکایت فرموده که او گفت فبعتناك لا غوثهم جميعين ^{لا} عبدا
 مني ^{مخلصين} پس اگر آنکه معصومين ^{مخلصين} نزد اوست مبرا از بندگان مخلصين ^{مخلصين} بود و گاه
 عالمين البته خواهند بود پس تسلط شيطان بر ايشان العياذ بالله نه نزد احد موجود
 نمی تواند بود و وجه آنکه بر تقدیر یکایک کلام و کلمات دیگر مناجات ظاهر باشد و آنچه
 ناصبی فهمیده نیز حاجت نخواهد بود زیرا که هر گاه نسبت به پیغمبرین کلام از زبان
 قصص انبیاء کلمات مشعر بعصیان او باشد پس اگر چنین مضمونی خصوصاً در مقام تخصیص و
 در کلام امام واقع باشد چه حاجت بآن خواهد بود بلکه آنکه او را خواهد بود مثل آنچه متشابهات
 قرآن مجید با صید و رمای از انبیاء مضاف علی الظاهر می باشد باین مواضع و شرحه
 و احتجاج مخالف الذاهب که جواز صدور الذنب عنهم بعد النبوة بقصص الانبیاء
 التي توهم صدور الذنب عنهم زمان النبوة والجواب عن تلك القصص احالان
 ما كان منقولا بالاحاد او جلیها لان نسبت الخطاء الى الرواة اهلون من نسبة
 المعاصي الى الانبياء وما ثبتت مني ما توهموا دام له محل آخر حملناه عليه نصرا عن
 ظاهرة له لا بل العصة و ما لم نجد محيضا حملناه على انه كان قبل البعثة او كان
 من قبيل تلك الاولی و من صفات صدقت عنی هر سببی و الاخره یعنی حجت آورده است
 مخالف که قائل شده بجواز صدور عصیت از پیغمبر بعد نبوت بقصص انبیاء که موهم
 گناه است از آنها و زمان نبوت و جواب این بر سبیل اجمال آنست که چیزی که منقول بخبر
 احاد باشد واجب است زیرا که نسبت خطای او یا سهل تر است از نسبت معاصی که پیغمبر
 و آنچه بدرجه تو اثر رسیده تا هنگامیکه برای آن محلی دیگر خواهیم یافت آنرا بر آن محل
 خواهیم کرد و آنرا از ظاهر شرع حایت اول عصمت صخر خواهیم کرد و هر گاه چاره کار مفقود

در کلام امام

در کلام امام

در تاویل مسدود خواهد بود بر ما قبل نبوت حمل خواهد نمود یا بر ترک اولی یا بر صغیره صادقه
 و یا نفی این امونی کنیم و منافق آن محال نیست تعبیر بذنب نه استغفار و نه اعتراف است
 بر نفس و زیر که می شود که از جهت عظمت آن باشد و آنها چنانکه گویند حسنا الا براد
 سیئات المقربین یا آنکه از روی ضم نفس باشد و اعتراف استغفار بر سبیل تضرع است
 تا بخشد و در گذرد و در کارشان این مواخذه آن قال من جوز الصغار و عدا فله زنا
 فیه انتهی ملخصا و هر چند این فاضل است بمبادی و خلط و عملا صلاحا و اخروسیا
 درین مقام کلمات غث و سمین و الفاظ و عبارات متین و غیر متین در طی این جمله ذکر نموده اند
 لکن غرض ما از ذکر این کلام اظهار آنست که گاه الهیست یا آنکه قایل بعصمت حقیقیه مطلقه
 هستند در چنین مقامات بر صغیر تاویل تعویل نمایند پس اگر شیعیان بسبب تاویل
 مطلقه بمبادی و خد صاف و دح صاکن از این جمله بتاویل صافیه و معنای کافی کلام
 درین باب ترک اولی یا بضم نفس و تشع و تخضع و ان سازند چراست بعد با فان التاویل فی
 امثال ذلك سائق شائع مسلم عند الفريقین پس این صیغه و ابط و در امثال عبارات
 صحیفه کامله نیز از دست نباید داد و آنرا حجت بر نفی عصمت نتوان دانست و الا در بنیان
 عصمت انبیا بهر که باشد بخواهد هر کلام ملک علام اختلاف و انتقاضی را خواهد داشت
 چنانکه نا صغیریه است که این کلام امام بر تقدیر صدق و کذب منافق عصمت است
 اگر بگویند که امثال قول حضرت یونس و شکرموت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
 من الظالمین در صورت صدق و کذب منافق عصمت است چه جواب خواهد بود وجه حکم
 آنکه فقرات شریفه که از دعا صحیفه که نه بر آل محمد است از دعا تعقیب نماز شب نقل کرده
 صریح آنکه از ان را ایهام صدر معصیت در همین دعا واقع است که بولان گاه و ایام تواند

در تاویل مسدود خواهد بود بر ما قبل نبوت حمل خواهد نمود یا بر ترک اولی یا بر صغیره صادقه
 و یا نفی این امونی کنیم و منافق آن محال نیست تعبیر بذنب نه استغفار و نه اعتراف است
 بر نفس و زیر که می شود که از جهت عظمت آن باشد و آنها چنانکه گویند حسنا الا براد
 سیئات المقربین یا آنکه از روی ضم نفس باشد و اعتراف استغفار بر سبیل تضرع است
 تا بخشد و در گذرد و در کارشان این مواخذه آن قال من جوز الصغار و عدا فله زنا
 فیه انتهی ملخصا و هر چند این فاضل است بمبادی و خلط و عملا صلاحا و اخروسیا
 درین مقام کلمات غث و سمین و الفاظ و عبارات متین و غیر متین در طی این جمله ذکر نموده اند
 لکن غرض ما از ذکر این کلام اظهار آنست که گاه الهیست یا آنکه قایل بعصمت حقیقیه مطلقه
 هستند در چنین مقامات بر صغیر تاویل تعویل نمایند پس اگر شیعیان بسبب تاویل
 مطلقه بمبادی و خد صاف و دح صاکن از این جمله بتاویل صافیه و معنای کافی کلام
 درین باب ترک اولی یا بضم نفس و تشع و تخضع و ان سازند چراست بعد با فان التاویل فی
 امثال ذلك سائق شائع مسلم عند الفريقین پس این صیغه و ابط و در امثال عبارات
 صحیفه کامله نیز از دست نباید داد و آنرا حجت بر نفی عصمت نتوان دانست و الا در بنیان
 عصمت انبیا بهر که باشد بخواهد هر کلام ملک علام اختلاف و انتقاضی را خواهد داشت
 چنانکه نا صغیریه است که این کلام امام بر تقدیر صدق و کذب منافق عصمت است
 اگر بگویند که امثال قول حضرت یونس و شکرموت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
 من الظالمین در صورت صدق و کذب منافق عصمت است چه جواب خواهد بود وجه حکم
 آنکه فقرات شریفه که از دعا صحیفه که نه بر آل محمد است از دعا تعقیب نماز شب نقل کرده
 صریح آنکه از ان را ایهام صدر معصیت در همین دعا واقع است که بولان گاه و ایام تواند

پیام می تواند بود و تعجب است که ناصبی تمسک بآن اعراض نمود و لکن با خود ایم که بر ادبی فعل و
 مقدار اولاً این فقرات را نقل کنیم و بعد از آن شبها و او با م خواص پیام را یکسر بگونه شتابان
 و مضحک سازیم لاجبی من حی عن بدینة و یهلك من هلك عن بدینة پس الی
 وقت نیست که عنان جواد قلم را بسو این واد می کشیم بدانکه در همین جا واقع است و است
 اتوسل الیک بفضل نافله مع کثیر ما اغفلت من وظائف و وضک و
 تعدیت عن مقامات حد و داک الی حریمات انتمکتی او کبائر ذنوب اجترحتما کانت
 عافیتک الی فضائحها استواء نیز فرموده است قد استخوذ علی عدوک الذی
 استنظرک لغوایتی فانظرته واستمهلک الی یوم الدین بلا ضلال فاهلته
 فاقعقه و قد هربت الیک من صغائر ذنوب موبقه و کبائر اعمال مردیه
 حتی اذا فارقت معصیتک واستوجبت بسکسعی سخطک و قتل عن
 عذار عدلک و تلقانی بکلمة کفره و تولی الی البرائة منه و ادبر مولیک عنی
 فاصحرن بغضبک فویدا و اخرجنی الی فناء نعمتک طریدا لا شفیع شفیع
 الی الیک و لا خفیر تو مننی علیک و لا حصن یجنبی عنک و لا ملاذ لجام
 الیه منک فهذا مقام العائذ بک و محل المعترف لک و بر عاقل خبر یافت
 این کلمات بلاغت است که از هر فقره آن روایح معروف و مراقبه خدا شناسی و از هر جمله
 آن فواجح مکاشفه عظیم الیه و خدا ترستی شام جان میرسد پوشیده نیست بگمان ندایم
 که کسی منصفان فریقین این الفاظ را نسبت بانحضرت بر عاقل ظاهر هر آن چنان کند
 مدایح معروفه و معارج طاعت مع قطع النظر عن عصمت اعلی و ارفع و منی
 من ان یظن بمثل حقیقه امثال هذه المعانی الموبقة الشنیعة التي لا تلین یاح

العدول فكيف بالرسول الحسن نير حضرات اهل بیت اگر چه بنشین پیغمبر اند لکن
 آیه تطهیر عنی قوله تعالی یرید الله لیتذیب عنکم الرجس اهل البیت ویکلمکم
 فکی یترامید اند که صریح به این کجی که از فی قلبه قسی من کجی اگر گناهان صغیره و کبیره مقبیه
 از ایشان مثل سایر ناس زد پس آنرا از باب جبر و تطهیر چه باشد و لهذا اهل سنت نیز حضرت
 اهل بیت را از مقدسین و اول پیشوایان عارفان فحول می پندارند فاضل دهلوی در غفره
 نوشته و نیز باید دانست که امامت نزد اهل سنت بمعنی پیشوائی در دین نیز اطلاق کنند همین
 معنی امام عظم و امام شافع را که در فقه پیشوای بودند و امام غزالی و امام رازی که در عقائد
 و کلام و نافع و حاکم را که در قرائت امام بودند امام گویند و ائمه اطهار و جمیع این پیشوایان
 بوده اند خصوصاً در هدایت باطن و ارشاد طریقت که مخصوص ایشان بود و باین جهت اهل سنت
 ایشان را علی الاطلاق امام دانستند اما که مراد از خلافت ایشان تصریح درین باب
 استحقاق و غلبه بر سائر ائمه و این جبر در صواعق محرقة خود می گوید و زین العابدین هذا
 هو الذي خلف اياه علماء و زهداً و عبادة و كان اذا توضأ للصلاة اصفى لونه
 فقبل في ذلك فقال لا تدرون بين يدي من اقف و حكم انه كان يصلي في اليوم
 و الليلة الف ركعة یعنی این بزرگوار همان است که بجای الدنیر گوار خود بود و در علم و زهد
 و عبادت و بود و وقتیکه وضو میکرد زرد می شد رنگ بشیر و روی آنحضرت پیش چهره این سپیده
 فرمود آیا نمیدانید در پیش روی کدام کس خواهم که ایستاده شوم و میست که آنحضرت در روز
 هزار رکعت سجده آورد بعد از آن بعضی کلمات و مقامات آنحضرت ذکر کرده که با انشاء آمد و بحث
 امامت آنحضرت بیان خواهد کرد پس ایار و امی دارند که چنین پیشوای دین و شریک گناهان
 صغیره و کبیره منزه است باشد حاشا عن ذلك پس اهل سنت که قایل بعصمت آنحضرت نیستند

این الفاظ و عبارات را لامحاله حقیقت آن محمول نمی توانند کرد و فضلا عن الشيعة الذين
وانوا بصمتهم واعتقدوا امامتهم على الحقيقة و هرگاه این عبارات محمول بر حقیقت نباشد
البته محمول بر صحت صحیح دیگر خواهد بود و آن این است که عظمت خالق در هر وقت در نظرشان
جلوه کرده و خود را در طاعت لایعظمیت او مقصر میدانند قال فی المواقف فی تامل
قوله تعالى يغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر انه قوله الاولی قال
الشارح و تسميته بالذنب استعظام لصدة عنه و از اینجا که گفته اند حسنة
الابرار سیئات المقربین حتی قال بعض علماءهم كما فی شرح النجاشی انه لم یزل
فی الترقی فاذا و قی الی حال و رای ما قبلها و ذی استغفر منه كما قبل حسنة الابرا
المقربین چه اگر مثل اعمال صحیح نیکو کاران این سایر نیکو مثل ابدان و شایع بلا ارجاع به و ن
حضور قلب و یا با تعلق متعلقا بشرب و یا با دوساوس و خطرات شیطانیه از آنها قیوم
می آید ازین حضرات واقع می شد آنرا بدتر از گناه کبیره نیستند و هرگاه غفلتی و قصوری
در طاعات و نسبت با آنچه لائق عظمت الهی بود می دیدند بتضرع زاری و عذر آگناه گاه
در مناسبات حضراتی را که و تلافی آن بعضی آورده اند لیس الا این آنچه جاری مقتضا
حال و مقام فرموده اند همه است در سستی و عین مقتضا مدح و ثبات لکن اگر باطلان
اهل نفاق اند و بغض و شقاق آنرا در صوت صدق منافق عصمت داند عجب شده نیست
که چنانکه در وقت خلافت زبور آل محمد چنین غلطی از آنها سر میزند و وقت ملاحظه بود
و او و مناسبات آنحضرت مثل ما نقل عن المرموز السابع و الثلثین یارب لا یلیتینی بغضیک
و لا تولدنی بسخطک فان سحانا و تنسبت فی واشتد یدک علی لیس کسبک شفاء
امام غضبک و لا عفا سلا کاجل خطایا کان نامی علیک سبی مثل الحال لتقبل

اکثر من سبعین مرة الشرح اراد النبي صلى الله عليه وآله وسلم بذلك تعليلا لمرته و
 ملازمته الخضوع في العبودية والاعتراف بالتقصير والا فهو صبرا من كل نقص قال
 صلى الله عليه وآله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا وقال افلا يكون
 عبدا شكورا وقال اني اخشاكم الله واعلمكم بالقوه هذا اول من قول ابن جرير
 هفوات الانبياء لا يسلم منها احد الانبياء وان عصموا من الكبائر فلم يعصموا من الصغائر و
 يجد للطبع غفلا فيحتاج الى الاستغفار فان المختار عصم عن جميع شتمه انكسار
 معصيت وذنوبه وازين حمت فرموده با كه خطا و قصور عا يا منسو به شيواي تو باشد
 اذ قد ينسب الرئيس فعل الرعايا بضرب من المجاز ففي المواقف و شرحه تاويل قوله تعالى
 لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَقَوْلُهُ وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَقَوْلُهُ لَقَدْ
 تَابَ اللَّهُ عَلَى الْيَتِيِّ نَسِبَ اليه ذنب قوم فان ليس القوم قد ينسب اليه ما فعل بعض ائمة
 فالمعنى ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر منه استغفر لذنبك
 وتاب الله على امة النبي واتباعه انتهى وكان ذلك على حد المضاف و هذه الايات
 كلها پس حاصل كلام شارح واقف است كه گاه است كه نسبت ده شو گناه قومي از تبار
 رئيس شان و پس آيات چنين خواهد بود تا كه بخشد از برام قومي خداي گناهان است
 گذشته و آينده و استغفار كن بر اسي امت خود تحقيق كه خداي تعالي تو به است قبول فرمود
 و چنانكه در آيات مزبوره مجاز با حذف را از تكاتب موده اند و يا نحن فيه مجاز في النسبه
 و هناد فعل الی غير هوله ممكن است بلكه مجاز في النسبه الیبلغ سر در هر و جاعلا مجاز برنج
 واحد متحقق فسال حقه يا تيك اليقين فان الامر مستبين والله الموفق والمعين وقفصيل
 اين مرام در شرح صحيفه سيد خاين في برين مبط واقع است كه انبيا و ائمه بزيان امتها و عا

راجع
 است

خود کلام میکرد پس اعترافشان بگناهان اعتراف بنوب امتنان و رعایتشان خواهد بود
 و استغفارشان این برای آنها بوده نه از برای خودی و کلام کل راع مسئول عن عیته
 و جز این نیست که نسبت او بگناهان اینها را بنفوس مقدسه و از جهت علاقه اتصال
 و اختصاص ارتباطی سببی در میان پیغمبر و اوصیا و امت و رعایا حاصل و آن اقوا
 است با و اقوال است آیا نمی بینی که یکس مگر گاه بیفوه و تقصیر از قوش سر نیز خود
 بر این می خواهی پیگیری و قصود آنها را بخود نسبت میدی اگر چه خود تصور نکرده و نه
 وجه استعمال معبود و چه بگویم آنکه بخاری صحیح خود با سنادش از عایشه نقل کرده
 ان النبی صلی الله علیه و آله کان یقول اللهم ارحم عذوبک من الکسل و الهرم و الموم
 و الماتر اللهم ارحم عذوبک من النار و فتنه النار و فتنه القبر و عذاب القبر
 و من شیء فتنه الغنى و من شیء فتنه الفقر و من شیء فتنه المسیح الدجال
 اللهم اغسل خطایا کما بال الثلج و البود و نق قلبی من الخطایا کما یبقی الثوب الا بصر
 من اللّٰه نس و باعد بینی و بین خطایا کما یباعد بین المشرق و المغرب و قریب بین
 فقرات چندین وایت که بحد استغاثه سید از آنحضرت نقل کرده پس چنانکه کسل و هر
 بر آنحضرت و ابو و استعاذه از آن نمود معزم و ما ثم و عذاب نار و عذاب قبر نسبت بآنحضرت
 متصوب بود که استعاذه فرموده یار و ابو بر تقدیر ثانی استعاذه بی محل مگر آنکه عرض
 استعصام بالله و العصمة لطیفه لطافه پس مثل این تاویل در کلام امام نیز جای
 خواهد بود و بر تقدیر اول محل عصمت خواهد بود و نیز اگر نسبت خطایا که اعم است از عا
 بذات اقرب خود بر سبب حقیقت فرموده است پس منافی عصمت خواهد بود زیرا که تنقیه قلب
 و شستن می این گناه خطا بر سبق خطا دلالت کند خصوصاً نظر بقول آنحضرت

روایت صحیح

۹
 نقیضین
 کما یبقی
 الثوب الا
 بصر
 من اللّٰه
 نس و باعد
 بین خطایا
 کما یباعد
 بین المشرق
 و المغرب
 و قریب بین
 فقرات
 چندین وایت
 که بحد
 استغاثه
 سید از آن
 حضرت
 نقل کرده
 پس چنانکه
 کسل و هر
 بر آنحضرت
 و ابو و
 استعاذه
 از آن نمود
 معزم و ما
 ثم و عذاب
 نار و عذاب
 قبر نسبت
 بآنحضرت
 متصوب بود
 که استعاذه
 فرموده یار
 و ابو بر تقدیر
 ثانی استعاذه
 بی محل مگر
 آنکه عرض
 استعصام
 بالله و
 العصمة
 لطیفه
 لطافه پس
 مثل این تاویل
 در کلام امام
 نیز جای
 خواهد بود
 و بر تقدیر
 اول محل
 عصمت
 خواهد بود
 و نیز اگر
 نسبت خطایا
 که اعم است
 از عا
 بذات اقرب
 خود بر سبب
 حقیقت
 فرموده است
 پس منافی
 عصمت خواهد
 بود زیرا که
 تنقیه قلب
 و شستن می
 این گناه
 خطا بر سبق
 خطا دلالت
 کند خصوصاً
 نظر بقول
 آنحضرت

کما یبقی الثوب البلیض من الدنس زیرا که تنقیه جامه چرکین بعد تلوث بچرک است و یونانی
 للعصه جدوان اخذت علی براه الجوهو و یا خواهند گفت که در ساختن دهن خط
 اعم است از وقوع آن کما پیشه به محاورات العرب و شیعیان در تفسیر آیه تطهیر و از باب
 در جسیمین را نوشته اند فنع الوفاق پس باید که از شبهات دور از کار در باره آنکه اهل
 نیز دست کشند و یا این استعاده و سناد خط را بنحو و نظر بر این مکان وقوع بحسب البشیریه مع
 قطع النظر عن الالباب العاصمیه یا معاند دیگر و او با مجاز محل نمایند پس بهین کلام نام
 بر معانی صحیح حقیقه یا مجازی محل می توان کرد با جمله بر مجازات عند وجود الصارف
 و قیام القرائین در محاورات اعراب قرآن سنت شایع لکن مفاد شعر مشهور نه هر یک کرب
 توان تا ختن که جاها سپر باید انداختن نه هر مقام مقام تعویل بر معنی حقیقی است نه هر
 مقام مقام تاویل پس اگر تسک بقره صلاک الشیطان عنان فی سوء الظن ضعف
 الیقین که از قبیل و صا ارسلنا من قبلك من سوا الا اذا تمذ القی الشیطان فی
 اصنینه فینسخ الله مایلق الشیطان توحیکم الله آیاته است از برای دفع طعن
 شیعیان است از کلام مؤدلام و این ادعای کفایه الخلفه اعنی ابن ابی قحافه این شیطانا
 یعتر فی الحق که ترجمه و تقریب طعن این شمع الیقین چنین واقع است که بویا خود شرع است
 میگرد و می گفت شیطان بر من مسلط می شود و بر من ورمی و در پس اگر خوب کنم و کم نیکو اگر غلط
 و براه باطل و ممر براه راست آید هر گاه خود تا این تنبه قرار بتسلط شیطان کند و محتاج بابت
 و هدایت دیگران باشد بیکه کار خلا آید و بیکه عذر اصلاح این اند پس این خیال از قبیل از پرت
 محال و قیاس مع الفارق چه اولاً کلام غیر معصوم را بر کلام معصوم قیاسی توان کرد و ثانیاً
 التاویل فی الشان دون الاول فیکف یكون علیه المعول و اگر عذالت را محجج الی التاویل

قرار دهن پس میگویی که با آنکه عدالت رافع مطلق نیست عدالت چه بلکه اینها
ثابت پس این جهت هم دلیل محتاج الیه نباشد و ثانیاً در مقام تشیع بدرگاه بارگهی مقام
تضرع و زاری است و بقیه امر هم در جوع انابت مناجات بسو مالک علی الاطلاق و
استعصام از شیطانی که دشمن است طلب عیشت از پروردگار در رزاق و در میان اقرار
باعتراضی شیطان پیش روی دامن رجوع رئیس باتباع در تقدیم آو و کجی و رفع
شیخ و بی خبری فرق آسمان زمین است کجا اعتراف خطا و تقصیر در پیش روی
پروردگار قریب و عظمت معبود و نقصان طاعت بندگان در نظر عارفان که در نظر
همکنان مستحسن و سجا بلکه اگر ایمان در این مستوجب بیجا اگر این موضوع و موضوع اعتراف
بقصود که لایق مدح و عین هنر در نظر کلید و راهی حلیل انا بلکه از مدارج معرفت و آشنا
بمراحل و افتاده اند عیب نماید نقضی بر اعارف معترف که در احکام مدارج معرفت باشد
عاید نخواهد شد خفاش صفات اهل نفاق در سائر افاق اگر از نور شمس بایست محروم باشد
آفتاب به و بدر و جی را چه ضرر و کج رجوع با مثال خود بلکه رعایا خود که اکثر آنها را با
خطا و قتل و احوال غلط در قول و عمل باشد و تقویم ^{بمعنی تصحیح} سقا که صاحبش صدق
افصح لا یلهی الا ان یجذب کید و قضا که کیف تحکمون لا یستوی الاله
یفعلون و الالهین لا یعلمون اگر بگویند که این همه از راه تواضع فروتنی بود از راه عدم
رفت خواهم گفت اگر علم و معرفت و ثابت بود حجاب فروتنی عیبی داشت لکن حال علم
معرفتش از روایت کماله و اباد و غیر این موبدا پس برای خدا بفرمایند صاف حقیقت
چه باشد و چه نه آنکه سید خان مدد در شرح صحیفه در ذیل بعضی ادعیه که مشتمل بر اعتراف
بگناه فروغ آنکه محمول علی التواضع و الاعتراف بالعنویة و ان للبشر فی

مظنة التقصير ودر تفصیل این اجمال می توان گفت که چون انسان در هر وقت بلحاظ
 بشریت در مظنه تقصیر واقع است میل طبع او و حدیث نفس بسبب و از جهت قوای غنیه
 و شهوانیه که ترکیب انسانی را در بر می گیرد شامل است باعث اندیشه با هر فرد بشر از صدور معصیت
 در خطر ازین جهت اگر غیر واقع را بمجاز بالمشارفت واقع قرار دهند از راه مجاهده
 که جهاد اکبر است بتوبه و انابت در دفع آن کوشند و از وقوع در معصیت بوالا احتیاط
 بامد اندیشه ناک بوده تقصیر نفس خود را احتراز و رزق عجب نباشد بلکه بعضی گفته اند
 که این احترا احتراز تقدیری است و المعنی انی ان صدر شئی من هذه الامور فاخفها
 لما تقر من انه لا يلزم من صدق الشرطية صدق كل واحد من جزئیه یافتد بر وجهی هم آنکه
 شیخ علی بن عیسی بلی در کتاب کشف الغمّه افاده فرموده و آن این است که از بسکه پیغمبران
 و امامان خالص و قاطبشان مستغرق بذکر الهی می باشد و لها و خاطرشان متعلق بدار اعلی است
 و آنها ابداد مراقبه عظمت الهی میسر می نهد کما قال علیه السلام اعبدا لله كأنك تراه
 فان لم تراه فانه يراك پس ایشان را بایست که او متوجه تمام همت بر او اقبال دارند پس
 هر قتی که ازین مرتبه عالیه منزله فیعه سبب تنهایی باشند بشارت بشارت و مشارب مناج
 و غیر این از مناجات اخطا در می یابند آنرا خطا می پندارند آیا نمی بینی که بعضی غلامان اینبای
 اگر بنشینند و مشغول کل و شرب و معاشرت زن و نا گردند در جای که می اندازند که نظر قایش بر او
 می افتد و کلامش بشمع او میرسد هر آینه در نظر عقل و ملامت کرده خواهد شد که این
 غلام در مرتبه اقا و سید مشغول است فما ظنك بسيد السادات مالک الا مالا و
 هذا الشاهد بقوله انه ليغان على قلبي و اني لا استغفر الله بالنهار سبعين مرة و قوله حسنا
 الابوار سيئات المقربين و وجهی هم آنکه شارح صحیفه یعنی سید خان بدلی از قاضی

۹
 مشافقت بر روی
 صلاح

۱۰
 جواب الی الله

۱۱
 مستغرق در حق

۱۲

۱۳
 جواب الی الله

از قاضی ناصر الدین بضاوی میانه شرح مصابیح نقل کرده که او در شرح قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم اندلیغان علی قابی فی الاستغفار لله فی الیوم مائة مرة چنین گفته که غین لغت است و غیم بمعنی ابو غمان علی کذا بمعنی غطی است ابو عبیده گوید معنی حدیث چنین است یعنی پوشش دل من لباس غفلت را و بدرستی که از اصحی منقول شد که کسانی و می پرسید از معنی این حدیث پس بسائل گفت که از دل من سوال میکنی گفت از حال قلب من خود گفت که اگر از دل غیر اومی پرسید بر آئینه شرح میکردم قاضی میگوید الله در الاصح فی انتحاجه اذ بجلال القلب الذی جعل الله موقع حبه و منازل تنزیله بعد از آن گوید که هرگاه بود در این پیغمبر از همه اهل کامل تر از اومی صفاء و اثر از او روشن تر و ضیاء و ستغراق تر و عرفان خدا و باریتم مامور بود به تبلیغ رسالت و تشریح ملت و کان مدینه غیر معسر چاره نبود برای آنحضرت از فرود آمدن بسور خض الفات بطر حفظ و انفس بآنکه محسن بود با حکام بشریه پس هرگاه از این موضوع بر ابعمل می آورد است کدرة القلب لکمال دقت و نوریت و فان الشی کلما کان رقی و اصف کان و رد المکد رات علیه ابین و امک فکان صلی الله علیه و آله وسلم اذا احسن بشی ذاک عده علی النفس نبا فاستغفر به انتھ کلامه ملخصا و فی التوضیح شرح ایصح البخاری فی باب استغفار البی هو سببه اشتغاله بالنظر فی مصالح الامه من عظیم مقام و لا شک ان اولی العباد بالاجتهاد فی العبادة الانبیاء لما جا هم من معرفه فهم دائون فی شکرة معترفون له بالتقصیر تلك عشرة کامل و زیاده که پیغمبر خدا و ائمه هدی معدن علوم و معارف بودند و در مراقبه عظیم الیه البیت تاسی بکتاب نبوی بوجه فانه فروع تک الشجرة الطیبة الحال فی یکی این با صریح باید دید که چه

بعضی از این
نسخه را در
دارالاشیاع
نویسند

بسار فی در قدح عصمت آمده و این عبارت از کجا بجا می آید و متسک بفقیر و
 شریف بلا فهم مطلب کافیست چنانچه قدم خود را در میدان استا او بی راز ساخته جزایه الله
 عن نبیه و الهیت نبیه سوره الجرا و این شهر شوبه مناقب آل ابی طالب روایت کرده
 که بعضی از بگنا بصرین کر مضامین عالیه و عبارات بلیغه متعالیه صحیفه کاتبه شنیده
 از رو استخفاف گفت خدا دهنی حقایق علیکم مثلها پس قلم را بدست گرفت و سر را
 فرو آورده در فکر رفت پس بخت بسر برداشتن به سیه بجهنم وصل کردید الحق که این ادعیه
 فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق واقع است و قدر آنرا نمی شناسد مگر کسیکه بهره وانی
 از بلا و حظی کافی از معرفت داشته باشد پس تعرض ناصبی نالائق بچنین کلام فائق مایست
 بتعرض کفار بکلام مبارک قمار قال السید علی خان المکائی ان هذه الصحيفة الحامیه علیها
 مستخدم العلم الالهی و فیها عقبه من الکلام النبوی کیفه و هی قبس من نور مشکوه
 الرساله و نفحة من شمیر ریاض الا نامه حقه قال بعض العارفین اخا جری مجری
 التنزیلات السماویه و تسمیه صیغ الصف اللوحیه العرشیه لما اشتملت علیه من انوار
 حقائق المعرفه و ثمار حقائق الحکمه قال و اما بلاغه بیا خافه و التبیانه
 الکلام و قد عن بالبحر البدره الاعلام و تعترف بان النبوة غیر الکهانه و لا یستوی
 الحق و الباطل فی المکانه و من جملة سماءها بفاستق فکوه الواقیه من رجوع الخذلان
 بشیء ابی الثاقب پس بد حال این ناصب ادوات بابیت که از عاقبت زیندیشیه بکلام امام
 علیه السلام متعرف و بران معترض کرده دیده گفته است که این کلام بر تقدیر صدق و کذب بنا
 عصمت و این تقدیر نفهمیده که کذب در ساحت کلام حضرت مساعی نیست پناه بخدا ارا
 دادن چنین احتمال ناسر بکلام آمده بود و صد کلام معصوم در مفهوم و معنی موعوم طلش

۹
 منصف باند و زیاده

۹
 صاحب کتاب و نویسنده
 و منصف باند و زیاده

مختصیت کان لها معانی صحیحه و شواهد علیها عتروفها الخصو کما اوضحنا
 ولنعلم ما قبل و میله شهادتها خداتها الفضل ما شئت بالاعداء و برین تقیاد و کما
 انحضرت بکلیه مدق و راستی آراشته ازینا تا عصمت است و آراشته باشد و هذا فی غایة الظواهر
 و لکن من لم یجعل الله له نورا فاحاله من نور شمس و اسرار از شرایط آت و نیابت
 حضرت ختم المرسلین نزد الهی و یقین است با بودن امام است و ان بنص و که بر خصوص یک
 از ائمه صلوات الله علیه و آله و شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و سنیا بیچیک
 ازین سه شرط که فضلیت معصویت و ما شئت قائل نیستند ازین جهت بخلاف خلفا
 بلکه یکی از آنها تمیمی بود و دیگری عدد و دیگری مکرر و دیده اند و با اقرار و اعتقاد
 بعدم عصمتشان یکا صرح با این کجری الصواعق و غیره فی غیره آنها را مقتدا خود می پندارند
 و با مفضولیت ظاهر آنها و نفی اشتراط فضلیت امام از راه حجت و کجری و عصمت بر
 آنها از وصی حق فضلیت میدانند و جمعی با اعتراف بمفضولیت شان آنها را بر امامان
 مقدم دارند و در نفی اشتراط عصمت بعدم عصمت ابی حجت دارند و آن جای ارضاء و نه نیست
 و شارح عقاید تعبیر از عدم عصمت بعدم عصمت ابی بکر نموده و ملا کمال محشری
 که قول او بعدم علم بعصمت کنایه است از عدم عصمت لکن بیاس اینکه سواد لازم
 نیاید تصریح بآن نکرده و عدم عصمت او ثابت بجهت آنکه زانی را باقتضای سؤنید با آنکه
 او می گفت که من مسلما نمود دست چپ و را قطع کرد با آنکه خلا شمرع بود و حکم بخلاف
 شمرع کنایه است پس معلوم شد که او معصوم نبود و لکن مثل این ابو منافی امامت و عدالت
 انتی محصل کلامه سبحان الله حکم بغیر ما انزل الله را بر امام که حافظ و مبتنی احکام ملک
 علامت و او شمرع از منافی امامت نه پنداشتن کار جا بلانی است که امام با شان

این
 عبارت
 در
 حدیث
 است

مثل شان جاہل بود و انداختند علیہ الرحمہ می فرماید و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند
 و گفته اند که باید صفا که در پیغمبرند کور شد و روشد و روشد با آنکه شبیه در نسبت نیاید و پدید آید
 دلی و مادر ایشان غیر عقیقه نباشد و از عیوبیکه موجب تنقیر خلق است مبرا باشد
 خوره و پیوستگی کوری و گنگی در رشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و ناصفت
 مانند جلا و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند امثال اینها و سلطان المحققین
 نصیر المملکة والدین جمہ سے در بعضی رسائلش گفته است که در امامت شرط معتبر است
 اول معصوم بودن و از گناہان کبیر و صغیر یعنی که مذکور شد و دوم آنکه عالم باہر و
 امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیہ سیاست مدنیہ و ادب
 حسنہ دفع دشمنان و بر دفع شہرت ایشان زیرا کہ غرض از امامت بدو اینها حاصل شود
 سوم سجا برای دفع فتنہا و بر انداختن اہل باطل و غالب دانیدن دین حق زیرا کہ اگر او کہ
 سرکرد است بگریز و ضرر عظیم بدین میز بخلا اگر بختن بعضی رعایا چہارم آنکہ در جمیع صفا
 کمال باشی باعث سخاوت و مروت و کرم علم و ہر چہ از صفا کمال باشد یا از ہمت عیبت و کمال باشد
 والا تفصیل مفصول لازم آید و ان قبیح است عقلا چہم آنکہ پاک باشد از عیوبیکہ باعث تنقیر
 مردم میکرد و خواہ در خلقت مانند کوری خوره و پیوستگی خواہ کور خلق مانند بخل و حرص و کج
 خلقی و خواہ در صہل مانند دنائت نسبت مانند ولد الزنا بودن و تہمت بر نسب یا بدین اوج خواہ
 در فرع مثل صنعت باہست افعال کیکہ زیرا کہ اینها منافقا با لطف دارند ششم آنکہ قرب
 منزلت او نزد حق تعالی از ہمہ کس بیشتر باشد و زہد عبادت و طاعت او از ہمہ بیشتر باشد و ہمت
 معجزہ از او ظاہر شود کہ دیگران این عاجز باشند و آنکہ در وقت ضرورت دلیل حقیقت و باہست
 آنکہ امامت عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب عیانہ رحمت گردد و اثبات این بدعا

باجماع و احادیث متواتره اولی است و حسن بن عبد الرزاق در شمع الیقین نوشته و اکثر سفیان در امام
 بهشت شرط اعتبار کرده اند اول اجتماع در اصول و فروع دین دوم وقوف بر امور حرب و سوم
 شجاعت چهارم عدالت پنجم کمال عقل ششم حریت هفتم ذکوریت هشتم بلوغ زیرا که عقل زنا
 و کودکان ناقص است و جویش اینست که اما اجتماع پیش تفصیل تحقیقش در فصل اول گذشت بیان
 که بدو مستعمل است یکی استنباط احکام از کلام الهی و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله این
 حیثیت مقصود و مطلع مخالفان است و بر تقدیر یک مقصود باشد داخل است در فضیلت ما فیم
 دوم اختراع احکام به خود و این عبت و ضلالت و پیچ کس را جائز نیست چه جا اینکه شر
 امامت تواند بود و بر تقدیر تسلیم صحت آن نیز داخل است در فضیلت بشرط دوم و سوم و پنجم و غل
 در فضیلت چهارم در عصمت و بلوغ در امام ضرورت نیست مثل نبی چنانکه حضرت عیسی
 علیه نبینا و آله و علیه السلام که در کی مبعوث شد و ششم و هفتم مسلم است بسبب صی که در
 امامت حضرت امیر المومنین و اولاد طاهری و صلوات الله علیهم در شده چنانکه نشانه
 می آید یا اینکه حریت ذکوریت نیز بوجهی داخل اند در فضیلت میم هرگاه دانسته که امام می باید
 که معصوم باشد پس ضرورت است که از طرف خدا و رسول و امام سابق نص بر امام لاحق بظهور آید
 یا معجزه بنا بر تصدیق دعوی او بظهور رسد و در نزد شیعیان طریقه اثبات امامت
 منحصر است درین هر دو امر زیرا که معصوم را هر کس نتواند شناخت پس بقیق اثبات
 نبوت نبی و امامت امام معین و چیرت و از آنجا که اهل سنت امام را بر خلق واجب ساخته
 و عصمت را شرط نگردانیده اند از شرطان نیز قابل نشده اند فاضل دهلوی می گوید
 عقیده چهارم آنکه امام را لازم نیست مخصوص باشد از جانب خدا زیرا که نص او بر همه
 مکلفین واجب است که وقت حاکم بر وفق مصلحت آن وقت یکی را از خود رئیس سازند پس تعیین

ضرورت است که از نظر
 خدا و رسول و امام
 سابق نص بر امام
 لاحق باشد

معصومیت چهارم
 فاضل دهلوی می گوید
 که مخصوص امام است
 با بن خدا

خود بی ضرر و ده خدا و رسول خدا کسی خواه بیعت با طریق دیگر خلیفه خدا و جانشین رسول او
 انتهت الروایه بی بحد و نواخته را نباید انداخت خلیفه ثالث بنی امیه و آل سفیان را یونان
 فونان با وصف عدم تحقق بر قیاس مسلط ساخت تا آنکه رفته رفته کار معویه بن ابی
 سفیان انقدر تحکم کردید که با ایام زمان که مصداق حرکت حربی بود محاربتا و مشاجرت
 بر پاستا و باعث قتل الاف مسلمین گردید و آخر الامر نزد جمعی از اهل سنت غویت بخارش
 رسید و نیز بنص پدرش و با جماع اهل صلح عقد خلیفه گردید اینها هر ظلم و فسق و جور
 که خواستند بعمل آوردند و ضغائن دیرینه ایام جاهلیت را بر سینه ها بر کینه بروز دادند
 پس ظلم و فسق و جور بر عزال او از منصب امامت باعث نشد که نتیجه این مقوله که نواخته
 نباید انداخت همین بود پناه بخدا ازین بی وفات بجا و نیز در نقض این قول می توان گفت که
 با وجود آنکه مهاجرین انصار عثمان را با اختیار خود نصب کردند و باز در اطاعت او
 کردند و نواخته خود را چنان انداختند که بخاری تمام کشتند و تاسه زود فرنگ کردند چون
 بعد سه روز حکم بن خرام قصد فرمود کرد مردمان سنگبار چنانچه اوزدند و نیز طلحه و زبیر
 بیعت حضرت امیر المومنین کردند و باز در اطاعت آنحضرت قصه کردند حتی چنانکه خنجر
 بر سینه و نفوس هزاران دین را بپایان بردند چنانچه در محل خود مذکور است و ایضا می توان
 گفت که مقوله این ناصبی مستلزم بطلان اجماع است و التالی باطل فال مقدم مشکه زیرا که
 این طریق اثبات است که بنص رسول و امام سابق باشد نزد اهل سنت نیز مقبول است حسب
 مواقف میگوید انما تثبت بالنص من الرسول و الامام السابق با اجماع پس اهل
 نظر تامل باید دید که این ناصبی و تالیثیت که گفته است که اگر امام از جانب خدا منصوب
 شود مثل سایر احکام شرعی در نصبت هم در اینست مسا هلت بوقوع خواهد آمد انوار

۹
 بنص
 بنص

جمع
 بنص
 بنص

که در نصیب ایام منظور است ضایع خواهد شد و آنچه سابقا گفته که اگر بتأمل نظر کنیم معلوم می شود که
 که نصیب ایام از جانب خدا متضمن مفاسد بسیار است زیرا که اراعی عالمیان الی آخره مذکور من الهفوت
 آیات و معارض این مسئله جماعیه است یانه حال حاضرنا بگویند که نصیر خدا و رسول
 و امام سابق هرگاه متانی اغراض امامت با و باعث ضیاع مصالح امت متضمن مفاسد بسیار
 پس چرا الهست با اتفاق این عقل نص رسول و امام سابق را مقبول داشتند و این نکته سنجی که از
 ناصب بظهور رسید بخاطر آنها خطور نکرد و فهم شان تا باین دقیقه نرسید بلکه این رسائی فهم
 از کجا بکامی کشد مگر وصایت شمعون الصفا و خلایق بار و از موسی بن جعفر و قطع نظر
 از این همه نص ابو بکر بر عمر چرا بیکار نشد از الهست چه حج که نص خدا متضمن مفاسد پندارد
 و نص ابو بکر را متضمن مصالح دانند که فعل حق تعالی با غرض و مصالح نمیدانند بکن
 بنا برین دلیل عقلی شان هم خواهد خورد و هرگاه این را دوستی پسین آنکه نزد اهل سنت
 ثبوت امامت منحصر برین طریق که ما آنرا در اثبات امامت ذکر کردیم نیست بلکه با جماع اهل
 و عقد نیز امامت را با ثبات سیران و چون از اثبات آن بر ما خلفا خود عاجز می آیند
 کار بر این سیم نیک دارند حسب مواقف میگویند و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار
 والبیعة فاعلم ان خدام الحصول لا یقتضون الاجماع اذ لم یقم علیه دلیل من العقل ^{والسمع}
 بل الواحد الاثنان من اهل الحل والعقد کافیه ثبوت الامامة و وجوب اتباع الامام
 علی اهل الاسلام کمال این با و ده گوئی الهست بچشم انصاف باید دید نصیب و رسول استلزام
 مفاسد دارند و نصیب ایام را به بیعت شخص خاص معتبر سپردارند احوال اختلاف اراعی مردم را که
 نصیب این داشته بودند و در اسقاط حکم خدا و رسول بان تمسک گردیده بودند چرا مانع
 اعتبار بیعت شخص خاص اند الهست و اتباع چنین ایام را بر اهل اسلام بجز بیعت احدین

بر کردن تمام خلق واجب ساختند و از ثوران فتن که مقتضای اختلافی ناس بودند نشیده
 فتنه بر بیعت عمر با ابی بکر که بقول خودش مصداق کانت بیعة ابی بکر فتنه و قی الله
 شرها فمر عباد الی مثله فاقتلوه بود اکتفا نموده اطاعت را بر کردن تمام خلق لازم
 ساختند و ضابطه مضبوط و سنت جاریه را برین بطرز صادره علی المطلب قرب از او اند
 فقد قالوا ان الصحابة مع صلاحاتهم في الدين اکتفوا فی عقد اکامته بیعة الواحد
 والاثنین کعقد عمر کابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان لم یشرطوا فی عقد
 اجتماع من فی المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجماع الامة عن علماء مصار
 الاسلام و جمیع اقطارها و لم یکن علی واحد و از قول عمر فمر عباد الی مثله فاقتلوه
 چشم پوشی نمودند اینست حال اختیار مردم که بنامی نصب ایام بر آنها نموده و او ظلم
 بیداد داده اند فاعتبروا یا اولی الابصار فائدة ایضا انک المصنف جلیل است
 از فروع احکام قرار داده اند نه از اصول اعتقاد و موافقت شرح آن مشیر الی الامتداع است
 مباحثها لیست من اصول الدین و العقاید خلافا للشیعة بل هی عندنا من الفروع المتعلقة
 بافعال المكلفین لاننا احماد و بیکی میگوید عجمی دیگر آنکه بسیار کسی نشان چون شارع موقوف
 مسئله امامت از فروعین میدانند و میگویند ما را بحث از ان واجبست و تقلید بر این کافیست
 و فصل او رسول را درین مضمون نیست و جمعی دیگر چون قاضی بضا و دمی کتاب منهای شرح کلام
 او بر اینند که این مسئله از اعظم مسائل اصول دینست و مخالف آنرا کافرو مبتدع شمرده اند و
 از حکما حنفیه در کتابیکه در بیان نشان بفصول مشهورت گفته که هر که با تا ابی بکر قائلست
 کافرست بلکه جمعی از ایشان متصدع بقتل کسی شوند که اعتقاد با تا ابو بکر نداشته باشد
 یا بگوید که علی بعد از رسول بلکه فاصلا امامست و تکالیف پیش می شوند و بگوید آنکه کسی

فائدة ایضا انک المصنف جلیل است
 امامت اصول
 اعتقاد است نه
 از فروع احکام

یک فرعی را نداند کافر یا کشتنی نمی شود و آن حدیث که حمید در کتاب جمع بین صحیحین نقل نموده
که پیغمبر گفت من مات ولم یعرف امره فمات میتة جاهلیة هم بر این لایق دارند
یعنی کسی که نداند و نشناسد امام زمان خود را مردۀ جاهل است و نه از زمان جاهلیت نفیر کردن
امام زمان بقرآن چنانچه بعضی از ایشان کرده اند و یا بعضی از قرآن مثل فاتحه و سوره بسمت
آنکه در نماز واجب محض دست و پاگردان است اقول کلام می لانا خالی از اجمال نیست
باین باب است اصول دین بعقل و نقل میرسد اما عقل پس بجهت آنکه علوم دینی در کتاب
یکبار از آن نیست که مقصود از آن بفهم باشد و دیگر می آنکه مقصود از آن عمل باشد بر این اول حکمت
نظر به اصول دینی است مثل شناختن خدا و رسول و ایمان آوردن بایشان و ثانی حکمت
عملیه فروع دینی است مثل شناختن طریقۀ نماز و روزه مانند این چه غرض در قسم اول
از علم و معرفت نفس تصدیق و اذعان است و آن کان بتفرع علیه العمل بواسطه وساطه و در قسم
عمل باین تحصیل علم باین مقصود بالذات نیست بل لکنه و صله و وسیله الیه مقصود را اول
از درجه ایمان و اسلام بیرون است و مقصود در ثانی و جاهل باین اگر معذور باشد آنست
نه خارج از ایمان اللهم الا ان لکون من ضرر و یا الدین الایمان فیکون حکمه حکم اتحاد و لازم
دلیل بر اتحاد ملزوم است لکن از عموم لازم و هرگاه فرق در میان اصول و فروع شناخته
پس بدانکه هر چند ایستادگی نسبت به نصب پیام را بر خلق واجب است این تکلیف است مگر تکلیف
عملی پس باین جهت آنرا از مبسوط فروع محسوب می توانند کرد شارح معانی گفته که در این
عند نام فروع المتعلقة بافعال المحکفین لکن این عم شان باطل و اربعین بنا بر این
علی القاسد زیرا که نیستی که نصب پیام بر خدا واجب است مثل نصب انبیاء لا صنع للعباده پس
تکلیف شرعی فرعی باین متعلق نیست مقصود از معرفت و اذعان است باینکه او عدم معرفت

وہیں تھا
بیانات انکے
امانت اصول
دین مست
ازعان گردن نیاد
فتنا فتن
باجل کے ام

محکوم محال نیست کما به نشان المعارف الاصولیه از جمله اوله نقلیه نفس حدیث متفق علیه بود
 من مبات و لم یعرف اصالحه صانه تمامیت جاحلیت زیرا که اگر امامت از فروع می بود
 مقصود معرفتش اتم می شد نه اینکه از ایمان خارج شود و نمی توان گفت که بتو علی الجاهلیت در
 انکار فروع ضروریه هم مقصود نیست پس موت علی الجاهلیت لازم نمی آید که معرفت امام از
 اصول ایمان باشد زیرا که اولاً گوییم که انکار ضروری فروعی مستلزم انکار ما جاره البنی است انکار
 مستلزم انکار نبوت و عدم تصدیق به نبی است و هو الجاهلیت پس درین امور کفر و بی طبع
 عدم تصدیق نیست پس تصدیق به نبی از اصول ایمان است ما جاره البنی از فروع ایمان و
 هم چنین عدم معرفت امام که فی المعنی عدم تصدیق است باو مخل ایمان است و مستر او عین
 ایمان پس این اصول باشد نه از فروع قیاس آن بر ضروری نمی توان کرد زیرا که فروع در میان
 استلزام ابتدائی و استلزام بالواسطه و ذلک بین استره فیه و ثانیا گوییم معرفت
 قطعاً ضروریه فرعیه و قسم است یکی شناختن آن حیثیت آنکه حکم است از احکام انکار
 از آن نوع و مثلاً نماز پنج گانه واجب قطعیه است منکر و جو بآن منکر ضروری کافر است و
 دیگر شناختن آن تا که عمل نماید بر آن در صورت اقسام علم بعلیایست و خارج از فروع است
 لکن اولاً بسبب گاه است که از اصول فرعیه محسوس سازند لکن این معنی آخر است بر لفظ
 اصول و شناختن امام منصوب من قبل است از قبیل علم عملی نیست پس عدم معرفت امام
 متوکر کفر نه از راه انکار ضروری عملی است بلکه از راه انکار اصلی از اصول علمی است و
 من النقص زیرا که اگر نصب امام باختیار خلق می بود خلق ساخته خود را خود می شناختند حاجت
 بتاکیه تمهید چه بود اگر نمی شناختند یا انکار از امامت شخصی خاص بودند چونکه مسئله
 ضروریه نبوه هرگز متوکل علی الجاهلیت لازم نمی آید تا حصول چنانکه نبوت رسیده امام از طرف خدا

نکته
 اینست که
 است از اصول
 هیچ

باید منصوب و دلیل عقل و نقل بر آن قایل گردیده پس امارت از اصول ایمان شده از فروغ
 آن که تعلق با فعالان بندگان دارد و فاضل را بهیچ وجه در شمع الیقین گوید که معتزله در وجوب
 عقل نصب امارت باین حجت متمسک شده اند که نصب امارت مشتمل است بر دفع ضرر منقول
 و دفع ضرر منقول واجب است عقلاً پس نصب امارت واجب است و این همان دلیل است که پیشتر از
 اشاعه منقول شد که بجا عقلاً اجماعاً گفته بودند و جواب این در ضمن جواب آن گذشت
 و مجلس نیست که در وجوب دفع ضرر مسلم است عقلاً اما بر فاعلش نه بردگیری پس دفع این ضرر
 و نصب امارت اگر ثابت شود که فعل است برایشان واجب است و این عین محل نزاع است و بنا
 دلیل بر این در صریح است و اما بر اینکه نصب امارت کار جناب الهی باشد چنانکه حق و ندیب
 شیعه است مباشرین این کار تصرف در خدائی و خصم کار الهی و از جمله معتدین مستحق عقاب است
 خواهند بود و ازین بیان بفضل التمسک بشد که مخالفین تنها بخصب امارت قناعت
 نکرده اند بلکه خصم تبه بوجوبیت نیز نموده اند و در جای دیگر فرموده و نیز حدیث متفق علیه
 میان همه مخالف و موافق مسطور در همه کتب معتبره ایشان از جمله جمع بین صحیحین است که من
 مات و لم یعرف امام زمانه میته جاهلیه پس امارت صواب این مقام که نه شناختن او
 موجب کفر و شرک است بالضرورة باید منصوب از جانب جناب الهی و حضرت رسالت پناه
 باشد نه امری منصوب عاید یا چه امری است نشان ایشان که در شان ایشان فصل نصب و رسول
 صادر نشده باشد مثل اصنام تراشیده مشرکان از امامت سوا نام نشانی ندارند چنانکه
 جناب مقدس الهی فرموده ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و ابائکم ما انزل الله بها
 من سلطان یعنی این بهتر است که شما می پرسید و امر که شما خلفا می بینید نیستند مگر نامی
 از بوبیت خلافت که شما و ابائ شما دار داده اند خدای تعالی هیچ حجت و سلطنت ایشان

عطا نموده ایشان را حاکم و سلطان فرموده چون بر این مذهب ثابت شد که امامت بنی هاشم است
و احتیاج به دیگری نیست و ایمان و اسلام آن تمام نیست مگر سبکی که فی حق است امام مدیر کافران است
چنانکه از اوله کوره بغایت ظاهرت پس ثابت شد بفضل امامت که مسئله است
ایسائل اعتقادی یقینیه و از جمله اصول دین ارکان ایمان است ایسائل ظنییه فروع دین است
اعتقاد سنیا است و از جمله غرائب افعال شان اینکه با وجود اعتقاد بآیات و احتیاج به
وامام خروج جا به با امام از اسلام نبوت را از اصول میدانند و امامت را داخل فروع و
بعد ازین نیز نصوص صحیح که شمرده اند برین مدتی تفصیل خواهد داشت و اینست که
نقطه و از جمله دل سمعیه می آید و اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است که بعد
نصبت جابر لایتناب در غدیر خم نازل گردید پس معلوم شد که امامت از مهمات دین و مکملات
سبیل یقین مخفی نماند که اصول دین چنانکه دینی مسایل علمیه است فروع دین مسایل
عملیه پس منکر دین با کذب بقا و قوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام خارج از دایره
اسلام یا پیش مقتضایش آن بود که مخالفین بر عدد کفار محسوب باشند از اینجا که جمعی
از علما مانند شیخ قاضی سید حیدر و شیخ یوسف بحرانی منکر امامت کافر دانسته
اند مشهور نیست که در ظاهر شرع احکام اسلام بر اینها جاری است و این کافران یعنی
شد کفر و نفاق چنانکه منافقان حکم اسلام جاری بود اگر چه در باطن بترازیست
غایب بودند و این حکم تعبیر است و التصوص من طریقنا دالة علیه فی الحدیث الاسلام
حقن بالدم و تحلی به الفروج الا ان یکتسب الجحیم پس در حال شان مثل حال کفار
در دوزخ و حریان این ثواب پروردگار و در دنیا حال شان مثل حال منافقان و دور نیست
بترین امر حرام کلمه طینه شهدا دین باشد پس چنانکه اهل کتاب بت پرستان یا معتزله

شان بود نبوت انبیای سابقه در ظاهر شرف دارند مخالفین نیز بسبب اعتدال و تقوی و غیره
 بنی ببطریق اولی در ظاهر شرف ان کفار باشند و لکن حظشان از اسلام نیویست و لیس لهم
 فی الاخرة من خلاف فی روایة ابی یعقوب عن الصادق علیه السلام انه قال فی
 تفسیر الله لی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبة
 والمغفرة بولا یتهم کل امام عادل من الله عز وجل قال الذین کفروا اولیاءهم
 الطاغوت یتخرجونهم من النور الی الظلمات انما عنی هذا انهم كانوا علی نور الاسلام فلما
 انقلبوا کل امام جائل لیس من الله خرجوا بولا یتهم من نور الاسلام الی ظلمات الکفر
 فواجب الله لهم النار مع الکفار و زاد العیاشی بعد قوله الی الظلمات قال قلت للعلی
 عنه بهذا الکفار حدیث قال الذین کفروا قال فقال ای نور للکافر و هو کافر و خارج
 الی الظلمات انما عنی هذا الی آخر الحدیث اگر گفته شود منکر بعض اصول دین کافرست پس
 باید که اینها نیز کافر باشند خواهیم گفت که آن اصول ضروری اسلام است که منکر آن کافرست
 و اما اصول ایمانی پس انکار آن باعث خروج از تشیع ایمان نه خروج از اصل اسلام
 و چون شبهات در دکان اهل نقایق شقاق جا گرفته بمسئله امامت نسبت باینها قدری
 باقی نمانده اگر نسبت بجای حدیث غدییر که از صدر اول بودند عذر پذیر نباشد
 و ان عوملت معهم معاملة المسلمین ظاهراً ضرورة تقیة او غیرها و نه مشبه بود در میان
 اهل سنت حسب قاضی عدنان نیست که اهل قبله را تکفیر نباید کرد و لکن جمعی از اینها قائل
 بتکفیر مخالف خود شده اند و چونکه مسئله امامت از فرع عمیدانند و از فروع ضروری
 بهم نیست پس حکمشان بتکفیر از راه محض عناد و ولد ادب و از جمله شرائط امامت نیست
 که منصوص است الله باشد و آن بعد ثبوت اشتراط عصمت واضح است چه علم آن

علم کلامی
 امام شیخ الاسلام

علم کلامی
 امام شیخ الاسلام

علم کلامی
 امام شیخ الاسلام

بدون علامه الهی غیر متصور است پس نص بر او تلک واجب باشد و بعضی اهل سنت گفته اند که شرط
 در امام که غائب مستو نباشد و آنچه سابقاً از ادله عقلیه و نقلیه گذشته است در دفع
 آن کافی است و در بحث غیبت امام ثانی عشر علیه الصلوة والسلام انشاء الله مفصلاً
 بیان خواهد شد فائده خامسته آنکه اخوند علیه الرحمه در حق الیقین فرموده مقصد
 سوم در بیان صفات و خصائص امام است که از احادیث معتبره ظاهر می شود و آنها
 در احادیث بسیار است و در حیوة القلوب مذکور درین ساله بعضی را ایراد
 می نمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که امام زاده
 علامت پاکیزه و نافه دیده و ختنه کرده متولد می شود و چون از شکم مادر بر می آید
 دستهارا بر زمین می گذارد و صد البشهادتین بلند می کند و محتلم نمی شود یا ثبوت
 جنابت را و بهم نیزه قول که یا مراد اخوند علیه الرحمه ازین احتمال عدم حاجت
 الی الاغتسال عدم الانزال و این را فی المنام شیخا من الاعلام علی وجه یشابه الاحتمال
 او رویا علیه السلام لیس من الضغاث الا سلام و انه والی الفضل و الانعام باز می فرماید
 و دیار اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرد یعنی آنچه واقع می شود در آن حال از این است
 و خمیازه گسان کشتی نمی کنند و از پشت سر بیند چنانکه از پیش رو می بیند قول
 تو هم نشود که ازین روایت تحقق رویت یا تخلف بعضی شرط مستفاد می شود زیرا که از
 جمله شرایط رویت تحقق مقابل است انتفاء مائل و در رویت پشت سر این دو
 منقود و یوناف امام فی بحث امتناع رویتة تعارض اجتماع شرایطها فیه کما یستفید
 الا ما میانه بر که مراد از رویت درین مقام معنی حقیقی آن نیست بلکه رویت درین جا بمعنی
 ادراک و معرفت و بر تقدیر یک رویت بمعنی اصلی آن مراد با متبنی بر انعکاس شعاع

در بیان صفات و خصائص امام
 در احادیث معتبره ظاهر می شود و آنها
 در احادیث بسیار است و در حیوة القلوب
 مذکور درین ساله بعضی را ایراد
 می نمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد
 باقر علیه السلام روایت کرده اند که امام
 زاده علامت پاکیزه و نافه دیده و ختنه
 کرده متولد می شود و چون از شکم مادر
 بر می آید دستهارا بر زمین می گذارد و
 صد البشهادتین بلند می کند و محتلم نمی
 شود یا ثبوت جنابت را و بهم نیزه قول که
 یا مراد اخوند علیه الرحمه ازین احتمال
 عدم حاجت الی الاغتسال عدم الانزال و این
 را فی المنام شیخا من الاعلام علی وجه
 یشابه الاحتمال او رویا علیه السلام لیس
 من الضغاث الا سلام و انه والی الفضل و
 الانعام باز می فرماید و دیار اش بخواب
 میرود و دلش بخواب نمیرد یعنی آنچه
 واقع می شود در آن حال از این است و
 خمیازه گسان کشتی نمی کنند و از پشت
 سر بیند چنانکه از پیش رو می بیند قول
 تو هم نشود که ازین روایت تحقق رویت یا
 تخلف بعضی شرط مستفاد می شود زیرا که
 از جمله شرایط رویت تحقق مقابل است
 انتفاء مائل و در رویت پشت سر این دو
 منقود و یوناف امام فی بحث امتناع
 رویتة تعارض اجتماع شرایطها فیه کما
 یستفید الا ما میانه بر که مراد از رویت
 درین مقام معنی حقیقی آن نیست بلکه
 رویت درین جا بمعنی ادراک و معرفت و
 بر تقدیر یک رویت بمعنی اصلی آن مراد
 با متبنی بر انعکاس شعاع

خواهد بود چنانکه در وقت ملاحظه آئینه آدمی شایسته است بر امری بیند و مقابل که شرط
 بر ویست اعم است از مقابل حقیقه و مافی معنای پس بر تقدیر آنچه در حکم مقابل است متحقق
 خواهد بود و لا ضریفیه یا آنکه حق تعالی قوه موعده فی الاصادق را برای آنحضرت موعود
 هم و بعثت نهاده باشد و آنکه اس نظر از غیر صیقل و ظهور اثر بصیرت از غیر حد چون نظر بقدرت
 الهی امریست ممکن اگر چه عادت با مستلزم تحاله خواهد بود بجز آنکه نظر اصادق با
 شریک متحقق شود فانه تحصیل چه حسن بصیرت در آن نظر که مسمی است بر ویست بدون تحقق شرط
 محال است که علی الحقیقه متحقق گردد چنانکه نار کارش احوال است هر گاه ماده قابل للاحراق
 با مقارن شود و البته حق تعالی وقتیکه حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را
 نمرود نجات داد امر فرمود یا ناد کونی بر دغا و سلاما علی ابراهیم پس حقیقتش مستحیل و
 بحقیقه آخری دید ازین جهت اثرش متبدل گردید اگر چه صورت نار در اشراف و نور باقی باشد
 والا ممکن نبود که حضرت ابراهیم را مقامی آسودشان بین الامرین فافهم فانه دقیق و لکن
 لم یجعل الله له نورا فخاله موبخ و نور بآدم فرماید و فضله که از آدمی بدست می آید از آن
 می آید زمین خدامو کل کرده است که از او پوشانده و فرود و چون ره حضرت رسول را
 می شود بر امتش درستی آید هر کس دیگر که بشود خواه دراز و خواه کوتاه یک شریک
 زیاد می آید و ملک با او سخن می گوید تا آخر ایام عمرش و این بابویه حمه الله علیه حضرت
 امام ضار وایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت علم بدقایق امور از همه پیش
 و پر هیز گاه تر و بر دیار تر و سخنی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است
 ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و بول غایب او را کسی بیند و زمین کل است با آنکه آنچه از او پیرن آید فرود که مردم

ظاهر نشود و بویشتن از مشک خوشتر است **اقول** و این عادت مؤمنانست که بدلیل عقل و شایسته
 از عصمت طهارت و فضیلت برات از منفرد بر وجه اتم و اکمل فلا تفعل باز در ترجمه حد
 می فرماید اولی است بمهرم از جان شان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب جان خود را
 فدای او کنند یا آنکه مردمی اختیار این حالت را نسبت باو هم میسرانند **اقول** ظاهر امر
 اخوند علیه الرحمته در این احتمال از لفظ مردم اهل بصیرت اند که بصیرت ایشان را جانثار
 و تقدیم حضرت در هر باب طلبا لمضاهاة الباری و امید دارد و الا نسبت با اهل نفاق و ارباب شقاق
 تخلف این حالت بهترست فافهم اتبذروا حقوقهم و قد موغیوهم علیهم باز می فرماید
 و مشفق تر و مهربانتر است بر ایشان از پدران مادران ایشان و قواضی فروتنی و نزد خدا از همه
 بیشترست و آنچه مردم را بان امر میکنند خود زیاده از دیگران بآن عمل نمی نمایند و آنچه مردم را از آن
 می کنند بشان دیگران اینها را ترک آن فرماید و دعا او مستجابست حتی آنکه اگر بگوید یا علی
 هر آینه بدو نیم شود و آنچه حضرت رسول نزد اوست خصوصاً شمشیر و الفقار که از آسمان آمده است
 و نزد او نامه است که نامها جمیع شیعیان اهل بیت تا روز قیامت در آن نوشته است نامه دیگر
 نزد اوست که نامها دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام می باشد جامعه و آن
 نامه است که طول آن بیفتاد ذراع است و عرض یوگس سفند چون پیمبری شود بکنند آن
 می شود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاجست نزد او می باشد جعفر بزرگتر و جعفر
 کوچکتر یکی از پوست بریت و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام عدد و غیر آنها
 حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تغزیر آن یک تا زیانه است یا نیم تا زیانه
 یا ثلث تا زیانه و آنرا حضرت رسول املا فرموده حضرت امیر المومنین ع خط خود نوشته است
 و صحیفه فاطمه نزد امام و در آن نامه و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است

و از برای آن که آنرا با حضرت نسبت میدهد پسند که چون حضرت سالت پناه از دنیا مفارقت کرد
 حضرت فاطمه را ندیده عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاها منافقان امت را رض شد حق تعالی
 جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرها آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
 امیرالمومنین می فرمود و در آن کتاب اخبار آینده است تا روز قیامت در حدیث دیگر فرموده
 که میان امام حق تعالی و عموئی از نور هست که در آن عمو اعمال بندگان خدا را می بیند آنچه
 بر او مشتبه شود و در آن نظر می میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقول است که امام
 بچند خصلت متوقیان شناخت اول آنکه امام پیش او فصل امامت را می کند چنانکه حضرت رسول
 نص بر خلت امیرالمومنین کرد صلوات الله علیه و هم آنکه هر چه از او پرسند جواب شایسته می فرماید
 و اگر نه پرسند خود ابتداء می نماید سوم خبر میدهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها
 میدانند هر کس را بغت او جواب می نماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همیشه
 میفهمند از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر می شود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه
 مصلحت بوده است مرده را زنده میکردند و چنانکه حضرت امیر مکر مرده را زنده می کرد و حضرت
 باقر و حضرت صادق ابو بصیر بنیاد کردند و صفا خوره و بیسی اشفا دادند و در احادیث
 بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بخواهد بر پیغمبری اوده بود همه بر رسول خدا ولید
 هدایتی عطا کرده است و قادر بوده اند بر طایر و زمین مساوت بسیار بعید در زمان قلیل طایر
 بلکه در یک روز کمتر چند مرتبه بر زمین می آمدند و کتابها جمیع پیغمبران مانند تورات و
 انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیت و ادريس و ابراهيم و الواح موسی و همه را ایشان بود
 و آثار جمیع پیغمبران مانند عصا موسی برهن ابراهيم یوسف سنگ موسی که دانه
 چشمه از آن جاری شد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار نبیان و ایشان بودند و اکنون

نسخ
 بکتابت حضرت
 حق تعالی
 شریف
 جعفر صادق
 نقول
 ع

همه نزد صاحب الامر علیه السلام حق تعالی ابرامشان کرده که بر این سوار خواهند شد که
 ملکوت آسمان زمین بگردند و هفتاد و دو هم عظم حق تعالی میدهند که برای هر چه خواهند
 البته استجاء می شود یکی از آن سواران اصف میست که باین اسم تحت یقین را از دوماه
 بیک چشم زدن در حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صد ملک را
 می شنید و گاهی روح القدس خلقی است بزرگتر از جبرئیل میکائیل مشافهت با ایشان القا
 میکرد و گاهی با امام حق تعالی ایشان نقش می شد و گاهی صد ای ملک بگوشت ایشان میر
 مانند صد آن بخیری طرشتی فرو آید در احادیث بسیار وارد که عمده عالم با علم است که
 در هر آن در هر ساعت از دریاها نامنشا علم الکی بر مافایض می شود و ملائکه روح عظم
 از ملائکه است در شربت بر بام نام مان نازل می شوند و بر آنحضرت سلام کنند آنچه از امور
 انسال در این شب قدر شده است بر او عرض کنند و علوم گذشته و آینده همه در ایشان است
 و هر یکی که از آسمان زمین آمده است نزد ایشان است و اوست علم جمیع پیغمبران اند ایشان متوسل اند
 که هر کس که نظری کنند از جبین ایمان کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگری
 و سنگی که امام نظری کنند از آن علم بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر باطن آن باطن
 باطن مخصوص امام است و جامه او حریر باد و زیورها و مکرها و انگشته ها و جمیع اسباب ظاهره
 و باطنه حضرت رسول بحضرت امیر المومنین رسیده نزد سائر ائمه علیه السلام مضبوط است
 و صندق از پوست نزد ایشان است که علم پیغمبران و اوصیا و علما گذشته و آینده در آن مضبوط
 و آنرا جفر ابیض گویند و صندق دیگر نزد ایشان است که جمیع علم حضرت رسول در آن
 مضبوط است و آنرا جفر احمر می گویند و حضرت صاحب الامر خواهد که شوال و او شهادت
 ای عبدالله انه قال عند الجفر ابیض فقال له ید بن ابی نعلا وای بنی فیه قال فها

لی بود داود و تودیت موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و الحلال و الحرام مصحف
 فاطمه و فیما یحتاج الناس الینا ولا یحتاج الی احد قال علیه السلام و عند الجفر الامر
 و ما یدیکم بالجفر فی السلاح و ذلک و انما تفتح للدم یفتحها صاحب السیف للقتل کذا فی مجمع
 البحرین و نقل عن الشریف الجرجانی شرح المواقف ان الجفر و الجامعه کتابان یعلی کرم الله
 وجهه قد ذکر فیها علی طریقه علم الحروف و الحوادث الی انقراض العالم و کان الاثمه ^ن ^ن
 مرین کاد یعرفونها و یحکمون بها انتم بایز می فرمایند در احادیث معتبره بسیار منقول است که
 در شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پیغمبر امام زمان
 صلوات الله علیه را رخصت نمید که با سمانها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرود و در آن
 هفت طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوایم عرش و رکعت نماز می کنند پس بسو بدنهای شریف
 بر می خیزند با سر فراوان و علوم پایان و اعمال هر یک از این است از نیکان و بدان در هر صبح و شام
 و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان و پدرها
 و دیوارها و گورها و دریاها مافع علم ایشان بشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع می شود
 بران مطلع میگرددند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه در هنگام فات جمیع علوم خود را
 بامیر المومنین تسلیم کرد و حضرت امیر المومنین فرمود که در آنوقت هزار باب علم تعلیم کرد
 که از هر بابی هزار باب مفتوح شد و فرمود که چون مرا غسل دهی کفن و حنوط کنی مرا ایشان از هر چه
 خواهی ال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب علم را تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب
 کشف می شود و بهم چنین هرگاه در وقت فات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم
 می نماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن نماز نمی کند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام
 بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت با عجز از آما و طی الارض نزد او حاضر می شود و علوم

اور اکسبے کند بجهاد می نماید بخو یک اکثر مطلع نمی شوند چنانچه حضرت امام خدام
 بغداد حاضر و حضر امام محمد تقی علیه السلام رخا سان حاضر شد و تفصیل در جلال و جلال
 ایراد نمود در احادیث متکثره از دست که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق
 شده اند بد نهاد و کما ایشان از طینت عرش آفریده شده اند چون حق تعالی خواهد
 که امام خلق کند ملکی را که شربت ابلی از زیر عرش بر می دارد و نزدیک امام می رود
 که در می نشاند و آن از آب قیق برست است ایسکه نرم ترست و از غسل شیر ترست و آب شیر
 سفید ترست و از برف سرد ترست پس امر می کند او را بحجام و نطفه امام از آن آب
 می شود و چون چهل روز بماند در رحم روح را و دیده شود و برای یک ربع از چهل ماه
 پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملکی بر باز می و می فرستد این آیه را و تمت کلمه
 ربك صدقا و عدلا لاصبدل الکلماته و هو السميع العليم و در شکم مادر که در حق
 می کند و ملاقات انا انزلناه و سایر آیات نماید چون متولد می شود و در شش ماه از جانب یا
 بر می آید اقوال در بعضی و آیت آمد که حضرت امام حسن عسکری فرمود که حمل ما اوصیا
 پیغمبران شکم نمی باشد در شکم باشد از رحم بیرون آیم بلکه از ران در آیم و می آیم
 زیرا که نور با حق تعالی ایم و خیر که تفاوت نجاست را از مادر گردانیده است باز می فرماید
 پس چون متولد می آید و بتبله می کند دستها را بر زمین گذارد و در سجده آسمان بلند می کند
 و صد ابد که شهادت بلند می کند پس ملک در میان او دیده اش و گفتش همان آیه را نقش می کند
 پس عالمی میان عرش با و میر که ثابت باشد بر حق که بر امر عظیمی را خلق کرده ام تو برگزیده
 از خلق من محل را بر منی صندوق علم منی و آیین منی بر منی خلیفه منی در زمین منی بر منی تو
 و هر ترازوست از او واجب انیدم رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بجز و جلال

خود سو گند یادمی کنم که هر با تو دشمنی کند و او را در بدترین صندل و سبزه نم هر چند در دنیا
 روزی را فراموش کردم چون بنیاد می تمام شود و آیه شهادت را تا آخر در جواب بنیاد می بخواند
 پس در آن وقت حق تعالی علو مقام و ولید و آخرین باب و عطا کند و حق آن شود که روح القدس
 در شب و روز و غیر این را زیارت کند پس چون به تبه جلیل آید فایز گردد و حق تعالی در هر شهر
 منارجی عالی نور بر او بکشد که اعمال بندگان خدا در آن به بیند و برایت دیگر در این شهر که نزل
 شود نور می آن خانه ساطع گردد که پدر مادرش آنرا مشاهده نمایند و چون بیند و بقبضه
 و سه تبه عطا کند و انگشت تخمید بلند کند و ناف سیده ختنه کرده بیاید و دندانها بشوید
 و روید باشد در یک شبانه روز نور و می مانند طلا از دستها مبارک و ساطع باود
 احادیث بسیار در شده است که خانه یا ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه یا ایشان
 مکر ملائکه نازل می شود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال با هر پدری
 از مادر است و حضرت بابا کشی بالشها خانه خود فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه
 و بسیار باشد که پیر یا ایشان بر می چینم و جمع کنیم و تعویذ اطفال خود می بخوریم و این
 حجیت ایند بر جمیع جن و انس و احوال جنیان بخدمت ایشان آید و در حلال و حرام احکام
 خود از ایشان پرسید و ای که ایشان را خدمت می فرمودند و بر تمام فرستادند و یکی از جن
 بصورت او دایمی در مسجد گوفه خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام و در وقتیکه آنحضرت بر
 منبر بودند و حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون این خطبه فارغ شد پرسید که کیستی
 منم و پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بود و او درین وقت فوت شده و فرمائی حضرت
 او را بجای پدر خلیفه خود گردانید اینها مجلی است از احوال ظالمه ایشان که عقل اکثر خلق را
 می تواند رسیده غرائب احوال و خفا یا اسرار ایشان را نمی دانند و تاب نشیندن آنها ندارد

مگر ملک مغربی یا پیغمبر مسلی یا مومن کاملی که حق تعالی دل و امتحان کرده باشد و بنوایمان
منور گردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که بارش هر یک خداوندانید و در کارهای
از برای قایل شوید غیر اینها آنچه از فضائل و کمالات برای اثبات کنید که گفته خواهیم بود
حق تعالی فرموده است قل لو كان الهم صدادا لكلمات ربی لنفد الهم قبل ان تنفدا
كلمات ربی و لو حیثنا بمثله صداد یعنی گویا اگر بوده باشد در یاد و برانگیختن
کلمات پروردگار من آئینه آخر شود در یا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من چند بیاویم
بمثل آن در یاد و در احادیث وارد شده است که ما هم کلمات پروردگار که فضائل و
احصا توان کرد و چنانچه گفته اند بیت کتاب فضل تر آب بحر کافی نیست که ترکیم
انگشت و صفحه بشمارم انتهی کلامه علی استر قاسم بدانکه فضائل و کمالات و محاسن صفات
و خوارق عادات حضرت زیاده از آن است که بشمارد و آید و فی بعض الایا و لو كان
البحار مدادا و الاشجار اقلاما و الانس کتابا و الجن حسابا لافصلا صفات
علی بن طالب و لکن بعض نا بلدان بر منزل تحقیق که انفس بکلمات غلظه بهرینند اندگان
می نند که حدیث نزلوا عن الربوبية و قولوا فینا ما شئتم و لالت و در برینیکه هر چه
غیر از خدا بر اینحضرت باثبات سازند از خلق و رزق و مانند آن صفات مختصه
بار تعالی و آباء و پیروانی که در فضائل دیده شنیده شود اگر چه و می آن غایب و قایل با
قبول آن لازم نیست این معنی از غایت نافی اینها نمرده زیرا که صفات مختصه از خصایص
حضرت باریست و نفی ملزوم مستلزم نفی لوازم مساوی آن نیست پس نفی ربوبیت در قوه
نفی آن همه است بلکه اینهمه در مفهوم ربیطوی است چنانکه در بعضی احادیث از حضرت امام
حسن عسکری در تفسیر العالمین وارد است ای مالکهم و خالقهم و سائق اراهم با آنکه

نقص افعال بعض نا بلدان
نقص تحقیق در بعض
بکلمات غلظه بهرینند
استر قاسم بدانکه
نیز نوا عن الربوبية
و قولوا فینا ما شئتم
و لالت دارد
اینکه بعضی غایب
غایب باری است
باثبات رسانند
از خلق و رزق
و مانند آن
و آباء و پیروانی

این مسئله از مسائل اصول است و بصورت دین ثابت است و ازین جهت است که صد و عیالیه
در رساله اعتقاد خود گفته که از جمله علامه کفر مفوضه خلق و زرق ناند و از راه
روایت که بنحیت حضرت امام جعفر ^ص و حق عرض کردم که مرد از اولاد عبد بن سبیل است
بنفوذ فیض مودت و نفوذ فیض صیبت عرض کردم که او می گوید که حق تعالی خلق کرد محمد و علی
پس کارخانه ایجاد و تکوین بر دو رسانی با آنها سپرد فخلق و رزق افروود دروغ
و شمرید الحادیث و روایتیکه از ابی شام جعفر از حضرت امام ضا علیه السلام منقول است
که غالیان کافر مطلق اند و مفوضه مشرکین اند کسیکه با آنها مجال و نشینی کند یا با آنها
خلطه و محبت نماید یا همراه شان چیز بخورد یا با ایشان صلوات نسبت بایشان بعمل آرد
یا با آنها مناکحت کند یا آنها را امانت دارد قرار دهد یا امانت آنها را نزد خود نگه دارد یا حدیث
آنها را تصدیق کند یا آنها نماید اگر چه بیک کلمه یا بعض کلمه باشد از قول او دوستی خدا
عز و جل و ولایت رسول خدا و ولایت مایه میرد در دستان کافری است از اینجای لایح شده که
انچه بعضی از ایشان می بالغه در قبول جمیع روایات فضائل منزه گفته است امرای اعتقاد
اللهم یجب یعقدا المؤمن یدین الله به قبول فضائل امیر المومنین تصدیق
جملتها و التسلیم لروايتها کائنه ما کانت بالغة صا بلغت کایراعی فی احادیث
القضائل السال و کلاهمال از اینها و اغفال قائل سر و ماگر چه تمسک نموده است درین
دعوی بعض فقرات دعا اعتقاد که در هیچ الدعوات و مفتاح الفلاح و غیر آن مورد است
وفیه اشهد ان علیا امیر المومنین الی قوله اصام و حجتی و دلیله و صراطی
و حجتی و صریح اثق بالاعمال و ان ذکرت و کلاهمالها منجیه و لی امین و کلاهمالها
و کلاهمالها و کلاهمالها و القبول من جملتها و التسلیم لروايتها الی

تفویض به غیر
کار کسی و امر
خلطه بنفوذ فیض
و کلاهمالها
حاشا که درین
بر کسی امر
ایمان خود
و کلاهمالها
منتهی الارب
عنه اغفال
گذاشتن چیزی را
و کلاهمالها
و کلاهمالها
و کلاهمالها
منتهی الارب

اخر الفقرات ثم قال المستدل مع انهم سلام الله عليهم اعطوا قاعدة كلية
 شريفة مدعية مسلمة عند المخالف والموافق لهم في نواحي الدبوبة وقولوا
 فينا ما شئتم وبعض النبا عشن براین عی حجت آورده بر دایت بصائر الدرجات
 از ابی عبد الصادق علیه السلام که فرمود که نکذیب مکنید هیچ حدیثی را که بیاروید
 برای شما احد پس بدستیکه شما نمیدانید بلکه شاید آن حدیث چنانست که در وقت
 نکذیب آید خدا بر فوق عرش او و برایت معانی الاخبار از علی شیبک که حضرت امام
 علیه السلام در مکتوب و بعد علی شیبک نوشت که هرگاه حدیثی از ما بتو برسد یا منسوب بسو
 ما باشد مگو که این باطل است اگر چه مقتضی بخدا ان شاء الله که تدرک ما قلنا او علی
 وجه صفت بدستیکه تو ندانی که از برای چه گفتیم و هر کدام وجه کدام صفت کلام محمول
 انتی لکن این از جهت تمسک در فن حدیث و کلام چه اولاً بقصد قول تعالی ان جاءکم
 قاری من بیننا فلیتبعوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فقصوا علی ما فعلتم
 تا در میان ما موی تمیض و تحقیق چید راستی و دروغ در میان مردم شایع است جملو
 عملاً صاحب احاد و اخو سینا و ثانیاً بقول خود حضرت رشتا پناه که فرموده است اکثر علی
 الکذابة فمن کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار و ثالثاً بقول حضرت که فرموده
 ان لكل رجل مناد جلاً یکذب علیه در حدیث سابق وارد است که هر کس یکصد نفر
 روایت اهل غلو را از قول ما بیرون بفرستد و آخره پس هر حدیثی را قبول ننوا کرد و هر حدیثی را
 رد نتوان کرد بلکه تمیز و تفرقه و تحقیق حال دایه و روایات ضرورت اخبار یمن هر حدیث
 در احکام فروعیه عمل کرده از طریق سنی یا پیروی نهاده اند اگر در اصول یمن نیز بر هر حدیثی
 عمل تعان کرد در بنیان مصوص و عقائد حقه و بین مسبین اختلاف کلی خواهد یافت

در بیان
 در بیان
 در بیان

پناه بخدا از مثل این حکمت که از نیم ملاها می نماند کم بایگان بنظر می رسد پس از تحقیق حال سند چارچوب
 بلکه در اکثر اوقات از الفاظ و مضامین عبارات تمیز در میان روایات برای من خیر حاصل شود
 فانه علی کل حق حقیقه علی کل صواب و کما هو النصوص صائت و چنین امور
 خاصه بطایفه غیر مستور و ازین است جا که هرگاه روایتی از سیاق روایات قطعی معصومه
 بیرون یافتند بکسی که آن روایت را می آورد می گفتند اعطال و جوب النور و تنقید حال
 رجال می گوشتید و روایتیکه لایق قبول نبود آنرا بر صواب آن رد می کردند هر چه که از طریق حقیقه
 مخالف یافتند هرگاه مجال تاویل نمیداشت آنرا انکار میکردند و لا اقل که در پایه استغناء
 در می آوردند و می گفتند فلان روی الغواثب تا انکار صریح لازم نیاید پس گمان اینکه هر
 روایتی که یکی از روایه فضائل اهل بیت علیهم السلام منسوب بیک از حضرات ساخته با انکار آن
 نمی توان کرد توهم فاسد بلکه بسا که علی ما روایات فضائل را از کتب معتبره ائمه اهل بیت
 و الزاماً علی می آورد می سازند و لازم نیست که اعتماد بر آن داشته باشند و گاه است در نقل
 فضایل باسید تواند در صد تحقیق رجال بر نمی آیند پس از راه تواتر معنوی حاصل فضیلت
 باثبات میرسانند اگر چه اخبار احوال را به تنهایی محل اعتماد ندانند چه جرم خلاطه حرام
 می باشد و اعتماد بر هر اجداد از آن بتوان کرد پس چنانکه انکار فضائل قطعی بربخروج از
 ایمان است اثبات فضیلت غیر ثابت به هم بخیر بخروج از حدود ایمان میگرد و بسیار از امور
 که علامه بآن متفوه می شوند اگر چه در نظر ظاهری از قبیل فضائل معلوم شود و تحقیق
 امور جعلیه غیر اصلیه و انکار آن باین است و قبیل انکار فضائل آنحضرت پس انکار فضائل ثابت
 کفر است انکار چنین فضائل بلکه تخصیص فضائل ندارد انکار هر حکم آن حضرات
 همین حکم دارد لکن عرض حضرات را از امثال روایات سابقه در نیافته اند و ندانند

بخدا از مثل این حکمت
 نماند کم بایگان بنظر
 می رسد پس از تحقیق
 حال سند چارچوب

و از این جهت که
 در این کتاب
 از فضائل ائمه
 علیهم السلام
 و از این جهت که
 در این کتاب
 از فضائل ائمه
 علیهم السلام

که چنین نصوصی لایق قبول است و روایت ندارد و نه بر ذم انکار است بلکه اختصاص موضوع
 شک دارد و دلالت می کند بر اینکه دفع و ایات بجز استبعادات ممنوع است که با وجود احتمال صحیح است
 تاویل صحیح انکار آن را ساختن می تواند کرد و لکن بر آن را و می گفتن و التعمید علی الراوی را می توان
 چنین موضع موضوع و قول آنحضرت فانك لا تدر لما قلنا و علی ای وجه صفت صحیح
 در اینکه انکار در جائیکه جه انکار معلوم نباشد و عموم تعلیل در آن دارد بر اینکه بهین حال قبول
 چه عقاید و بمقادیر ظاهر بدو تنبیه در تحقیق آن روایت پس تسکین بظاهر قول او فیما مشتمل
 چنانکه فاضل شسته و تابعان او از آن تسکین اعتبار هر گونه فضیلت من فهم معارف و ایست خفته
 است فانه کاید علی ای وجه صفت صدق هذا الكلام علی الوجه العام مع انه در
 بعض اخبار لا یتجاوز ابنا العجوبة فمروا فینا ما شئتم و لن تبلغوا و فی بعض الروایات
 لا توفونافوق حدنا و چه ماناست کلام و درین مقام بکلام اهل سنت که عموم فاعل ما
 در خصوص اهل بدست تسکین اعتبار هر فعلی از افعال ایشان ساخته اند اگر چه مخالف است
 مطهره داشته باشد و بر عم نشان هیچ معصیتی سبب کنند و عدالت ایشان را بر هر نمیزند حال
 تخریج کلام را نیافته اند که در چه محل صادر گشته مگر کما ای می نماید هر حرامی بنص حدیث بر آنها
 سلام بود پس حال ایشان مثل ایا حیران و علیه السلام نقول مست و خزی یا قال العسقلانی
 وقد استدل بحجت از بعض مدعیان تشیع که بطر غلو و تفویض است که با خود و هو خلاف
 الشرع و الدین است چنانکه بعضی از فضلاء اهل سنت مغفرت اهل بد را بر ضعی حمل کرده اند
 لکن این تاویل را عمل اجماعی نیست و بعضی گفته اند که گناهان آینده شان مغفور است
 و آن گناه است از عدم وقوع گناه از آنها و از بعض اهل سنت در آن نظر و تامل کرده اند
 و بعضی گفته اند که غفرت لکم فی الآخرة مراد است قال الطینی فی شرح المشکو

فاضل شسته
 تابعان او
 از آن تسکین
 اعتبار هر
 گونه فضیلت
 من فهم
 معارف و
 ایست خفته
 است
 فانه کاید
 علی ای
 وجه صفت
 صدق هذا
 الكلام
 علی الوجه
 العام
 مع انه در
 بعض اخبار
 لا یتجاوز
 ابنا العجوبة
 فمروا
 فینا ما
 شئتم
 و لن
 تبلغوا
 و فی بعض
 الروایات
 لا توفونافوق
 حدنا
 و چه
 ماناست
 کلام
 و درین
 مقام
 بکلام
 اهل سنت
 که
 عموم
 فاعل ما
 در
 خصوص
 اهل
 بدست
 تسکین
 اعتبار
 هر
 فعلی
 از
 افعال
 ایشان
 ساخته
 اند
 اگر
 چه
 مخالف
 است

قوله قد عرفت لكم هذه في كراهة واما في الدنيا فلو توجه الى حد متهم حد غیر
 اقله عليه واقلام رسول الله صلى الله عليه وسلم حد الفریه وکان بدریا انتقمه پیش دست یاز
 اهل سنت را بنظر تحقق باید دید و استدلال ایشان با بر طعیت نجات بدر رئیس با وصف
 چنین اخطا در لغزش حدیث میزان عقل باید بنحید و اگر مراد نیست استیفاء عمل نمایند
 یعنی حد اقلی از حد گذشتہ شان در گذشته الحال هر چه خواهند بکنند از اعمال خیر یا شر
 خواهند بکنند از اعمال خیر و شر که حسب آن جزا شان خواهد بود و معنی صحیح لکن بر تقدیر
 تمسک شان چگونه صحیح خواهد بود و هذا كما في حديث البخاري بسنده عن ابي هريرة ع
 النبي فيمن اخطى استغفر فعليه ثلاثا فانه قال الله علم عبدی ان رباً يغفر
 الذنب و یاخذ به عفت لعبد ثلاثا فليعمل ما شاء قال بعض الشراح اعمل
 ما شئت معناه ما دمت تدين و تنوب غفرت لك پس هر گاه درین جامع غفرت
 على اطلاقه امداد نباشد بلکه شرط بتوبه باشد چه عجب در حدیث اهل بدر نیز مثل این
 مراد باشد که گفته اند که یک باجم و دیواندار دو حکم است که گویند که حق تعالی تائب میخواند
 که گناهانت بخشیده شد بخیر از اعمال خیر یا آنکه الحال حساب از سر نو
 شروع پس بکار برآید از آن بتوان کرد پس چنانکه انکار فطوری گناهان و توبه و جبران و فیض
 رشتی و اتباع عشره حسنات است بهر بخیر و بدیهه مدو و اجماع و بسیار تری و این
 چه مراد نیست که از فضائل صحیح هر چه را خواهند می توانند گفت فضائل خیر و تصادف
 آیات و بیتی که نمی توان گفت که آنحضرت پیغمبر بود حال آنکه نبوت مرتبه ناز که از مرتبه نبوت
 و هم چنین نمی توان گفت که آنحضرت از پیغمبر افضل بود زیرا که پیغمبر است و آنحضرت
 و آنحضرت نجیب و تابع او و المتبوع بما هو متبوع افضل من التابع بهم چنین نمی توان گفت

این حدیث
 در حدیث
 صحیح است
 در حدیث
 صحیح است

فهمیده که حق تعالی با سما خود خلق فعل و اعیاد است را واقع می سازد و اسما او همین است
 مقدسه پس لازم آید که خالق یا ایشان و هو منکوم بالقول و ذود بالضرورة
 چه اسما الهی که بی اطلاق کرده می شود بر حروف و کلمات و هو علی الحقیقه و گاهی می شود
 مقدسه بجز اطلاق نموده می شود پس تکرر و سطر در تقریرش ممنوع است و کافی است
 در روان قیل حضرت صادق علیه السلام من قال نحن الخالقون یا بر الله فقد کفر
 و در وایات دیگر ماثور است که قول باله واسطه کفر است پس این که خدا تعالی را
 باین ساطیه خالق و محیی و ممیت میدانند اگر چنانکه در بعضی مواضع از رساله خود تصریح
 کرده باینکه خلق و رزق از ایشان اینست بلکه از ایشان فعل او است یعنی مشیت است و
 ترجمه یا نور محمدی و انوار ائمه صلوات الله علیه هم مرادش آنست که خلق عالم از انوار مقدسه
 و ذوات مطهره واقع می شود فهو کفر و محال کلام من خبر المخبّر الصادق و انور علیه
 و رساله اعتقادیه می فرماید و لا یعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله تعا فانما یعتقد
 فی صحاح الاخبار عن القول به و لا عبرة بما رواه البرقی غیره من الاخبار الضعيفة
 و اگر مرادش آنست که حق تعالی بواسطه شان خلق عالم کرده و خلق منسوب است باونه ایشان بجا یاید
 علیه له ان الله فاعل و خالق بهم از نسبت خلق بسو غیر و تعا خود را بر سبب
 بجز تغییر اسلوب مع الاعتقاد بانه ليس الخلق من شيانه تعا نجات ازین بر طه بلاکت
 نمی تواند شد زیرا که خلق هر گاه بغیر و قایم باشد سلب خالقیت از آن غیر متصور خواهد بود پس
 جائیکه خالق بهم صادق آید خالقون بامر الله نیز صادق تواند شد لئلا یزعمه باین
 ولدك و در فی القرآن و ان تخلق من الطین كهيئة الطير باذن فلافق فی
 الا انه فی الكريمة بالهجاز و فی كلامه علی الحقیقه بالجمله اطلاق اسما الهی

در فقه مبنی
 که در راه باشد
 سنی
 بعد

بر حضرات محمول بر حقیقت لغوی و عرفیه نمی تواند شد چه اسماء الهی حقیقت در کلمات
 در نزد ایشان که بطور اعلام القاب الهی ثبات صفات بر او متعالی اطلاق کنند در کافی از ابو هاشم
 جعفر منقول است که من نزد حضرت ابو جعفر ثانی علیه السلام حاضر بودم که شخصی از آنحضرت سوال کرد
 از اسماء صفات الهی پس من گویم که اگر کسی که اسماء و صفات همیشه بود باین معنی که در علم او بود
 او مستحق اطلاق آن پس صحیح است اگر کسی که همیشه بود تصور این جزو اسماء
 پس اینها بخدا که یاد چیز بوده بابل کان الله ولا خلق ثم خلقها وسیلة بنیه بین
 خلقه يتضرعون لها اليه بعد و نه ذکره کان الله لا ذکر والمذكور بالذکر هو الله
 قدیر الحاشی و نیز در بعضی اهل خلا که قایل بودند باینکه اسماء الهی عین سببی در کافی در
 حقیقت صیغاتی با ثور است لله تسعة وتسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان
 كل اسم منها الها ولكن الله معني يدل عليه هذه الاسماء وكلها غيبة نیز در کافی ثبت است
 جابر از ابی جعفر علیه السلام قال ان اسم الله الاعظم على ثلاثة وسبعين فاولها ما كان
 منها حرف واحد فكل حرف من هذه الحروف ما بينه وبين بلقيس حتى تناول السرير وبيده ثور
 فادرك الارض كما كانت اسما من طرفة عين وعندنا نحن من الاسم الاعظم اثنا وسبعون حرفا
 ثم عند الله تبارك وتعالى استأذنه في العلم الغيب لا ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم یعنی بدستیکه اسم اعظم الهی برافتاد و سهولت و نزد آصف برخیا یک حرف از آن
 که می باشد بیان پس مدینه که میان او و تخت بلقیس بود فرو رفت و پیچیده تا آنکه
 بلقیس را بیک چشم زد و بدست خود گرفت بعد آن زمین بحال اصلی خود در طرفه این
 روید و نزد ما اهل بیت سالت از اسم اعظم الهی برافتاد و دو حرف است و حرف واحد نزد
 اهل بیت و جل که اختصاص داده است از آن خود در علم غیب نزد او است نیست جل و قوة

مگر بخداوند بلند و برتر از غیر ذلک و من الاخبار و الاثار پس اطلاق آن زیورات مقدسه
 نخواهد بود مگر بمجاز است شاید مثل آنکه اسم دلالت بر معنی کند و ذوات مقدسه دلالت بر عظمت
 خالق دارد پس اسم که مشتق از اسم معنی علامت بر آنها صادق خواهد بود کما یكون اقوی
 دلالة فكان حق بان یسمی بهذا الاسم یا آنکه چنانکه اسماء الهی و سایل استجاب است ذوات
 مقدسه نیز از سایل اجابت پیش عابراین آن هر ذریعه قبول است و سایل رسالت اسماء و
 و درین معنی نیست جناب شیخ جعفر نجفی در رساله در عهد العزیز بن یسوع و بابی خادم روضات
 مقدسه مانع استمداد از ارواح مطهره مسکا بروایات الخالفین نوشته اند المقصد السابع فی سبل
 ولاریب انه من بین المرسلین سيرة الصالحین دلالت علیه الاخبار و الاثار نقل از
 لما اقتروا الخطیئة قال یا رب انی اسالك بحق محمد لما غفرت لک فقال یا آدم کیف
 قال لا انا لما خلقت نظرت الی العرش مکتوباً فیها لا اله الا الله محمد سول الله
 فرأیت اسماء مقروناً مع اسمک و عرفت ان حب الخلق الیک صحیح الحاکم و عن الامام
 امرأة ضریفة یسئله لیل تقسم علی الله بعلی فوفیت یعنی از اعمش سئوال کرد
 نایبنا شش شب و عامی کرد و قسم میداد خدا را بعلی بن طالب پس بنیاد شد و کور و بی نور
 و از بهیقه بطریق صحیح از ملک الدار خان عمر وایت کرده که فحلی مردم سید پس شخصی بقبر سالک
 التجانو و گفت یا رسول الله استسقی لمتک فقد هلكوا پس بنحیر خدا در خواب بنظر او آمد
 و فرمود بگو که مردم سیر کرده شد اقول و آیت از طرق با معاشه شیعیان در خصوص توسل بحضرت
 علیه السلام را و عینه یاد از حد حصص و آنا نکه از عوام از حضرات مدعو خواهند یا طالب حاجات
 می شوند ظاهر است که حضرت اشفیع خود می گردانند آنکه فاعل مستقل می پندارند و طعن عامه بر
 موالیان اهل بیت درین خصوص با وصف التجاهی شایع صوفیانه راه حیف سبیل برنمایند

در سال مذکور می فرماید اما مذکور است من انکار علی کثیر من الناس من الاستعانة بغیر الله
 ودعوة غیر الله پس اگر دعوت غیر خدا و استعانة بخلق ازین باشد که او را فاعل مختار چنان فاعلی
 که منافع و مضار بقبضه اختیار و یا بفهم پس این قول کفارست و کمان کنم که هیچ کس از محافل
 و موافق در بلاد اسلام با چنین رای داشته باشد و اگر مردش آن باشد که عالمی و متغاشا با و
 برای شفاعت اگر چه تصرفی و مسامحه از او در عبارت واقع شده پس این از اعظم طاعات
 و از باب محافظت علی الادب من کل الجہات انتهی مطابق نیست آنچه شارح مشکوٰۃ گفته است و اما
 الاستعداد باهل القبو فانک بعض الفقهاء پس فهم که مراد او با استعداد امداد چیست که
 انکار آن بنموده است و چیزی که با آنرا فهمیده ایم نیست که اعمی محتاج الی الله عالمی خدا و حاجت خود را
 از وی طلبد و متوسل شود بر حائیت بنده از بندگان بفرخ و بقول اللهم ربک هذا
 العبد الذی رحمتہ و اکرمته و مالک به من اللطف و الکرم ارض حاجته و اعط سؤلہ و یا
 هذا العبد المکرم المقرب عند الله یقول یا عبد الله اشفع لی و ادع ربک و سئل ان
 سؤل و یقصد حاجت فاعطى المسؤل و المأمول هو الرب تعالی و تقدس صا العبدین
 الا و سبیلہ قادر و فاعل نیست مگر او تعالی و تقدس او کیا او فانی و مالک اند اگر چه همین قدر شرک
 باشد در حال حیات هم سؤل و مرجع کسی بقرین خدا و انبات اگر می آید از این قبور اعتقاد کنند که اهل
 قبور متصرف صاحبان قدرت اند چنانکه جاہلان عوام می کنند پس فعل شان مجذوب و از پائین اعتبار
 ساقط و خلافت نیست مگر در غیر انبیاء و اما الانبیاء فافهم حیات حقیقه بالحوادث الدنیاء
 بالاتفاق صلوات الله علیهم اجمعین شیخ جعفر علیہ الرحمہ می فرماید شکلی نیست بین پیغمبر
 بعد از زنده شدن کلام را می شنود و جواب می فرماید مگر قوه سامعه اکثر خلق از سمع آن حدس
 کرده شد و منافذ و باین معنی اطلاق است بر آنحضرت این که حیات مخصوص است بر او

رسانند پس اگر تدبیر عالم و تعویض کارخانه بنی آدم درین نشأه دنیویة محضرات با یکس
 در بوسیت شایخ اهدا شد و ذلک هو الضلال البعید پس و ند عالم که انا بصالح و کم
 البته چنین کاری اختیار نخواهد فرمود و خود را و مجرد مطلق نخواهد ستایل کل یوم هو فی
 شأن جد و یعد و یحیی میت و هو حی یموت و لا یفقی علی والد هو و الا زمان بانه
 خلق جواهر جسم و خلق رز و طعام کار خلاق عکاس نه کار ممکنا اگر چه نبی و امام با کما
 مصرح بعض النصوص الوارد من اهل الخص و علیهم الصلوة والسلام و نیز جمله مشایخ
 ماوله اطلاق وجهی علی حجة الله و ان بمعنی حجت یا توجیه الیه فی البصائر باسناد
 ابن المغیره قال قد کنا عند عبد الله فساله جل عن قول الله کل شیء هالک الا وجهه
 ما تقولون فیہ قلت يقولون یهلك کل شیء الا وجهه فقال کل شیء یهلك الا وجهه الله
 یعنی وجهه الذاتی فی منه یعنی صاحب بصائر باسناد خود از ابن مغیره روایت
 نموده که یازده حضرت امام جعفر صادق حاضر بودیم پس سوال کرد از آنحضرت مدتی قول او تنگ
 کل شیء هالک الا وجهه پس فرمود که مردم چه گویند آنمرد گفت می بیند که همه چیز فانی
 میگردد و این مقوله مشبهه لعنهم الله بود پس آنحضرت فرمود بلکه مراد آنست که هر چیزی در معرض فنا
 و ضاع مگر وجهیکه آن وجه بخدا رسد و ما نیز آن وجه در آیه کریمه جوه صمدیه در احادیث
 و اخبار و کلام علما اختیار و ارسدست از انجمله است آنچه سید تفضی عالم الهدی علیه الرحمة
 اشاره فرموده بقول خود وجه الشیء ذاته منه و لهم انما فعل ذلک لوجهه و منه
 قوله تعا و جوه یومئذ ناعیه لیسعی راضیه و اغایضک الی الجملة قوله کل شیء
 هالک الا وجهه الا ایه و از انجمله است آنچه گفته اند که احتمال دارد که درین مراد باشد
 و مؤید آنست آنچه صدوق در کتاب حید باسناد خود در تفسیر این آیه از ابو حمزه از ابو جعفر

صلیع وین
 حاجد
 منتفی
 عن اخبار
 بیکون

به جبه
 مشایخ
 اطلاق
 علی وجه

عليه السلام وايت نموده که آن حضرت فرمود ان الله اعظم من ان يوصف بالوجه ولكن معناه كل شيء
هالك الا دينه الوجه الذي يوتي منه اما قوله تعالى انما نطعمكم لوجه الله ليس كلام
سيد مرتضى و غير ولايج می شود که مراد از ان شایع خدا او تعالی است و اما قوله تعالى انما اتوا
فتم وجه الله فالمراد به ثمر الله لا على معنى الحلول لكن على معنى التدبير العلم تعجب
از تشبیه اهل سنت غیرشان که بر اخدامی تعالی تشبیه معنی باطل که بخیاں ناقص این تشبیه جسم
باثبات میسر اند و بران گفتا نموده بفنا همه چیزها و بقاء محض وجه خدا شفا خود بر ممکن
ظا هر سازند قائله الله انی یوفی کون تعجب است از غالیان که میسر منان را خدا پندارند و جسم
او جسم خدا یا منظر خدا قرار دهند چنین آیات را بر حضرت حمل کنند و نقائص جسمیت را بر
متعالی عن النقائص اثبات سازند باینکه تمام امامان ما در رد این بیایم و تعجب است از ابوان
اشعری چون میگویند که میسر و انزیه گاهی گوید و صفتی است از صفات ذاتی
بذات و لکن باکنه آنرا ندانیم و همچنین ابواسحق اسفرائینی و سلفشان گاهی چه مراد و چه
می سازد جناب الدجید علیه الرحمه می فرماید و هذا كله بالا عراض حقیق و ازین جا که خدا
مواقف مانکه از پیران ابوالحسن اشعری می گوید که وجه در لغت موضوع است بر اعضا خاص
که نیست اثبات آن برای خدا و موضوع نیست بر صفتی دیگر که مجهول الکنه یا بل الکنه
وضعه لا یعقله المخاطب فتلین المجاز و التحوین به عما یعقل و ثبت بالدلیل متعلین
انتهی پس واجب رجوع در امثال این آیات و روایات متشابه بحال کتاب الهی اهل بیت نبوی
هستند و معصوم اند از خطا و قد سلف الاشارة الى ما افادوا و انفا و نیز از جمله متشابهها
چه اثبات بعین بر او تعالی بلکه اعمین و ما اضعیف الیه فی الروایات من الاذن والقلب
واللسان تعالی در قرآن مجید خصوص کشته حضرت نوح می باید تفسیری با عیننا و در حق

پیغمبر خود حضرت موسی می فرماید لتصنع علی عینی جناب الاله علیه الرحمه می فرماید اشع
 گاهی گوید عین صفتی است مجله زاید ذات گاهی گوید مراد از ان بصارت و لازم رجوع
 بامام تفسیر ملک علام ابن بابویه از حضرت صادق روایت که جناب امیر مومنان علیه السلام
 اناعلم الله وانا قلب الله الواعی ولسان الله الناطق وعین الله وجنب الله وانا عبد الله
 وابن بابویه علیه الرحمه بعد نقل این حدیث می یزد معنی اناعلم الله است که منم معبط علم خدا
 ومعنی وانا قلب الله الواعی است که منم قلب خدا که گردانیده آنرا و عای علم خود و منقلب و متوج
 ساخته آنرا بسطاعت خود و ان قلب مخلوقی است از مخلوقات خدا که بزرگ اختصاص با حق
 و متسوبت به قلب الله كما يقال عبد الله وبيت الله وجنة الله فاعلم الله مراد بعین الله
 حفظ دین است بمعنی حفظ در آیات سابقه است ای تهرانی محفظنا و لتصنع علی حفظه
 و همچنین اطلاق بدیعنی قدرت و قوت و قول او تعالی و ما منعك ان تسجد لما خلق
 بید می استکبر اگر چه شعری و دست زاید مجله و مراد از اکثر این فریقین
 که مراد قدرت کامله است تخصیص آدم بذکر التشریف عن الرضا بید می یعنی بقدرت
 و قوتی نه چیزی دیگر از خارج خصوصه صفت مجله نه قدرت و تشبیه و الا در قول او تعالی
 و السماء بنیناها باید آراوه معنی جمع لازم می بودید بمعنی نعمت هم آمده و اراده
 این معنی هم در روایت وارد شده و بعضی از علمای شیخ آن کرده اند بشرط توقف بر لفظ
 و الروایه طلقه و در قول او تعالی الله فوق ایدیکم ظاهر این است مراد از ان عودت فوق
 عودت و مرتبه یا در محمول بر قوت قدرت خاصه عطا کرده خدا می است کافی قوله
 انما قلعت باخبر بقوة ربانية یا محمول بر بطش است بر عدا می یا محمول بر حرمت خدا
 چنانکه فرموده اناید الله المبسوطه علی عبادته بالرحمة المغفرة وانا باب احطه

وعاکب و عاکیب
 وعاکب و عاکیب
 وعاکب و عاکیب
 وعاکب و عاکیب

وعاکب و عاکیب
 وعاکب و عاکیب
 وعاکب و عاکیب
 وعاکب و عاکیب

۵۰
استخطاط خیر
کر کردن خوا
منتهی الارب
۵۱
استغفار
خوا
منتهی الارب
۵۲

نازل می فرماید بسبب ایشان مرده رازنده گمی اندوزنده گمی اند یعنی بسبب ایشان چنانکه بپند
 و تعلیم ایشان جهنم شود از جهنم و متوجه اعمال و بانیان ابدیه باقیه نجات میسرند زنده
 که بظاہر زنده است بعد تمام حجّت و سوء اختیارش او را می نمایند لعلک و صرلک و عین
 و یحیی من عین بینة ایشان از مایه خلق خود را و بواسطه ایشان احکام خود دارد
 جاری می فرماید عرض کردیم که فرایتموشوم ایشان کیانند فرمود هم اکا و صیاء اینست یعنی
 صحیح حدیث که لالت در فیضائل و مزایای حضرت بودن ایشان حجّت خدا و پیشوایان خلق دنیا
 و شفیعان در جزالین و این چنین الفاظ داله بر مزید اختصاص و قرب از نفی زبان شرع
 و عربی بلکه در زبان بسیار واقع است تا آنکه در غیر ائمه هدئی نیز مثل آن وارد شده است
 چنانکه در حدیث نوافل وارد است بدستیکه بنده من حاصل کند تقرب به بجا آوردن نوافل تا آنکه
 محبوب من شود پس چون محبوب من شد در آن هنگام من بمنزله گوش او شوم که بمن بشنود و بمنزله دیده
 او شوم که بمن بیند و بمنزله زبان او شوم که بمن بگوید بمنزله دست او شوم که بمن کار بکند اگر مرا
 بخواند اجابتش کنم و اگر از من سوال کند عطاایش کنم آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه حدیثه
 بعد از این روایت فرماید ظاهراً این حدیث نسبت به سبب نوافل به مرتبه فنا فی الله میرسد که
 هر چه کند از برای خدا کند بالکل فانی می شود و از مرادات نفس حتی از بهشت و دوزخ و ملک
 قرب نیز و در هر فقره از فقرات این حدیث معتبر میان عامه خاصه حقایق و معارف بسیار
 مندرج و کتابت و شرح این حدیث تصنیف کرده اند مخفی نماند که این چنین جادیت
 محل انبایش معلوم است که پانچوی جمع است بسبب یلالت شیطانی و هوا نفسانی و در آن لغزیده است
 و لا عاصم الا من عصا الله فنا فی الله هرگاه باین معنی گفته شود که بنده خاص در
 هر حال مرصاة فانی بر مرصاة خود مقدم می دارد و از فکر خود غافل و از خودی دیگر محو

لا فایده از اینست
 که در نفی فخر و
 منزلت
 منتهی الارب
 صحیح است
 و باینکه
 معنی است
 از این کار
 معنی است
 آن چیز که
 در حدیث

خافل نیست پس این محمّد است و روح هوالمراد و اگر آنرا بحلول یا وحّد و اتحاد راجع
گردانند اگر چه آنرا صوفیه معرفت نامند عین کفر و زندقه و الحاد است احادنا الله و هیچ
المومنین منها و همچنین آنچه در فضائل اهل بیت از مزایا و خصایص است اگر آنرا بسبب
مسافسه کشند عین کفر و زندقه است و اگر بجا حقّه راجع گردانند از خطا و خطل و ضلالت
قول و عمل محفوظ خواهند بود خلاصه و مفوضه در شان حضرت ائمه علیهم السلام و صوفیه و جمیع
خلایق مراتب تنزلات و ظهورات قرار داده جمیع را در چاه ضلالت انداختند و لکن حق تعالی
در هر حمد از ائمه هدی و اتباع اهل موالاته شان جمعی را بر می گردانید تا بفیض غایت و شهادت
بطلان این دین و قبح هر طرف سازند و احتجاج طبری حضرت امام رضا منقول است که هر کس که
در باره حضرت امیر المومنین از عبودیت تجاوز کند داخل مغضوب علیه السلام است پس
آنحضرت از حضرت امیر المومنین و عیسی الدین روایت کرده که تجاوز و انبیا العبودیته
قولا و فینا ما شئتم و لی تملوا الحدیث یعنی تجاوز نکنید در باره ما از عبودیت و بندگی خدا
بعد آن بگوئید در شان ما هر چه بخواسته باشید از فضائل قومیه نمی توانید رسید بمنتها
فضائل یا یعنی فضائل یا غیر خصوص است مدارج آن تمامه خارج از حیطه شمول هر چه
این می توانید رسید آنکه هر چه خواسته باشید از حق و باطل و صدق و کذب العباد بالله شریفا
آید بحد معنی کلامه علیه السلام که ما ناوله الجاهلون و خوفه الغالون بعد آن فرموده
وایاکم و الغلو کغلو النصارى فرموده از آنکه غلو و تجاوز از حد نمایند در باره او مثل غلو نصاری
و فرموده فانی بری من الغالین یعنی بدرستی که من بری هستم از غلو کنندگان پس در جمیع قاصد و غرض
یابن سول الله صفت لنگر یک بیان فرمایند و صفت اخوی در امین تحقیق آنرا که در جوار ما
اختلا کرده اند پس حضرت امام رضا علیه التحنه و الثنا و صفی خود را بقالی را با حسن صفت

۱۲۴۰
 در زند قیدین
 شبنم ۱۲۴۰
 مع خلل
 منقح کیم است
 و تبا و دوح و تاب
 و سبک شتاب
 کار منی سخن
 تبا و گفتن
 و دست و سبک
 گزیدین ۱۲۴۰
 منقح الارب
 ۱۲۴۰ تحذیر
 تو ساندین ۱۲۴۰
 ۱۲۴۰ حواری
 و بانضم
 ۱۲۴۰

خلق الله المشيئة ثم خلق بها سائر الخلق لا يملك كنهه بل المشيئة ^{اول} مخلوقا وعلت
 سائر كائنات مشيئة ^{اي} جوهر مشيئة قائم بذاته پندار شده اند و اراده را فعل الله و قدرت
 و علم الله گویند این گمانشان باطل و از حلیه صحت عاقل است چه واسطه فی الخلق
 از ضرورت یادین ظاهر است که مشیئت نام عزم اراده است و ما خود از اشارت مشیئة و آثار
 جوهر توان گفت پس محل مشیئت آن مجاریست بعید کلایسو عنه الا المکابو عنید بلکه اراده ^{تعالی}
 بمعنی علم بمصلحت عینیات اوست و اراده او بمعنی فعل عین فعل و اراده بمعنی اقتران و تعلق
 علم بمصلحت امر است اضافی و الموشرا بحقیقه هو الله لا غیر و معنی حدیث آن است که حق تعالی
 مقدر ساخته است که هیچ فعلی از افعال نباشد مگر با اراده و اختیار او و خلق بمعنی تقدیر
 بسیار آمده است و اگر فرض کنیم که مجاریست پس مجاری مجازی او بی نخواهد بود پس چگونه تمام
 مجاز را در لفظ مشیئت با وصف احتمال مجاز فی الخلق ترجیح داده اند و چگونه استدلال
 شان بجنین حدیث متشابه محتمل الوجوه بر جوهر مشیئت و با باشد حال آنکه مشهور است از لجا
 الاحتمال بطل الاستدلال و قولهم نحن مشیئة الله از قبیل مجاز فی النسبة است که دلالت
 بر مزید اختصاص دارد و کما مره فی نظایره و اما آنچه بعضی از روایات نقل کرده اند
 نحن علم و نحن کلته و نحن امره و نحن عینه اذ اشنا شاء الله فیرید الله ما یرید و عینی
 ما علم و حکم او هستیم و ما امر و شهیم او هستیم و قتیکه ما می خواهیم چیزی را می خواهد خدا اراده می کند
 چیزی را که ما اراده می کنیم و گفته اند که درین مقام ایشان واسطه صدور اندازد برای جمیع آنچه
 از مشیئت اراده قضا و قدر صادر می شود و گفته است که امام مقام الله است یعنی محل
 صدور افعالی است این که حضرت فرموده فمهر الله المخر و اولیائهم المقربون و امره
 بدين کاف والنون بل هم الکاف والنون و این اشاره است باینکه حق تعالی ایجاد می کند

اختصاص
 و خاص شدن
 یک چیز را
 حصر و تنجیس

که آسمان زمین هر چیزی بر فرمان ایشان است و هر چه را از خدا خواهند حق تعالی بفرستد
 و نخواهد کرد بار دیگر می گویند که ما عاجزیم و صلاح حال خواص حاجت قدرت پرست
 این خبر بآن مرد و من سید دلش استوانید پس آنوقت خدمت آنحضرت حاضر گردید و عرض کرد
 که چنین چنین فلان منافق بمن رسید و کان لک اغلظ علی صریح جنتی پس حضرت
 آنحضرت فرموده وقت آن رسید که غیر آن کار سازی نمی بکنند فقد اذن الله فی وجوه
 که خدا احوال اجازت داده است در شایسته تو باز صد از دنیا و خود احوال سحر و طلوع
 که حاضر کن طعام سحرگاه افطار را را پیش و کرده آن آورد پس آنحضرت ارشاد فرمود که بگو
 این دو نان را که بغیر ازین چیز نداریم که بتو بدهیم بدستی که خداوند عالم بکرت این دو نان را
 یسره تو انگری گرامت خواهد فرمود پس گفت آنرا و باز آمد و بکرت بود که بار دیگر آنقدر
 و کثرت عیال بکطرف خدا یا انجام کار چه خواهد بود و شیطان بدل او و سوره انداخت
 که ازین و کرده نان کار سازی چگونه خواهد شد پس درین حال بگذشت بر یک فروشی یک
 ناقص و در دست باقی مانده بود و بگوید بهر سانه بود پس باو گفت هل لك ان تعطينی
 سمک هذه البائثه و تاخذت فرصتی هذه البائثه گفت عجب دارد پس بعض
 یک و ده نان با بخیال هر نقصان باو داد و بعد آن گذشت بر یک فروشی که یک کمی ناقص نداشت
 مانده بود که هیچکس بآن میل نداشت فقال له هل لك ان تعطينی صلیک هذا الموهو
 فیه بفرصتی هذه الموهو فی ما گفت نعم پس آن مرد بآن ماهی نمک نمک خانه رسید یا با خانه
 گفت صلح هذا بعدا پس هرگاه شکم آن ماهی اشکافتند و در وارید گران بهادر
 یافتند پس شکر خدا مشغول گردید پس در همین حال سر بود که ناگهان صدای و البنا
 بگوش او رسید چون آن خانه برون آمد صاحب ماهی نمک دید که هر و حاضر آمده اند

این دو نان را که بغیر ازین چیز نداریم که بتو بدهیم بدستی که خداوند عالم بکرت این دو نان را
 یسره تو انگری گرامت خواهد فرمود پس گفت آنرا و باز آمد و بکرت بود که بار دیگر آنقدر
 و کثرت عیال بکطرف خدا یا انجام کار چه خواهد بود و شیطان بدل او و سوره انداخت
 که ازین و کرده نان کار سازی چگونه خواهد شد پس درین حال بگذشت بر یک فروشی یک
 ناقص و در دست باقی مانده بود و بگوید بهر سانه بود پس باو گفت هل لك ان تعطينی
 سمک هذه البائثه و تاخذت فرصتی هذه البائثه گفت عجب دارد پس بعض
 یک و ده نان با بخیال هر نقصان باو داد و بعد آن گذشت بر یک فروشی که یک کمی ناقص نداشت
 مانده بود که هیچکس بآن میل نداشت فقال له هل لك ان تعطينی صلیک هذا الموهو
 فیه بفرصتی هذه الموهو فی ما گفت نعم پس آن مرد بآن ماهی نمک نمک خانه رسید یا با خانه
 گفت صلح هذا بعدا پس هرگاه شکم آن ماهی اشکافتند و در وارید گران بهادر
 یافتند پس شکر خدا مشغول گردید پس در همین حال سر بود که ناگهان صدای و البنا
 بگوش او رسید چون آن خانه برون آمد صاحب ماهی نمک دید که هر و حاضر آمده اند

ایشان ان اولیاء الله صبروا علی المحن والمکاره صبروا لیسأوهم فی غیرهم
 کما زاهم الله تعالی جل جلاله عن ذلك بان وجب لهم طلب ما تم لهم مع ذلك لا یرید
 الا ما یریدهم بدستیکه وستان خدا بر محنتی که بآنها و مکاره تا زمان بی وفا صبری نمود
 کس غیر ایشان باین مرتبه صبر نرسید پس حق تعالی در جلدی آن پنج حاج ایشان را
 بر خود التزام فرمود لکن بعد از آنکه نمی خواهند ایشان بکمر چیرا که او اراده می کند بر ایشان
 و از این حال خارج شد که هر کس که معامله حضرت ائمه طاهرین با پروردگار عالمین مفت
 ساخت می اند که ایشان تابع مرادات الهی اند آنکه اراده الهی تابع اراده ایشان باشد
 لکن اراده خواهششان مقصود بر اراده خالقشان و موافقت باین دارد و آن اینست که
 اگر بر سبیل مجاز بگویند که اراده ایشان عین اراده خداست و اراده خدا موافق اراده ایشان
 از راه لازم از راه اراده عینیت مطلقه با اتفاق برین و نصب لائمه و امارت و
 بران باکی نخواهد داشت اما بر سبیل حقیقت پسین بطلان آن از اوضح و اصحاح است این اراده الله
 کما شانه این اراده العبد از بدینها دون بعید و کذا که زعم توسط فی الامجاد العالم
 و خلق الکائنات فانه رای غیر سدید قال صاحب العصر والزمان علیه آباء
 الکرام الا فالحقیة والسلام من الملائک الدیان ان الله تعالی هو الذی خلق الاجسام
 و قسم الارزاق لانه لیس جسمی الا حاله جسم هو السميع البصیر فاما الائمة فافهم
 یسلون الله تعالی فخلق ویسلونه فیرزقوا بحاجاتهم و اعطاهم ما کفهم منه
 و منیها ما ورح فی انهم یعلمون الغیب و انهم یعلمون ما یکون الیوم و القیمة یعنی از جمله
 محلات منقظه الی الا یصحاح است اخباریکه و اراده شده است و خصوصاً آنکه علیهم السلام میدانند
 غیب را و آنچه در زمان گذشته واقع شده است و آنچه آینده واقع خواهد شد تا روز قیامت و این

نخستین فصل در بیان
 و بیان در بیان
 و بیان در بیان
 و بیان در بیان

از جمله منقظه
 الی الا یصحاح
 اخباریکه و اراده
 شده است و خصوصاً
 آنکه علیهم السلام
 میدانند غیب را و
 آنچه در زمان
 گذشته واقع
 شده است و
 آنچه آینده
 واقع خواهد
 شد تا روز
 قیامت و این

مهمت فی تفصیل است پس گوئیم که آخوند مجلسی علیه الرحمه در بحار می فرماید که مقام این کتب
 در باره بنی ائمه است که قائل شوند بالو هیبت ایشان یا شریک گردانند ایشان را در عبادت یا در
 ورزق یا بگویند که حق تعالی در ایشان خلل کرده است یا متحد شده با آنها یا آنکه آنها را
 غیب از خود می شناسند یا اینکه ائمه انبیاء قرار دهند یا قایل بتناسخ شوند و راجع شان یا
 مفت ایشان را مفسد دانند از طاعت خدا و این همه امور الحاد و کفر است و لایزال عقوبت و عقوبت در آیات و
 اخبار بر نفی آن دلالت دارد و ائمه از بین مردم تبری بیزار نمی ده اند و حکم بکفر و قتل آنها داده اند
 هر گاه برسد بکوشش و چیزی که موهم این امور باشد پس یقین بدان که یا ماول است یا از مفسد یا فاسد
 و لکن بعضی حکمین بعضی محدثین در خصوص کفر بطا کرده اند بجهت آنکه از معرفت مدارج ائمه قاصر اند
 و عاجز شده اند از ادراک غرائب حال شان و شئون ایشان پس قدح نموده اند در اکثر روایات
 بسبب نقل شان غرائب معجزات را تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان که از حمل غلوست نفی هم دارند
 یا قول باینکه ائمه علیهم السلام با علم ما کان یا یکنون حاصل و غیر ذلک یا بکه در اخبار عدیده وارد است
 لا تقولوا قیلاً بالربوبیة و قولوا ما شئتم و لن تبغوا و ورد ان امرنا صعب
 لا یخفل الاصل و مقرب بنی مرسل و عبد امتی الله قلبه لایمان و ورد لو علم ابو ذر ما
 قلب لیان یقتله غیرک فلا بد للو من المتدین الا یبادر بررد ما و در عنی مر عن
 قضائهم مع ائمتهم الا اذا ثبت خلاف ضرورة الدین او بقواطع البراهین او بالاکتاف
 المحکمة او الاخبار المتواترة اقول تفصیل این امر بل تحقیق این مقام است که غلو منعی نیست
 در آنچه ذکر فرموده است بلکه اثبات سائر صفات مختصه حضرت باری جلالت عظمت از قدم و است
 و تجرد و نفی مکانیت و زمانیت اثبات نبوت و رسالت هر چه مخالف ضرورت دین
 و قواطع بر اینست برای حضرت مصومین غلو و کفر است اثبات مدارج فیوض مراتب

این
 نشان
 کار
 چون

که باین حد و دوز سدا و قطعی و احادیث متواتره برای حضرات از قبیل مجازات و خوار
 عادات ثابت باشد این واجب الایمان است و آنچه از احادیث فضائل موضوع مخالف اصول
 قطعیه منقول و مشهور عبارتند از انکار آن واجب الایمان است و آنچه از فضایل یا اخبار احادیث و روایات
 و مخالف ضرورت یا قطعیات نباشد که از آنحضرت مستبعد در دینی توان کرد و نه بالجزم و یقین اعتقاد
 بان آنکه و بلکه علم از احوال حضرت ذوات و طبیعت باید نمود و مستحکاف از آنست که ان فرموده لکن
 عدم دلالت بر آنکه در عدم ثبوت استحالة نسبت از جهت آنکه ذوات مقدّم ایشان محط
 رحمة الهی فیوض نامتناهی اند پس فیضی مرتبی که برای ایشان از خزاین فیوض ربانی و
 انعام سبحانی جاری و عجب نباشد و اخبار یک مشتعل بر تشدد و درین امر و اراد گشته بنا بر دو است
 بر اعدای دین که در قبول فضیلتی از فضایل حضرات مجتنب است و است و در بر سینه
 می گذارند حتی وقت اجتماع فضیلت شان از سایر صحابه با و قطعی و اخبار متواتره متفق علیها
 بین الفرقین ثابت است راه انکار می پیمایند و یکدراز در جاذبه غلو از قرآن و سوره پس نهانند
 مودر و ایات تشنیع و خصوص فضائل و الکافی با سناد و عن ابان بن تغلب قال
 سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول قال رسول الله من اراد ان یحیی حیو و یموت
 و یدخل جنة عدن التي غر شهابی بیده فلیتول علی بن ابی طالب لیتول و
 ولیعاده و ولید و ولید و صباء من بعده فانه عتقی من لحمی و عظمی
 همی علی الی الله اشکو من امتی المنکرین لفضلهم القاطعین من صلاتی و ابر الله
 لیفتلج ابنی لا انا هم الله شفاعة البتة یقینی است که سکر فضائل ثابتة ایشانند و اید
 ایمان خارج است بلکه منکر و راد و هر حکمی از احکام ثابتة ایشان بلکه احکام شیعیان شان که حاکم
 ایشانند درین حکم مشارک است تخصیص فضایل را و قال فاذا حکم حکمنا فالواد علیه

عطف
 بر شیعیان
 و درین
 پیشه
 روزی

رادعلینا والرادعلینا رادعلی الله وهو علی حد الشک بالله وعدم انکار فضل
 مریه اثبات نفی آن بپایه یقین توان ترز سید از بابت احتیاط فی الدین حکاورد فی الکلیات
 متن الشی بانفی عن المهرمات واما عدم جزم یقین بآن خصوصیات پس ازین جهت است که
 در سایل اصول اعتقاد علم قطعی در کار است و عمل بر اخبار احاد و جزم بمقاد آن بالاتفاق
 نمی شاید خصوصاً وقتیکه خبر ضعیف یا ثور باشد لکن گاه است که علما دین بر مناقب فضائل
 توسع بکار می برند بر جا توان تر معنوی و اخبار اهل خلا و ضعیف را در کتب و مندرج می سازند
 تا دلیل الزامی بابر مخالف غوی ازین راه که اخبار احاد در اصول اعتقاد محل اعتماد بوده
 فاما بدوجه تحقیق پس فضائل یا احکام سایر مسائل متساوی الاقدام اند در تعرض باسانید
 تنقید رجال تحقیق احوال سند متن پس خبر واحدی متصل الاسناد یا در اصول عقاید
 بکار نمی آید فیکف بما فیہ ارسال ایهمال اورواه قال او قال چنانکه از بعضی عیان بیان چنین
 ادعا بظهور رسیده کافی است درین مقام ذکر حدیث ابی ایوب بن ابی حمزه که گفت بخیر است
 امام رضا علیه السلام عرض کرد می یابن رسول الله بدرستی که میرسد نزد ما احادیث فضل
 ابی المومنین و ابلیس طیبین علیهم السلام براین مخالفین شیخ و نه ختم ایم مثل آنرا از طرف
 حضرات آیا اعتقاد بسیاریم فرمود امی ابن ابی حمزه تحقیق که خبر او را پدرم از پدرش از جدش
 باینکه رسول خدا فرمود من اصنع الی ناطق فقد عبده یعنی هر آنکه گوشه بد بکلام منی
 بتحقیق که عبادت کرده است او را فان کان الناطق عن الله عز وجل فقد عبده ان کان الناطق
 عن ابلیس فقد عبده ابلیس یعنی پس اگر آن تکلم از جانب خدا می عز وجل گفته است پس
 بتحقیق که عبادت کرده است و او را اگر از ابلیس حکایت کرده پس تحقیق که ابلیس پرستیده است
 بعد از امام رضا علیه السلام فرمود امی ابن ابی حمزه بدرستی که مخالفین با چندین جا

در کتب
 معتبره
 است

ساختن در فضایل ما و گردانیدن آنرا بر قسم یکی از این اخباریست که لالت غلو دارد
 دیگر اینست که لالت کند بر قصیر را مراد دیگر اینست که تصریح دارد بطاعن دشمنان با یک
 اینکه هرگاه بشنوند مردم کلمات غلو را در باره ما تکفیر کنند شیعیان را او نسبت دهند آنرا
 بقائل شدن آنجا ما و هرگاه بشنوند کلمات تقصیر را اعتقادشان باین مستحکم شود و هرگاه بشنود
 مطاعن دشمنان را نام بنام ما را بد بگویند قال الله عز وجل لا تسبوا الذين يدعون
 من دون الله فيسبوا الله عدا ابغیر علم می اینی محمّد و قتیکه میزند مردم را و چپ
 پس لازم بگیرد بر این بدستیکه هر کسکه لازم بگیرد بر این بدستیکه هر کسکه لازم بگیرد بر این بدستیکه
 که مخالفت کند بر این بدستیکه هر کسکه لازم بگیرد بر این بدستیکه که مخالفت کند بر این بدستیکه
 او می از دایره ایمان اینست که بگوید سنگ یزه را که این بیست و یکمین بیاض و نیزه
 کند از آنکه مخالفت او نماید باین محمّد و حفظ ما حدیث است و جمع است
 فيه خير الدنيا والاخرة مولانا مجلسی علیه الرحمة بعد نقل این خبر فرموده که نهی از
 اعتقاد و بفضائل که از متفردات مخالفین است بمنافی جواز احتجاج بآن در دشمنان نیست
 زیرا که در شبهاتشان ضررت باین داعی می شود پس این را جای طرح شد که بر هر چه اعتماد
 اعتقاد نباید کرد و اجمال و ارسال در سند و ایت که باعث بر چهل حال او می و ایت
 با وصف احتمال مخالف بودن او چگونه محل اعتماد و خصوص اعتقاد می تواند بود و حدیث مولانا
 علی بن ابی طالب و قول او فیما ما شئتم اگر لالت قبول می و ایت شد چگونه روایات
 و علاقه مطروح شد و تحت درین مقام اگر چه طول کشید خواهشید لکن دفع شبهات و رفع الایهام
 شایعه در این وقت مقتضی تطویل بود پس این طویل کلام را تنک نباید شد فان الکلام وان
 اقتصر الی التطویل لکنه لا یخلو عن التحصیل و حیث کان کلام مولانا المجلسی مجلا

اجتناباً از بیان التفصیل دفع او همام اهل الضلیل اما این که فرموده است که بعضی علماء
 نفی سهوا از پیغمبر و امام از در جفا و غلو شمرده اند پس آن فی الحقیقت از راه غفلت از ادله عقلیه
 که معارضه و آیات تجویز آن است شمرده چنانکه در بحث نبوت از این کتاب مفصلاً ذکر کرده ایم
 و اما نفی علم غیب و علم با کائنات با یکتا بودن پس قضی بسط کلام بنا بر تحقیق مرام دفع او همام
 پس گوئیم بدانکه فاضل شتی معاصر از شیخیه رد بر بعض معاصره چون گفته است که آنها
 تفریط کرده اند و می گویند که امام نمیداند که نیز بر آنکه در کدام کجاست از کجای غلنه و حق
 نمی کند میان آن بجز با ک و آ امام حسین علیه السلام هر گاه در شریکین بلاد وارد می شد
 که نامش چیست پس جوابش آنست که اگر چه در سوال دلیل جعل عدم علم با سوال و نقل
 از موسی صلی الله علیه و آله یا موسی قول او یا عیسی انت قلت للناس اتخذوا
 الهین لیل بالعیاذ بالله بر جهل خدا عز و جل هیچ چیزی عالم تکوین است مگر آنکه حضرت
 آنرا ندانند خواه گذشته باشد خواه آینده و اما آنچه در عالم امکان است فلا یعلمون حتی یعلمهم الله
 اقول کلام فاضل شتی خالی از حقیقت و میل نیست به نفی علم غیب و نیست ظاهر است که اگر بندگان
 الهی چیزی از عالم تکوین یا امکان بدانند امر نیست محال در توقیع منیع حضرت صام العصر زمان
 علیه علی آباء اکرام الایة التحجیه والسلام من الملک الدیان که بنا بر دغالیان است و محمد بن علی
 بن هلال که خبر آمده و است یا محمد بن علی تکما الله عز و جل عما یصفون سبحان و بحمد
 لیکن شکرانه فی علم و کافیه قدرته بل لا یعلم الغیب غیره کما قال فی محکم کتابه تبارک و تعالی
 فلا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و انا و جمیع ابائی من الاولین و الفوج و
 ابراهیم موسی و غیرهم من البیین و من الاخرین محمد صلی الله علیه و آله و علی بن
 ابیطالب و الحسن و الحسین و غیرهم من مضی من الائمة صلوات الله علیهم اجمعین

عنه
 حقیقت
 منتهی
 علی
 سبیل
 منتهی
 جواز
 منتهی

عالی مقام است که عموم مردم را وثاقت نیست اما تنقیح خصوصیات این کلام تحقیق این
 اقسام پس تفصیله می خواهد و بزود با که بآن تعرض کنیم و میر یوسف علی که در حدیث
 سید نور الله نور السمرقده سوالی متفرع بر اثبات علم ضامن برای ائمه علیهم السلام
 فرستاده در جوابش فرموده است که علم جمیع ضامن ثابت و باز گفتگو در میان سائل
 و سبیل عنه طول کشید که رساله در آن مولف گردیده لکن طرفین رجوع بکتاب معتبره
 حدیث کمتر فرموده اند و الحق مع عجیب فی اصل مسئله و عموم و ایات علم ماکان و مایکون
 چندین معارضات دارد اول آنکه شیخ محمد بن یعقوب کلینی بانی را در کافی و علامه مجلسی
 در بحار بر بیان آن معقود ساخته که علوم ائمه علیهم السلام در شهرت جمعه اند می شود
 روایت کرده است کلینی در آن باب بنام خود از ابو یحیی از حضرت صادق علیه السلام
 که آنحضرت فرمود یا ابایحیی ان لنا فی لیالی الجمع لشاننا من الشان گفت عرض کردم
 و ما ذلک الشان یعنی آن چیست فرمود که از آن داده می شوند ارواح پیغمبران و ارواح اوصیا
 ماضی و روح آن وصی که در میان شما که بالا برند آنها را بسو آسمانها تا بعرش پروردگار
 برسانند و برگرد عرش هفت شوط بگردانند و نزد هر قائمه از قوایم عرش و در رکعت بیجا آید
 بعد آن گردانیده شوند و بسوی بدائی که در آن بودند پس رجوع می کنند انبیا و اوصیا
 در حالیکه سینه باشان از سه در حلقه و شش است و اصبح الوصی الادی بین ظهرانیکم و قد
 دیکر علمه مثل جم الغفیر و در روایت دیگر از آن حضرت روایت کرده و لا یرجع الا بعلم
 مستفاد و لو لا ذلک لا تفدنا و وجوه علم حضرات بسیار بود کما یاتی و نحو آن
 در باب دیگر که معنون است بقول او لو لا ان الائمة یزدادون لنفد ما عندهم
 از صفوان بن یسین روایت کرده گفت شنیدم از حضرت ابی الحسن که می فرمود شنیدم

از حضرت امام جعفر صادق که می فرمود که انا نزد ادک نقدنا و همچنین روایت
 صحیح در پنج محافل از حضرت صادق و همچنین روایت صحیح در راه از حضرت امام جعفر
 و در آخر این یادنی است و آن اینست که من عرض کردم آیا می شود که زیاده کرده شود علم
 شما چیزی که علم آن رسول خدا داشته باشد فرمود که آگاه باش که اگر چنین چیز اتفاق
 اولاً بر رسول خدا عرض می شود و بعد آن بر آنکه و اما بعد اصد تا به ما رسیده و همچنین
 مرسله یونس در آخرش بعد مضمون آن خبر حدیث در راه و در دست لکیرا یکن آخونا
 اعلم من اولنا سوم آنچه در کافی با ثورست قال قلت بی عبدالله علیه السلام
 متی یعرف الاخیر ما عندک اول قال فی آخر دقیقه یبقی من وجه و بهمین مضمون
 دو حدیث دیگر است چهارم آنچه در کافی در باب یاد ذکر غیب که در ساخته قال سال
 ابو الحسن جل من اهل فارس قال اعلمون الغیب قال ابو جعفر یسطرنا العلم
 فاعلم و یقبض عنا العلم فلا تعلم شارج قزوینی گفته اند لا تعلم ما لا یحتاج الی علمه مخم
 چیز است که آنرا فاضل رشتی از راه طعن بر معاصرین من اسناد الیه ذکر کرده که آنحضرت
 نمی دانست که کنیز او در کدام گنجی از گنجهای خایه است پس این قول بعض معاصرین نیست مضمون
 حدیثی است که ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی آنرا در کتاب کافی با سند خود از سید
 روایت کرده گفت که من ابوبصیر یحیی بن زرار و داود بن کثیر در مجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 حاضر بودیم که ناگهان از اندرون محل سراسیمه مار و نوق افراشته و آثار غضب بشارت مبارک
 نمایان بود پس مجلس قرار گرفت فرمود یا عجبا لا قوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب
 الا الله عز وجل فاضل قزوینی می گوید هذا یبطل قول الزنادقة و الملاحدة الصوفیة
 حیث یزعمون صاحب النفس القدسیة و صاحب الریاضة و المکاشفة یعلم جمیع الاشیاء

ضرورتی نداشت بفرموده جباریتی فخریت منزه فاعلمت فی امی بتوالله الهی سیدتر
 پیشگاه آنحضرت از مجلس خود برخواست و داخل منزل فرمود و ابوبصیر میسر و او رسیدیم گفتیم
 فدای تو شویم شنیدیم که آنحضرت در باب کتبی خود چنین چنین شاد کردند ما می گوئیم که آنحضرت
 علم بسیار فی این نسبت و هم ترا بعلم غیب پس فرمود ای سید یا قرآن بخوانده عرض کردم
 آری پس فرمود آیا یافته در آنچه خوانده در کتاب خدا که می فرماید قال الله عند علم الکتاب
 اننا انزلک به قبل الذین تدالیک طوفک عرض کردم فدای تو شویم البته خوانده ام فرمود پس
 شناختی قائل این را و دوستی که چه بود نزد او از علم کتاب عرض کردم بفرموده بقره قطره از آب
 در بحر خضر پس نسبت آرد از علم کتاب گفتیم بسیار کم است پس فرمود آیا خوانده در کتاب خدا قل
 بالله شهید ابینی و بینکم و من عند علم الکتاب عرض کردم بلی خوانده ام فدایتیم
 فرمود آیا کسیکه علم کتاب را در فهم است یا کسیکه نزد او علم کتاب یعنی بعضی آن عرض کردم بلکه
 مرجه علم الکتاب فهم پس بسینه مبارک اشاره فرمود و علم الکتاب و الله کله عند علم
 الکتاب که عندنا و احادیث بسیار دلالت بر اختصاص علم تمام قرآن بایمه علیه السلام
 نه اختصاص مطلق علم قرآن چنانکه اخبار گویان کرده اند فلیکن منک و علی قول
 شارح معالج مولانا الصالح در شرح کافی فرموده که عرض از تعجب آنحضرت از مدعیان علم غیبی
 اودفع و هم جهالت بحدای و آنچه نسبت کرده اند از علم غیب مثل علم الهی بنا بر فطرت
 خودش و الا آنجناب که عالم با کمال و بایکون بوده چگونه بر او مسکن جابر مخفی می شد پس
 کسی بگوید که از آنچه گفتی العیاذ بالله کذب آنحضرت لازم می آید خواهیم گفت که کذب در صورت
 لازم می آید که قصد توریه نکرده باشد باینکه ما علمت علما غیر مستفاد من الله
 تعاو العلم المستفاد فی الحقیقه لیس علما بالغیب کما انزلنا الیه و قول سید فلاح

قیام و مجلسه دلالت می کند بر اینکه آنچه فرموده بود بر سبیل تقیه بود از بعض حاضرین
 همان مجلس را سوال میکردند انتهی لکن منافات این حدیث با کلام ما کانی مایکون متبیین
 اینکه مراد جعلیت جمیع علوم با و آن ممنوع است بلکه مراد قوت قریبیه من الفعل است لغز
 است علوم هم حکمهم من علم ما شأوا و امتی شأوا و آریین است که فاضل قزوینی در شرح عزلی
 ذیل فقره حدیث گفته و کایناف ذلک کون مثل هذا ممکن العلم بالاستنباط
 القرآن کما یجئ فی احادیث الباب الاخری و لکن حضرت نیست پس ضرورت حمل بر تقیه نباشد
 ای حکم بتقیه نفی علم غیب علی الاطلاق بحیثیکه نفی علم استفاد من الله از آن لازم
 لایساق بعض فقرات عجب نباشد رفت برو موید مطلوب است چیزی که خود مولانا اصطلاح
 با سلف نقل فرموده است که علم خدا بر قسم است علمی است که مختص با و تعالی واحد
 زندگان خود را بر آن مطلع نساخته و می از آن محتوم است که مجال بداد آن نیست از اینها
 و صیای تعلیم فرموده و آن گنجایش تبدیل اندارد و می از آن غیر محتوم است که بداد در آن جاری
 شود و هر چیزی از آن برای خلیفه خود در اوقات آن بیان می فرماید بعد اظهار محتوم می شود
 و یا تسلیع ال اشاره کرده است با آنچه در بحار در صد و ایت اصبع بر نبیاته و آریست
 است شنیدم حضرت امیر علیه السلام را که می فرمود ان الله عند علم الساعة ویدر
 یت و یعلم صافی الامام و مائدهی نفس ما اذا تکسب غدا و مائده
 نفس یا ای ارض قوت و له علم قد اطلع علیه ملائکته فقد اطلع علیه محمدا
 علیه السلام یعلم الکبیر منا و الصغیر الی ان تقوم الساعة یعنی بدستیکه نزد خدا
 قیام و وقت آن باران و میداند چیزی را که در رحم مادر است و غیب اندر هیچ نفی فرما
 میریزم میزند و نمی شناسد هیچ تنفسی بکدام زمین میفرستد محصل معنی آیه باز فرمود

که او برای خداست علمی مطلع ساخته است بران فرشتگان خود را و آنچه بدین شباهت پس بر
 مطلع فرموده است محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین بران میدانند خود و بزرگان
 تار و قیامت بر مضمون این وایت و آیات عدیده دلالت می کند لکن معارضت و
 دلالت بر آنکه آنحضرت را علم بلایا و منایا حاصل بود و در چنین مقامی حکم جزم با حدیث
 نمی تواند شد مگر آنکه بسبیل احتمال چیزی گفته شود و از این جا که مولانا المجلسی در مقام
 چند احتمال اذکر کرده است اول آنکه مراد از امثال این وایت متقدمه آن باشد که
 بصورت وقت آن امور را غیر از خدا کسی نشناخت و حضرات را خداوند عالم هر گاه بموختن
 می شد دقیقه مو بر امانت می نمود و هم چنین بر ملک الموت و هم آنکه علم حتمی آن برامی غیر
 یسر و سبب نبیان دیدن و احتمال بر آنکه مراد آن باشد که وقت مرگ بدون اطلاع
 خدا کسی شناسد و علت تخصیص ظهور است دران یا امری دیگر غیر آن چهارم آنکه حق تعالی
 مطلع نساخته است بران امور احدی از خلق را بر وجه کلی بچشمتکه گنجایش بدو این باشد
 بلکه علم آن بر وجهی بکسی دهد مگر در زمان قرب حصول آن مثل شب قدر یا قریب از آن
 قال و این وجهی قریب که احادیث کثیره بران دلالت دارد زیرا که ضرورت از برای
 ملک الموت از علم بخصوص وقت کما ورد فی الاخبار و هم چنین اطلاع ملائکه و کلین
 و باران وقت نزول آن و همچنین فرشتگان بدین باب و اوقات وقوع حوادث انتهی
 ملخصا و این همه کلمات دلالت بر عدم عموم علم دارد و گاه واضح منظر بعین التامل
 فی مطاویرها و الله سبحانه و لیائنه اعلم و مثل این کلام اختلاف در میان علما
 الهاسنت نیز در علم نبی واقع است عبدالحق دهلوی در مدارج النبوت می گوید مشهور است
 مردم نیست که مراد بقول می بسبحانه قل الروح من امر ربه نیست که پروردگار تعالی

۱۰۲
 و علت تخصیص
 مگر دانستن
 با آنکه
 منصف و بی طرف
 بدون علم
 اطلاع بیان
 نمی شود و
 است درین
 خلق این
 بوجوب
 توقف
 پس از
 بر اعلام
 اشیاست
 امور دیگر
 آنکه
 رسیدن
 و الله اعلم
 منه طالب

ستاثر و متفردست بعلم روح و خیر وی تعالی را بمعرفت حقیقت آن را نیست و حق نیست که
 بر آید لیلی نیست بر آنکه حق سبحانه و تعالی مطلع نکر دانیده است صبیح و غروب را بر ایهیت و حق بلکه
 حقان دارد که مطلع گردانیده باشد و امر نکرده باشد او را اگر مطلع کرده اند این قوم را
 بر آن و بعضی از علما در علم ساعت نیز مثل آن گفته اند و اسد علم ششم آنچه شیخ محمد بن یعقوب
 کلینی با سند خود از عمار ساباطی روایت کرده که گفت ای کرم از امام که علم غیب در تو
 که و لکن هر گاه خداوند عالم می خواهد که چیزی را با او اطلاع دهد اعلام می کند و اینان
 اقول اخبار غیب که از معجزات انبیا و اوصیا باعتبار اعلام الهی است پس آن غیب
 اضافی است به غیب حقیقی شیخ مفید فرماید که ای که مطلع می شدند بر ضمایر بعضی بندگان
 و شیئی کاین را قبل کون میدانستند و لیس ذلك الواجب في صفاتهم ولا شرط في ايمانهم
 و لیس ذلك بواجب عقلا و از جهت اوله سمعیه بآن قائل ایم اما بقول مطلق آن گفت
 هم يعلمون الغیب زیرا که قوی است منکر بین الفساد زیرا که این عنوان را شیخ نیست یا
 اگر یک نفر نفس خود را بداند نه بعلم متفاوت این چنین شخصی نیست مگر خداوند عالم
 و علی قولی هذا جماعة اهل الامامة الا من ثبت عتق من المفوضة و من انتقم
 اليهم من الغلاة انتم كلامه عليه السلام مقامه قول ازینجا است که حافظ
 رجب بگوید که میل باین قوم دارد بمقام سئله عرض اعمال می گوید المومنون من الشيعة
 من بران الاعمال تعرض على النبي و الولي و منيهم من لا يورث لك و منيهم من
 لا يورثها تعرض على الولي و النبي و تلك خاصة خص الله بها و ليه فقول
 الاعمال تعرض على النبي و الولي ثم ترفع الى حضرة الرب العلي و مع عرضها
 فان كان الامام لا يعلمها الا بعد العرض فما الفرق بين الامام و المأمور

بل يكون في الرعية من هو اعلم منه فان الامامة التي تعريفها اخبار بايسة عام
 واين عمومها اذن وان كان يعلمها قبل العرض فالحائز في عرض ما يعلم وكذا القول
 رخص الاعمال في حضرة الربوبية فان كان الرب لا يعلمها الا اذا فرغت اليه فان
 اعلم من الرب وهو محال لان الرب سبحانه عالم باعمال عباده ومحيط بها و
 لها وقوم عليها ولا يخفى عني شيء في الارض ولا في السماء فالفائدة اذا
 والله رسول الله وليه اعلم به الجواب انه ان الفائدة في عرضها على الله ان
 الاعوان يدل على عظمة السلطان واما الفائدة في عرضها على الولي فان ذلك
 على سبيل الطاعة والتعظيم لله ما من امر ينزل من السماء ويصعد من الارض
 ويعرض على الولي لتعلم الملائكة ان الله حجة في امره وانه مطاع الامم واولي
 السموات والارض متعبدون بخدا منه حبه سبحانه من استعبدها هل السموات والارض
 بولاية محمد وال محمد تشهد بذلك صاواه محمد بن سنان عن الصادق عليه السلام
 انه قال ان لنا مع كل ولي لنا اذن سامعه وعين ناظرة ولسان ناظر انتم من كل
 ما ادرنا نقله انكم علم الامم بجميع كائنات در جميع اوقات شرطت ورياسة مقتضى
 ان نثبت اعلامكم بحسبكم بوسط ملائكة يا الهام برالي امامكم كافي وضرورتكم
 در عرض اعمال نسبت بآية عليهم السلام منقضي ظاهرا ان اخبار اعلام مست خدواظ
 احترام ضرورت تاويل نسبت مكر نسبت بملك اعلام لا يقاس عليه غير من الامم كره
 نبى امام با فلا تعير بقول من لا يوثق وبقوله في مقام غيبة انكدر واما مقتضى
 استفادة سيده كالتعليم من وجواب سالتاب صلى الله عليه وآله بحضرة علي بن الحسين عليه السلام بانه
 كذا بهر اولى از ان يغتو شده بهر باب وى فى الصائر باسناده عن نعم انه قال قال

ابو عبده عليه السلام علم رسول الله عليا الف باب يفتح كل باب الف باب عن امير المؤمنين
 انه قال ان صدرك هذا العلم اجمع علمه رسول الله واگر حضرت امير از اول
 علوم امير حاجت تعليم نمی باشد مستحق قول او تعالى است مخاطب انبياء صلي الله عليه
 وآله و من اهل المدينة و ردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم و نیز خود جناب
 رسالت مبارک صلی الله علیه و آله علی با حکمی عنده رب الارباب فرمود لو کنت اعلم الغیب استکثر
 من الخیر صانع السوء و در اکثر اوقات منتظر و حی می بود و قاضی را بعد نور اسد مرقد
 می فرمایند مخفی نمائید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر ضمایر جمیع فرمان در جمیع
 احوال اطلاع داشته و دلیل بر اینست که عارف شیرازی فرموده یکی پرسید از ان گم کرد
 فرزند که ای و شش و آن پسر خردمند از مصر شنیدی پیراهن شمشیر چه در چاه
 کنعان نشندی بگفت احوال با برق جهات می پیدادم دیگر نهانست که می طای
 اعلی نشینم گوی پرست پا خورده بنیم و در اصول عقائد دینیه هیچکس این دعوی نکرده
 که انبیاء بر ضمایر بشر در جمیع احوال اطلاع داشته باشند بلکه تصریح کرده اند باینکه انبیاء
 صلی الا اتصال منتظر و حی ای کجلال می بودند و آنچه میر یوسف علی در جواب شیخ بسمیه
 بزرگوار و یکی قدح در شیخ سعد که او متهم است نزد امامیه و هم صدق قول او در حق حضرت
 یعقوب و عدم صدق مثل آن در نبی می که فضل بن عمر نسبت شوم آنکه حکم انا اعلم عاکان
 و ما یکون چنانکه در خطبه البیان واقع است ظاهراً هر چه در معراج بود و خواهد بود
 بآن حضرت رسیده غایتش بامور نگزیده که بی وحی بود سطره جبرئیل بامت رساند بلکه
 انتظار و حی بدین جهت بوده و جناب قاضی در جواب شیخ گفته آنچه نوشتند که از عبارات
 خطبه البیان و غیره چون ثابت نمودیم که حضرت امیر را اطلاع بر ضمایر بود و بطریق

اولی لازم آید که حضرت پیغمبر نیز چنین باشد جواب آنست که ثبت العرش ثم النفس سخن
در اثبات است و خدام تا غایت اثبات صحت خطبه البیان بحضرت امیر منان علی مؤذنه اثبات
اراده عموم علوم و جمیع احوال و اوقات که از ظاهر آن فهمیدند و در رقعه کاتبان بیکر
منع هر دو مقدمه نمودیم پس چگونه می گویند که از عبارات خطبه البیان اثبات مدعا
کردیم و آنچه از مقصد الاقصی نقل نمودند صلاحیت استدلال ندارد بلکه مؤلف آن باند
شیخ مردود و مجول المذموم بوده با آنکه استناد فقیر بشعر شیخ سعدی از آن حیثیت است که آن
شعر متضمن قصه حضرت یوسف است که در حسن القصص مذکور شده چون قصه حضرت یوسف
در قرآن مذکور است طول تمام است و تحت تذکره بهمان شعر اقتصار نموده پس الحقیقه
فقیر بشعر شیخ سعدی استدلال بمضمون کلام الهی است پس تعجبیکه خدام از سند آوردن شعر
شیخ سعدی کردند عجب **با اول** در معظم مواضع و محلی ظاهر است که انتظار و محلی از برای انتظا
حصول علم بوده است حصول اذن در تبلیغ و برتبیع خیر حقیقت این امر پوشیده نیست
بعضی آیات و روایات بسبیل انوفخ بیان شد **قال الله عز وجل وما یطق عن الجمل**
ان هو الا وحی حی و علمه شدیدا القوی و مجالس ابن عباس آورده که گفت نماز
عشاء اینجا آوردیم یک شبی با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گاه سلام گفتند
بسی و ما و فرمود که زود باشد که وقت طلوع فجر ستاره از آسمان فرو آید در خانه یکی از شما
پایست و و خایفه و امام بعد من پس گاه فجر قریب شد هر احد در خانه خود نشست
منتظر فرو آمدن ستاره در خانه اش و کان اطعم القوم فی ذلک ابی العباس پس گاه
فجر طلوع شد در خانه علی بن ابی طالب ستاره فرو آمد الی ان قال فقال المناقبون
مثل عبد الله بن ابي القدر ضل محمد فی محبة ابن عمه و ما یطق و شانه الا

الهوى غوى فانزل الله تبارك وتعالى النجم اذا هوى ماضل صاحبكم و
 ما ينطق عن الهوى الايات واز حضرت امام محمد باقر عليه السلام تفرس اين آية
 ماضل في على و صاعقه و ما ينطق عن الهوى و ما كان قاله فان بالوحى
 و حى اليبود و سورة كهف و تعاوى فرمايد و لا تقولن لشيئ ان فاعل لك غدا
 الا ان يشاء الله في الفقيه عن الصادق ان رسول الله اتاه ناس
 اليهم فسالوه عن اشياء فقال لهم تعالوا نحدثكم و لم يثبثن فاب
 جبرئيل عنه اربعين يوما ثم اتاه و في رواية فاحتبس الوحي عليه ^{بعد}
 يوما حتى اغتم و شكى صاحبه و حافظ رجب و مشارق الانوار از ابن عباس
 روايت کرده قال جاء رجل الى رسول الله فقال يا رسول الله ينفعني
 على في معادى فقال النبي لا اعلم حتى اسال جبرئيل فنزل جبرئيل
 فقال له النبي يا جبرئيل ينفع هذا على فقال لا اعلم حتى اسال سرافيل
 ارفع فسال سرافيل فقال لا اعلم حتى اناجي باب العزّة فاوحى الله الى سرافيل
 قل لجبرئيل يقول الحمد انت مني حيث شئت و انا و على منك و حيث انت
 منه و محبوبي منك حيث على منك و شيخ صدق عليه الرحمة و انا الى سنا
 خود از حضرت امام زين العابدين عليه السلام روايت کرده كه حضرت رسالت
 رسول بر اين نماز فجر بيرون آمد و بعد از نماز ارشاد فرمود و معاشر الناس انكم تخرجون
 الى ثلاثة نفر اولوا باللات والعزى ليقتلوك يعني اسي گروه خيلى كه بيت اين شما كه برود
 سيكس كه از كفار كه قسم ياد کرده اند بلات و عزمي از بر اين قتل مرون قد كذبوا
 و رب الكعبة قال فاجم الناس و ما تكلم احد فقال ما احبب الى طالبكم

یعنی تحقیق که دو رخ گفته اند قسم برت کعبه اومی گفت بسن باز ماندند مرد که پیش
کلام نمی کرد پس گفت گمان ندارم که علی بن ابی طالب در میان شما باشد با مقام الیه
غامر بن قتاده فقال انه وعك فاستاذن مضم وصاد الیه فخرج
كانه نشطه عن علی یعنی پیش خود بسوی آنحضرت غامر بن قتاده عرض کرد که علی بن
ابی طالب شدت پیوستگی داشته پس دستور فرمای است برفت نزد آنحضرت خبر داد
اورا پس تامل برخواست که گویا از بندگی باشد و بزودی خود را نزد حضرت رساند
پناه رسانید فقال یا رسول الله ما هذا الخبر قال هذا رسول بنی هاشم وبنی عبد
مطلب وکذا پس عرض کرد که اینچه خبر است که شنیده ام آنحضرت فرمود که فرستاده خدا چنین است
خبر میدی فقال علی نا لهم سرته وحدثنا عبد الله وعنه وقلنا واد
فوسه فمكث ثلثة ايام لا ياتيه جبرئیل بخبره ولا خبر من اهل الارض یعنی
حضرت امیر علیه السلام عرض کرد که من تنها کار شکرچی بمقابله آنها می کنم و حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله زده و عمامه خود را باو پوشانید و شمشیر خود را حایل او کرد و بر او
سوار فرمود و روانه شد پس روز گذشت که نه جبرئیل از آسمان خبری آورد و نه از اهل زمین
خبری آمد فاقبلت فاطمة بالحسن والحسين علیهما السلام علی و دیکها تقولان
حضرت فاطمه صلوٰة الله علیها حسین علیهم السلام بکنار گرفتند و خدمت
پدر بزرگوار خود حاضر شده عرض کرد او شک آن یوتم هذان الغلامان تربیت
که این هر دو فرزند من یتیم شوند فاسیل النبی عینیه یکی پس بخت سولی اشکها
از هر دو چشم خود در حالیکه گریه میکرد و ثوقال معاشر الناس من یاتینی خبر علی
ابشره بالجنة وافترق الناس فی الطلب لعظیم ما راوا بالنبی وخرج العواقب

فاقبل عامر بن قناده يده بشركا بعله فخر نوا می کرده مرم هر که از شما بسیار دخیل علی بن ابیطالب
 بشارت هم اورا بهر شت و ختر این ده نشینان از قلق بیرون آمدند پس همان عامر قناده
 بیرون رفت و زود برگشت بشارت داد آنحضرت را براجعت علی بن ابی طالب
 و هبط جبرئیل علی النبی فاحبر عما کان فیه و جبرئیل نازل شد و خبر فصل آورد
 و اقبل امیرالمومنین و معه سیران راس و ثلاثة ابعرة و ثلاثة افراس و سید
 این طالب و با او بود و واسیر یکیشتر و سوار سه شتر و سوار سید ^{فقال} ^{النبی} ^{الحسن} ^{الحسين}
 بما کنت فیہ یا ابا الحسن پس آنحضرت فرمود آیا دوست میداری که من خبر دهم ترا
 بسرگزشت فقال المنافقون هو منذ ساعة واحدة قد اخذ الخاضع هو
 الساعة یریدان یحذلک الحدیث و قد نقلت مختصرا پس منافقان اینست گفتند یک ساعت
 می گذرد که در دزد گرفته بود اینک می خواهد که خبر دهد اورا بسرگزشت او پناه بخدا این
 کلمات بهر ده که از زبان ایشان آمد کبروت کلمه تخرج من افواههم ان يقولوا لا کنا
 اینست معنی مختصر حدیث و تتمه را بخوف طول اندیشه ملال ناظرین بیرون شد
 از اصل بحث ترک کردیم بالجمله ازین و آیات امثال ان موضح می شود که علم بهر شیئی باطل
 برای حضرات جاهل نبود و انتظار روحی بر استقلال مال بود نه برای تهیذان پلنگ اگرچه
 در بعض مواضع بهمین قسم باشد و صدوق در ساله احتقادیه می نماید که احتقا و مادر
 نزول محی نیست که در میان هر دو چشم اسرافیل روحی است پس هر گاه حق تکلمی خواهد که بوحی
 تکلم شود ان روح را بر پیشانی اسرافیل مینزد پس آنرا می بیند و بیکاییل القامی کند و بیکاییل
 جبرئیل و جبرئیل باینها میرساند و شیخ مفید هم می فرماید هذا الصدوق عن شیخ
 الحدیث فی خلاص لما قدمه من ان الملوح ملک من ملائكة الله و ان

فوالکلام الخفی ثم یطلق علی کل شیء قصد به افهام المخاطب علی السریة
عن غیبه یعنی آنچه شیخ صدوق در تصویر و حی بیان کرده از اخبار زنده غیر مشهوره اخذ کرده
مخالفست با آنچه خود گفته است که لوح نوشته است از فرشتگان خدا و حی در اصل کلام خفی و
پوشیده را می بیند اطلاق کند آنرا بر هر چیزی که قصد کنند بیان آنها مخاطب با خفا و غیر
و وقتی که اضافتی کنند آنرا بسو خدا بیشتر مختص باشد با آنچه اختصاص از ندان پیغمبر
الی آخر ما افاد و در تفسیر کاتجمل بالقرآن من قبل ان یقض الیاء و حی در ذیل و جوهر مملکت
گفته است و حی را در که خداوند عالم منع بفرماید پیغمبر خود را از عجلت بقرائت که در سمای
رابعه باشد زیرا که آنحضرت اطاعت نموده بود علم ادب آنچه در آسمان چهارم بود پیش از آنکه و حی آن
میرید فلا معنی انهمه عمالیه امکنه و اگر قائلی بگوید که آنحضرت علم داشت بقرآن
موجود فی السماء الرابعة پیش از آنکه میسر را که تخصیص میداد قرآن اولاً بسمای رابعه
زیرا که آنچه در سینه آنحضرت باقی الارضت فلا معنی اختصاصه بالسماء الرابعة انت
نهم آنکه در احادیث مستفیضة دیده آن ائمة اذا شاءوا ان یعلموا شیخ محمد
یعقوب کلینی سه حدیث را باین مضمون با ساین مختلفه ذکر کرده در دو مجلد اول از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود ان کلاما اذا شاء ان یعلم علم و
روایت سوم از آن حضرت روایت کرده اذا اراد کلاما ان یعلم شیئا علم الله ذلک
اقول به جمع بین الاخبار احسن جمع علیه محل احادیث علم ما کان و ما یکن
و ما و رفته دعاء النذبة المعروفة و در کافی ازین مقوله در باب علم ما کان و ما یکن
و انه لا یخفی علیهم شیء شش حدیث و در مواضع دیگر نیز این لفظ وارد شده است
و در حدیث اول از اوست که سیف تار می دید که مانند حضرت صادق علیه السلام با عجم

از شعیبان حاضر فرمودیم فقال علینا عین آیا بر یا جاسوسی هست پس گفت شدیم سیرت حبیب
عرض کردیم لیس علینا عین فقال و رب الکعبة و رب البنية سیر بعد آن فرمود اگر می بود
در میان من و خضر هر آینه می گفتم که علم ما بیشتر است از علم شما و خبر می دادم ایشان را یا علم
بآن نمی داشتند آن موی آن خضر اعطیا علم ما کان و لم یعطیا علم ما یکون و ما
هو کائن الی یوم القیمة و ظاهراً است که تفحص آنحضرت از وجود جاسوس و عدم آن دلیل
بر عدم فعلیت جمیع علوم و محل سوال بر آنچه کاشف از عدم علم باشد بدون قرینه بینه و اول
قطعی و نیست پس قیاس بر سوال الهی که ساحت علمش از عدم علم قطعاً معرست قیاس
مع الفارق است من له سبیل الی العلم و ان لم یعلم بعد لا ینسب الی المحل پس نسبت علم
ماکان و یا یکون باعتبار عدم انسداد ابواب علم نسبت بحضرت مقدّم جمعا بدلیل دلالت امر که
و علیه محل ما و در فی حدیث لیلۃ القدر فی توجیه عرض اعمال علی و فرمایا و همچنین عرض
اعمال بندگان رسید الانس و الجان در بصائر الدّرجا آورد که از ابی الحسن علیه السلام از کرمه
اعمال و افسیری الله علیه و رسوله پرسیدند پس فرمود که اعمال بندگان عرض می شود
بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر صبحی خواه ابرار باشند خواه فجار پسین شریک
بلکه از احادیث کثیره معلوم می شود که حق تعالی از برای حضرت جتاکثیره برای علم قرأ
داده بود قال المجلسی ثلث ابحاث علوهم ما عندهم من الکتب و انه ینقر فی
اذا هم ینکت فی قلوبهم و جانی بکیر نوشته است باب الله تعالی توقع للامام عموماً
ینظر به الی اعمال العباد و در جمله احادیث این بابی ثمالی روایت کرده قال ابو جعفر
علیه السلام ان الامام منّا لیسع لصوفی یطعن امده حتی اذا سقط علی الارض اتاه ملک
فیکتب علی عضده الا یمین و ثم ینت کلمة ربک صدقاً و عدلاً لا یمیدل الکلمات

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ حَتَّىٰ ذَا شَبَّ دَفَعَ اللَّهُ لَهُ عَمُوًّا مِّنْ بَرِيٍّ فَسَالَتْ نُبَا وَمَا فِيهَا
وَلَا يَسْتَرْعَنُهُ مَهَاشَةُ يَعْنِي حَضْرَتَ ابُو جَعْفَرٍ فَرَمُوْكَ مَا مَزَانَهُ بِرَيْبَةٍ حَمِي شَنُوْدَاوُزِ مَلَايَكَةٍ
دَرْ شَكْمِ مَادِرْ خُودَتَا آنَكِهْ بِرْ گَاهِ مَتَوَلَّدِ حَمِي شَوْدَ فَرَشْتَهْ حَمِي آيِدِ دَرْ بَارِزِوِي سِتْ اَوْ مَخِي وَتَمَّتْ
كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَوَعْدًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ تَا آنَكِهْ بِرْ گَاهِ
جَوَانِ شَوْدَ بَلَنْدِ سَارِدِ حَقِّ تَعَالَى اِرْجُوْیْ اَزْ نُوْرِ كِهْ حَمِي مِیْنْدِ دِرَانِ نُبَا وَمَا فِيهَا رُوْیْجِ
چَیْنِ اَزْ اَدِ پوشیده شَوْدَ پَسِ اَنجِهْ بَعْضِ گَمَانِ كِرْدِهْ اَنْدَكِهْ دَرْ بِرْ حَالِ مِیْرَقَتِ حَضْرَتِ اَرْحَمِ جَمِیْعِ شَیْ
حَاصِلِ سِتْ خَالِ اَزْ تَحْکِمِ نِیْسِتْ بَلَكِهْ مَرَادِ هِمَا نِیْسِتْ كِهْ كَفْتِمُ كِهْ اِیْشَانِ مِتْمَلْنِ اَنْدِ اَزْ عِلْمِ جَمِیْعِ اَشْیَا
اَلَا مَا یَثْبُتُ تَشْنَاهُ فَاضِلِ قَرْوِیْنِیْ دَرْ شَرْحِ اَحَادِیْثِ عِلْمِ مَا كَانُ مَا یَكُوْنُ كِهْ كَویدِ كِهْ مَرَادِ اَزْ
عِلْمِ قُرْآنِ سِتْ خَانِهْ تَبْیَانِ كُلِّ شَیْ یَكُوْنُ اِلِیْ قِیَامِ السَّاعَةِ لَا یَخْفَى عَلَیْهِ شَیْ اِذَا دَا
اَنْ یَعْلَمُوا اَعْلَمُوا بِالْاِسْتِنْبَاطِ مِنَ الْقُرْآنِ اَقُولُ اَنْ سِتْیْ كِهْ طَرِیْقِ عِلْمِ حَضْرَتِ سَخْصَرِ دَرْ سِتْنَبَاطِ
اَزْ قُرْآنِ نِیْسِتْ بِلِ هَذَا اَحَدِ اَلْوَجُوْهَ وَوَجُوْهٌ دِیْكَرِ بَسْیَارِ سِتْ چَئَاْنَكِهْ شَیْخِ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَیْ
دَرْ بَابِ بَیْجَاهِرِ اَزْ حَضْرَتِ اِمَامِ مَوْكَافِظِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاِیْتِ كِرْدِهْ قَالِ صِلَیْغِ عِلْمُنَا عَلَیْ ثَلَاثَةِ
وَجُوْهٍ مَاضٍ وَغَابٍ وَحَارِثٍ فَامَا الْمَاضِیُّ فَمَفْهُومُ اَمَا الْغَابِیُّ فَهُوَ بَوْرُ اَمَا الْحَارِثُ
فَقَدْ اَوْفَى الْقُلُوْبُ وَنَقَرَ فِی الْاَسْمَاعِ هُوَ اَفْضَلُ عِلْمَاوَا لَا نَبِیَّ بَعْدَ نَبِیِّیْنِ اَعْنِیْ اَنْتَهَا
عِلْمُ بَرِیِّهِ چَیْرِ سِتْ فَاضِلِ قَرْوِیْنِیْ دَرْ شَرْحِ اَنْ كَفْتِهْ كِهْ مَرَادِ اَزْ مَاضِیْ سِتْنَبَاطِ حَوَادِثِ
سَابِقِ سِتْ بَرِیْمَانِ اِمَامَتِ اِمَامِ حَمِیْ مَرَادِ بَغَايِرِ بَاقِیِ سِتْ كِهْ اَزْ اَلْفَاظِ قُرْآنِ وَ مَدْلُوْلِ طَبَقِی
وَتَضَمُّنِ اَنْ دَرْ مِیْ یَابَنْدِ مَرَادِ حَادِثِ سِتْنَبَاطِ اَسُوْرِ مَتَا خِرِهْ سِتْ اَزْ مَاضِیْ قَوْلِ فَامَا الْمَاضِیُّ
مَفْهُومُ قَالِ لِقَرْوِیْنِیْ صَا یَصْرَحُ بِهْ اَلَا مَامِ السَّابِقِ وَیَلْقِیْهِ اِلِیْ اَلَا مَامِ الْاَلَا حَقِّ فَلَاحِظُ
اِلِیْ سِتْنَبَاطِ عَلِیْحَدِهْ وَاَمَّا الْغَايِرُ فَهُوَ بَوْرُ قَالِ اَلْمَرْبُورُ الْمَكْتُوبُ فِی الْقُرْآنِ اَمَا الْحَادِثُ

فقد في القلوب وهو عبارة عن الهام الله تعالى المقدمات المعلوم متبذرة ^{تبت} صبح
 الحوادث بالفكر في ليلة القدر ونحوها ونقر في كلا سماع بالنون والتقاء قال المراد
 اسمع الملك النازل في ليلة القدر وغيرها قوله لا نبي بعد نبينا دفع لتوهم كون
 العلم بالحادث بالتحديث مستلزما للنبوة ودر وایت یکر از حضرت امام رضا منقول است
 اما الغابر فما تقدم من علمنا واما المزبور فما ياتينا واما النكت في القلوب فالعلم
 واما النقر في كلا سماع فامر الملك اين همه صريح است در عدم فعلیت جميع علوم ملكه علما
 شأن بما كان ما يكون بالفعل بالقوة القرينة من الفعل حاصل و قبول مشیت
 شأن مشیت شأن تابع مشیت الهی است پس چه استغراب دارد که علم شأن در بعض احیان مثل سایر
 افراد انسان بالفعل تعلق ببعض جنسیات غیر احکامیه و وجود کنیز در کنجی از کنجهای خانه
 یا بنجاست طهارت خاصه بقول علی علیه السلام لا ابالی ابوالصا بنی ام ماء اذالم اعلم
 و بمقادیر حکم با نظام حاصل نباشد هرگاه خواسته با عطا یم امور را توان فهمید زیرا که
 دانستی که حضرت امام زین العابدین در دایت سکه فروه حملوا والله امر الله و امر اولیاده
 وقد سلف تقه الحدیث و ظاهر است که حال حضرات در علم کائنات بر یک نظر نیست پس
 دعوی فعلیت جميع علوم منافی با اخبار و اخبار از متواترات بالمعنی است افراد است در مرتبه
 علیه حضرات ایشان با کلمه معرفت ما راجع حضرات که خالی از افراط و تفریط باشد اکثرها پس
 صحت و لذا و در این امر ناصعب لا یجتمعا لا نبي هر سال و ملاصق و مقرب و مؤمن
 امنی قلبه للايمان و تخصیص قولشان از اراد اکامام ان يعلم شیئا اعلم الله
 با نچه در عالم امکان است و گاهی از عرصه عدم بعالم امکان در نمی آید حکمی است بجا که دلیل بر این
 قائم نیست منافیا صریح این بود اما آنچه در حدیث لیل القدر و واروست پس ظاهر است

که عرض اعمان برای اطلاع و اعلام حضرت است اگر چه در بعضی مواضع تصدیق معلوم است
 و تطبیق آن کائنات مطلوب باشد لکن حضرت آن ممنوع است گاه است که تفصیل اجاب باشد و
 محلی که بعضی و آیات لیلۃ القدر و آما آنچه میر یوسف علی در مناظره با قاضی راند نورانی
 مرده نوشته آنکه قلمی شده که کلام بلاغت انجام حضرت امیر المومنین علیه السلام لالت بر آن
 نمی کند که در جمیع حوال بر ضمایر جمیع مردمان مطلع باشند و همچنین در الایات و که بعضی وقتا
 بر ضمایر مطلع باشند این مسلم است اما حضرت امیر علیه السلام در خطبه البیان فرموده انا الذی اعلم
 ما یحدث فی الدلیل شیئا بعد شیء الی و القیمة انا الذی اعلم ما یحدث ساعة بعد ساعة
 انا الذی اعلم تغیرات الزمان و حدثه انا الذی اعلم اعمال الخلق فی مشارق الارض
 و مغاربها و لا یخفی علی منتهی شیء یسر قاضی راسد علیه الرحمة در جوابش نوشته که سنا
 این خطبه بانحضرت ثابت و فقیر مکرر عرض کردم که عبارت از خطبه البیان و جمیع خدام
 آنرا فهمید موافق قرآن و اصول نیست پس بالضرورت باید که نسبت آن عبارات بحضرت
 امیر علیه السلام باطل باشد یا تاویل بوجهی باید که مخالف قرآن و اصول نباشد و دیگر مخفی
 نباشد که خلافة شیعه بسیار دعویها بلند و سخنان چند بانحضرت نسبت دادند با آنکه
 بعضی آنحضرت را خدا گفتند چون با و خطبه البیان مجموع است می تواند بود که آن خطبه را یکی
 از ایشان بانحضرت منسوب کرده باشد **اول** مع بدان اینست که در آن خطبه واقع است انا یا ایها
 الکبری التی راها فوعون عصبی و انا عصب الکلیم به اخذ بنا صیة الخلق جمیع
 ائمه اگر چه از آیات خدا هستند عن و در الرقی سالت عن الصادق علیه السلام عن رسول الله
 عز وجل و ما تغنی الایات و المنطق قال الایات هم الائمة و المنطق هم الانبیاء لکن تعبیر
 شان با آیات یا از جهت اینست که امامت مدلول الایات بینا است و یا از این جهت که آیات

کمال قدرت الهی اندر آنکه عین آیات خوارق عادات که موسی بنظر فرعون آورده بوده باشد
 و خود عصا کبیر و زیاده تر شد که بعد ازین نقل کرده اند انا التوداة الذی قبس
 فهداه انا صاحب موسی الخضر و علی ما انا جاویر الکلیم الی و غرق الفراعنة
 انا حملت حاق السفینة انا صاحب نوح منجیه انا الذی انجیت ابراهیم من
 غمر و انا موسی سفی الجب و منجیه انا الذی تاب علی داود الی آخر الفقرات
 الظاهرة فیما تغفیه الغلظة و حاصل معنی این فقرات آنست که منم نوریت موسی
 اقتباس معارف و ازان پس برادر منم و او شست یا منم نور کی موسی اقتباس آن نمود
 پس برادر او را منم صاحب موسی و خضر و معلمشان منم رفیق موسی و دریا منم آنکه غرق کرد
 فرعون و فرعونیان را منم آنکه بر دادم نوح را و در کشتی منم آنکه صاحب نجات و نجات دهنده
 و منم آن کسی که بریانید ابراهیم را از آتش منم موسی و سفی و چاه کنعان و نجات دهنده
 منم آنکه توبه او را قبول کرد و منم این فقرات ظاهرست در اقوال غلظة که افعال خدا و این منسوب بخضر
 واقعست و بطلان این واضحست مگر آنکه باول سازند تکلفا بسیار که مناسط اعتبار
 نمی تواند بود قال فی البحار و کتاب الحجۃ بعد نقل فی زیارة و جد هابوه و کتاب عتیق
 فی الفضائل فی معرفتی بحریة النورانیة مثل ذلک اعنی قول انا الذی حملت حاق عالم الوصح
 صد بالخبر عنه علیه السلام که احتمال بکون داده به و با مثال این که انبیاء بالا
 بنا و التوکل بانوار نارفت عنهم المکاره و الفتن کما دلت علیه اخبار الصحیحة یعنی علی
 مجامعی در بحار و نقل وایت معرفت ایه بنورانی که پدرش و کتاب قدیم و فضائل خضر
 یافت و در آن مثل این فقرات هم آمده می فرماید که اگر صحیح باشد در این خبر از حضرت علیه السلام
 پس بر این تقدیر احتمال دارد که مراد از این وایت و همچنین این وایتی که مشابه با این وایت بوده باشد

و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

آن شب که از پیغمبر باستشفاع حضرت فتوسل بانوار مقدسه شان بکرویات دفع می شد و از
 فتنه مانجات یافتند چنانچه از روایات صحیح و بی شکی می رسد این تاویل اگر چه صحیح است
 لکن این سیاق این عبارات بمرحل و درست اگر راه چندین تاویلات مفتوح شود هیچ کلامی
 بی تاویل نخواهد بود پس چنین تاویلات ضعیف رات بعد صحت و آیا لایق اعتناست
 نه بیرون آن و الله اعلم من بعد شید سفت نوشته که آنچه در صحت نسبت خطبه البیان بحضرت
 امیر مینان دغدغه نمودند و جهتی دارد زیرا که عقل ناطق است بآنکه هر کس را که ذره از
 ایمان باین نوع سخنان بلند از زبان مبارک حضرت امیر علیه السلام نشنیده و نقل نمی کند
 و قاضی در جوابش نوشته که دغدغه در صحت نسبت خطبه که در حضرت امیر بنا بر آن است که
 بنویس ایمان و سی خطبه مانظا هر شده هرگاه حال برین ال با و اصول از هتب علان
 دلالت کند حکم جزم بر عدم صحت آن باید کرد چه جا دغدغه انتی بعض کلامه اما آنچه بعضی
 از راه طعن استناده گفته است نیز امام علم ما کان و ما یكون و اثنا عشر ضروریست پس
 این اشتقاق فرق شیعه و بلاد عراقین و خراسان میهند و سند خصوص بلاد پور و بنگا
 و دکن و لکن و فیض آباد مفصل او را معلوم خواهد بود و مقدار کثرت افواج پلطن با و شاکه
 اینها با فرنگیان و توفان و آلات حرب معتقدان و مخلصان او دارند نیز نزد او ظاهرا و با و
 اینهم خود را تحت دشمن تو هم آنکه مثل مرزا مظهر مرعوم کسی بد فاقصد کشتن من باید گو مرا
 نتواند کشت که مقتدرست بر چه چیز حمل توان کرد در اهرت و هرین صالکی و انبیاء و اوصیا
 گذشته اند و مخالفین معاندین آنها در پی این افتاده بلکه هتک عرض نقصان بد
 و اتلاف نفس شان کرده و آنها تن ببلاکشی در رضا الهی داده صبر پیش نهاد همی خواسته
 و استتار و اخفا و قرا اختیار نکرده قوله تعا و کاتی من بی قاتل معذرت می یابد

چون بگویم که می بینم

فصل در بیان خطبه
 گفته که امام علی
 و ما یكون و اثنا عشر
 ضروریست پس
 این اشتقاق
 و دکن و لکن و فیض
 اینها با فرنگیان
 اینهم خود را تحت
 نتواند کشت که
 گذشته اند و مخالفین
 و اتلاف نفس شان
 و استتار و اخفا و قرا
 چون بگویم که می بینم

كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا ضَعَفُوا وَمَا انْتَكَأُوا وَاللَّهُ

يُحِبُّ الصَّابِرِينَ حال آنکه موت شان باختیارشان بود و بطول عمر و غلبه تسلط خود

در آخر کار یقین داشتند انتی کلامه **قول** این شریع پرور حق امام زمان که می تواند این طویل

چه قدر در از نفسی زبان رازی استهن او طعنه زنی اند راه جمل و عدوان بکار برده

جزاء الله عن نبیه و اهل بیت نبیه اسو الجاه چه است این کلام می تواند عظام او

بکمال کفایت حکمت بجای برود و کار خود می نموند و از راه استخفاف به پیغمبران می گفتند

لولا انزل علیه سورة منی هب **اولا** این خوب است اما اهل خلافت که سنت بادیه ربابه

انبیا که مقربان جعفر سبحانی اند چنین جابری ده که **اول** ایشان را بموتشان خبر مید

و میانه موت و حیات ایشان را بخیر می ساخته هرگاه موت را بر حیات اختیار می کردند در آن وقت

حکم بقض و اح ایشان فرمود شیخ عبدالشیرین الدین انصار می سنی رحمت الانبیا

نوشته است اما قصه لطاة موت الملک بعد ثبوت کونها قطعیة فیمثل ان یكون

لاجل اساءته للادب و فظن موتا لانه ظنه شیطانا تسول علیه شرا فظن

قاصد النفسه لما انه قد علم سنة الله تعالی انبیا نهان خبر هم و که و بخیر هم

بین الحوة و الموت فیعدم الاختار و الموت یامر بقض و احهم فاذا سبق قول الاجابة

على التخیر ظن القائل المتصو بظن البشر یقول ما یقول عناداً و تعنتاً و یستحکم

و یرید هلاکة فخلد فطمة فعاع نفسه فادعی فعد ذهاب عینه الی آخر ما قال

حاصل معنی آنکه در و ایام معتبره اهل سنت اردست که حضرت موسی کلیم الله ملک الموت را که بار باره

قبض و اح حضرت حکم رب العزت آمده بود یک سبلی زد که چشم او برین آمد و چشم حضرت

در یک چشم زن او را یک چشم کور ساخت پناه بخدا از چنین افرات بجای رسولان خدا پس

و این کلام

حقی

شیخ عبد الله تدوین آن می کرد بعد ثبوت قطعیت این وایت احتمال دارد که بسبب ادبی ملک الموت
 بظاهر حال موگمان کرده باشد که پناه بخدا این ملک نیست بلکه شیطان است که خود را در زمره ملک
 زینت داده یا بیشتر فضول که بقصد کشتن مراد نه یرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جاریه یاری نمود
 در باره موت انبیا که نمی یزد ایشان را قبل آنکه ایشان را از پیشتر خبر دهد ایشان را محیر سازد و در میان
 متوجهات پس بعد آنکه موت خود را اختیار فرماید امر می فرماید ملک الموت را بقبض روح ایشان
 پس گاه ملک خلافت با بطریقه و بی سبب اطلاع و تقدیر تحیر گفت که داعی حق را لبیک بگو
 بگو بفاولن محمد سنة الله تبدیلا حضرت موسی دست که این ملک الموت نیست بلکه بدی است
 متعنت معاند نیست که بسواد بمن غیر اذن الرب آمده است پس دفع ضرر او از خود بسبب بی زبون
 فرمود و آن بنجر بلوری یک چشم ملک الموت گردید چپین تا ویلی را برای کور ساختن چشم ملک گوش
 فلک نشنیده باشد این بد عصمه الانبیا که از خطیة الانبیا که سابقین نوشته بودند عدل بد عصمت
 کرده بود مضایقه نهشت و لکن این چه حرفی است که بزبان آورده اگر پیغمبر آن بر میان فرشتگان
 و شیاطین اشرار نفس جان نمیزند پس می راند چگونه از وساوس تمیز خواهند داد و ملک
 که از جمله ملائکه مقربین باشد که آنها مصداق هم باوره یملون می باشد چگونه بر اسباب ادب
 بدون اذن با قدام تواند کرد و پروردگار عالم چگونه از سنت قومیه خود تخلف ورزیده باشد
 و کیف ماکان هر گاه سنت جاریه پروردگار عالمیان در باره پیغمبران پنهان باشد
 که اول پیغمبر آنرا از عزم قبض روح مقدس ایشان آگاه و محیر فرماید و باز ایشان را
 در موت حیات محیر سازد پس این سنت الهیه چنانکه آمده در نزد شیعیان آگاه الهیه
 پیغمبران نیز تصریح صاحب عصمة الانبیا آگاه اند پس فرار حضرت موسی علیه السلام و اله
 و علیه السلام را از دست خدا تا ترسان فرعونیان در هنگام خبر مومن آل فرعون

در حدیث
 و بسبب

اسرار
 بیرون

انبیا
 در

بما حکاه الله تعالی القرآن حیث قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا یا قومون بل
 لیقتلوا فاکخرج ائینا من الناصحین فخرج منها خائفاً یتروا بمرحبه
 حل توان کرد و همچنین اختفای سول مختار در غار از شر کفار که در فکر قتل و آزار خضر
 بودند و حکم آنجناب را بنی هکامه علی بن ابی طالب بخواب بستر مبارک که بسبب آن شرف
 خطا من کثیر فی نفسه ابتغاء مرضاة الله برای آنحضرت حاصل گردید همچنین بهر
 آنحضرت بدیاری شریک و ایشار سکنای مینه طنبه موطن اصلی و جا قرار خود از چه راه مگر آنحضرت
 که افضل المرسلین بودند با آنکه نزد جمعی از اهل سنت تبصریح عبدالحق دهلوی حقیقت و علم
 ساعت دیگر اسرار ربانیه و خصایص جانیه مطلع بود برین سنت الهیه اطلالی اند یا ایتقوا
 ربانیه کن تجد لسنة الله تبدیلاً یا خبر یو یا وثوق بوعده حضرت با العزت بنصرت
 و اظهار شوکتش که از اخبار و آثار مکرره ثابت شدست کل ذلک من المستحیلات پس اگر علم
 و اختیار آئینه ین بموت حیات و از منته و اوقا آن موجب جوب اتمام شان در هر مسکنه بوده باشد
 پس علم انبیا بطریق اولی موجب آن خواهد بود و اگر علم شان بسلامت خود مشروط بتجر ازین
 ممالک الا عند ارادة الله منمذک بوده پس چنین علم آئمه بسلامت خود مشروط بتجر ازین
 مواقع خواهد بود ثانیا می گوئیم جناب الله جده الله در جانه فی الجنان در جواب این کلام حکام
 تتبع و وزیرین از بادشاهان ایام جاهلیت را در معارضه این مقام ذکر فرموده که حق سبحان و تعالی
 بلا شک و ارتباب بلا خلا عالم الله و الخفیات چه در اوقات همیاسامان و از منته
 سلاطین بان خاتم پیغمبران بوجود دنیاورد تا از تعب و نصب و تحمل اذمی قوم خود محفوظ
 و اهل سلام بصنوف نعم دراحت محفوظ می ماند می فرماید که از جمله چنین وقایع قصه
 تتبع است که از جذب القلوب شیخ عبدالحق دهلوی ذکر آن می پردازم و آن اینست که چون

۴
 رفقا منیر شد

۴
 منیر شد
 ۴
 منیر شد

بتسخیر حاکم شرقیه برآمد و اتفاق مرور او بدین طریقه افتاد یکی از پسران خود در این مقام
 بخلاف نشاند و متوجه شام عراق شد این مدینه را بدعا گشتند تبع بقصد مقام
 باز به مدینه آمده داد قتال داد و سپاه روم که کشته شد یا دشت شاه سوگند خورد که تا
 این بلده را خراب نکند قدم پیشتر نهند بعضی از اصحاب یهود که با دومی بودند گفتند که این
 بلده محفوظ بجزای الهی است و این را هیچ کس نمی تواند کرد و این شهر را الهی به پیغمبر
 آخر الزمان که از اولاد اسمعیل است تبع باستماع این کلمات از اراده که دشت باز من محمد
 بن اسحاق می آر که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و با دومی چهار صد از حاکم
 توریت بودند که ترک مراقت نمودند عقد موافقت بر اقامت مدینه بآورد
 ادراک سعادت صحبت پیغمبر آخر الزمان بستند تبع برای یکی از ایشان خانه بنا کرد و جاریه
 بخشید و اموال جزیه او کتابی نوشت که در آن شهادت اسلام خود ثبت نمود و از آن جمله این
 آیات است **شهدت علی محمد آتاه رسول من الله باری السم فلو مد عمری لی عمری**
لکن ذنب الاله ابن عم و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین این جماعت تفویض نمود و دست
 که گوی نیکی خردمان را در یاد این کتاب بخدمت او رساند و اگر نه با اولاد و اولاد خود
 و قریب باین حکایت حکایت ملک سیف و یزید حاصل آن بنا بر آنچه در کتب فیه فیض
 سطوت است آنست که چون قتل او را بر سر قرق این بر سر فتح و ظفر ازانی فرموده صناد
 و بتقریب بسیار کباب نزد او رفتند و آن بادشاه بعد از آنکه بلوازم هماندار می نهادند
 روزی حضرت عبدالمطلب پیغمبر خدا را از میان آنها طلبید در خلوت بشارت بوجوه محمد صلی الله
 علیه و آله داد و گفت که این امر از یهود پوشش و بقوم خود گوید که از حله ایشان بفرستند و بدانکه چون
 آنحضرت مشغول شود و زین با او محاصره نمایند و قتل نمایند آنحضرت بضرورت ملک میران آید

این کتاب را
 از قتل نبی
 بنی اسرائیل
 و یهودی

و قدم در بادی مهاجرت بست و شرب نهد و با اهل مدینه که در دایره پیر او آمده باطن کردند
 و مهمی بین آن بفرمودن انجام پذیرد و من اگر بجز حیات مستعار اعتماد میدهم لشکر باران
 ساخته به شرب میشتاقم و بنظر دین حق می کشیدم پس این با صبی و اخراج بادشاه تبع
 و سیف و بزن بنزله شاه اسماعیل صفوی شاه عباس صفوی قرار دهند حق تعالی که
 قادر قومی مالک کینه ضعیف و که عهد امت با بجای عهد آخر الزمان و او تفکر انحطاط
 با عطا می دهد که ترا چه خواهد دانست که در امثال چنین مانده و بادشاه عظیم الشان خود را بر
 تصرف و انداد و جنا خاتم الانبیا آماده کرده بودند و تناسلی آن داشتند که در کاب سعاد
 آنحضرت اعدا و را مقهور سازند آن بفرمودند که در این وقت سلاطین صفویه خروج نکرد
 آنچه خدا خواهد و ابشاعره خواهد و امثال همان جواب می دهد که در وقت سلاطین صفویه خروج نکرد
 خواهد بود بلکه بطریق اولی الی آخر ما افاد فاجاد قال و الضیاقول سیف و بزن و امرو
 بکتمان آنحضرت از پیرو و هم از خویش و اقوام خود شکر قریش باشند با آنکه میباید
 که مال کار این پیغمبر چنین خواهد بود و همچنین حرست حضرت عبدالمطلب نفیس
 او را از اشاره قریش مزید احتیاج حفظ و صیانت حضرت مثل مخفی شدن ام ابراهیم از هم
 و ماورای حضرت موسی را در دست حجی با صحنه گمان کند که هرگاه بحسب یزیدی مقرر
 شده بود که حضرت صاحب الامر تسلط بهم خواهد رسانید بگیا و را هیچ عذر و غیبت و اعتیاض
 نماند خواه انصار باشند یا خواهان پس سنیان گویند که خدا را میسر شد که بگوید من آنچه خواهم کنم
 گویم محمد علیه السلام را میسر که بگوید که من آنچه می خواهم می توانم کرد چنانچه محمد صلی الله
 علیه و آله در وقت جو انصار شده چنین میدانند و در وقت سلاطین صفویه امر
 بخروج نمودن معذور از دنیا لشامی گویم که برای ما که دلیل علم آنحضرت با کائنات و بایک
 منتهی الارب باشند

منتهی الارب باشند

برنا صبیح سبب ازیم و گوئیم علم حضرات با کان و مایکون کینما کان معنی ظاهری باشد و خواه
 متی شاد و ان بعلو علمو که مشتعل بر فعلیت شطری مافی از علوم قوت قریب سائران باشد ^{حققه}
 المحققون باعث بر حکم بظهور آن غریب و رد کار غفور نظر با جماع اسباب تیسار امور
 از آمانگی مدعیان نصرت از موالیان و منظران و لای انحضرت نمی تواند شد چه ادعا کسسانی
 امریت جدا گانه و تاهب و تنیاد و افعی امریت علیحده اگر در نظر ظاهر بنیان این همه
 معاون و ناصر آنحضرت بنظر آیند از کجا که در علم و اطن و سرای معرفت ضما که شیعیان
 آنحضرت مثل سائر ابا طی طاهرین او بفادرو آیتا حیر صادق پاشات پیرانند نیز امر بر منوال
 باشد بلکه می تواند بود که آنحضرت بسبب علم با کان و مایکون اطلاع بر ضما ایشان بدست
 ایشان در ادعا نصرت داشته باشد و بمقاد الملک عقیق فهمیده باشد که اینها بر وقت ظهور من و انوار
 خود با از مناصب که مناسب حال شان نباشد در وقت انظار عدل و افعی تسویه بین این
 و القومی دشمن خواهند گردید و چنانکه اموی و عباسیه بلکه سائر مدعیان خلا با وصف
 از عا قرا بت اعتراف با حقیقت حضرات پیچ دقیقه از معاد و قتل و قمارت هتک
 آنحضرت هم در عا ریا ست و تخمیل خلل بیانی حکومت فرو گذشت نکرده با این مدعیان بیست
 نزد صاحبان فهم و گویاست گو مدعی موالاته و آرزو مند ملاقات باشند در هنگام عزل شان
 از مناصب جللیکه بسبب قیام لایق ان نیستند نیز بر دعوی خود قایم خواهند بود و کار
 بمعاد خواهد کشید و نوبت از جانی بجائی خواهد رسید پس علم آنحضرت ببادشاهی چنین
 بادشاهان بسبب ظهور آنحضرت چنانکه ناصبی گفته خواهد بود بلکه بسبب ظهور و آنرا خواهد بود پس
 شکرت که این ناصبی که فاسق و کفر از جهل و غلط با وصف عدم خبرت بر یو اطن امر محبت
 بر عالم ضما و سرای می دارد و نمیداند که علم امثال او بر امان حجت نیست بلکه علم کی دیگر است

سرای مدعیان
 و شیعیان

مدعیان
 سائیان

باعث التزام نمی تواند شد با آن خصوص هرگاه علم مترض ظاهر بنسبتی بعلم حقیقت بنده داشته باشد
 پس چگونه امام زمان از علم خود قطع نظر نموده گرفته این و آن اعتماد نموده ظاهر نماید خصوصاً بعد
 حال اموی عباسیه بتجربه بیایه امتحان رسیده با آری هرگاه با اعلام الهی صدق و عیان
 نصرت کماهی اطلاع خواهد یافت البته ظهور فایض النور و فوق افزای جهان خواهد گردید زمین را
 از عدل و داد خواهد فرمود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه جعلنا من انصاره و
 اعوانه و القائلین بآلک و اهل شنائنه پس بجز تو هم فاسده حمال کاسد عدا
 و استعداد اهل زمان بر امام زمان یا طعن آن گشت و هرگاه پیغمبر اولی العزم را در معرفت حال و
 و انتخاب مخلصان اعم بسبب حکم علی انظار اشتباهی و دهد که مثل حضرت موسی از هفتاد و نه نفر
 و از هفتصد هفتاد نفر برای سنا جا بردگار خود اختیار فرماید حال کفر و نفاق آنها
 در وقت مکالمه حضرت با لغزت بر ضلالت مقرب و زیاده حضرت رسالت یاب در جنگ
 لشکر عظیمی از مهاجرین و انصار بیاریه باز در مقابل کفار کافه مهاجرین و انصار آنحضرت
 و وصی آنحضرت را در میان کفار اشرار یکدم تنها گذاشته راه وایر برقرار اختیار نمایند مظنه
 ظاهر بنیان مردم ناشناس بودیم قیاس خود در حق جمعی بهمانند چگونه نزد باطن شناسان دل آگاه
 بیایه اعتبار و محاکم امتحان و اعتبار تواند رسید پس بنگار فاسد شدن اعتماد نموده البته قدم
 جسارت بر اظهار ریت استوان که پشت مقوله الملک عقیق را از نظر نتوان انداخت و رابعاً از آنچه
 بعضی جوهر که جناب الدراجده اعلی است در جاته فی الجنان در مقام افاده فرموده مختصر بیان
 می شود که از جمله وقایع که لالت بر بطلان عم ناصبی دارد و از باب انصار آگاه می سازد ماجرا
 جنگ احد است این در کتب تاریخ و غیره مذكور و بر سینه جمیع مشهور است هرگاه ارباب عقل و
 هوش منظر این ملاحظه آن دارند بیقین میدانند که آنانکه بر عم شما حق تعالی و قرآن مجید

و ستایش آنها در باب یاری نصرت و حسن حقیقت نسبت بجناب سید المرسلین در مواضع بسیار
 فرموده و بجهان شایسته پست شجاعت جلالت عرب و با ایمان واقعی مشاهده معجزات
 نبوی قایل بودند و یقین داشتند باینکه در آنحضرت بسیار اادیان فالج اهدا کرده آنحضرت را
 تسلط تام بهم خواهد رسید وقت شدت هیچا و صعوبت و غار خدا و رسول شرم ناکر
 فرار را با قرار در نزد رسول مختار اختیار کردند و بان جمیت عرب مشهور بود و پروا از عا
 و عقوبت نارت نمود پس چه گمان میکنی در باب نصرت و یاری قشون و افواج سلاطین صغیر و بحینه
 که از جمله آنها فساد بوده اند و جمعی بفساد اعتقاد و تصویب میکنند که زبانی ادعا نصرت
 و علا حضرت صاحب الامر علیه السلام نموند لکن چون احوال آنها مطابق افعالشان بود معلومست
 که حال آنها در شدت صعوبت چه خواهد بود با جمله ادراک و جو و انصار و قومی در بیا بویان
 حال بشری مخصوص جناب بالارباب حضرت رسالت و من عنده علم الکتاب و اله
 الاطیاب من اطلع علی خفایا اسرار و اندیشی سر با خبا و من الواسعین العلم هر
 نمی تواند که بجز ادعا نصرت که از کسی بمنزه ظهور رسد جز نماید باینکه او از انصار و قومیست و ارباب
 عقل و هوش را از ملاحظه مراتب جرمی مصالحه حدیثه تجلی هویدا می گرد که این با صفت و ادوات
 اهل بیت را که بر عکس گوشه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که سبب آنحضرت است اعتراض نموده
 تاسی تمام بخلیفه ثانی حاصل در اعتراض بر حضرت رسالت که بی صلاح و حکم ربانیه و حکمت
 مقربان درگاه صدانیه نبیره گمان بد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شخص جبار و نادر صانع
 بر خود التزام می فرماید ازین جهت بنان بایر ادبر آنحضرت کشاده گفت که تعطی الدینیه چنانچه
 از فاروق مرویت که در آن روز امر عظیم خاطر من خطور کرد نزد رسول خدا رفتم و گفتم که تو پیغمبر
 گفت بلی گفتم ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل فرمود بلی پس گفتم که چرا این حقارت مذلت قبول
 نمی کنی

میکنم فرمود که بن رسول خدا ایم و او مرا ضایع نخواهد گذاشت و البته آنچه بمن عده فرموده فایان
 خواهد فرمود باز فاروق گفت که توبه بمن عده فرمودی که نزد بیکه و بیم و طواف خانه کعبه نمایم
 اری لکن نگفتم که اس سال واقع می شود فاروق از نزد رسول مخزون برخواست و نزد حضرت
 شکایت کرد و او مطابق قول رسول جواب داد و برایتی گفت او فرستاده خدا هر چه می کند
 می کند و مصلحت نیست اینست که بایست مدار بر گفته او اعتراض مکن و در روایتی آمده که آنحضرت
 فرموده فراموش شد شمارا که روزی از راه فرار را پیش گرفتید و من شمارا می خواندم و هیچ یک از
 شما التفات نمی د فراموش کردید و از اجزای آن که دشمنان این اعلی و اعلی متوجه بودند و چنین
 روابط کثیر را بیاد ایشان آورد و خامس آنکه می بینیم از سیر سلف صالحین پیشوایان دین
 در بیان راه خدا هستند بقوله تعالی و کاین من بنی قاتل معه دبیون گشتی و اقصا
 وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا اللَّهُ لَئِنْ كُنْتُمْ
 الصَّابِرِينَ تَعْرِضُ بَعْضُ الزَّامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده پس صدق لقَدْ ضَحَكَ بَعْدَ اسْتِعْجَالِ
 که آدمی را بر عفران زار می اندازد این ناصبی خواهد که عیب فرار و عار نامزد و چنین خلقت
 خود را که مشهوره آفاق و دیار است بکرو حیل و مخفی و مستتر نماید عیب آنها را بذر و طایفه
 سید بن ایمن که موت و شهادت بنصر قرآن از حد سالان افضل می بیند است یکا از تحف است
 گردانده حال آنکه مراتب جللیله منیع و مقامات عالییه فیجیه حضرت نزد دست و دشمن در کمال ظلم
 و علن و مثل آفتابان و وزیر و شهنشاهان بود بدست قتل الفیت بنی عبدالمطلب علی السلام
 و بنی هاشم و بنی النضر و بنی قریظ و بنی نضیر و بنی عقیل و بنی خثعم و بنی قریظ و بنی تميم
 سیما بنی عبدالمطلب با آنکه موصوف بنی علی و بنی از هر آراء و وقت معارضه لیران محارب
 و مجاهده و گردان فیه مقامات ثبات اقامه شان و معارک مردار تا که صدق لعمری الله

قدم بعد ثبوتها بود و پا اگر صحابه را بر جای ماند بر السنه جمیع مشهورست هذا
 الامام علی المرتضیٰ اسد الله الخالب لیث بنی ابی طالب مفرق الکتاب اینست جلدان
 شان که شیر خدا و غالب احد او مفرق جماعت اهل عناد و دروغا بود اوّل المجاهدین
 مقدمهم فی النزال حین قتل الفرسان و الرجال پیشتر مجاهدان و مقدم مردمان و معار
 قتال در وقتیکه اقران و امثال دل و زور دیدند و چاره کار در کناره کشی میدیدند شجاعت
 و بیایان عالمیان ضرب المثل و جلالت او در جهانیان از همه افضل بلکه یک ضرب او افضل
 از عباد آسمان و بشر و هوالت قاتل الابطال و اجماع ذکره علی السنین العالمین فاجاهد
 الفقار و ردة الکفار و عتاة الفجار من القاسطین و الناکثین و المارقین قد عجزت من
 حملته فی الموضع ملائكة السموات علی روحی له الفدا جاهد فی الله جهاداً فی سبيله
 ابان الله به فضله علی القاعدین بما ظاهراً مستبیین و دشت ذریته الاطائب
 و عترته الاکرامون التجدد و الشجاعة و مقاساة دواهی ریب المنون افنسیت
 تناسیت سبط الرسول الامیر ابی الائمة التسعة الا فنجبین کیف قاتل علی قلة
 من بصره حیث لا مغین له و لا معین قتل الاشداید الطیغ الرؤس و الايدي کاعداء الدین
 قاسی و اهل الزمان و قتل کل اذی نال من ید اهل الشنآن و هو اربط جاشا و اشد
 باسّامع انه قد حصر بین الاعداء و متع من المایه فجاد بنفسه جاد من معجزاتهم
 من ولده و عشیره فی سبيله حتى مضى لسبيله قبل فی شانہ ما رايت میکثور اقط
 عشیره و ولد اربط جاشا منه فبعد ما تمت الحجة او صواباً بالصبر سلوک هذه
 فاعلیهم من کرامة و ربهم اعرف بمصالح الامّة و اوصیاء که در بعض اوقات یا حو
 مساعده اسباب پیری تحمل شداید و مکاره نمی شوند نه ازین جهت که پناه بخداوندگار

خود را عزیز میدارند و مختلفا و مشقت بار بر خود گوارانمیدارند بلکه مبتنی بر مصالح بملایم حکم
 خفیه می باشد از کلام خود ناصحی میگوید که دستار بر آتش بیکار و مصالح و زنگار غیر
 و خوف از اشرار کما ذکره فی تاویل قصه الغار پس خفا بحکم خدا بمصالح اختیار حال
 اهل روزگار و یا از جهت اطلاع بر بواطن احوال و اصلاح و خوف خیانتی اشرار ندارد و طول
 زمان را درین چه خل بین محاذات آنچه در حق امام مان که تابع فرمان حکیم علی الاطلاق است
 از راه طعن و طعن سنان بسان گفته کفار و با حدان نبوت انبیان نیز نمی توانند گفت که چرا حضرت
 عیسی بعد از رفعه الی السماء و زال عنه خوف الاعداء و حضرت ادریس و حضرت که حج خدا
 بودند و در میان خلق بر هدایت نگشتند و کنار گزیدند راه مجاهده پیوند خود را می نمودند
 بقابل و مجاهد حضرت الشهدا و ظلم و بیداد شقیاء و عذر مدعیان نصرت میکرد مقام تمام حجت
 و هوس قائل و دشمن باقی نمانده قال والد العلماء بعض افادات المقام هم از جمله قصص
 و واقعات که بشان باده غفلت را بهوش آرند و زنگار تبلیغات و تدلیس را که ناصب ادوات
 بکار برده می خواهد که عوام خلق را فریب دهد از مراتب حق بزرگوار و اقصای مملکت حضرت
 الشهدا است بیان آن بقدر آنچه با سخن فیه تعلق دارد است که چون اهل کوفه نامه ها
 متواتر و رسولان پیوسته می آمدند و مقام آنحضرت و ستاوند و اظهار مراتب نصرت
 و یار قسمی که شایان شیعان خاص باشد در محبت آنحضرت کردند حضرت امام حسین علیه السلام
 طریق حرم و احتیاط مرعی داشته حضرت بن عقیل را که برادر عم زاد آنحضرت بود و بکوفه فرستاد
 و نامه بدین مضمون قلمی فرمود که مسلم بن عقیل را از طرف خود بکوشش و نامه تمام تا اوقاف
 حال یافت و خلوص شعار که در باره من اید و معایع غم و ثباتی که دارید یا المشافه در یافت
 نماید و شمارا امری کنم که با و بیعت کنید و عهد و پیمان قسمی که من باید محکم سازد اگر مرا

حضرت
 بن عقیل
 را فرستاد

از حسن ابدت شما و خبر معیت کردن شما منجر سازد و انشاء الله تعالی این عقید و آنه شده بشما
میرم و السلام پس چون مسلم کوفه رسید اهل کوفه قریب هجده هزار مرد و ثبوت بیعت قایل
شدند و در اظهار مراتب خلوص عقیده و اظهار حسن ابدت دقیقه فرو گذاشت نکردند

حضرت مسلم حقیقت حال را بخد مت امام حسین علیه السلام فرستاد و آخر اهل کوفه با اینهم
عهد و بیعت نکست عهد و نمودند و طریق عذر و مکر را پیش گرفتند و حضرت مسلم را شهید کردند

عذر
از آنکه

و آنچه بر حضرت شهید اگر بشت بر تمام خلوق و صبح و روشن است احتیاج بیان آن نیست
و از آنجا که از اجتماعات امامیه است که حکما دین مدینه امامیه در غیبت کبرئیل عام جناب
امام زمان اند و اگر ادعیه هم کار ادعیه علی باقی الائمه کما فی مقبوله عمر بن جنظله پس صاحبان
انصاف که بجز عقل و فهم خصاص اشته به حضرت صاحب الزمان ابجا حضرت مهدی

فرض کنند و حکما دین را که نایبان آنحضرت اند بجا حضرت مسلم قرار دهند و سلاطین و امرای

زمان را که دعوی تشیع می نمایند و از روی خروج آنحضرت ظاهری سازند بجا شیعیان

کوفه که در باطن اهل خلا و در ظاهر مظهر فاق بودند پس عقل و برین و مراتب امتثال

وفاق
سازگار
کردن

و طاعت شیعیان ادعای رانسیبت نایبان حضرت صاحب الزمان با وجود اعتراف و بایشان

باین که بجهت ان نایبان آنحضرت اند ملاحظه فرمایند اگر شیعیان کوفه در اول ان نسبت

حضرت مسلم از مراتب فرمان ارجح انقیاد بجا اینها ان طریق را نسبت بعلما دین مدینه

محل گفتگوی اینها می تواند شد که چنانچه شیعیان با ان اطاعت نواب حضرت صاحب الزمان

می کنند البته اگر صاحب الزمان خروج نماید اطاعت فرمان بردار می جان بخار می دهند و چنانچه

بر حضرت امام حسین علیه السلام اتما بالحقه خروج لازم کردید بر حضرت صاحب الامر خروج واجب
هر چند باز در عذر غیبت آنحضرت می توان گفت که چون شیعیان بار اول نکست بیعت نمودند

و فویت شهادت حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء رسید حق تعالی تواند فرمود که
 هرگاه از این بیت جفا کار نگیرد و نکست عهد بعمل آید الحال هر چند ادعای نصرت نمایند بعد
 از چنین اتهام حجت امر خروج ظهور آنحضرت را مفضول علم از این خود است ام خصوصاً نظر بانیکه
 بعد امام حسین اما مانع نگیرد که تدارک امور شرعیه ایشان متصور بود و موجود و مترقب بود و بود
 بخلاف حضرت صاحب الزمان که بعد او امامی نخواهد بود اما در صورتیکه عملی درین نظر
 ایشان بخوار شد و اگر احیاناً ازین جمله کسی حرفی که منافی باست ایشان باشد و حق صریح
 باشد بر زبان آید و او را حق تعزیر دانند مردم طاعت مخلوق را معصیت خالق خود ختیا
 کنند چنانکه مشاهد و معاینست چگونه در ادعای نصرت و فوق ایشان می توان کرد و نهی مخصوصاً
 اقول صدق این اقبال و موضع از حقیقت این حال قضیه مقاتله اهل اربل است بار و سیه
 روسایان که قریب این باب بنصبه ظهور رسیده اند از ذکر محال از آن که زبان مردم شده و شایع
 رسیده مناسب این مقام گردیده پس بدانکه پادشاه جم جامه فتح عالی شاه طایفه در دیندار
 و قدر دان علی و دین کوی سبقت از امثال اقران خود از پادشاهان بوده و چندین
 مالک را مثل شیشه و نگینه از دست کفره روسیه متصرف خود آورده اهل اسلام ایمان را
 در آنجا جاداد که در ظل افکش بآسایش بسر می دهند من بعد کفار و اعدای دین که درین
 محفل داده باز آن محالک را متصرف خود آورده بر ضعیفان مومنین بنا ظلم و بیداد و قتل
 و هتک عرض نهاده و آن بیچاره گان استغاثه بان شهید شاه مان نمودند و آن گیتی ستان
 مصلحت او ان ندیده بداد رسمی ایشان رسید ناچار مظلومین بجنایات رسید و عا
 محمد الزیار آقا سید محمد باقر
 هزاران حجت باد اولاد پادشاه مجاهد را حجت ترغیب جهاد از آن که ظلم نماید و بار

اعانت ملو فرین نمودند و من بعد خود نفیس متوج به جهاد گردیدند و با اعانت پادشاه اسلام ایمان
و نصرت شیعیان کفار غلبه دزد و آنها مقهور شدند و درین اثنا از قرار آنچه سموع گردیده عباس را
شاهزاده ولی عهد و با افواج روسیه نصرانیه ساختگی کرده بود باند نشیه این جناب مجتهد
من بعد باستقلال بر تبه سلطنت فایز شود و خود از ریاست محروم باند در باطن با کفره
مع گردید لشکر یا خج در مخفی ناموخت که از جنگ واقعی بازماند تا آنکه طرف مقابل بر لشکر
مومنین غالب شد و حال جنگ منقلب شد و مومنین بحال زار گردیدند و جناب معظم از فوطه صدمه و الم
بعد و سه روز بعالم عدم حلت فرمودند پس هرگاه حال حب ریاست بمفاد الملک عظیم چنین باشد
و ثوق بر عادی عیان و ایراد بر امام زمان از صفت نصف بعید باشد و از این جا واضح شد
که ساختگی با افواج کفره کلیه مفید نیست بلکه گاه است که مضر باشد فلا تغفل

مقصود اول

در اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلوٰۃ والسلام است و در آن چند مطلب

مطلب اول

در اثبات امامت و از امام علیهم السلام بالا جمالت بدانکه اطلاق شیعه بر آنکس نمایند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
بعده حضرت رسول خدا بلافاصله و معنی خلیفه و جانشین نبی با حقیقه بدانند و امامی اثنا عشری کسی را گویند که
انسان جنابا حضرت صاحب العصر مدعی منتظر علیهم السلام الصلوات من بعد الاکبر همه حضرت ابراهیم خلیفا
بر حق و پیشوایان مطلق اند که اول شان ابراهیم رسول مختار حیدر است و حضرت ابوجحش علی بن ابی طالب
علیه السلام است و الملک الغفار و علی بن ابی طالب و اکر اللیل و النهار و بعد از ان سترار جوانان اهل
فرزند بزرگش حضرت ابو محمد امام حسن مجتبی علیه السلام و بعد از آن حضرت برادرش
سترار جوانان اهل بهشت حضرت ابی عبد الله الحسین سید الشهداء علیه التحیه و الثناء

مقصود اول
در اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام
مطلب اول

بعد آن حضرت فرزندان جمندش حضرت علی بن الحسین امام شریعین علیهما السلام
 بعد آن جناب فرزندش حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام و بعد آن حضرت فرزند
 ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام و بعد آن جناب فرزندش حضرت
 ابی الحسن الاول امام موسی کاظم علیه السلام و بعد آن جناب فرزندش حضرت ابی الحسن
 علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء و بعد آن جناب فرزندش حضرت ابی جعفر
 محمد الجواد و التقی علیه السلام و بعد آن جناب فرزندش ابی الحسن الثالث حضرت امام
 علی التقی علیه السلام و بعد آن حضرت پسرش ابو محمد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
 و بعد آن حضرت فرزندش حضرت صاحب العصر و الزمان قائم منتظر مهدی علیه السلام
 حضرت خیر البشر مکنی بکنیت آنحضرت علیه علیه السلام و التحیه و الثناء و بعد ایشان معصوم
 داند از گناهان و افضل اند ایشان را از سایر عیالشان و جمیع ضرورتها و دین و دنیا
 مقربا و از انجمله است آنکه از عیان نماید باینکه امام و از وی هم موجود و غایب است از نظر
 اکثر خلق و البته ظاهر خواهد شد زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد آنکه از ظلم و
 پرگرفته با عجل الله ظهوه و انور و لو که المشرقین مقربا شد بر جنت و گشتن
 حضرت یا بعضشان کو بالا جمال چنانکه تفضیلش خواهد آمد انشاء الله تعالی و همین
 مذهب حق صابتر ناجی است و دیگر مذاهب باطل است و از باب آن مالک خواهد منسوب
 بتشیع باشد مثل نیدیه بخلافت زید بن علی بن الحسین علیهما السلام قائل اند و بعضی از اینها
 حضرت امیر علیه السلام بیفاصله خلیفه میدانند و بعضی بآن سه خلیفه باطل نیز قائل اند
 و هم حق بآن بنسبوا الی اهل السنة من اهل البیت و مثل اسماعیلیه که اسماعیل
 ابن جعفر الصادق را امام گویند و کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه

امام داند و مختارین ابو عبیده ثقفی را نیز باین مناسبت کرده اند و الظاهر آنکه بومی منته
کلیکشف عند ساله الشارک لابن غیا و المزار للفقید علیه السلام و بعضی از اینها گفته اند که او
نمونه است او است محمد و او فایست است و ظاهر خواهد شد و بعد او امامی نیست و بعضی
گفته اند که او مرد و اما با و او رسیده و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده اخوند علیه
می فرماید آنچه است که همه منفرض شده اند و نیز فرموده است که اکثر فرق از اسماعیلیه و غیرشان
بعد مرور ایام طحشده و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح گردانیدند
و ازین فتنه قلبی درین ایام پنهان هستند **اقول** جمعی کثیر از اینها در اطراف هند و سهند
و ماوراء نهند و امام خود را ملا می نامند و اینها دعاه دارند و مخفی بطریقه خود می نمایند
در عهد جناب حجت غفران بنیاه الدج طایب او یک کسی ازین طائفه وارد این دیار و پیش
خدمت آقیده علیا گریه مجمل منظر تو لا و تبرکشته اعتقاد صلی خود را مخفی
از طرف جناب معظم بود و اظهار شده بود من بعد فتنه رفتن بکتمان بعضی مردم را خوانده چون
حالش منکشف شد و بفرار نهاد باز اخوند علیه السلام فرموده و مثل ناو و سیه می گفتند
که حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مرده است
و مثل تنجیه که بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شرح پسر بزرگ آن حضرت که در ظاهر
و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت با و منتقل نشد امام می دانسته اند و بعد او امام
موسی کاظم علیه السلام را امام می دانسته اند و عبد الله چند روز بعد از حضرت صادق
زنده بود و فوت شد و مثل اقصیه که میگفته اند که حضرت امام موسی زنده است و پنهان
شده است و او محمد است بعد از او امامان دیگر قایل نبود و اند باز اخوند علیه السلام فرموده
و از جمله این فتنه ها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت پیش از سه فرقه مانده اند که

[illegible]

و سما عیله زیدیه سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان بمن غیر نامی نمانده است
مانند قایلان با امامت محمد سید حضرت صادق و قایلان با امامت موسی میر فتح و بحضر کذا و جاثال ایشان
اما باطل بودن بدید آنها که منقرض شده اند پس احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از
ایشان ظاهراً نیست باجماع است معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه
کسی باشد که بیان تکلیف الهی برای ایشان بکند مکلف به تعلیم و معلوم ایشان بوده باشد
تکلیف فالایطای است آن عقلاً قبیح است و ایضاً جمیع است اتفاق کرده اند بر آنکه
مذهب حق در بیان است باید که موجود باشد تا روز قیامت ایضاً باجماع مرکب جمیع است
متفق اند بر نفی باعدا ندای موجوده انتهی کلامه علی الله مقامه خواه معشویت تشیع نباشند
مثل سایر اهل خلا و شقاق از خوارج نواصب و سنیان اگر چه بعضی متوجه لقیین باشند
فاصل دهلوی از غایت تناب همی رغی بکاره بهیچای تشیع نموده باشند و آنها درین
انتحال مصداق مصراع مشهوره بر عکس نهند نام نکی کافور می باشند زیرا که در تشیع
جمله حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بلافاصله بعد حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله جمعین بنص جلی قرآن مجید فرمان رسول رب جمیع است و اهل خلافاً
حضرت امیر علیه الصلوٰه والسلام را بلافاصله خلیفه نمی دانند نه خلافتش را منصوب
می پندارند بلکه اعتقاد کافیه این است که خلیفه اول ابی بکر است و حقانیت است باختیار خلق
بنص خدا و رسول چنانکه مذکور است و مخالفین است و بعضی از غایت وقاحت ادعا
نصین خلا او می نمایند شارح مقاصد گوید که جمیع اصحاب و معتزله و خوارج بر آن
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت کسی بعد خود نص نفرموده و بعضی گفته اند که
ابی بکر نص داده پس حسن بصری گوید که نص بر خلا او صادر گشته و تقدیمه یا نه اصل

که از زیارت مخصوص
حضرت امیر علیه السلام
در جهت نمودن بود
واقع شد و در آنجا
علیه السلام را دیدند
فموده و کتب
بنیاد خلافت
چندین مرتبه
در کتاب نسخ
نسخه احوال
نسخه بنیاد
نسخه بنیاد
نسخه بنیاد

و بعضی از اهل حدیث می گویند که حضرت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بر خلائای بکر نموده ^{اینست} آن را
که آنحضرت در هنگام قرب وفات خود فرمود بیارید نزد من و آن را کاغذ را تا بنویسم
برای او بکر کتابی را که و کس با هم در باره او اختلاف نورزند ^{طس} حق قال یا ای الله و
الا یا بکر و جمعی می گویند که آنحضرت ^{نص} فرمود بر علی بن ابی طالب و بعد از آن ^{نص} شیعه
محصل کلامه خلیفه دوم بنص خلیفه اول عمر بن الخطاب و خلیفه سوم سبب قضیه
شوی عثمان بن عفان است بمقتول شدن او خلیفه چهارم علی بن ابی طالب است
ولیس هذا کلام من التشیع فی شیء با آنکه تشیع ما خود است از مشایعت ^{باعت} معنی متابعت
و چون که متابعت امامیه ^{صلی الله علیه و آله} علی بن ابی طالب علیه السلام را بدان مرتبه واضح است که سنیان
هم بان اعتراف دارند پس همین مناسبت بطریق نقل شیعیان یاد در اصطلاح شیعه
می بیند شهرستانی در ممل و محل می گوید الشيعة هم الذين مشايعوا عليا و قالوا اماما
و خلافته نصا اما جليا او خفيا و اعتقدوا ان الامامة لا تخرج من اولاده
فان خرج فبظلم الى آخر ما قال و فی غنية الطالبين اما الشيعة فلها اسامى الشيعة
الشيعة والوافضة و انما قيل لها الشيعة لانها تشعبت عليا و فضلوه
سائر الصحابة و چون سنیان از متابعت مشایعت امام الانس و الکافران بی برانند
با آنکه آنحضرت در هر عهد حق خود را طلبکار بود و تظلم از اهل بدو زگار می فرمود و اهل سنت
گاهی اعتنا ننمودند و دیگران با بر او تفضیل دادند و بقول او تعالی و لك هم خير البرية
که بر این ارقطی مفسر بان جناب شیعیان اطیاب است کوشند دادند پس ^{تشیع} معای
ایشان را هرگز نمی بیند تغییر اصطلاح با وصف مخالفت ظاهر و عدم مناسبت
از دایم رسیدن خارج است و اصطلاحی است تازه که از اسلاشان چنین ص ^{کلمه} می شنود

منهج الایمان
توضیح
در بیان

پس اعداات اینچنین اصطلاح لیسیتی نیست و برای تشیع بیان باین اسم همی گیر
در حدیث مفصل از حضرت صادق علیه السلام ماثورست انا خلقنا النواذ و خلقت شیعتنا من
شعاع ذلک النور فلذلک سمیت شیعه پس کت آن شعاع بمناسبت لفظی و معنوی
شعبان مقتبسان النوار ائمه اثنی عشر از اهل بیت که احد الثقلین اند می باشد و بمقاد روایتی
که صاحب جواهر العقدين فضل الشرفین از اسم آوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود شیعه علی هم الفائزون فوز و نجات برای ایشانست تا بعان بکرو ع که از
اهلبیت بیگانه و طریقه جداگانه دارند این شیر در ترجمه محمد بن یعقوب از شیعه هو الفقیه
الامام علی مذهبه اهل البیت علیهم السلام عالم فی مذهبهم کبیرا کمال است
که اگر او را تشیع حقیقه دارند متابعت سنیان علی و آل او را که بمقاد حدیث
ابو بکر شافعی عن ابی بنی صلعم انه قال ایها الناس قد توکلت فیکم صال اخذتم به
رقتی لو ابعث کتاب الله و عترتی اهل بیت و روایات دیگر همین مضمون که در منوع العمل
مامو بهست باثبات ساند و الا چونانکه ابن شیر و شهرستانی و غیر او عرف تشایعت متابعت
شیعیان بود خود را بیک کنار کشیدند از دعوی تشیع خود فارغ خطی نوشته و بپند
ضلال را برای خود اختیار نمایند زیرا که تشیع حقیقه که مناط فوز و فلاح است بلی نصیب اند
بدون مناسبت اصطلاح تازه وضع بی اندازه لفظ شیعه را برای خود وضع کرده اند پس
هر چند که مشهورست که کاشف الحقائق اصطلاح لکن خیالی از خلط بحت و تغلیط عوام نیست
و الامر بهین الاسترفیه عجب تر آنست که فاضل دهلوی از راه تعویض در باب اول تحفه در حدیث
نزد تشیع می گوید قوله لا بدد انما تشیع از ابتدا می حدوث ظواهر و نکات
نموده که سورتها گوناگون پوشیده در هر وقت برنگ دیگر ظاهر شده تا آنکه سلاطین

لک الامام انما من تشیع و غلط و ان لک الامام غلط و غلط

این حدیث در کتاب
اصول فقه شیعه
در حدیث مفصل از حضرت صادق
علیه السلام ماثورست
انا خلقنا النواذ و خلقت
شیعتنا من شعاع ذلک
النور فلذلک سمیت
شیعه پس کت آن شعاع
بمناسبت لفظی و معنوی
شعبان مقتبسان
النوار ائمه اثنی عشر
از اهل بیت که احد
الثقلین اند می باشد
و بمقاد روایتی که
صاحب جواهر العقدين
فضل الشرفین از اسم
آوده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله
فرمود شیعه علی هم
الفائزون فوز و نجات
برای ایشانست تا بعان
بکرو ع که از اهل بیت
بیگانه و طریقه جداگانه
دارند این شیر در ترجمه
محمد بن یعقوب از شیعه
هو الفقیه الامام علی
مذهبه اهل البیت علیهم
السلام عالم فی مذهبهم
کبیرا کمال است که اگر
او را تشیع حقیقه دارند
متابعت سنیان علی و آل
او را که بمقاد حدیث
ابو بکر شافعی عن ابی
بنی صلعم انه قال ایها
الناس قد توکلت فیکم
صال اخذتم به رقتی لو
ابعث کتاب الله و عترتی
اهل بیت و روایات دیگر
همین مضمون که در منوع
العمل مامو بهست باثبات
ساند و الا چونانکه ابن
شیر و شهرستانی و غیر
او عرف تشایعت متابعت
شیعیان بود خود را بیک
کنار کشیدند از دعوی
تشیع خود فارغ خطی
نوشته و بپند ضلال را
برای خود اختیار نمایند
زیرا که تشیع حقیقه که
مناط فوز و فلاح است
بلی نصیب اند بدون
مناسبت اصطلاح تازه
وضع بی اندازه لفظ
شیعه را برای خود وضع
کرده اند پس هر چند
که مشهورست که کاشف
الحقائق اصطلاح لکن
خیالی از خلط بحت و
تغلیط عوام نیست و
الامر بهین الاسترفیه
عجب تر آنست که فاضل
دهلوی از راه تعویض
در باب اول تحفه در حدیث
نزد تشیع می گوید قوله
لا بدد انما تشیع از ابتدا
می حدوث ظواهر و نکات
نموده که سورتها گوناگون
پوشیده در هر وقت برنگ
دیگر ظاهر شده تا آنکه
سلاطین

صفویه و عراق و خراسان و ترویج این مذهب ضبط اصول و حفظ قوانین آن کوشیده و
 حکما و قضا و افتقار تقدیم رسانیده تمهید اصول و تفریع فروع بجا آورده کتب و رسائل
 مدون ساختند از آن باز تبدیل و تحول این مذهب موقوف شد و بر یک روش قرار گرفت و آن
 و تبدیل خاصه بهین است و بسا قول بهیچانند و هذابنهان عظیم این دروغ بی روی
 شاه صاحب ابوراشد شیعین کافورین غادرین آئین که این صفشان با عترت ثانی الخلیفه
 تر حضرت امام الثقلین العظمین مصداق علی مع الحق ثابت نصیبت نصیبت این ناصبی
 بمقادیر و دروغ گور حافظه نباشد گاهی طایفه خود را بشیعه اولی و شیعه مخلصین معبر
 می نماید گاهی رسد حدیث مذمت شیعی علی الاطلاق و تلویح آن با کلمات مختلفه بر می آید
 اگر مذمت شیعی حادث پیش شیعه اولی یا دومی حادث آن خواهند بود و اگر تشیع تا صفویه
 تشیع نیافته بود این خامی در شیعه اولی بطریق اولی جاری نمی خواهد بود و اگر ظهور را رنگارنگ
 در مذمت و ایشان برای این زمان حتی ظهور او در سبک و گریه انسان و شیطان و ابانشان
 قطور اندازد تشیع چه امور و طعن و لوم این قوم بوده باشد و اگر حدیث عجیب با هر چیزی قاضی
 حادث نیست تخصیص به تشیع چه باشد و اگر کلام رقدم و حدیث اضافی است پس قدم بر
 تشیع نیست و حدیث برای هر تفسیر و امام است بمشابه جز و لایفک است فان البی و الامه
 صدون بل نوران افتراق من نور و احدا علامه علی علیه السلام و لا اری سدا محمد بن حنیبل و ابی
 کوه که رسول خدا و من که من علی بن ابی طالب نور بودیم و نور خدا می تعالی قبل آنکه پدید آید
 آدم چهارده هزار سال الحدیث بعد از آن و آیت ابن عباسی شافعی آورده که هرگاه خلق در حق
 آدم را آن نور را در صلب او تفسیر شدیم از اصلا و بعد از آنکه حدیث شدیم
 صلب المطلب فی النبوة و فی الخلافة و در حدیث حضرت صادق علیه السلام که شد

بجای آن
فاضل و کرم

چون شیعیان
بودی همان
کنند
چون شیعیان
برای شیعیان
شیعه را

اما خلق کرده شدیم در حالیکه نور با بودیم و از شعاع آن فرشتگیان باید آورده شدند باز علقه
 حلی علیه الرحمه احمد بن حنبل و طبرسی علیه الرحمه از تعلیمی صاحب علم التنزیل و کتاب یا خضر و محمد بن
 جریر و دیگران از سنی شیعیه باسانید خود از حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گاه
 آیه کریمه انزلنا عسیرنا و الاقرین نازل شد جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی عبد
 و دعوت نمود آنها را و هر یک از آنها گوشت یا گنجه یعنی بره را می خورد و یک شکر آب را
 می شلیم پس امر فرمود که طعام بسازم پس یک فرسخ گوسپند را و یک گندم یا جو را بچشم
 و یک کاسه شیر را حاضر ساختم فاکلوا و شربوا حتی شیعو و ابقی الطعام کما هو
 کان لم یس و لم یشر ب پس خوردند و آشامیدند و باقی ماند طعام با عجز آنحضرت
 چنانکه بود گویا دست کسی بآن طعام نرسیده و کسی آن آب نیاشامیده بود پس فرمود
 یا بنی عبد المطلب من شاده شده ام بسو شما خاصه و بسو سایر مردم عامه و دید
 ان من انچه را دیدید از احوال من پس کیست از شما که مبادرت کند به بیعت من بن عبد
 که بوده با برادر من و ضامن من بن من و عده های من بوده با خلیفه من یا من باشد
 در پشت پس کسی مبادرت با امتثال فرمان آنحضرت نکرد مگر علی بن ابی طالب قال فعل
 ذاک ابی بنی ثلثانی کل ذلک قوم و اقول ان اعلی ما نقله العلامة و فضل
 بن و زبهران فقره خلافت انکار کرده گفته که از محققان و افاضست با آنکه جمعی
 از مست احمد بن حنبل و تعلیمی از نقل کرده اند اگر الحاق کرده با آنها کرده باشد شیعیان
 علاوه آنکه قدریکه در روایت دیگر طبرسی موجود است که آنحضرت فرمود علی ان یکون انچه
 و صاحب و ابی و شاه ولی الله پدر فاضل و بلوی در ازاله انکشاف هم از خصائص آنرا
 نقل کرده در افاده مطلوب کافی است که فی المعنی افاده نیست مکن فان الوراثة

هنالست و دانه المال و روایات فحشا و وزارت مفسرین است و قد نطق بوزارت
 احادیث الخاصة و العامة فیکون فیکون عا صده لها من زامر خشی و سفینه النجا
 آورده و خرج الطبرانی ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الا وصيه
 يا علي انت اخي و زوی و تقضه دینی الخبر و قال الخرج احمد عن یك قال قال
 رسول الله صلعم لكل نبی وصی و وارث ان صبی و وارث علی بن ابی طالب
 قال و اخرج الطبرانی عن ابی یوسف ان رسول الله صلعم قال لفاطمة اما علمت
 ان الله اطلع علی اهل الارض فاختار منی سواک فبعثه نبیا ثم اطلع الثانیة
 فاختار بعلاک فاوحی الی فانکحة لثمنه و صیایا پس روز اول از آنها
 نبوت آنحضرت اظهار امامت حضرت امیر علیه السلام بموقع آمده بلکه از روز است
 خداوند عالم استیثاق اخذ نمود و میثاق بر امی حدانیت و رسالت نبی و وصایت علی
 نموده که ما بنصوص فی المنصوص و بموارد تاسیس اظهار و تا کنون در هر بار بظهور رسیده
 تا آنکه حضرت سالت پناهی با مر که می در آیه کریمه بلغ ما انزل الیک نازل شده
 علی رؤس الاشهاد در روز غدیر نصب جناب امیر علیه السلام بعمل آورد و از احرار و
 و سود و استیثاق عهد بر بیعت گرفت حتی شخین نیز بر بقعه بیعت در قبه طاعت
 انداختند و بر آنحضرت بامارت مومنین سلام کردند پس در صد زمان بعثت و تبلیغ
 رسالت اسلام مفترق نشده بود همین که آنحضرت ازین جهان رحلت فرمود منابین
 و سائر اعدای دین که در کمین بودند آن عهد و پیمانی را که خداوند عالم از یوم الست
 و رسول او در یوم غدیر بسته بود شکسته بدامان عمر و بکر متشبث گشته راه اختلاف و افتراق
 پیش گرفتند بلکه در مرض آنحضرت پیش بند نمی دند پس اول نزاعیکه در مرض آنحضرت

حقیقه
 یقیناً
 ازین
 سوغه
 در
 یقیناً
 سوغه

برای تمیید خصم خلافت از این باب بطور رسیده و واقع طایفه و شهرستانی در طایفه و محل گوی
 فاول تنازع وقع فی مرضه فیما رواه محمد بن اسماعیل البخاری با سند عریضه
 بر عباس قال لما اشتد بالنبی مرضه لکن توفی فیہ قال یقون بدوات و قرطاس
 اکتب لکم کتابا بالن تفضلوا بعد فقال عمران رسول الله غلب علیه الوجع حسبنا
 کتاب الله و کثیر اللغظ فقال علیه السلام و مواعده لا ینبغ عندک التنازع قال
 ابن عباس الرذیة کل الرذیة ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله یعنی قول
 نزاعیکه در مرض رسول خدا حسب وایت محمد بن اسماعیل بخاری واقع شده است
 که بخاری از عبد الله بن عباس آورده که هرگاه مرض موت حضرت رسالت پناه سخت شد
 فرمود بیاورید نزد من و اوقات کافی را تا بنویسم از برای شما کتابی را که گمراه نشوید بعد
 پس عمر گفت بدستیکه در و مرض غالب شد است بر آنحضرت کافی است از برای ما کتاب خدا
 پس عمر غایب شد پس حضرت فرمود که برخیزید از نزد من که لا اکنس تنزع پیش روی من
 پس ابن عباس از آن روز گفت که مصیبت کل مصیبت آنست که حائل شدند در میان ما
 و در کتاب رسول خدا پس نگذاشتند که آنحضرت مکنون خاطر خود را بوقت آخر برزوا
 و مردم را از ضلالت باز دارد و غیب کتاب آنست که بعضی از اهل سنت علی با حکایه شراح المفا
 دروغی بر آنحضرت بسته گفته اند آنه قال اکتب لکم کتابا بانی خوف از آنکه آنحضرت
 فرمود است من کذب علی صنعاً فلیبؤ مقعداً من النار و فی اندیشه اینکه چنین
 دروغ فاحش موجب تضاع عار خواهد گردید و هیچ گونه رونق نگرفته تا آنکه اکثر اهل سنت
 نیز این روغ بی فروغ را قبول نخواهند داشت فکیف غیرهم و اما آنچه صاحب بحر المذا
 گفته است که خلافتها از زمان اول در امور اجتماع و پدید آمدن مثل اختلاف و متقدم و و

یعنی
 تنازع کردن
 و مصیبت کردن

سنون بیان

داشته شده

توضیح روشن

توضیح روشن

توضیح روشن

توضیح روشن

توضیح روشن

توضیح روشن

توضیح روشن

توضیح روشن

توضیح روشن

و قوطاس فحجب مثله سبحان الله و در مقابل فصل جهاد کی دست پیغمبر خدا فرض فرماید بر آنکه گفت
 من با بحث رفع ضلالت و مانعین در مقابل این نص صریح بمقوله حسبننا کتاب الله می ایستد
 و اهل سنت از اقران خود استلزام جهاد می قرار داده بسبب ضلالت پندارند که والله ذلک
 هو الضلال البعید و الله علی الشیء شید تعجب است که اختراقی که در امامت خلافت برین
 امت پدید آمده آنرا از استنباط استلزامی شمارند بلکه از فروع می پندارند با آنکه خود و اکیفینده
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده است من لم یرع و امام زمانه صلی الله علیه و آله
 جاهلیت پس اگر مخالفت در امامت که باعث متوثر بر کفر است از قبیل ضلال نبی دیگر ضلالت
 از چه چیز لازم خواهد آمد فانه اعظم خلاف در اصول الاسلام قال المشی رستانی فی الملل
 و النحل اعظم خلاف بین کلامه اختلاف در امامت اما سلسل سیف الاسلام
 علی قاعده مثل ما سلسل علی امامت و فی کل مان قد اهل الله دلائل
 فی الصداک اول یعنی عظیم تر بین اختلاف فیکه در میان امت پدید آمده خلافت در مقام امامت
 زیرا که چنین شمشیر کشی که بمقدمه امامت در نهانی بهم رسیده و هیچ مقدمه از مقدّمات
 اسلام واقع نشده مگر آنکه در صدر او قول خدا تعالی این امر را سهل ساخت **اقول**
 جسارک پیغمبر خدا را بر بیشتر مرگ گذاشتند و دست بر حقوق ابلهیت زدند همان
 دین اسلام را گشت و ناگون پوشانیدند انصار می گفتند فیما امیر منکم اصیر و عمر و بکر
 بطرف خود می کشیدند از صاحب حق کسی نمی پرسید و آن حضرت در شغل و شغول
 گردیده بود و هیچ ظلمانی از بابت منازعت و در حق ثابت خود نداشت منافقین که درین
 بودند میدادند از اوصاف زید و از هر سود و دیده کار خود را با انجام رسانیدند اگر این حق
 تلفی و شرارت و خدو خدویت را که بقول عمر کانت بیعة ابی بکر فله و قال الله تعالی

ضعیف است
 و در حدیث
 صحیح است

بیک دفعه بعمل آورده اند و افق تحقیق خود که فاعل خیر و شر خدا را میدانند تسهیل امر را میسر میدانند
 عجب نباشد لکن در نظر اهل انصاف که متجنب اعتساف باشند روشن بودیت که این شر
 ستر یا محذور یا خلق ظلمت نور منسوب نمی تواند بود با بجملة از آن روز هر آنکه بر طریقه قومیه
 قدیمه قایم بود بسبب شایعت علی شیعیه گفته شد و آنکه از اطاعت صبی حق دست کشید
 و داخل جماع منافقین گردید با اهل سنت جماعت نامیده شد و پس اصل فرق دو تا بود و دست
 کمافی تبصره العوام حیث قال پس اصل فرق دو بودند و باقی فروع این انتهای باز شاخها از آن
 برآمد اول اهل تسنن بنا بر جهاد بی بنیاد گذاشته خلفای بی بعه مجتهد قرار دادند و
 اجتماع را تابعان شده و معویشیدند بعد از آن در آمدند بعه خود شافعی مالک و ابو حنیفه
 و غیره که منحصر شدند اول طریقه اعتزال داشتند تا آنکه ابو الحسن اشعری استاد شعریه
 از این کلاس جهاد خود در خمس و ستین و ثلاثه مخالفت ورزید کمافی القبره و در بحر المذا
 آورده که ابو الحسن حلی بر این معانی که سلسله نسبت تا ابو موسی اشعری میرسد اول آن
 کسیست که ابو علی جلالی معتزلی را مخالفت کرد و از مذاهب بسنت و طریقه بنی حجت
 رجوع کرد و این رجوع بطرف سنت او عاصی است بیدلیل اول آن خود صاحب بحر المذاهب
 گفته است که در مصداق اهل سنت اختلاف است پس مشهور در دیار خراسان و عراق و شام
 و اکثر اقطار نیست که آنها اشاعه اند اصحاب ابو الحسن اشعری هم در دیار ما و راه انهر
 مشهور نیست که آنها ماتریدیه اند اصحاب ابی منصور ماتریدی که ابی نصر عیاض ماتریدی
 قریه است از دهات سمرقند و در میان بیرو و طایفه اختلاف است در بعضی مسائل اصول
 و تحقیق این فریقین چهار اختلاف است و نمی گفتند بخلاف متعصبین سبطین و ثانیاً هر یک از معتزله
 که مخالف خلفای اربعه اعتقاد دارند مدعی آن هستند که ایشان از اهل سنت اند پس

فمن چنین کلی مشکک است که بنویز منهدم و مصداق آن متعین نیست پس در عار جوع شعر
 بسنت حکم حضرت صاحب صرغمی که بد باب سیزدهم در مقابلت قوم که ایشان خود را
 اهل سنت و جماعت خوانند اصول این قوم هفت فرقه اند فرقه اول او دیان و ظاهر است که این
 اصحاب ایشان کسی نمایند و دوم اصحاب ابو حنیفه و ایشان در اعتقاد پنج فرقه باشند اول
 معتزله دوم بخاری و علی بن ابی القیاس سائر فرق را ذکر کرده و موافق آنچه صاحب موافق گفته
 معتزله نیست فرقه اند و اصلیه عمریه هزلیه نظائیه اسواریه اسکافیه جفیه
 بشریه مزداریه هشامیه صالحیه حایطیه حدبیه معمریه تمامیه خیاطیه جاحطیه
 کعبیه جبابیه همیشه کلام اصحاب اصل بن عطاء اعتزل عن مجلس الحسن البصری و ابو الحسن
 اشعری است که ابو علی جبائی را مخالفت کرد پس از اعتزال انکار نکفت بر نکات
 اشعریه لا شعوریه که از حسن و قبح عقلی که از قبیل بدیهی و لیست انکار نمود و عقل را بیکار
 بسیاری از اصول عقلیه برهم و در هم ساخته و از اشعریه شعبیه یا تردیه پدید آمدند که
 باز بطرز اعتزال بحسن و قبح عقلی رجوع کردند و لکن وجوب حرمت عقل را مسلم ندانستند
 بلکه بعضی افاضل نوشته اند که بسیاری از ارباب طبایع سلیمه و اصحابان یمن تقیه چون
 و هر چه ضعف اصول اشعریه مطلع می شوند انکار بعضی از اصول او می نمایند چنانکه از استاد
 معین الدین سنّی در اصول شافعی در فروع نقل کرده که او در حق شیخ اشاعره گفته است
 لیت شعری ما لا شعری لو یحصل مطلب الکلام کالدّول العین الی البدل المقدم
 و غیر ذلک فانه ذهب الی ان کلام من ذلک ما یجب الايمان به و الکفیه محو
 والسؤال عنه عند فلا ادری لرفع عن حقیقه الکلام الی المباد البعید ثم قال
 و اعلم انه قد یرعوی الی عقیده جدیدة فی مجرد اقتباس قیاسی اساسی مع الله

۴۴
 وین
 شیخ
 شدن

منافی صریح القرآن و صحاح الاحادیث مثل ان فعال الله غیر معلل یا لا غرض
 چیست شیخ اشعری که صفت حکم خداوند عالم را کلام نفسی بی معنی قرار داده می گوید
 که آن از جنس حروف و اصوات است نه از قبیل افشا و اخبار اگر معنی کلام نفهمید
 کاش می گفت که کلام او صفتی است مجهول و کیفیه ماحول یا آن از جان پریم چنانکه در
 مقام صفت است و اگر در کرمه علی العرش است و در قرآن مجید آمده و در معنی نزل
 که در بعضی آیات آمده انه یُنزل فی کل لیلۃ جمعه و در لفظ ید که رِقَال او تنگ
 ید الله فوق ایدیم آمده و همچنین در لفظ قدیم غیر آن گفته که بهر حال اینها ایمان آورده
 لازم است و کیفیت آنرا نمیدانم تا از ارتکاب مجاز بعید قول غیر سدید تفسیر کلام
 رب مجید محفوظ می بود و در جای دیگر گفته بدانکه شیخ اشعری گاه است بدیع و ختراع می کند
 عقیده جدید را بجهت تنبیه قیاسی اساسی آنکه آن اعتقاد منافی می باشد بنص قرآن
 و احادیث صحاح حسان مثل آنکه گفته که افعال خدا اصلاً معلل یا غرض غایت نیست و این
 عقیده او مخالف صریح با نصوص کتاب و سنت است از الحسبتم انما خلقناکم عبثاً
 الایه عجب است از اهل سنت که گاهی دعای تشیع می کنند و آن ادعای کجاست که گاهی خود را
 با اسم اهل سنت می نامند و آنهم ادعای کسانی است که برخلاف سنت عمل می کنند پس این اسم
 بی سبب است و از این جهت است که صاحب تبصره می گوید اینک شما خویشتر با اهل سنت نام می کنید
 این اسم حقیقی بود یا اصطلاحی اگر گویند حقیقی بود محال است زیرا که سنت آن بود که پیغمبر
 گفته باشد یا بعل و نه بایتر فرموده باشد این را باینکه مصداق سنت خواهد بود شما خود می گوید
 که حضرت رسالت پناه کسی را خلیفه نکرد و بر ابو بکر رضی الله عنهما ابو بکر را خلیفه ساختید
 باز ابو بکر را بطریق پیغمبر از دست داد و عمر را خلیفه ساخت باز عمر را بطریق رسول خدا و سنت

ابو بکر را گذاشته بنامی امر خلافت برشوری گذاشت پیش شمار از سنت نبوی حکما قطع
 از این شیخین جای بسیار مخالفت فصل سول مختار نموده بدعتها در دین احداث کرده
 چنانکه عمر بر منبر گفت متعتان کانتا عند محمد سول الله انا انما نحن عمار و حتی علی
 خیر العمل که فصل از فصول اذان در عهد سید الانس و الجان بود عمر آنرا قوی ساخت
 عوض آن در اذان صبح الصلوة خیر من النور افرویده قول ابعول در میراث حدیث
 الی غیر ذلک من اولیاء و بدعاته الی سیاقی الاشارة الیهما المطاعین الشاهقین
 الحال از خلفا اهل سنت در گذشته حال قضا ایشان را بایستید ایشان را اکثر احوال
 قیاس در دینند علی الخصوص ابو حنیفه علی ما حکاه صاحب التبصره بجزومی از حدیث
 احادیث کاریگر دومی گفت که قیاس بر اخبار مقدم است و خبر متواتر اندک بود و در مختصر
 مسند ابو حنیفه مذکور است که ابو بکر بن محمد بن علی بن ثابت بن خطیب در تاریخ بغداد اکثر نموده است
 از مطاعین ابو حنیفه قیاسات او و خود در جواب آن نوشته که وایت آن کسی که کثیر لغلط
 باشد اگر چه پرهیزگار باشد مقبول نیست و خطیب همین حال داشت و کافی است را ثبات
 این امام پنجاه امام حافظ ابن حجر زنی در کتاب سوم بمصر فی الرد علی الخطیب نوشته و از جمله
 خطاهای خطیب است چیزی که تشفی نموده است بآن خود خطیب بخیر ابو حنیفه که او عمل بر خبر
 نمی که دو جز این بود که او عمل بر را نمی کرد و این قول کسانی است که از فقه او خبر ندارند
 بسبب ج اول آنکه ابو حنیفه روایات مرسله را حجت مقدمه بر قیاس می پنداشت پس چگونه
 روایات را خواهد کرد و محلا شافعی دوم آنکه انواع قیاس چهار است قیاس موثر قیاس مناسبت
 قیاس شبه قیاس طرد و ابو حنیفه یک نوع یا دو نوع را با استعمال می آورد و شافعی
 هر چهار را و همه انواع آنرا حجت میداند اقول هر چند از کلام مجیب غیر مفید می شود

که خطیب ابو حنیفه را قیاس میدادند و محبت افشای زهر طرف که شکسته و سلاست
 لکن وایت افراط قیاس و اخبار سید الناس ابو حنیفه شهرت ز محشری از یوسف
 بن اسباط در باب شصتم از بیع روایت کرده گفت ابو حنیفه رد نمود بر رسول خدا
 چهار صد حدیث را و این در نه از راه ضعف مستند بود بلکه با جهاد و مقابلت نص
 چنانکه بر متبع خبر پوشیده نیست چنانکه در این کتاب جلد چهار صد حدیث شطری را
 ذکر نموده و با بطریق انموذج یکصد حدیث را ذکر می کنیم گویید که از انجم است حدیث
 نبوی سحمان للفرس و سهم للوحل ابو حنیفه گفت من سهم سحر را از سهم مومنین یاد نمی کنم
 و از انجم است حدیث البیعان بالخیار ما لم یفتوا و ابو حنیفه می گفت بعد از من
 بیع و وقوع آن خیار معنی چه در لسان اللیران استقلالی مرویست که یوسف بن اسباط خطیب
 ابو حنیفه کرد با اینکه زاید عابد بود و یکی بن معین شوق او کرد و این حدیث گفته که یوسف
 بن اسباط نزد من این اهل حدیث و این جور در جزو خامس از کتاب منتظم فی تاریخ الملوک
 و الامم گفته که همه اتفاق کرده اند بر طعن ابو حنیفه در رساله غزالی درین باب جمله
 مشهور است و این جور در همین کتاب ابی اسحاق مرادی روایت کرده که گفت اهل کرم
 ابو حنیفه را از یک مسئله چون جواب گفت گفتم از پیغمبر خدا چنین روایت میقول است
 گفت این را محو کن بدم خنزیر و هم در کتاب منتظم مذکور است که ابو حنیفه رفع یدین را نزد یار
 بر کوع و رفع را از رکوع سنون نمیدادند و حال آنکه در صحیحین این را بن عمر مرویست
 که گفت ان رسول الله کان اذا قلع الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی منکبیه
 و اذا اراد ان یسکع و عند ما یرفع راسه من الركوع و روایت کرده است این حدیث را
 از بنیت صحاب و نیز ابن جوزی از محبوب حدیثی روایت کرده که شنیدم یوسف بن اسباط را که

۹۰
 کپی از خطیب
 ۹۱
 انموذج فی
 سبب نمونه ام

شنیدم ابو حنیفه را که می گفت که اگر رسول خدا را در آل میگردید
 بسیاری از اقوال مرا اختیار می نمودند چنانچه سمیت خاک را با عالم پاک و بیجان الله که در کلمه
 تخریج من افواههم یقولون الا کذباً اری چون این سنت پیغمبر را هم مقتصد
 اگر ابو حنیفه را بر صواب و پیغمبر را بر خطا پندارند جای تعجب نباشد و بر نظر این کتب حنفیه افراط
 قیاس از یک نوع بیاورد و نوع دیگر اعتبارات عقلیه بل و همیه مخفی نخواهد بود و خواب
 ابو حنیفه نیز اشارتی واضح بآن دارد و در مختصر مسند مذکور است که ابو حنیفه خواب دید که قبر رسول خدا
 نبش کند و روایت دیگر نوشته که نبش قبر آنحضرت نموده ستخوانهای آنجناب را بر سینه جمع کرده
 بودند که از خواب بیدار شد و لکن این خواب غفلت بیدار نشد پس این سیر می گفت عالم
 یفحص علم رسول الله و حقیقت اینست که این خواب حاجت به تعبیر نیست بلکه از قسم سوا
 صادق و تنبیهی و برای و بر این معنی که فتاوی و سنت نبوی احکام شرعی را مثل آنخوانها
 آنحضرت بر سینه در هم ساخته و در تاریخ صغیر بخاری ردیف سینه عشر و مائة علی بالنقل عنه
 محمد روایت نموده انه قال حدثنا الضاری بن کنت عند سفیان فنعی عنده
 ابو حنیفه فقال الحمد لله کان یقضی السلام عروة عروة ما ولد فی الاسلام
 منه یعنی هرگاه خبر مرگ ابو حنیفه نزد سفیان بدگوشش بشکری خدا بجا آورد و گفت این
 مرد می گشت رسن اسلام را پاره پاره در اسلام ازین کشتنم تربیه انشده پس این بود
 تعبیر خواب ابو حنیفه که بقول هم مشربان او بظهور رسید شاه اسماعیل صفوی موسی
 گو یا بپاداش خواب شوم این نباشد و باشد این بهنگ سانید که مردمان را به نبش قبر و
 ساخت و ستخوانها و از انقبضش بیرون آورده و در انداخت و بعد آن بانش سوزانید
 خاکستر او را در هوا پراگند. هشتاد و جای قبر او را مطرح بخاستا گردانید و عبت او را تلمیذ حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام قرار میدهند آنحضرت را و اگر از قیاس منع و زجر فرموده اند
که ولو قیست الشریعة لمحق بالدين او شاگرد رشید حماد بن سلیمان بود که صاحب به فی
مختصر و مسنده انه استاذ ابی حنیفه از حدیث ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه
گفته است که بعضی از بزرگان معتزله گفته اند که غلط ابو حنیفه در احکام شریعت عظیم است زیرا که
او گمراه کرده خلق را و غلط حماد عظیم تر است از غلط ابی حنیفه زیرا که حماد اصل ابو حنیفه است
انتهی بعضی کلامه تخصیص با ابو حنیفه نیست بلکه همان بعضی حق علقه نوشته است غلط
علقه و سوء عظم است از غلط ابراهیم که این هر دو اصل معتد اویند و غلط ابن مسعود عظم
از غلط شان زیرا که او اول کسی است که مبادرت کرد بسو وضع دیان یا فروع نیست حال
شان در فروع بر سنت که بدعت است نام نهاده اند هر گاه ترک عمل بر سنت است قیاس و داده
ایشان را و جهت اتباع سنت بگویند سنت ان گفت اگر این راه عمل بر سنت و شان که همواره عتقاد
در دین احداث نموده اند اهل سنت می توان گفت چنانکه ابو بکر را پرسیدند که ترا رسول خدا
خلیفه ست گفت گفتند پس چگونه خلیفه شدی گفت مردم مرا اختیار نمودند گفته شد
انت اذن خلیفه قومك لا خلیفه رسولك و اما در اصول پس اعتقادشان بر طریق
ابو الحسن است که شریعت از حال او نشدیده بطریق رسول پروردگار مقبول و اصول مضبوطه
آنحضرت و سنن و بیانات پس گوئیم که در بحر المذاهب قوم است فی الدنیا و الآخرة
للمحق السامع و ناعبد الرحمن الجامع ذهابك الاشاعة الى ان الله سبحانه صفات
مودة قدیمة زاید علی ذاته فهو عالم بعلم قادر بقدر قهرید بارادة و علی
هذا القیاس الحال کلام بلا نظام شاه ولی الله پدشاه عبد العزیز دهلوی محمد خلیل سنت
باید شنید که در مکتوب فی در خصوص کف صفات زائده می گوید که هر سکه انصاف کند می فهمد

که قول بصفات زائده و محمول صفت در ذات از اعظم تشبیهات است پس اگر بگوید گوینده که
 این هب اهل سنت پس تر قبول آن لازم است خواهیم گفت که اهل سنت نزد ما اهل قول مشهورها
 بالخیرند و از ایشان قول زیادت صفا مروی نگشته و اما این فرقه که از آنها متاخرند و ادعا
 می کنند که اینها از اهل سنت اند پیش تقدیر آنکه این قولشان بدعت در دین و اختراع بشمارند بحال
 و هم بحال جناب الدنا جدمی فرماید که این عبارت او چنانکه می بینی شتمل بر چند فائده است
 اول اینکه ابو الحسن شعریمی کلام در صفا نموده و صفات را زاید بر ذات دانسته بمشهادت و البته
 از اهل بدعت بوده و معلوم است که قویه اهل بدعت مقتضی نیست بالاتفاق پس لابد که امام اشاعره
 اگر قویه هم کرده باشد از اهل نار باشد باجماع اهل اسلام پس امام اشاعره با بلا شبهه منصف است
 اصدق من الله قیلاً و جعلنا منی سائمة یदन النار دوم اینکه مشهادت بحال صواب
 عدوت اهل بدعت و اسلام و اخلا او که من جمله قائلین بدعت است این از اهل سنت نباشد و از دیگر
 اسلامی که بالاتفاق نیستند پس اهل اسلام خارج باشند و لنعم ما قال الشاعر و صلحة
 شهد لها خرافتها و الفضل ما شهد به الا عداه پس هرین جزو زمان از اهل سنت
 ارباب اعتزال که از این شعریه کنار گرفته و بر این کثر با حمل می کردند متفرض شده
 و اما آنکه از اهل سنت موجود اند برنگ اشعریت قرار گرفته اند عقل دست برداشته اند فهم کلاماً
 بل اضل سبیلاً اما ای که شاه صبا گفته که در عهد صفویه تشیع و اصولشان بر یک رنگ
 قرار گرفت بهتانی است واضح و از بغیبه صبح آشکارا تر و لایح هذه مولفاً هم قدیم و حدیثاً
 بدین ایدیکم صاحب جامع الاصول در ترجمه محمد بن یعقوب کلینی می گوید محمد بن یعقوب
 الفقیه اکامام علی مذهب اهل البیت علیهم السلام عالم فی مذهب و کثیر فی فضل
 عندهم مشهور له ذکره فیمن کان علی رأس المائة الثالثة این کتاب فی از مولف

سید بن سیران
 و فی سیران
 می باشد

آن شیخ جلیل الشان که حاوی اصول و فروع مذہب شیعیان ایشان است موجود است کما زیار
 شیخ الاسلام محمد بن یعقوب کجا آوان جعفریه کتب مائیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی
 علم الهدی و مناظرات شان با اهل سنت در هر زمان متداول ایدی بوده است
 فلعنہ اللہ علی القوم الکاذبین کافی است تکذیب قول این یاصبی بخیر جناب
 والد جد علیہ الرحمہ و غیر آوان ابن اثیر نقل فرموده کہ در ذیل بیان حدیث ائمه علیہ السلام
 لهذا اکامه علی رأس کل مائۃ سنہ من تجد لحادینھا گفتہ کہ لازم نیست کہ محمد بن
 یکر باشد قال و نحن نکران المذاهب المشہورۃ فی الاسلام علیہا مدار المسلمین
 فی اقطار الارضین و ہذا مذهب الشافعی و ابن حنیفۃ و مالک و احمد و صدق
 اکامیۃ من کل المشاریہ من الطبقات و کان من الفقہاء بالمدينة محمد بن
 علی الباقر علی رأس المائۃ الاولی علی رأس المائۃ الثانیۃ من اولی الامر المامون
 الرشید و من اکامیۃ علی بن موسی الرضا و علی رأس المائۃ الثالثۃ محمد بن
 یعقوب کلینی و علی رأس المائۃ الرابعۃ السید المرتضی علم الهدی و از ابو بکر تا اسام
 پیر امیر تیمور منقول است کہ ابو بکر تیمور باین عبارت نامہ نوشت مروج الدین و الشریعہ امیر تیمور
 اید الشریعہ بدانکہ در ہر ناحیہ ضلعی تھا ذی شوکتی ہا در ہر صد سال می انگیزد کہ دین
 و شریعت الہی را رواج دہد و در مجلس می حاضر می آید کہ عالم بکتاب است و خدا
 باشد چنانچہ در سنہ ما کہ اولی مجد دین عمر بن عبدالعزیز است در این باب عالم با حکام الہی
 و شریعت حضرت رسالت پناہی حضرت امام محمد باقر عارف کتاب است و مروج احکام
 دین بود و در سنہ ما کہ ثانیہ مجد دین بامون است و از علی مروج احکام شریعت امام موسی
 ابن جعفر است و در سنہ ما کہ ثالثہ مقتدر بامام عباسی مروج شریعت و از علی دین

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی سمعت و ابو العباس آن علمای شافعی و ابو جعفر از علما حنفیه
 و ابو بکر احمد بن یار و آن علمای مالکیه در سنه مائت رابعه مروج بن شریعت معزالله
 و یلی و از علما فتوی سید مرتضی علم الهدی و در سنه خامسه مروج بن سلطان بنجر
 ملک شاه است و از عرفا حکیم ثنائی است و در سنه مائت سادسه مروج و درین ملت غاوان است
 و از موصدین شیخ ابراهیم حموی و در سنه مائت سابعه مجددین الحاکم و خداست و از
 علما در شیخ جمال الدین بن مطهر علی و در سنه مائت ثامنیه که این بیان است مروج و این حدیث قرآن
 و از علما سید شریف علامه جرجانی است پس با وجود اعتراف و تصریح اجابہ علما
 اهل سنت بوجود محمد و ان مذہب امامیه و مستقر این طریقہ مرضیه درین از منہ متطاوله و انتفا
 بر یک و یکصد سال مقدم بر سلاطین صفویه بود و نزدیک عاقلی چرت باقی این بر
 خلیفه ثانی بیج گونه رنگ و رونق ندارد و **شمال** کلان ترین کبریه عمید
 بن سبکبومی است که سالها در نبوت علم تجسس و اضلال افراخته و نرد دعا و دغل خت
 در گرم فتنه انگیزی چشیده و نشیت و فرار از بن صحرانور دیده خیلی پرکار برآمده اولاً
 اظهار محبت اخلاص بخاندان نبوی و دودمان مصطفوی تحریص بر محبت الهیت شروع
 کرده و احادیث مرویه مناقب آنجناب باضم موضوعات و مخترعات و منتشر ساخت هر چه دید
 که تلامذه او و تفضیل جناب تفسوئی جمیع اصحاب قائل شدند و دیگر تعلیم کرد که جناب تفسو
 و صتی پیغمبر بود و پیغمبر او را بنص صریح خلیفه ساخت و خلافت او در قرآن مجید از آیات
 ولیکم الله و رسوله مستنبط می شود لکن صحابه بعلیه مکر و صییت پیغمبر رضایع ساخت
 و حق مرتضی را تلف نمود و هر یک بر کمالع دنیوی از دین برگشتند و مناقشه که فیما بین
 سیده النساء و خلیفه اول مر با فید کرد فتنه بود و آخر با بصلح و صفای انجامیده دستگیر

فاضل و بیج
 و باب بیج
 در فتنه کلان
 سر فتنه کلان
 است و پیغمبر
 این سبکبومی

دستمسک ساخت هر یک بکتمان این سر و صییت مبالغه نمود و گفت اگر با مردم شمارا چنین
 مفاد در میان آید نام من بگیرد و از من تیرا و نیز از غلی هر سازید که مرغی از این نصیحت محض
 بیان حق است نه نام نشان بجهت این سوسه و گفت شنودا این مقدما و سبب طعن خلفادر
 لشکریان حضرت امیر جاشی و مناظرات مخا و لا شدن گفت تا آنکه حضرت امیر بر منبر
 ازین جماعت تیرا می تیرا اظا هر خود و بر را بوعی و ضرب متدد کرد چون این سبا و بدین
 تیرا و هم بهدق است جماعت از اخصل الخواص شاگردان خود بر چیده و خلوت
 خالی از اغیار بعد از گرفتن عهد و میثاق بر دیگر یار یک تن و نازک تر در میان نهاد
 که از جناب تصویب چیز با صادر می شود که مقدور نیست از خوارق عادات احیا
 اموات هیچ میدانید که سراسر این امر چیست این خواص الوهیت است که ظهور می نماید در
 ناشو و لا ایشو جلو می فرمایند فاعلموا ان علیا هو الله و بعض کلکات تصویب
 که در حالت سکرو غایب که اولیاء الهی می باشد مثل ناحی که بموت اذاباعت
 فی القبور اذامقید القیامه از ان جناب سر بر نه و مودید مقال و شانه لاله
 خود گردانید و رفته رفته بکامل سر جا و اذلا تملین فعد شمع این مقارقه بجه فائش شد
 و جناب تصویب سید و آنجناب این جماعت را مع این سبا متدد با حراق نار فرود توید
 و یعدان لجلال و مودیر لشکریان جناب امیر بسبت و قبوان سوسه ایشان طایعین
 چهار فرق شدند اول فرق شیعه اولی و شیعه مخلصین که پیشوایان اهل سنت جماعت اند
 و این گروه حکم ان عبادی لیس لک علی هر سلطان از شر این اهل بیس محفوظ اند
 دوم فرق شیعه که جناب مرتضوی بر جمیع صحابه تفصیل میدادند و این فرق از
 اولی تلامذه آن بعد بنشدند سوم فرق شیعه که آنها را تبه آید نیز کوبید جمیع صحابه را

ظالم و غاصب بلکه کافر و منافق میدانستند و این ده از او سبط تلامذه آن خبیث گشتند
 چهارم فرقه شیعیه غلاة که ارشد تلامذه و انحصار انحصار یاران آن خبیث بودند
 انتهای کلامه **اقول** این ناصبی برای عوام فریبی دعاوی بیدلیل را پیش گرفته بمقتضای
 مصالح مشهور چه دلتا درست در دزد که بگفت چنانچه دارد بهر طریقی بایستی در باره
 بزبان می آرید و این لطفوا نور الله با فواهم و الله صلت فروده و لو که
 المشراکون مخفی نماند که عبد الله بن سبا لعین گز کلاان شیعیان امیر المؤمنین نبود که
 شیعیان آنحضرت در بد گفتن و لعن و طعن او دقیقه فرو نمیکند از نسبت دادن شیعیان
 آنحضرت چنین کسی ایشان بنکار و اتباع او باشند و همواره بدتم و لوم و طعن و لعن
 این قوم پر دازند بد و نکرستند از کلام علما اعلام امامیه رجاء بالغیب و سبک اطلاق
 یعنی چه شیخ صدوق محمد بن بابویه از قدما شیعه در رساله اعتقادیه می فرماید اعتقادنا
 فی الغلاة و المفوضه الیهم کفار بالله جل جلاله و انهم شر من الیهود
 و النصارى و الجوس و القذیة و شیخ مفید علیه الرحمة در شرح رساله مزبوره می گوید
 که غالیان همان کسانی که نسبت می کنند امیر منان دیگر ایمیه کرام را از ذریت آنحضرت
 بسوی الهیه یا نبوت یا وصف می کنند آنها را بفضایل آنچنانی که تجاوز می نمایند
 در آن حد میانه و هم ضلال کفار حکم فیهما صیر المؤمنین علیه السلام
 بالقتل و التخریق و قصت کایمه علیهم السلام علیهم الکفر و الخروج
 عن الاسلام و گویا تشدید صدوق علیه الرحمة در تکفیر اینها و بدشمنی ایشان
 نیاید و تر از یهود و نصاری بسبب نسبت که از دشمنان می مزید عذر لازمست که آن شرهم
 است مثل شر منافقان که از شرکافران بظالم کفر سخت تر است از ابو حمزه شمالی مرست

ابطال قول
 فاضل

شیعیان که تواند بود و آری اگر کلام شیعیان با خود تر نشان با عجب خجسته بود زیرا که ابن
 علی بن ابی طالب علیه السلام را منظر خدا می گفت و پیران خود را از صوفیه غوییه هر کس و ناکس را
 منظر خدا میدادند و میبزد و شرح دیوان جناب امیر نوشته تکلمی با صوفی مناظره کرد پس
 متکلم گفت بزارم از ان خدای که در سگ گریه نمود کند پس مردی گفت بزارم از ان
 خدای که در سگ گریه نمود نکند و کلمات ابن عربی در خصوص الحکم مثل سبحان الله
 اظهر الاشياء وهو عینی بافصوص محکم است روح و وجود و عینیت با کثرت وحدت
 و کتب محققین صوفیه که سنیا انهارا پیران خود قرار میدهند معلوم است از چنین کلمات
 کفر و زندقه پس بیستم انصاف باید دید که اهل سنت را که طریقه تصور را مدوح میدهند
 و ابو الحسن بصری ابن عربی و منصور صلاح و بایزید بسطام و ملا علی رومی را پیران مرشدان
 خود قرار داده اند و احمد بن حنبل و عبد القادر جیلانی حنبلی و حنابل و مجسمه از خود
 محسوب ساخته اند مذمت قایل علی هو الله و تکفیرش نمی رسد که یومی با حجة من بیت
 من حاجة باز بوجه دیگر می گوئیم که عبد الله بن سبام موافق اعتقاد شیعیان
 از شیعیان نبود و تا بکلان تیر بود نشاء جبر سدا آری کلان تر سنیا البته با عترت خود
 شان پس خطاب نموده و او را اس المنافقین و رئیس النصاب است و بعد از عبد القادر جیلانی
 حنبلی و ابن عربی پس الحال پاره از احوال این هر سه پیوستگی سنیا باید شنید که کلان تر
 اهل سنت اند و ابته نامی نشو و نما می خوارج و سایر فرق اهل سنت و ملاحده تصوفین از
 اینها اتفاق افتاده پس بدانکه کلان تر اهل سنت کلان تر منافقان پس خطاب است اگر این
 قبل اظهار اسلام از ملت یهود و از اهل کتاب بود پس خطاب قبل اظهار اسلام فرستاد
 و سالها در جاهلیت علم تبیین و اضلال برافراخته نرد و غاود غل باخته سرگرم فتنه انگیزی

چنانچه در کتب
 آمده است

چشیده و نشیب فراز این صحرا نور دیده خیل پرکار برآید بمباد کریمه و اذار ایتم
 تعجب و اجسامهم ان یقولوا اسمع لقولهم کانه خشب مسند چوب نازشیده و اگر چه
 اولاً بطمع دینوی اظهار اسلام و اخلاص حضرت نبوی و تحریر صدم باسلام میگردد
 و باطنش در شک و نفاق و در کین اضرار اهل و فاق بسرمی برد که شمه از ان در معرکه صلح
 حدیبیه و ز گرفته حقی قال ما شکک کشکی یوه الحد بلیته و شمه از ان در سفر
 مراجعت حج الوداع در هنگام غلط اندیدن بانی عقبه بر روز یافته که در آنوقت حضرت
 نبوی منافقان را نام نیامد حذیفه بن الیمان نشان داد که اصل در بغض و عناد و عصبانیت
 اهل بیت امجاد که موت نشان اجبر سالیت دقیقه فرو گذشت نکرده نفاق ویرینه خود را
 از سین بر کینه و شقیفه و شورخی ظاهر کرده کار اهل بیت را که احاد الثقلین و ند تمام ساخته
 بلکه در بیماری سول مقبول حضرت باری خور حسبن کتاب الله کینه ویرینه خود را از
 اهل بیت نبوی ظاهر ساخته صراحت مخالفت طریقه رسول مختار را اختیار کرده سبحان الله
 آنحضرت حسب و استغیض باری باری فرمود ان تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
 لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض این کرده منافقان که از حذیفه الیمان بمباد آنکه
 در دل مزدخجان می باشد می پرسید که آیا پیغمبر آخر الزمان در وقت شمار اهل نفاق
 نام مر گرفته یا نه برخلاف مقوله سید مرسلان ندای حسبن کتاب الله در داد و از
 ایام مرض موت آنحضرت و ثقلین بفرقه انداخت و بعد آنحضرت همان سامری است عمل
 اهل ابطال را منصوب ساخت بغضب حقوق اهل بیت رسالت پرودا رفته رفته و
 تخریق و سایر اهل بیت نبی مطلق را بفظاطت و غلظت و فتنه انگیزی یا محمل گیرنده
 بمفاد قول جناب امیر اهل حلب بالک شطره بالاستقلال بر حقوق عترت و آل

مستولی گشت در شور کی از بدعتا بود اشخاص چند را با شرع چندی که موجب حیران
ذو علی الحقوق بود بگماشت که بعد از بدعت و قضا می طر خود نیز آنحضرت عترت را
از وصول بحق محروم ساخت شجره ملعون فی القرآن یعنی بنی امیه که بدترین خلق و بود
لعن طعن نبوی بودند بر گردن اهل اسلام مسلط گردانید تا آنکه اشقیای امت
پیش و فیه از دقایق استخفاف امانت قتل و غارت اهل بیت سالت فرونگدا شدند
قال الفتازانی و اما ما جر بعد هم من الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله
علیه و آله و سلم فمن الظلم و بحیث لا مجال للاخفاء و من الشناعة بحیث
لا اشتباه علی الادماء اذ کاد یثیهد به الجحائم و البعائم و تبکل الارض و السماء
فتمد منه الجبال و تنشق الصخور و یبقی سوء عماله علی کراشی و ویرالدجور
فلعنة الله علی من باشر و رضی سعي و عذاب الاخرة اشد و ابقی فان قبل فمن
علماء المذهب من یجوز اللعن علی زید مع علمه بما یربو علی ذلک و یزید
قلنا تخاصیا من این تقی الی الا علی فالا علی کما هو شعار الروافض علی مایر و
فی دعوتی و میرخی ایدیتهم فرائی المعتنون باهر الدین الجاهل العوام بالکلیة
طریق الی الاقتصاد فی الاعتقاد یعنی آنچه که گشت بعد خلفا بر این بیت رسول
پس بماند ظهور رسیده گنجایش اخفا و پوشیدن آن باقی نمانده اقول این فقره من
غیر این شعر اشعار دارد باینکه معائب سابقین من ظالم سالفین مجال اخفا دارد و آن
بلایه کاشف از ثبوت عیبت و مجال اخفا ندارد و اگر چه مفاد حب الشی لعم و عصم
در نظر کور باطنان گنجایش تلخیص و تدلیس داشته باشد فان الحق و صم مستبین
و سیاتیک نباه بعد حیث باز می گوید که شناعة این این بود بمرتبه است بر می دم

من ظلم اهل البيت وعلی من اسس خلائک اساس فسادکامر علی الناس
 ولعذاب الاخرة الشدید وایچه در توجیه ترک لعن یزید پلید از خوف ترقی مردم علی
 قال علی علی ما هو شعار الرضا افضل نوشته دلالت بر مصیبت و حق پوشی و حمایت خلفا
 جور دارد و باین باعث مردم را در زنج و ضلالت انداخته نه آنکه صون و حفظ شان
 بعمل آورده باشد با فاعتبر وایا اولی الامر بشار و بعد آن ثانی ثانی عبد القادر صبیحی
 بنامی خلیفه اهل سنت بدعا آنها را تازه نمود با اظهار عید روز عاشورا طریقه خوارج
 و فواصیل و طواغیت امیه احیا نموده داد بغض و عناد اهل بیت سالت که مودت
 شان بمبادا که اسلکهم علیه اجرا الامودة فی القرابی اجر سالت بود داده در
 غنیه الطالبین بعد ذکر روایات بسیار موضوع در فضل عاشورا می گوید و قد طعن قوم
 علی من صام هذا اليوم العظیم و ما ورد فیہ من التعظیم الی آخر ما قال
 و ما برتر جبهه فاضل الایسور عبد الحکیم سیالکونی که از جمله مشایخ فاضل این بایست اقتضای نعم
 فاقول فان تحقیق طعن کردند قومی بر کسی روز دشت درین روز بزرگ و خبری که ار شده است
 درین روز از بزرگی و کمان بودن آن قوم بدستیکه شان بایست که جائز نیست روزی گرفتن
 در آن روز از جهنم قتل حسین ابن علی رضی الله عنهما و گفتند آن قوم می باید این که با مصیبت
 در آن روز غم بمرموم از جهنم نیافتند حسین در آن روز شامی که پدید آن روز را روز
 خوشحالی و خوشی می فرمایند در آن روز بفراموشی طعام بر خیال و نفقه بسیار و صدقه دادن
 بر فقیران ضعیفان و مسکینان نسبت این کار از حق حسین رضی الله عنه بر جماعت مسلمانیان
 و این گوینده خطا کننده است و نه بهیچ بدست فاسد زیرا که بدستیکه حق تعالی اختیار کرد
 برای پیرو پیغمبر خود که نزد حق تعالی نام پاک و می محمد است جملهم شهادت در بهترین روزها

نسخ
 نمود
 و صحت
 در

نقیض
 شده
 در
 این
 کتاب

بزرگترین روزها تا آنکه زیاده کند او را با آن شهادت بکن در مرتبه ها او بزرگتر
 ضافه کرده شد بسو بزرگی او و تا برساند او را بمنزله های خلفای شدین که شهادت
 اگر جایز می دایم گرفته شود روز مرگ آن حسین روز ماتم هر آینه روز دوشنبه سزاوار
 مع و بان ماتم از جهت این قبضه خدای تعالی جان پیغمبر خود را که محمد است صلعم در آن
 دوشنبه و همچنین ابوبکر صدیق قبض کرده شد جان او در آن دوشنبه و آن خبر است
 که وایت که ده شام از عایشه گفت ابوبکر مرا کدام روز میراند شد پیغمبر در آن روز گفت
 روز دوشنبه گفت ابابکر مرا می آید این میم در آن روز دوشنبه پس ابابکر را
 دوشنبه کم کردن سوار خدا و ابابکر بزرگتر است از کم کردن غیر ایشان و تحقیق اتفاق کرده
 مردم بزرگی روز دوشنبه فضیلت روز او و بدرستی شان اینست که عرض کرده می شود
 در آن روز دوشنبه عکاسان در روز پنجشنبه بالا برده می شود و عکاسان بنده ها
 و همچنین روز عاشورا گرفته نشود و ماتم و از جهت این بدرستی روز عاشورا گرفته
 روز ماتم نیست سزاوار از این گرفته شود روز خوشی از جهت خبری بالا یاد کردم
 از فضل او انتی کلامه لاینتی بلامه چه این متعصب عنید بمفاد و فوحت بدال پروا
 و آن زیاد برونی سنت معویه یزید و ز عاشورا را روز فرح و سر قرار داده و در پرده
 بیان بدار ج شهادت مثل سنی امیه اظهار فرح و سر کرده شهادت لقتل حسین بنموده و او را
 از ابی بکر مفضل قرار داده استخفاف نشان او کرده معلوم نیست که بکامی پیغمبر بلامه
 مقربان با فرح و سر محمول خواهد کرد یا بر وقت قلب بر مصیبت عظمی و همچنین آنچه
 صحابه کبار که بر روز وفات سر کائنات با وصف انتقال آنحضرت بدار ج عالی
 بهشت جزع و فرج و گریه زار می اصطراط بقیاری میگردند خصوص خلیفه ثانی

شهادت شاد
 که پیغمبر
 در روز دوشنبه
 بدرستی
 روز عاشورا
 گرفته نشود

بیان بدار ج
 شهادت مثل سنی
 امیه اظهار فرح
 و سر کرده
 شهادت لقتل حسین
 بنموده و او را

از ابی بکر مفضل
 قرار داده استخفاف
 نشان او کرده
 معلوم نیست که
 بکامی پیغمبر
 بلامه

مولای من امیر مومنان و محقق که هر آینه خبر داده است مرا که گریان شیوه بر او همه
 چیز یافته و حشایان در صحرا با و ما میان دریا با و پرند با در زیر آسمان و گریان می
 بر او آفتاب و ماه تاب ستارگان آسمان زمین مومنان از جن و انس همه ملائکه آسمانها
 و رفوان غار جن و مالک خزینه دار نیان حاملان عرش الهی میگردد آسمان و کسب
 بعد آن گفت واجب است لعنت خدا بر قاتلان حسین چنانکه واجب است لعنت
 بر مشرکان که گردانیده اند با خدا معبودان دیگر او چنانکه واجب است بر یهود و نصاری
 و مجوس گفت جمله پس گفتم او را ای میثم چگونه خواهن گرفت مردم اینچنین و زیر آگشته
 شده با دران حسین بن علی روز بركت پس میثم گفت و گفت و دبا که گمان کنند
 بحديثی که وضع کرده باشد آنرا که بدرستی که این آن و رست که خدا توبه آدم را قبول کرد
 در آن و بدرستی که خداوند عالم توبه آدم را قبول نفرمود مگر در ماه ذی الحجه و گمان کنند که
 این آن و رست که خدا قبول کرد در آن توبه آدم را و بدرستی که خدا می توبه آدم را
 قبول نفرمود مگر در ماه ذی الحجه و گمان کنند که این آن و رست که بدرستی که این آن و رست
 از شکم ماهی بدرستی که بیرون نیامد خدا او را از شکم ماهی مگر در ماه ذی القعدة و گمان
 کنند که این آن و رست که قرار گرفت در آن کشتی نوح بر کوه جودی بدرستی که کشتی
 نوح قرار نگرفت بر کوه جودی مگر بر روی بیهم ذی الحجه و گمان کنند که این آن و رست
 که لشکرافت خدای تعالی در آن دیار برای بنی اسرائیل و بدرستی که بنو اسرائیل شکافتن
 مگر در ماه ربیع الاول پس میثم ای جمله بدانکه بدرستی که برای حسین بن علی است
 که در ارض شهادت است برو قیامت برای اصحاب بر همه شهیدان فتنی امی جمله فتنی
 به بنی سبأ آفتاب سرخ رنگ باشد مانند خون تازه پس بدانکه بدرستی که توبه حسین

بتحقیق که کشته شده باشد حبله گفت پس بآمدم روزی پس دیدم افتاب بر بوار
 گویا آن بوار بالحقاف سبز رنگ است برنگ کافشه پس نعره زدم من را وقت گریسته
 و گفتم تحقیق قسم بخدا که کشته شد سید یا حسین بن علی علیهما السلام و اما بنا برین
 اهل سنت پس کافیست رتکذیب این روایات و این مقامات قول ابن حجر از فضل
 معتبرین اهل سنت خلاصه کلام و درین مقام آنست که بهر پیر از آنکه مشغول شود
 درین روز که بدعت و افض است و بهر پیر از بدعت لواط صلب یا بلبیت عصبیت و
 و از بدعت جاها فی که بدعت در مقابل بدعتی دیگر پدید می آید از اظهار غایت
 مکر و فرح قرار دادن و ز عا شور و ز عید اظهار بیعت آن مثل خضاب کردن و
 در چشمها کشیدن و جامه نو پوشیدن و در نفقات عیال توسعه کردن و اطعمه لذیذ
 بخلق خوب خارج از عادت را بودادن و کمان بدین نشان که این امور سنت و محال آنکه
 ترک اینها سنت نه فعل آن پس بدستیکه وارد نشده است در خصوص این امور چیزی که
 اعتماد بر آن توان کرد و نه حدیثی صحیح که رجوع بآن توان نمود و از بعضی ائمّه حدیث و
 پرسیده شد در خصوص سر کشیدن و غسل نمودن و عینا مالیدن و خوب بختن و جامه
 نو پوشیدن و اظهار مکر کردن و ز عا شور را پس گفت لم یجد فی حدیث صحیح
 صلی الله علیه و آله و سلم و الا ان احدهم من الصحابه و لا استحبّه احد من
 ائمة المسلمين الا ربعة و لا غیرهم و لم یرو فی الکتاب المعتمد
 خبر صحیح و لا ضعیف و آنچه گفته شده که بهر آنکه درین روز سه بکشد چشم او
 بمرض مبتلی نشود تمام سال او و بهر آنکه غسل کند تمام سال او بیمار نشود و بهر آنکه
 وسعت بد بر عیال خود وسعت بد بر او خدای تعالی تمام سال او امثال این

فضیلت نماز و آن اینکه قبول شد تو به حضرت آدم در آن روز کشتی نوح بر کوه جود
قرار گرفت و ابراهیم از آتش نمرود نجات یافت برای اسماعیل فدیہ گو سفند آمد و یوسف
به یعقوب وصل بهر سانید فکل ذلک موضوع پس اینهمه موضوع است و از صدق
به رند ارد قال فصار هو کلام لجهلهم یخذونه و موسی و اهلک لرفیعی
یخذونه صامتا کلاهما مخطی مخالف للسنّة و از اینجا معلوم شد تصدیق
از حضرت امام جعفر صادق در کتب با ثور است که اینچنین روایات برای شیخ آمد یعنی
واخذوا من اربابنا اشیان موضوع گردیده پس بمفاد من کذب علی صعدا فلیتوبوا
مقعدا من النار این اشاره که وضاع اخبار فضایل عاشورا بودند لا محله مستقر
در نار خواهد بود پس تصریح این حجره که لش از سنگ سخت تر بود هر چند اتخاذا تم
در مصیبت عظم نار و ابا شد لکن افعال و افعال پیرستگیرش همه در هم و بر هم گردید حکم
او به عید کردن و عاشورا چنانکه تا حال در اهل بک معظّمه مدینه طیبّه مروج
اروسن نبویه بعید بلکه سنت بنی امیه نیز بدست پس لازم است که اهل سنت پیرانرا
از اهل سنت خارج در طایفه خوارج الج و اندرفت بر حقیقتین لک جلیله
الحال و الحمد لله اذ کفی الله المومنین القتال طرفه ترا که این نواصب لبام محض
تخریب خاندان نبوی اکتفا نموده در هم بنیان اصل قول از اصول دینی که شیخ غل
در معقولات کرده قابل بقول غیر سدید گردیده اند و از امثال این رئیس المشایخ فساد
در اعتقاد توحید بهم رسیده و اج گرفت چه از پیر پیرانش شبلی که در سلسله مشایخ
او منسلک است بسکه و حد و جو باور رسیده در تذکرة الاولیا آورده شبلی گفت
من می گویم و من شنوم در هر دو جهان بخیر من است اگر عبد التمدن سیاه دعوی لایست

اختصاصی
جواز عطایا
و تحفہ ام

علی مرتضی که شافعی هر شاک را در شعر مشهورش کف فی فضل مولانا علی و وقع الشک و فيه
 انه الله و مات الشافعی و ليس يدعی علی به ام به الله بیان ساخته بود و طبعش
 قصور شایسته اصول اربعه است که پیرایه ایشان بخدا می بخشد و داده صلاک الوهیت
 در هر دو جهان افراشته و اینک مقولات ابن عربی در خصوص حکم و خصوص عبودیت و اولاد
 در هر فرد ناست مثل طشت از بام پیش افتاده که همه آن کفر و زندگست بعضی علما
 فرموده اند که دوست با دومی بود و خود و قبل او صوفیه یا با اتحاد قائل بود و ندید باطل
 و انما کما و در این سیده که در خصوص فصل مکتب او رسیه در تفسیر کمال
 یا اکتب افعلا صاکن و نوشته خارا می بیند که سوگند فدا که بدخ غلیظ
 بصورة کبش من ظم بصوة الانسان و طم بصوة والد کابل حکم و ولد من هو عین
 الولد خلق منی از جفا فاح که سوگند منة الصاحبة و الولد خلاصة معنی
 این کلام میوه و آنست که در حقیقت ابراهیم خلیل که در خواب فرزند خود را دید جز این نیست
 که فرخ نفس خود را دیده بود و وفایه کبش که فرستاد همان کس بصوت گو سپند جلوه گر شد
 که بصوت انسان ظاهر شده بود و بصوت پسر ظاهر شده بود بلکه پسر عین پدر بود و
 عین پدر بود پس و طی نگردد مگر خودش پس از دست زن و فرزند او چنین کلمات سر نمیزد
 مگر از منکر بدیه و الجنون فون امی کاش جنون بود و فاله و کایفقه و انست کلمات
 بهوده صوفیه که آنرا می بیند که در حالت سکر و غلبه حال از اولیاء الله صادر می شود
 نه کلمات طیبیه حضرت امیر علیه السلام و آنچه با آنجناب کلمات غلو نسبت کرده غلط محض
 حاشا که ان يقول انا حی که میوت انا باعث من القیوة انا مقیم القیامة نیست
 این کلمات مگر با خود از و آیت خلاصه که تکذیب آن از روایات حق ثابت و شاه صاحب

و کار و باری
 در این
 سبب
 می باشد

بسبب اشتراک در الحاد آن اسناد را مسلم داشته در مصدق من صدق و متفق کن بنا بر این که
 بل و رسیده این باب قلب مشکوک این باب صبیحی است محل تشیع اگر جا گرفته باشد بنیاد کفری
 واحدة محبت نباشد با بحاله بسبب مقارنات فاسده الحادیه این عجزی اکثر محققین متعین
 اهل سنت او را تکفیر نموده اند صاحب کرام المذاهب گوید ان الشیخ ابی العزیز السیر
 من الصوفیه لمخالفة عقائده عقاید اهل السنة والجماعة حیث کفره
 کثیر من العلماء پس محمد بن رفیع بن ابی که پیر پیران صوفیه است بمقوله اکثر اهل سنت
 باثبات رسید محبت که اهل سنت تا حال از این و آن باز دست نمیدهند انصوب
 این عجزی را که الحاد محض است کلمات موفت پیدا شده بر سر چشم می نهند احوال تا بل
 باید کرد که بقول سهروردی تسنن عین تصویب کما حکاه عن صاحب المذاهب
 حیث قال ما حاصله شیخ نجیب الدین سهروردی گفته است که علی مجاهدین تا بعثت
 سنت رسول امین بر قسم اند اصحاب جدیدیت و فقها و علما صوفیه یا آن
 دو فرقه در محققات نشان خلا نکرده اند و نه در معانی و نه در رسوم لکن معلوم الیه
 و احوال سنیه مخصوص کرده شده اند و از شرک خفی خود را نه پانیده اند اقول سبحان الله
 پیران صوفیه که منحصر اند در جلوه اتحادیه و محبتیه محققین شایط رقیه تالشه را که مستلما
 حمل واجب بر فرد ممکن ترجیح داده کثرت را عین وحدت پنداشته اند و این عین کفر
 محض است پس اگر اتباع ابن سبأ و حضرت علی بن ابی طالب را مظهر خدا دانستند محققین سنیه
 هر کس و نا کس را مظهر خدا میدانند و در پرده احراز از شرک خفی نفی وجود غیر می انموده و
 خدا قرار داده بشرک حلی مبتلا گردیده اند اگر اعتقاد اینها و اعتقاد اهل سنت یکی
 و لهذا محلی الدین بن عینی و عبدالقادر جیلانی صلی را پیر مرشد خود قرار میدهند

س
 متعلق اند
 کسی را بر خود
 بنده و خود را
 بملذبه و انانیته
 ۱۲

پس طعن نشان بر سبائی و جندی از بان بجز آنکه جهنا خوشی آن باشد که در وحدت و اتحاد
 چرا که پیش نهاد خاطر نموده جمیع عباد را عین خدای و منظر او قرار داده اند و اگر عتقا
 اهل سنت و این صوفیه مغایر همدگر است و قول سهروردی در غیر این مشایخ صوفیه است
 پس باید که چنانکه شیعیان از عبد اللہ بن سبا و اتباع او بنیارسعی تبرائی نمایند اصل
 نیز بر ملا از ابن عربی و دیگر پیران بر دو غایب از سنی تبرائین و کلام و فان اکثر حقیقتم
 اما سلفا عتروا بکفر شیخ مشائخ حرامین العربی و کیفما کان تصوف مثل تسنن
 رنگارنگ در حقیقت هیچ یک غیر شخص مثل مشهور کایومی یا الحجاره من کابدية
 من حیاط عن اختلافات شیعیه بالمعنی الا عم نمی سرود چه این تنوع عتقا خاصه
 تشیع نیست بلکه این حقیقه عامه است بطریق اولی جاک و ساریست فاعتدوا
 یا اولی الابصار و ثانیا بوجه آخری گوئیم اگر تلونات بهر مذہب باعث آن باشد که اصل
 آن مذہب اصل باشد پس تلونات ملل اسلامیه بحديث مستفیض متفق علیہ بقول
 حضرت رسالت پناهی که امت موسی بر هفتاد و یک ملت متفرق شد و یکی از آنها
 ناجی و باقی در آتش و زرخ و در امت حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه بهم رسید یکی
 از آنها ناجی بود و باقی نالک و امت من هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد و یک نفر
 ناجی خواهد بود و باقی نالک و است و برای العین می شاده و شعب فروع آن علاوه
 بر آن باید که العیاد باشد اصل مذہب اسلام را بر هم زنند و اگر این اختلافات رنگارنگ
 در بنیان قویم طریق مستقیم اصل اسلام ریخته اند از بنیاست اختلافات رنگارنگ
 متحمل تشیع چرا اصل طریق تشیع را که مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماست
 مورد لعن ایراد گرداند و اگر این تلونات رنگارنگ عیب تشیع باشد تلونات است

تبرائی بنیارسعی

وافتراق شان بفرق کثیره مثل فرق کرامیه و جهمیه و تشتت فرق معتزله و اشاعره و ماتریده و غیره
 و صدیقیه چار عیب تنبیه اینک اختلافات اهل سنت و اصول و فروع که در کتب یقینین و کتب معتزله
 و مذکور در السنه جهمیه مشهورست تا آنکه بر فرق از آنها و دیگر بر اضیال مفضل قرار میدهند
 معتزله اشاعره و اشاعره و معتزله نسبت بضللال می کنند که به توضیح بجز المذاهب
 و غیره حال آنکه اینهمه تابع چار یار و مقدم یار غار بر صاحب کبار اند پس اگر این اختلافات
 و تلونات و تسنن خنده نمی اندازد و در بنیان اصول تشیع چار خنده خواهد انداخت شما خود
 مسئله امامت را از فروع قرار داده آید اهل قبله را تکفیر نمی کنید پس مخالفان را تا جرات
 ضلالت خواهد بود باید که شیعیان را هم معذور دارند و لا اقل مدعیان تسنن را که معذور
 خواهند شد اگر بگویند که بغیر اشاعره هر که خود را با اهل سنت و جماعت مسامی سازد و در
 از جماعت اهل سنت خارج است و در سلک یا منسلک نیست خواهیم گفت که بر تقدیر تسلیم
 همچنین شیعیان می توانند گفت که هر که از متخلین تشیع خود را شیعه و امی کند و تشیع حقیقی
 و در رده شیعه امامیه غیر منسلک است قبایح اعتقاد و ضلال و فساد او با متعدد می نشود
 و آنکه لکن تکمیل مناسب این مقام است ذکر کلام الله علام سکنه الله اعلى رجا و السلام
 که در صوارم الایات در نقض کلام این صاحبی و مبحث الایات بقلم اعجاز رقم آورده افاده
 فرموده و هوذا باید دانست که بعضی از علما امامیه مثل جناب علامه علی علیه الرحمه و غیره نظر
 باینکه بنابر اجماع اهل اسلام احادیث متواتره متفق علیها بین الفرقین مثل حدیث
 ثقلین و مثل حدیث ابله بیتی کمثل سفینه نوح و حدیث اثنی عشر خلیفه و غیر آن احادیث
 بسیار بضمیمه آیات قرآنی مخلف از اهل بیت نبوی استنکاف و اعراض از تبعیت ائمه اثنا عشر
 موجب هلاکت ابدی و ندامت سر بدستی و در بعضی منقضا مستند ذکر اقوال بعضی اهل

جمعی
 شکی نیست که شیعیان
 اعراض از ائمه
 از خبیثه اند

مل فاسد و اسلامیة لایسما الذین قالوا بخلافه الخلفاء الثلاثة که مقرون کمال سنی
 و ظاهر البطلان بعهده گردیده تا بر صاحبان محقول سلیمه و طایفه و بود اگر دو که همانا سبب
 اختیار نمودن آنها این اقوال سخیفه و آرمی باطله را همان تخلف نمودن آنهاست از سفینه اهل بیت
 طاهرین و ائمه معصومین و ناصب و ت اهل بیت چون کج راه ببطالعه بعضی از مصنفات
 فائز گردیده بی اینکه بی حقیقت حال بد و تامل نماید شروع نموده در ذکر اقوال سخیفه
 بعضی از ارباب باطله که از زمره شیعیان محسوب شده اند و امامیه آنها را کلام مطبوعه
 می نامند و بنا بر عدول آنها از آیه کاسته و علیه اجر الا المودة فی القربان
 بخس العین میدانند خیال نموده که باین تقریب دعوی همسری علیها امامیه طریقت با آنها
 متعاندند و حال آنکه این خیالی محال است چه این معارضه و دعوی همسر وقتی نمی باشد
 که سنی باینیر مثل اجماع اهل اسلام و یکی از هزار ازین احادیث متفق علیه فریقین پیدا
 که آن دلالت میکند بر مالک و در تخلف از سفینه اصحاب ثلثه تا منشای این اقوال سخیفه
 که اسماعیلیه و غیره دارند این تخلف را قرار میداد اما چون اسلام و اخلا او از مثال
 چنین فضیلت بی نصیب محروم اند غیر از ندانست و پیشما چیزی عاید حال کثیر الاختلاف
 او نخواهد گردید آرمی علیها شیعه را میرسد که منشای این اقوال سخیفه که اسماعیلیه و غیره
 دارند همان تخلف از سفینه اهل بیت عصمت و طهارت را که ائمه اثنا عشر ایشانند
 و بوجه دیگر تمیما للامم و توضیحا للمقام گفته می شود با اشاعره که بالفعل توجیه
 خطاب بسوی آنهاست شبهه نیست و اینکه بعضی از فرق اهل سنت مثل کرامیه و مرجیه
 اقوال سخیفه دارند که موجب تبرا و نیز آرمی با و شما هر دو از آنها گردیده و همچنین بعضی
 از فرق شیعه مثل اسماعیلیه و غیره هرگاه این تمهید یافت پس گوئیم که تخلف فرق

اینها از اقوال
 سخیفه است
 و اینها از
 اقوال
 فاسد است

اهل بیت که اقوال سخیفه را در مذاق با و شمار سفینه اهل بیت عصمت و طهارت نبوی
 ثابت و بر تبه از نملوسیت که مجال انکار آن اهل امانت و دیانت را نیست هم ثابت با جماع
 اهل اسلام تخلف اهل بیت نبوی موجب هلاکت است پس اینها بر این برود و مقدمه
 اجتماعیه اتفاقیه که نموده که منشأ این اقوال سخیفه و آراسی باطله همان شایسته تخلف است
 از اهل بیت عصمت اما تخلف این فرق از سفینه اصحاب ثلثه چون محل بحث است چنانچه ایشان
 قایل بامامت آنها بوده اند و هم بنا و هلاکت آنها بسبب تخلف از اصحاب ثلثه غیر مسلم است
 این اقوال سخیفه بطرف تخلف آنها که موقوف بر دو مقدمه ناشی از کمال غیارت است که
 بجای است اما اسماء علیه و غیره پس چند تخلف آنها از اصحاب ثلثه متفق علیه است که تخلفهم
 عن اهل البیت لکن بنا بر مقدم بودن مقدمه ثانیه نسبت تخلف آنها از اصحاب ثلثه و مسلم بودن
 آن نسبت تخلف آنها از اهل بیت نبوی باز اسناد اقوال سخیفه آنها بطرف تخلف آنها از
 اهل بیت نبوی و در آن تخلف عن الاصحاح بقرون بصواب و عکس آن عین خطا و نظر بتوافق
 آن بصوت اولی قناتر حجتیه الیقین بالله الموفق والمعین هرگاه این را دانسته
 پس بدانکه حقیقت حق امامیه اثنا عشریه چندین جوه و اضحی جلیله لایح میگرد و باید
 اجمالیه او را برین طلب ضمن چند فصل بمعرض بیان آوریم انشاء الله اما تفصیده مسیما
 ذکره بعد از افاضان تفصیل بعد از اجمال او قع فی نظر اهل الکمال فصل اول در بیان
 فصوصی است که اثبات انحصار امامت خلافت در عده خاص و از ده از آن لایح می شود
 و آن نزد امامیه متواترات اضحی جلیله است که مخالف و موالف با سانی متعدد در کتب معتبره
 خود آنرا روایت کرده اند و شیخ جلیل سعید بن محمد بن علی خزاز قمی علیه الرحمه در کتاب خود
 که مسمی است بکفایه الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشریه آنرا مخصوص بنا بر جمع نصوص

عجب است
 که در این کتاب
 از این جهت
 که در این کتاب
 از این جهت

عجب است
 که در این کتاب
 از این جهت
 که در این کتاب
 از این جهت

مجموعه فصوله بر امامت ائمه اثني عشر عليهم التحية الزاكية تاليف نموده از اصحاب معصوم و فاضل
عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابی سعید خدری و ابی ذر غفاری و سلمان فارسی و جابر بن
و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک و ابی هریره و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت و
بن ارقم و ابی امامه و آنکه بن الاستقع و عمار بن یاسر و حذیفه بن اسید و عمران بن حصین و سعد
بن مالک و حذیفه بن الیمان و ابی قتادة الانصاری و علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام
و از هر دو فرزندانش سرار جوانان اهل بهشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از زمان
صحابیا از امام سلمه رضی الله عنهما و از عایشه بنت ابی بکر و از حضرت فاطمه سیده زنان
عالمیان صلوات الله علیها انصوص اثني عشر خلیفه او اثني عشر امیر بعدة نقباء بنی
از هر واحد از بن صحابه با سانیست فیضیه و ابیث نموده و در سایر کتب شیعه از بن قبیل
روایات بسیارست و در کتب معتبره اهل سنت و صحاح شان هم بسیار این اثني عشر جامع الاصول
از علما عامه نیز از بخاری و مسلم با سانیست از جابر بن سمره و ابیث کرده قال سمعت
النبي يقول يكمين بعد اثنا عشر اميرا فقال كلمه اسمعها فقال اوله قال
كلهم من قبيلش يعني گفت شنیدم از رسول خدا که گفت بعد از من و از ده امیر باشند
پس کلمه فرمود که شنیدم از پیغمبر که گفت که فرمود که همه آنها از قریش اند قال و فی
روایة انه قال لا يزال من الناس ما ضيا ما وليهم اثنا عشر جلا ثمر تكلم الله
بكلمة خفيت على فسالت ابی صاذا قال سول الله فقال كلهم من قبيلش
قال هذه رواية البخاري و مسلم و فی آخری لمسلم قال انطلقت الى سول الله
ومع ابی فسمعتة يقول لا يزال هذا الدين عزى اميعة الى اثني عشر خليفه فقال
كلمة صميتها الناس فقلت لا بى ما قال قال قال كلهم من قبيلش يعني ابی ثمرى كوفي

که در روایت دیگر آمده که رسول خدا گفت همیشه امر مردم گذران خواهد بود تا وقتی که وارث
 مرد و ایشانی یعنی امیر مقتدای ایشان باشند با نگاه متکلم شد رسول خدا بگامه که پوشیده
 بر من سرچ سیدم از پدر خود که چه گفت پیغمبر خدا پدرم گفت فرمود که همه از قریش اند
 ابن اشیر می گوید اینست وایت بخاری و مسلم هر دو مسلم تنها بسند دیگر وایت کرده
 از جابر بن سمره گفت باید مردم خدمت رسول خدا رفتن پیش منیدم که آنحضرت می فرمودند که پیوسته
 این بن عزیز و غالب منیع و مستحکم است تا دوازده خلیفه بعد از آن کلمه فرمود که مردم مرا از
 اجتماع آن بازداشتند پس آن مردم پرسیدم که چه فرمودیدم گفت کلام من قریش قال
 و فی آخری قال خلعت مع ابی الالبی فسمعتہ یقول ان هذا الامر لا ینقض خفی
 یمنه فیہ اثنا عشر خلیفه قال ثم تکلم بکلام خفی علی فقلت کلامی ما قال قال کلام
 من قریش و فی آخری کلام الی الالبی اثنا عشر خلیفه ثم ذکر مشله یعنی در
 وایت دیگر از برای مسلم چنین است که او گفت داخل شدم باید من نزد رسول خدا پیش شنیدم
 آنحضرت را که می فرماید برستیکه این کار منقض نمی شود تا بگذرد در این دوازده خلیفه گفت
 بعد آنحضرت این کلامی فرمود که بر من مخفی شد پس گفتم پدر خود که رسول خدا چه فرمود گفت
 همه آنها از قریش خواهند بود و در وایت دیگر آمده که همیشه اسلام عزیز و غالب خواهد بود
 تا دوازده خلیفه بعد از آن مثل سابق ذکر کرده اینست آنچه ابن اشیر از بخاری و مسلم وایت کرده
 و این پنج روایت و فضل لایحه گفته است که در صحیح مسلم یازده حدیث و صحیح بخاری یک حدیث
 باین مضمون است بعد از ابن اشیر می گوید و فی وایة الترمذی قال قال الالبی یكون من
 اثنا عشر امیرا قال ثم تکلم بشیء لم فهمه و قلت لانی فقلت کلام من قریش و فی
 وایة ابی داود قال سمعت رسول الله یقول ان هذا الذین قائما حتی یكون علیکم

اثنا عشر خلیفه کلهم یجتمع علی کلمة فسمعت کلاما من النبی لم أفهمه فقلت کلام
 ما یقول قال کلهم من قبش فی آخری قال لا یزال هذا الذین عن یزید الی اثنی عشر خلیفه
 قال فکبر الناس وضجوا فقال کلمة خفیة و ذکر الحدیث فی آخری بهذا الحدیث
 و زاد فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا لکون ما ذاقنا لکون الیخرج
 و ترجمه این اخبار مثل اخبار سابقه و در حدیث اخیر یاد کرده است این ضمنی که گاه
 آنحضرت بدلت سیرا گشت قریش کز دست آنحضرت آمدند عرض کردند که بعد از ده خلیفه
 چه می شود فرمود هر چه می شود هر جمعی اضطراب است فاضل لایحی گفته است که تفسیر علی
 حدیث و در جمع بین صحیحین حدیث و در جمع بین الصحاح است و حدیث و در
 احمد و سایر کتب معتبره و نیست با لفاظ متقارب که حضرت رسول فرمود که یزال امر الی
 باقیما و لیهم اثنا عشر خلیفه کلهم من قبش و بعضی باین عبارت کلام الذین قائما
 تقوم الساعة و یكون علی اثنا عشر خلیفه کلهم من قبش و روایتی ده است فاضل
 شیرازی این حدیث را از مسلم از سعد و قاص و فاضل لایحی گفته بعضی باین لفظ است
 یزال هذا الذین قائما الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قبش فاذا مضی ملک الامر
 باصلها و در بعضی از روایات بجای کلام الذین یزال امر الاسلام وارد شده است
 و ترجمه اینها اینست که در پی اسلام الی یوم القيمة منقضى و تمام نمی شود تا اینکه و از ده خلیفه
 سه نفر از ایشان بگذرند و بعد از آنکه ایشان بگذرند زمین و مال زمین خرابی پیدا
 شوند مثل این اخبار است آنچه صحیح بخاری و مسلم روایت کرده از عبدالمعین بن عمر که رسول خدا
 فرمود که یزال هذا کلام فی قریش سابقه من الناس اثنان و در روایت دیگر سابقه من هاتان
 و این حجر و صواعق محرقه خود در ذیل اخبار باینکه بر خلافت ابی بکر از او دلیل خسته آورده

در کتاب کلمات خاصه
 که ترجمه غایب المرام
 و سابقه اخبار و بیجا
 و در حدیث صحیح بخاری
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 منقول است که یزال
 اثنا عشر خلیفه
 از جمله صحیحین
 مجمل است که در بعضی
 اثنا عشر خلیفه و بعضی
 کلام من قبش و بعضی
 و باقی است و بعضی
 مفصل است که در بعضی
 اسما کل اثنا عشر خلیفه
 ذکر شده و در بعضی
 اسما بعضی آیه که در حدیث
 سید

اخراج ابوالقاسم البغوی بسند حسن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
 يقول يكون خلق اثنا عشر خليفة ابوبكر لا يلبث الا قليلا قال الائمة صل
 هذا الحديث مجمع على صحته وارجح من طرق عدة اخرج الشيخان وغيرهما
 فمن تلك الطرق لا يزال هذا الامر عز يزانيصرون على من ناواهم عليه الله
 عشر خليفة كلهم من قبش رواد عبد الله بن احمد بسند صحيح ثم ذكر رواية
 مسلم وابو داود ومثل ما مر ثم قال عن ابن مسعود بسند حسن انه سئل كم
 يملك هذه الامة من خليفة قال سألنا عن هذا رسول الله صلى الله عليه
 فقال اثنا عشر كعبه ثمانية بنو اسرائيل واثني عشر السبط في تاريخه مثلها يعني
 كرده ابوالقاسم بغوی بسند حسن از عبد الله بن عمر كه شنيدم رسول خدا را كه مي فرمود
 مي شوند بعد من و از ده خليفة و ابوبكر ملك نخواهد كرد و مگر بنان قليل ابن حجر مي گويد كه
 ائمه حديث گفته اند كه بر صحت صد اين حديث اجماع كرده شده و اردن مست بطر
 متعدد كه شيخان يعني بخاري و مسلم وغيرشان آنرا روايت كرده اند پس بنظر تامل بنگردد
 كه از اين كلام واضح گرديد كه اصل اين حديث در نزد ائمه اهل سنت اجماعي تصحيح است و هيمن
 غرض ما در اين مقام و فقره ابوبكر لا يلبث الا قليلا كه بغوي فرموده است غير معلوم است
 و غير مسلم پس فكر اين حجر اين خبر را در ذيل نصوص خلافت ابوبكر كه در حقيقت غير
 منصوص الخلافه است كما صرح به فحول علماء هم با آنكه نص در خلافت ابوبكر نيست از راه
 محض عصبيت كه اوست باز اين حجر مي گويد پس اين جمله آن طرق حديث يكي است انحضرت
 فرمود كه هميشه اين امر عزيز و غالب است و نصرت كرده مي شوند بر آنانكه معاودا با آنها
 بر اين امر مي نايند تا و از ده خليفة كه همه آنها از فرشتگان روايت كرده است اين را احمد

بسنده صحیح بعد از ابن حجر و ابی نعیم و ابی یوسف و ابی حنبله که در کتب نقل کرده و بعد از آن گویند
که از ابن مسعود بسند حسن و سلیطه که پرسیدند از او که چند خلیفه مالک امر اینست خواهند بود
پس گفت که ما پرسیدیم همین امر را از رسول خدا پس فرمود که دوازده خلیفه مثل عدد بفتا
بنی اسرائیل و همچنین و آیات سیوطی و تاریخ الخلفاء و آنچه در مجلس عالی رحمه در حق
می فرماید ایضا و صحیح مسلم از عامر بن ابی قیس و ابی قیس و ابی قیس که در کتب بسند
بن سمره که خبر داده مرا بجزیکه شنیده از رسول خدا پس فرمود که ششده از رسول خدا
در روز جمعه در پسینی که اسلمی را سنگسار کرده گفت پیوسته و بین برپا تا قیامت برپا
و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود و از قریش و در روایت دیگر نهمه این حدیث نیست
که پسین و آن آیند و دروغ گوئی چند نزد یک قیامت و در کتب معتبره ایشان چنین
از شعبی از مشرق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما می خواند
پس مردی برخاست پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدند که چند نفر خلیفه بعد از او
خواهند بود و عبدالله گفت که تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال
کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعد از نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش
خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امرت
من شایسته است تا بگذرند دوازده خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده
که حضرت رسول فرمود که پیوسته این برپا تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه
ایشان بر و ندرند بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند
حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده که ابن عمر
گفت با ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از این هر چه قتل و قتال خواهد بود و ایضا

مروست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای رسول خدا خواهند بود گفت خبر داد مرا
 رسول خدا که و از دو خلیفه خواهند بود گفتند که کیستند گفت نامهای ایشان بنویسند و بنویسند
 با ملائی رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند بگو با کرد نگفت برین مضمین با الفاظ بسیار دیگر
 روایت کرده اند نهی و لکن صاحب کفایه الاثر از عایشه روایتی آورده که را این سمانی نقد
 بتفصیل مذکور است و در باشد که آنرا نقل کنیم علامه علی علیه الرحمه در نهج الصداقه
 که از مشایخ میر سید و نقاشان است روایت کرده که چون سار و در حضرت ابی سیم علی بن ابی طالب
 و علیه السلام اظهار کرامت نمود از بودن با جبره و در اسماعیل خدامی الهی و حی و ستاد بایزیم
 که اسماعیل علی بن ابی طالب و علیه السلام را با مادرش بنی فرود آید ایشان را بنحانه پیغمبر می بیند و در تمام
 یعنی مکه معظمه بدستیکه منبشتر خواهد ساخت در بیت اسماعیل را و ایشان را بتفصیل خواهد داد
 و می گردانم آنها را با گرانبه آنانکه کافر می شدند و می گردانم از آنها پیغمبر عظیمی و ظاهری نام
 دین را بر سایر ادیان می گردانم از ذریت او دوازده بزرگ می گردانم ذریت او را بعد
 ستارگان آسمان انتمی و در کتب سماوی نیز باین بشارت اشارت واقع شده چنانکه صاحب
 اجود فخره که مالک المذهب است در بشارات محمدیه از سفر اول از تورات از فصل دهم آن
 روایت کرده که حق تعالی بابرهم فرمود که درین سال متولد می شود برای تو فرزندانی سحاق نام
 پس بابرهم عرض کرد که آنرا زود دارم که اسماعیل فرزندم بدرجه تجید طاعت فایز گردد
 پس حق تعالی فرمود که عاصی مستجاب کردم در باره اسماعیل و برکت میدهم او را و بزرگواری
 با و کرامت می فرمایم بزرگواری بسیار و می گردانم او را برای امت بزرگی و میدهم او را شعب
 بزرگی و قریب است که بهم رسند از او دوازده بزرگواری جناب الابد علیه الرحمه و عمار السلام
 می فرماید که ظاهراً مراد از شعب جلیل حضرت رسول خداست از اثنی عشر عظیم دوازده امام

علیه السلام اند و چونکه این عبارت مشتمل است بر بشارت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ناقل
 مالک المذنب است که او را غرضی باین وایت متعلق نیست بلکه منافی مذہب است پس احتمال
 جمل وضع بآن راه نمی یابد علاوه آنکه دیگر ثقات هم بعینه همین عبارت را بشارت
 روایت کرده اند مثل او ندی و غیره با آنکه جواد سا باطنی حنفی معاصر بر این روایت نقل
 کرده عبارت هکذا و اما اسماعیل فانی قد سمعت عائله ها انا ذاک و اذک
 فیہ جعلت ثمر و سا کثره تکتیرا و سیلا اثنی عشر عظیم و سا صبرهم و عظمه
 انهم و مثله فی الصحف المطبوعه بامل النصارى کا ان فیها مکان اثنی عشر عظیم
 عشر نفاجات و الی حد اعلى التدرجته می فرماید اما اینکه یهود و نصاری گویند مراد
 باثنی عشر دوازده پسر صلی است پس اند پس فرض تسلیم اینکه آنحضرت دوازده فرزند و آن باشد
 بلا کم و زیاد می گوئیم که حق تعالی وصف کرده است بیشتر بهم البطلت چنانکه در لجه و فخره
 کلام ساطع واقع است بشارت چنانکه در صحف انبیای مترجم بحکم نصاری وجود پس درست
 از بیان آنکه اولاد صلی آنحضرت باین وصف متصف بوده اند تا برسان او تعالی مدوح و مشربهم
 توانند بود و این وصف در آنها شمر باشد تا انصرف بشارت بآنها تواند شد پس اگر گویند که
 ائمه شما ملک ریاست نداشتند پس چگونه ایشان را بعظمت شرافت که لایق بشارت باشد
 متصف توان دانست خواهیم گفت که عظمت شرافت امامت که ریاست مدینه و دنیا از طرف
 خدای تعالی و ایشان بظواهر و بطنی است لعمری که ایشان در مقامات ایشان بر دو
 و شصتن و زیافته اگر چه تسلط ظاهری می ایشان حاصل نشده در توصیف آن کافی و دانی
 پس تسلط ظاهری رکار نباشد با آنکه از حضرت عیسی تعزیر ملک الیهود در خیل واقع
 و ایشان بر وی تسلط بنویسند و خیل و خا آنه لما صلب الیهو عیسی کتب فی لاطس

روز عاشورا بود حسین علی مرتضیٰ نقه در حدیث و کثیرا مایروی فی فضائل
 اهل بیت سید الشهدا ابوالفضل بن علی است چنانچه در این مضمون و آیات فریقین شجرت
 مگر آنکه سید الشهدا ازین راه باشد که از عمر بن الخطاب نقل چنین خطاب است یا و صف آنکه
 کرده فضا بن ده محل مستغراب است استعجاب و داده باشد فهو فی محله باز صاحب کفایه
 بسند خود از عید بن عبد الله بن مالک از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را
 که می فرمود ای گروه مردم من پیش شیر و شمشیر و شمشیر من حوض و ارد می شوید حوضی و حوضی
 مابین صنعاء و بصری است در آن قدمها از نقره است بعد دستارگان و من سنده ام
 از شما وقت رود شما از حال هر دو ثقل پس نظر داشته باشید چگونه سلوک می کنید
 بآن هر دو سبب اگر کتاب است یک طرفش بدست خدمت طرف دیگر شمشیر است شما
 پس تمسک نمائید با او و بدل نکنید از او و گیر اهل بیت من و عزت من پس بدستیکه خیر داده است
 مرا لطیف خبر که این هر دو جدا نخواهند شد تا آنکه نزد من حوض و ارد شوند پس گفتم ای
 رسول خدا کیانند عزت تو فرمود عزت من اهل بیت مرا اندازد و لا علی و فاطمه که نه
 از ایشان از صلب حسین بیرون آیند آئینه بر آینه عزت مرا اندازد گوشت خون من بکشد
 از عایشه نقل کرده که او گفت کان لنا مشربة و کان النبی اذا اراد لقاء جبرئیل لقیه
 فیما پس و زی رسول خدا آنجا بملاقات جبرئیل رسید پس حسین داخل شد جبرئیل پرسید
 پس حضرت فرمود فرزندم حسین بگو بر آن جو و نشانید جبرئیل گفت آگاه باش که این
 زود باشد که بدرجه شهادت رسد حضرت فرمود کیست آنکه قتل خواهد کرد او را جبرئیل گفت
 امیر آنحضرت فرمود است من قتل خواهد کرد او را گفت بلی و اگر خواسته باشی خبر دهم
 تا بآن بدین مقتول خواهد شد در آن اشاره کرد بسوی من طیف عراق و گرفت از آنجا

تربتی سرخ و بنظر آنحضرت در آورد و عرض کرد که اینست تربت جامی شهادت او پس گریه پاشید آنحضرت
 بگفت با و جبرئیل گریه پاشید و بپوشید و باشد که حق تعالی انتقام خواهد کشید از آنها بقیه شما
 اینست پس رسول خدا فرمود ای حبیب من جبرئیل کیست قایم با اینست گفت بنم از اولاد
 حسین همچنین خبر داده بود و گویا من که زود باشد که خلق می کنند از صلب حسین فرزند میرا
 و می نهد او را علی نزد خود و او خاضع خاشع خواهد بود بعد آن می آید از صلب آن فرزند می
 که نام کرده است او را محمد قانتا لله ساجد و خارج می شود از صلب فرزند می که نام کرده است
 او را خدا می تعالی نزد خود جعفر ناطق عن الله صادق فی الله و بر می آید از صلب فرزند می
 که نام کرده است او را حق تعالی نزد خود موسی و اثنی عشر محبت فی الله و خارج می شود از صلب
 فرزند او نام کرده است او را خدا می تعالی نزد خود علی الراضی بالله و الدعی الی الله و خارج
 می شود از صلب فرزند او نام کرده است خدا می تعالی نزد خود محمد الراغب فی الله و الدعی
 عن جرم الله و خارج می شود از صلب فرزند او نام کرده است او را خدا می تعالی نزد خود
 المکلف بالله و الولی لشیراز خارج می شود از صلب فرزند او نام کرده است او را خدا می تعالی
 نزد خود حسن موعود باشد مرشد باشد باز خارج می شود از صلب کلمه الحق لسان الصدق
 و منظر الحق حجة الله بر تمام خلق برای او غیبت دراز باشد بظاہر خواهد کرد خدا با سلام
 و اهل اسلام را و پدید خواهد کرد کفر و اهل کفر و اهل کفر و اهل کفر و اهل کفر و اهل کفر و اهل کفر
 راعی و ایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت لیلة الاساءة
 الی السماء قال الجلیل المنیر رسول الله عز وجل انزل الله منی بیهة شیعی منی ما باسما و ندگفت بمن خدا
 بر گوار که ایمان آورد و گوید پیغمبر با نچه نازل شد با و از جانب و در کار او قتل المؤمنین و می گفت من
 نیز گوید با نچه نازل شد قال صد یا محمد من خلفت امتك قلت خیرها قال علی بن ابی طالب

مراد از فاضل شیرازی
 ملا علی خلیف کبیر الدین
 صاحب سفینه النجاة
 سرکار دکان شیرازی

قلت نعم گفت است گفتی ای محمد که را خلیفه کردی را می گفتم بهترین است گفت علی بن
ابی طالب را گفتم آری ای پسر و کار من قال یا محمد انی اطلعت الی الارض طاعة فاخذت
منها فشقت لك اسما من اسماء فلادک فی موضع الاذکوت معی فانما المحمود
وانت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخذت منها علیا فشقت له اسما من اسماء
فانما الی علی و هو علی گفت خدای تعالی ای محمد من نظر کردم زمین نظر کردم پس اختیار کردم
و برگزیدم از اهل زمین را و بیرون آوردم از اسمای خودم اسمی از برای تو پسند کور نمی شوم
و رجائی نگارنگه تو نیزند کور می شوی بامین من محمود و توئی محمد بعد از آن نظر کردم زمین
بار دیگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از برای او اسمی از اسمای خود پس من علی
و اوست علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین
و الائمة من لدی عرضت و لا یتکم علی اهل السموات و الارض
فمن قبلها کان عندی من المومنین من جمدها کان عندی من الکافرين
ای محمد بدو ستمیکم من ترا و علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را و امامانی را که پس از اویند
آفریدم از نور خود و عرض کردم و لا یت شمارا بر اهل آسمان و زمین پس که بخت قبول کرد
و گردید بزرگ لایت شما خواهد بود نزد من از مومنین و هر کس انکار کرد آن را خواهد بود نزد
از کافران یا محمد لو ان عبدا من عبیک عبدانی حتی ینقطع او یصل کالشن
البال ثمراتانی جاهدا بولا یتکم ما غفرت له حتى یقر بولا یتکم ای محمد
اگر بنده از بندگان من بپشتش کند مرا تا آنکه در عبادت من و حشر از بدن بخارقت کند
یا بگردد از عبادت و ریاضت مثل پوست خشک و هم کشیده شده انگاه بسوی من
در حالتی که منکر است و لایت شمارا نخواهم آمزید او را تا آنکه اقرار کند بولا یت شما

یا محمد بن ابی ترابم قلت ففهم یا رب فقال التفت عن عین العرش فالتفت فاذا
 بعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین وعلی بن علی وجعفر بن محمد
 وموسی بن جعفر وعلی بن موسی وعلی بن علی وعلی بن محمد وعلی بن محمد
 والمهدی فی حضاح من نور قیام یصلون هوفی وطمح کانه کوكب دری
 اسی محمد ایدوست سیدار کی به بینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار من پس گفت متوجه شو
 ویدین جانب راست عرش را چون متوجه شدیم دیدیم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
 و حسن بن علی و مهدی علیه السلام در نور سی مثل آب تنک افتاده اند و نماز می کنند
 و مهدی علیه السلام در میان ایشان مثل کوی بود و درخنده فقال یا محمد هو کلام
 الحج وهو النار من عذرتک و عذرتی و جلال الله الحجة الواجبة لاولیائى
 و المنتقم من عدائى پس گفت اسی محمد ایشانند مجتهدی من مهدی از میان اهل بیت
 باز یافت کننده خونها و جفاها که نسبت بآهل بیت تو بطریق آوردند بعزت و جلال
 خود قسم کنم که اوست حجت لازم از برای وستان من و انتقام کننده از دشمنان من اینست کلام
 و اهل سنت نیز اسمای شکر آئینه اثنی عشر و فضائل و فرایاشان در کتب خود نوشته اند کما
 فی صواعق ابن حجر و غیره بلکه ابن صباغ مالکی و کمال الدین بن طلیح شافعی و ملا جامی مولوی و
 سبک گویندی کتابهای مستقل و تفصیل اسمای مقدسه ضبط حالات و کرامات مقامات
 حضرات تالیف کرده اند این صباغ در دیباچه فصول مهمه می گوید اما بعد فعین لی ان
 فی هذا الكتاب فصولاً عظيمة في معرفة الأئمة اعفوا الأئمة الاثني عشر الذين
 اولهم علي المرتضى و آخرهم المهدي المنتظر تتضمن شيئاً من مناقبهم الشريفة و مراتبهم

العالیة المنیفة الی قوله عقدت لكل امام منهم فصلا وکما الالدین بن طلحه می گوید
 وبعد فاحسن ما نظمته اقلام الافهام مراقبام الکلام فی الحسنات المستحسنت
 الی ان قال تالیف الا الالمصطفی ائمة الهدی اهل البیام والنجی ذوی الایات
 والبیئات الی ان قال التزمتم ايام اغتراب تالیف کتاب تطالع مطالعة درار
 فضیلتی هم فشرعت فیہ وصیت کیفیة ترتبہ فی مبادیہ وجعلت
 علی ابوابہ عدة ائمتهم فسطرته ودرتته وحررتہ وپوتیه وقرنت
 بمفروض خد متهم وسمیته ذیلة المقال فی فضائل کمال مجامع و شواهد النبوة
 نوشته رکب سادسین بیان شواهد و دلایلی که از صاحب کرام و ائمة عظام اهل بیت ظهور
 آند و همچنین شیخ یوسف سبط شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی در تالیفش
 سبب تذکره خواص الامم فی معرفه الائمة اسماء و فضائل حضرت را نوشته و ما انشا الله
 در ابواب فصول حال هر واحد از ائمة اثنی عشر و آیات این کتب را مفصلا خواهم نوشت
 شاه عبد العزیز بلوی هم اعتراف با مامت ائمة طاهریں علیهم السلام بتاویل معنی آن
 کرده و تحفه خود می گوید نیز باید نوشت که مامت نزد اهل سنت بمعنی پیشوائی در دین
 نیز اطلاق کنند و بهمین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
 و امام رازی که در عقاید و کلام نافع عاصم را که در قرأت امام بودند امام گویند و
 ائمة اطهار و جمیع این پیشوا بوده اند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد طریقت
 که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان را اهل سنت علی الاطلاق امام دانند اما
 که مراد از خلافت است که در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین باوصف استحقاق غلبه
 شوکت نفاذ حکم ضررست لهذا خلافت را منحصر بر پنج شخص مذکور داشته اند

فاضل و کرم و باطنی
 اعتراف با مامت
 ائمة طاهریں علیهم السلام
 بتاویل معنی آن

اولی تحفه

اقول مخفی نماند که این باب صحت عداوت با اهل بیت هر چند که امامت ائمه اطهار را خواست که تشبیه امامت
 امام عظم خودشان از نظر بایندادن لکن این خیال محال و گمان باطل است که از قیاس سیدالاسلام^{ترجم}
 بربانانش جاری شده - این یا من الشری و این النعمانه من الکرمی چه نسبت خاک را با عالم با
 و از این جا که من بعد خود گفته و آئینه اطهار در جمیع این فنون پیشوایانند و اندک خصوص در هدایت
 باطن و ارشاد و طریقت که مخصوصشان بود پس در پیشوایان خاصان شان در هدایت ظاهر
 از هدایت باطن سهل تر است چه خصوص است اگر چه سوره اختیار بندگان مشدود حق
 و دوی الحقوق را از آنها یک کنار می کشید البته حق بمرکز قرار میگرفت **قول** یا بجهت ایشان
 اهل سنت علی الاطلاق امام اند **قول** اما اگر علی الاطلاق امام میدانستند تخصیص بان
 فنون و هدایت باطن چه ضرر بود و اگر ایشان را در خصوص علم فقه که در این فنون مندرج است
 پیشوایان الاطلاق میدانستند بتقلید دیگران چه اگر درین می نهادند و متابعت ائمه اربعه
 خود را بمتابعتشان ایثار میکردند و جمیع مسائل عقاید و فاسقوا اهل الذکر اکتفا بکلام و نقل
 چرا بآنحضرات رجوع نمی آورند **قول** نه امامت که مراد از خلافت است که در خلافت و ایشان
 تصرف در زمین با و صنف مستحقان و غلبه شوکت و نفاذ حکم ضرورت **قول** اول و نه امامت
 که مراد از خلافت است صریح نافی و منافی امامت شان علی الاطلاق که آنفا حقیران
 کرده می باشد و تعلیل این نفی باینکه در خلافت نزد اهل سنت تصرف در زمین شرط است
 بنامی فاسد علی الفاسد می باشد و اعتبار این شرط اول نزاع است لاسم که در امامت
 فعلیت تصرف و تسلط معتبر باشد قاضی سید نور الله نور الله مرقد در جواب فضل بن
 روزبهان فرماید که اگر حقیقت خلیفه همین معنی است لازم می آید که ابو بکر در وقت امتناع
 اعراب از ادای خراج کوفه بسوا او نسبت آنها خلیفه نباشد و فیه نظر لکن کلام فی

السند الاخص بر آئینه می بایست که عثمان را در ایام حاکم و دار خلیفه نشانند بلکه خلیفه
 و امام مخصوص مرعنه اسد الرسول او السابق علی الملاحق كما يقولون فی عمر بن الخطاب
 او با اختیار بعض الامته که مذکور است علی السید خلیفه و امام بالفعل تا حصول تصر تعریف
 در امور و جریان احکام نبوده باشد تا تحتی محصل کار به بلکه محض استحقاق تصرف اولی بودن تصرف
 در نزد باری تعالی در امامت خلافت مثل نبوت کافی است پس هر که از خداوند عالم لایق
 این مرتبه میدانند و را پیشوا و امام قرار میدهند چنانکه هر کس را که لایق اختیار از برای نبوت
 میدانند و را به پیغمبری بر می گمارد اگر امت از موسی استیغاثت کردند در نبوت و امامت
 و اختلاف متطرق نمی شود حضرت هارون بلا شبهه با خلاف حضرت موسی خلیفه او
 در اقوام او بود و قوم اطاعتش نکردند پس غایت با آنجا رسید که گفت یا ابن ام القیوم
 استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس اگر در خلافت امامت تسلط و تصرف مستبر
 می بود می بایست که حضرت هارون از خلافت حضرت موسی بدر میرفت اگر در نزد اهل سنت
 در خلافت تصرف زمین معتبر باشد و در نزد خدا و رسول معتبر نباشد بار از بقوله
 چه کار قال السید نور الله مرقد الخلافة و الامامة ریاسة
 فی موالدین الدنیا نیابة عن النبی و فعلیة انما یكون بالنص والتعین
 لا یجریان شیوع التصرف فی الامور كما قال النبی فی شان السبطین علیهما السلام
 انما ینبای هذا انما ینبای قیاما و قعدا و صاحب کشف الغممه می فرماید که قاعد نیست اما
 و امامت ائمه یا ممنوع بودن شان از خلافت ظاهر می شود مستیقل شدن دیگران با آنکه
 قاعد نشدند و نبوت انبیاء کذیب انانکه تکذیب آنها کرده اند و مجاهره بنا فرمائی و عدان شان
 بعمل آورده و قد قال علی علیه السلام و صاعلة المؤمن غضاضة فان یكون مظلوما

۲
 استیغاثت
 از برای نبوت
 و امامت

عالم یک شاکا فو دینه و کلام تا با بیقینه و اما تو هم آنکه درین صورت فائده است
 منتفی می شود پس معارضت به نبوت چه در صورت عدم اطاعت نظر این تجلیا هر بنیان
 فائده نبوت به منتفی خواهد شد جواب بحال نیست محقق طوسی علیه الرحمه بآن افاده فرموده
 بقول خود وجوده لطف و تصرف لطف آخر و قال علی علیه السلام کاتخلوا الارض من
 حجة الله اما ظاهر امشی و روا و خایفا منمو الا لا یبطل حج الله و بدینا نه فقیر
 الظاهر و عدم فائده من جهة سوء اختیار العباد الی آخر ما افاد و قوله
 با وصف تحقق اقول اگر استحقاق با رعایت میگردند با عمر و بکبریت نمی گردند
 و با معویه پزید نمی ساختند استحقاق ائمه اطهار بنص قرآنی و احادیث سید ابرار با کمال وجود
 ثابت اما الشیعة فقالوا فی ذلک و اظهر من الشمس و ابدین من الکامس و اما اهل السنة
 فلقوله و ائمه اطهار و جمیع این بیون پیشوا بودند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد طریقت
 که مخصوص ایشان بود با هر جهت ایشان اهل سنت علی الاطلاق امام اند پس باقی نماند
 کلام بگوید در عدم حصول تصرف اعتبار آن پایه اعتبار ساقط است کما اخرنا الیه و کیف
 ما کان استحقاق شان با قرآن خصم ثابت است اینست حال ائمه طاهران با که دوست دشمن بآن
 معترف اند و لکن ابائی فجدنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریو الحیامع اما حال استحقاق
 خلفای ایشان پس چند در بحث مطاع انبشار امش و حواضی خواهد شد لکن محلا
 در بین مقام نیز باید پیش و ارا می یم خلفای و از ده گانه اهل سنت از کلام قاضی
 شافعی عیاض که سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر در صواعق محرقه خود آنرا نقل کرده
 تشخیص باید نمود و بعد آن باید که از احوال شان باید در یافت پس بدانکه قاضی مزبور چونکه
 از اصل نصوص خلفای اثنی عشر راه انکار نتوانست پیور راه کجی را و پیش گرفته می گوید

لعل المراد بالاثني عشر في هذا الاحاديث ما شاكلها اتم يكون في مدة
 غرة الخلافة وقوة الاسلام واستقامت اموره والاجتماع على من يقوم بالخلافة
 يعني شاید مراد از دوازده خليفه که از اين احاديث و آنچه مشابست باين مستفاد می شود
 آنست که در مدت عزت خلافت قوت اسلام و استقامت امور آن بوده اند و جماع مردم
 بر خلافت آنها متحقق گشته بعد از اجمال کار فرموده می گویند و تحقیق که جمع شده است
 اين احوال را آنکه جمع شده اند مردم آنها تا آنکه امر بنی امیه در سرخ مرجع واقع شد و قتلها
 در میان آنها و داد و دزدان و لید بن تا آنکه ولت عباسیه قایم شد و بنی امیه را مستاصل کردند
 لکن ده از رخ برکنده شیخ الاسلام اهل سنت اند که تفصیل نموده در فتح الباری می گویند
 که آنچه قاضی در مقام گفته بهتر این اقوال است در تفسیر این احادیث از جمیع آن زیرا که تأیید می کند
 آنرا قول آنحضرت در بعضی قرآن و آیات که صحیح است کلام جمیع الناس مراد از اجتماع
 شان انقیادشان است به بیعت هر یک از آنکه جمع شدند بر کفرها خلفا ننگه بودند و علی بن
 ابی طالب تا آنکه امر مکه در صفین واقع شد پس از آن و در محو به بر خود نام خلافت است
 بعد از آن جمع شدند بر روی وقت صلح حسن و بعد از آن مجتمع شدند بر پیشین زید و نظم شد
 برای حسین امیری بلکه مقتول شد پیش از آنکه اجماع بر او معقود شد بعد از آن هر گاه یزید
 مردم مختلف شدند تا آنکه جمع شدند بر عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر بعد از اتفاق نمودند
 بر پسران چهار گانه او که اول شان لید بود بعد از سلیمان بعد از یزید ثانی بعد از هشام
 و در میان سلیمان و یزید بر آمد عمر بن عبد العزیز پس از بیعت نفر بیعت امام اهل سنت اند
 بعد خلفا را شد بر روی و از دهم ولید بن یزید بن عبد الملک مجتمع شدند مردم بر او وقتی که
 عیسی شام بر و پس حکومت و قریب چند سال بعد از آن مردم بر یزید شدند و قتل نمودند امام

دو از دهم خود را و فتنه مایه پاشد و طرفه ترک کلامی است که ملا علی قاری در شرح خود بفرموده
 ابی حنیفه گفته است که رافضی بدین عشره مبشره با بجنه دوازده امام خود را مولایان می
 حال آنکه ذکر ائمه اثنا عشر در احادیث و روایات گریه صفتی که رد قولشان میکنند
 و آن چیز نیست که روایت کرده آنرا شیخان و صحیحین این جابر بن سمره که او گفت که فرستم
 بخدایت حضرت رسول خدا باید رخود پیش منیدم آنحضرت را که می فرمود کایزال الامر لنا
 ماضیا ما ولی امر اثنا عشر جلا کلام من قبیش و فی لفظ کایزال الامر عزیزا
 الی اثنی عشر خلیفه و چنان بظهور آمد که آنحضرت فرموده بود پس اثنا عشر خلیفه
 خلفا را شد برین چهار گانه و معویه و یزید عبد الملک بن مروان و پسران چهار گانه
 او و عمر بن عبد العزیز اند و بعد از آن امر خلافت انحلال و ختلان پذیرفت و نزد
 روافضی نیست که امر امامت و ایام ائمه شان فاسد و ناقص ماند و همیشه ظالمان بلکه
 منافقان و کافران بر حکومت مستولی و بر ائمه متعدی بودند و اهل الحق اقول مرین
اقول الحال باینکه احوال خلفای شان بغیر از امیر منان علی که در حقیقت
 ظالمان و متعدیان بوده اند بایستند تا صدق و کذب طرفین لایح گردد و خوش بود که محاکمه
 آید بمیان تا سیمیه وی شود هر که در خوش باشد و در خوش باشد همکنان بگوید اگر دوش
 بدانکه عزت امر اسلام و جاری بودن تمام آن بین الانام که بر عمر فاسد این الد الخصاص
 در عهد و است این ایام حاصل بوده امریت بدین الم بطلان همواره بدعات تازه و ظلم و بیداد
 بی اندازه از اینها بظهور پیوسته بیان این احوال تفصیل این مقال آنکه دوازده امام خلیفه
 اهل سنت بنا بر احتمال راجح در نزد محققین شان بدین ترتیب حال شان بدین منوال است
 خلیفه اول شان این ابی قحافه است فان اقل من جاذ الخلافه بلاخص من الشارح

ابی بکر بن ابی قحافه بل با اختیار من الجلق فلم یکن هو بالحقیقة الخلیفة كما عرفت
 بنفسه بل هو خلیفة قومه او خالفة كما اقرب به على نفسه بسبب با اختیار قوم
 بلکه با اختیار پس خطاب خلیفه اول است صاحب موافق گفته است که به بیعت یک کس خلافت
 ثابت می شود چه این قحافه به بیعت پس خطاب خلیفه شد پس این جهت ابی بکر قحافه
 خلیفه دانند هر چند که او خود می گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی بن ابی طالب
 لکن پس خطاب خلافت را بگردان او نیست و باز پس خطاب دشمن بیانگ بلند می گفت کانت
 بیعة ابی بکر فلتة و قال لله شرها فمن عاد الى مثله فاقتلوه یعنی بیعت ابی بکر
 دفعه بلا فکر و رویه واقع شد خدا تعالی از شر آن محفوظ داشت پس هر آنکه عود کند
 بمثل آن پس بکشت او را و دوم تشاک مرتاب پس خطاب قائل باشکست کشکی یوم حدیثه بنص این
 ابی قحافه خلیفه و م شان شد با احترام اینکه اگر علی نمی بود عمر ملاک شده بود اشعار ابانته
 غیره هالک و انی له لک فانه لهما لک مع لحد حق و سلوک اسوء المسالك
 اولم یقرع سمع هؤلاء قولة تعا اقمتم هذا الحق الحق ان یتبع امری یحکما الا
 ان یحکم فی الامر کیف یحکمون با آنکه نزد علی بن ابی طالب که صدق علی مع الحق
 والحق معه بود بخین با احترام ثانیه ما کاذبین غلورین خائنین اثمین بودند کما ورد فی
 صحاحهم عدوان شان بر اهل بیت علیهم السلام غصب حق شان که در کیمین آن بودند از رو
 وفات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن و سیاقی تفصیل سومین اعضا
 محرق القرآن سارق الفرقان بادی الظلم والعدوان قتل الدار حامل بنی امیه الا شرار علی رقا
 الناس بسبب حکمت عملی پس خطاب خلیفه سوم گردید زیرا که عمر در وقت مرگ و بنای تخت
 تازه نماند که شور می میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم درین مجامع نشست

انو وعلیه الرحمہ فرمودہ تدبیری کرد که یا امیر المومنین گشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کنند زیرا که
 حضرت امیر المومنین را با عثمان در بیرون طلع و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد
 و گفت اگر همه بیک اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشند
 کمتر باشند و اگر مساوی باشند با دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری آن سه نفری که
 عبد الرحمن در کنار است اختیار کنند سه نفر دیگر اتفاق نکنند آنها را بیکشن چون بیرون آیند
 حضرت امیر فرمود که تدبیر و رای برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد
 و عثمان را و عبد الرحمن بیست و نه است که این سه نفر از همه جدا نمی شوند نهایتش آنست که طلع
 و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن را آن طرف است باید برگشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر
 چنان شد و روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع قبح در برای ایشان نمود و همه قصد
 کردند با وجود آن عبد الرحمن بخت امیر گرفت با تو بیعت می کنیم بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت
 و سیرت خجین حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل می کنم و سیرت خجین عمل نمی کنم
 و برای آن این سخن را گفت که نیست که حضرت شیران و معتدع فاسق را قبول کنجا بد کرد پس
 همان سخن را با عثمان گفت و قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص بیعت کردند و مردم
 نیز بجز بیعت کردند پس خلیفه سوم او را میدانند محض بیعت و چون فاسق و ظالمها و بدعتها
 عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند او را گشتند و با خلیفه بر حق امیر المومنین بیعت کردند
 لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند چهارم اسد الله الغالب مفرق الکتاب علی بن ابی طالب
 الصابر فی الکروب و المصائب صلوات الله و سلامه علیه علی الاطلاق صادق
 علی مع الحق و الحق مع عدید و معه حثیمه و از پنجم زبیر بن عقیان و که ده طاغیان و
 بن ابی سفیان علی المشهور بین الجمهور با چندین مجاریات با امیر ممان و صدق و حرم و حمیدی

قالوا انه خليفة حق بعد مصلحة الحسن فذوله له على اختلاف فيه ولكن تحقيق ما بين
 ابن حجر موافق تحقيق فتح الباری و ملا علی قاری همین است حیث قال ان المجتهد اذا اذاع
 لا یلام فله اجر واحد و لعل اجران فهو بعد مصلحة الحسن خليفة حق و امام
 صدق ششم سالک سالک هاویه یزید بن معاویه را که اهل سنت را حرف رکفر و سب اسلام است
 بنصر پدرش و باجماع اهل حل و عقد که از اجماع بر خلافت خلفای اربعه بالا بمرتبه خلافت
 یحیی بن مقتضا ضوابط اهل سنت و از این است که چنانچه که خلیفه زاده عبد الله بن عمر را از
 خلع خاندان و تاثر تمام بهم سید و رنج بسیار کشید تا آنکه صاحب جامع الاصول می گوید
 که بهرگاه اهل مدینه یزید بن معاویه را خلع کردند عبد الله بن عمر حشمت و اولاد خود را جمع کرده گفت
 شنیدم رسول خدا را کسی فرمود که بر پا کرده می شود برای هر عذر کننده لولسی و زقیات
 و بد رستی بایعت کرده ایم این را به بیعت خدا و رسول خدا و بد رستی من نمی دانم عذری را
 بالاتر از این که بیعت کرده شو برای مردی علی سید و رسول که بعد آن بر پا کرده شود از
 برای او قتال و تحقیق که من نمی دانم احدی را که خلع کند او را و یا متابعت نماید و درین امر او را
 الا کانت الفیصل بدینی و بدینه و اخرج بالخیار می بهرگاه خلع کردند یزید را و مجتمع شدند
 بر عبد الله بن مطیع آمد او را ابن عمر پیش گفت عبد الله بن مطیع بیندازید برای ابی عبد الرحمن
 و ساد و پیش گفت عبد الله بن عمر که من نیاید و من زود تو برای آنکه بنشینم آمده ام برای آنکه حد
 ترا حدیثی که شنیده ام از رسول خدا که فرمود که آنکه خلع کند دست را از طاعت ملاقات
 خواهد کرد و خدا را بر و قیامت حال آنکه حتی برای او نخواهد بود و هر آنکه بدو در گردن او بیعتی نباشد
 بر او کفر خواهد بود و آنچه مسلم الحان چشم انصاف باید دید که این هجده چشم و اهتمام خلیفه زاده
 و مبارک است که از اسلام هم بهره نداشت چه جا عدالتی که عوض عصمت برای نام

در حق امام اعتبار کرده اند و باز در عقاید خود تصریح نموده اند باینکه امام بفسق منزل نمی شود
 پس اگر مسامی سلام ششم باشد هر چه از قتل و غارت در بیت حضرت سید المرسلین که مودت
 شان بنفاد لا اسالکم علیه اجر الا المودة فی القربی اجر رسالت بود و از ضرورت
 دین اسلام از اول ظهور رسید گو قادیان بنیان برصوص ایان و برجم فاسد اهل سنت بسبب
 کینه اهل بیت نبوت نباشد و از اینجاست که مقدم شان صاحب فتح الباری گفته و الله اعلم
 الحسین امری قتل قبل از آنکه بعضی دیگر گفته اند قتل الحسین بسیف جنگ پناه بخدا
 از این احوال سجا لکن ظلم و بیداد می که از او بر اهل مدینه و استخفاف آن شهر معظم که خسران از
 اسلام بود و هم نزد پسر خلیفه ثانی جنتی برای عزال و کافی نبود تا آنکه موت منکر امامت او را
 موت مهابت قرار داده فاعتبروا یا اولی الا بصار زهی خلیفه و خعی امام این جماعت لیا
 که ابن حجر شان او گفته که اهل سنت اختلاف کرده اند در کفر یزید بن معاویه و ولی عهد او
 پس طائفه بر آنند که او کافر بود بحجت قول سبط ابن جوزی و غیره که مشهور است که هرگاه مبارک
 امام حسین را نزد وی می روند جمع کرد اهل شام را و کان بینک بخیر براندر آید یعنی
 بخوبی از خیران بسیار که آنحضرت را میخلایند و ابیات ابن ربیع می می خوانند و لیت اشیا
 بیک شهادت الی آخره ابیات المعروف ابن جوزی چنانکه سبط او نقل کرده می گوید
 تعجب نیست از قتال ابن زیاد و ظلم و بیداد و عجب است از مخدول گردانیدن یزید اهل بیت
 رسالت را و زدن او چوبی با بزرندان امام حسین و سوار کردن او را بر سوار و مالیکه
 آنها را بر شتران بی کجاوه مذکور ساخته شنای اعمال او را از آنچه مشهور است نقل آن از
 و برگردانیدن او را شریف ابی که قد تغیرت ریحیه بعد آن می گوید ماکان مقصوده
 الا الفضیحة فی اظفار الراس فجوزان بفعل هذا بالخوارج یعنی بود مقصود یزید

لکن آن خفاف و فضیحت را اظهار بر شریف آید و است که خوارج چنین معامله میکنند البس با جماع
 المسلمین ان الخوارج البغاة یكفنون و یصلی علیهم یدفنون ولو لم یكن فی قلبه
 احقاد جاهلیة و اضغان بدلیه كاحر و الرأس و كفنه دفنه و احسن الی آل
 رسول الله آیا اتفاق نکرده اند مسلمانیان پس اینکه خوارج با غیبیان را کفن می کنند نماز می گذارند
 بر جنازه شان اگر نه آن می بود که در دل او کینه یا جا بلیست و اضغان بدلیه بود هر یک از این
 آن بر شریف میکرد و بکفر و دفر آن می پرداخت بآل رسول حسن سلوک پیش می آمد و با این
 می گوید که جمعی از علمای اهل سنت گفته اند که یزید کافر نبوده زیرا که چیزی از اسباب جبهه
 از او به ثبوت نرسیده و الاصل بقائه علی اسلام تا آنکه گفته است که از این است که جمعی از محققین
 اهل سنت گفته اند که طریقه قوی در نشان یزید نیست که باره او توقف نمایند و را می اسپارند
 قال و علی القول بانہ مسلم فهو شریک یسکیر جابر کا خبریه النبی فقد اخرج
 ابو یعلی فی مسنده بسنده لکنه ضعیف عن ابی عبیدة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله لا یزال مرا متی قائما بالقسط حتی یكون قول من شیه رجل
 من بنی امیه یقال له یزید یعنی ابن حجر می گوید بنا بر قول باسلام او پیش ده است فاست
 شریر شراب خوار جو رکننده چنانکه خبر داده است بان پیغمبر پس بد رستی که ابو یعلی در مسنده
 بسنده ضعیف از ابو عبیده روایت کرده که رسول خدا فرمود که هر که امر است من باستقامت
 خواهد بود و بعد از انصاف تا آنکه اول کسی در آن خانه خواهد انداخت شیخ صلی بنی امیه خواهد بود
 که او را یزید خواهند گفت **قول** اگر این روایت ضعیف است استدلال آن یعنی چه اگر لایحی است
 اگر چه بضام قراین دیگر باشد و از این جهت باین تسکین ده پس فقره کایزال که در حدیث است
 با فقره کایزال را اسلام قائما و صلیعا که در احادیث صحیح مستفیضة متضمن ثناء علیه

دارد دست باید بخیزد بر شمار کردن بنید از آن عدد شریف که علی اهل سنت تمام بر جان انصاف نموده
 بآن حکم کرده اند نظر باید کرد و قطع نظر از این خبر و ضعف آن اعتراف خود این جمیع بوضع حال بنید
 که از اجل ضرورت است تا آنکه تفتازانی در شرح مفاسد گوید اما ما جوی بعد همین
 الظم علی اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله فمن الظلم و بحسب کمال الاخفاء
 ومن الشناعة بحسب الاشتباه علی الاداء اذ کادیشهد به الجهاد و البجاء
 و بتکلی له الارض و السماء و تهد منه الجبال و تنشق الصخور و یبقی سوء عمله
 علی کما الشیء و مرالد هو فلعنة الله علی من یأشروا و رضی و سع و لعذاب
 اشد و باقی یعنی لکن اینچه جاری شده بعد صحابه کسار از ظلم و ستم بر اهل بیت رسول مختار پس بن
 مرتبه ظهور سیه که مجال اخفای آن نیست شناعة آن بآن شباهت قطع نیست که در ارشادیه
 تواند گردید زیرا که قریبت که گواهی دهند بآن مجادلات حیوانات محمود بنی بآن گریان بنی بر این
 زمین و آسمان و پاره پاره شود از آن کوهها و شکافته شوند از آن سنگها و سخت باقی ماند
 سوء عملش تا گذشتن شهر و مرور دهور پس لعنت خدا باد بر آنکه مباشر این کلمات شد
 یا راضی یا کبر دیده یا سعی در آن کرده و هر آینه عذاب آخرت سخت و بقاییش پیشتر است
 پس حیف صد حیف است اهل خدا آیا استقامت نمودین در استیصال اهل بیت رسول این
 فحیده اند یادید و دانسته در اخفای حق و انکار حقوق اهل بیت است شیدا اند که چنین
 در عداوت خلفای اشعشعش است البشعشعش که می سازند از خدا خوف دارند و از خلق شرم دارند
 شارح صد می ید فان قبل ان من علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی بنید مع علمهم
 بانه یستحق ما یرقی علی ذلک و ینید یعنی اگر گویند که از علمای بنی سبیل سنت کسانی
 که لعن یا یرزید و انمی دارند با آنکه می شناسند که او مستحق چنین نیست که از لعن بالاتر است

قلنا تحاشیاء عن ان یرتقی الی الا علی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی مایرون
 فی دعیتهم یحیی فی اندیجیم یعنی خواہیم گفت کہ منع از لعن بنیدان راہ احترام است از ترقی
 اعلی فالاعلی یعنی ہناب رسید باب لغویہ اصحاب ثلثہ است از جہت حفاظت عرض صحابہ
 چنانکہ شعار و افضست کہ در دعا یا خود از ان نقل می کنند و مرجع الحسن ان بطریقہ جار
 میدارند الا در تحقیق می شکی نیست **قول** این ترقی شیعیان فی سبب نیست زیرا کہ
 این تخم فساد کاشته سقیفہ و شیورستی کہ از روزی کہ جناب سالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ
 ازین جهان فانی بعالَم جاودانی رحلت فرمود وصیت آنحضرت را پیشین انداختند چہونہ
 اہلبیت رسالت ببا و فنا دادند و بنیاد بیداد و پاسبان ساختند و روز بروز حسارت
 اعدای دین بپا شد و بنی امیہ بر قبا نامسلط ساختند ابن حجر می گوید لقد اعمل
 معاویہ عمر و عثمان کفاح ذلک شریفا یعنی در شرافت معاویہ کافی است کہ عمر
 و عثمان اورا بکار حکومت ارشاد کنند تفصیل ازین چنین بعنوان بیان کردہ کہ ابو بکر بگاہ
 جیوش مسبوخی فرستاد معاویہ با برادرش بنید بن ابی سفیان رفت پس بگاہ برادر
 یزید و معاویہ را بجای خود حاکم دمشق کرد پس عمر اورا بران حکومت قرار داد بعد آن
 عثمان نیز تناسلی را بحال و شہرت جمع کرد بر اہل تمام ملک شام را پیشینست سال امیر تو
 شام بود و پیشینست سال با معاویہ بر سر خلافت نشست قال کعب احبار لدن عیالک
 احد هذه الامم ماملک معاویہ پس برین ت و راز کہ مبانی حکومت با حکام
 رسید بمفاو ان کا انسان لیطغ ان کا استغفر روز بروز کشتی و طغیان او زیاد شد
 تا آنکہ با امام زمان در او کینت و کحیلہ طلبت عثمان با آنکہ اہل دین نبوی بشوران در آمدہ
 محاربات بجا نمود کہ اہل سنت آنرا بر خطا اجتہادی حمل کردہ اورا در خطای حق

مستحق یک جرزه را داده اند اجتهاد را در مقابل نص و مقابل امام چه بجایستن است این اجتهاد
 بلکه شتعال نوا گرفته و فساد از غایت خصوصیت عناوین در همین جوار که جناب ^{صفت}
 عمار اکشت بنفاد و عمار قتل و الفئه الباغیه بغاوت او بر یمنان ^{کشت} لایح
 پس برای خود من غیر تحقیق عقد خلافت است حتی حاله من الطغیان الیصال
 من استیصال هلبیت الرسالة و الال شد الله علیها العذاب النکال
 و سیعلم الذین ظلموا انی منقلب ینقلبون مولانا المجلسی رحمه در جلد عاشق ^{نوار} الی
 و قال امیر محمد دهلوی در فقه المؤمنین بالبر از بلاد رکی از اعظم محدثین اهل سنت
 روایت کرده اند کتب عبدالله بن عمر بن الخطاب الی آخر الوایة یعنی بگره حضرت ^{است} فیه
 حسین بن علی بدرجه شهادت فاکر گوید عبدالقادر عجمی آن منصبی که در خلافت یزید میشد
 رگ حمیت نظام اسلام او را بران داشت که جسارت گستاخی در جهت امام خود نموده بود
 اما بعد تحقیق که عظیم شد زریعت بزرگ شد مصیبت حادث شد در سلام خسته عظیمه
 و لا یومر کوه الحسین علیهم السلام زاده اهل سنت بر سر عتاب آمده در پاسخ نوشت
 اما بعد ای حق بدستی که ما آمدیم کسوف خانه یا افراشته و فیرهای گسترده و آراسته
 و وسادها بالاسی بهم انداخته پس مقاتله کردیم از برای این پس اگر حق ما بود بر حق خود
 مقاتله نمودیم و اگر حق از غیر است فابوک اول من بین هذا بین بر تو اول کسی
 که بنا را بر سنت نهاد و حق اهل حق را گرفته است گفت ازین جا که گفته اند قتل الحسین
 یوم السقیفه که در شخصی سوال از دانا بود که بگو گشته شد حسب کجا که گفت کاشقیقه
 گشتند بهر نیامی خیفه اش گشتند پس سد باب لعن بر ترقی طعن کرد از غایبان
 نیاید قاعته و یا اولی الا بصار و اگر این همه در نظر اهل سنت و معنی نداشته باشد

ماجرای مدینه و قتل الوف صحابه و ستمخفاف حرم محترم مدینه نموده هم قوادح خلعت و منافی
 قیام بالقسط و امارت با او نخواهد بود عبدالحق در جذب القلوب با ای یار المحبوب بود
 که از اشنع شناع و اقعه حره است که آنرا حره و اقم و حره زهره گویند موضع است و در
 مدینه مطهره مسافت یک میل هر چه از جنس قتل و سفک و فساد و هتک حرمت یا از غیر
 درین قضیه وجود آمده اگر چه ذکر آن باعث کدورتی در صفا صافی ضمیر بود لکن چون وقوع
 آن بمصدق قول مجرب صادق که بیش از زمان وقوع بران خبر داده بود مرجع مال آن بطریق فضل
 و خصائص این بلده عظیم الشان بود مقتضای مضمون حدیث نبوی که فرموده که هر کس
 و تحریف اهل مدینه کند عاقبت حال او در دنیا و آخرت بعذاب نکال عاید گردد و چنانچه
 از سیاق قصه روشن خواهد شد لازم افتاد بدین مناسبت که اشارتی بدان نموده شود
 قرطبی میگوید در زمانی که این بلده مطهره در رونق و عمارت بمرتبه حسن و کمال رسید
 و بوجود بقایا مهاجرین و انصار و حکما عالی مقام از تابعین اخبار مملو و مشحون بود
 حوادث و فتن بر سبیل قوا و توالی و وی بدان آورد و اهل مدینه از مخافت این آفات
 اختیار رجعت ازین موضع ضعیف که محل رحمت بودند نموده بیرون آمدند و یزید بن معاویه مسلم بن عقیله
 مروی بالشکری علیه السلام از اهل شام بقتال اهل مدینه فرستاد تا ایشان را بکوه مدینه در قتل
 شناع و قباح قتل رسانیدند و از هتک حرمت حرم نبوی نموده داد ابات
 و الحاد دادند و ازین جهت این واقعه حره نام آمد و وقوع این واقعه در حره و اقم بود که
 مسافت یک میل از مسجد نبوی است صلی الله علیه و آله و سلم و یکزار و مئصد تن از
 بقایای مهاجرین و انصار و حکما تابعین اخبار را بقتل رسانیدند و از هجوم و راهی
 و اطفال ده هزار کس کشتند و مقتصد تن از حاملان قرآن مجید نمود و هفت اقامه قریش را

در تحت تیغ ظلم آورده اند که هزار زن بعد از این واقعه اولاد زنار آیدند سپان را
 در مسجد پیغمبر حلال دادند و در وضعی که نام موضع است در میان قبر و منبر ۹۰
 و حدیث صحیح و روایات که در وضعیست از ریاض جنات اسپان بجای می رو کردند مردم را
 بر بیعت یزید بر عهد عبودیت که اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند خواه بطلب خدا
 خواند و خواه بخصیت جبر اگر آه نمود و چون یزید ابن عبداللہ بن معاویہ کربیت بر
 حکم و آن دست زبانی آورد و در حال گردش و در هم قری می گوید که اهل خیار گویند
 که مدینه در این بانی مطلق از مردم خالی ماند و فواکه ثمرات او نصیب حوش و بهائم آمد
 و کلاب دیگر حیوانات در مسجد شریف آمد گاه ساخت مصداق آنچه مخبر صادق بدان
 خبر داده بطل و آمد اینست ترجمه کلام قرطبی بعد از شروع کرده در وایت طبری و گفته
 که او از احاطه حکما حدیث است و حکایت قصه اعاده نموده ما بر این قدر و یا خلاصه
 اقتصار نمودیم این حجر می یزد از جهت افراط یزید در معاصی اهل مدینه ویران خلع کردند
 و واقعی بچند طریق از ابن عبداللہ بن حنبل و ابن کثیر وایت کرده که ما خروج نکردیم
 بر یزید تا آنکه رسیدیم که بریان آسمان سنگ باران شود بدستیکه آن مرد بجزایات نسبت
 از دختران و خواهران نامیکرد و شراب خوار می میکرد و تارک نماز بود و در پی می گوید که
 هر گاه کرد یزید با اهل مدینه آنچه کرد با شراب خوار می اعمال شنیعه مردم بر او خروج کردند
 عمر او کوتاه شد و بیکت از او برفت ابن حجر می گوید که نوافل این الفرات می گوید که در نزد عمر
 بن عبدالعزیز بود پس مردی آن حاضرین کرد یزید بن معاویه بیان آورد و تعبیر از او
 با میر المومنین یزید نمود پس عمر ثانی که خلیفه ستم سنیا است او را بیست تازیانه بجهت
 اجرای تعزیر بر او زد و الحال آنانکه او را با این شناع اعمال خلیفه زمان و امیر ممان بدفع

و بهتان قرار داده اند که از آنجمله است ملا علی قاری و شارح صحیح بخاری مسمی بفتح الباء
 بر اینها صد فرجور بلکه چهار چند آنرا جاری سازند چنانکه عبد العزیز دهلوی از پیشین
 متقیان و امیر مومنان علی الحقیقه و ابیت کرده که آنحضرت فرمود که اگر کسی را خواهم شنید
 مرا بشنید تفصیل میدهد و او را صد افترا که شتاد و چاک است خواهد زد و سبحان الله اگر این
 ناصبی حظی از صحت شست آب بسیار می از صحابه کبار از مهاجرین انصار این حد عاید می
 زیرا که درستی عاب مانقل بعض الاصحاح مصرع است که حضرت سلمان فارسی مقداد و
 غفاری و حباب جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید خدری و زید بن ارقم قائل بتفضیل
 حضرت امیر المومنین علیه السلام بودند قال هذه عبادت تعدوی عن سلمان ابی ذر
 و المقداد و حباب و جابر و ابوسعید الخدری و زید بن ارقم ان علیا اول مرتبة
 و فضله هو لا علی غیره بلکه از عمر بن الخطاب منقول است که در وقت فتح مدینه
 اموال غنائم فراهم شد امام حسن علیه السلام را هزار درهم داد و همچنین حضرت امام حسین
 و عبد الله سپهر خود را پانصد درهم پس او شکایت کرد پس عمر گفت اذهب فانتی
 کابیهما و امر کامهما وجد کجدهما و عم کعمهما و خال کخالهما و خالة کخالهما
 فانک لاتأیننی به اما ابوها فاعل المرتضی و اما اهلها فاطمة الزهراء
 و اما جدّها فمحمد المصطفی و جدتها خدیجة الکبری و عمها جعفر بن ابی طالب
 و خالها ابراهیم بن رسول الله و خالتها رقیة و ام کلثوم ابنا رسول الله
 چه این و ابیت لالت صریح دارد بر اینکه جناب فاروق قائل بتفضیل حضرت امیر المومنین
 بر خودش بود و از این تفصیل آنحضرت بر خلیفه اول نیز لازم می آید که قائل بالفض
 هرگاه شمه از حال و خامت آن زید بن معاویه ریافتی پس بپای که از احوال باقی خلفه

بنی امیه باید شنید پس گوئیم که از آنجمله است عبد الملک بن مروان ابن الحکم قال بعض
الافاضل که هرگاه نوبت خلافت باورسید در تلاوت قرآن مجید شغول بود پس برپا
و گفت سلام علیک و هذا فراق بینی و بینک و از امر بالمعروف نهی کرد و او را بسبب
افراط در بخل ابو الذباب می گفتند و سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن ابی عایشه نقل کرده که هرگاه
امیر خلا عبد الملک مصحف مجید در کنار او بود پس برپا می شد و گفت هذا اخر العهد بک
و نیز عسکری وایت کرده اول خلیفه که طریقه بخل اختیار کرد عبد الملک بود و کان یسمی شجاعا
لجلاء هو اول من غلب فی الاسلام و اول من نخی عن الکلام حضرت الخلفاء و اول من
نخی عن الامر بالمعروف عجب است از اهل سنت که چندین کسی خلیفه بحق دانست که غادر و ناهنجار
المعروف بود بلکه سیوطی گوید که اگر نمی بود از بسا و می عیوب عبد الملک مگر متولی ساختن اوج حجاج
سفاک را بر صحابه و سایر مسلمانان که امانت میکرد و بخوار می شان می کشید قتلا و ضربا و شتم
و حبسا تا آنکه از صحابه و اکابر تابعین آنقدر مردم قتل کرد که شمار نتوان کرد چه جان غیرشان
و داغ کرد بر دل ابن و خیر و از صحابه راه امانت تذلیل هر آئینه کافی می بود در قبح حال او
فلا رحم الله و لا عفا عنه پس کسی چند عیوب داشته باشد و مستحق دعا باشد نمی سزد
مگر برای ما است ایستادن از آنها سلیمان بن عبد الملک عرج بود که در اکل افراط و شتم
و به نهمه مرد و هو من جمعی القراش و سیوطی در تاریخ الخلفاء نوشته که او از پر خواران
نام بود که در یک مجلس هفتاد و آثار و یک حرف شوش مرغ خانگی و یک کمر کربیب طائفی خود
و این از صفات بهیمه است از حیخانی روایت کرده که او نظر کرد در آئینه پس خورشید او را شب
و جمال خود پیش محمد پیغمبر بود و ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان حیدار و معاویه
بر بار ویزید صبر کرد و عبد الملک سیاست کننده و ولید جبار و هر که مادی خلقا

جد بزرگوارشان بود بیرون کرده شوند پس آنها امتنان نمودند پس حکم کرد که خانه را
 بر آنها نهد و سازند و سیب آنها را بیرون بپندازند تا آنکه مضطر شده از مدینه بیرون
 آیند حال خلفای اهل سنت که هر کس از اهل انصاف بر این مطلع شود البته بر او
 و بزرگوارانی آنها اختیار خواهد کرد و از این است که منصفان اهل سنت نیز در جایی که راه
 انکار نیافته اند اعتراف بشناخت اعمالشان نموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار
 پس عاقل و دشمن باید که بتامل نظر نماید که آیا دوست که رسول خدا بفرماید که همیشه
 اسلام عزیز و دین بر پا خواهد بود تا دوازده خلیفه و اهل شان باشند و مراد از این هجده
 ظلمه بود باشند و این همه فسق و فجور و ظلم و جور و بدعات و سایر شرور و قتل و غارت
 آل رسول اطهر و سبکی و امانت است و شرع افروز که از اینها بظهور رسیده عین اعزاز دین
 و قوام شرع متین شد و ثانیامی گوئیم آیا عاقل و دانا دارد که مراد از اثناعشر خلیفه که
 باعث عزت دین و اسلامند همین خلفا شجره ملعونه فی القرآن بوده باشند زیرا که بعضی
 در تفاسیر روایات خود شجره ملعونه را به بنی امیه تفسیر کرده اند و محشری در تفسیر می گوید
 قیل ای فی المناهج لدا حکم بتداول منبره کما ابتدوا للصبيان الکوة
 میر باقر داماد علیه الرحمه می فرماید که شارحین این کلام گفته اند که ولد درین مقام است
 ای اولاد حکم یعنی نوافل حکم و هو الجدا کاحل ملعونه یزید فاعلموا بالحسن
 و الحسنین تعبیر هذه الروایه و فرموده است که علامه نیشابوری عرج در تفسیر قول
 ثالث در تفسیر این آیه از سعید بن سبیت و ابن عباس فی روایت عطا آورده که رسول خدا
 دید بنی امیه را که می چند بر منبر او مثل میمون با و در بیان شجره ملعونه گفته است عن
 ابن عباس الشجره قبو امیه و سیوطی در تاریخ الخلفاء فصلی را برای ذکر اصاویر مذکور

بخلاف بنی امیه مقود ساخته آیاتی تواند شد که بیشتر بر مندرجه متحد باشند این هذالش
 عجب بد آنکه سیوطی را فصل از یوسف بن سعد روایت کرده که مردی بسوی حسین ^{علیه السلام}
 برخاست بصلح و بیعت معاویة گفت العیاذ بالله سیاه کردمی و می دم ای پس فرمود
 که بنیان بسا خج و اندامه مرا پس بد رستی که پیغمبر خدا بخوابیده و شد رفتن بنی امیه بر سر
 فساده ذلك فنزلت انا اعطیناک الکوثرونزلت انا انزلناه فی لیلۃ
 القدر وما ادرک مالیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر یلکها
 بعدک بنو امیه یا محمد قال لقاسم فعدنا فاذا هی الف شهر لا تزيد
 ولا تنقص از سهل بن سعد از پدرش از حدیث روایت کرده رسول خدا بخوابیده
 بنی حکم بن عاص را که می چند بر بنبر او بر نحو یک سیم چون جست می کنند پس بر خاطر مبارکش
 برگذشت فاما استجمع ضاحکا فمات وانزل الله فی ذلک ما جعلنا
 الرویا القرینا کلا فتنۃ للناس یعنی آنحضرت را بعد از حج اندید که با طینان
 گاهی خندان باشد تا ازین جهان حالت فرمود و نازل شد در پیشان آیه کریمه محصلش
 که نگردانیدیم خوابی را که بتو نمودیم مگر از مایش برامی مردم پس درین مایش مرد از مائی پائی
 ثبات برامی اهل سنت بر جانماند خلیفه زاده عجب است بن عمر چه قدر در تائید خلافت
 یزید کوشید و پدرش بنامی حکومت معویه بر چید و در نصب عثمان اموی چه فکر پائید
 تا این که نوبت بآن رسید که علمای ایشان مثل صاحب فتح الباری می قاضی عیاض در دوازده ^{خلیفه}
 بیشتر مردم تا از بنی امیه برگزیدند و اگر چه سیوطی بعد روایت اخیر و اشاره بضعف سند آن نموده
 لکن آن وجه دیگر بتقویت آن پرداخته می گوید اسناد ضعیف لکن له شواهد
 من حدیث عبد الله بن عمرو بن عیالی بن مره و حسین بن علی غیریهم قال

السيد الامام ثوران المستبح المتهرذ الطف المتهرذ ووفق التامل في توازن الاخبار
وتناقض الآثار بوزن له كخلق ليصبح اجديث نزوال القرحة ليس تخصصر هؤلاء
بل هو مرقمهم الرصوية بن ابرسفيان هو الذي قد صح ان رسول الله قد عاد
عليه في مواقع عديدة منها ما في صحيح مسلم وسائر صحاحهم انه لما دعاه
فقييل يا رسول الله هو يا كل قال لا شيع الله بطنه ثم منه الى عثمان بن عفان وهما
من الشجرة الملعونة في القرآن ثم الى شيعي لصوص الخلفاء وسراق الامامة فمن
المستبين ان فعلتها الله فعلاها من يد الامم كانت كالبدن وما ترتب عليها
من بعد كالتروع وشرح قال علامة تفتازا في شرح المقاصد بهذه العباد
ان ما وقع بين الصحابة من المشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور
على السنة الثقات يدل بظاهرة على ان بعضهم قد جاوز طريق الحق وبلغ
حد الظلم والفسق وكان الباعث له الحقد والعناد والحسد والداد وطلب الملك
والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل
من بقى النبي بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذكر
لها محامل وتاويلات بما يليق وذهبوا الى انهم محفوظون عما يوجب التضليل
والتفسيق الى ان قال اماما جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي فمن
الظلم بحيث لا مجال للاخفاء الى آخره ليس باقرار علامة تفتازا في صحاح معصومين
وبما وصفه ظلموا في مجوز رستم وعلم نجف حسن ظن باعت برتاويل عليل لم يتمكن
وضررت صارفة كه عبارت ابرصمت ست مفقود غير اخفامي حق روايات الكرم
مجال اخفاء رافوق ظلمه متجاهرين برعم خود داشته باشند واما الشامي فيمحق سبها

زیرا که سفینه که علم را گنجینه بود در مقابل قول سائل که بنی امیه گمان می برند که خلافت
 در ایشان است گفته کذب بنو الزرقاء پس اگر خلافت معاویه را صحیح میدانست چگونه نگذاشت
 او را است می آید بآنکه قولش صریح است در تقابل ملک و خلافت و متقابلین تقابل تضاد
 جمع نتوانند شد اما خامساً پس وایت مشهوره اهل سنت اختلاف بعد ثلاثون
 سنة فرمود ملکاً عضو ضامناً فی خلافت بنی امیه است از این جالایح شد که قول
 فاضل دهلوی که نزد اهل سنت تصرف در زمین با وصف استحقاق و غلبه شوکت نفاذ امر
 ضرورت بی اصل است و تحقیق استحقاق در این اهل کفر و نفاق و خلافت و شقاق با لاتفاق
 مستحق نبوده چنانکه خود می گوید که حضرت امام حسن مجتبی را و چه صاحبی با معاویه ترک خلافت
 با وجودیکه استحقاق این مرد در آن وقت ذات عالی صفات ایشان منحصر بود و در جانب مخالف
 بی استحقاقی ظاهر اینست که حضرت امام دهم بوده که مانع خلافت منقضی شده و وقت
 باوشاهی گزیده و دوره ظلم و بیداد می سیده اگر من متصدی می شدم یا خواهیم شد چون
 مقدر نیست منتظم نخواهد شد و فتنه و فساد و تعصب عناد و میان خواهد آمد انتهی
قول پس باید که شاه صاحب این حجر را که معاویه بن ابی سفیان را خلیفه حق و امام حق
 عند نزول الحسن گفته است و همچنین صاحب فتح الباری می قاضی عیاض که معاویه
 و اذناب او را خلیفه بر حق میدانند یا از اهل سنت خارج و از خوارج و اهل بدعت و انحراف
 مقوله خود که برای عیب پوشی اهل بخاری خود گفته اند که نزد اهل سنت در خلافت استحقاق
 شرط است دست بردارند اگر بگویند که شاه صاحب تصریح نموده باین که خلافت گاهی بی
 بادشاهی می رسد نیز اطلاق کنند پس خلافت معاویه چه از این باب نیست نباشد خواهیم گفت
 که اگر امر چنین بود چرا این حجر در جواب وایت سفینه می گفت خلافت معاویه

وان كانت حقّة كالأئمّة أغلب عليها مشابهة للملك زيرك فقلت بمعنى بادشاهی است
عین ملک است نه مشابه بان اگر همین معنی مرادش می بود چرا می گفت که احقاق اهل سنت
و جماعت آنست که معویه را یام خلافت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه بنویسند
كان من الملوك واختلفوا في امامته بعدت على فقيل صار اماما و خلیفه
لان البيعة قد تمت له قيل لم يصرا اماما الحسن ابو اؤدو الترمذی والنسائی
الخلافه بعدت ثلاثون سنة ثم يصير ملكا وقد انقضت الثلاثون فان علي
و جبر استحقاق او با حدیث كذب و بطل ما نسب الى النبي انه قال اللهم اجعله هاديا
مهديا و اذا ملكت فاحسن ثابت می کرد و می گفت فهو ما يحتاج به على فضل معوية
وانه لازم يلحقه بتلك الحروب لانها كانت من اجتهاد الامانة على و الخلفاء
انتهى ملخصا سبحان الله يا امام من حارب به كرون و حكم محارب به سيد الانس و البجان است
در فضیلت معاویه قاض نباشد نه محمول بر طمع فلت با آنکه معاویه خود می گفت ما ذلت اطعم
في الخلافة منذ قال رسول الله في يا معاوية اذا ملكت فاحسن پس در بیان طمع
تیز بود و بحجت حدیث مختلف بحسب طلب تاریخان که ولی آن نبویا امام من را و خلیفه اهل
دین مسلمین صحابه تابعین بود و انش فتنه را مشتعل گردانید این فتنه فساد را بنام جتھا
مسکونی و منافق فضل معاویه بنسبتن ستم بر جان انصاف نمودن است و آنچه ناصبی در مقام
مصدق حق بزبان جاریست الا از اهل سنت یقنع نفی استحقاق معویه نبوده و
و اما سادسائس این حدیث اشنی عشر خلیفه را که متفق علیه است بنظر تامل باید دید
که صریح ناطق است و لو فی بعضی بعضا الى بعض باستمرار مرورد و از ده خلیفه الى آخر الدیر
و قیام امر اسلام الى يوم القیام پس مصداق آن دوازده خلیفه سنیان کی در اندک زمان

۹
صنف
بنو هاشم
۱۰

واما سامنا پس چنگ که دو کسر از اهل بیت محمد را درین روز و نفر شمار نگرده اند
 پس این شخص نشان وایت شان باطل باشد و اما تا سعا پس بنی امیه که بزبان رسول
 ایزد منان لعن شان بمرات جاری شده و بعضی وایات اهل سنت آمده که آنحضرت و نشان
 بن ابی هنیان فرموده لعن الله الراكب والقائد السابق ولعن مؤبر و لاد و چارگانم
 کما نقل عن وایة سیوطی فی جمع الجوامع عن صاحب الفهرست و سن نیز از سیوطی منقول است
 که پیغمبر خدا لعن کرد و حکم او بر آنکه از صلابت بر آید تا روز قیامت و نیز در حق بنی امیه فرموده
 شر القبائل بنو امیه پس شما حال محققین اهل سنت که بدترین قبایل عرب و موافقین
 پیشوا و امام خود قرار داده اند بیش از ظالمین بدکار و ستمگر هم الله تحت لوایهم
 این چه عزت اسلام بود و چه استقامت امور مومنان که افضل پیغمبر اوست خود را
 بآن بشارت میداد لکن بفاد حب الشیء یعنی و یضم هر چه زبان اهل سنت آید می گویند بحسن و قبح
 آن نظر نمی کنند اما عاشق پس بنی امیه که بر بنا بر لعن و طعن و سب و شتم امام متقسان عبادت
 کرده بودند البته کافر بودند کفار بالاتفاق لائق امامت نباشند سبحان الله اهل سنت
 سب شیخین کفر می بیند و سب علی بن ابی طالب علیه السلام را کفر نمی پندارند و مبالا فی آن
 نمی کنند که مولعین پیشوا می خود قرار داده اند و سَعَلُمُ الدِّینَ ظَلَمُوا اَیُّ مَنَقَلٍ
 یَنْقَلِبُونَ هر چند اهل باطل و اطفالی نور الهی قیقه فرو نگذاشتند لکن حق تعالی نور خود را
 روشن تر ساخت و لنعم ما قال ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغه ما اقول
 فی جل قراله عدائه وخصوه بالفضل و لم یکنهم حجة صاقبه و لا کتمان
 فضائله فقد علمت ان استولی بنو امیه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض
 و غربها و اجتهدوا بكل حيلة فی اطفاء نور و التحریف علیه و وضع المعاد و المنا

محققین
 و این
 و این
 و این
 و این

ولعنوه علی جمیع المنابر و توعد و اما دحیه بل جیسم و قتل و منوع و ربا
حدیث تیضم له فضیلة او یرفع ذکر اختی خط و ان یسمی احدی باسمه فحاز اذ ذلک و
و سمو او کان کالمسک کما ستر ان لشرع و کما اکثر تصویع نشرة و کما الشیخ لا یستد
بالراح و کضوء النی یار ان حجیت عنه عینا و احدا در کتبه عیون کثیرة اخری
چیم خوش گفته است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چه گویم در باره مردی که اقرار نموده
دشمنان او بفضیلت او و نتوانستند خصوم او و احد و انکار مناقب او را و ممکن نشد آنها
کتان فضائل او پس بد رستی که میدانی که مستولی شدند بنی امیه بر حکومت اسلام
روی زمین مغرب آن و گوشتیدند بر حیل و اطفاغی رخ را و تحریف نمودند فضائل او را
و ساختند معائب و مثالب را برای او و آلوده کردند بانهائی و در ابلعن بر جمیع بر و عی
و تهدید نمودند مادحان او را بعذاب بلکه صیقل زدند آنها را و کشتند و مانع شدند
از روایت حدیثی که شتمن فضیلتی از فضائل او باشد یا محتوی بر آنچه ذکر او را بلند سازد
تا آنکه حرام ساختند که کسی بنام او فرزند خود را نامی گردانند پس این هیچ چیز را از فضیلت او
نکاست بلکه روز بروز سمور رحمت او زیاده بر زیاده و شرح گشت و حال فضائل او
مگر مثل خوشبوی مشک که هر چند آنرا مستوسازند مستحرمی کرد و مثل و شنی آفتاب که
هر گاه آنرا بکف دست مخفی سازند نمی توانند مخفی ساخت مثل و شنی روز روشن که اگر
یک چشم را بند کنند که نه بیند آنرا البته بسیاری از چشمها خواهد دید آنرا بد آنکه حق تعالی
می فرماید اِنَّ اَکْثَرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقٰیْكُمْ پس بنی امیه افستق ناس بودند با وجود شهرت ناس
هرگز لائق خلافت نباشند بیش للظالمین بد که قال امیر المومنین علیه السلام
لیس امیه که هاشم و لا حرب که عبد المطلب و لا ابوسفیان که ابی طالب و لا المهاجر

فباب النبوة و نه محقق مثل سطل و نه مؤمن مثل مدخل و این اشار است بنفاق بنی امیه و این بیان
 ایشان لسانی بود که صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خلافت ایشان تابع سلاطین و اند که ما و امی همه آنها
 جهنم است یتبع بعضهم بعضا و قال فی موضع آخر منّا اللّٰهی و منکم المکذّب و منّا
 اسد الله و منکم اسد الا حلاف و منّا سید اشباب اهل الجنة و منکم صبیبة النار
 و منّا خیر نساء العالمین و منکم جملة الکطاب اسلامنا قد سمع و جاهلینکم کلاما
 یعنی آنحضرت فرمود که است پیغمبر و از شماست مکذّب از ماست شیر خدا و ظالم را مرد حمزه بن
 عبد المطلب عم آنحضرت و از شماست شیر برقم همان کفار قریش که برای بختن فتنه ما و
 غارت گرمی قسم شده بودند و نامش اسد بن عبد العزی بود و از ما است سیدین شباب
 اهل جنت یعنی حسین و علیهما السلام که فرزندان آنجناب اند و از شما صبیبة النار و لا
 عتبہ بن ابی معیط اسوی کل فرقه پیغمبر را خنق نموده بود و خدای تعالی آنحضرت را دوست
 نجات داد و اولاد او از زن پدرش بهم رسیده بودند چنانکه در ایام جاهلیت این امر صبح
 رواج داشت و این بخت در جنگ بدر بدست مسلمانان گریختار شد پس رسول خدا ص فرمود
 بکشتن او صبر و قبل کشته شدن گفت انا یا محمد من خاصة قولن فمن للصبیبة بعدک
 قال النار فلذلك سموا بنوابی معبط صبیبة النار و از ما بهترین تا عالمیان از شما
 زن بهر جزا که آتش فتنه را می افروخت و او است ام حبیله دختر عمه معوینه بن ابی لهب که شش باره چوپا
 خار دار را در وقت شب بر سر رسول خدا می انداخت تا پایها آنحضرت مجروح گردد و بعضی گفته اند
 که جملة الکطاب کنایه است از تمامی سخن چینی و فتنه پردازان و پس ارجح اسلام با گوشش بپوش
 همکنان سیده و جاهلیت شما با ای کجاست شتان بین الفرقین الحان باید فهمید که حجت
 صاحب فتح الباری می فرماید که این اشار را جمیع است چنانکه در باره ائمه اثنی عشر شخص

قاضی عیاض پسندند گفته اند که احوال التائید ما فی بعض طرق الحدیث کلهم
یجتمع علیهم الناس احوال از اهل سنت می پریم که با معاویه و از نایب را خلیفه بحق میدانند
و از جمیع شایع چشم می پوشند چنانکه قاضی عیاض و صاحب فتح الباری گفته اند فیود علیهم
ما اوردنا و معاویه را فضلا عن ذنابه از پایه استحقاق خلافت می اندازند چنانکه شاه صاحب
در باره معاویه گفته که عدم استحقاق او ظاهر است پس جواب این اجماع چه خواهد بود بگاه اجماع
اهل سنت بر باطل درین واضع بثبوت رسید اجماع شان بر باطل گردید که اجماع ثقیفه و
شوری بر این اجماع نیست ترست ما بر تسلیه این آیات می گوئیم که مراد از اجماع بر استحقاق
و استحقاق آنکه اثنی عشر جمیع علیه السلام است پس بغیر شان اجدی لایق امامت نباشد و سوراختن
بندگان بقول خود او که عدم استحقاق در جانب معاویه ظاهر است بر ممکن الایحاج گردید و الحمد لله
علی احسانه قد جمع الحق الی مكانه اما قول او که نصرت و غلبه و سنیان و راست
شرط است می گوئیم که نزد خدا شرط نیست نزد اهل سنت اکثر شرط باشد را چه شمار شرط
استحقاق کی عمل کردید که در صد شرط دیگر می آید هر گاه از وقت معاویه یا از خلفا شرط
استحقاق منقود شد باری بفمایند که از ان بیان الی الان اهل سنت که نصب امام کذا و کذا
که عادل و مستحق و خلا باشد و بر ذمه ایشان واجب بود یا بعمل نبوده اند اگر بعمل آورده اند ناراضان
والا آماده جواب الهی باشند که بر ترک واجب اصرار نموده اند و بیروت کفر مرده اند
فاعتبروا یا اولی الابصار فصل سوم در بیان دلیل دوم که دال است بر وجوب
مسک باهل بیت علیه السلام بدانکه نور الدین علی بن حسام الدین الشهرییر بالمتقی
در کتاب سنج العمال جامع صغیر که مختصر جمیع الجوامع است در باب ثانی که باب الاعتصام
بالکتاب است آورده عن مسند الحاکم عن ابی هريرة عن النبی

فصل
در بیان وجوب
کتاب است و بیعت
مسک باهل بیت
علیه السلام
حدیث اثنی عشر
فی کتاب التعلیل

خلفت فيكم شيئين لن تضلوا بعدهما كتاب الله وسنتي ولن يفترقا حتى يردا
على الخوض وابو بكر الشافعي من الغيل انبأ عن ابى هريرة ايها الناس قل تركت
فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي التزموا عني جابر بن
نار فيكم حليفين كتاب الله جبل محمد صابين السماء والارض وعترتي اهل بيتي
وانها لن يفترقا حتى يردا على الخوض **حوطب** يعني في مسند احمد في الكبير
للطبراني في سنن سعيد بن منصور عن زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
صا ان تمسكتم به لن تضلوا بعدا احدهما اعظم من الاخر كتاب الله جبل محمد
من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الخوض فانظروا
كيف تخلقوني فيهما من عن يد بن ابراهيم اصابعها اثنا عشر اظفارها اثنا عشر
يايتي رسول بني فاجيب وانا تارك فيكم ثقلين اهل كتاب الله في اهل هدي والنور
من استمسك به اخذ به كان على الهدى ومن اخطأ ضل فخذوا بكتاب الله
وامسكوا به اهل بيتي اذ ذكرهم الله في و اهل بيتي اذ ذكرهم الله في اهل بيتي و
والا جد عليه الرحمة شطري افي ورعها والاسلام ان بين وايات ذكره مؤدة ارسمن ابل وادو
صحيح ترمذي فانظروا كيف تخلقوني في عترتي نقل في مؤدة ارسمن ابل وادو
وامتصموا بحبل الله جميعا من قبيل وايات باسانه اور وايت ووه ومنها
قال قال رسول الله اتي قد تركت فيكم الثقلين اهل بيتي لن اخذتم بهما
لن تضلوا بعدا احدهما اكبر من الاخر كتاب الله جبل محمد صابين السماء
والارض وعترتي اهل بيتي لا وانها لن يفترقا حتى يردا على الخوض فانظروا
بن كمال الدين حسين بن ابراهيم دكان شيراز در محل ششم از كتاب خود سفينة النجاة در فخره

تسکین این مثال این آیات را ترجمه و در ساخته و ما تقلیداً للمؤنه بنقل آن با نقل
 می پردازیم و هذه لفظه احمد بن حنبل وایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت
 رسول خدا اتي تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم لن تضلوا بعد احدهما الاخر
 كتاب الله جبل محدد من السماء الى الارض عتوق اهل بيتي كما وانها لن يفترقا
 حتى يردا على الحوض يعني بدستی که من می گذارم در میان شما دو امر گرانی بخوان و امر
 که اگر تمسک نشوید بدان هرگز بضلالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از آن دو امر بزرگ است
 از دیگری کتاب خدا و آن بزرگست ممتد کشیده مثل رس از آسمان تا زمین عزت من اهل بیت
 من اندگاه باشد بدانید که این دو امر از هم جدا نمی شوند تا آنکه وارد شوند بر من و حوض کوثر
 دیگر وایت کرده از زید بن ثابت که رسول خدا گفت اتي تارك فيكم الخلفتين
 كتاب الله جبل محدد من السماء الى الارض عتوق اهل بيتي وانها لن يفترقا
 حتى يردا على الحوض دیگر وایت کرده از اسیریل بن عثمان بن مغیره که گفت
 ملاقات کردیم زید بن ارقم را در حالی که او داخل می شد بر مختاریا بیرون می آمد از
 نزد او پرس گفتم مرزید را که آیا شنید می تواند رسول خدا که می گفت اتي تارك فيكم الثقلين
 زید گفت آری شنیدم دیگر وایت کرده از زید بن حبان را و از زید بن ارقم که رسول خدا
 در خطبه غدیر خم گفت الا و اتق تارك فيكم الثقلين احدهما كتاب الله وهو
 من الله من اتبعه كان على الهدى ومن تركه كان على ضلالة بعد فرموده
 و آخرها اهل بيتي اذ كرم الله في اهل بيتي یعنی دیگر از آن دو امر گرانی
 اهل بیت من اند خدا را بیا و شما می مردم در باب اهل بیت و مسلم در صحیح خود وایت کرده
 از زید بن ارقم بچند طریق از آن جمله یکی آنکه روایت کرده با سند از زید

۹
 خدا بالظهور فی این انصار
 منی ابو سعید الخدری
 بن جعفر العطار
 ابی سعید الخدری
 من اصحاب رسول الله
 و كان مستقیماً و
 حدیث ابی عبد الله
 ان ابی سعید الخدری
 قال سمعته الله هذا
 الوری

ابن جابر گفت فتم من جاسمین بن سره و عمر بن مسلم بسوی من آمد بن روم و چون ششمین
 بن سره گفت ای من بد تو بخیر بسیار رسید ویدی رسول خدا را و حدیث او شنیدی یا نه
 بجهاد رفتی و همراه او نماز گزاردی و تحقیق که رسید ای من بد پر خیر بسیار حدیث کن یا نه
 آنچه از رسول خدا شنیده زید گفت ای پسر برادر من تحقیق که سال من بسیار شد و عدد
 من قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیزها را که فراموش کرده بودم از رسول خدا پس من
 باشما حدیث کنم آن قبول کنید و هر چه بکنم از آن تکلیف نکنید بعد از آن گفت ایست
 رسول خدا در میان ما در حالتی که خطیبی فرمود بر سر ابی که آنرا خمی خوانند در میان
 مکه مدینه نیس حد و ثنا کرد خدا را و پند داد و تذکیر فرمود بعد از آن گفت لها بعد لها الناس
 انما انا بشر و شك ان یأتینی رسول بی فاجیب و انا تارك فیکم الثقلین و لها
 کتاب الله فیہ النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به اما بعد از حدیثی
 ای من دامن شستم من مگر بشیر منی دیک است که میاید من فرستاده پروردگار من پس اجابت
 او را یعنی نزدیک است که بار او آید ازین عالم انتقال نماید و تحقیق که مگر گذارنده ام
 در میان شما دو چیز گران بایه اول از آن دو کتاب خداست در آن است روشنائی پس بگوید
 کتاب خدا را و تمسک یابن شود بعد از این زید چنین و این کرد که پس آنحضرت ترخیص
 و تحریر فرمود در باره کتاب خدا انگاه گفت و اهل بدیتی ذکر کرد الله فی اهل بدیتی
 و حمید در جمع بین صحیحین نیز به همین روایت از زید بن روم فی تفاوت و تریزی
 در صحیح خود از جابر بن عبد الله روایت کرده گفت دیدم رسول خدا را در حجة الوداع
 روز عرفة که بر ناقه قصوی سوار بود در حالی که خطبه می گفت پیش منم که می گفت یا
 ایها الناس انی ترک فیکم ما ان اخذت به ان تضلوا کتاب الله و عدو

اهل بدیتی در مشکوٰۃ نیز از مسلم و ترمذی و ابی بن کثیر و در جمع بین الصحاح الستة از صحیح
 ابی داود و صحیح ترمذی نیز روایت شده با سناد از رسول خدا که گفت انی تارک فیکم
 الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدا احدهما اعظم من الاخر و هو کتاب الله
 حبلى من السماء و عترتی اهل بدیتی لن یفترقا حتی یرداعی الحوض ^{بعدا}
 فرموفانظروا کیف تخلفونی فی عترتی یعنی پس با احتیاط باشید بدانید که بعد از من
 چگونه بپسروا باشید کرد با اهل بیت من و آن خطیب خوب از زمزم روایت کرده از زید بن ابراهیم که رسول خدا
 گفت در موضع غدیر خم انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتی
 فاما لن یفترقا حتی یرداعی الحوض انگاه فرموفانظروا کیف تخلفونی فیما
 یعنی با احتیاط باشید بدانید که چگونه خواہید کرد بعد از من باین امر گران باری و مصایح
 نیز از زید بن ابراهیم و ابی بن کثیر و ابی بن کثیر و ابی بن کثیر و ابی بن کثیر و ابی بن کثیر
 که رسول خدا گفت قد خلفت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدا کتاب الله
 و اهل بدیتی الا و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یرداعی الحوض
 و ابن مغازلی شافعی روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا گفت انی تارک فیکم
 ان ادعی فاجیب و انی قد ترک فیکم الثقلین کتاب الله حبلى من السماء
 الی الارض و عترتی اهل بدیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یرد
 علی الحوض فانظروا ما اذا تخلفونی فیما و یکر روایت کرده اند از زید بن ابراهیم
 موافق روایت آخر احمد بن حنبل از زید بن ابراهیم و یکر روایت کرده اند از زید بن ابراهیم
 موافق حدیث مسلم و تعلیمی در سوره آل عمران در بیان قتل خدای تعالی و اعتصموا
 بحبل الله روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت

ایها الناس قد تركت فيكم الثقلين خليفتي ان اخذتمهما لن تضلوا بعدي
 احدهما الكتاب الاخر كتاب الله جبل حمد وما بين السماء والارض حد
 اهل بيتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض ويكروا بيت كرده در بقیع
 از امام جعفر صادق علیه السلام كه گفت نحن جبل الله الذي قال الله تعا وعتوا
 جبل الله جميعا ولا تفتروا اصل انك ما نيم اخنجان جبل خدا كه گفته است تعا
 درین آیه و ظاهر معنی آیه اینست كه متمسك شوید بجهت جبل خدا و متفرق نشوید و این خبر
 در صواعق محرقه بعد ذكر چند روایت از احمد بن حنبل مسلم گفته كه در روایت صحیح آمده
 كه رسول الله افی تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموها و هما كتاب الله
 و اهل بيتي عذوق یعنی بدستی كه مرگزارنده ام در میان شما و چیزی كه هرگز بضمالت
 نخواهید افتاد اگر متابعت كنید آن هر دو امر را و آن كتاب خداست و اهل بیت
 و عترت من گفته كه در روایت طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر است آن زیادتی را ذكر كرده
اقول هذا كلماته اني سالت خلك عما فلا تقدموها فاقبلوها و لا تقصروا
 منها فقلوا و لا تعلموهم فانهم علم منكم ما صل معنى ان بيت كه خواسته ام از شما
 متابعت آن و چیزی را پیش دست مدارد از آن و چیزی بر آن پیشی بگیرد كه هلاك می شود
 و تعلیم دهید اهل بیت را بدستی كه ایشان عالم اند از شما دیگر و این كه و طبرانی از ابن عمر
 كه گفت كه آخر سخنی كه حضرت رسول خدا بآن تكلم این بود كه گفت اخلفوني فوالله
 مراد آنكه بعد از من اهل بیت من باشند نیز در بقیع گفته كه روایت كرده اند حدیث متمسك
 زیاد از بیست صحابه غیر **اقول** كل فی است در تقریب استدلال باین و آیات آنچه ابن حجر
 بعد ذكر شرط وافی ازین روایات گفته است كه رسول خدا قرآن عترت خود را كه اهل و نسا و

ع
 من نفعكم
 و عذر انان

ع
 من نفعكم
 و عذر انان

واقارب ایند تعبیر ثقلین فرموده باین وجه که ثقل در اصل عبارتست از نفی صیاح خطر
 یعنی قدر و منزلتی که مصنون باشد از نقائص و اسباب نجات و این دو چیز همچنین
 اذکمل منها معدن العلوم والادینة الاسرار والحکم العلیة الاحکام الشرعیة
 ولذا احت علی الاقتداء والتمسک بهم والتعلم منهم قال الحمد لله الذ جعل فینا
 الحکمة اهل البیت **اول عجب** از عامه اهل سنت که اجماع اهل بیت حجت بمنزله
 کما صرح به الفاضل الناصب عبد العلی حيث قال فی شرح المسلم اجماع اهل البیت
 لیس حجة و حال آنکه تمسک بعزت عدیل تمسک بقربانست پس هرگاه آیات قرآنی حجت باشد
 و تمسک باین واجب یاتیه الباطل من بدین یدیه و کلام خلفه تنزیل من حکیم حمید
 اقوال واقفان اسرار بانی و معاون علوم لدنی که قرآن ناطق اند چرا حجت واجب التمسک بنا
 وقد صرح فی الاخبار المستفیضة من طرقهم بوجوب التمسک بهم حتی قال ابن حجر
 ثم اعلم ان لحديث التمسک طرقا کثيرة و مردت عن نيف و عشرين صحابيا
 و مرآة طریق مبسوطة فی حادی عشر السنه و فی بعض تلك الطرق انه قال
 ذلك حجة الوداع بعرفه فی اخری لانه قال بالمدینة فی مرضه قد امتلأ
 الحجة باصحابه فی رواية ابن عمر آخر ما تكلم به النبی اخلفونی فی اهل
 پس انحراف از اهل بیت تخلف از ایشان و قول بعدم حجیت اجماع ایشان باوصف تاکید
 و تذکر جناب سالت باب معنی الفتی سنت بلین با و امر رسول واجتهاد است در مقابل
 خصوص الله عمل المصوص چه لا و درست دزدی که بکف چیراغ دارد و او الحمد لله که
 که این شرف برای غیر ما می که در اصول و فروع بایمه اهل بیت علیهم الصلوٰة والسلام
 رجوع دارند برای فرق دیگر اصل حجیت فهم المومنون و صدق شیعه علی

هم المفلحون و غیور هم چه جو تمسک بقول مطلق و دلیل است بر عصمت متمسکین
و باجماع بغیر از دوازده امام در کسی دیگر صفت عصمت یافته نشد و پس هیچ
بغیر ایشان علی الاطلاق لائق تمسک و اتباع نباشد اما تشریک بن حجر نسا را
در صدق اهل بیت پس کافی است و رفع آن آنچه خود از مسلم از زید بن قمر و ایت
فقیر زید نسا من اهل بیته قال بل ان نسا من اهل بیته و لکن
اهل بیته من حرم علیهم الصدقه بعدة قال و من هم قال آل علی و آل جعفر
و آل عقیل و آل عباس گویند و شریک نیست که اهل بیت معنی دارد و مراد درین مقام
معانی ثانیه است و واضح است از آن آنچه خود از مسلم از زید بن قمر و ایت و مراد
ذکر که الله فی اهل بدی قلنا زید من اهل بیته نسا و قال لا و ایما الله ان المرأة
تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع الی ایهما و قوما اهل بیته اهل
و عصیت طخیر و سیاتیک مزید تحقیق لذلک بعد فانظر حتی باتیک الیقین
و از این جا که فاضل شیرازی در تنویر و مرقریر در الحالت این اخبار گفته اند
متواتر این حدیث صحیح لایح گردید حقیقت امامت علی مرتضی علیه الصلوٰة و السلام و بطریق
دعوی خلافت دیگر این زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای امت بیان فرمود
که اهل حق پسین نجات بعد از من تمسک شدن بقبران و اهل بیت منست و همیشه با هم باشند
و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این هر دو هرگز تضاد است نخواهد افتاد و مرتضی علیه
باتفاق از جمله اهل بیت رسالت است و در اصل سابق نیز محقق گشت و از سایر اهل بیت
افضل و اکمل و احسن است با امامت ابوبکر باتفاق داخل در اهل بیت نیست پس آنحضرت
بفرموده خدا و رسول امام واجب الطاعت باشد و با وجود او تابع و پیروی شدن

و بیگانه اهل بیت یا بر خود و بر حضرت بر آل رسول امیر مقرر است و مقتدا و مستقر
 و ضلالت خواهد بود و حقا که اگر کسی خود را از تعصبات تقلیدات معارض سازد
 و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تسکین برای هدایت عامی کافیست
 صَمِّ بَكْمُ عُمَى هُمْ لَا يَعْقِلُونَ و از خبر دادن حضرت رسول بجد انشد این
 قرآن و اهل بیت از هم تاقیامت ظاهر شد که می باید در هر عصری از اخصاری که از اهل بیت
 که رسالت حق و مقتدا می مطلق عالم جمیع احکام الهی عارف به آیات قرآنی از ناسخ و منسوخ
 و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و عام و خاص و دوشب و این منطبق نیست مگر بر بدیهه قهنا
 امامی اثنا عشریه چنانکه ظاهر است بر سیر سلیم الفطرت و سخن جمعی که از راه خلافت و نزاع می گویند
 غرض رسول خدا از این احادیث ترغیب است بر محبت اهل بیت و عتایر شدن اطاعت و پیروی
 ایشان بکار محض است و از فرط رکاکت سنن او را جواب نیست از برای آنکه هرگاه رسول خدا
 در هر یک از این احادیث فرموده باشد که تسکین تو مسل با ایشان بدایت و تخلف از ایشان
 ضلالت و هلاکت است ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از ایشان بگراحتما
 غیر از امر بتابعیت متصور نیست این نوع جوابها بی مغز و کلمات بهیوه و مورج است
 که امان از مکالمه بر خیزد و هیچ چیز از راه مخاطب مجرم به یقین نشو بوسیله آنکه هر
 بدگیری سخنی گوید از امر یا نهی یا غیر اینها او را میرسد که مقتضا مفهوم این سخن
 عمل نکند و بگوید من پسندم که تو چیزی را بیک قصد کرده و السلام علی من اتبع الهدی
 انتھ و چنانکه از این احادیث متفق علیها بطلان بدیهه تا بعان آمده و بجه چار بار
 نزد او الی الا بصار کاشمیس رابعه النهار تجلی و بیدار گشت همچنین بطلان بدیهه یک
 فوق این متخللان تشیع نیز واضح گردید و از این جا که اخوند علیه الرحمه در حق الباقین

می فرماید دوم احادیث نقلین و مثل آنهاست که لایق کن بر این حدیث رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم تا بعد از قرن اهل بیت نمود و فرمود که اینها از یکدیگر جدا نیستند
 تا روز قیامت مخالفان خلفاء ایشان منقرض شده اند و خلافت احکام اهل بیت
 قایل نیستند و ائمه اسما حمله اگر باشند فاسق و طغی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین
 شیعه اند و فاسق و فجور و انواع معاصی و فساد و پیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمی کند
 و زیدیه نیز در اصول و فروع و تمسک بحجتی نیستند و با اعتقاد ایشان قاطعی نسبتی که خرد و
 بسیف کند امام است و ائمه که احوال ایشان و عوالمی است که نمی کنند اگر نسبت ایشان ثابت باشد
 باید که عارف با حکام الهی و معارف قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق با مقارنت ایشان
 با کتابی حال آنکه اکثر ایشان جاهل اند بکتاب سنت و فروع دین خود اکثر مسائل مقلد
 ابو حنیفه اند و بخصوص امامت خود حجتی و برپا ندارند نه نصی بر امامت خود دارند و نه
 اجماع منعقد شده است بر این بلکه مانند سایر سلاطین جور و غلبه و سستیلا پادشاه می شوند
 و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله
 علیه حاسب می کنند تا زمانی گویند با آنکه جمیع امت بنو ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت
 و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان باند خوارج اند که از احادیث اهل بیت
 علیه السلام واره شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان
 با عداوت دارند و با ناعدات نمی کنند و زیدیه با عداوت می کنند **قول** و این حج
 نظر بعموم لفظ اهل بیت از سایه من جرح علیه الصدقه که او مردی و ایا که محتاج شده است
 بتقیید کلام خود و حیث قال فی الدین وقع الحث علیهم من عام العادون
 بکتاب الله و سنت سوله اذ هم الذین لا یغارقون الکتاب الحو

ویوندا الخبر السابق ولا تعلموهم فانهم علم منكم وتمیزوا بذلك عن بقية العلماء
 لان الله اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وشرقهم بالكرامات والمرايا المتكاثرة
اقول الحمد لله على ما الجوى الحق على لسانه ابان فضلهم على صفحات بيان
 لكن لفصيح كنه صدوق این تفصیل و تخصیص کین بیانند و از متابعت دست در بیان ایشان
 از چهره و اهل سنت و گردانند آیان شناخته است که صدق آیه کریمه تطهیر من رجس بشیرند
 ائمه ال اطهار وین دفعی المواهب عن ام سلمة ان رسول الله كان في بيتها اذ جاء
 فاطمة بدمعة فيمها حربة فدخلت عليها فقال ادعي وجدا وابنيك
 فجاء علي والحسن والحسين فدخلوا عليه فجلسوا ياكلون من تلك الحربة و تحت
 كساء قالت وانا في كحرة اصدف فانزل الله هذه الآية انما يريد الله لانه
 فاخلذ فضل الكساء فغشاهم به ثم اخرج يدها فالتوى بها الى السماء
 وقال اللهم هؤلاء اهل بيته و حاشته فادب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا
 و خود در صواعق نوشته و من ثم قال ابو بكر علي عترة رسول الله امي الله
 حث على التمسك بهم فخصهم بمناقب من يزيد علمه و دقایق مستنبطات
 و از این سبب که رسول مختار در حق حیدر گزار فرموده علی مع الحق و الحق مع علی
 به رحمتا دارا خرج الحاکم فی مستدرک عن ابن رقی قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله من طاعني فقد طاع الله عز وجل و من عصاني فقد عصی الله
 و من اطاع عليا فقد اطاعني و من عصي عليا فقد عصا و بهرگاه اینها را بایان
 شناخت پس خلف از ایشان چگونه روایت و بعد از این حضرات بنصوص ایشان
 بقیة ائمة را بر می توان شناخت فان ائمة الهداة لا یخلو عنهم الارض الی یوم القیمة

خود می گوید و فی حدیث الحث علی التمسک باهل البيت اشاره الی عدم قطع
 من اهل من هم التمسک بآل یوم القيمة کما ان الکتاب العزیز کذلک و لذلک کانوا
 اما ناکلاهل الارض و بشیء من ذلک ان خبر السابق فی کل خلف من امتی عدول من
 اهل بدیتی ینفون عن هذا الدین تحریفاً لصادق و انتحال المبتدیین و تباویل الحقائق
 الا و ان یمتکم فداکم الی الله عزوجل فانظروا من قد ان و اخرج احمد خبر احمد لله
 اللہ جعل فینا اجمعه اهل البيت پس اگر از اهل بیت ائمه اثنی عشر و قائم منتظر مراد نباشند
 پس بگویند که درین عنوان سادات که صدق بر آنها حرامست کدام یک واجب التمسکست فلو
 التعصب فی البین لم یکن الحق خافیا علی عینین فصل چهارم در بیان
 احادیث الیه الرجوع کویست بر سفینه طریقه اهل بیت سالت و تشبیه آن بسفینه نوح و تفرع
 نجات بر آن و خلافت خلفان جناب الی الله علیه و آله تفسیر تعبیری تفسیر آیه اهدنا الصراط
 المستقیم آورده که مسلم بن جابر گفت شنیدم ابوهریر قل که می گفت صراط مستقیم محمد و آل او
 و از کتاب نایاب فقیه شافعی ابن مغاز الی نقل فرموده که او با سند خود از بشیر بن الفضل
 روایت نموده قال سمعت الربیع بن یزید یقول سمعت المحدث یقول حدثنی ابی عن ابیه
 عن ابی عیسی قال قال رسول الله مثل اهل بدیتی کمثل سفینه نوح من کب فیها فنی
 و من تخلف عنها هلاک و رواة این روایت خلفای اهل سنت اند از اشار عقیقه
 و تشخیص خلفا و ائمه گفته و اکام بعد بنی عباس مشکل و منها ما رواه الشافعی
 بن المغازلی باسناد الی سعید بن جبیر عن ابی بن عباس عن النبی انه قال مثل
 اهل بدیتی کمثل سفینه نوح من کب فیها فنی و من تخلف عنها غرق و روایة
 فی هذا المعنی عدیده فی مثل شیرازی بن حجر از حاکم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله

گفتن اهل مثل اهل بدیتی فیکم مثل سفینه نوح من کب فیها نجی و من تخلف عنها هلاک
و در روایت دیگر حاکم بجای هلاک غرق واقع شده و دیگر از بزاز روایت کرده که عبدالمطلب
عبا گفت رسول خدا فرمود مثل اهل بدیتی که مثل سفینه نوح من کب فیها نجی و من
تخلف عنها غرق دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا گفت الجنود امان اهل الکدر
من الغرق و اهل بدیتی امان کما صتی من لا اختلاف فاذا خالفها قبيلة من العرب
اختلفوا فصاروا حزبا بللیس حاصلش آنکه ستاره گان نگاهارنده ساکنین مدینه اند
از غرق و اهل بیت من نگاهارنده امت من اند از اختلاف پس وقتی که مخالفان بللیس کنند
قبيلة از عرب در میان امت من اختلاف بهم برسد خواهند گردید شکر شیطان و گفته
که حاکم این حدیث را تصحیح کرده بشرط بخاری و مسلم دیگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود انما مثل اهل بدیتی فیکم مثل سفینه نوح من کب فیها نجی و من
تخلف عنها و احمد بن حنبل روایت کرده از ابی ذر که در حالتی که گرفته بود در کعبه ای گفت
شعیدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهل بدیتی فیکم مثل سفینه نوح من
رکی بالنجی و من تخلف عنها هلاک و در مشکوٰۃ نیز همین حدیث از احمد روایت شده
و صاحب فصول حدیث را رفع غلام ابو ذر روایت کرده که گفت برابا عتبه در کعبه رفت
ابو ذر و گرفت حلقه در کعبه را و گفت ای مردمان کس مرا شناسد و کس مرا نشناسد بداند
که منم ابو ذر شنیدم از رسول خدا که می گفت مثل اهل بدیتی که مثل سفینه نوح من کب
فیها و من تخلف عنها ازخ فی النار اجعلوا اهل بدیتی منکم مکان الواس من الحسبه
و مکان العینین من الواس و کای شد الواس الا بالعینین ما و آنکه هر کس که متمسک
با اهل بیت من شد نجات یافت هر کس که سر از اطاعت اهل بیت من بچید معذب خواهد بود

در نار بگردانید اهل بیت مرا از خود بمنزله سائر جد و چشم از سر و پچنانکه سمری چشم از راه راست
 بیرون میزد و امت من هم بی ارشاد اهل بیت من نگراه خواهند شد و از صاحب کشف
 نقل کرده که او از رسول خدا روایت نموده فاطمة محبة قلبی اینها ثمره فوادی
 و بعلها نور بصر و اکامته من ولدها امناء ربی و حبل عدو دبدینه و بن
 خلیفته من اعتصم بهم یحیی و من تخلف عنی سر هو صلتش آنکه هر کس که بعلی فاطمه
 و حسن و حسین و آلهمه دیگر که از نسل ایشانند پناه ببرد و ایشان متوسل شد نجات یافت هر
 پیر و ایشان نشد گمراه و هلاک شد بدانکه هر گاه از این فیصوص سابق و ما بحق معلوم شد
 که تابعیت اهل بیت سبیل نجات است و مخالفت با ایشان مساوی است با کفر و ضلالت
 و سران پس این ائمه ایست که اتباعشان در اقوال و افعال مأمور به و مضرعی
 و پسندیده و متعال است آن محمد است برای غیر امامیه اثنا عشریه حاصل نیست و فرقه تا
 از هفتاد و سه فرقه در ایشانشان است چون این احوالیت متفق علیها بین الفرقین
 و مجمع علیها و روایت آن که بقدرت الهی هر زبان معاندان آنحضرت جاری دیده بر زبان
 مختصه اهل سنت که اکثر اینها مختلف و موضوع است مقدم است با آنکه اخبار مختلفه را عرض
 قرآن مجید لازم و موافق آن الیق باخذا و مخالف آن اوفی بطرح است و از کرم
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مراد از اولی الامر موافق قول اکثر مفسرین
 هر دو فرقه ائمه و خلفای شنیع علی الاطلاق و جمعی که اطاعتشان مثل اطاعت خدا
 و رسول باطل البته باید که معصوم باشند و در حق هیچیک غیر از ائمه ما و اعدای عصمت
 پس در عالم معصومیت باجماع مکتب غیر ائمه مانع است قهر از حق و تفسیر این آیه چنان
 گذشت اینقدر بصواب تکلم شده که این آیه لا اله الا الله و محمد عبده و رسول الله

اولی الامر و الا لازم آید که هم با طاعت ایشان بشده یا و هم نه از آنجا که اگر طاعت
در حرام حرام است نیز در نفسیه کبرییه و نوا مع الصادقین گفته که مراد از صادقین معصومانند
والله اعلم ما اجر الحق علی لسانه لکن چون دیده که اعتراف بقضا این دو آیه
مستلزم بطلان این است خلفا اهل سنت گفته مراد از اولی الامر صادقین اجماع است
و هو غلط واضح قد سلفنا ما فیه کسب خصوص سابقه واجب العمل با و روایات
معارضه آن مثل اصحابی کالتجور لایق و دو طرح و هو المطلب فی جمل این خبر حدیث متفق
علیه است که روایت نموده است آنرا حمیدی در جمع بین الصحیحین و مسلم نوشته اند از افریق
کما یلوح مشرح العقائد غیره من لم یعرف اصاغر صانه مات صیته جائله
زیر که این حدیث هم بر خیرند بهایامیه است نمی آید که از هر هم القائلون بان الاض
لا تخلو من حجة الله اما ظاهر امشی و را او خائفان مستورا علمای اهل سنت
در بیان این حدیث کلمات غریبه نوشته اند جمعی التزام نموده اند که مراد از امام زمان با و شاه
عصر است و بنا برین لازم می آید که هر کس در زمان بنید که شناخت اعمال او مسلم است
بین الطرفین و سائر ملوک بنی امیه و بنی عباس و دیگر جبابره مرده یا و آنها را امام نوشته اند
کافر مرده یا و بطلان واضح و بعضی دیگر گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است هر گاه
فهمیده اند که ادعای جوب معرفت تمام قرآن بر هر فرد انسان خلا اجماع است گفته اند
که مراد بعضی قرآن است و آن قطع نظر از مفاسد دیگر بطریقه ابو حنیفه که امام عظیم ایشان
بهت نمی آید زیرا که او واجب نمی انداید گرفتن قرآن را کلا و لا بعضا حکایت طیفی
درین مقام بیاد آمد که ابن ابی جمهر و احسانی را که استکمال این امامیة با شخصی از فضلا مشهور
محمود از اهل طبرستان و مشرعه مقدس امام رضا علیه التحیه و الثناء در مجلس مجتبیان مناظره نمودند

و او را در خصوص خلافت خلفا ثلثه لازم و بهر دو ساختن یا آنکه در وقتیکه باند حاضر شد
 و مردم بخوردن طعام مشغول شدند فرمود یا ملا و اجازت سخن است گفت بلی اجازت است
 پس خطاب با فاضل سر و نمود که چه می گوئی در خصوص حدیثی که روایت کرده اند از
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود من میات فلم یعرف امام زمانه
 مات میتة جاهلیة آیا این حدیث صحیح است یا نه فاضل سر و گفت بلی صحیح است
 و بخت آن اتفاق است پس این جمیع احسانی فرمود و درین هنگام امام تو کیست پس
 هر وی گفت حدیث بظاہر خود محمول است بلکه مراد از امام درین حدیث قرآن و تفسیر
 چنینست من میات لم یعرف امام زمانه الله هو القرآن میات میتة جاهلیة
 پس فاضل احسا فرمود که درین هنگام لازم می آید که تعلم قرآن واجب عینی یا بر هر
 با آنکه حکم از علمای باین معنی قائل نیست پس گفت که مراد از حدیث تمام قرآن نیست بلکه مراد
 فاتحه و سوره آل عمران و صبحه الصلوة و ایتید ربنا جمع واجب عینی پس که این مقدار را
 ندان در جایب است و شکلی نخواهد بود **بقول** و هذا مع ما یاتی منافی است بقول امام او که می گوید
 در نماز بجای قرآن ترجمه آن بفارسی کلی نیست مثل اینکه عوض صدها متان اگر دو برگ
 سبز بگوید مجزئی خواهد بود پس یا امام او از اجماع اهل سنت و طریقه ایشان یا پیرو
 نهاده یا دو عالم اجماع از حیث صحت بیرون افتاده و لیرجع الی کلام الشیخ پس بدانکه
 فاضل احسا فرمود که پیغمبر خدا در این حدیث امام مضامین را بیان ساخته و گفته که من میات
 و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باین معنی چنانکه در حدیث واقع است و لیست
 بر اختصاص این نام با کسی که شناختن او بر این نام واجب است و هرگاه قرآن نیاز
 مراد باشد این تخصیص بیکار خواهد بود پس این چنین تاویل مطابقت با الفاظ

حدیث ندارد پس حضار مجلس همه مقصد بوق شیخ احسان نمودند که البته افتاد بنا و میل تو
 نمی سازد پس سبب وضوح امر ساکت شده دست بتقریری دیگر زده گفت که برین تقدیر
 حال ما و تو درین میان برابریست و راینگاه امامی نداریم پس شیخ گفت حاشا منم چنانست
 که تو گمان کردی بلکه برای امامیست درین میان که ما با ما است و اعتقاد داریم و او را
 نمی شناسیم چنانکه حق شناختن است بدلائل و براین تو چنینستی پس حال ما و تو چگونه
 یکسان باشد تا این میان ما بیننا و بینکم پس هر دو گفت که امامی که تو اعتقاد داری
 او را نمی بینی و مکان را نمی دانی و اخذ احکام از او نمی توانی پس حال من و تو یکسان باشد
 شیخ فرمود هرگز حال ما و تو مساوی نیست از حدیث همین قدر استغفار شد که فرست
 امام واجب است این نیست که شناختن مکان او واجب و نه این که اخذ فتاوی از او بهر حال
 میسر با و قدریکه از حدیث از معرفت امام استغفار می شود الحمد لله برای ما حاصل است
 و ما بدلائل قطعیه این شناخته ایم که او موجود است و معرفت او بر خلق واجب و اعتقاد او
 و اتباع او بر کافه ناس لازم است ما در هر زمان امید ملاقات او داریم و متوقع ظهور او هستیم
 و تو اعتقاد داری که این میان از امام خالی است پس با و تو برابر نباشیم پس این وقت
 هر دو گفت من در طلب هستم و درین فکرم که او را بشناسم و بمن گفته اند که درین
 مرد نیست که دعوی امامت می کند میخواهم که خود را با و برسانم تا صحت بطلان دعوی
 او را بشناسم شیخ گفت که تو درین حالی که هستی امامی داری پس تو درین حال موت
 جابلیت با آنکه درست نیست ترا خمس این امر مگر آنکه از مذہب خود دست برداری
 و رجوع بغیر خود کنی زیرا که این عمل اهل سنت نیست بلکه از زیدیت پس اگر زیدی می شوی
 اعتقاد با امامت او می توانی کرد و اگر از اهل سنتی پس اهل سنت اعتقاد بوجود امام هرگز

ندارند پس هر وی سالت شد و جوابی نتوانست گفت شارب عقیاید چنانکه پیشتر گذشت
بروایت مذکوره بر خود شکال نموده گفته و اکامر بعد الخلفاء العباسیه مشکل

فصل ششم بدانکه اخوند مجاسی حق الیقین می فرماید که ابن ابی الحدید صاحب
حلیه الاولیاء روایت کرده است در فضائل احمد بن حنبل و خصائص نظیری نیز مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من مردن
مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا عروس نمود و منزلت من
ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اختیار کند و پیروی کند
امامان و اصیای از فرزندان او را بدستیکه ایشان عزت برانند و از طینت من خلوق
شده اند و فهم من علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس ای جمعی از امت من
که تکذیب ایشان گفت و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند
خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و زنجیری و ایت ده هست که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه علیها السلام بخت سرور من است و دو پسرش
میوه دل من اند و شوهرش نوحه دیده من است و امامان از اولادش بنیای من و دو کارکنان
در سمائی اند کشیده میان او و میان خلق او پیر که جنگند و متابعت ایشان بجای آید
و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک سفل و صعل گردد و ازین باب احادیث
بسیار در کتب ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود این **قول**
متعصبان اگر چه در وقت دار و گیر در روایات صحاح ستقام خود و محابه و استللال
حصر می نمایند لیکن این معنی از غایت تعصب ناشی است در کتب خود که قصیر بر این روایات
می نمایند که در وقت مناظره برای تنگ ساختن عرصه مجادله و بیان کلام حصر می نمایند

هذه تراجم مولفاتهم متداولة في الايدى وشائعة بين الانادي
 ويحجون بما يعتقدون عليه يركنون اليه ولو كان ذلك ما كان جمع الصالح
 الا من السقام مولودى بين سها لوى ووسيلة النجاة از فصل الخطاب آورده
 حدثنا عبد الله عن محمد بن عبيد الله بن خالد قال حدثنا محمد بن عثمان
 البصري قال محمد بن الفضل عن محمد بن سعيد بن طيبة عن المقداد بن اسود
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله محمد بن براته من النار وحب آل محمد جواز
 على الصراط والولاية كآل محمد امان من العذاب وعبد الرحمن وهو من مدارج البرية
 آورده كه فرمود ان حضرت كه شناختن آل محمد سبب بزرگواريت از آتش و نزع و حب
 آل محمد سبب گنج شستن است از صراط و ولايت آل محمد امان است از عذاب و ظاهر كلامش
 ترجمه و ايت سابقه است و لكن ترجمه بر اوست به بزرگوارى از آتش استوار نيست بلكه ترجمه
 درست است كه باعث حراست است از آتش و نزع و از صواعق نقل كرده اخراج ابو علي
 في مسنده و ساق السند الى ابن منداه عن يافع مولى عايشة عنوان صحيحه
 حب علي بن ابى طالب و في حديث حب علي حسنة لا يضر مع حسنة و
 سيئة لا تنفع معها حسنة فهذا الحديث و ما بمعناه صحيح كانه قد ثبت
 باسناد صحيح انه لا يحببه الا مومن و لا يبغضه الا منافق حب علي باكل الذنوب
 كما باكل النار احب و هو صحيح بمعناه هكذا في مسند الفردوس و من الدليل عن معاذ
 بن جبل و غيره مولودى من روى از سيد طي زعفران مشهور نقل كرده كه ابن عباس از جابر بن عبد الله
 روايت نموده گفت كه بودم نزد رسول خدا كه تشریف آورد علي عايشة السلام فرمود
 والله نفسي بيدك ان هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيمة و نزلت

ان للدين امنوا وعلوا الصالحات اولئك هم خير البرية فكان اصحاب النبي
 اذا قبل على قالوا قد جاء خير البرية وهرگاه آنحضرت بهترين خلق پروردگار
 بعد رسول مختار باشد کسی را دعوی همسری آنجناب نمیرسد فهو الامام بالحق و
 ثبوت الجامع للسيوطي باب حطة من خل فيه كان مؤمنا وخرج منه
 كان كافرا و چون خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد پس فصل آنحضرت بر حضرت
 امام حسن علیه السلام نص حضرت امام حسن علیه السلام بر حضرت امام حسین علیه السلام و همچنین نص
 هر یک بر دیگری تا حضرت همدی صلوات الله علیه در اثبات امامت سرانته علیهم السلام کافی
 و آن در میان فرق علماء و محدثین ابامیه در عصر حنفیین هزار نفر از ایشان بر هر یکی تاجیه
 نموده اند متواتر است و تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را دعوی
 بر این بغیر یانت حقانیت نموده زیرا که همیشه ملک و شاهیه با مخالفان بوده و ایشان
 قاهر غالب بوده اند و بانهایت خوف از ایشان ضربوا این اخبار و آثار می نموده اند اگر
 غرض ایشان دنیای بود بایست خلفای جور و مخالفان متوجسلس شوند و از بیم خفاجات یا
 و عزیز و مکرم باشند یا آنکه میدانیم که ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و غایت احترام
 انکذب می نموده اند و هر که با این قرائین و جهات ملاحظه اینج و آیات نماید البته او عالم حاصل می
 بحقیقت گنهد و در طرق معتبره شیعیه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس الشیاه
 از حضرت رسول و از هر یک از حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیه جمیع است
 و همه مقرون با عجز است زیرا که اسما و صفات و آبا و امهت هر یک از وجود ایشان خبر
 داده اند تا غیبت امام دوازدهم احوال او و خفا میلاد او و کتبی که مشتمل است بر این اجاد
 از زبان حضرت امام بن العابدین علیه السلام تا زمان قایم علیه السلام میان شیعیه و سنی معروف

و تند اول مضبوط بود پس بر این جاودیت راه شک شبه نیست **فصل پنجم** در انحصار حق و فرق
 واحد از جمله فرق متعدد که لالت می کند بر آن خبر متفق علیه است بفرق اصغر بعد علی
 و سبعین قه کلها فی النار الا واحدا و هرگاه عما قریب بطلان هب جمیع فرق
 غیر فرق حقه امامیه ثابت می شود پس انحصار حق در مذاهب ائمه علیهم السلام خواهد بود

مطلب دوم

در بیان فضائل سید الوصیین و امام المتقین حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة و السلام و اثبات
 امامت بیان باره از احوال و حجرات خوارق عادات آنحضرت است و درین مطلب چند فصل
فصل اول القاب شریفه آنحضرت است بدانکه برای آنحضرت القاب بسیار است
 که لالت بر علو رتبه و فضیلت آنحضرت دارد چنانکه شیخ عبدالحق در بلوخی مدارج النبوة
 نوشته است که تسمیه کرد او را ابو طالب علی و تسمیه نموده پیغمبر خدا و را بصدیق و لقب باین
 و شریف یاد می آمد می آفرین و اعجیه و عیسویب لائمه و کنیت آنجناب ابو الحسن و ابوالمحسن
 و ابو تراب و ابو السبطیه و ابوریحان و اشهر القابش مرقضی اسد الله الغالب
 و حیدر و الوصی و امیر المؤمنین و سید السالین و امام المتقین و عیسویب الدین سید العرب
 و امام البره و قاتل الفجره و ذی القدرین و قسیم النار و ابجنة و خیر ذلک ما یطول حنا
 کذا نقله عنه فاضل المخالفین مولوی سید محمد کانه محصل المعنی و عبارت عبدالحق
 در مدارج النبوة چنین است علی مرقضی علی نام او است و ابواحسن و ابو تراب کنیت او
 و ابن عم رسول و صحبه و سلم و برادر او و ابو اذاة و زوج فاطمه بتول سید النساء العالمین
 و ابو السبطین الحسن الحسین سیده شباب اهل الجنة بود و اسم او در جاهلیت و اسلام
 علی و گفته اند که نام کرده بود او را و در وی فاطمه بنت اسد حیدره بنام پدرش اسد

وحیدره نام است چون قدم آورد ابوطالب مکروهین شدت این نام را تشبیه
 کردنی نمیکرد و است او را پیغمبر صلی الله علیه و آله کذا فی التریاض النضره و تکلیفه کرد و است بانی
 الریاضین و نیز لقب کرد و است به بیفته البلد و بامین و بشرف بهادی و بمهدی
 و ندی الاذن الراجیه و بیسویا لانه انتهى و جامع در شواهد النبوه بعد از مشایخ ثلاثه
 شروع نموده در فضایل جناب علی بن ابیطالب می نویسد می امام اول است این
 اثنا عشر کسیت می ابو الحسن و ابو تراب است و بیج نامی و بر از ابو تراب و شتر نیامی
 و چون بر یابان نام خواندند می شادمان شد می باز نوشته است که ولادت و می مکه
 بوده است بعد از عام فیل هفت سال و بعضی گفته اند ولادت و می در خانه کعبه
 بوده است و از روایات دیگر معلوم می شود که شمیمه آنحضرت بعلی از طرف علی علی
 کما سیاق فصل و هم مشتمل است بر فضایل احوال و ولادت با سعادت آنحضرت
 عبدالحق دهاوی در مدارج النبوه نوشته است گفته اند که ولادت و می چون
 کعبه بود و مولوی حسین در وسیله النجاة نوشته که ولادت با سعادت آن معجز
 کرامت در روز جمعه سیزدهم ربیع الثانی هجری هشت سال و نزد جمعی بعد سی سال
 از عالم الفیل در مکه بود و روایت کرده اند که پیش از در جوف کعبه پیدایش کسی
 در جوف کعبه بخروج خدا تعالی مخصوص گردانید او را باین فضیلت شرف گردانید
 کعبه باین شرافت و نیز از بعض کتب سیر از بریره نقل کرده که ما و عباس بن جمعی
 از بنی هاشم و عبدالمطلب در مسجد الحرام بودیم که ناگاه قاطمه مادر علی حیدر بهر
 بطواف مشغول گردید و را شامی طواف بدو زد و مبتلا شده آثار ولادت عیالات
 را بدین سیر و ظاهر گشت طافش مانند دیدم که دیوار خانه کعبه شوق شد و قاطمه

هفت و هشت سال

فضایل و ولادت با سعادت

هجری هشت

درون رفت ماه چند خورشید که درون درایم میسر روز چهارم علی بادست گرفته بود
 ابوطالب خواست که آن مولود را زید نام کند مادرش را و نه نمود که آن فرزند از جنه راجیده
 موسوم سازد آخر پدر مادر بحسب اشاره حضرت خیرالبشر نامش علی قرار دادند و در آن
 ابن بابویه علیه الرحمه و غیر آن از کتب خاصه عامه مرویست از یزید بن قیس که گفت
 نشسته بودم با عباس پس عبدالمطلب و گروهی از قبیلہ بنی عبدالمطلب را برابر
 خانه کعبه ناگاه آمد فاطمه بنت اسد مادر جناب امیرالمؤمنین و حامله بود و محل
 نه ماهه و تحقیق گرفته بود او را در دزدی سپر گفت پروردگار ایدرستی که من این
 آورده ام بتو و با نچه آمد بود از نزد تو از پیغمبر و کتابها و پدرستی که تصدیق
 کنند ام بکلام جد خود حضرت ابراهیم خلیل و اینکه او بناموه خانه کعبه پس حق
 آن کسیکه بنامو این خانه را و بحق طفلی که در شکم من است که هر آینه آسان کنی بر من
 زایدن مرا یزید یعنی میگویی پس یدیم ما بدرستی که شکافته شد دیوار خانه کعبه
 از پشت آن داخل شد فاطمه در آن غایب گردید از دیده های ما و بهم آمد شکاف
 دیوار پس خورشید که کشته شود برای ما قفل دروازه پس افتاد پس استیم که بدرستی که
 این امر است از جانب خدای عز و جل پس بیرون آمد بعد روز چهارم و بدست او جناب
 امیرالمؤمنین بود پس گفت بدرستی که من فضیلت داده شدم بر زنانیکه پیش از من بوده اند
 بسبب اینکه آسیه بنت مزاحم عبادت خدای عز و جل می نمود پنهان در جاییکه سزاوار
 اینکه پرستش خدا کرده شود در آن بگریاشکارا و بدرستی که مریم بنت عمران جنبانید
 درخت خرم خشک را بدست خود تا اینکه خورد از آن بر طبله و بدرستی که من
 داخل شدم در خانه کعبه پس دوم از میوه ها بهشت پس چون خواهم که برین آیم

در دست خیر
 زید

و از دادها تفری مرا که ای فاطمه این فرزندان بزرگوار را اعلی نام کن پس او ست علی و خدا
 بزرگ و برتر می فرماید بدستیکه من بپوشم آن و در نام او را از نام خود و ادب آدم
 او را بآداب خود و واقف نمودم او را بر مشکلات علم خود و او آن کسی است که بهما را خواهد
 در خانه من آن کسی است که اذان خواهد گفت بالای پشت خانه من تقدیس و تجید من
 خواهد نمود پس خوشحال کسی دوست دارد او را و اطاعت نماید و وای کسی که
 دشمنی او کند و نافرمانی او نماید و ازین روایت چند فضیلت از برای آنحضرت و شرح
 که بهترین فضائل است اول آنکه شرف ولادت در خانه کعبه بیت الله الحرام که برای
 آنحضرت بظهور پیوسته برای پیچ مولودی قبل آنحضرت و بعد آنحضرت میسر شده
 دوم بشارت بانکه کسی که بر دست حق پرست آنحضرت جاری خواهد شد فکان
 کما اخبه و تفصیل آن انشاء الله خواهد آمد ستوم تسمیه آنحضرت بعلی از جانب
 حضرت علی اعلی مخفی نماند که فضائل و ولادت آنحضرت و ما قبل آن بسیار است
 از آن بعد بیان وقت ولادت آنحضرت بیان می شود بدانکه اخوند علیه الرحمه در جلاء العیون
 می فرماید که مشهور میان محدثان مورخان خاصه و عامه آنست که آنحضرت در روز
 سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عالم الفیل در میان کعبه معظمه متولد شد و در آن وقت
 عمر شریف حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله بیست و شش سال بود و بقول
 ده سال و بقول دیگر دوازده سال پیش از بعثت آنحضرت بود و شیخ طوسی رحمه الله
 در صباح بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ولادت
 موفور السعادت آنحضرت در روز یکشنبه بیستم ماه مبارک شعبان واقع شد و قول اول
 اشهر است و اگر چه در روز را احترام نمایند بهرست و بعضی بیست و سوم ماه شعبان

روایت مذکور در
 فضیلت و شرح

نیز گفته اند پدر آنحضرت ابو طالب پسربا المطلب بود که با عبد الله پدر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از یک در بودند و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد
بن هاشم بن عبد مناف بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان
هر دو از بنی هاشم بودند و در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه عامه و ایت
کرده اند از حضرت رسول خدا که آنحضرت فرموده که من و علی هر دو از یک نور
خلق شدیم و منظور از نظایات حق تعالی بودیم پیش از آنکه خدا حضرت آدم را خلق کند
بدست چهار هزار سال و بر و ایت دیگر دو هزار سال در جانب است عرش الهی
تسبیح و تقدیس حق تعالی کردیم پس چون خدا آدم را آفرید آن نور مقدس بدو جزو
قسمت کرد و هر دو را در صلب حضرت آدم جاداد چون آدم زمین آمد مادر صلب بودیم
و چون فوج و گشتی شست مادر صلب بودیم چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند
مادر صلب بودیم باین سبب آتش با و ضرر نرسانید پس از یک جزو آن نور من هم رسیم
و از یک جزو دیگر علی هم رسید و فاضل شیرازی از کتاب مناقب ابن مغازه نقل کرده که
سلمان گفت که شنیدم از رسول خدا که گفت کنت انا و علی نور ابین بلی الله
عز وجل یسبح الله ذلک النور و یقدس سه قبل ان یخلق آدم باربعه عشر
الف عام یعنی من و علی نور می بودیم نزد خدای عز وجل که تسبیح تقدیس می فرمود
مگر می از نقایص پیش از خلق آدم چهار ده هزار سال فلما خلق الله آدم و ركب
ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی فترقانی صلب عبد المطلب
ففی النبوة و فی علی الخلافة یعنی پس چون خلق کرد خدا من و علی را جدا و آن
نور را در صلب و همیشه آن نور یکی بود تا آنکه جدا شد در صلب عبد المطلب

احادیث افریقین
علی بن ابی طالب

فاضل شیرازی از کتاب
مناقب ابن مغازه
نقل کرده

پس من نبوة قرار گرفت و در علی خلافت و اقامه علی بهیجا طایفه او در بدایت
می فرماید در صحیح بخاری از جابر انصاری مرویست که پیغمبر خدا فرمود بدستی که حق تعالی
آفرید مرا و علی را از یک نفر که در پیش روی عرش تسبیح تقدیس میکردیم خدا را پیش از آنکه
آدم مخلوق شود و دوازده سال پس از آن آدم مخلوق شد ساکن شدیم در صلب او بعد
از گشتیم از صلب طیب و بطین طایفه بصلب نوح بعد از آن گشتیم از صلب طیب و بطین
طایفه بصلب ابراهیم تا رسیدیم بصلب عبدالمطلب پس گردید آن نور و دو قسم
یک قسم در عبد الله و یک قسم در ابوطالب پس بیرون آمدن از صلب عبد الله
و بیرون آمدن از صلب ابوطالب علی بعد از آن جمع شد نور می از مروج علی در فاطمه
پس حسن و حسین از آنها بهم رسیدند پس حسن حسین دو نور اند از نور ابی طالب
و همچنین حدیث را امام ضحلی در مسند خوارزمی در مناقب شرف الدین خراسانی شافعی
در نزل السائرین و شیخ حسن و امین در ربعین و غیر هم نقل کرده اند باندک تغییر
غیر ضروری آن سجاده دوازده سال چهارده هزار سال و ایت کرده اند و آنوند مجلسی
علیه الرحمه از محمد بن عباس بن شدش از ابن عباس و ایت کرده که گفت روزی
در خدمت حضرت رسول بودم حضرت امیرالمومنین علیه السلام پیش آمد چون حضرت
نظر بر او افتاد تبسم نموده فرمود که مر حبا بان کسی خدا را و را پیش از آدم خلق کرده است
بچهل هزار سال گفتم یا رسول الله نمی تواند بود که فرزند پیش از پدر مخلوق شود
فرمود بلی حق تعالی خلق کرد نور مرا و علی را پیش از آنکه آدم را خلق کند باینست
پس آنرا بدو نیم کرد از یک نصف آن مرا آفرید و از نصف دیگر علی را آفرید پیش از آنکه
اشیای دیگر را بافریند و آنها را از نور من علی منور گردانید پس با او در جانب راست

نور محمد علی و علی و علی
صالح و نفع

سوره انجلیسی بخند طایفه
در جلد العیون
نفع

عرش خود جادو بعد از آن ملائکه را آفرید چون بالتسبیح و تهلیل و تکبیر تحمید حق تعالی
 میکردیم ملائکه از ما ابو فتنه تسبیح و تحمید تهلیل و تکبیر حق تعالی را پس حق تعالی
 چنین مقرر فرمود که دوست من علی داخل جهنم نشود دشمن من و علی داخل بهشت
 و بدرستی که حق تعالی ملکه چند آفریده است که در دست ایشان ابرقیما از نقره
 و آن ابرقیما پر کرده اند از آب حیات که چشمه است از جنت الفردوس پس چون ابرو
 می نماید پیری را شیعیان علی که با مادر او مقاربت کند و وقتیکه حق تعالی بخواهد
 که نطفه او منعقد شود یکی از آن ملائکه می آید و از آن آب بهشت قدری میریزد
 در پای که او در آنوقت از آن می آشامد و آن آب با نطفه او مخلوط میگردد و پس با سبب
 میرود در دل او محبت من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان
 حسین پس حضرت فرمود که شکر می کنم خداوندی را که محبت علی را سبب ایمان
 و دخول بهشت و نجات از جهنم گردانیده است و ابر طایوس علیه الرحمه بسند معتبر روایت
 کرده است که از حضرت امام محمد باقر سوال کردند از سبب سجده شکر که حضرت
 امیر المومنین بجا آورده حضرت فرمود که پدران من را خبر دادند که روزی حضرت
 رسول آنحضرت را برای منی فرستاد آنحضرت آنرا با حسن و جعفر و علی آورد چون
 برگشت وقتی رسید که حضرت رسول برای نماز بیرون آمده بود و با حضرت نماز کرد
 چون حضرت از نماز فارغ شد او را در برگرفت و از او پرسید که چه کردی حضرت
 آنچه کرده بود بیان کن حضرت رسول شاد و خندان گردید فرمود که خوشی است ای بشارت
 یا ابا الحسن حضرت امیر گفت پدر و مادر من فدای تو باد پیوسته تو را بشارت دهند
 خیر بودی حضرت فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و در وقت زوال گفت یا محمد اینک

سید ابن طاووس
 مستنیر از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام روایت کرده

پس عمر تو علی نزد تو می آید و حق تعالی بسبب منفعت عظیم مسلمانان بر ساییده درین
 که او را فرستاده بود چنین و چنین کرده است و مرا خبر داد با نچه تو گفتی و گفت ای محمد
 بدرستی که نجات نیافت از ذریت آدم مگر کسی ولایت شعیث و صلی را اختیار کرد
 و شعیث بسبب پدر خود آدم نجات یافت و آدم بخداوند عالم نجات یافت از قوم
 نجات نیافت مگر کسی ولایت سام و صلی را اختیار کرد و سام بنوح نجات یافت و نوح
 بحق تعالی نجات یافت و از قوم ابراهیم کسی نجات نیافت مگر کسی ولایت اسمعیل را
 اختیار کرد و نجات اسمعیل را بر ابراهیم بود و نجات ابراهیم بخداوند کریم و از قوم موسی کسی
 نجات نیافت مگر کسی ولایت صلی و یوشع را اختیار کرد و نجات یوشع بموسی بود
 و نجات موسی بحق تعالی و از قوم عیسی کسی نجات نیافت مگر کسی ولایت شمعون و
 او را اختیار کرد و شمعون بعیسی نجات یافت و عیسی بحق تعالی و از امت تو کسی
 نجات نیابد مگر کسی اختیار نماید ولایت علی را که وزیرت در حیات و وصی
 بعد از وفات تو و علی بتو نجات می یابد و تو بحق تعالی نجات می یابی محمد حق تعالی
 ترا بهترین پیغمبران گردانیده و علی را بهترین صحابا پیغمبران گردانیده و امامان
 پیشوایان دین را از ذریت شما گردانیده است تا روز قیامت چون حضرت امیر المومنین
 علیه السلام این بشارت را شنید بشکر حق تعالی بسجده رفت و رو نعم در برابرین طالب
 و زمین را بوسید بدرستی که حق تعالی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
 خلق کرد در عالم ارواح ایشان تسبیح و تحمید تهلیل حق تعالی می گفتند در پیش عرش الهی
 پیش از آنکه خلق کند آدم را چهار ده هزار سال پس ایشان را فوراً گردانید در منزل
 می ساخت ایشان را از پشتهای مردان برگزیده بسوی حم ها زنان پاکیزه پس

چون حق تعالی بخواست که بر ملائکه ظاهر گردانند فضیلت منزلت ایشان با و حق را
 بر او واجب کند اندان نور مقدس را بدو قسم قسم دانید یک قسم را در صلب عبدالله
 بن عبدالمطلب قرار داد که از دو محمد سید پیغمبران و خاتم مسلمانان بهم رسیده پیغمبری را
 در و قرار داد و قسم دیگر را در صلب ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف
 قرار داد و از آن نور علی بهم رسید که امیر مومنان و بهترین اوصیا پیغمبران است پس
 حضرت رسول او را ولی و وصی و خلیفه و جانشین و شوهر دختر خود و دادا کننده
 و پسر و وفا کننده بود و خود ویاری کننده و پسر و طرف کننده غم هاشمی
 گردانیده و شیخ طوسی علیه الرحمه از طریق مخالفان از انس بن مالک روایت کرده است
 که در روز حضرت رسول بر ستر خود سوار شد و نزدیک کوهی رسید و از استر فرود آمد
 و فرمود که ای انس این استرابگیر و بفلان موضع برو که در اینجا علی را خواهی یافت
 پس گریزه تسبیح حق تعالی می دید چون او را به بدنی سلام مرا با و برسان و او را بر این ستر
 سوار کن نزد من او را انس گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم سلام کردم و سلام
 حضرت را با و رسانیدم و او را بر ستر سوار کردم و در رکاب او روانه شدم چون
 دیده او بر حضرت رسول افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت
 جواب او فرمود و علیک السلام یا ابا الحسن بیان نزد من بشین که این موضعی است که
 بهفتاد پیغمبر مرسل درین موضع نشسته اند و من از همه ایشان بهترم و بجا هر پیغمبری
 بر او درمی نزد او شسته است و توان همه بهتری تا گاه دیدم که بری بر سر ایشان
 پیدا شد و نزدیک شد بایشان پس حضرت رسول دست فراز کرد و خوشه
 انگوری از میان او گرفت و در میان خود و علی گذاشت و فرمود بخور ای برادر من

شیخ طوسی از طریق
 مخالفان از انس
 بن مالک روایت کرده

این بدیهست از جانب حق تعالی بسو من تو انفس گفت که من گفتم یا رسول الله علی برادرست
 فرمود بلی گفتم بیان کن این برادر می و که چگونه برادرست حضرت رسول فرمود که حق تعالی
 ابی را در زیر عرش خلق کرد پیش از آنکه آدم را بیا فرزند بسنه هزار سال آن آب درین
 مروارید سبزی جا داد تا آنکه آدم را آفرید پس آن آب در صلب جاداد چون او را زنده
 آن آب بصلب شیت منتقل گردانید و هم چنین پیوسته آن آب از صلبی منتقل میگردد
 از صلب طایه انبیا و اوصیا تا آنکه بصلب عبدالمطلب رسید پس را نجا و اید و نیم کرد
 نصف آنرا بصلب عبدالمطلب و نصف دیگر را بصلب ابوطالب نقل کرد پس من از
 نصف آن بهم سپردم علی از نصف دیگر باین سبب علی برادر منست در دنیا و آخرت
 پس حضرت این آیه را خواند و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صها و کانا
 دیکر قدیر یعنی اوست که آفرید او از آب بشری را پس را صاحب نسب و ابا و گره داند
 و پروردگار تو بر همه چیز قادرست و در حدیث دیگر فرمود که باین سبب علی از منست
 و من از علی گوشت او از گوشت منست و خون او از خون منست پس که مراد است
 بدوستی من را و دوستی دارد و هر که مراد دشمنی دارد بدشمنی من را و دشمنی میدارد
 و شیخ طوسی رحمه الله معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسول
 با علی بن ابی طالب گفت میخواهی ترا بشارت دهم گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود
 که من تو از یک طینت خلق شده ایم و از زیادتى طینت یا شیعیان با خلق شده اند
 چون روز قیامت شود مردم را بادریغی شان طلب نمایند مگر شیعیان بگویند که ایشانرا
 بنام پدر یا ایشان طلب کنند زیرا که حلال ناده اند و این بابویه معتبر از
 حضرت امام رضا روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی حق تعالی مردم را

از درختهای مختلف آفریده است و من توان یک درخت خلق شده و ایم و اصل
 آن درختم و تو فرع آنی و حسن حسین و امامان این فرزندان ایشان شاخهای آن درخت
 و شیعان یا برگهای آن درخت اند و هر که جنگ کند به شاخهای آن درخت حق تقاضا
 آورد داخل بهشت گردد و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت
 کرده است که چون حضرت رسول متولد شد نزد ولادت آنحضرت معجزات بسیار
 ظاهر شد و برای آنکه قصر کاخ فارس شام نمودار شد فاطمه بنت اسد را میرالمونین
 حاضر بود و مشاهده آن آیات متعجب و شاد گردید بسوی ابوطالب شتافت و او را
 بشارت داد بولادت آنحضرت و غریبی که مشاهده نموده بود ذکر کرده ابوطالب
 گفت صبر کن بسی سال بگر که فرزندی از تو بهم خواهد رسید که در همه کمالات باشد
 بغیر از پیغمبری و صبح و زیر او خواهد بود و در کتاب بیع ضة الواعظین بسیار کتب معتبره
 از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که جابر گفت سوال کردم از حضرت
 رسالت پناه از ولادت با سعادت حضرت امیر المومنین حضرت فرمود که آه سوال
 کردی از بهترین کسی بعد از من متولد شده است و سنت حضرت مسیح در او جاری خواهد
 بدرستی که خلق کرده است مرا و علی را از یک نور پیش از آنکه خلق را بیا فریاد بیا فصد
 هزار سال پس با در عالم ملکوت تسبیح و تقدیس لایموت می گفتم چون حق تعالی آدم را
 آفرید بار در صلب قرار داد پس در جانب راست او قرار گرفت و علی در جانب
 پس با نقل کرد از صلب آدم بسوی صلاب طاهره و از حام طیبه پس از صلب پاکیزه
 بیرون آورد که او عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین جمعی قرار داد که
 آن جمیع آمنه بود و علی را از صلب طاهری بیرون آورد که او ابوطالب بود و او در بهترین

روایت از جابر بن عبد الله
 ششمین کتاب
 نام

می قرار داد که آن رحم فاطمه بنت اسد بود و پیش حضرت فرمود که ای جابر پیش از آنکه علی
 رشک ما در شر قرار گیرد در آن بنام من عابدی باشی و که او را مشرم بنی عتب می گفتند
 در عبادت زهد شهوات آفاق بود و در مدت یکصد و نود سال حق تعالی را بصدق
 و اخلاص عبادت کرده بود و از خدا بر اخی و حاجتی نطلبید بود و روزی از
 پسر دگر خود سوال کرد که دوستی از دوستان خود را با و نماید پس حق تعالی ابوطالب را
 نزد او فرستاد چون مشرم ابوطالب را دید انوار جلالت در جبین او مشاهده نمود و بر قاضی
 و سرور ابوسید و او را در پیش روی خود نشانید گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند
 ابوطالب گفت مرد از اهل تمامه پسرید از کدام تمامه گفت از مکه پسرید از کدام قبیله
 گفت از فرزندان عبد مناف پسرید از کدام شعبه عبد مناف گفت از فرزندان هاشم
 چون ابوسید این نسب بزرگوار شنید حیرت و بار دیگر سر آن مشرم ابوسید و گفت
 حمد و سپاس کنم خداوندی که مسئلت مرا بمن عطا فرمود مرا از دنیا برد تاد دوستی از
 دوستان خود را بمن و پیش گفت بشارت باد ترا که حق تعالی مرا در باب بشارتی الهام
 کرده است ابوطالب گفته آن بشارت کدام است مشرم گفت فرزندی از صلب من
 خواهد آمد که او ولی خدا و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار عالمیان باشد
 چون آن فرزند را در یابی سلام مرا با و برسان و بگو با او مشرم ترا سلام رساند گواهی شد
 بوحدانیت خدا و آنکه او را شریکی نیست و شهادت میدهد که محمد بنده و رسول خدا
 و تو وصی اوئی بحق و محمد می شود پیغمبری و بتو تمام می شود وصیت چون ابوطالب
 این بشارت شنید قطرات اشک از دیده بارید گفت بگو آن مولود چه نام دارد
 گفت نام او علی است ابوطالب گفت حقیقت گفتار تو بر من عطا نفرمودی شو مگر پسر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

انعامه تکبیر
 انعامه تکبیر

بودائی و دلیل واضحی که مشاهده نمایم شرم گفت که چه چیزی خواهی تا برای من در وقت
 از حق تعالی سوال کنم و از برای حق عطا فرماید بدان که بر صبا دهم در گفتار خود
 ابوطالب گفت درین وقت طعانی از بهشت نمی خواهم که نه برای من حاضر شود پس سبب
 مشغول می نمایند و عا او تمام نشده بود که طبقی نزد ایشان حاضر شد که در آن طبق
 و رطب آنرا بهشت بود پس ابوطالب آنرا را برداشت شادان می خندان بر خا و بعد از آن
 بنسرل خود مراجعت نمود و آن آنرا را تناول فرمود حق تعالی از آن آنرا را بی در صلب او آفرید
 و در همان ساعت با فاطمه بنت اسد مقاربت نمود و او بعلی حامله شد چون این نطفه
 مبارک در رحم فاطمه ثبت است قرار گرفت از مهابت آنحضرت زمین بگریخت چنانچه
 می آمد زید قریش را ازین سبب غنیمت عظیم حاصل شد گفتند برخیزید که بهتای خود را
 بر بریم بیک کوه ابو قیس از ایشان سوال کنیم شاید که این نوزاد را از ایل گرد و چون
 بهتار را بر کوه ابو قیس بالا بردند ز نوزاد شدید شد و سنگها از کوه در کردید اجزائی
 از بهم پاشید و بهتار بود در افتادند چون این حالت مشاهده کردند متحیر گردیدند
 و گفتند که این بلائی است که ما را راهائی از آن ممکن نیست درین حال ابوطالب کوه آمد
 و از آن حالت پروائی نکرد پیش ایشان التماس بد رستی که حق تعالی درین شب حادثه
 پدید آورده است خلق مبارک آفریده اگر او را اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمایید
 و شهادت بامامت او ندهید این نوزاد هرگز از شما از ایل نگردد و یک خانه در بهتار
 از برای شما نماند قریش گفتند که ای ابوطالب آنچه بفرا می نامی و اطاعت می نمایم
 پس ابوطالب بگریه درآمد و دست کبک آسمان بر آورد و گفت اللهم سید
 اسالك بال محمدية الحموية وبالعلوية العالية وبالفاطمية البيضاء

لا تفضلت على التَّحَامَّةِ بالرافة والوجهة یعنی اخی خداوند من سید من سوال
 می کنم از تو بحق ملت محمد که پسندیده است و طریقه علی که بلند مرتبه است و طریقه
 فاطمه که روشن نورانی است که البته تفضل کنی بر اهل تمامه برافت و رحمت پس
 حضرت فرمود بحق آن خداوندی که دانه بار اشکافته و گیاه با از ان بیرون آورده
 و ضلالت را افریده است سوگند یاد می کنم که جمیع عسب این کلمات را
 نوشتند و در جاهلیت هر شدت که ایشان را رسید و باین کلیات را دعا میکردند و دعا
 ایشان مستجاب شد و حقیقت معنی این کلمات را نمی دانستند پس چون شب
 ولادت حضرت امیر المومنین شد روشنی عظیم در آسمان پیدا شد و نور ستاره ها مضاف
 گردید پس پیش از مشاهد این حال متعجب گردیدند و گفتند در آسمان حادثه غریبی
 حادث گردیده است ابوطالب ابنه خانه بیرون آمد و در کوچه ها و بازارها گشت
 و با و از بلند می گفت که ایها الناس تمام شد حجت خدا چون مردم ابوطالب
 دیدند کسبوا و دیدند و گفتند که این چه نورست که مادر آسمان مشاهده می کنم
 ابوطالب گفت بشارت باد شمارا که ظاهراً شد درین شب وستی از دوستان خدا
 حق تعالی را و کامل خواهد گردانید خصلتها خیر را و با و ختم خواهد کرد اوصیای
 بلا فصل پیغمبر آنرا و او پیشوا می متقیان است و یار می بندگان و خدایان عالم است
 و براندازنده شیطان است و بخشش آورنده منافقان است زینت عبادت کننده گان است
 و وصی پیغمبر آخر الزمان است و پیشوای هدایت است و نجم فلک فحمت و کلید علم
 حکمت است و هلاک کننده شرک شبهات است و جان نقیب است و سرور دین است پس
 ابوطالب پیوسته این کلمات را می گفت تا صبح شد پس چهل روز از قوم خود غایب گردید

جابر گفت یا رسول الله! یکی رفت ابو طالب حضرت فرمود که بطلب مشرم او و قایافته بود
 در کوه لکام پس به پوشان ای جابر این حدیث را از غیر هاشم که این اسرار مکنون و علوم
 مخزون حق تعالی است بدرستی که مشرم صفت ده بود برای ابو طالب غار می در کوه
 لکام گفته بود که اگر خواهی مرا بیانی بآن موضع بیا که مراد این جابر ده یازده خوابی رفت
 چون ابو طالب بسو آن غار رفت داخل شد مشرم را دید که مرده است و خود را
 در جامه سحری و روبرو قبله خوابیده است و دو مار یکی سیاه یکی سفید نزد او مستند
 نمی گذارند که آسیدی از جانوران باو برسید او را حراست می نمایند چون با ابو طالب
 دیدار در غار پنهان شدند ابو طالب یک مشرم رفت گفت السلام علیک
 یا ولی الله و رحمة الله برکاته پس حق تعالی بقدرت کامله خود مشرم را زنده گردانید
 و برخواست و دست بر رو خود مالید گفت اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله
 پس ابو طالب گفت بشارت باد ترا که علی بن ابی طالب مشرم گفت چه صلاست ظاهرا
 در شبی که او وجود آمد ابو طالب گفت چون ثلثی از شب گذشت فاطمه بنت اسد را
 در درازایدن گفت گفتم باو که چه می شود ای بهترین بنان گفت اضطرابی در خود شایه
 می نماید پس بر او خواندم اسم عظم الهی را که در آن نجات از همه دروست تا آنکه اضطراب او
 ساکن گردید پس باو گفتم که من و جمعی از زنان بایا ورم که ترا در این امر معاونت
 نمایند در این شب گفت آنچه میدانی بکن ای ابو طالب پس چون بر خاتم از کنار خانه
 صدای تفریاشنیدم که گفت باش ای ابو طالب که دستهای آلوده بگناهان بیدار
 نمیرسد ناگاه دیدم که چهار زن پیدا شدند و جامه ها مانند حریر سفید پوشیده بودند

و بوی ایشان از مشک و زعفران خوشبو تر بود چون داخل شدند گفتند السلام علیک ای
 زنی که دوست خدائی پس فاطمه ایشان جواب گفت و در پیش روی او نشستند غایبه
 بیرون آمدند از نقره و او را دلدار می یاری نمودند تا حضرت امیر المومنین متولد شد
 پس تابانه نزد کاف رفتیم ناگاه دیدم که بسجده فته است مانند خورشید تابان نور
 از وسط طبع است می دید که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ان
 علیاً وصی محمد رسول الله محمد بن محمد الله النبوة بعلى ثم الوصیة و انا
 امیر المومنین پس یک از این بخت دست دراز کرد و او را از زمین گرفت بدامان خود
 نشانند چون نظر آنحضرت بر او افتاد بزبان فصیح بلیغ گفت السلام علیک ای زنی
 و جواب گفت علیک السلام ای فرزند گرامی حضرت امیر فرمود چه خبر دار ای پسر من
 آن گفت که در نعمت با حق تعالی می گرد و در قرب صال او تنعم می کنی چون این سخن را شنیدیم
 بیتاب شدیم گفتیم ای فرزند گرامی مگر من بدید تو نیستیم گفت تو پدر منی من تو پدر و اجداد
 بهم رسیدیم و این مادر من است و این سخن را شنیدیم از شرم حضرت حوا سر خود را بر آستین
 پوشیدیم و در زاویه خانه خزیدیم پس زن دیگر نزدیک آمد و نظرف غایبه به دست داشت
 و علی را گرفت چون نظر آنحضرت بر او افتاد گفت السلام علیک ای زنی پسر من
 آن گفت علیک السلام ای پسر من پس حضرت فرمود که از عم من چه خبر است گفت
 حال او نیک است ترا سلام میرساند درین حال من گفتم ای فرزند این چه هیبت است آن
 عم کیست حضرت فرمود که این مریم دختر عمران است و عم من عیسی بن مریم است پس
 آن زن بگو خوش را از طرف غایبه بیرون آورد و آن طیب بان بگو خوش را طیب گردانید
 پس زن دیگر او را گرفت و او را در جامه با خود آورد و بگوید ابوطالب گفت

مردن رین جال گفتم که اگر او را درین وقت ختنه میکردم بر او آسان تر بود زیرا که سبب
 در آن وقت چنین بود که فرزندان خود را ختنه میکردند پس آن زن گفت ای ابو طاب
 این فرزند طاهر مطهر است نمی چشد او گرمی این را در دنیا بگذارد دست نامرعی خدا
 و رسول ملائکه آسمان کوه ها و دریا ها و دشمن میدانند و لعنت می کنند آتش جهنم
 مشتاق او است ابو طاب گفت آن مرد بپشت این زن گفتند که او این بچه را دوستی معنه الله
 که او در کوفه شهید خواهد کرد بعد از سی سال از وفات حضرت محمد ابو طاب گفت درین حال
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخانه آمد و آنحضرت از دست آن بنان مطهر گرفت
 و دست او را بدست خود گرفت سخنان بسیار باو گفت علی بن ابی طالب بسیار با آنحضرت
 گفت پس آن زن غایب شدند و من ایشان را ندیدم در خاطر خود گفتم که کاش آن
 دوزن بگریه هم می شناختم در آن وقت حضرت امیر المومنین علیه السلام با ما هم با هم
 گفت ای پدر من این قول حوا را در میان بود و زن در بزم دختر عمران بود آن زن که
 مادر جامه پیچیدن فرعون بود و آن زن که مرا خوشبو کرد مادر موسی بن عمران بود
 برود درین وقت بسو مشرم و او را بشارت ده بولادت مردی آنچه دیدی شنیدی
 باز کو و او را در فلان موضع خواهی یافت و خبر این باره پانیز من گفت پس من بفرموده
 او نزد تو آمده ام و احوال او این بود که بتو گفتم و چون از سخنان خود یا حضرت رسول
 فارغ شد بحال طفولیت خود گریشت و ساکت گردید چون مشرم این سخنان را شنید بحد
 افتاد و شکر خدا بجا آورد و بقبله خوابید گفت جامه را بروی من بپوش چون
 جامه را بروی او افکندم بسیاری باقی رحلت نمود و بحالت خود گریشت سه روز آنجا بماندم
 هر چند با او سخن گفتم جواب نشنیدم پس آن زن و مادر برین آمدند و بسخن در آمدند گفتند السلام

یا ابا طالب چون جواب سلام گفتم گفتند بر تو ملحق شو بولی خدا که تو از همه کس سزاوارتر هستی
و حفاظت او من بایشان گفتم که کیستید شما گفتند ما عمل شایسته او هستیم حق تعالی ما را
از نیکوهای عمل او خالق کرده است تا دفع کنیم آذیتها را از بین د تا روز قیامت چون در
قیامت نیند و شود یکی از مادر پیش و می و دیگری در عقب خوابیم بود و بهنگام خوابیم
بسوی هشت پس ابا طالب سبوی که برگشت جابر گفت چون حضرت رسول این خبر را
نقل فرمود گفتند که اگر مردم می بیند که ابا طالب فرمود حضرت فرمود که ای جابر پروردگار تو
بغیبت انا مرست در شب معراج بر زیر عرش رسیدم در آنجا چهار نور دیدم گفتم خداوند
این نورها چیست پس از جانب حق تعالی رسید که یا محمد یکی عبد المطلب دیگری ابا طالب
و دیگری پدر تو عبد الله و دیگری برادر تو طالب است گفتم خداوند ایشان این چه
بچه چیز یافتند حق تعالی فرمود بآنکه ایشان ایمان خود را پنهان داشتند از قوم خود تقیه کردند
و بر آزار با ایشان صبر کردند تا از دنیا رحلت نمودند آخوند مجلسی علیه الرحمه می فرماید
که ممکن است بود که این احوال در میان کعبه واقع شده باشد تا آنکه با احادیث دیگر مخالفت
نشد بلکه با قول آنحضرت در آن درون کعبه شد و آنکه در روایت مذکور واقع شده
که حرارت آهین باو نخواهد رسید مگر بر دست این ملجم ملعون شاید مراد آن باشد که جراحاتی
که بی اختیار خود و دوستان خود با او نخواهد رسید مگر بصورت آزاری که جراحات
دیگر حضرت خود باعث می شد و از برای خدا خود را در معرض اینها در می آورد و محتمل
که در آن جراحات الهی آنحضرت نمیرسیده باشد و آیه خداوند ابا طالب را آنحضرت درین حد
غریب است و محتمل است که برادر حضرت حاضر می شد و چون بعضی اخبار وارد
شده است که او سلمان از دنیا رفت در بعضی کتب صحاح و جعفر بن ابی طالب مذکور است

اقول محتمل است که مراد از هر صدید در قول آنحضرت فقره شد لا یدقیه حر الحدید
 فی الدنیا الا علی یدرجل صدیده بلکه باشد پس چنانکه در کتب دیگر بخیر بدارک نباشد
 و جز آن در حکم عدم باشد و آنکه طالب نجاز باشد که این عمر را هم آخر می نامند چنانکه
 جناب امیر می فرمود اخی الا ان یقال الله اخوه بحديث المواجهة لکن اطلاق آن
 بر آنحضرت از روی وایت فریقین نیز قبیل حکایت مواخاة موجود و فصل دوم
 در بیان آیات و ایه بر آنحضرت است و هر چند آیات کریمه که در شان آنحضرت نازل گردیده
 بسیار است تا آنکه ابن حجر در صواعق محرقه خود گفته و اخراج ابن عباس از ابن عباس
 قال ما نزل فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی و اخراج عنه ایضا قال نزلت
 فی علی ثلاثا ایه و اخراج الطبرانی و ابی حاتم عن ابی عیسی ما نزل الله
 یا ایها الذین امنوا الا و علی امیرها و شرفها و لقد حاث الله اصحاب محمد
 صلی الله علیه و آله فی غیر مکان و ما ذکر علیا الا بخیر معنی ابن عباس که
 از ابن عباس روایت کرده که نازل شد در حق کسی از کتاب خدا مقداری که
 در باره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و نیز از روی وایت کرده
 که در شان علی علیه السلام سیصد آیه نازل شد و روایت کرده از و طبرانی و ابن
 ابی حاتم که گفت نازل فرموده خدای عز و جل یا ایها الذین امنوا امیرها و شرفها و
 آنکه علی علیه السلام میر شریف ترین مختار بین است باین هر آئینه تحقیق که خطاب
 فرموده است خدای عز و جل صحابه محمد صلی الله علیه و آله را و بسیار از صحابه
 و ذکر نکرده علی بن ابی طالب علیه السلام را مگر بخیر لکن ما چند آیه شریفه را تیره کا
 تمسکا علی امامته افاضل علیه السلام بر کات و آیات معتبره فریقین در شان نزل آن

حدیث
 روایت
 از
 ابن
 عباس
 است

بطریق المنوج وارومی سازیم حتی من حی عن بینه ویکلاک من هلال عن بینه
 اول آیه وافی بداریه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین
 یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کعون ان خود علیه الرحمة و ترجمه
 آن میفرماید یعنی نیست صاحب اختیار و اولی با مور شما مگر خدا و رسول او و آنها
 که ایمان آورده اند آنها که بر پامیدارند نماز را و میدهند زکوة را و در حالتی که زکوة را
 انتهی حکمای بارضوان الله علیهم در بیان تقریب لایست این آیه کرمیه تقریرات تفصیلی
 و اجمالی که مشتمل بر رفع شبهات اهل خلا پر اخته اند و فاضل و بلوی تقریر مختصری
 از طرف امامیه در تقریب استدلال باین آیه نوشته است باشد که باین سیله ابواب بعض
 شبهات را که در دیگر تقریرات مسدود بود و مفتوح سازد و بده عبارتت گویند که اهل تفسیر
 دارند که این آیه در شان حضرت امیر نازل شد و قتیکه انگشتی خمی در دست خارج کویسایل
 داده و کلمه انما مفید حضرت لفظ ولی بمعنی متصرف در امور و ظاهر است که در اینجا تصرف
 در جمیع مسلمین مراد است که مسادق امامت است بقرینه ضم لایت و با ولایت خدا
 و رسول پس امامت آنجناب ثابت و نفی امامت غیر او بجهت حضرت فدا گشت
 و بهو المدعی انتهی **قول** گویا این تقریر از کلام علامه علی علیه الرحمة که در پنج اصل
 واقع است ما خوب است حیث قال اجمعوا علی نزولها فی علی علیه السلام و هو کوا
 فی الصحاح الستة لما تصدق بجماعه علی المسکین فی الصلوة بمحض من الصحابه
 والولی هو المتصرف و قد اثبت الله تعالی الولاية لذاته و شرک مع الرسول و
 امیر المومنین و ولاية الله تعالی عامّة فاذا النبی والولی علیهما السلام نقی
 و این تقریر چنانکه می بینی مشتمل است بر دو مقدمه اثبات لایت امامت آنحضرت و نقی

اعطایه وافی بداریه
 زعمایه و التمسک به

امامت غیر آنحضرت و فاضل مزبور اولاً عنان نقض را علی خلاف الترتیب بسو مقدمه نه
 معطوف ساخته یا بجهت ایهام آنکه در اصل امامت آنحضرت متفق علیست پس گویا
 بمخالفه نعم الوفاق بر دلالت آیه بر مقدمه اولی تعرضی الی بنی اونیست آخر کینه برینه کان
 سینه او بر روز گرفته فلتر خص طبعه لا بالطعن و الكلام فیها ایضاً یا آنکه
 محبت شیخین و اعدای آنحضرت انقدر باعث احتراق قلب سوزش و لشکر دیده
 و نائرة موافقت آنها چندان در کانون سینه اش شعله ور گشته که حالت منتظره برای
 او با مانده لهذا بنقص مقدمه ثانیه قبل الاولی مبادرت کرده یا آنکه چون تقریر می
 در نقض آن بر انگخته و در مقدمه اولی محتاج بسو تدقیقاً بیجا گشته لهذا از ابتدا خیر
 انداخته و کیفما کان فسعیه غیر مشکور و المحذور غیر لازم و اللازم غیر
 و مابقی ترتیب سر کلام می نمایم زیرا که اصل مطلب اثبات امامت آنحضرت است
 و ابطال امامت غیر او از توابع و فروع آن فنقول قال الناصب ان یحیی
 واده اند اول نقص یا آنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت ائمه متقدم از و چنانچه
 تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخران و بهمان تقریر بعینه الی آخر
 ما قال من غیر طائل اطل و بطلان این شرطیه عنقریب بیل و بیند باثبات
 میرسانم باز گفته است جواب و م آنکه شیخ ابراهیم گرد می دیگر اهل سنت نوشته اند
 که ولایت الذین امنوا در زمان خطاب البته مراد نیست بالا جماع زیرا که آن زمان خطابه
 زمان وجود نبی بود و امامت نیابت نبی است بعد از موت او پس حج بنیان خطاب
 مراد نشد لا بد زمان متاخر خواهد بود از موت پیغمبر و تا خیر واحد غیبت بعد چهار سال یا
 یا بعد بیست چهار سال پس این دلیل هم در غیر محل نزاع قایلیم شد عا شیه است

۱۴
 سر باب نقض
 حدیث آنحضرت

بلا فصل است حاصل نشست اقول کلام شیخ گردی که نابلدی ناکرده کاری بمفاد و حدیث
 الا کرا د قوم من ایجن کشف عنی هو الغطاء از تقریر پریشانش مبسوط است ستایا طالع
 اول اسلام نداریم که مراد از ولایت یا امت بالمعنی الخاص است چه جمع بدین فی اللفظ مشترک
 منفع است یا مرجوح ولایت نسبت بخدا و رسول باین معنی صحیح پس چنانکه ازین
 که مراد از ولایت درین مقام مطاع واجب الاتباع بودن باشد و البته صادق است
 که خدای عزوجل و رسول مقبول و نائب آنحضرت همه واجب الطاعات اند و تصرفات
 شان در خلق نافذ و هو المراد بقول العلامة رحمه الله الولی هو المتصرف
 و قد اثبت الله الولاية لنفسه شریک معه الرسول و امیر المومنین و شک است
 در اینکه این معنی اعم است مشترک بر الذوات المقدسه اگر چه تصرف حق تعالی تصرف
 بالذات است و تصرف بنی از جانب خدا و تصرف جناب امیر از طرف بشیر نذیر و لا یستشاک
 مثل خبیر و لذلک قیل ان غایة الامر ان المتصرف فی امرهم مفی و هم کما مشکک
 یختلف بالاولیة و الاولویة و الاشدیة و الیه اشار الزمخشری حیث
 قال فان قلت قد ذکر جماعه فخلا قال انما اولیائکم قلت اصل الکلام
 انما ولیکم الله فجعلت الولاية لله علی طریق الاصلالة ثم نظم فی سلاک
 اثباتها الرسول الله و المومنین علی سبیل التبع و لوقیل کما قلت لم یکن اصل
 و تبع انتھ و جناب الدماجد و حد عالیہ سوانح رحمتہ ربہ الصمد جواب فخر الدین
 در عماد الاسلام می فرماید اما اینکه گفته است که ما بالضرورة می دانیم که علی
 از امور دینی تولیت و عزل و حال حیات حضرت نبوی بدون امر جناب متشکک نبود
 پس چگونه متصرف در امور خلق باشد پس جواب این است که چنانکه نبی را اولی تصرف

میتوان گفت حال آنکه بدون امر الهی اذن باری تصرفی نمی توانست کرد فانه المتصرف
 حقیقه و این معنی منافی و قاذخ بر تصرف آنحضرت نبوی پس همچنین مستبعد نیست که
 گفته شود که با وجود نبی صلی الله علیه و آله اولی تصرف باشد در امور خلق اگر چه تصرف در امور ایشان
 مستطاب اذن پیغمبر باشد بعد آن کلام سپید شود ستری از حاشیه میضای نقل فرمود
 که ولایت علی را در حال حیات نبوی تقویت نموده بمقادیر این آیه کریمه استخلاف او در مدینه
 در غزوه تبوک و قول او صلی الله علیه و آله انت منی بمنزلة هارون من موسی
 و جناب انجی دام ظلّه العاکم و بوارق در جواب کلام ناصب فرماید لا نسلم که حضرت
 در حال حیات پیغمبر خدا متصرف ولایت نبویه اند کیف و بالاتفاق ثابت است که آنحضرت
 انت منی بمنزلة هارون من موسی و شکی نیست که حضرت هارون در حال حیات حضرت موسی
 خلیفه بود همچنین آنحضرت و مقتضای ظاهر آیه کریمه فرموده نیز همینست و ایضا استخلاف
 پیغمبر آنجناب در غزوه تبوک ثابت و رافع آن متحقق نگشته پس مقتضای ثابت باشد
 لعدم العزل بخلاف تعیین ابی بکر برای خواندن سوره برات که مستعقب علی را
 و موید اینست آنچه در کتب امامیه منقول شده که هرگاه حضرت فاطمه بنت اسد و اله
 ماجده آنحضرت وفات یافت پیغمبر خدا و قریب آنحضرت خوابید و بعد دفن او فرمود
 ابنک و ابنک صحابا از معنی این کلام استفسار نمودند فرمود که هرگاه فرشته از رب سوال کرد
 جواب با صواب بود و همچنین وقتی که سوال اندر رسالت مبین و اقرار به نبوت مبین و چون
 سوال اندر امام کرد ساکت شد پس من تعلیم و تلقین کردم امامت پیوسته است و مرتبه است
 و ولایت در حال حیات نبوی ثابت زیرا که معنی آن اولی تصرف بودن نیابت
 عن النبی و نیابت در حال حیات و محامات هر دو می شود و انتی بعض کلامه دفع می

و از این جالاح شد که نفی ولایت جناب امیر در حیات بشیر نذیر با جماع کثیر کبری
 از نهایت بخودی و عا آن نموده از حلیه صدق و راستی عاریست منشأ آن جعل
 یا تجاہل است بمعنی مقصود از لفظ ولایت و اما آنچه رازی باین تمسک حسب تعلیل
 محضست کما اشار الیه الذی العلامة علی الله فی دار الکرامه مقامه
 و سبب شومتری غیر از مرقده بدفع و خل مقدر پنج و بنیاد آن بر کند چنانکه می
 که اگر بگوئی که هر چند مقتضای آیه کیه حدیث نبوی ثبوت ولایت بالفعل لکن
 قرینه امتناع اجتماع او امر خلیفه با او امر مخالف بحسب عادت صیارت از اراده
 ظاہر آن چه آید گفت الامتناع ممنوع فالتصر متنع زیرا که اگر مراد معترض انست
 که بسبب اختلاف راجع میان حکم خلیفه و مخالف صوت نخواهد گرفت پس بدان
 آن در مانحن فیه ظاہرست زیرا که این نه اختلاف صورت نمی بند مگر جایی که بنا
 احکام شریعیات نفوس اجتهاد باستحسان و قیاس پس با و در مانحن فیه چنین نیست
 زیرا که بنامی احکام نبوی و حی بانی بود و امیر منان باب شهرستان علم او و
 مطالع کنند و لوح محفوظ کما اعترف به شیخ شهاب الدین ابن حجر شارح الشفا
 فی شان الحسن بن علی حال ضاعه پس احتمال وقوع اختلاف گنجی پیش داشته باشد
 و اگر مراد انست که یک حکم از دو حاکم معاصدا در نمی تواند شد پس این امر در صورت
 لازم نمی آید بلکه کافی است درین مقام آنکه خلیفه در صورت عدم مبارزت نبی است
 انفاذ حکمی خاص بانفاذ آن مبارزت تواند کرد **اول** صدور حکم از سوی عینه
 و نائب در یقوت مثل توار و علی شمله بر معلول واحد شخصی نیست که ممکن باشد که
 حکم منوب بر نائب حکم نائب تسایر عایا جاری می تواند شد و لا استحاله فیه

قال وان اريد معنى آخر فليبين حتى ننظر في صحة وفساده واثانيا برسبيل تنزل ميگويم
 سئنا که ولایت جناب امیر علیه السلام بسبب صبار فی در زمان خطاب مراد نباشد و لکن
 امامت نیابت آنحضرت در زمان متاخر از حیات آنجناب مراد خواهد بود پس قول او که تاخیر
 حدی نیست ممنوع چه حد حیات نیست و نه حد التاخیر و نه زمان الموت لا المتأخر
 عنه تاخیر از موت که حد ندارد و عبارت آخری مانع از نفاد ولایت حدی آنحضرت
 وجود آنحضرت بود چه مثل وجود آب که مانع شمع است وجود اصل مانع نفوذ حکم نائب
 خواهد بود پس هر گاه مانع مرتفع شد حکم ولایت از همان وقت جاری خواهد بود و نه از زمان
 متاخر عن الموت که موهم انفصال و مفید ابهام اجمال است یا آنکه اگر مراد از تاخیر تاخیر
 ذاتی است چنانکه معلول است نسبت بعلت تاخیر پس بعدیت متصله است مستلزم تراخی از این
 نخواهد بود و اگر مراد تاخیر زمانی است پس ممنوع است باشد مانع هر گاه بعد متصله مراد باشد
 تاخیر اصلا گنجایش نخواهد بود نه چهار ساعت نه چهار سال چه جا بیست و چهار سال
 و العبارة مسالمة علی فهم هذا المعنى و لذلک قيل اگر کسی بگوید مالک این ملک نیست
 مگر فلان پادشاه و پس از البته مراد همین خواهد بود که بعد از وفات پادشاه بلا تاخیر مالک
 ملک پس خواهد بود و هیچکس از این نمی فهمد که بعد از وفات پادشاه تا بیست و چهار سال
 کسی بگوید ملک تصرف نمایند و بعد از این مدت دراز پس مالک ملک شود و عبارت
 آخری که افید بعد تسلیم قیام لیل به عدم ثبوت ولایت در وقت حیات آنجناب مقتضا
 خروج ما اخرج به الدلیل فیبقى الباقی علی حاله از منته بعد وفات تمامه از زمان ولایت خواهد بود
 پس تخصیص آن بر زمانی معین و عوی بلاد دلیل است باجماع بقاء ظاهر ایه ولایت او مثل
 ولایت یغیر منصوص من المدرست ولایت والیان شمار من قبل الله نبوده و معذرا

خرق اجماع مرکب است زیرا که کسی قایل باین نشده که امامت آنحضرت بفاصله بیست و چهار سال بنص ثابت می شود از من قال بثبوت بالانص قال بامامت و من قال بالفاصله نفی الثبوت بالنص پس بلا دلت کرد می ران می واضح شد و مدح که دلیل امامیه محل نزاع قایل شد و مدح امامیه امامت بلا فصل است ازین آیه که **ما گشت قال الناصب** اگر نظر تفصیل در مقام این دلیل نایم اول اجماع مفسرین ممنوع است بآنکه حکم تفسیر در سبب نزول این آیه اختلاف است ابو بکر نقاش که صاحب تفسیر مشهور است از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام روایت نموده که نزول فی المهاجرین و الانصار گوینده گفت که ما شنیده ایم که نزولت فی علی بن ابیطالب امام فرموده من هم یعنی آنجناب نیز در مهاجرین و انصار داخل است و این روایت بسیار موافق است لفظ الذین با و صبیح جمع را که در یقینون یوتون هم را که در آیه است و جمعی از مفسرین این عکس روایت کرده که نزولت فی شان ابی بکر و موید این قول سابق است که در قتال مرتدین واقع است و این قول که نزولت فی علی بن ابی طالب و روایت قصه سال و تصدق بانگشت می در حال کوع فقط ثعلبی باین متفرد است و محدثین اهل سنت قاطبه ثعلبی و روایات او را بکوی نمی شمارند و او را طالب دلیل خطا داده اند که در رطب یا بس تفرقه نمی کند و بیشتر روایات او در تفسیر آن کلی است عن ابی صالح و هی او هی ما یروی من التفسیر عندهم و قاضی شمس الدین بن خلکان در حال کلی گفته است که کان الکلبی من اصحاب عند الله بن سبیل الله کان یقول ان علی بن ابی طالب لم یبعث الله یرجع الی الله و یأمر بقی از روایات ثعلبی مفتی می شود بمراد از السدی الصغیر و او را سلسله کذب و وضع دانند و رافضی غالی در

مفسرین ممنوع است بآنکه حکم تفسیر در سبب نزول این آیه اختلاف است ابو بکر نقاش که صاحب تفسیر مشهور است از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام روایت نموده که نزول فی المهاجرین و الانصار گوینده گفت که ما شنیده ایم که نزولت فی علی بن ابیطالب امام فرموده من هم یعنی آنجناب نیز در مهاجرین و انصار داخل است و این روایت بسیار موافق است لفظ الذین با و صبیح جمع را که در یقینون یوتون هم را که در آیه است و جمعی از مفسرین این عکس روایت کرده که نزولت فی شان ابی بکر و موید این قول سابق است که در قتال مرتدین واقع است و این قول که نزولت فی علی بن ابی طالب و روایت قصه سال و تصدق بانگشت می در حال کوع فقط ثعلبی باین متفرد است و محدثین اهل سنت قاطبه ثعلبی و روایات او را بکوی نمی شمارند و او را طالب دلیل خطا داده اند که در رطب یا بس تفرقه نمی کند و بیشتر روایات او در تفسیر آن کلی است عن ابی صالح و هی او هی ما یروی من التفسیر عندهم و قاضی شمس الدین بن خلکان در حال کلی گفته است که کان الکلبی من اصحاب عند الله بن سبیل الله کان یقول ان علی بن ابی طالب لم یبعث الله یرجع الی الله و یأمر بقی از روایات ثعلبی مفتی می شود بمراد از السدی الصغیر و او را سلسله کذب و وضع دانند و رافضی غالی در

ابطل اقول فاصل
ويعود

اقول ما ذكره منقوض بجو سديك اشار اليها مصلحا لا صحابا في ذرهم العديد او لا بما
ان الخي العلامه قوله مردود بانكاه غيره تخلف بني شتم وديكر ان شيشما تخلف بعضي ان صحابه زبعت
تاوم فان كسعد بن عباد قوادح جماع بر حلا اول شيا لم يمنع بعضه من مفسرين من قول آية و رشا
انجناب قوادح باشد و ثانيا بانچه افاده فرموده بقوله علاوه انكاه اجماع
ثابت نباشد قول اكثر من مفسرين شما با اجماع اماميه في سنت و رباب ثول
ان رشان انحضرت فان العبرة بالمتفق عليه اقرار العاقل على نفسه مجموع دو الاقوال
نفسه چنانچه شاه صا اول فرموده اند كه هر كس در كوفه خود شير عزان است
قال علاوه انكاه جماع عبارت از اتفاق اهل حل و عقد است نه مطلق اتفاق و
نست كه اهل حل و عقد را با تفاسير اجماع نموده اند كما سيتضح و خلاف معلوم است
منه غيبت كما في سائر المسائل المجمع عليها و ايضا با وجود احتمال وضع حديث
از راه ديواني يا بنابر تقويت خود بعضي از اقوال شافيه كه بسبب نقصان سند
قابل اعتنا نيست نه قوادح و اجماع ايضا محتمل است كه ظهور اين اقوال بعد تحقق اجماع
فلا يفتح فيه سبحان الله خود ادعا اتباع اهل بيت است و قول حضرت امير فان الشاذ
من القول للشيطان بنا بقا براسي الزام شيعه نوشته و اين جا چون روي كور اما فظه
نمي با بقول شافيه و نموده اقول اقول لا جمعي از علماء اهل سنت نيز اعتنا با قول
شافيه نكرده و دعوي اجماع را مسلم داشته اند علاوه تفتنازي در شرح مفاد اول اتفاق
مفسر از طرف شيعيان نقل كرده بقوله نزلت باتفاق المفسرين في علي بن ابي طالب
حين اعطى السائل خاتمة وهو كذا و در جواب الكتفا بر تصرف و معنى ولى كه معنى اولي
بتصرف نموده حيث قال و الجواب صنع كون الولي بمعنى المتصرف في امر الدين و الدنيا

اقول لا في الجواب
من انفسه اجماع

الى اخر ما قال لو كان لمصانع كلام في الاجماع لما عدل عندنا في غيره كما امكن
 كغيره است قول المفسر ان الآية نزلت في حق علي يقتضيه اختصاصها به فاقصدها
 عليه هو وضع واضح في تسليم الاجماع وعلامة شجرية في شرح تحريره بهم بسبب وضوح
 وعدم اعتنا بقول شاذه جسارت بمنع اجماع نكرهه در جواب اقتصار فرموده است
 بقول خود واجيب بمنع كون اولي معنى المتعبر به ان گفته و قول المفسر ان الآية
 نزلت في حق علي لا يقتضيه اختصاصها بهم بخبرين صاحب وقف حيث قال بعد ما حكم
 دعوى اجماع ائمة التفسير على ان المراد بالذين يقيمون الصلوة الآية على ان
 الجواب ان المراد هو الناصر قال الشارح كونه نازكاً في حق لا ينافي شموله لغيره
 ايضاً ممن يجوز اشتراكه في تلك الصفة ليس من محنين اجماع كه فحول علمائى
 اهل سنت از راه انصاف و خواه از اين جهت كه راه انكار از فايست وضوح ظهور در ان بنايشند
 و ذكر اقوال شاذه كه لايق اعتنا نباشد در مقابل ان بنا بر تغليب كار بوالهوس است
 و بسبب اول ثانياً قطع نظر از اين بدار استلال با بر اجماع مفسرين نسبت و از اين جهت
 كه جمعي از محققين بامتسك يد دعوى اجماع مفسرين نكرده اند بلكه دعوى اجماع محدثين نموده
 و آنانكه امتسك يد دعوى اتفاق مفسرين نموده اند مراد ايشان اتفاق آنها بر نقل و ايشان
 نزول است در حق علي بن ابي طالب و اعتمادشان بر او معتنا بتاويل آن و آن قالوا ذلك
 بما قالوا تفسير القرآن بادائهم لو كونه الى الباطل مقتضيه مفاد بعض الروايات
 الشاذة المختلفة تقريباً الى ائمة الضلال بيان اين اجمال تفصيل اين مقال است
 كه علامه حلي عليه الرحمة در كتاب نهج الصديق فرمايد اجماعوا على نزولها في علي و ظاهر
 كه ضمير جمع اجماع است بسو محدثين بقبرينه اقول او و هو مذکور في اصحاح السنن و فضل

ز قول ثانياً

برهان غایت ضوح این عوی بانکارش راه نیافته کلام در دلالت آیه بر این مضمون
 و بسبب خلاف آیه بلغ ما انزل که کرآن قریب کرآیه انما ولیکم الله در کلام علامه
 علیه الرحمه واقع است که در اینجا اجماع را منع کرده است لکن عجب آنست که در این مقام کلام
 علامه لفظ اجماع هم واقع نیست حیث قال العلامة نقل الجمهور انما نزلت في
 فضل علي فتعقبه بقوله اما ما ذكر من اجماع المفسرين فهو باطل فان
 المفسرين لم يجمعوا على هذا واجاب السيد عنه بان المصنف لم يرد اجماع
 المفسرين بل قال نقل الجمهور والمراد اكثرهم مولانا المجلسي در حق اليقين فرموده
 و خاصه عامه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده حتی در جامع الاصول
 از صحیح نسائی روایت کرده و سنن نقل الروایه بلفظها و ترجمتها و بعضی مثل فاضل
 باتفاق ارباب سیر اجماع مفسرین ثوق القول تعبیر نموده اند و لا یقدح فی وجود
 المخالف الذی یوثق به ما حکاه الناصب من قول حکم و ابی بکر النقا
 ممن یوثق به و بر که مثل مولانا اصداد و بیلی علیه الرحمه دعوی اجماع مفسرین بقول مطلق
 نموده مرادشان اجماع من یوثق به است که سلف حمل المطلق علی المقید یا مراد اجماع
 شان است بر روایت این خبر در شان نبی و نقل و اعتمادشان بر آن و اعتنا بآیه و بیان
 و اندک را در آنها منکر است و لا شک در تاب و متعصب جاحد من البصایف الکلیات
 بعد ذکر الروایه کانه کان رجاء فی خضرة فلم یتکلف خلعه کثیر عمل یفسد
 صلواته نیز گفته فان قلت کیف صمان یكون علی رضی الله عنه اللفظ لفظ جاحد
 قلت جی به علی لفظ الجمع انکان السبب فی جلل واحد الی رغیب الناس فی مثل
 فعله فینالوا مثل ثوابه یا مراد نیست که اتفاق شان بر نزول آیه است در شان

في بن طالب مفردا باشد يامع غيره قال شارح المواقف كونه صاولا في حق
 اينا في شموله لغيره ايضا من يجوز اشتراكه معه قال ابن حجر في الصواعق
 وزعمي كوجامع على ارادة على دون ابى بكر كذب قبيح لان ابابكر داخل
 جملة الذين منوا ورواها في شمولها لغيره من يجوز اشتراكه معه او ما
 ينك مفسران اهل سنت قاطبة قائل بان معنى باشد كنه على بن ابى طالب خاصة من
 مراد باشد فانه لمريد على احد منا وصرح بالخلاف السيد في الثبات حيث
 قال ثوران الامم مجمعة مع اختلافها على توجيهها الى على فانهم بين قائل
 انه المختص بها وقائل ان المراد بها جميع المومنين الذين هو احد هم وخواصهم
 احمد اورد على نيز باختلاف مفسرين بدلين منطقتين من مؤيد پس او شران اجماع بخلاف
 مگر يا حد و جهين مذکورين چگونه چنين اوجا اگر کسی سترند حال آنکه در جمیع سیر
 متداوله اهل سنت دو قول مشهور مذکور است اول آنکه عامه مومنين مراد باشند
 وهو الذی نصره اکثرهم يک آنکه شخص معين يعنى جناب امير المومنين على بن ابى طالب
 عليه السلام مراد باشد وهو الذی حسبوه مرجوحا مع كونه قوى لا قال
 من جهة الاستدلال بالرواية المتفق علىها بين الفريقين و بعض تفاسير
 اقوال شاذه ديگر هم مذکور است و از اين جاست كه گفته اند كه درين آيه چهار قول
 كما حرج به الواسى في تفسيره الكبير و سياتي فالحمد في المقام تحقيق
 احوال حسب الروايات الواردة في هذا المجال فاقول قدح در اجماع
 بتاسى شارح تحرير اصباها بقول ابى بكر نقاش ثانيا ابى بكر اولين رئيس صابا و اقباش
 مراد باشد حيث قال لا تترافا فمرفان النقاش حكى في تفسيره عن ابى جعفر

العدة في المقام تحقيق
 احال حسب الروايات
 الواردة في هذا المجال

عليه السلام انه قال لموصون المذكورون في الآية اصحاب النبي و
 لما فيه موافقة ظاهر لفظ الجمع بروايت مكرمة مسند الكمال الى ابن عباس بن مسعود
 عليه السلام ان هذه الآية نزلت في ابلي بكره بتناسي فخر رازي انما ذكره في
 مقدوح سر اولاً باينكه چنين روايات شاذه موضوعه معارضه و ايات
 متفق عليها نمي تواند شد زيرا كه روايت مزبور كه ما بان استدلال مي كنيم
 اما ميانه متواترات هست و در كتب معتدله اهل سنت باسانيد معتبره متكثره قريه
 بتواتر يا ثور است و قول ابن عباسي كه قصه سائل و تصديق بانگشته مي رسد حال
 فقط ثعلبي يان بتفرد است در و غلبه فروغ است زيرا كه فخر رازي در تفسير كبير
 اين حديث را روايت كرده مني مامار واه عطا عن ابن عباس انهما نزلت في
 علي بن ابي طالب يعني عطا از ابن عباس نقل كرده كه اين آيه در شان علي بن
 نازل شده و جناح الدجاء علي بن مسعود در جاته از شافعي بن مغازي از پنج طريق
 فنها عن عبدالله بن عباس قال رسائل النبي وفيه خاتمة قال من عطا
 هذا الخاتم قال اكرامك كان علي يصلي فقال الحمد لله الذي جعلها في
 اهل بيتي و سياتي تفسير الدال المنثور مثله اين ابن عباس بن مسعود كه امام
 اهل سنت ابو محمد احمد بن محمد بن علي عاصمي رزين الفتى در شان ابو گفته ابن عباس هو الذي
 هو حرامه خبرها و شمسها و يد ها و نيز فخر رازي از عبد الله بن مسعود روايت
 حيث قال روى ان عبدالله بن سلام قال لما نزلت هذه الآية قالت يا
 رسول الله انار ايت علياً تصدق بخاتمة علي محتاج هو راكم ففتحوا
 يعني عبد الله بن سلام گفت هرگاه اين آيه نازل شد بر رسول خدا گفتم كه و يدم علي را

روايت اول فخر رازي
از عطا

روايت دوم فخر رازي
از عبد الله بن مسعود

که تصدیق کرد بانگشته خود بر محتاجی به حالیکه کوع کننده بود پس احترام بولایت او
 می کنیم و خراز می در نقل این وایت متفر نیست بلکه در صحاح اهل سنت نیز موجود است
 بلکه از همین راوی عنی عبد الله بن سلام ابن اشیر مفصل تر در جامع الاصول در حدیث
 الفاء در کتاب الفضائل در ذیل فضائل علی ابن ابی طالب روایت کرده قال اتیت
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و مرأط من قومی فقلنا ان قوما منا حاد
 لما صدقنا الله ورسوله واقسموا ان لا یكلمونا فانزل الله تعالی انما ولیکم الله
 ورسوله والذین امنوا ثم اذن بلال الصلوة الظاهر فقام الناس یصلون
 فمن بین ساجد و راکع اذا سائل یسئل فاعطاه علی خاتمه و هو اکف خیر السائل
 رسول الله فقراء علینا رسول الله صلی الله علیه و آله انما ولیکم الله ورسوله
 والذین امنوا الذین یمیون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم اکفون و یتقوا الله
 ورسوله والذین امنوا فاق حزب الله هم الغالبون و جنابا لدی ما جد علی
 در جات فی الجنان در محامد الاسلام از کتاب جمع بین الصحاح الستة من البحر الثالث
 فی آخر ثلثه فی تفسیر سورة المائدة من صحیح النسائی فی قوله تعالی انما ولیکم الله
 عن ابن سلام همین روایت را بعینه نقل فرموده و در حق الیقین از جامع الاصول
 از صحیح نسائی از عبد الله بن سلام ترجمه این وایت باین عبارت ذکر کرده که ایما
 بخد مت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و گفتم چون با تصدیق خدا و رسول
 کرده ایم قوم ما از ما کناره می کنند و با ما دشمنی می کنند و سوگند یاد کرده اند که
 با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال این می نماز ظهر ازان گفت مردم
 برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی

سوال ميگردند نگاه سائلي سوال كرد پس علي عليه السلام در ركوع انگشتر خود را
 با و داد و سائلي بر رسول خدا خبر داد كه علي در ركوع اين انگشتر را بر مي دارد و حضرت رسول
 اين آيه را با آيه بعد بخواند باز فخر رازي از ابو ذر رضي الله عنه روايت کرده
 حيث قال وى عن ابن ابي خراجه قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يوما صلوة الظهر فسال سائل في المسجد فلم يعط احد فرفع السائل يده
 الى السماء وقال اللهم اشهد اني سالت في مسجد الرسول صلى الله عليه وسلم
 فما عطا احد شيئا وعلى رضي الله عنه كان كعافا ومي اليه فخصه اليه
 وكان فيما خاتم فاقبل السائل ختمه اخذ الخاتم فرأى النبي صلى الله عليه وسلم
 وآله وسلم فقال اللهم ان اخي ^{محمد} سألك فقال بياشرح لي صدك الى قوله
 واشرككم في امرى فانزلت فوانا انا طقا سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما
 سلطانا اللهم وانا محمد نبيك وصفيك فاشرح لي صدك وليك امرى
 واجعل لي وزيرا من اهل عليا اشد به ظمري قال ابو ذر فوالله ما اقر
 الرسول هذه الكلمة حتى نزل جبرئيل فقال يا محمد اقرأ انا وليكم الله و
 رسوله الى آخرها قال فهذا جميع ما يتعلق بالروايات في هذه المسئلة
 والله اعلم وتعلمي تفسيره وان سألني عني بن حكيم وغالب بن عبد الله فقل
 كذا فيها گفته اند كه ما عني بقوله سبحانه تعالى والذين امنوا الذين يقومون الصلوة
 ويؤتون الزكاة وهم كعون علي بن ابي طالب وصى الله عنه مرتبة السائ
 وهو اكبر في المسجد فاعطاه خاتم بعد ان گفته است اخبرنا ابو الحسن
 محمد بن القاسم بن احمد الفقيه انبا ابن محمد عبد الله بن احمد الثعراي انبا

روایت سوم فخر رازی
 از ابو ذر رضي الله عنه

محمد بن القاسم بن احمد الفقيه
 انبا ابن محمد عبد الله بن احمد الثعراي

فانا محمد بن عبد الله و صفياك فاشرح لي صدقك و يسر لي امرى واجعل لي و ذيرا
من اهل عليا اشد به ظمري قال ابو ذر فوالله ما استقر رسول الله ^{الكلية}
حتى نزل عليه جبرئيل فقال يا محمد اقرأ قال ما اقرء قال اقرأ انما وليكم ^{الله}
ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون
واين ابو ذر يهان ابو ذر است که در جامع الاصول از انفس از رسول مقبول
در شان ابو ذر روایت کرده ما اظلت الخضراء وما اقلت الغبراء اصدق لجة
من ذر شبه عيسى في رعه قال عمر افتخر له ذلك يا رسول الله
قال نعم فاعرفوا اخرجوا الترمذي و مولانا المجله عليه الرحمه تلخص روایت در
حق اليقين باین عبارت نوشته که تعلیمی در تفسیر روایت کرده است که وزی این عبارت
بر کنار جاه ز منم نشسته بود و حدیث نقل میگردناگاه ابو ذر رضی الله عنه حاضر
و گفت ایما للناس منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و و کوشش والا کر شود و هر دیدم باین چشم والا کور شود هر دو که می گفت علی قاید و بشو
نیکو کاران است کشته کافران است یارب می کرده شده است هر که او را یار کند جزا
هر که او را یار می نکند بدبستی که من نماز کردم روزی یک بار رسول خدا صلی الله علیه
و آله نماز ظهر را پس سائله در مسجدی که کسی با او چیزی ندارد سائل دست بسو
آسمان بلند کرده و گفت خداوند آگاه باشد که من سوال کردم در مسجد رسول خدا کسی
چیزی بمن نیکو و در آن حال علی در کوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل ب انگشت
کوچک دست راستش و پیوسته انگشت را در آن انگشت میکرد و سائل آید و انگشت را
از انگشت آنحضرت گرفت حضرت رسول نیز در نماز بود و آنرا مشاهده نمود

چون از نماز فارغ شد سر کسب آسمان بلند کرد و گفت خداوند ابراهیم را
از تو سوال کرد و گفت پروردگار اسینه مرا گشاده گردان و آسمان گردان
کار مرا و بکش اگر کسی را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان این برای من زیرا که
که آن روز من است محکم گردان بآن باز وی مرا و شریک گردان او را و در کار من پس تو
و عا او را مستجاب گردانیدی و با و خطاب دمی که بر وی محکم گردانم باز وی را
به برادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلا می بدهم خداوند منم محمد پیغمبر تو و پیغمبر
خداوند این پس بکش برای من سینه مرا و آسمان گردان برای من کار مرا و بگردان این
و زیری این اهل من که او علی است محکم گردان با و پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن
آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد
بخوان پس این برادر آنحضرت خواند و در تفسیر اهدی سطور است قال مجاهد
نزل الآية في حق علي تصديق خاتمة فضة وهو اكع قال ابن عباس
وقال ان بلاك اذن لصلوة الظهر فخرج النبي والناس يصلون فاذا
مسكين يطوف ويسال الناس فحاه النبي وقال هل اعطاك احدا
شيئا فقال نعم قال ماذا قال خاتمة فضة قال من اعطاك قال ذاك الرجل
القائم فظن اليه النبي فاذا هو علي فقال علي ارجع الى حال اعطاك فقال
اعطاك وهو اكع فنزلت الآية يعني مجاهد گفته است که نزول آیه در حق علی
بر این بطا است که تصدیق کرد آنحضرت با نكشته فقره در حالی که مشغول بر کعبه بود
و گفته است این را ابن عباس گفته است بدستی که بلال اذان گفت از برای نماز ظهر
پس حضرت سول خدا برین آمد و مردم نماز میکردند پس ناگهان یک مسکینی را آمد

در تفسیر اهدی از
مجاهد نقل شده

که از مردم سوال میکرد پس طلبید او را رسول خدا و فرمود آیا واکستی بتو چیزی می آید پس
 سائل گفت بل فرمود چه چیز گفت انگشته نقره فرمود که داد بتو عرض کن همین مرد
 که استاد هست پس نگاه فرمود بسو او ناگهان دید که او علی بن ابی طالب است
 پس فرمود که در چه کاری بتوانگشته را و او گفت در حالیکه بر کوه بود پس این آیه نازل شد
 و امام زاهد بعد ازین گفته آیه الا انکم صدقات منده و به زکوة می توان گفت
 و سیوطی در تفسیر منشور گفته قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله الآية اخرج
 الخطيب في صنفق والمفتري عن ابن عباس تصديق علي بالخاتمة وهو اكرم فقال النبي
 صلى الله عليه وسلم من اعطاك هذا الخاتم قال لا الا اكرم فانزل الله
 فيه انما وليكم الله ورسوله الآية وخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد
 وابن جرير وابن ابوشيبه وابن مردويه عن ابن عباس في قوله انما وليكم الله ورسوله
 الآية قال نزلت في علي بن طالب وخرج الطبراني في الاوسط وابن جرير
 عن عمار بن ياسر قال وقف على سائل وهو اكرم في صلوة فقطع فتزع خاتمة
 فاعطاه السائل فان رسول الله فاعلمه لك فنزلت على النبي صلى الله عليه وآله
 انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة
 وهم كعون فقراء هار رسول الله صلى الله عليه وسلم على اصحابه ثم قال
 من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم ال مني لاه وعاد مني عاداه واخرج
 ابوشيبه وابن مردويه عن علي بن طالب قال نزلت هذه الآية على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته انما وليكم الله ورسوله الآية
 فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل المسجد وجاء الناس يصلون

این حدیث در تفسیر
 آیه انما وليکم الله
 ورسوله است

بين اكم وساجد وقام يصلي فاذا سائل فقال يا سائل هل اعطاك الله
 قال لا الا ذلك الراكم لعلي بن ابي طالب اعطاك خاتمه واخرج ابي حاتم
 وابو الشيخ وابن عساكر عن سلم بن كهيل تصدق علي بخاتمه وهو راكم
 فنزلت انما وليكم الله ورسوله الآية واخرج ابن جرير عن مجاهد قوله
 انما وليكم الله ورسوله الآية نزلت في علي بن ابي طالب تصدق وهو راكم
 واخرج ابن جرير عن السكا وعيينه بن حكم مثله اخرج ابن دويه
 من يثق الكلبي عن ابي صالح عن ابي عبيد الله قال قال عبد الله بن سلام وهو
 معه من اهل الكتاب بنى الله عند الظهر فقالوا يا رسول الله ان نبينا
 قاصية لا نجد احدا يجالسنا ويحاطبنا دون اهل هذا المسجد وان
 توصلنا لمأراؤنا قد صدقنا الله ورسوله وتركنا دينهم وظهور العدو
 واقسموا ان لا يحاطبونا ولا يواكلونا فشق ذلك علينا فبينما هم يشكون
 ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ نزلت هذه الآية على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون
 ويوتون الزكاة وهم كاعون فودى بالصلاة صلاة الظهر واخرج رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الى المسجد الناس يصلون بين اكم وساجد قائم
 وقاعد اذا مسكين يسأل فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام
 اعطاك احد شيئا قال نعم ذاك الرجل القائم قال على اي حال
 اعطاك فقال هو راكم قال ذلك علي بن ابي طالب فكبر رسول الله
 صلى الله عليه وآله ولم عندك وهو يقول من يتولى الله ورسوله

والذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون واخرج الطبراني وابن جرير وابن عساکر
 في المعرفة عن ابي نافع قال قلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم هو
 ناثر ويوحى اليه فاذا حية في جانب البيت فكرهت ان اتيه على افاو
 النبي صلى الله عليه وسلم وخضت ان يكون حيا اليه فاضطجعت بين الحية
 وبين النبي صلى الله عليه وسلم لئلا كان منحا سوء كان دونه فكتبت عنه
 واستيقظ النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول انما وليكم الله ورسوله
 والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون الحمد
 لله انكم انتم لعل نعمته وهيناله الفضل الذي اناؤه واخرج ابن جرير
 عن ابن عباس قال كان علي بن ابي طالب قائما يصلي فمر سائل وهو كفا عطا
 خاتمة فنزلت هذه الاية انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين
 لا خوند عليه الرحمة ورحم اليقين فرمودة وسيد بسند باسبار وخرزاسي وسند
اقول بله بسند روز خوشتر في بيضا ونيشاپور في ابن السمع وواحد في ابي
 وسماع وبيهقي في نظير في صاحب مشكوة ومولف مصابيح وسائر مفسران
 ومحدثان خاصة عامه از سدي في مجاهد وحسن بصر واعمش وعقبة بن ابي حكيم و
 بن عبد الله بن قيس بن الربيع وعجالة بن يعقوب ابن عباس وابو ذر و جابر بن عبد الله
 روايت کرده اند و حسان شاعر وغيره بنظم آورده اند فاضل شيرازي در
 سفينة النجاة نوشته در روايت اخبرني از زمندگوست که در آن روز حسان
 بن ثابت درين باب شعري چند گفته و ان شعر را در مناقب خود آورده و در
 از ان بيتها اين است فانت الذي اعطيت اذ كنت اكله فذلك نفوس القوم

يا خير راكع فيك الله خير ولاية وبنها في محكمات الشرائع وازا يحتم
وضوح شد که غرض شیعیان اتفاق مفسران و محدثان بر روایت اول این آیه است شأن
امیر مومنان خاصه قائل شدن بکافه شأن باراده آنحضرت بر وفق روایت اکثر
قائلون خلافا لما رویه فی الصحاح و ما یجد حذو هاتر لکتاب المعتبرة بانها
فی شأن المومنین کلمه فخر رازی فی تفسیر کبیر گفته که درین آیه دو قول است اول آنکه مراد
عامه مومنین و بنا بر این را که چون خاضعون بجمیع اوامر الله و نواهییه مراد اند و بر مبنای
در کشف گفته است و هم را که چون الواو فیه الحال ای بعملون لک و فی حال الروع
و هو الخشوع و الاخبات و التواضع لله اذا صلوا و اذ کوا و قیل هو حال
یوقون الزکوة بمعنی یوتونها فی حال کونهم فی الصلوة و انما نزلت فی علی
حین سأل سائل و هو اکرم فی صلوته فبذل الخاتمة کانه کان رجلا فی خصره
فلو یتکلف الخلع کثیر عمل تفسد بمثل صلوته فان قلت کیف صح ان تكون لعل
رضی الله عنه و اللفظ لفظ جماعة قلت جئی بمثل لفظ الجمع و ان کان
السبب به رجلا و احدا لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه لبعینه
علی ان سجد المومنین بحسب ان یکون علی هذه الغایة من الحرص علی البر
والاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لیس لهم امر لا یقبل التاخیر و هم فی الصلوة
لیربوخروا فی الفراغ منها و باز فخر رازی گفته که قول دوم آنست که شخصی خاص را
و قایلان باین قول اختلاف کرده اند پس اقول ان آنست که حکمیه وایت کرده است
که این آیه در شأن ابی بکر نازل شده دوم آنکه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده
اول فخر رازی زنجشیری چنانکه می بینی قول اول را که در دایره است حق عا

مومنين ديگر اقوال مقدم داشته اند و قد تبهما ابن حجر حيث قال و كذلك
 الاجماع على نزولها في علي فقد قال الحسن بن ابيك به جلالة و امامة
 انها علمة و موافقه ان الباقر ع قال في جواب من سئل هل نزلت الآية في
 علي صراحة كرامة قد اختلفوا في الناصب فاضل شيرازي في جواب ابن حجر گفته
 آنچه حاصل آن اينست كه اولاً نسبت اين في الحسن ثابت است و ثانياً بر تقدير تسليم
 اجماع مفسرين و ايات محدثين بخبر يك كس چه اعتبار دارد و ثالثاً حال حسن نسبت
 بعلی بن طالب ع مختلف فيست چه جمعي او را از دشمنان علی ميدانند بواسطه
 سخني چند ناشايسته كه از مشهورست و ابي الحسن الحديدي در شرح نهج البلاغة گفته است
 كه آواز كسانيست كه دشمن علي بودند و مذمت آنحضرت مي نمودند و روايت كرد
 از حماد بن سلمه كه حسن بصر گفت اگر علي در مدينه ناخوشك ميخورد بهتر مي بود براي او
 از آنچه تركيب آن بشد ديگر گفته كه آواز جمله آنان بود كه اختيار نكردند همراهي آنحضرت
 ديگر گفته كه مرويت كه حسن وضو مي ساخت و از وضو اس آب بسيار ميريخت آنحضرت او را
 بر اين امر شرفش فرمود گفت آنچه شما مسلمانان امير المومنين ريخت زياده از اين بود
 آنحضرت فرمود بد آمد ترا از كار من حسن بصر گفت آري پس علي گفت هميشه آنرا رده
 و دلكير باشي **قول** اما روايتي كه ابن حجر و فاضل ناصب بر روايت مجروحين حضرت
 ابی جعفر محمد بن علي الباقر نقل كرده پس حالش قريب متضح خواهد گرديد لنقد قبل
 ذلك ما يكشف باجالها عن سوء حالها **فأقول** في الجواب عما قاله الفاضل
 الناصب سلافة و كيفما كان تعصبات اين فرقه مخالفين جا حد فيضائل المطالبين
 بنظر انصاف بايد ديد كه روايات متفق عليها كه خود با سانيد كثيره و ايتي دارند

پس پشت انداخته حجت انفضیل علی بن ابی طالب گاهی جمیع مومنین را مورد نزول آیه
 قرار میدهند و گاهی ابو بکر را خاصه مورد نزول آیه قرار میدهند و اقوال شاذه
 منکره را مثل قول ابو بکر ثانی ملقب بنقاش هم عکس رکیس انصاف است خود می آرند
 و حال آنکه هرگاه اخبار فضیلت ائمه علیهم السلام را بر روایت بعضی شیعیان می شنوند
 مبادرت بتکذیب آن می نمایند چنانکه شیخ رحمة الله است از علما عامه را مارات
 وضع اخبار ذکر کرده منحا کون الراوی افضیا مثلاً والحديث فی فضائل
 اهل البیت و فی ذم من جاربهم خود اخبار اهل سنت را در فضائل صحابه عامه و خاصه
 ابی بکر اگر چه بعضی اهل سنت بآن متفرد باشند معول علیه می پندارند حال آنکه اگر شیعه
 متهم بکذب در فضائل بسبب محبت ائمه علیهم السلام نیست خصوصاً ما خارج و فوا صبیح
 بوضع در فضائل ثلثه بخت آنها بطریق اولی خواهند بود و لما افتون ذلك
 فی سبب سباب من الرهبة والرغبة لویاسة خلفاء الجو والناس علیهم
 صلوات الله کافی کلینی از سلیم بن قیس را می یافور است که عرض کرد من خدمت ابی بکر
 علیه السلام که من شنیدم از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا
 مخایر آنچه در دست مردم است و از انجناب شنیدم تصدیق روایات سلمان و نظرات
 و دیدم در دست مردم اشیا کثیره از تفسیر قرآن و اخبار منسوبه به پیغمبر خدا و آنحضرت
 حکم بخلاف آن می نمایند و اعتقاد آن دارند که همان باطل است آیا لمان می فرمایند
 که مردم بر رسول خدا دیده و دانسته دروغ بسته اند و به رأی خود قرآن را تفسیر
 کرده اند پس حضرت امیر متوجه بمن فرمود که پرسید پس باید که بعضی جواب در دست
 مردم حق است و باطل و درست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص حکم و تشابه

و حفظ و و هم و تحقیق که دروغ بسته شد بر رسول خدا و عهد آنحضرت تا آنکه ایستاد
و خطبه خواند و فرمود ایها الناس قد اکتثت علی الکذابه فمن کذب علی متعمدا
فلیتبؤ مقعده من النار و بعد از آن دروغ بسته شد بر آنحضرت بعد عهد آنحضرت
و اما تا که الحکام من ابی بعة کا خامس لهم دل مردیست که منافق بوده است
بنظایر اسلام را اظهار کرده و بتضع میجو است که آنی را بر سر کار آوردند در دروغ
بر او گناهی می پذیرفت نه حرجی بر او خود در آن می انگاشت پس اگر مردم میدانند که
این منافق است و کذاب او چیزی را قبول نمیکردند و باور نمیکردند و لکن حق قالوا
هذا قد صحت رسول الله این کس صحبت رسول خدا رسیده و انجناب دیده و
روایات را بگوش خود شنیده پس چنین گوی خورده با قوال او گردیدند در حالی که
نمی شناختند حال آنکه خبر داده بود حق تعالی پیغمبر خود را با آنچه خبر داده بود و صفت
نموده بود آنرا را با آنچه وصف نموده بود فقال عز وجل و اذار ایتهم تعجبک
اجسامهم و ان یقولوا التسمع لقولهم ثم یقوابعد فتقربوا الی ائمة الصلا
و الدعاء الی النار بالزور و الکذب فایمتان فولوهم الی اعمال و حملوهم علی
قاب الناس و اکلوا بهم الدنیا و اما الناس مع المملوک و الدنیا الا من
عصم الله فهذا احد الاربعه انتقمه قد الحاجة من کلامه و این امر است
وضیح که قطع نظر از روایات عقل هم حکم بآن میکند و تجربه بآن شاید است و اهل سنت هم
در سباب وضع مثل آنرا ذکر کرده اند شیخ ابلسنت حمه الله سکه در مختصر تریب الشریع
در اصناف و ضاعین نویسد الصنف الخامس اصحاب الاغراض الدنیویة و قصا
و اصحاب الامراء و قصه غیاث مع المهد که خود هم بآن اشاره نموده شاید بر آن

ونيز از اصناف ضا حین اصحاب هوا و بدیع را شمرده قال فهو ضحوة من هذا
 وتلبا لمخالفيهم پس اگر اهل سنت نواصب است برای نصرت مذمت و بی سبک و واضح
 و دلیل الایح از عا نزول آیه کریمه بحق ابی بکر با سباب مزبوره نمایند لایق صفا
 نخواهد بود با خصوص هرگاه حکما نخله شان در روایات چندین بیان بلکه همین
 راویان عامه عمیا قدح جمع نموده باشند پس مخفی نماند که فاضل تا صحت در معارضه
 روایات متفق علیها روایت ابو بکر نقاش را ذکر نموده حالش بنیت که این خلکان
 در وفیات الاعیان علی ما نقل عنه جماعه من الاعیان در بیان حال این کوی و صلی
 که اسما و وصفا بابی بکر مناسبتی دارد گفته ابو بکر محمد بن الحسن المقرئ المعروف
 بالنقاش او صلی الاصل البغدادی المولد والمنشاء کان عالما بالقرآن
 و فحیثه صنا کیر یا سانید مشهوره و قال لبرقانی کل احادیث النقا
 صنا کیر الیس فی تفسیره حدیث صحیح ذکر فی وجه تسمیة بالنقاش انه
 نسبة الی من ینقش السقوف و الحيطان کان ابو بکر المذکور فی صباه
 امره من یتعاطی هذه الصناعة فعرف بها و قال انه توفي يوم الثلاثاء
 و دفن يوم الاربعاء ثلاث خلون من شعبان سنة اثنين و خمسين و ثلثمائة
 انتهی مختصرا و بعضه فاضل از تاج الدین عبد الوهاب یکی از طبقات شافعیه
 در ترجمه همین بکر نقاش نقل کرده و مرتب تصانیفه کتاب شفاء الصدود
 فی تفسیر و فیہ ضوء علی اکثره ضعفه و انتهی مختصرا و نیز فرموده است
 که شیخ جلال الدین سیوطی در سال مسیاه بفواید کامنه بعد از نقاش گفته
 قال لذهبی فی المیزان صا رشیح المومنین فی عصره علی ضعفه

منه
 روایت
 ابو بکر نقاش

وحدثنا بئنا كير قال بن الشيرازي انه ليس بثقة فيسره گاه محققين است
 حالش باين عنوان نوشته باشند که وایت مختلفه او که نسبت داده است آنرا با امام
 محمد باقر عليه السلام و حاشاه عن ذلك الا لتقيه لما ثبت من مذهبي بالضرورة
 و روايت عكرمة دروغ گویا بر عباس و هو همی کان یكذب علیه كما سياتر مقابل
 روایات شیخ الاسلام اهل سنت با ساینده متعدد از ابن عباس که از روایات
 متفق علیها بین الفرقین است ستم بر جان انصاف کردن است و حدیث ترجیح تقدیم
 جمیع بر تعدیل مختص است تبعادل هر دو قول و آن درین مقام مفقود است با آنکه
 قول بعضی از سنت در باره تعلیمی که او حاطب البلیل است صریح در جرح نیست و نسبت
 استقطار و ایت از پایه اعتبار بمطابقه اهل سنت بعید از اعتبار قال اخي لم اعظم
 دام ظله المکرم پس بنظر انصاف باید دید که تعلیمی که مدوح ابن خلکان است نظر بر
 متضمنه ولایت حضرت امیر علیه السلام حاطب البلیل باشد و نقاش شدن قماش که مناکیر
 روایت میکند مدوح با پس بمقتضا ثبت العرش ثم نقش اول محمد و حیت
 نقاش و صحیح و ایا نقش ثبت باید نمود بعد از آن بنقوشن به یوه اشارت است
 باید کرد اگر چه کلینی بابو بکر بود نزد شاه صاحب معتد باشد لکن به وایت ابو بکر
 جوهری را باید که نیز اعتماد باید کرد و فرقی که از جوهری تا بنقاش است پوشیده نیست
اقول کیفما کان استناد به وایت ابی بکر نقاش و عکرمة سر کرده خوارج او باشد
 از قبیل مستشهاد الثعلبی نیمه است و لایق صغایست حق نیست که حدیث ابو بکر
 بر حضرت امام ابو جعفر علیه السلام و روایت عکرمة بر ابن عباس مغتری است
 و بر تقدیر تنزل محمول بر تقیه از خلفای جوهر و بنی امیه در کتاب کافی کلینی

صاحب
 شیخ
 کلینی

مذکور است که ابو بکر مسروق که یکی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود بنی برکت نمود
 که من با مردم گفت می کنم و بر اثبات حقیقت نبوت ایشان احتجاج می نمایم بقول خدا تعالی
 شانہ عزوجل انما ولیکم الله ورسوله الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
 ویؤتون الزکوة وهم کاعون ایشان در جوابی گویند که این آیه در شان قوم مسلمین
 نازل شده پس اشتیاق می رسد معلوم بود از آنکه گفت گو درین آیه و شبهه آن بکار آنکه ذکر کردم
 لکن ایشان ساکت نشدند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هرگاه این معنی را متوجه
 پس دعوت کن ایشان را بسوی مباحله گفتم چگونه مباحله کنم پس آنحضرت کیفیت مباحله
 بیان فرموده را وی می گوید پس قسم بخدا که نیافتم احدی از مخالفین که اجابت این معنی
 نموده باشد و روایت عکرمه به نزول این آیه در خصوص ای بکر اغواب شایسته
 و بلا شک از جمله احادیث مذکور است که قد ضعیفوا من اخبار فی فضیله ای بکر
 قال السدک حدثنا ان الله اتخذ لابی بکر فی علائین قبة من یاقوته
 بیضاء معلقة بالقدرة الی آخره و فیہ محلا لزارع و الحبل فیہ علی الزارع
 و هو ما صنعت یداه هو کذاب بضع الحدیث و عمن یلقف ما یا فکون
 و حدیث ابن عباس لما نزلت اذا جاء نصر الله و الحدیث فیہ ان الله جعل ابی بکر
 خلیفة علی بن ابی الله و آخره فاطاعوه و الله فرشت او لا یطعم فیہ عمر الکرده
 و یبطله الحدیث صحیح و دلیل بر موضوع بودن این روایت است که عکرمه از ابن ابی نعیم
 خوارج بود کما نقل بعض الا فاضل عن الشهرستانی قال بهین جنت مسلم صحیح
 از روایت نیاروده و ایضا روایت او بنصیر بن بعضی تحقیقین اهل سنت است
 صحیح سیاق بود بعضی فاضل از تهذیب الکمال فی اسماء الرجال در ترجمه عکرمه

بسیار صحیح است
 کیفیت روایت

نقل كرده قال الحاكم احتج بحديثه الأئمة القدماء لكن بعض المتأخرين
 اخرج حديثه عن جبر الصالح باللاترازمة اين است كه چو خدا صد انذار
 از محققين اهل سنت تصريح بتكذيب عكرمة نموده اند بلكه او را يكذاب ملقب ساخته اند
 و اين بار مني است اصح موضوع بودن و ايت وقال السندي وللوضع امارات
 منها ان يصرح بتكذيب او يجمع كثير عتيع في العادة تواطوهم على الكذب
 و ما محمد بن كزيب بگو اهي جمع كثير باثبات ميرسيم فقد نقل الفاضل المزي
 سعيد مشكور عن جماعة من الجمهور تكذيبه بالكذاب تلقيبه منها انه قال
 بن ابراهيم عن الصلت بن دينار اني سمعت المجنون قال سالت محمد بن سيرين عن
 عكرمة قال مايسون ان يكون اهل الجنة ولكن كذاب ومنها انه قال و
 بن خالد سمعت يحيى بن سعيد الانصاري ايوذ كرا عكرمة فقال يحيى كان
 كذابا و قال ابو بكر الاسمعي عن هشام بن عبد الله بن عكرمة المخزومي
 سمعت ابن خثيب يقول رأيت عكرمة مولى ابن عباس كان غير ثقة و عمره
 بين الزيادة مات كثير عكرمة مولى ابن عباس في يوم واحد فشهد الناس جنازة
 كثير و تركو جنازة عكرمة قال الواقدي قال خالد بن القاسم عجب الناس
 لاجتماعها في الموت و اختلاف رأيها عكرمة يظن انه يرى رأي الخوارج يكفر
 بالبيطرة و كثير شيعي يؤمن بالرجعة و نقل عن ابن خلكان انه قد تكلم فيه
 الناس و انه كان يرى رأي الخوارج قال عبد الله بن الحارث دخلت على ابي عبد
 بن عباس عكرمة على بابيه مكثت كتافا فقلت اتفعل هذا لمو لا كرم فقال
 ان هذا يكذب على ابن و ان صاحب طبقات نقل كرده كه او در ترجمه اش گفته كه

كتاب

نسخه
 امانت
 نشان

در

وجميع علوم يدطو في دشت جزا آنکه متهم برائی خوارج بود آن را می باطل است و مولا
 خود نیز نسبت میکرد و آن کذب بود که بر ابن عباس نسبت بنابرین و عرض جمع
 و تزییف ایتمه افتاد امام مالک و یحیی بن سعید انصاری بر وی انکار بلیغ دارند
 و از عجب امتدین عمر منقول است که اگر به ای باطل حروریه قایل نمی شد هرگز
 حدیث وی عالی بود و می شایست در طلب و ایت از وی اندوخت و در رنج سفر کشید
 و از قول کربانی شارح صحیح بخاری نقل فرموده آنچه محصلش اینست که او گفته که
 وجه اول در طعن بر عکرمه که اشد وجه است اینست که از ابن عمر روایت که گفت
 بشارع لا تکذب علينا كما يكذب عكرمة على ابن عباس و آیات عدید
 درین خصوص فرموده بعد آن گفته است که وجه ثانی طعن است در عکرمه با حقیقا
 را می خوارج پس این سبب از اسوئ محمد بن عبد الرحیم نقل کرده که او از عکرمه
 غضبناک بود بعلت آنکه عکرمه بر بنجده حرور و وارد شد پیش شاه نزد و
 رحل اقامت انداخت ثور جمع الی ابن عباس فقال قد جاء العبد قال فقام
 یحدث برای نجدة و قال کان یحدث اول من حدث را می لصغریة و قال
 ابحرا حاکم قلت لاحد بن جنبل کان عکرمه ایا حیا فقال انه یقال کان صغریا
 و قال ابو طالب عن احمد کان یروی الخوارج الصغریة عن اخذ اهل و
 و قال علی بن المدینی و یقال انه کان یروی الخوارج نجدة الی ان قال و لاجل
 هذا ترك مالك و قال مصعب بن الزبير انه کان یروی الخوارج و زعم ان
 عبد الله بن عباس کان علی هذا المذهب لک غیر ذلک مما یدل علی صراة
 علی تلك الطريقة الخبیثة و اخذ اقوام من الخوارج عنده کذب الی

یدل علی تصدیق ما قال صاحب الملل والنحل وعلی تکذیبه فی وایاته کما
عن غیره ایضاً ودر وجه ثالث گفته وکان یاتی الامراء یطلب منهم لم یترکوا
الاخرج علیه قال انه قال ابو نعیم قدم علی الوالی باصبعان اجازه بثلاثة الا
در اهلهم قال هذا جمیع قبل فیه من القدر واین هم نامرات وضع ست زیر که سند
نوشته است الصنف الخامس اصحاب الاغراض الدنیویة كالقصاص واصحاب الاموال
پس الحال اهل سنت اختیار دارند خواسته باشند عکرمه دروغ گو بگویند واز روایت
نزلت الاية فی ابی بکر دست بشویند اگر خواسته باشند جمع کثیر از مشتای خود
در تکذیب عکرمه کاذب پندارند ز هر طرف که شوکشته شود و سلامت لکن شق اول
نزد هر عاقل متعین است زیرا که در شان ابی بکر در هیچ روایتی غیر روایت عکرمه در حقیقت
روایت نیست بلکه ادعای محض افتراء و بیست و دو کتابی از کتب خاصه عامه منقول نشده
که ابی بکر تصدیق بانگشتر در حال رکوع نموده باشد و بگویش بیح بشر نخورده که چنین
حکایتی رو داده باشد بلکه قول عکرمه هم صرح بان نیست لاجواز اراده الخضوع
من الركوع كما حمله على ذلك اهل فخلته بالنسبة الى المومنین كافة ارضی صدق
علیه الرحمه وحق عمر بن الخطاب وایتی نقل فرموده بقوله روی عن عمر بن الخطاب
انه قال والله تصدقت باربعین خاتماً وانا ذاکع لی نزل فی ما نزل فی
علی بن ابی طالب فما نزل یعنی عمر بن خطاب گفت قسم بخدا که من چهل انگشتر در حال
رکوع تصدیق نمودم باین امید که نازل شود در باره من آنچه نازل شد در حق علی
بن ابی طالب پس چیزی نازل نشد لکن چه بنویسد که نقد مقصود بکف نیاورد و واحد
از مخالف موالف ادعای نزول آیه هم در حق او نکرد و گویا این مرد سفیه چنین گمان داشت

که محض دادن انگشته علت نامه نزول آیه وافی هدایه بود و این تفهیم که خلوص نیست
 طاعت و عبادات معتبرست تصدیق همانست که مقرون به نیت قربت باشد
 نه آنچه مشتمل بر قصد فاسد جلب منفعت و حسد و عداوت و مقابله پیشوای امت باشد
 آیا بگوشتش نخورده بود قول و تلک انما یتقبل الله من المتقین پس بچنین نیت
 فاسد باز روی محال گردن و راز کردن ثمره بغیرند است نیت و لطیف ترست
 که بعضی نقل کرده اند که صاحب خصائص محمد بن طبری از علما اهل سنت تقلید
 پیشوای خود گفته که من چهل مرتبه در حالت رکوع انگشتی خود را در راه خدا
 باین آیه نزول و تمنا تصدیق نمودم تا در شان من بچشمی که در شان امیر منان نازل
 نازل شود لکن هیچ آیه نازل نشد و نعم ما قیل هرگاه چنین کسی ایام قطع
 نزول محی چنین آیه را که مشعر بجلالت سفاست بل کفرست بذل داشته باشد
 است اینها که هرگونه طامع و راغب مال و عزت دنیا بودند چگونه ساعی این مقصد
 نباشند و آرزو نکنند که صحبت ظاهری پیغمبر را دریافته بودند مگر حقیقت
 که نقصان اسلاف او و ما بعدش از خفت عقول آنها واقع شد و هیچ فایده بهتر
 نگشت **اقول** گو یا جرات داده است اینها را قولش میزدی که در توجیه ضعیفه
 جمع گفته که اگر چه آیت در شان علی بن طالب نازل شده لکن ضعیفه جمع برای آن
 نازل گشته که هر کس مثل عملش بجا آورد بمثل ثوابش فائز شود لکن این تفهیم
 که از مماثلت تا مماثلت به فرق از آسمان تا زمین است مماثلت حقیقیه آنست که
 در نیت صادق و عمل خالص باشد و آن البته باعث قبول عمل و فوز ثواب
 فی حساب و مصداق آیه اینست علیه السلام اندوه و هو الله فی صیغه الجمع

چون پیشوای
 را در حق و
 بر او بود
 در هر
 خفت
 رستن
 و فخر و کبر
 یافتن باینجه
 پیغمبری

کما سینکشف و دیگر مماثلتی که در محل به نیت فاسده باشد زیرا که اگر چه در حدیث
 مماثلت ظاهر می متحقق باشد لکن هذا مما یضرب به علی صاحبیه یكون
 وبالا علیہ ازین وایات لایح گزید که فضیلتی که ازین آیستفاد می شود بمشابه
 در نظر با واضح بود که هر یک از اصحاب اهل سنت در آرزوی تحصیل آن سببی بود
 لکن اختلاف اهل سنت در صحت ابطال این فضیلت برآمده که بحکمیت را در تلاقی بدست
 بران بسته اند که لالت آیه روح و صبی نمی مختار از پایه اعتبار ساقط گردانند بلکه این
 عمل خیر را در پیروان نقض و ضعیف جلوه گر سازند و از اینجا است که فخر رازی و تفسیر
 و عبد العزیز دهلوی در تحفه مشرقه بتقلید نصر الله کابلوی در نقض و لالت آیه
 و اثبات نقض العیاذ بالله برای علی بن ابی طالب کوشیده اند و سیلوح
 عما قریب و کیفما کان حکم نزول آیه در شان ابی بکر کما زعمه عکرمه متابعو کتابا
 اخی المعظم و ام ظله المکرم اعجاب العجاست چه اولاً ایمان شان و ثانیاً عدم اتیای
 زکوة در حال کوع و اقامت صلوة قبر و چه شروع معلوم است و بمرتبه شیوع
 پس حکم بار او و ایشان از قبیل تحریف کلام از مواضع آنست انتمی قوله
 و محدثین اهل سنت قاطبة تعلیمی و وایات او را بجمعی نمی شمارند و او را حاکم
 لیل قرار داده اند که در طب یا بس تفرقه نمی کنند الخ اقول فما نقموا منه
 الا لكونه دجاء و می او وایات المطابقة له وایات الفرقه الحق الا ما
 فی فضایل اهل البيت لعدم تعصبه و الا فكونه من مشایخ اهل السنة
 المعتبرین مما لا یخفى علی خدیج و از اینجا است که روایت عکرمه از ابن عباس
 افتراء علیه و تفسیر خود مطابق روایات اهل سنت نیز ذکر کرده و روایت عکرمه

در فضیلت روایتی

قال سالت ابا جعفر عن قوله انما وليكم الله قال هم المؤمنون قلت فان
 اناس يقولون هو علي قال فعلى من الذين امنوا هم وكتاب خود آورده اما و
 ابوذر رضي الله عنه پس بيهان وايت كه ثعلبي نقل كرده از تفسير كبريانه مي نيز انفا
 منقول گشته پس تفرقه در ميان او و ديگر اهل سنت چه با كه و حاطب ليل باشد ديگر
 اگر از چنين وايت ابوذر دل اين ناصبي مي شود بايد كه امام المشككين را نيز مطعون سازد
 و روايات او را بخوي شمارد و جناب خوي ام طاه العالي در جوابش فرموده شده اند ثعلبي
 از شايه مفسران سنين است اگر وايت او را اين بخوي بخزند و پيش مثل سيب و غيره
 رواياتش را نقل مي كنند حكم بعد تمسك نمي كنند و اگر فقط ذكر روايات مطابقه
 مذهب شيعه باعث عدم صحت روايات او شود پس جمع بين الصحيح و ديگر كتب اسلام
 او نيز غير صحيح باشد و هذه مصيبت عظمي من مصائب النواصب باجماع قاضي شمس الدين
 بن خلكان در بيان احوال ثعلبي ميگويد كان وحده مائة في علم التفسير و صنف
 التفسير الكبير الذي فاق غيره من التفاسير وله كتاب العرائس في
 قصص الانبياء وغير ذلك ذكره السمعاني وقال يقال له الثعلبي و الثعلبي هو
 لقب وليس بنسب قاله بعض العلماء وقال ابو القاسم القشيري يات رب
 و المنام هو خطبتي و مخاطبه فكان في اثناء ذلك ان قال الرب تع اسمي اقبل الرجل
 الصالح فالتفت فاذا احمد الثعلبي معقب ذكره عبد الغافر بن اسماعيل الفارسي في
 كتاب سباق النيسابور و اثني عليه قال هو صحيح النقل موثوق به حدث عن طاهر
 بن خزيمة و الامام ابن بكير بن محمد بن المقري كان كثير الحديث كثير الشيوخ انتهى و جلال الدين
 عبد الرحمن بن كمال الدين سيبويه و ربيعة الوعاة ميگويد احمد بن محمد بن ابراهيم النيسابوري

مع ثعلبي از
 وفات الاحيان
 ابن خلكان

مع ثعلبي از ربيعة الوعاة
 سيبويه

ابو الحسن الثعلبي صاحب التفسير والعرائس في قصص ما كبريا حافظا للغة بالغا
 في العربية روى عن ابى طاهر بن خزيمة و ابى محمد المخلدي اخذ عنه الواحد وتوفي
 في الحرة سنة سبع وعشرين اربع مائة پس از اينجا كذب اين كاذب در قول خود
 و محدثين اهل سنت قاطبة الخ واضح شد انتم هي و قريب همين مضمون در تاريخ ياحي
 كلام ميكند در اينجا بدو اتفاق قاطبة محدثين مذمت ثعلبي با وصف ثوثيق جمعي
 از شايع خود بي محابا ميگردويد و هر چند ويت خدائي عز وجل با اعتقاد اهل حق
 و يقظه هر دو حال باطل است لكن بنا بر اعتقاد اهل سنت هر گاه ويت او
 در حال بيداري مجوز باشد در حال خواب بطريق اولي مجوز خواهد بود و قد صح الفاضل
 القنوجي في كتاب نحر المذاهب بمثل هذه المناصات و اعتقاد جمع من اهل السنة
 عليه السلام هر گاه مثل شيطان پيغمبران و تركير مثل بخداي عالميان بطريق اولي و
 نخواهد گرفت پس كس كه امام قشري اهل سنت گواهي بخداي عز وجل در باره صلاح
 بودن او نقل کرده باشد و گواهي بچكس بالاتر از گواهي خدا نمي تواند بود حدث او را بگو
 خدا خود را از پايه اعتبار ساقط كردن است پناه خدا او چنين اعتقاد
 بجا و هر گاه خليفه ثاني سنيان بر كلام سيد عالميان بكيان حسارت ايراد ميگرفت
 و بر عزم باطل آنها خدا تعالي وحي را مطابق قول عمر بر او نازل مي فرمود پس و ان و اگر
 صديقه جبهه بالا تر رفته حسارت بر تكذيب خداي خود بيفتاد به نيم نصيحه سلطان استم
 ر و اوارد و زنده لشكر يا نش هزار مرغ بپيچد بنمايند جا تعجب نخواهد بود و قال
 بعض الافاضل اگر خطاب طيب بيل موجب ضعف و انحطاط مرتبه ثعلبي بوده باشد

من ثعلبي تاريخ
 ابو الحسن ثعلبي
 بن ابي محمد النسياني
 المفسر المشهور
 و اعظم را ساني
 و المعروف بالدين
 فاق نفسه الكسبي
 قلت كذا قيل
 من بعض وجه
 تفاضل اخذ في
 منها بفضيلة
 عند اهل البيت
 في قصص ما كبريا
 و السمع

نسخه

لازم آید که موجب ضعف قتاده نیز بوده باشد و تهنید الیکمال فی ترجمه قتاده
عن الشعبی قال هل رأیت قتاده قال نعم رأیتہ کحاطب لیل و قال سفیان
بن عیینہ قال الشعبی لقتاده حاطب لیل حال انکذا قتاده انما عاظم من
اہل سنت بود و روایات او در صحیح بخاری بسیار موجود و اما قول بیشتر روایت
در تفسیر کلبی است عن ابی صالح و حمی عن مایروی عن التفسیر عندہم قاضی
شمس الدین بن خلکان در حال کلبی گفته است کہ کان الکلبی من اصحاب عبد اللہ بن سبا
اقول یکلام دو ہو اندازد اگر قول ابن خلکان معتبر است پس قول او در جرح و تبیل
ہم معتبر خواهد بود قال بعض الافاضل قال بن خلکان ابو نصر محمد بن المسائب
الکلبی الکوفی صاحب التفسیر و علم النسب کان اماماً فی ہدیین العلمین و ان
تہذیب الیکمال نقل فرمودہ کہ از کلبی جمع کثیر از اہل سنت و اہل بیت کفایت داشت قال فی
ترجمہ دوی عنہ اسمعیل بن حیادہ بن اسلم و الحکم بن عیاد و حاد بن
و ذکر جماعۃ کثیرہ پس بر کلبی طعن است بر این جماعہ کثر قال اخی المعظم دام
المرکم اما انچہ در بیان حال کلبی بہ نباح کلبی سرانیدہ پس ثعلبی و ابی فرورہ را
فقط از کلبی نقل نکرده معنی این روایت معاصر بر روایات صحاح ایشان و غیرنا
پس بتقدیری کہ عدم ثوق کلبی ثابت شود اخلال و رجحت و ابی کہ علقاۃ
ابن خلکان فقط بودن او از اصحاب عبد اللہ بن سبا نقل کرد و از ان لازم نمی آید
کہ او در جمیع عقاید مثل ابن سبا باشد یا نہی بدینی کہ اشاعہ در باب وجود مخالف شیخ خود
ابو الحسن شعرانی و ایضا ہر گاہ قاضی ابن خلکان در باب نقل توفیق ثعلبی نا صوب
نباشد چہ آور بیان حال کلبی صادق باشد و نیز قاضی مزبور ابی مسلم را تشیع نسبت داده

بانتگ کردن بیدار. بالک و بانف

وقال فقال لي هو لقب
وليس من منقول بعض
العلماء ان الاستاذ
بالقسم المتفسي في
قال ايت رب القرة
في المنام هو علي
واخاطبه كأنه انما
ذلك ان قال بيا
استقبل الرجل الضاح
فالتفت فاذا هو عليه
مقبل كره عبد الغافر
في سياق تاريخ نيسابور
واثنا عليه قال هو
مجدد النقل ووثوق به
سنة التسعين
وكان
رحمه الله تعالى ١٢

و ترمذی ابن ماجه اور از ثقات اهل سنت استند و فخر رازی در آیه من انفق هه قبل
 الفقه نوشته قال الکلبی قلت هذه الاية في ابی بکر و این منافات تام با فضل علی
 دارد و مع هذا فضل منافی و ثوق بروایات ائمه نیز در صورتی که مریات تعلیلی کلبی باشد
 و او همان کلبی افندی غالی پس تناقض در کار قاضی و قول او بگویند صحیح النقل موثوقه
 مفر نباشد پس جمع و تعدیل چنین قاضی مضر نباشد و اناسدی پس نیز از شاهیه
 حکما سنیان است چنانچه سیوط و غیره در رد منثور و غیر آن از او نقل و آیات کرده اند
 و بعضی از وجوه که در بیان حال کلبی مرقوم شد در اینجا نیز جاری میشود و انتهی و بعضی
 فضلا در جواب قول ابن خلکان و کان من اصحاب عبد الله بن سبا گفته و ترمذی
 مذکور است که شخصی یزید بن زبیر گفت که کلبی کافر است گفت کافر است و لکن رأیته
 یضرب علی صده و یقول اناسبا اناسبا و این قول او دلالت قطعی بر سبایت
 ندارد زیرا که در شمار شافعی واقع شده ان کجای فضا حب آل محمد فلیشهد
 الثقلان اتی رافضی و هر چند در کلام کلبی شریک ذکر کرده لکن محتمل که از ناقل
 آنها در نقل واقع شده **با قول** بعد نیست که دست بر سینه زد و اناسبا
 گفتن بر سبیل انکار باشد **مکمل** هر گاه از تاسیس بنیان نزل آیه گریه نشان میسر
 و ابطال نزل آن در حق غیر جناب ایشان فارغ شدیم پس در بیان وجه دلالت این آیه
 گریه سوزان این بطرف مطلوب برود از یکم قال مولانا المجلسی علیه الرحمه فی حق الیقین
 و وجه الدش بر امامت آنحضرت است که انما ظلمه حضرت و لی رفعت یحند معنی آمده است
 یا و رد دوست و صاحب اختیار و اولی تصرف و معنی آخر نزدیک اند بیکدیگر و دو
 اول معلوم است که درین آیه مراد نیست زیرا که یا و رد دوست مومنان مخصوص خدا

همین است
 و بیان وجه دلالت
 این آیه

ورسول و بعضی از مومنان که موضوع باین صفات باشند نیست بلکه همه مومنان یا و
 و دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است المومنون المومنات بعضهم اولیاء
 بعضی ملائکه نیز محب یا و مومنان اند چنانکه فرموده نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا
 و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار محب یا و بعضی از مومنان باشند و اگر گویند که آیه
 بلفظ جمع آمده باشد چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم
 اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار
 بآنکه بادعوی اختصاص کنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سائر ائمه
 در اینجا داخل اند و هر امامی در قریب است البته باین فضیلت فائز میگردد و وصایا
 کشف گفته است که مراد از این آیه هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران
 نیز متابعت آنحضرت بکنند و میدانند که آیه در شان آنحضرت و مراد بولایت در این آیه
 امامت آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت
 رسول لشکر می ستاد و حضرت امیر علیه السلام را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت
 فتح کرد یک کنیزی را از غنیمت از برانجی و برداشت لشکر را این معنی خوش نیاید و چهار نفر
 از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند این بخدمت حضرت عرض کنند
 وقاعدہ چنان بود که چون مسلمانان از جنگ می گشتند اقبال بخدمت آنحضرت می آمدند
 و سلام میکردند بعد از آن بخانه ناخج می رفتند چون بخدمت آنحضرت میرسید سلام
 بکسانی از آن چهار نفر برخواست و گفت علی چندین که حضرت روان گردانید پیش من برخواست
 و همان سخن را گفت باز حضرت روان گردانید و سوم نیز گفت حضرت روان گردانید
 چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و مرتبه

فرمود چه بخواهید علی ببرد نیکه علی از من است و این اویم اولی سهر است بعد از من این عبد البر در سنیع
 روایت است از ابن عباس که حضرت رسوا به علی بن ابی طالب گفت و لی سهر منی بعد از من
 معلوم که ولایت است مخصوص است که رأی است در شان او است از فقره اولی در حد
 اول معلوم است آنکه صفا که حضرت را با جناب ده گیری نبوده ایضا تخصیصی بجای بعد از خود
 در هر وجه دلیل خلافت زیر که محبت نصرت در حال حیات نیز بود و عاقلی میداند که چنین
 رعیت ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم شان نمی اند بود انتی کلامه اصلی الله مقامه اما آنچه فصل
 دهلوی گفته دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در میان بسیار المحب الناصر الصديق
 والمتصرف الامر و از لفظ مشترک یک معنی معین نمیشود و اند شد مگر بقرینه خارجی و قرینه
 سباق معنی سابق مؤید معنی ناصر است زیرا که کلام رتقوبین قلب و تسلیه مؤمنین و از ال
 خوف ایشان از مرتدین است قرینه سیاق یعنی بابت بعد معنی محب صدیق و قوله تعالى
 ما اتى الذين امنوا لا تخفوا والذين اتى منكم هزوا ولعبا من الذين
 اکتتاب من قبلكم الکفار اولیاء بعضی اولیاء بعضی زیرا که یهود و نصاری و دیگر
 خود نمیکرفت و نه با هم دیگر بعضی را امام میکردند و کلامه انما که مفید
 کافران را کسب می نماید
 حضرت نیز همین معنی را می فرماید
 این نیز در جایی که نزاعی در ردی اعتقاد است
 آیه ترددی نزاعی در امامت ولایت تصرف نبود
 در آن بوده با و بالا جماع وقت نزاع
 بلکه نصرت و محبت بود انتی قول اولی
 و اگر چه لفظ ولی در معانی متعدده استعمال گردیده لکن ضوع له بودن هر احد از ان بابت
 و بدون اثبات وضع اثبات شترک شرط قتا و است با آنکه اصله اصولیه است اذا
 دار الامر بین الحقیقه و المجاز و الا شترک فالا شترک و مرجوح ثانیاً بر این است

نقص کلام

نقص کلام

که بر تقدیر تسلیم اشتراک پس قرینه بل قراین بر ازا ده معنی مطلوب قایلیم است کما سلفه
 کلام المحقق المجلس طاب ثراه و سنی و جوه آخره بر خلاف آن کما طعن الفنا و کافی
 در جواب آن آنچه جناب اخي المعظم دام ظلته المکرم در بوارق افاده بان فی موه حیث
 در ما تقدم ثابت که ازا ده ناصح حجت ولی در این مقام صحیح نیست الا بقضاء
 المومنون المومنات بعضهم اولیاء بعضهم تخصیص محبت نصرت بمومنین متصفین
 و صفات مذکور نیست **قول** شارح صدر دفع چنین اجضال گفته است که نصرت اگر چه عام است
 لکن بکثره مضاکره شود بطرف جمع مخصوص از مومنین پس بالضرورة شمس من ابدان خواهد بود
 زیرا که انسان با نفس خود نمی تواند بود کانه قبل لبعض المومنین امانا ص و کما بعض
 الاخر بعد از آن امام خود و غیر از می نقل کرده که او گفته است هذا السؤال علیه التعوی
 دفع هذه الشبهة و انه دقیق متین لکن چون این تقریر اگر چه با مشن بمشانت آن
 اعتراف نموده بود از کجاکت خالی نبود خودش گفته و انت خیر ما بان معناه علی اختصاص
 الخطاب ببعض من المومنین علی کون المومنین المومنین جمیع من عدا هم
 علاوه آنکه اگر مراد از ان ناصح بوده باشد نیز مطلوب ثابت باشد زیرا که اتحاد مخاطبین با تائید
 ممکن نیست تخصیص نصرت بخدا و رسول و کسانی که ایتامی کوة حال کوع می نمایند دلالت
 دارد بر آنکه مراد از ناصح نصرت کنند علی الوجه الکامل باشد بمشای نصرت خدا و رسول زیرا که
 ظاهر تشریک خدا و رسول و تصف بصفات کند او که از اختصاص خاص لایست و چون نصرت
 خدا و رسول اقوی است نصرت مومنین فکذا نصرة المتصف بالاولیاء التالیة نصرتهم غاية الامر
 آنکه نصرت مفهومی کلی مشکاک است که متفاوت با ولایت و اولویت باشد و می تواند شد
 بل قد حقق ان جمیع معانی الالوة العشرة التي ذكرها في جمیع الالوة بالتصريح

سید قاضی نور الله مرقدہ تصریح بآن فرموده و ایضا چون فی لفظ مشترک است
 محل آن بر ناصریه صحیح نیست فریند بر آن ممنوع چه نزول آیات ثلثه دفعه ممنوع است
 بلکه آیات بتدریج نازل شده و جمیع آیات بترتیب شاهده از فعل عثمان است پس احتیاج
 یسار و سیاق حقیقت احتیاج بفعل عثمانی است و آن از محل اعتبار ساقط پس بعد تسلیم عدم
 ارتباط و التیام سیاق و سیاق اعتراض بسبب عثمان متوجه است که او بر هیچ خاص ترتیب داده
 قرآن مجید بی ربط کرده فانه خرا کلام عن معاضعها و لقرت بها کما هو حقها و کان له
 فیه ربی شتی کما لا یخفی علی اولی النہی و عدم ارتباط در آیات کلام الله بسیار
 واقع است فاما جوابکم فهو جوابنا اقول ترتیب آیات قرآنی را بر هیچ ترتیب عثمانی
 اگر چه اکثر اهل سنت حسب نظم خدا و توقیف رسول خدا قرار میدهند بلکه مجمع علیه
 می پندارند بلکه بعضی شان ترتیب سو قرآنی را نیز توقیفی می شمارند و بنا برین فضیلت
 جمع قرآن بر خلیفه ثالث سنیا که منطوق ایشان است از دست می رود و لکن جمعی کثیر
 از علما شان ترتیب سو را قرآنی را به امی اجتهاد قرار داده اند چنانکه علامه سیوطی
 و رائقان فی علم القرآن نوشته که اجماع و خصوص مترادف است بترتیب ترتیب آیات
 لکن اشکال کرده می شود بروایت ابوداود و از طریق محمد بن اسحاق از یحیی بن عباد
 بن عبد الله بن الزبیر از پدرش که گفت که آورد حارث بن خزیمه و آیه را از آخر سوره
 برات فقال اشیء مدانی سمعتی صامی رسول الله و و علیتها پس عمر گفت منعم
 میدهم که تحقیق که این بود و آیه من هم شنیده ام بعد آن گفت که اگر سوره یه می بود
 هر آینه میگرددانیدم آنرا سوره علی حده پس نظر بکنید بسوی آخر از سوره ها قرآن
 پس یحیی گفت باخبرش قال قال ابن حجر ظاهر هذا انهم كانوا یألفون آیات السور

عندنا على جمع عثمان في هذا الشأن لا في غير هذا الشأن ^{ثانيا} ثانيا تبصر حقا
 اتقان ونحوه معلوم است که ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است پس شان نزول در فهم
 آیات داخل خواهد بود و این سیاق تلاوت سیما مع کونه توقیفا تعبدی یا و من الجائز
 ان يكون تلاوة آیه بعد اخروی لمصلحة خفيه لا تظهر عند عقول الناس
 فلا يكون لسياق قرينه على ما ذكره وتقول ثالثا معوض سياق سياق
 که ناصب کرده است برخلاف مطلق و بش قرينه واضح بیان می کنیم پس می گوئیم که در همین
 جزو ششم قرآن و لا آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و ثانیاً آیه وافی بهایه و لیکم
 و ثالثاً آیه شریفه بلغ ما انزل لیک واقع است آیه سابقه و لاحق با آیه وسطی
 هر سه یک سبک منتظم است همه آن در شان جناب امیر مومنان این روی و آیات شیعیه
 و سنن انزال کرده علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین از ابو القاسم حسامی مخیر
 از جمعی از شیوخ عامه از ابو سعید خدری و ابی نعیم که او گفت که از مجمع عید غدیر
 نگشته بودیم که این آیه زایل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمته
 آیه و در تفسیر اکبر از ابو سعید خدری و ابی نعیم که او گفت که از مجمع عید غدیر
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یوم غدیر خم فی علی بن
 ابی طالب فی خبر از سی و ذیل این آیه جوهر عشره در تفسیر شرح کرده در آخر کلام می
 العاشر نزلت هذه الآية فی فضل علی رضی الله عنه و لما نزلت هذه الآية
 اخذ بید و قال من کنت مولاه فعله مولاه و مولی کل موحد و مومنه
 و هو قول ابن عباس البراء بن عازب و محمد بن علی النخعی از حافظ ابو نعیم
 کتاب نازل فی القرآن و انه و احدی در کتاب اسباب نزول آیات و از ابو بکر شیرازی

در میان این و غیر ایشان مثل آن منقول گشته و الودایات فی ذلک متظافرة حتی جاء
 فی الاثر نزلت هكذا بلغ ما انزل لیک فی علی کما رواه الثعلبی ابن عساکر
 و هر احد از این سه آیه تشریفه با افراد با دلیل است بر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
 بمعنی اولویت تصرف کما سیما مفصلا و بعد اجتماع ضم بعضی از این بعضی قطعیست
 بر مطلوب بانه بر آنکه نزول آیه بلغ ما انزل لیک در مرتبه الوداع قبل خطبه غدیر و
 اهتمامی در آن مرعی شده تاکید بسیار می در آن منطوقی گشته و وعده عصمت شمس
 تاکید بعد تاکید علی البشیر النذیر و خصوصیت این ولایت حضرت امیر و نزول آیه
 اکملت لکم دینکم بعد آن علاوه بر آنچه گذشت از اقتران ولایت خدا و رسول با ولایت
 نزل فی شانہ انما ولیکم الله قراین واضح است بر اراده اولویت تصرف از لفظ ولایت
 مستعمله در چنین مواقع چه و ظاهر است که این را اهتمام بنا بر غیر اهتمام با امام نامحض
 بنا بر اظهار مودت نصرت صورت نمی تواند گرفت انما ذلک کلام عظیم بناط به هدایه
 الخلق اجمعین لیس الامر الی الیاسه العامة فی الدنیا و الدین حفظ شریعت
 سید المرسلین لذلک نزلت عقیدتیه کمال الدین و اتمام نعمة رب العالمین
 پس این ولایت همان ولایت است که در روز غدیر نشان جناب امیر جاوید ظاهر گرفته با
 اکمال دین و اتمام نعمت گشته هذا هو الاوجه نزول هذا الایات کما ذکره العا
 من قوا و یلهو الفاسده و سیاتیک نباه بعد حین فکن من المنتظرین و اقل
 ثانیاً حال ناصب عجیب است که بتقلید عالم مشککین بر رطب و یابس که امام مشر و تفسیر این آیه
 چاوید بتقلید پیشین مقام کرده در پیشین کلام مشر تبانی نظر کرده این رفهمیه که
 چنانکه اراده یک معنی از لفظ مشر که بدو قیاس نمیشد همچنین اراده چند معنی

از معاشی که نزد اهل اصول نمی تواند شد پس اگر قرینه سیاق و کلام از آنست که در نصرت و
و قرینه سیاق بر اراده محبت پس اگر احدی بگوید آن خبر مراد باشد ترجیح بلامرجح و انما
احدی تقریرین لازم خواهد آمد و چگونه تواند بود که سیاق کلام حکیم علی الاطلاق
منا فی سیاق آن باشد و اگر هر دو مراد باشد پس جمع بین معانی مشترک لازم خواهد آمد
و هو محمد و قد صرح به امام الجوهري فی نقض ما نقل من قول الشیعة بان الولی
فی اللغة قد جاء بمعنی الناصر و المحب جاء بمعنی المتصرف و لا منافاة بین
المعنیین فی جملة علی ما الجواب ان ذلك غیر جائز لما ثبت فی اصول الفقه
انه لا یجوز حمل اللفظ المشترك علی مفهومیه معاً و لكنه نسی بعد اسطر
فقال کل من انصف و تأمل فی مقدمه الاکیة و مؤخرها قطع بان الولی
فی قوله انما ولیکم الله لیس بمعنی الناصر و المحب پس عجبت ازین امام
اهل سنت کی چگونه جمع بین معانی مشترک را در تقریر شیعیان محتنع دانسته و باز در
تقریر خود در میان معانی مشترک جمع کرده و سبحان الله یک یام دو هو اندارد اگر جمع
محتنع است در هر دو صوت محتنع خواهد بود و الا فلا پس اگر بگویند که جمع بین المعانی
نزد جمعی از علما اصول عند قیام القرینه و لو بالجاز مجاز است خواهد بود گفت
که بنا برین قول می تواند شد که باین هر دو معنی ثالثی که اولویت تصرف باشد
نیز مراد باشد للمقراین السالفة و غیرها عاسیاً پس قرینه سیاق و سیاق
بر تقدیر تسلیم مجاز را نخواهد بود فان تلك الصفا باسرها علی الوجه الاكمل
محققه فی علی علیه السلام بل لیس به جامعاً لها فهو محصور للمستفاد
من کلمة انما اگر بگویند که معنی ناصر محب یکی است و معنی اولی تصرف مغایر آن

خوابیم گفت اختلاف مفهومات ظاهرت و تلایه م بهر صورت متحقق فالملطوب حاصل
 محمد اسد علی کل تقدیر و لاینبک مثل خیر قوله و کلاما که مفید حصرت بهمین خواهد
 زیرا که حصرت جاعی شود که نزاعی و ترددی اعتقاد شرکتی در آن بوده با و با جماع
 وقت نزول آیه تردد و نزاعی در امامت و لایت تصرف نبود بلکه در نصرت و محبت
اقول الحمد لله که حق بر زبانش جاری شد که کلام انما مفید حصرت و لکن قول الی
 فخر از وی نهایت العقول و نسیم ان کلمه انما تفید الحصر مخالف نیست پس اگر
 قول یا مشن قول دارد چرا حصرت است خود آورده و اگر قول یا مشن باطل می پندارد
 فقد کفی الله المومنین القتال معلوم شد که ائمه اهل سنت از راه جدال یا باطل
 مقال رجوع می آرند و لقب ایام مشککین بر حق او صادق با اول الکلام امام مدبری که
 جناب الدیاجد علیه الرحمة ابطال نموده بیان می کنیم بعد از ظاهر می سازیم که حصرت
 از کلام انما مفید این سر کرده اهل لادونی تواند بود فاقول فخر از وی حصرت از وی
 بر عزم خود باطل ساخته اقول حسن خوان تا کتبیه استفهام که دلیل اشتراک است و گفته است
 که بشیعیان نرسد که این حسن را منع کنند زیرا که ایشان در صیغ عموم سخنان آنجا
 مع ان اقتضا حاله اظهر من اقتضاء انما للحصر و دوم آنکه ان دیدن فی الداد است
 بر حصرتی کند پس با ضافه ما چه خواهد شد سوم آنکه در عرف می گویند انما الدان
 اهل العلم و انما الرجل هو الشجاع و اراده نمی کنند نفی انسانیت و رجولیت را
 از غیر عالم و غیر شجاع بل المراد ان الانسانية و رجولية في العالم
 والشجاع اظهرا اثارا و جناب الد علامه علی السد المقامه در کتاب سقلا
 عماد الاسلام بشرح و بسط تمام نقض کلامش فرموده و ما مختصری از آن بنابر

عنه
ما نسرك
١٢

اظهاره وجاج امام اهل سنت بيان من كنتم ائمتكم كلام فصحا والست برابره انما
موضوع است از برای حصر قال الا عتقته ولست باكثر مني حصى
وانما النصرة للكثرة وقول فرزدق ربه انا الزائد الحامي الذمار وانما
يدافع من اجسامنا او مثلي وروم از جهت تبادر كه از امارات حقیقت مثل
لذلك بامثلة كثيرة هي على الاسن شجيرة سؤم بقول ابو علي فارسي
كه از اعظم علما نحوست ان النجاة اجمعوا على ان الحصر قال وقوله في ذلك
حجة بانك صاحبها كفته كلمة انما الحصر كان ان للاثبات ما للنفي وجب
الجمع بين النفي والاثبات لكن بقوله صاحبها خالي از غرابت نيت تفتازي
ورشرح قول المتن انما كان عام فريد المقصر لتضمنه معنى ما والا وفي هذا
الكلام إشارة الى ان ما في انما ليست هي النافية على ما توهمه بعض الأصوليين
حيث استدلوا على فادته القصر بان ان للاثبات ما للنفي ولا يجوز
ان يكونا اثباتا مابعدا وفيه بطلان كونهما اثباتا مابتدا وفي
ما سواه او على العكس والثاني باطل فتعين الاول وهو محقق لقصر
لان ان لا تدخل الا على الاسم ما النافية لا تنفي الا ما دخلت
عليه باجماع النجاة والشارح بالخط من ان لا ليس بمعنى ما والا حتى
كان في الفظان مترادفان اذ فرق بين ان يكون في الشيء معنى الشيء وان يكون
الشيء الشيء على الاطلاق فليس كل كلام يصلح فيه ما والا يصلح فيه انما
كما ينبغي ثم استدال على ذلك بوجوه ثلاثة من شاء الاطلاع عليه
فليرجع الى شرحه فانه نافع في المقام وقد ذكره الوالد العلام

بطوله جوده محموله و لكن اقتصرنا نحن على قدر الضرورة و از اینجا واضح شد که انما
 کلمه هست با اتفاق حکما عربیت تشکیک ایام مشککین لایق گوش دادن نیست و تشکیک
 در وجه اول بحسن استفهام تاکید بر دعوی اشتراک و قد عراه الی خصوص پیش وقتی موجب
 می بود که تمامه علم شیعیه یا اکثرشان این قایل می دند و حال آنکه چنین نیست بلکه
 متفروست با ستد لاج حسن استفهام بحسب طلب هر سید مرتضی علیه الرحمة و التحقيق خلا
 و الحق الحق بالاتباع و رد نموده است قول سید را علامه علی بابین حسن استفهام را
 نمی کند بر اشتراک لانه قد استحسن لاجله بل التحقيق ارادة الحقيقة دون المجاز
 اقول چه حسن استفهام در مقام تحقیق اراده حقیقه دون المجاز با وصف آنکه حقیقت
 فقد القرينة الصارفة متعین الی اراده است شیوع مجاز است و محاورات احتمال وجود
 قرائن خفیه که بفهم مخاطب نیامده باشد با جمله حسن استفهام عام است و لا دلالة للعلم
 على الخاص من عبارات شرح تلخیص جواب الی وجه ثانی و جو تشکیک ظاهر است اما وجه ثانی
 پس جواب این است که قول قائل انما الناس اهل العلم از ان بابت است که اشاره
 بیان نمودیم که مجازات در محاورات شایع است و صیغه سلب لیل است بر مجاز و عدم آن
 امارت حقیقت است و چونکه از غیر اهل علم سلب مفهوم نام صحیح نیست پس آن از انها
 محمول مجاز خواهد بود یا مراد از الناس کامل الانسانی خواهد بود و هو مجاز آخر
 و هکذا فیما شاکله الاستعمال اعم من الحقيقة براسا یل اصول مشهور است و اگر
 استعمال لفظ در غیر موضوع له با دم معنی حقیقی باشد در هر جا نقض بر معانی حقیقه
 وارد خواهد بود و هرگاه این مقدمه واضح شد معلوم گردید که آنچه بعضی تعویض کرده اند
 که کلمه انما در قرآن در چند جایی غیر صرآمده است مثل قوله انما المؤمنون المؤمنون

اذا ذکر الله وجلت قلوبهم وقوله تعا واما انت منذ من خشیها وقوله تعا
 انا یوید الله لید حب عنکم الرجس اهل البیت پس ایان با شما با آنکه معلوم است
 که مومنین در موصوفین بصفت مزبور محصور نیستند و اندرا حضرت مقصود برین
 و اراده او تعالی اعم است منحصر برین اراده خاص نیست لیل است برینکه انما موضوع
 برای حصر نیست و الا لازم الاشتراک توهم باطل است لان الاستعمال اعم من الحقیقة
 پس اگر درین موضع معنی حقیقی انما مراد نباشد چه لازم که معنی مراد درین جا حقیقت باشد
 و هرگاه حقیقت بودن آن ثابت نشود نفی معنی حصر فعاللا اشتراک لازم نخواهد بود و اگر
 چنین مجاز فی لالت نفی بر وضع انما بجهت حصر بکنند پس لیس الا که وضع آن برای حصر
 اوضح است بدلیل قوله تعالی لیس للانسان الا ما سعه حصر شن باطل شود لظنی و انه
 کثیر من المنافع یحصل له بدن سبق عمل منه دناها التمتع بالتسلیم والعینین
 وسائر الجوارح و همچنین دلیل ان یتبعون الا الظن مع ظهورهم انهم کانوا یعملون
 بغیر الظن ایضا و قوله وما انا الا نذیر صبیح و مثله کثیر و لا ینبأ مثل
 و هرگاه این را دوستی پس بدین شبه عدم سبق نزاع در امامت که بزعم شان بشرط صحت
 حصر است قد مافی اراده معنی الولاية در کلام علمای اهل سنت متکرر است علامه قزوینی
 در شرح تحریر میگوید علی ان الحصر انما یكون نقیاً لما وقع فیه تردد او نزاع
 و لا اخفاء فی ان عند نزول الایة لم یکن نزاع فی امامة الائمة الثلاثة
 و تفقازانی در شرح مقاصد میگوید فان الحصر انما یكون باثبات ما نفی عن الغیر
 ولم یکن الا ولاية الیه و النصارى للنهی عن اتخاذها و لیس هی التصرف
 و الامامة و لکن حصر در سبق نزاع از کلام علیا عربیت مفهوم نمیکرد و مومنان

فعليه البيان وما يجد من خلافه انما ينصوص الى ارباب تبرا باثبات مسيرته ثم يسكن
 صاحب الامر الى عجزه فيكون يعلم ان موضوع انما ان يجيئ خبره لا يجهله المخاطب
 ولا ينكره او لما ينزل هذه الميزة وما والا لما ينكره او في حكمه صاحب
 التخصيص فيكون اصل الثاني ان يكون ما استعمله مما يجهله المخاطب وينكره بخلاف
 الثالث وادب الثاني ما والا بالثالث انما وفيه لا يصلح ان اصل النفي ^{استثناء} الا
 ان يكون الحكم الذي يستعمل حوله من الاحكام التي يجهلها المخاطب وينكرها
 بخلاف انما فان اصله ان يكون الحكم المستعمل فيه مما يعلمه المخاطب ولا ينكره
 وازاين هذه الاشياء في شؤك انما سبق نزاع وانكاره انما في خواهد اكرهه بعض من رين ^{ما} شكك
 نموه انه قال لتفتازاني في المطول في الاشكال لان المخاطب كان عالما
 ولم يكن حكمه مشوبا بخطاء لم يصح احصايل كيف لا سؤلا ذم الحكم وكما
 مراد الشيخ ان يجيئ خبره من شأنه ان لا يجهله المخاطب ولا ينكره حتى نزول
 باد في تنبيهه لا يصح عليه انما في اول من زور بهم مويد قول ما في انه موجود ثانيا
 بعد نزول ما في انما في شرطه وقرضا في ست نه وقرضا في حق في قال اخي المعظم
 دام ظله المكرم نقلا عن السيد الشوسري طاب ثراه ان كلام تفتازاني مستفاد من ^{شوا}
 كدفع تردد في نزاع مشروط ست وقرضا في نه وقرضا في حق في حيث قال ان اعتقاد
 المخاطب بثبوت ما نفاه المتكلم قطعاً واحتمالاً تختص بل قصر الغير ^{الحق}
 الا ترى انهم اتفقوا على صحة ما في الدار الا انما في قصر الحقيقة مع انه ليس
 رداً على من اعتقد ان جميع الناس في الدار حصل كلامه انما في ست كد جازيت
 كد ان قصر قصر صفت بموضوعه بوده با قصر حقيقة ما ودفع تردد و نزاع مخصوص

قصر اضنا في ست انتهي كلامه ام ظله و ثا لثا ميكونيم كه سبق نزاع بر بيان جبر و تقدم مقتض
 قصر منا في اراده اولويت تصرف نسبت يرا كه كسي او ان تصرف را مورسلانان مثل خدا
 و رسول او خواهد بود البته ناصر محبت مصلح امورشان بجمع جوه خواهد بود و پيشانرا
 چيست كه بفكر اين جوان بار و نصرت و محبت افتاده اند چرا بطرف مرجع امور نظر خود را
 بمقاد حسبنا الله و نعم الوكيل مقصود نمي سازند و مقتضاي اولي و الا الرسول
 و ال اولي الامر منكم بعد الله و الذين يستنبطونه منهم چار جوع با وليا حقيقي خود نمي گفند
 و قاعده اهل عربيت كه خير نكارا گاه است كه حكم منكر و عالم را بكار جايل ميگيرد بركاه
 بر مقتضا عدم انكار و علم خود عمل كنن قال الله عز و جل و ما محمد الا رسول
 قد خلت من قبله الرسل امي مقصود على رسالت لا يتعداها الى التبوء عن الاملا
 قال التفتازاني فالمتخاطبون هم الصحابة رضوا الله عنهم اجمعين عالون بكونه
 مقصود على الرسالة غير جامع بين الرسالة و التبوي عن الهلاك لكه لما كان
 يعدون هلاكه مرا عظيماف نزل استعظا هم هلاكه منزلة انكارهم اياه
 امي هلاكه فاستعمل اللفظ و الاستثناء **اقول** لم يكن الصحابة باجمعهم عالين
 بذلك لان كبيرهم علم اهل السنة انكره صريحا عند مو عليه السلام فيجوز
 ان يكون الا هتمام على تنكها ما عسى ان يصدر عن بعض اهل لشان من التبوي
 عن هلاكه عليه السلام الصلوة في كل حين و انا حتى تو علم المذنبين ته بما توعد
 و هو منقول في المواهب و غيره من كتب العامة لكن لم يفتح فيه هذا القول
 الموكد من الملك الديان حتى نبهه من بهه كيفما كان ما نحن فيه چونكه صحا
 از نصرت و محبت كفار مايوس و لشك و دند في المعنى خوابان و ت ايشان بودند

ناقوتی دشوکتی برای خود بهرسانند چنانکه وایت جامع الاصول آن اشعار می از حیث
 قال عبد الله بن سلام اتیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت ان ^{صنا}
 حادونا لما یصدقنا الله ورسوله واقسموا ان لا یکنونا الحدیث پس گویا
 از نصرت خدا و رسول و اولی الامر فاضل و از علم خود بیان فایز و نه فتنه و او منزلت
 الممنکر و الجاهل فاستحسن التاکید فی قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله و الذین
 اصنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون تا بداند که جمیع
 یا ولی الامر می باید خیال هودت و انتظار از اغیار با وجود چنین جامیان با و قارنی ^{شاید}
 و هو منطبق علی ما ذکره صاحب المفتاح ان طریق انما یسلک مع مخاطب
 فی مقام لا یصر علی خطائیه و یحب علییه ان لا یصر علی خطائیه کقولک انما
 هو اخوک لمن یعلم ذلک و یقرّبه و انت ترید ان ترفقه علییه رابعاً علیهم
 که دانا بخواهد امور و قوام و امور است بنا برسد بابتاع متاخراتیان بکلمه انما
 از پیشتر انما مالحی می پید و این معرکه عظمی که در خلافت رود و اوده البته تقدم با ^{کفظ}
 میخواهد با آنکه حق تعالی بر کینه با منافقین و صحابه اتفاق آید بر مطلع بود و ازین جهت
 در امر لایت تاکید و تاکید میفرمود پس قیاس علیهم خیر بر جاهلان با فی الضمّه و ان
 اگر آنها در تاکید پیشتر نزاع باشد او محتاج این امر نیست و الامر بعد الامعان
 مستبیین فتدبر حتمی یا تیاک الیقین قال اخى المعظم و اله طه المکرم ناقله عن السید
 ثانیاً بعد ما نقل من کلامه اولاً جائز که قصارضا فی باشد و هر گاه حق تعالی که عالم
 بجمیع اشیا بعلم از او نیست که در از منته مستقبله بعرفات پیغمبر و دیگر علی امام
 خواهند رسد و نزاع در امامت آنجناب خواهند نمود و کما یدل علی حدیث المشکوة الذی

رواه من جليل هو انما هو عليا ولا اراكم فاعلدين الخ لهذا اتانا للحجت آية
 اتما وليكم الله نازل فرم وگودر وقت نزول نوح نبوده وهو ثلثا ذكونا انفا
 وخامسا فلما قال السيد الشوسترى: جائز است که قصر برای رفع تردد کمی واقع
 شده باشد از بعض اشخاص باب انحصار ولایت در خدا و رسول یا اشتراک آن در خدا
 و رسول و خیر ایشان واقع شده باشد و درین صورت قصر برای تعیین اشتراک خواهد بود
 چنانچه قصر فی قوله تعالى و ما ارسلناك الا كافة للناس قصر قلب است بر
 اثبات اشتراک بسالت و عموم آن نسبت بکافة الناس و احتمال اختصاص سالت
 آنجناب بعرب فقط کما زعم الیه و انحصار فی سادسا فلما قال السيد فائده
 حصر نفی امامت بمتنازع آنجناب مطلقا نه کسی در وقت نزول آن نزاع داشت و الا امام
 می آید که توحید مفید نفی الوهیت کسی مدعی الوهیت در زمان نزول آن نبوده باشد
 نه نفی الوهیت آن مطلقا و هو ظاهر الفساد انتهى محصله قال اخي لمعظم دام ظلهم لکن
 اما آنچه گفته که در نص نزاعی بوده کاش بدلیلی ثابت میکرد که کدام کس نزاع در نص
 خیر و منیر مخصوص یک در آیه و مناشان مبین شده باشد و لیس له الی اثبات من سبیل
 کما لا يخفى قال الناصب سوم آنکه العبوة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب
 قاعده اصولیه متفق علیها بین الشیعه و السنی پس مفاد آیه حصر ولایت
 اشخاصی چند خواهد بود که حضرت امیر نیز در آنها داخل است زیرا که صیغ جمع کلمه
 الذین این الفاظ عموم است باتفاق امامیه کما ذکره المرتضی فی الذریعة و ابن المطهر
 فی نهایت پس حمل بر واحد متعذر است و حمل عام بر خاص خلاف الاصل که بدو
 ضرورت ارتکاب آن میتوان کرد انتهى قول عموم لفظ منافی اراده خاص نیست

کلام
نقل
ناصل و موی

کلام
نقض
ناصل و موی

لان العام صادق على الخاص پس خصوص بن صریح است را راده انحضرت که فعل او
سبب نزول گردیده و اما مشارکت غیر با صفات مخصوصه پسینا فی مطلوب شیعیه است
نیز که بنا بر معتقد ایشان همه ائمه علیهم السلام داخل در مصداق آیه می توانند بود
و سبب تفصیله لیس بغیرهم فیما خلا فافهم من اهل النفاق و الشقاق کامن
اهل الايمان المتحلین بالصفا الجلیل الشان جناب اخي المعظم و رجوا بش مسفر باد
ذکر نمودن قواعد اصولیه با عدم فهم معنی مراد شمر ثمری جز افتخار شاه صاحب در محفل
مردان خود نیست با کمال کلام او مردود است باینکه هرگاه ولایت حضرت امیر فی الجمله این
آیه ثابت شد با عترت او مطلوب حاصل گردید و نفی ولایت غیر آنجناب بدلیل خارج
ثابت پسین بعد تسلیم عموم مقتضا صامع عام الا و قد خص عموم آن مخصوص باشد
بما عدی منازعین لللیل الخارجی فخرج ما اخرج به الدلیل و بقی الباقی علی حاله خیال
محال نخواهد که با ثبات عموم الفاظ آیه ثلاثه را نیز داخل در آن نماید و این آیه در
محال است چه عده العبره بعموم اللفظ مقتضی ثبوت ولایت جمیع متصفین بصفا
مزبوره فی آیه است و تحقق آن در منازعین ممنوع است چه ایمان اقامت صلو
و ایتمای نه کوه در حال رکوع از آنها ممنوع است و در حقیقت این صفات مفید نفی
ولایت ثلاثه و نظری است که آنها معرا و مبدا ازین صفا جلیله بودند و در حق می تواند
که شیعیان بگویند بعد تسلیم عدم اندراج ولایت جمیع ائمه منصوبین از اول امر که هر
اوصاف مزبوره در باب ائمه وین تحقق بوده پس مقتضا العبره بعموم اللفظ است
سائر ائمه اطهار از ان ثابت باشد قوله پس حمل جمع بر واحد متعذر است اول
متعذر نیست بلکه از جمله مجازات شایعه است که پہلو بہ پہلو می حقیقت میزند

قد نزل به التنزيل من عند الله الجليل في مواضع من كتابه المجيد
وقد نبه على ذلك اخي النبيل وسند كرامته على التفصيل
منها قوله افيضوا من حيث افاض الناس يعني رسول الله صلى الله عليه
والآله وسلم ومنها قوله وعلمنا منطق الطير وقوله الذين قال لهم لنا
ان الناس قد جمعوا لكم مراد از ناس اول ابن مسعود است واز ثانی ابوسفیان
كما صرح به مفسرهم قوله حكاية عن الخطيب بك جعون قوله تعالى
انا نحن لنا الذكر وانا له حافظون قول نمیدانم که هرگاه فاضل تا
حمل صبیغ جمع را بر واحد متعذر میدانند وین آیه کریمه که صبیغ جمع در شان حقیر
جل شأنه میسر است آنرا بر چه معنی حمل خواهد کرد و لیس سبیل الی غیوه
التفريدا قول ثانیاً جاراً من محشری راکشاف شبهه صبیغاً بعنوان رفع
دخل مقدر رفع فوده حيث قال فان قلت كيف يصح ان تكون يعلى ضى الله
واللفظ لفظ جماعة قلت جئ به على لفظ الجمع وان كان السبب فيه رجلاً
واحداً ليرغب الناس في مثله فعلة انتهى فاین التعداد و مجازات شایعه اگر تعیین
الاراده نگویند متعذر الاراده البتة نمی توانند گفت با بجملة حکم متعذر بقول مطلق
صورت ندارد و در صورت اطلاق عام بر خاص اعنی التعداد عند فقدان الضرر
وانتفاء القرينة میتوان گفت که این اطلاق عام بر خاص چگونه روا باشد
و اطلاق لفظ عام بر خاص را آیه کریمه و انما باشد اگر بگویند که در ما نحن فیه قرینه
مراد موجود خواهد بود گفت که قرینه در ما نحن فیه نیز موجود است و هی الاحادیث الکثیر
ولذا صحی الزمخشری قول الشاعر فیه نیست که خود بعد چند سطر در تاول را

نجاشعین میگوید که چون شیوع معنی مجازی متعارف این لفظ است حمل آن لفظ
 بر این معنی بلا ضرورت نیز جائز است کما هو المقرر فی محله انتهى و در این جا حمل جمع
 بر واحد که مجاز شایع است متعذر گفته و یک قسم مجاز مجاز و غیر مجاز نمی تواند بود
 پس حکم متعذر در ما نحن فيه نخواهد بود الا محض التعصب العناد کما یؤید به باب اللاد
 وهو محجوب بقول نفسه الحمد لله بقول خود شرع لش باطل شد کفی الله المؤمنین
 القتال اما ربعا فقد قال اخي المعظم دام ظله صلاوه انکه در ما نحن فيه عمل
 جمع بر عموم حقیقی متعذر نیست زیرا که الذین یقیمون الحکم جمع است محمول بر ولیکم
 و حمل جمع بر فرد جائز نیست الا عند الضرورة قوله حمل عام بخاص اصل است
 که بدون ضرورت ارتکاب آن نتوان کرد اقول پیش از این چنانکه جناب اخي المعظم دام
 افاده فرموده است که روایت قصه سائل مقتضی حمل آن بر معنی مجاز است چه شان
 نزول آن مقتضی اراده حالیت و هم که چون از یوتون الزکوة است و هو المتبادر
 من قولنا جاء نیدا هواکب پس آنچه گفته است که درین آیه این قصه کجا مذکور است
 ناشی از کمال تعصب است چه در جمیع آیات قرآنی قصص اسباب نبی و آن مذکور نمی شود
 پس اگر نه کر آن قرآن شرط باشد حمل ناسر آیه سابقه بر جناب رسول خدا و در
 نظایر آن صحیح نباشد و شان نزول از جمله قرائن حالیه است نه مقالیه اقول
 هر چند خصوص سبب مخصوص هم جواب جمع نیست لکن در بیان معنی توان گفت که
 یوتون الزکوة و هم را که چون مراد از ان معنی حال است یا معنی استقبال
 بر تقدیر اول کلی منحصر فی فرد خواهد بود و للاجماع علی ان نزول الایة
 انه لم یعط السائل غیر علی علیه السلام و بر تقدیر ثانی فعل علی علیه السلام

که سبب آن بود از مصداق آیه خارج خواهد بود و هوایضا خرق للاجماع
 و اگر حال استقبال بهر دو مراد باشد جمع بین معانی مشترک لازم خواهد آمد اگر
 عموم مجاز مراد باشد یعنی من مثنیّه آن یفعل کذا و کذا سواء تحقق بالفعل
 او بالقوة پیش از پیش بر تقدیر همان خواهد بود که در شق اول مذکور شد یعنی
 ابقاء العموم علی حاله مع تخصیصه بآئتنا علیهم السلام هذا کلامه
 علی تقدیر ارادة المعنی الشرعی من الركوع وهو المتعین من النصوص المستفیضة
 و اما ارادة خشوع از لفظ رکوع فهو فاسد کما سیلوح قال الناصب شیعه گویند
 که درین جا ضرورت میتحقق نیست زیرا که قصد بر سائل در حالت رکوع از غیر یک شخص
 واقع نشد گوئیم درین آیت این قصه کجا مذکور است که مانع حمل بر عموم تواند شد
 بلکه و هم را که چون جمله است معطوف به جمله یا ما سبق و صله بوصول است ای الذین
 هم اکعون یا حال است از یقین الصلوة و بهر تقدیر معنی رکوع خشوع است رکوع
 اصطلاحاً قول گوئیم درین آیه قصه عطا زکوة در حال رکوع بخصوص یا بقرینه
 نصوص که در شان نزول این آیه مذکور است ضرر رکوع از مقصود شرعی نظر
 معنی لغوی خشوع ناشی از عصبیت و خند است بلکه در مقابل نص خل و ادن احتیاج
 و هو ظاهر الفساد دفعی اجماع بین الصحاح انه اذن بلال الصلوة الظرف قائم لنا
 یصلون من بین الراکع و ساجد فاذا سائل سئل فاعطاه علی علیه السلام ثم
 للسائل و هو اکع فاخبر السائل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقراء
 علینا رسول الله صلی الله علیه و آله انما ولیکم الله الی قوله الغالبون
 پس اگر مصداق یوتون الزکوة و هم را که کعون علی علیه السلام نمی بود خواند

این آیه درین حال چه صرف شست و آصرح منه و اه الشا بن المغازی عن عبد الله
ابن عباس قال رسائل بالنبي صلى الله عليه و في يد الخاتم قال صاعط
هذا الخاتم قال ذاك الراعي وكان على يصلة فقال الحمد لله الذي جعلها
في و في اهل بيتي ايضا و او حالیه و او عطفه قرار و ادن گردانید بن خل انرا
صله موصول خلا شوق و از ذوق ارباب فهم نهایت بعید واقع است اگر صلته صل
می بود چرا ویرکعون بصیغه مضارع مثل یقیمون و یوتون بیکر عنوان نازل می شد
بلکه این و او بتصریح ز محشری برای حالت است قال في الكشاف و هم الكعون الواو فيه
للحال ای یعملون في ذلك في حال الركوع و هو الخشوع و الاحبات و التواضع لله
اذا صلوا و اذا ذكروا و قيل هو حال من یوتون الزکوة بمعنی یوتونها في حال
ركوعهم في الصلوة و انما نزلت في علی و بر تقدیر بکیه و او حالیه باشد گردانیدن
آن حال ان یقیمون الصلوة دون یوتون الزکوة مع بعد الاول و قرب الثاني بعید
بل الاقرب حاله من یوتون الزکوة مطابقا لما ورد في الروایات فوهن كلام
الناصب غیر مختلف من اولی الدرایات و ز محشری اگر چه احتمال حالیت نسبت
ب یقیمون الصلوة مقدم است و لیکن یوتون الزکوة را هم بآن منضم ساخته کماید علی
اذا صلوا و اذا ذکروا تعصبنا صبیح باید دید که چه قدر از حالیت و هم را کعون از
یوتون الزکوة تخاشی دارد که این احتمال را بالمره با وصف قرب آن و رانداخته بخفا
تصریحاً مفسرین و پراخته قوله و بهر تقدیر معنی رکوع خشوع است نه رکوع صطلحاً
اقول انچه آنفا مذکور شد لایح گردید که تردید نا صبیحاً ضعیف احتمال قریب را
نرو گذاشته با احتمالاً بعید و پراخته پس قول او بهر تقدیر معنی رکوع خشوع است نه رکوع

اصطلاح بعنوان موجب کلیه است نباشد بلکه باعتبار اقرب احتمالات معنی اصطلاح شرعی است
 کانطقت به النصوص المستفیضة بل المتواترة معنی با آنکه خود در بحث اما
 خلیفه اول خود گفته است الفاظ قرانی را حتی الامکان بر معانی اصطلاحیه شرعییه
 حمل باید کرد فعلا عدل فی هذا المقام عما قاله اولی قال الناصب اگر شیعه گویند
 که حمل رکوع بر خشوع حمل لفظ است بر غیر معنی شرعی آن در کلام شارح و آن خلاف
 اصل است گوئیم رکوع بضمی خشوع نیز در قرآن مستعمل است قوله تعا وادکعی مع الواعظین
 حال آنکه بالا جماع در نماز سابقین رکوع اصطلاحی نبود و قوله تعا فخر رکعاً
 و پر خطا بهرست که در رکوع اصطلاحی خرد و سقوط نمی باشد و چون خشوع
 معنی مجازی متعارف این لفظ است حمل آن لفظ بر این معنی بلا ضرورت نیز جایز است
 کما هو المقرر فی محله اقول این کلام مختل النظام ناصبی است بچشم انضماماً خطایه
 که محض تطویل بلا طائل است کجا ضبط اصل حقیقت و کجا استعمال زیرا که قضیه
 قابله الاستعمال اعم من الحقیقه در میان اصولیین مشهور است و از مسلمات است که
 لا دلالة للعام علی الخاص شیعیان که اصل استعمال را نفی کرده بودند تا اثبات
 آن منافی قولشان باینست مع ان الاستعمال فیما قاله خیر ثابت بعد قال الخی المعظم
 دام ظلّه المکرّم اما قول تعالی وادکعی الخ پس لا نسلم که مراد از آن مجرّد خشوع که خبر
 معنی لغوی است بوده باشد چه اراده مجرّد انکباب محتمل است و کذا فی قوله
 فخر رکعاً و احتمال رکوع شرعی نیز هست و از کجا دانسته شد که در صلوة سابقین
 رکوع مطلقاً نبوده اما قول حال آنکه بالا جماع در نماز سابقین رکوع اصطلاحی بود
 اقول این بیکرست هنوز از اقوال مفسرین بدیهیست هم اطلاق ندارد و در حدیث

در حدیث
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره

اجماع يمكن قاضي بزيادة تفسير قوله تعالى يا مريم اقبلي لربك واسجدي واسكني
 مع الراكعين گفته امرت بالصلاة بدن كراكانها صبا لفة والمحافظة عليها
 وقدم السجود على الركوع اما لكونه كذلك في شرعهم او للتنبيه على
 ان الواو لا يوجب الترتيب وليقتدر ان ركعي بالراكعين لا يذان بان من
 ليس في صلواتهم ركوع ليسوا مصلين انتهى قريب بدين در كشف موجود است
 زخم شری در كشف و تفسير فخر اكرعا گفته و عبور بالواكع عن الساجدة لانه
 ينحن ويخضع كالساجدة به استثنى بواو حنيفة واصحابه في سجدة
 التلاوة على الركوع يقوم مقام السجود وعن الحسن لا يكون ساجدا حتى
 يركع ويجوز ان يكون قد استغفر الله لذنبه احرر بر كعتي لا استغفار
 والا بانه فيكون المعنى ونحو السجود اكرعا مصليا لان الركوع عبارة عن ^{الصلوة}
 انتهى پس كن يا صبي بهر شد و سجد عداوه آنكه صارف از اخذ معنی حقیقی درین جا
 موجود فلا يقاس عليه نحن فيه قوله چون شیوع معنی مجاز می تعارفان لفظ است
 آن لفظ بران معنی بلا ضرورت نیز جائز است كما هو المقرر في محله قول پس شیوع
 مجازیت آن ممنوع است قرینه اخذ معنی حقیقی که روایت ثعلبی و غیره باشد موجود
 والصارف مفقود فلا یصار الى المجاز عداوه آنكه حکم بتعذر حمل جمع بر واحد نموده مع
 من الجازات الشایعه آر می روع گورا حافظه نباشد و باز می گوئیم که لاسم استعمال
 ركوع بمعنی غیر شیوع حقیقی نباشد چنانکه ضلیل بن احمد صاحب العین گفته کل شی
 منكب وجهه فیهم کبتیه الارض لا یمن بعدان بطاطار اسه فی رکع
 و این به درجه گفته الراكع الذي یکبو على وجهه منه الركوع والصلاة

علاوه آنکه از محل صیغ جمع بر مومنین بر تقدیر عطف و حالیه یقینون الصلوة
 باراده خشوع در بند و صوت فساد معنی لازم می آید زیرا که ولی با عتراف این
 یعنی ناصر و تحمیل نصرت بر مومنین غیر خاشعین با فاسقین صحیح است بلکه مقتضای
 المومنون المومنا الیه عام است جمع مومنین با حال آنکه کلام الهی درین حال مستثنی
 و تبیح می شود چه بخاطر میان مضاف و مضاف الیه ناصر و منصوبین لازم است پس
 مخاطبین قوله تعا انا وليکم الله غیر مومنین خاشعین بآنکه ناصر آنها
 خدا و رسول و خاشعین اند و این نهایت استعجاب دارد بلکه اگر بشارت بخاشعین
 بآنکه ناصرین آنها خدا و رسول و باقی مومنین اند نسبت بود بآنکه ظاهر آیه تعریف
 ولی است نسبت بکسی عارف بگو نباشد تا از اوصاف عبودیه علم بصاحب صف
 حاصل شود و چون خشوع از امور قلبیه است این تعریف تعریف بالمحو خواهد بود
 که مخالف و آیات مزبوره علاوه آنکه مستلزم اراده مجاز است زیرا که در احکام
 اول و استیناف خواهد بود و متبادر از قول قایل نید یصلی و یوتی الزکوة
 و هو صائر و نحو آن حال است و التبادر دلیل الحقیقه و چنانکه حمل جمع بر
 مجاز است همچنین اخذ و اول استیناف بلکه اول از مجازات شایعه است و ثانی از مجاز
 شافیه که نظیر آن در کتاب الهی وارد نشده و در حتمال ثانی اخذ حالیه هم را که
 از یقینون الصلوة لازم می آید با وجود آنکه یوتی الزکوة اقرب است و اخذ بعد
 و اول الاقرب مستحسن است قال الناصب نیز گوئیم حمل یوتی الزکوة بر قصد
 خاتم بسا ایل مثل آن حمل لفظ رکوع بر غیر معنی شرعی او فما جوابکم فیه فهو جوابنا
 فی الزکوة بلکه رکوع بعد از اقامت صلوة مؤید است که تکرار لازم نیاید و ذکر

زکوة بعد از اقامت صلوٰۃ مخی الف شما که در عرف قرآن بر جازکوة را مقرون
بصلوة می آرند و از آن زکوة مفروضه می باشد نه تصدق مطلقا و اگر رکوع را
بر معنی حقیقیش حمل کنیم باز هم حال از یقیمون الصلوٰۃ است حاکم جمیع مومنین زیرا که
احتراس است از نمازیهو که خالی از رکوع بود و درین صورت نهی موالاة یهو که بعد از
آیت اوست بسیار چسبان است انتهى قول فاحو جوابکم فيه فهو بنا فی الركوع
اقول حاشا که جواب با صواب یا جوابا تواند بود زیرا که حمل یوتون الزکوة بر صدق
خاتم بر سائل که از قضایای مشهوره است بالخصوص نظر بنصوص یقیمون الصلوٰۃ است
زیرا که این معنی مضمونی است که در اخبار ماثوره اهل بیت و مریدیه اهل سنت ارسیده
نه چیز نیست که کسی از طرف خود تراشیده باشد بل نطق به صحاح الروایات
و اطلاق علی شان نزول هذه الآية اهل الدایات من الفرقین فهو من المعانی
الشرعیة و ان لا بمثله من الجواب ما جعل الله لهم علیہ من سلطان قل هاؤا
رها نکران کنند صادقین قوله بلکه ذکر رکوع بعد از اقامت صلوٰۃ مؤید است
که تکرار لازم نیاید اقول تعجب است که با وصف تسلیم حالیت و او بتوهم وقوع
و بهم را کعون حال از یقیمون الصلوٰۃ توهم تکرار ذکر رکوع کرده حال آنکه توهم تکرار
از قبیل بنامی فاسد علی الفاسد است اصل وقوع حال از یقیمون مسلم نیست پس توهم
تکرار که فریج نیست چگونه سموع خواهد شد ذکر رکوع بعد یقیمون الصلوٰۃ متصل
بآن چه آیه کریمه واقع نیست بلکه بعد و یوتون الزکوة و حال از ضمیر یوتون تکراری
لازم نیاید و از مسائل مشهوره اصول است که هر استثنای مخصوص دیگر بعد حمل
متعدده در کلامی واقع شود بجله اخیر و تعلق آن قطعی است و تعلق با بعد آن مشکوک

نزوات و محتاج بهرینه پس تعلق آن جمیع مع الاخیره محل شکست چه با تعلق قبیل
 جمله اخیر که بقول کسی مطابقت ندارد و مخالف قطعاً است فیه شرح المختصر الاصول
 اذا تعاقب حمل بعضها على بعض بالواو ثم ورد بعدها استثناء فيمكن الرجوع
 الى الجميع الى الاخيرة خاصة ولا نزاع فيه انما الخلاف في الظاهر فقال الشافعي
 ظاهر في رجوعه الى الجميع اى كل واحد منها وقال الحنفية الى الجملة الا
 وقال القاضى ابوبكر والغزالي وغيرهما بالوقوف بعنبره لان ذلك انه حقيقة
 في انهما وقال المرتضى انه مشتمل بينهما ما في توقف على ظواهر القرينة هذا
 ان موافقان للحنفية في الحكم وان خالفوا في المآخذ لانه يرجع الى خبر
 فيثبت حكم فيها ولا يثبت في غيرها كما كنفية لكن هو لا يلزم
 ظهوتنا ولها والحنفية لظهور وعد تناولها انتهى فيبطل قولنا
 پس آنچه گفته است که ذکر کوع بعد از اقامت صلوة موسیما اصلا صلوات
 تأکید ندارد اری اگر باطلی تأیید باطلی کند عجب نباشد قوله ذکر زکوة بعد
 اقامت صلوة مخالف شما که در عرف قرآن هر جا زکوة را مقرون بصلوة
 مراد از آن زکوة مفروضه می باشد نه قصد مطلقاً اقول این کلیه وقتی تمام می
 شود در ما نحن فیه هم زکوة مفروضه مراد می بود و هو اول النزاع و هرگاه از زکوة
 در اینجا مفروضه منته و به مراد باشد که اینها هر الروایات کلیه باقی نماند چون جمله
 و هم لا یعون حال از ضمیر یوتون است کما اوصینا اصلاً شائسته تکرار نخواهد بود
 و یکون یلا لما حملنا الآية علیه لما ادعاه و نقول بوجه آخر اقران ذکر
 زکوة بصلوة در هر جا که خالی از قرینه را کعبه است قرینه اراده فرضه در تواند شد

ولكن قياس مقترن بقرينة را کعبین بحالی ازان قیاس مع الفارق است فلا يكون ليلا
على ارادة الفرضيه فيما نحن فيه مع ان حمل الزكوة هنا على الفرضيه اجتهاد
في مقابلة النص بانکه فخر رازی در تفسیر کبیر برین مقام چنین تقریر کرده که زکوة اسم
برای واجب مندوب لیل قوله تعالى واتوا الزكوة وحمل آن بر صدقة مندوب خلاف اصل
پس اگر درین جایز زکوة مفروضه مراد باشد لازم آید که او در اعطای زکوة از اول وقت
تا خیر نموده باشد و نسبت چنین امری به علی ابن ابی طالب میتوان کرد و کان ذلك عند
اکثر العلماء معصية اقول اولاً بودن زکوة اسم واجب مندوب مسلم نیست کیف
و من قسم الزکوة صاهو مندوب عندنا زکوة التجارة و زکوة الخيل الى غير ذلك
و اطلاق آن بر صدقة مندوب به سلباً در قرآن و غیر قرآن نزد اهل الخلاف نیز آمده و
از اینجا که ناصب از زکوة مفروضه از لفظ زکوة در عرف قرآن شرط بشرط
اقتران بصلوة گردانیده و اراده مندوب را مطلقاً ممتنع ندانسته بلکه خود را در آن
در ذیل کریمه و ما اتيتهم من زکوة تزيد من جسد الله اولئك هم المضعفون
بتعمیم راضی گردیده و حیث قال و الزکوة تنمو عند الله كما اخبر النبي ان الصدقة
تقع في يد الرحمن فتربو حتى تصير مثل الجبل فينبغي ان يكون قد اكرم
على الزکوة اکثر و جبار الله بخشردی در تفسیر همین کجایه گفته است و ما اتيتهم من زکوة
امی صدقة تبثون بها وجهه خالصاً لا تطلبون به مكافاة ولا دباء ولا سمعة
فاولئك هم المضعفون و الاضغاث من الحسنة و نظر المضعف الموقوف و الموقوف
لله القوة واليسار پس انکار رازی از معنی صدقة مندوبه سا و انرا خلاف اصل
قرار دادن بکابره محض باشد علاوه آنکه از کتب اهل سنت با اقتران بذکر نماز نیز حمل

زکوة بر منند و به استفاد می شود کما فی هذه الآية کسب ارادة قصد مطلق از زکوة مطلقا
 منتهی نباشد بلکه در کلام بعض فضلای مخالفین تعبیر از اراده آن در اینجا مصحح
 چنانکه امام زاهد ایشان از غایت وضوح تصریح نموده باینکه این آیه لیس بر اطلاق لفظ
 زکوة بر صدقة تطوعیست که در حدیث قال تفرق الآية دلالة علی ان اسم الزکوة يقع علی
 صدقة التطوع وهو نظیر قوله ما اتیت من زکوة زید من جهة الله انتم و از اینجا
 لایح شد که اراده صدقة من زکوة در آیه آنقدر واضح است که از ادلیل صحت این اطلاق
 ساخته اند و کلام اسم المتعال حجة البتة و از اینجا است که جناب باخ عظام فرموده لانسلم که
 زکوة حقیقه مستعمل در غیر زکوة واجب نیست و استدلال بقول خدا هم علی ما حکینا
 تفرق قال ایضا بر تقدیر تسلیم صادر از حمل آن بر معنی حقیقه موجود است و بهر وایات
 المخالفین و بعد تسلیم کون با اعطاء السائل تطوعا و الا ممکن است که آنحضرت مالک
 نصاب شرعی که عبارت از بیست دینار یا دویست در بهم است بوده باشد و آنچه بسیار
 عطا کرده زکوة واجب باشد انتم و تخیف در تکمله این تقریر میگوید که تو هم فخر رازی خیر
 در او امی واجب بر تقدیر دفع وجوب است باینکه حکم بتأخیر محض اسامات ظن اوست چه
 می تواند شد که بر آنحضرت زکوة در بهمان ساحت واجب شده باشد و آنحضرت خود را تا اتمام
 نماز بمفاد سار عواالی معفیه من بکم مملت نداده باشد پس فعل آنحضرت مدح
 خواهد بود نه مذموم و لکن فخر رازی درین مقام یک چیز دیگر چاودیده که مشهور است
 که علی بن ابی طالب فقیر بوده پس واجب الزکوة از کجا شد و از بهمین جا که شیعیان
 میگویند که هرگاه بقرص نایل بقصد کرد سوره یس آتی در شان نش نازل شد و قول
 فضل الله قاه آنحضرت از غایت جود و سخا و زهد و بی رغبتی دنیا و اشیاء دنیوی است

باینجا آورده
 در حدیث
 باینجا آورده

در

بی چسبند و لکن امیر مومنان با فقیر گفتن شایان نیست و اگر فقیرش خوانند شستن
 از خبر مشهوره و فقر فخری خواهد بود پس استخفافی که سطح نظر این ناصبیست بجمعه است
 صورت نخواهد گرفت اما استغراب و از وجوب کتبه بر آنجناب پس علم می چسبند
 آنحضرت در حینی و مالک نصاب بود آنحضرت در وقتی دیگر محل استنجاب نیست یا
 قصه مشهوره نزول اهل بیت که آنرا از غایت عداوت اهل بیت نهایت مخفف
 و بعنوان محقر منسوب الینا معشر الشیعه مع ان اخبار هم به ایضا ناطقه گماشته
 ذکر کرده دلیل بر عدم تملک آنحضرت نصاب در وقت دیگر ندارد و نزول
 اهل بیت و ایه انما ولیکم الله متحد الوقت نیست پس منافاتی در میان نخواهد بود
 و ازینجهت که جناب الله علام طایفه احتمال اراده زکوة را بر تقدیر نزول
 در این مقام در عباد الاسلام کما اشار الیه اخذ مذکور فرموده فقطن قوله و اگر کوع
 بر معنی حقیقیش محل کنیم باز هم حال از یقیمون الصلوة است و عام بر جمیع بنی
 زیرا که احترام است از نماز یهو که خالی از رکوع بود اقول اگر رکوع احترام از نماز
 یهو باشد و حال از یقیمون پس فصل میان حال و ذوق الحال لازم آید و ایضا
 تغایر میان مخاطبین و کیا آنها نمی مانند پس لازم می آید که آنها اولیا و نصار نفس خود باشند
 و بهو باطل قوله و درین صورت نهی از موالاه یهو که بعد ازین آیه و است بسیار
 چسبان اقول ترتیب جمع تلاوت بحسب ترتیب نزول هر ایت مسلم نیست کما سلف
 تحقیق و این ارتباطی که پیدا کرده فرع آن پس از قبیل سار فاسد علی الفاسد باشد
 و از اینجهت که در اخبار اهل بیت علیهم السلام و است لیس شئی بعد من عقول
 الرجال من تفسیر القرآن لایة لیستنزل فی شئی و اوسطها فی شئی و آخرها

و اینست که
 در این مقام
 در عباد الاسلام
 کما اشار الیه
 اخذ مذکور
 فرموده فقطن
 قوله و اگر کوع
 بر معنی حقیقیش
 محل کنیم باز هم
 حال از یقیمون
 الصلوة است و عام
 بر جمیع بنی

فی شئی کما فی تفسیر الصائمین قول ناصبی درین صورت نهی از موالاته بهیچ وجه
 آیت و ارسطو بسیار چسبانست تا مربوط خواهد بود که آنه تفسیر بالرای المفسر
 پس این تباطا اختراعی مخالف صحاح و آیات لایق التقاتل خواهد بود قال الکتاب
 و نیز اگر حال از یوتون از زکوة باشد صفت مدح نمی ماند بلکه در مفهوم یقیمون الصلوة
 قصومی آید چه مدح و فضیلت نماز نیست که خالی باشد از عملی که تعلق بنماز ندارد
 خواه قلیل باشد و خواه کثیر غایتش آنکه کثیر مفید است و قلیل غیر مفید اما در معنی قاسم
 صلوة البته قصومی آید و کلام الهی را بر تناقض مخالف حمل کردن نیست اقول
 این تفسیر بحقیقت که دلالت بر غایت قاصد نصب عداوت او دارد مثل سابقین از شکو
 امام المشککین یا خود مست قال الرازی فی تفسیر الکبیر ان اللائق بعملی بنی طایفه
 ان یومستغرق قلبه بکرا لله حال صایکون فی الصلوة والظاهر ان من کان
 کن الله خانه لا یتفرغ لاستماع کلام الغیر و لفر و لذا قال تعالی الذین یدعون الله
 قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات و الارض و من کان
 قلبه مستغرقاً فی فکر کیف یتفرغ لاستماع کلام الغیر و قال البیضاوی
 دفع الخاتمة فی الصلوة الی الفقیر عمل کثیر و اللائق بحال علی الا یفعل لله
 این نصیحت بجا و ایرادی محل و نادره و آنکه در کلام این متعصب مغایرت مشاهده است
 بر این غایت عصبیت چشم عقل او را کور ساخته که چنین تورات بوج و پا در هوا پرخته
 مدایح آنحضرت را بتسویلات شیطان می فرماید که بصورت مذام جلوه گر سازد
 هر که بر چراغ هدایت و شمع شبستان نبوت که معدن معرفت بوده پف کند البته
 ریشش بسوزد و این کلمه مخفیة اشراش را بسلا مشن اباد میدهد زیرا که این ایرادات باندک

این
 نصیحت
 بجا
 است
 و ایرادی
 محل
 ندارد
 و آنکه
 در کلام
 این متعصب
 مغایرت
 مشاهده
 است

تامل از کجا بکجا می شود و آله با جد علیه الرحمه در عباد الاسلام منجی مایه ایست
 که اگر کلام رازی نام باشد این تقریر به شش مثل بر تنقیض کلام خدا و رسول او خواهد بود
 زیرا که سوق آیه لالت بر مدح دارد و روایات نشان نزول متفق علیه واضح است
 در این که کار کسی از آنحضرت بطور رسیده باعث بر نزول آیه گردیده لائق مدح بود
 نه لائق مذمت پس اگر این کار لائق شان حیدر کرار نمی بود پس چگونه پروردگار عالم
 و سید ولد آدم آنرا بمقام مدحش می آورد و قول نیز کلام زنجیری صریح است که
 این آیه لالت بر نهایت مدح آنحضرت بر فعل این طاعت درین حالت دارد چنانکه
 در توجیه صیغه جمع گفته که برای آنست که دیگر مردمان نیز بمثل فعل او رغبت کنند پس
 بسبب تاسی او بمثل ثواب آنحضرت فائز شوند قال ولیدنه علی بن سنجیه المومنین
 یحبون بكون علی هذه الغایة من الحرص علی البر و الاحسان و تفقد الفقراء
 حتی ان لو هم امر لا یقبل التاخیر و هم فی الصلوة لم یؤخروا الی الفراغ منها
 انتھ و کفایه هذا الکلام فی ثبات المدح و حسن هذا الفعل علی وجه عام
 فبالرأی یزدی بما حدّ الباری علی مقربیه پس کلام جاریست زنجیری
 در دفع شبهه امام مشککین کافیست و کفی الله المومنین القتال اما جواب از وجه
 اول شبهه بطور حل آنست که این باب صبیحی از فقه فیه که بر نبی و وصی که حقیقه از باب
 عنایات ارحم الراحمین مصداق لا یشغله شان عن شان است هر وقت جاری و منتهیست
 از فیوض باری بر آن بر ذوات مقدسه طاریست پس فعل آنحضرت شاغل از حضور
 قلب نخواهد بود و ازینجاست که صابوایب شان سید پیغمبران صلی الله علیه
 و آله وسلم می یابد و کان قد جعل الله قرّة عینه فی الصلوة كما قال جعلت

قرّة عینی فی الصلوة رواه النسائی ولم یکن یشتغل به ما هو فیه من
 احوال امامومین کمال اقباله و قوّه من ربّه و حضو قلبه بین یدیه
 یدخل فی الصلوة فیرید طالتھا فیسمع بکاء الصبی فیتجوز فی
 صلوته مخافة ان یشق علی صوته رواه البخاری و ابو داود و النسائی
 و کان یوم بالناس و هو حاصل امامه بنت ابی العاص بن الربیع
 علی عاتقه رواه مسلم و غیرین کما مرّ مرّات حال یاموسنین و سماع
 صرخ اطفال یومنین بنا فی حضو قلب برک حضرت سید المرسلین نباشد
 سماع صدک سائل منافی حضو قلب یام المتقین چگونه تواند بود با آنکه جماع
 ضمایم راجحه منافاتی بعبادات خالصه ندارد و هرگاه در حق اولیا حق و افعال
 بشریه را شاغل از استغراق در معرفت ندانند در فعل علی علیه السلام چگونه
 استغراب راه میدهند خصوصاً هرگاه فعل طاعتی در حال طاعتی بعمل آورده باشد
 فلو لا العصبیة اعمت عینی قلبی ما تقوّه بمثله فانه بمثابة من هو من
 والسّخافة لنعم ما قال السّید نور الله نور الله مرقد علی ما نقله
 عنه والدّ العلامة فی عماد الاسلام حیث قال ان غایة الامر فی ذلک
 ما یحصل للاولیاء من الواحد فی الکثرة و الخلوة فی الجلوة و قد اثبت
 النقشبندیّه من المتصوفه اهل السنّة هذه المرتبة لانفسهم و اشتھر
 منی و انهم یقولون خلوت در انجمن سیداریم فلا ینبغی ان ینازع مع علی
 فی حصول نظیر هذه المرتبة له و جناب اخي المعظم دام ظلّه خلاصه آن
 برین مطلق بیان فرموده که محصلش آنکه ممکن است که در آنوقت آنحضرت را

طاری شده باشد که اولیای الله را حاصل می شود و من الواحدة في الكثرة والخلق
 في الجلوۃ و عجبت که معشر نقشبنده از متصوفه اهل سنت بر این مرتبه
 ثابت می کنند و می گویند که خلوت در انجمن بیداریم پس چرا با حضرت امیر علیه السلام
 درین بابنا قشقه می نمایند و قال ايضا ناقلا عن بعض علمائنا انه تمثل
 في الجواب بهذه الايتاء يعطى ويمنع لا تلهيه سكرته عند النديم
 ولا يلهو عن الكاش اطاعه سكره حتى تمكن من فعل الصلابة فهذا
 افضل الناس **قول** هرگاه حال غیر انبیاء و اوصیایین باشد فعل علی علیه السلام
 چرا منافی استغراق در معارف الهیه باشد خصوصا هرگاه از قبیل جمع بین این
 باشد و اما جواب این شبهه و مبرر این است که زنجشیری رکشاف گفته است
 کانه کان رجاف خنصره فلم يتكلف خلعه كثير عمل يفسد مثله صلوة و اما
 ثانياً پس در روایت تعلیمی از ابو ذر رضی الله عنه گذشت که آنحضرت اشاره بگشت خود
 فرمود پس سائل انگشت را از انگشت مبارک بر آورد و حیث قال و کان علی راکعاً
 فاوما اليه بخنصره اليمنی و کان یختتم فیها فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم
 من خنصره و ذلك بعین رسول الله پس بنا برین روایت اشکال از اصل ساقط باشد
 و اما ثالثاً پس بجهت آنکه امام زاهد اهل سنت از امام مجاهدشان نقل نموده اند
 قال مشیر الی هذه الاية ان الیضا علی ان العمل الیسیر صباح
 فی الصلوة الا توی ان التبی یخلع نعلیه فی الصلوة و اخذ بذی ابنتی عیسا
 و اراده من بیاره الی یمنه فی الصلوة قال لواء مشیر الی قوله و هذا
 اولی الاقوال لان فيه فائدة جديدة و ایضا جناب الدماجد علیه الرحمة فرموده

که مردی شده که پیغمبر خدا سوره بخت نموده در حالت قیام نماز بر میداشت و باز او را
 بر زمین فرود می آورد و وقتی که بسجود میرفت پس کسی فعل علی را استقبال نماید البته
 فعل پیغمبر خدا را بطریق اولی است همان خواهد نمود زیرا که علی بن ابی طالب طاعتی را
 بطاعتی منضم ساخته بود چه طاعتی که قرآن مجید با عترت محشری بخت و غیب
 بآن ناطق است کسی چنین فعل علی علیه السلام را منافی طریق خشیوع اندازد این فعل
 رسول خدا صلی الله علیه و آله را بطریق اولی مستقیح خواهد پنداشت پس هر تاویل
 و تحمل صحیحی که برای افعال حضرت رسالت پناهی بر می آرند برای فعل حضرت ولایت پناهی
 احسن این می آید که هرگز در معنی اقامت صلوٰة قصور نمی آید پس الزام تحمل
 این کلام الهی بر سنی متناقضه که بنو جبرهتار کی که باطله خواسته بود و من دفع گشت
 فبطل ما كانوا يعملون قال المناصب و مع هذا این قید را بالا جماع و خلقت
 لا طرد او لا عکس او در صحت امامت پس در تعلیق حکم امامت باین قید لغویت کلام
 باری تعالی لازم می آید مانند آنکه گویند که قابل باد شاهی شهابی است که جامع سرخ از
 و اگر ازین همه رد کنیم اگر این آیت دلیل حصر امامت در حضرت امیر باشد آیات دیگر
 معارضه خواهد بود اقول پس کافی است در جواب این آنچه اخوی ام ظله العالی
 افاده فرموده که این قید از برای تمیز و الی از اغیار است نظر باین که ایامی کوتاه و حال
 رکوع از غیر آنجناب مستحق نشده اند که شرط امامت و دخلی در تحقق آن دارد چنانچه
 حدیث خاصف النعل اشاره بوصف مخصوص آنحضرت در آن وقت است و بیاخت
 وصف را امامت معنی ندارد چه در محل تعریف ذکر او صفا ممیزه لابد است پس قول او
 بعدم دخالت آن ناشی از حاق است مثلاً سنیان میگویند که خلیفه قول ابو بکر

این که قیافه است پر ظاهر است که بنوت ابی قحافه داخل در خلافتش ندارد و علاوه
 در ما نحن فیہ داخل نیز محقق چه علی مرتب عبادت از انجناب بعد و در پیوسته
 و آنکه او ایام عبدیت ناس دلیل فضیلت است و آن مستلزم امامت است پس مثال بنحو
 که ناصبی در مقام آورده نام برود و غیر مناسب است اقول توضیحش آنکه قول ناصبی
 باین قید لغویت کلام ماری تعالی لازم می آید مانند آنکه گویند که قابل پادشاهی
 شما کسی است که جاره سرخ دارد پس اگر مرادش ازین کلام آنست که پوشیدن لباس سرخ
 باعث برستحقاق سلطنت است لغویت در کلام گوینده ظاهر و مسلم است لکن
 مثال بر مثال منطبق نیست و اگر مرادش تمیز است پس در جائیکه محست مکان و زمان
 خاص این صفا اختصاص مستحق سلطنت باشد این کلام لغوی نخواهد بود و از اینجا
 که من بعد میفرماید که اگر بالفرض مراد تمیز پادشاه و لباس سرخ باشد پس اگر آن
 تمیز صحیح باشد یا نمی بینی که در لفظ حمیری که از القاب ام المومنین عایشه و در اتحاد
 مدح ایشان ذکر حمرت لون مثل سرخی جامه از حلیه مدح عاریست لهذا ما يتعلق
 بتفسیر الایة دفع شبهات العام العاصیه و اما آنچه فاضل بکلام صنف ظاهر است
 تعرض در کلمات بیهوده بر زبان قلم رانده تلخیصا چند بکار برده پیش جواب این
 تلام اخی العلام دام ظلہ العالی کافی و وافی است و برای نقل آن در اینجا
 ضرورتی داعی نیست لهذا برین قدر اکتفا شد و و م آیه کریمه یا ایها الرسول
 بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله
 یعصک من الناس سوّم آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
 علیکم نعمتی که هر دو درین جزو قرآن واقع و هر دو در فضیلت آن حضرت کما سلف الاشارة الیه

و در حدیث
 یا ایها الرسول بلغ

واروست وواعدنا بإيراد تفصيل ما ورد من شأن نزولها فيه ما اتفق
من الكلام في هذا الشأن بآية المخالف بغير ما يدلنا ما في الكلام مما فيه
فاقول الآية الأولى في تفسير كبير ابن أبي سعيد خدرى روايت کرده قال نزلت هذه الآية
بلغ ما أنزل إليك من ربك يوم غد يومهم في علي بن أبي طالب وفي تفسير
الدائم المنثور اخرج ابن أبي الحاتم وابن مردويه وابن عساکر عن أبي سعيد الخدري
مثله زاد انه اخرج ابن مسعود قال كنا نقرا على عهد رسول الله يا أيها الرسول
بلغ ما أنزل إليك ان عليا مولى المؤمنين ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله يعصمك من الناس ^{السلام} في حديث حضرت امام محمد باقر روايت کرده که آیه فضل علی علیه
نازل گردیده و نیز از حضرت صادق روايت کرده که این آیه چنین نازل شده بلغ ما أنزل
إليك من ربك في علي و چون این آیه نازل شده دست علی را گرفت و گفت من
مولا ففعل مولا انتهى و اهل البيت اجمعين و في الحديث و في الخبرين و في تفسير
در شأن نزول این آیه در وجه ذکر کرده گفته العاشر نزلت هذه الآية اخذ بيده
وقال من كنت مولا ففعل مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فلقية
عمر رضي الله عنه فقال حينئذ لك يا ابن أبي طالب اصحت مولا في مولا
كل مؤمن مؤمنة و هو قول ابن عباس و برادر بن عازب و محمد بن علي لكن
بعد ان گفته است و اعلم ان هذه الروايات ان كثرت الا ان اولها على
أنه تلقا منه من مكر اليه و النصراني و امره باظهار التبليغ من غير مباينة منه
و ذلك لان ما قبل هذه الآية بكثر ما بعد ها بكثر ما كان كلاما مع اليه و النصراني
استمع لاقام هذه الآية الواحدة في البين على وجه تكون اجنبية عما فيها

وه ابعد ها و مولانا الطبرسي راجع البيان از علماء اهل سنت چنین روایت کرده
روی الحاکم ابوالقاسم الحسکانی فی کتاب شواهد التنزیل فی قواعد تفصیل
بسناده عن ابن عمیر عن ابن ذنیہ عن الکلبی عن ابن صالح عن ابن عباس
وجابر بن عبد الله قال امر الله محمد صلى الله عليه واله ان ينصب عليا علما
للناس فيخبرهم بولايتة فتخوف رسول الله ان يقولوا اخا بن عمرو ان
يطغوا في ذلك عليا وحي الله اليه هذه الآية فقام عليه السلام بولايتة
يوم غد يرخم وايضا فيه باسناد مرفوع عن ابن شيبان بن علي العنوي
عن ابن صالح عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية في علي فاخذ رسول الله
صلی الله عليه واله يده فقال من كنت مولا فاعلم مولا اللهم وال من
ولاه وعاد من عاداه وقد ورد هذا الخبر ابواسحق الثعلبي في تفسيره
باسناد مرفوعا الى ابن عباس قال نزلت هذه الآية في علي امر النبي ان
يلبغ فاخذ رسول الله بيد علي فقال من كنت مولا فاعلم مولا اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه واما روایت از اهل بیت عليهم السلام فقد
اشتهرت الروایات عن ابی جعفر و عن ابی عبد الله علیهما السلام ان الله
اوحى الى نبيه ان يتخلف عليا فكان يخاف ان يشق ذلك على جماعة من
اصحابه فانزل الله تعا هذه الآية تشجعاله على القيام بما امره الله باذا
والمعنى ان كنت تبليغ ما انزل اليك و كتمته كنت كائنك لم تبليغ شيئا من
رسالة ربك في استحقاق العقوبة مولانا المجلسي روى اليقين ميرايد كه و اخبار
مستفيض عامه خاصه ارشاده كه آيه يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك

من ینزل تا آخر دین واقع نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فرار می و تفسیر
 از جمله محتملات نزول آیه کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فصل علی علیه السلام
 و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فاعلم مولاه اللهم
 وال من واکاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گواری ابله ترا
 ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من مولای هر مومنی مومنه پس گفته است این قول
 ابن عباس است و برادر بن حازم و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر حسکانی در شواهد التنزیل
 و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صحیح است
 در آنکه مراد بولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند پیچ
 رسالت او را تبلیغ نکرده است خوف حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب افتاد
 فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه
 و کیست بر آنکه آن امری ماموم به تبلیغ آن گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ
 آن موجب اصلاح امور دین و دنیا می دم کرد و بان از برای مردم تار و زیارت حلال
 و حرام ظاهر گردد و شرائع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغیر و تبدل و قبول
 آن بطنع مردم دشوار باشد و احتمالاتیکه ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچ یک
 مظنه آن قسم امور نیست مگر خلافت امامت آنحضرت که بآن باقی می ماند آنچه حضرت
 رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین ایمان و بآن منتظم می دید امور مسلمانان و از
 کینه ها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنه با بود از منافقان که تا
 حق تعالی ضامن شد نگاه داشتند آنحضرت را از شر ایشان انتهی **قول** تاکید شده و تهدید
 سدید ازین آیه قرآن مجید در غایت ظهور است نزد موالف مخالف عنید اگر چه

در توجیه آن فیما بین مفسران اختلافی هست قال الرازی المسئلة الثانية لقال
ان يقول ان قوله وان لم تفعل فما بلغت رسالته معناه فان لم تبلغ
رسالة فما بلغت رسالة فأي فائدة في هذا الكلام اجاب جمهور المفسرين
عنه بان المراد انك ان لم تبلغ واحدا منها كنت كمن يبلغ شيئا مني او هذا
الجواب عندك ضعيف لان من اتى بالبعض ترك البعض لو قيل انه ترك الكل
لكان كذباً ولو قيل ايضاً ان مقدار الجرم في ترك البعض مثل مقدار الجرم في
ترك الكل فهو ايضاً محال محتج فسقط هذا الجواب والاصح عندك ان يقال
ان هذا خرج على قانون له انا ابو القحطم شعر شعري ومعناه ان شعري قد بلغ
في الحال والفصل الى حيث متى قيل فيه انه شعري فقد انتهي محل الى الغاية
التي لا يمكن ان يزداد عليها فهذا الكلام يفيد البالغة التامة من هذا الوجه
فكذلك هنا قال فان لم تبلغ رسالته فما بلغت رسالته يعني انه لا يمكن ان يوزن
ترك التبليغ بتهديداً عظيم من ان ترك التبليغ وكان ذلك تنبيهاً على غايته التمهيد
والوعيد والله اعلم الحال جسيم النصا بايد ويدر که ايقين رتديد به کدام يك از
احتمالات عشره که فخر رازی می تفسیر ذکر کرده منطبق بمتصتی بکدام یک می تواند گردید
پس بدین آنکه فخر رازی در شان نزول این آیه چنان بلکه اقوال ذکر کرده اول نزول آن
در قصه رجم و قصاص دوم در خصوص حب یهود و استنزامی شان بدین سلام
سوم نزول آن در خصوص تخیر از واج خوفامین اختیار بین دنیا چهارم در امر
وزینب بنت جحش پنجم در خصوص جهاد ششم در خصوص حکم کاتبین الذین
یدعون من دون الله آیه هفتم نزولش در حق مسلمانان و ذلك لانه قال في

حجة الوداع لمابين الشرايع والمناسك هل بلغت قالوا نعم قال عليه السلام
 والسلام اللهم فاشهدنا شتم مروست که نازل شد در زیر درختی در بعضی
 شهر آنکه نازل شد در هیئت آنحضرت از یهو و نصاری می شتم نزول آن در فضیلت
 علی بن طالب علیه السلام کما سلف نقله عنه و بر ما هر خبر و همین این احتمالات
 و اقوال غیر رسیده که غیر از قول اخیرست مخفی و محتجب نیست چون فخر رازی جمع
 این احتمالات مرجوح ساخته گفته است الا ولی حمله علی الله تعالی منه
 من مکر الیه و النصاری و امره باظهار التبلیغ من غیر مبالاة منه
 بحکم ذلك لان ما قبل هذه الآية بكثير وما بعد ها بكثير لما كان
 كلاما مع الیه و النصاری امتنع القاء هذه الآية الواحدة فی البین
 علی وجه تكون جنبیة عما قبلها و ما بعد ها پس جو حیت احتمالات
 دیگر خود از کلام مشعور بدست و علامه بران بعضی از اصحاب با از اهل این عصر نیز
 واحد بعد واحد پرداخته اند و بغير احتمال اخیر که نزول آیه در شان جبرائیل می باشد
 از محل نزاع خارج پس حاجت تطویل کلام در نقض و ابرام آن چند است
 پس آنیم است که عطف عنان تحقیق احتمال اخیر که تقویت نزول آیه کریمه در شان
 جناب امیر علیه الاف صلوات من الملک القدر است پر دازیم و هر کلام امام سیدنا
 که تقویت نزول آن در امر یهود و نصاری پرداخته ظاهر و باهر سازیم و تقدیر
 مقدما حقه بنسب مدخل الشکوک و الشبهات پس بدانکه شکی نیست درین که
 این آیه کریمه شتم است بر اقصا تا کید و مفتها تهدید و غایت تا کید نهایت
 اقول از جهت امر صریح بتبلیغ دوم از جهت موکد فرمودن آن بقوله فما بلغت لنته

که شتمل است بر تم تمديد بحيث ليس عليه مزيد رسوم از جهت عده والله يعصم الصلح
و این امور نزد مفسرين فريدين مسلم است اگرچه عنوان بيان مختلف با پس الحدیثی
گفته است که اصح نزد من است که این آیه کریمه بطریقه قول انی انجم شعاع و شعری شعری
ان پرده غیب بجلوه ظهور برآمده و معنی قول انی انجم است که شعری در وقت است
بدرجه نهایت رسیده بحیثی که هرگاه کسی شعری این بنسب سازد پس در شعری مد
باقصی الغایه رسانیده پس این کلام مفید مبالغة تامه است پس همچنین است مفاد
این آیه کریمه و مثاق آن عند العقول السلیمة کانه قال ان لم تبلغ رسالتی فما
رسالتی یعنی انه لا يمكن ان يوصف بترك التبليغ وكان ذلك تنبيه على
غاية التمهيد و تضعيف احوال دیگر می گوید که آنچه بعضی گفته اند که مراود است
که اگر نه هم رسالت تو یک حکم را خواهی بود مانند آن که تبلیغ هیچ امر نکرده باشد نزد من
این ضعیف زیرا که هر کس تبلیغ بعضی من البعض نماید اگر او را بگویند که تبلیغ تمام
امور نکرده است و در نوع محض خواهد بود و اگر گفته شود که مقدار جرم در ترک بعض
بمشابه جرم ترک کل خواهد بود پس این هم محال اقول کذب صریح لازم می آید که
که قایل سر کلام بر سبیل حقیقت نموده باشد و لیس که لا بلکه او بر سبیل تشبیه گفته است
ولا کذب في التشبيه بل هو المبالغة لا غير و بما كان الاثم بترك البعض
اشد خلوشه بعد ترك الكل تفخيم المبالغة فلا كذاب ولا امتناع
و على ذلك عند العقول السليمة اجماع و كيف كان اصل تاكيد مبالغة و رتبة
باتفاق يكما ثابست پس الحان نظر انصاف باید دید که لایق این تاكيد منراو
این تمديد کدام امر مهم از مباحث اسلامیت و من اعطى التامل فقه مباحصان

وانصف عند رجوعه الى لوجدان لم يشك ان كلام الباري المتعال في هذه
 الآية ^{الآية} البالغ في البلاغة الى اقصى الغاية لا ينطبق على مقتضى الحال الا عند الكل
 على هذا الامر الجسيم والخط العظيم الذي عليه مدار حراسة حوزة الاسلام
 وحفظ شرايع الاحكام ونظم نواميس الدين الخفيف والشرع المنيف مع الضعفاء ^{منه} والضعفاء
 في صدق اهل النفاق وقلوب اهل الشقاق المشيرة للمخاوف والجمعة المتفهم
 على ما هلاك الامة من جهة تكالب اهل الزمان من البطغام على انفاق
 الدنيا الدنية والحكم انهم غرهموا على قبل سيلا لا تار قد حوجوا الدباب
 على العقبة هم اهل النفاق والاثام وتبين اذ ذاك مصداق قوله والله
 يعصمك من الناس على الخاص والعام ويعضد زول الآية في عام حجة المودع
 وقد اضمحل الكفر وطرد اليهو والنصارى وقام دين الاسلام وشاع ذاع
 وسيا تفضيل ذلك في خيل و آيات الغدير انشاء الله القدير واما استناد
 في رازمي ترجيح مختار من امتناع ورود آية جنبية في بين آيات متعلقة فم هو نصار
 پس اجتهاديت در مقابله خصوصاً في دورين خصوصاً في آيات متعلقة فم هو نصار
 بهر ايت بروفق نزول باشد و هو اول النزول بهرگاه جمع آيات نازله در امكنه و ازن
 متفاوتة بتقاريب مختلفة متخالفه لا على ترتيب النزول باجتهادات صحابه كما هو
 الواقع بالمصلحة الشرعية حكمتي توقيفية كما هو من هذه الجماعة كما هو است وادها
 پس متبع شان نزول خواهد بود نه ارتباط احدي الآيات الاخرى كما لا يخفى على اولي النهي
 واما آية كريمه فحكمت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً
 پس اكثر من مخالفيين بمثل حكايتي وغيره على ما نقله مولانا المجلسي عليه الرحمه از سعيد خدر

سر
 آية كريمه
 حكمت لكم دينكم
 واتممت عليكم نعمتي
 ورضيت لكم الاسلام ديناً

روایت کرده اند که ما از مجمع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد یعنی آیه الیوم
 اکملت لکم دینکم لایه حاصل معنی آن اینست که امروز کامل کردم از برای شما و شما را
 و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که پیش شما
 پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حدیثی کنیم خدا را بر کامل گردانیدن دین تمام
 کردن نعمت راضی شدن و در کار بر سالت من و ولایت علی بن ابی طالب و برای دیگر
 الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخرین آیه نیز نازل شد الیوم یسبغ
 کفر و امن دینکم فلا تخشونهم و تخشون یعنی امروز ناسیدند کافران از باطل کردن
 دین شما یعنی حفاظت کنندگان دین از طرف حضرت ابی طالب و شما را که در دنیا
 دندان طمع معین بر ابطال دین بکنند و شد کما قالوا فی کل خلف منا عدل
 ینفون عنه ثم یقال لعل الابطال المبطلين پس ترسید از ایشان و این
 ترسید از حضرت صادق علیه السلام و آیت کرده اند که کافران ناسیدند و ظالمان یعنی
 منافقان بطمع افتادند و سیوطی در کتاب بدعتی از ابن مردویه و ابن عساکر
 از ابو سعید خدری و آیت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را در روز
 غدیر خیمه نصب کرد و صد البته داد برای او و ولایت جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و این
 آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و آیت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن
 بسطام و ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خیمه شد که یکم ماه ذیحجه است رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت که هر کس من را در مکه یا مدینه یا این آیه نازل شد و صد
 جامع الاصول از صحیح مسلم و آیت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود و نصاری که
 بر او کرده یهود چنین آیه نازل می شد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و سید است که در

نازل شده بهر آيينه اين و زيرا عيد خود قرار مي داديم اقول و انه ليوم عيد
 اقرباء المومنون لعادفون اقول الله لهم به العيو و انه الحق مثل ما انكم تنطقون
 والله متم فوره ولو كره المشركون فلذلك اجري الله الحق على لسان المعاند
 طه و راه المنخالفون في دينهم و حكاية المحدثون من الفرقين في صحيح الحديث
 المتفق عليه المقترن بقرينة رواية الخصام الدالة على صحة عندكم احكام
 او ثبوت حجة و ان ضعف المتعصبين بالمعاند ين باخفاء الحق المبين اراد و ايجاز
 ان يدفعوا النص عن امير المؤمنين از انجمله است اينكه بخارمي و مسلم و صحيح بخارمي
 كه كبري آيه در حجة الوداع شريعتي نازل شد مطابق آنچه از عمر بن الخطاب نقل كرده اند
 و در روايت بقره بعد حكايت قول بهو كه او گفته كه من ميدانم كه در چه وقت نازل شد
 بر روز جمعه يوم عرفه قال السيوطي لا تقان اخرج ابو عبيدة عن محمد بن كعب
 قال نزلت سورة المائدة في حجة الوداع بين مكة والمدينة ومنها اليوم
 اكملت لكم دينكم في الصحيح عن عمر انما نزلت عشية عرفه يوم الجمعة عام
 حجة الوداع وله طرق كثيرة لكن اخرج ابن مردويه عن ابن سعيد الخدري
 انها نزلت يوم غد يوم خم و اخرج مثله من حديث ابى هريرة و فيها انه اليوم
 الثامن عشر من ذي الحجة و رجع من حجة الوداع و كلاهما لا يصح لكن بهرگاه
 نزول اين سوره در ميان مكه و مدینه مسلم باشد و نزول اين آيه را مخصوص روز
 بروايت ابو سعيد خدری و ابو هريره هم معلوم پس عمر بن الخطاب رئيس الانصاب
 در نزول آن يوم عرفه لائق است و انخواهد بود با آنكه بر تقدير نزول و تسليم چونكه نزول آيه
 در روز جمعه و در روز مخصوص و عدة حصص از شهر را اهل ضغائن از طرف حضرت

رب العزت قبل يوم غد يربو إذا نزل آية كريمة برونه عرفة شده باشد نیز محل مقصودها
 و متعلق بامر بگو که استیصال و ضمحلان شان از پیشتر حاصل بود و نخواهد بود قال السيد
 نور الله عز الله موقد بعدا بطلان ما ذكره الناصب من الاحتمال لا يتعين ان يكون
 المراد ابلاغ حكمه لتحقيق ما بلاغه ابلاغ مجموع الاحكام ربه اكمال الدين و قام
 الانعام الله هو الحكم الذي كان صعبا تقبلا على الاقام من تعيين مصداق
 الاصل الرابع من اصول دين الاسلام بنصب علي و اظهار امامته و جوب طاعة
 على الانام لما علم ان قلوب القلوب القوم كانت ملوثة من بغض علي عليه السلام
 بقتله لا بائهم و اخوانهم و اولادهم و اقاربهم في غزوات النبي صلى الله عليه و آله
 كما تضمنت الرواية السالفة من الثعلبي وغيره من اعلام **قول** فكان ذلك المظنة
 لرجوع الناس فحقروا الى الجاهلية الكبرى كما يشهد به رواية طائفة من القمري
 النازل في حقه سال سائل بعد ما وقع رواية حذيفة في جراح الدباب
 و معرفت اهل النفاق من اصحاب و المعتز الى عد العصمة العظمى من الله تعالى
 ثم قال السيد فانه تعا قال بلغ ما انزل اليك من الامر الا بحاجتي لفور
 في تعيين علي للامامة فان لم تفعل و املت فيه كنت كمن لا يبلغ البكل الى ان قال
 ثم انه لما علم ان ذلك الخطب كان صعبا على النبي صلى الله عليه و آله عن اصحاب القوم قال
 لتوطين النبي و تسليته و عدم مبالاة مني من الله ليصمد من الناس فقد تم النص
 و اندفع الاحتمال الذي قصد الشقة الخناس ان يوسوس في صدور عوام الناس
 اتهم و آراؤهم دفع ما حاول الناصب من التصرف في معتد الولاية في حشد القدر
 و سياطيك تفصيله فيما سياتي من الروايات الدالة على ولايته امامته و عداوته

سوانح صلواته و تحياته التمام كنيم درين مقام به ذكر روايتي از كتب اماميه تايد السلام
 و تفصيلا لما احله الليام پس سبكه بيم که در روايت طول حذيفه و درست که فرمود ان الله
 امر من و او سنة عشر من مكة الى المدينة ان حج هو و حج الناس فاحج الى ذلك
 و اذن في الناس بالحج ياتواك حبا و على كل ضامر ياتين من كل فج عجمت پس امر
 مناد يابن ابي بن اهل بلندي پستي ندا در دادند که آگاه باشيد که رسول خدا صلي الله
 عليه آله کمر همت را در بين سال بعثت حج محکم بسته تا بمردم مناسک حج را تعليم
 فرمايد پس سنت نبويه تا آخر زمان جاري ماند پس با فني مانند پيچيد که از آنها که در راه
 اسلام داخل شده بودند مگر آنکه با آنحضرت در همان سال در بزم انبیا هجرت به موسم حج
 حاضر شده و آنحضرت با همه مردم از و اج بسفر حج برون آمد و ان حج حجة الوداع بود
 و چون مناسک حج را ادا فرمود و محذات و بدعا جا بهليت را ز اهل نمود و دخل مکه
 و د انجام مقیم بود که جبريل با و اول سورة عنکبت از نزد پروردگار جليل فرود آمد و گفت
 يا آنحضرت که بخوان بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الفحسب الناس ان يذكروا ان
 يقولوا امنا و هم لا يفتنون لقد خشنا الذين من قبلهم فليعلم الله الذين
 صدقوا وليعلم الكاذبين ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا
 سوء ما يحكمو حاصل معنی آن این است که آیا کسان به برند مردم که واکذاشته
 خواهند شد بهمين قدر که بگویند که ایمان آوردیم و حال آنکه از ما نیکوترند
 و تحقیق که از ما پیش کرده ایم ما کسانی را که پیشتر از ایشان گذشته اند پس این
 ملاحظه خواهد فرمود حال نه را در دعوی ایمان دروغ گویند یا کسان می
 آنانکه عمل بر می کنند که سبقت خواهند برد و بر ما بدست حکمی که می کنند پس رسول خدا

فانما احله الليام
 پس سبكه بيم که

فرمود ای جبریل چیست آن فتنه پس جبریل گفت ای محمد درستی که حق تعالی بخواهد
 می ستد و نمی ماند از برای تو که من نخواستادم پیغمبری پیش از تو اگر آنکه امر نمودم او را وقت
 رسیدن اجل او بآنکه خلیفه گرداند بر امت خود بعد از خود شخصی که قایم مقام او باشد
 و سنن او را زنده دارد و پس مان بر داران او راست گویند و مخالفان او دروغ گویند
 می باشد در دعوی ای یان قلد نایا محمد مصیرك الى دیک و جنته و هو
 یامرك ان تنصبك متك من بعدك علی ابنی طالب و تعهد الیه فهو
 الخلیفة القاتل و عینك و امتك ان طاعة و ان عصو و سیفعلون و
 الفتنة التي تلوت عليك الآية فیها و ان الله عز وجل یامرك ان تعلمه
 جمیع علماء و تحفظ جمیع حفظك و استودعك فانه الامین المؤمن یامحمد
 ان اخترتك من عبادی نبیا و اخترته لك وصیا یعنی قریب سیده است
 یا محمد موت و رجوع تو بسو پروردگار تو و رفتن تو بهشت او و او امر می فرماید
 ترا که نصب نما انبرای امت خود از بعد خود علی ابنی طالب و عهد کنی بسو او پس
 خلیفه بحق قائم می شود بامو محتاج الیها برای امت تو خواه اطاعت او کنند و خواه
 نافرمانی او نمایند و قریب است که نافرمانی او کنند و همین است فتنه و آزمائش موعود
 در آیتی که بر تو خواندم و تحقیق که خدای عزوجل امر می نماید ترا که تعلیم نمائی او را
 آنچه تعلیم نموده است و بتو بیاد او دینی جمیع آنچه بیاد تو داده و بتو سپرده پس بدستی
 اوست که امین مؤتمن ای محمد صلی الله علیه و آله بدستی که بر تن از بندگان و برگزیدگان
 از برای نبوت و برگزیدم او را از برای صایت قدعاه رسول الله صلی الله
 علیه و آله فخلا به یومه ذلك و لیلته ناستودعه العلم و الحکمة الیه

اتاه الله اياها وعرفه ما قال جبرئيل وكان لك في يوم عايشه بنت
 فقالت يا رسول الله لقد طال استخلاصك بعلي فمن اليوم قال فاعرض عنها
 رسول الله فقالت لم تعرض عني يا رسول الله بامر الله يكون لي صلاح
 فقال صدقت وایمر الله وانه لامر صلاح لمن سعد بقبوله والايمان
 وقد امرت بدعاء الناس جميعا ونسيعلمين لك اذ التبت به في الناس
 پس طلب فرم رسول خدا صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب علیه السلام پس
 خلوت کرد با او آن روز و شب آن را و امانت سپرد باو علم و حکمتی را که خداوند عالم حاضر
 عطا فرموده بود و بشنا سانیدا و را آنچه گفته بود جبرئیل و بود ایراب و در توبه
 عایشه دختر ابی بکر پس گفت عایشه ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که بطول
 خلوت تو به علی بن ابی طالب از ابتدای این روز پس و گردانید رسول خدا صلی الله علیه و آله
 از عایشه پس عایشه گفت که چرا احراض میفرمائی از من ای رسول خدا پیغمبر که باشد
 که صلاح من در آن باشد پس فرمود که راست گفتی قسم بخدا بد رستی که آن امر صلاح باشد
 برای آنکس که بقبول آن سعادت اندوزد و زود ایمان آورد بان و تحقیق که مانده
 شده ام بدعوت همه خلق بطرف آن روز و شب که بدانی آن را و قتی که خبر بدهم از آن
 در میان مردم فالت یا رسول الله تخبرونی به الان لا تقدم بالعمل به
 و الاخذ بما فيه الصلاح عایشه گفت ای رسول خدا همین وقت خبره مرا
 تا سبقت نمایم در عمل بر آن و اخذ با آنچه صلاح است من در آن باشد قال ساخبرک
 فاخفظیه خفطك الله في عاجلة والاجلة جميعا و كانت لك الفضيلة
 والسفقة الايمان بالله ورسوله وان ادعته تركت رعاية مائة

الباء من كبرت برئك وحبط اجرك وبرت منك ذمة الله وذمة
 رسوله وكننت من الخاشع يعني فروگو که زود باشد که خبر بهم ترا بان پس حفظ کر آن را
 تا حفظ کند ترا خدای عزوجل در دنیا و آخرت هر دو باشد از برای تو فضیلت و سبقت بسو
 ایمان بخدا و رسول خدا و اگر افشای از من کنی و ترک میکنی رعایت آنچه القا میکنم بسو تو از
 راز کافری شو به پروردگار خود و اجر تو محو شود و ذمه خدا و رسول او بری می شود و از
 زیان کاران می باشد فقال ان عمری قد انقضى وامرني ربّي ان انصب عليا للناس علما
 واجعله فيهم اماما واستخلفه كما استخلفت الانبياء من قبلي وصيائها
 وانا صائوا الي امرئ واخذه في بامره فيكون هذا الامر منك تحت سويده آية قلبك
 الى ان ياذن الله بالقيام فضمنت له ذلك پس مؤبد رستی که عمر من با نقض رسید
 و امر فرموده است مرا پروردگار من منصوب کنم علی را از برای خلق علم هدایت بگردم
 برای او در میان خلق منصب ایامت و استخلاف نمایم او را چنانکه استخلاف میکردند پیغمبران
 قبل مرا و صیای خود را و من جوع می نمایم بسو امر پروردگار خودم و عمل میکنم درین امر
 حسب حکم او پس ده با این باز در تویی تاریکی دل تو تا آنکه آفتاب خدای عزوجل را
 بافتشای آن پس بدیده خود گرفت کتمان آن را و قد اطلع الله نبيه على ما يكون منها
 فيه من حاجتي باحفصة ابويها فلم تلبث ان اخبرت حفصة اخبرت
 كل واحد منهن ما اياها فاجتمعن فارسلن الى جماعة الطلقاء والمناقين
 وجراهم بالامر فاقبل بعضهم على بعض وقالوا ان محمدا يريد ان يجعل هذا الامر
 في اهل بيته كسنة كسر وقيصر الى آخر الدهر ولا والله ما لكم في الحيثوم حظ
 ان انقض هذا الامر في علي بن ابي طالب ان محمدا عاملكم على ظاهركم واوليائكم

يعاملکم علی ما یجد فی نفسه منکم فاحسنوا النظر لانفسکم و قد موارا انکم فیہ
 و دار الکلام فیما بینهم عاود و الخطاب و اجالوا الراي فاتفقوا علی ان ینفوا
 بالنبی صلی الله علیه آله نأقته علی عقبه هر شی و قد کانوا صنعوا مثل ذلك
 فی غزاة تبوک و صفی الشرم من نبیه صلی الله علیه آله من القتل و الاغتیا
 و الستم علی غیو و جوه بدرستی که مطلع است خدای تعالی بغیر خود را بر آنچه واقع می شود
 از و در خصوص آن بر آن دار صاحب حفته پدران این هر دو و اشاره است بسو
 آیه کریمه لقد ضلعت قلوبکم ایتدی نکلد شست که خبر کرد عایشه حفته و هر
 از اینها خبر داد پدر خود را پیش و جمع شدند و فرستادند بسو جمعی از طلیقان
 منافقان و خبر دادند هر دو بحقیقت امر پیش و به شدند بعضی شان بعضی دیگر گفتند
 با یکدیگر که محمد صلی الله علیه آله میخواهد که برگرداند این امر را در ابلت خود و اد
 خاندان خود و بیرون نبرد مثل طریقه کسری قیصر تا آخر و هر نیست قسم بخدا برای شما
 حظه و لطف در زندگانی دنیا اگر برسد این امر بسو علی بن ابی طالب بدرستی که
 محمد با شما معامله بظایر اسلام میکند و بدرستی که علی بن ابی طالب بشما معامله خواهد کرد
 با آنچه می شناسد از حال آن شما پس فکر خوبی بکنید برای آنچه صلاح نفوس شما در آن باشد
 و بتکرار ذکر این فکر در میان خود با گذاشتن و آرامی خود را بچولان در آوردند بعد
 متفق شدند بر آنکه نأقته آنحضرت را در دم دهند بر عقبه هر شی و این مضمون تازه نبود بلکه
 یک مرتبه یکره اول امر در غزه تبوک بهم مثل این حرکت تا سزا از اینها سر زده بود
 لکن خدای عز و جل شر آنها را از آنحضرت دفع ساخته بود و شر ایشان بوجه
 شتی بود و بر هیچ یک از آن قدرت نیافتند بر قتل و نه بر اغتیا و نه بر هراون

وقد كان اجمع اعداء رسول الله من الطلقاء من قريش والمنافقين
 من انصاره من كان في قلبه من الاوتاد من العرب في المدينة ومن حولها فاقعدوا
 وتحالفوا على ان ينفروا به ناقة وكانوا اربعة عشر رجلا وكان من
 عندهم رسول الله ان يقيم عليا عليه السلام وينصبه للناس بالمدينة
 اذا قدم ومجتمع شده بودند دشمنان آنحضرت از آنها که از قید سبب قرار
 کرده شده بودند از قريش و اهل نفاق از ياوران آنحضرت پس با هم کردند
 نمود و هم قسم شدند بر اين که ناقة آنحضرت را رزم دهند و چهارده نفر بودند
 و قصد آنحضرت چنان کردند که علی بن ابی طالب را بدین رسیده بودند و قصد آنحضرت
 فساد رسول الله صلى الله عليه وآله يومين ليلتين فلما كان في اليوم الثالث
 اتاه جبرئيل باخرسوا لحي فقال اقرأ ولنستغنى بجمعين عما كانوا يعملون
 فاصدع بما توهم واعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزين قال ورحل
 رسول الله يغدو السير مسرا ^{عاجله} فدخل المدينة لتنصب عليا علما
 للناس فلما كانت الليلة الرابعة هبط جبرئيل في آخر الليل فقرأ عليه يا
 ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته
 والله يعصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين وهم الذين هموا
 برسول الله يعني پیش حضرت رسالت تا به روز و دو شب او رفت بر روز سوم
 جبرئيل آمد و آخر سورة حج را آورد و گفت بخوان قل حق عز وجل را که می فرماید آنچه
 حاصل معنی آن نیست و هر آینه پیش میکنم همه مردم را از آنچه بعمل می آورند پس
 ظاهر کن آنچه را که مأمور بآن و روگردان از جماعتی که بدستگیر کرده اند

و جبرئيل

تراود دفع نموده ایم شتر استندار کنند بکار از تو پیش کمر چ کرده که تجیل میفرمود و میسریم
 داخل شدن بدین شهر تا که زود در مدینه برسد و علی را با امانت منصوب سازد و او را
 علم هدایت برامی دم قرار دهد پس نگاه شب چهارم رسید باز جبرئیل بکار و پرکار
 جلیل آفریب فرو دآمد و بخواند بر او آیه یا ایها الرسول یا که محصل مضمونش این است
 که ای سول خدا برسان پیارا که فرستاده شده کسی که تواند از جانب سرور و کار خود را
 علی بن ابی طالب و اگر نمی کنی این کار را پس چنان است که تبلیغ هیچ سالتی از تو نگردد و او
 عاصم حافظ تواند شتر خلق بدرستی که حق تعالی هدایت نمی کند قوم کافران و ایشان
 جامعنی اند که قصه سول خدا صلی الله علیه و آله کردند فقال صلی الله
 علیه و آله اما تران یا جبرئیل ان غدا السیر مجد فیہ کادخل المدینة فافوض
 ولايته على الشاهد الغائب فقال جبرئیل ان الله يامرک ان تفوض ولايته
 خدا اذا نزلت منزلک فقال سول الله نعم یا جبرئیل غدا افعل ذلک
 انشاء الله و امر سول الله بالرحیل من وقته و سار الناس مع حقه نزل
 بغدیر خم و صلی بالناس امرهم ان یجتمعوا الیه دعا علیا و رفع سول الله
 بیده الیسر بیده الیمنی و رفع صوته بالولاء لعلى على الناس اجمعین و فرض
 طاعته و امرهم الا تختلفوا علیه بعد و خبرهم ان ذلک عن امر الله قال لهم
 الست بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال من کنت کلاه
 فعلى مولاة الله هم و ان من کلاه و عادم من عادم و انصر من نصره و اخذ
 من خذله ثم امر الناس ان یبايعوه فبايعه الناس جميعا فلم يتکلم منهم احد
 و قد کان ابو بکر و عمر تقدما الى الجنة فبعث اليهما و رجع هم قال لهما النبي

غدا یسبح الله
 ص

صلّى الله عليه وآله يا ابنى فحاف ويا عمر يا عبا علياً بالولاية من بعد فقاً
 امر من الله ورسوله فقال هل يكون مثل هذا من غير الله نعم امر من الله و
 رسوله فبايعا ثم انصرفا وسار رسول الله باقى يومه و ليلته حتى اذا دنوا
 من عقبة هرثى فقد القوم فتواروا فى ثنته العقبة وقد حملوا معهم
 دبابا و طرحوا فيه الحصى قال حذيفت قد كان رسول الله ودعا عما
 بن ياسر و امره ان يسوق ناقته انا اتودها معنى حضرت رسول خدا فرمود اى
 جبرئيل آيا منى بينى بعثت كوشش تمام مى نمايم تا بدينه برسم پس لايت على بن
 ابى طالب بر شاهر و غایت فرض كنم پس گفت جبرئيل يا آنحضرت بدرستی كه
 خداوند عالم امر مى فرمايد ترا كه فرض كنى ولايت او را فرود ابرگاه فرود آ
 بنزل خود پس رسول خدا فرمود البته اى جبرئيل فرود امي كنم اين كار را افشا
 و حكم داد جبرئيل از همان وقت فرودانه شدند مردم با آنحضرت تا آنكه نازل
 بمقام غدیر خم و نماز گذار و جماعت على بن ابى طالب را بولايت نصب كرد اقول
 نه و بيا كه تفصيل اين قصه ذيل حديث غدیر خم از احاديث مفصلة امامت
 آنحضرت بيايد باز گفت سیر آنجناب با جماعت صحابه ببقية آن روز و شب آن
 تا آنكه نزد يك سيد ببقية هرثى پيش رفتند و منافقان مخفى شدند در پيچها
 حقیقه بر دشته بودند همراه خود بها چرم و انداخته بودند در آن سنگ نيز با صند
 آن در وقت غلط يدن بلند و شيب و و بشتبست آن نافر آنحضرت ررم خورد
 و العياذ بالله آنحضرت بهلكا رسد خذيفه گويد پيش رفتن آنحضرت مرا و عمار
 بن ياسر و حكم داد با و كه ناقة او را براند و من پيش مى كشيدم او را حتى اذا صرنا

في باس العقبة ثا والقوم مري باثنا وخرجوا للباب بين قواير الناقة قد
 وكادت تنفر برسول الله فصاح بها النبي ليس عليك باس فانطقها الله
 بقول عربي فصيح فقالت يا رسول الله لا اخلت يدا عن مستقر يد ولا حلا
 عن وضع جل وانت على ظهري فتقدم القوم الى الناقة لينفذوها قبلت
 انا وعما ونضرب جوهي ثم كانت ليلة مظلمة فزالوا عنا وايسوا عماظنوا
 وقتلوا انا انك بهنگام رسيد بعقبه بيهجان را آمدند منافقان از پشت سر
 وغلطانيد و به بار درميان پاها ناقة پيش و خشت كرد و نزد يك دگر رگم
 و آسيبي با نخضرت برسد پس بايد كرد رسول خدا بناقه كه نيست بر تو چرچي پس
 كونا كرد او را حق سبحان الله بقول عربي فصيح ليس عرضكم و قسم خدا اي رسول خدا
 از جاني جنبانم دستي را از جا آن نه پائي از مقام آن تا وقتي كه تو بر پشت مني
 پس هم پيش آمدند بطرف ناقة تا او را بدستها خود از جانش دفع كنند پس عمار
 در آن شب پيش رفتيم و بروهاشان نه ديم پس پيش شدند و ما يوسوسه ديدند انا نچه
 متعرب آن بودند فقلت يا رسول الله من هؤلاء القوم الذين يريدون مباي
 فقال ياخذني فقه هؤلاء المنافقون في الدنيا والاخرة فقلت لا تبعث الله
 يا رسول الله ده طافيا تو ابرو و هم فقال ان الله اذن ان عرض عنهم اكره ان
 يقول للناس دعانا باسنا من و اصحابه دينه فاستجابوا له فقاتلهم
 ظهري على عدو كثر اقبل اليهم قتلهم لكن هم ياخذني فقه فان الله لهم
 يا ابرصاء و سيمها هم قليلا ثم يضطربهم الى عذاب غليظ فقلت هؤلاء
 المنافقون يا رسول الله من المهاجرين و من الانصار فسا هم جلا

دجلا حتى فرغ عنی ثم قد کان فیهم اناس کنت کارهًا ان یکونوا فیهم فامسکت
 عند ذلک پس عرض کردم یا رسول الله کیانند این قوم که چنین با و ده فاکر می
 در و لها دارند پس سرمود که امی خذیفه اینها منافقان اند در دنیا و عقیق پس
 عرض کردم که چرا این فرستی بسوی آنها جماعتی را که سرک ایشان برای تو بیارند
 پس ای شاد فرمود که خدای تعالی مرا حکم فرموده است که اعراض کنم از اینها و اگر است
 دارم از آنکه مردم بگویند که فلانی دعوت نمود از قوم خود جمعی را بطرف من خود
 پس آنها اجابت نمودند و دعوت او را پس آنها را با خود و شریک ساخته بدعوی
 و جنگ دشمنان برد تا غالب شد بر آنها بعد بر سر ایشان آمد و بکشت آنها را و کین
 بگذارد امی خذیفه آنها را بحالشان پس حق تعالی در محل انتظارست و زود باید
 اندک مهلت دادن بسوی عذاب سخت بگرداند آنها را پس عرض کردم که این منافقان کیانند
 از مهاجرین یا از انصار پس بنام من بنشان داد تا آنکه با خنایا رسید و تحقیق
 که بودند در آنها جمعی که راست و شتم از آنکه اینها داخل شدند در آن جماعت پس گفتی که
 آنحضرت تصریح بنام آنها فرمود لبخ و ماندم و سکوت کردم فقال رسول الله
 یا خذیفه کانک عصاة فی بعض من سمیت لک ارفع راسک الیهم
 ففقت طرفی الی القوم و هم وقوف علی التذیة فبرقت رقة فاضاة
 جمیع ما حولنا و ثبتت حتی خلتها شمسًا طالعًا فظنوت والله
 الی القوم فعرفتیهم رجلا رجلا فاذا هم کما قال رسول الله عذ القوم
 اربعة عشر تسعة مئیش و خمسة من سائر الناس فقال الفتی
 سمی لنا رجلا قال خذیفه والله ابوبکر و عمر و عثمان طلحة

وعبد الرحمن سعد بن ابی قاص و ابو عبید بن الجراح و معویة بن سفیان
وعمر و بن العاص هؤلاء من قریش و اما الخمسة الاخر ابو موسی الاشعری و المغيرة
بن شعبه الثقفي و اوس بن الحذان البصري و ابو هريرة و ابو طلحة الانصاري
قال خليفة ثم اتحد نامن العقبة و قد طلع الفجر فنزل رسول الله
فتوضأ و انتظر اصحابه فانحدروا من العقبة واجتمعوا و رايت القوم
باجمعهم قد خلوا مع الناس صلوا خلف رسول الله پس آنحضرت بعلم
حال قلبم شناخت و فرمود ای حذیفه گویا تو شکایتی در بعض این اشخاص که
نام آنها بنویسم سر خود را بلند ساز بسوی آنها تا به بینی پس نظر خود را بسوی آنها
بلند کردم و آنها بالا ای ثنیه ستاده بودند پس برقی در خشید پس همه اطراف را
روشن گردید و آن روشن شدن نموده تا آنکه گمان کردم که آفتاب طلوع
کرده است پس قسم بخدا که دیدم آنها را و یکی از شناخته چنانکه آنحضرت ارشاد کرده بود
یافتم که چهارده نفر اند نه از قریش و پنج از دیگران پس جوانی انصاری که در صد
درستای حال خدمت حذیفه حاضر شده بود گفت که نام آنها را بمن نشان ده حرکت کند
خدا بر تو پس حذیفه فرمود قسم بخدا آنها بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحة و عبد الرحمن
و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معویة بن سفیان و عمرو بن حاص
از قریش و ایا پنج نفر دیگر پس ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه ثقفی و اوس
بن الحذان بصری و ابو هریره و ابو طلحة انصاری حذیفه میفرماید که بعد از این
فرود آمدیم از عقبه در حالی که فجر طلوع کرده بود پس فرود آمد رسول خدا پس
وضو کرد و انتظار اصحاب خود نمود پس فرود آمدند آنها از عقبه و مجتمع گردیدند

وودیدم همه شان را که در جماعت آمدند و بامروزم بگریختند سر آنحضرت بنماز مشغول شدند
 فلما انصرف من صلوة التفت فظن اني ببكر وعمر وابي عبد الله يتناجون
 فامر مناد يا اينادي الناس لاجتمع ثلثة نفر من الناس يتناجون فيما بينهم
 يسرفا فخل رسول الله بالناس من منزل عقبه يعني پس هر گاه از نماز فارغ شد
 ملقت ثلثة ركبوا بركوع عمر وابو عبیده دید که باهم مخفی مشورت می کنند پس حکم فرمود
 منادی را که در میان مردم نداد و دید که سه کس باهم فریاد می شنوید برای شور و کج
 فرمود از منزل عقبه **قول** در تكمه روایت کیفیت تقاعده و مخالفین
 و مغيصين علي بن ابي طالب بركت بيعت علي بن طالب و نوشتن صحیفه
 ملعونه بتفصیل مذکور است ما بحسب اختصار بر بهترین قدر اقتضای خود و بر علی
 بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در ذیل کریمه حلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا
 كلمة الكفر وكفوا بعدا سلامهم وهموا بالحرينا لولا فرموده است نزلت
 في الذين تخالفوا في الكعبة ان يكونوا هذا الامر في بني هاشم فمكة
 الكفر ثم رعد الرسول الله في العقبة وهموا بقتله هو قوله وهو
 بالحرينا لولا يعني نازل شد این آیه در حق کسانی که مخالف نموده بودند در کعبه
 بر این معنی که برنگردانند امر خلافت را به بنی هاشم پس بهترین وجه و کلمه کفر معنوی
 بعد از آن در کمین شتند از برای رسول امین در عقبه خواستند که او را بقتل
 رسانند و نتوانستند و هو قوله وهموا بالحرينا لولا و عیاشی از حضرت
 صادق علیه السلام قبل این روایت کرده حیث یرو عن الصادق علیه السلام
 قال للنبی ما قال فی غدیر خم وصاروا بالاحبية و المقداد عجا

منهم يقولون اذا دنا موته وقنيت ايامه فحضر اجله اراد ان يولينا عليا
من بعد اوصاما والله ليعلم قال فمضى المقداد واخبر النبي صلى الله عليه وسلم
الصلوة جامعة قال فقالوا قد مانا المقداد فقوموا وانحلف عليه
قال فجاؤا حتى جثوا بين يديه فقالوا بابائنا وامهاتنا يا رسول الله
والذي بعثك بالحق والذي كرمك بالنبوة ما قلنا ما بلغت
عليه هذه الآية يعني وايت نمود از حضرت صادق عليه السلام آنکه
هرگاه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود آنچه را فرمود در قدر خم و مردم
بخیمه ها خود رفتند مقدار را گذرافتند و جمع از آنها که می گفتند وقتی که برگ
آنحضرت قریب سیده و ایام زندگانی او فانی گردیده و اجلش در رسید
خواستند دست که وی حاکم و امام گرداند بعد خود علی بن ابی طالب را تقسیم نمود
که خواهد داشت که چه می شود انجام این کار پیش رفت مقدار و پیغمبر خدا را
از بقوله شان خبر داد پس فرمود که الصلوة جامعة پس با هم دیگر گفتند که تقسمت
زده است بر ما مقدار بر خیزید و بیایید تا قسم بخوریم بر انکار پس گفتند
بر این آید نشستند پیش رسول آنحضرت و عرض کردند که پدران ما و مادران ما
بر تو خدا شوند قسم بخوریم بهمان خدائی که ترا بحق مبعوث کرده و ترابه نبوت
گرامی داشته هرگز نگفته ام چیزی را که شنیده و پیش نماند بر آنها چلقون بالله
صا قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر الآية و مضمون این وایت وایت
دیگر نیز وار دست اهل سنت این قصه را باین عنوان فرموده اند بلکه در
نزول این آیه باجرای عقبه را در وقت مراجعت از غزوه تبوک نوشته اند

چنانکه بیضاوی ز تفسیر خود نوشته و همو با عالمینا الوام قتل الرسول علیه الصلوة
والسلام و هو ان خمسة عشر منهم توافقوا عند رجعه من تبوك ان
یدفعوا عن رحلتهم الى الوادی ذاتهم العقبة باللیل فاخذ عمار بن
بحطام رحلتهم یقودها وخذ یقه خلفها یسوقها فبیناها كذلك
اذ سمع حذیفه یوقع اخفاف الابل و قعقة السلاح فقال البکرم
بالعداء الله فهربوا و باخراجه المومنین من المدينة و بان
یتوجهوا عبد الله بن ابی و ان لم یرض سول الله صلی الله علیه و سلم
یعنی قصد کردند چیزی که نرسیدند بان از قتل سول خدا و ان چنین بود که
پانزده نفر از آنها موافقت کردند با هم دیگر وقت بازگشت از غزوة تبوک
بر آنکه بیندازند آنحضرت را از مرکوب آنحضرت بطرف و دثاله وقتی که برآید
بر بلند می عقبه بوقت شب پیش رفت عمار بن یاسر چهار مرکوب آنحضرت را
و می کشیدند و حذیفه از پشت سر میراند و را پیش برین حال ناگهان حذیفه
صدای قدمها شتران و آواز برهم خوردن اسلحه پس فرمود آنحضرت بگیر
بگیرید و شمنان خدا را پس گفتند یا قصد کردند بیرون کردن آنحضرت و منین
از مدینه یا آنکه سرگروه سازند عبد الله بن ابی را اگر چه راضی نباشند بان
رسول خدا صلی الله علیه و سلم و عطاء الله الملقب بحال حسینی که از محدثین
مسلم الثبوت اهل سنت در کتاب فضله الاحباب و قایم سال نهم
هجرت نبوی در ذیل معجزاتی که در ذیاب آیاب غزوة تبوک مذکور پیوسته
می گوید که شبی در اثنای اجعت عقبه پیش آمد حضرت رسالت پیاه صلی الله علیه و سلم

منادى فرمود تا ندانند که هیچ کس بر بن عقبه بالا نرود تا زمانی که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} علیه آله از بن عقبه بگذرد پس آن سرور با حذیفه بن الیمان عمار بن یاسر بن عقبه را آمدند حذیفه چهار شته حضرت گرفته بود و می کشید و عمار از عقبه را میزد حذیفه گوید نگاه فی الحال و از ده سوار و بروایتی چهارده سوار دیدم متوجه باشند و آنحضرت از آن حال تنبیه کردم بانگی برایشان دهم یا بگریختند و بروایتی آنکه عمار پیش رفت و برومی شتران ایشان میزد بعد از آن فرموده شناختید این قوم را گفتم فی یا رسول الله روی خود را بسته بودند فرمود اینها جماعتی اند که تار و قیامت اینها فوق خواهند بود هیچ میدانید که چه کار در خاطر داشتند گفتم فرمود میخواستند که در بن عقبه قراحم من شوند و شتر مرا هم بهند تا من پیغمبر و مرا بقتل آرند گفتم یا رسول الله پس چرا منیفرستی بعشیره و قبیله هر یکی تا آن قوم سر می را بریده نزد تو فرستند فرمود که خوش آید که مرا عجب بیند که محمد با رفقت قومی را دشمنان خویش مقاتله نمود تا برایشان ظفر یافت انگاه آن قوم را بقتل آورد بعد از آن فرمود یا خدا یا اینها را بجزمت ببند که رفتار کن گفتم یا رسول الله بجزمت ببند چه حمیت فرمود شعله آتش است که در دل اینها واقع شود و با ایشان انگاه ناخدا ایشان را محاکماید را آن ایشان با حذیفه و عمار گفت امر فرمود که ایشان را از مردم پوشیده دارند و آن قوم را رسوا سازند بیعتی گوید که این میسر بود صحت آن قصه آنچه مسلم روایت کرده از طریق ابو الطفیل که گفت میان مرد از اهل عقبه و میان حذیفه بن الیمان گفت گویم واقع شدن مردی سوگند میدهم ترا بخدا که گویی که اینها حق نیستند کس را بودند حضار مجلس گفتند

بنام خدا

ای حذیفه بگوی چون ترا سوگند میداد گفت ما را خبر دادند که ایشان ^{به کشتن} چهارپایه
 اگر توان جمله آنها بوده یا نرده نفر بوده باشند سوگند میخورم بخدا که وارد کس
 از ایشان دشمن خدا و رسول اند در دنیا و روز قیامت و سه کس از آنجا هستند
 نمودند که ندای منادی آنحضرت صلی الله علیه و آله و از آنجا آنجا می نافرین کرده بود
 خبرند ششم پیغمبر خدا ایشان را در نظر خود مودود داشته و ایضا مسلم از طریق عمار
 بن یاسر روایت می کند گفت حذیفه را خبر داد گردانید که حضرت فرمود میان
 اصحاب من و ازده منافق اند که روی جنت نخواهند دید و بومی از آنجا هستند
 تا زمانی که شتر در سوراخ ستون برود و دویشت کس از ایشان بنی حمت بیاگر فتا
 خواهند شد شعله از آتش در میان شانها ایشان ظاهر شود و از میدانها
 ایشان بر برزند ازین جهت اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم در شان
 حذیفه می گفتند صاحب السراکین ^{که} لا یعلمه غیره و حضرت گاهی که فضائل
 اصحاب بیان فرمودی گفتی اعلموا بشان المنافقین حذیفه انتی کلام
 پس آیه ای که مشتمل بر حکایت عقبه بر نخو کی در روایات ما و در دست
 لکن باریکه از حال منافقین و شناختن حذیفه آنها را با علام نبوی شریک
 پس ظهور حرکات قبیه از آنها در وقت مراجعت از سفر حجة الوداع چنانکه
 در روایات ما و در دست مستبعد نباشد ملا معین در سیر خود که مستثنی بعارض الغیبه
 بعد از این قصه گفته است روایت که هر چند گاه عمر رضی الله عنه پیش حذیفه
 می آمد و او را سوگند میداد که در آن وقت که حضرت نزد تو ذکر منافقین
 عمر را در آن میان ذکر کرده بعد از این روایت نوشته است در سال شج اخذ

آورده است که عمر و ابراهیم را که اول من صالحی الرب عمری شود و شب بر خانه
 حذیفه می آید و هل ذکر فی رسول الله مع المناقین می گوید انتهی این کفر شفا
 بیگانه و از طرفیه اسلام بقول خود اول من صالحی الرب عمری لالت تجسیم دارد
 فی بفضیلت عمریه می نماید و حال آنکه تجسیم و تعالی محال است مصافحه و با عمر بن الخطاب
 و نفاق عمر از خبر شک در صلح حدیبیه ظاهر و پرسیدن و قرینه بر بیه قلب و نفاق
 ویرینه او و از اینجا است که جواب است ازین عیبت می آید و بداری است حذیفه صل شده
 و الا لذكر الشيخ كما ذكر سواله اظهار الفضله عند مریدیه من اهل الحقا
 و من تفحص احواله و تتبع مقاله خلا و ائمه النفاق فی لجات لسانه
 و فلتات بیانه و لقلاب و الله ما هدم به امر و صایت و قلع اس
 بنیانه اصلیه الله شد عذاب نیرانه چهارم آیه کریمه یا ایها الذین
 امنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقین و ظاهر است که صادقین علی الاطلاق
 بر غیر معصومین علیهم السلام صادق نمی آید و حکم با عیبت و غیر معصومین مطلقا حکیم
 علی الاطلاق نمی آید و استفاده این مرام از کلام ملک علام اظهار معانی آیت
 درین مقام بنا بر قول اکثر مفسرین اهل اسلام از خاص عام مولانا الطبرسی
 در مجمع البیان می فرماید ثم خاطب الله سبحانه المؤمنين المصدقین
 بامر الله المقرین بنبوته نبيه صلى الله عليه وآله فقال يا ايها الذين
 امنوا اتقوا الله اي اتقوا معاصي الله واجتنبوها و كونوا على مذهب
 من يستعمل الصادق في قوله و افعاله و صاحبوهم و را فقوهم كقول
 انما مع فلان في هذه المسئلة اي اقتدي به و قد صفا الله الصادقین

در کتب اهل حق

فوصوة البقرة بقوله ولكن لبر من امن بالله واليوم الآخر الى قوله
اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون زود با که تفصیل این در کلام
مولانا المجلسی نقل عن شيخنا المفيد رحمه الله بيايد که بغیر ائمه معصومین صلوات الله
عليهم جميع دیگر مصداق این صفات جلیله و مطاع واجب الاتباع نمی تواند بود
و زنجشیری در تفسیر کشف در ذیل این آیه مقدما علی الاحتمالات الاخری گوید هم الذین
صدقوا و ذین الله نية و قوله و عملا و بیضاوی گفته فی ایمانهم و عملهم
او ذین الله نية و قوله و عملا و پیر نظامی است که صدق در نیات و قصد
و در قول و عمل بطاعت رب معبود جمیع جوه مساوی عصمت پس این قابل
من حیث لا یشرک لالت بر جوب متابعت باطل عصمت و وجودشان در پیران
و بالاتفاق معصوم نیست بجز علی بن ابی طالب و آل اطهار او و از این جهت که تفسیر
صالح از کافی از حضرت امام محمد باقر آورده ایازا عن و در جمیع البیان از آنحضرت
منقول است قال مع آل محمد و مرزا محمد خنیشی در مفتاح النجا نوشته و اخراج
ابن مردویه عبد الوتر السعنی عن ابن عباس فی قوله تعاکونوا مع
الصادقین مع علی و علی بن ابی تریم فی علیه الرحمة گفته هم الاثمة علیهم السلام
و در کتاب اكمال الدین از حضرت امیر المومنین روایت کرده که آنحضرت در جمیع
مهاجرین و انصار و در هنگام خلافت عثمان فرمود سوال نمی کنم از شما بخدا می عزو
آیا میدانید که هرگاه این آیه نازل شد سلمان عرض کرد یا رسول الله این آیه
عام است یا خاص فرمود انا انکه ما موراند پس عامه مومنین اند که امر کرده شده اند
باتباع و اما صادقون پس مخصوص است به برادر من علی بن ابی طالب و اوصیا

من بعد از من تبار و ز قیامت و هذا هو الحق الصریح الذی قال به اصحاب علی
 و شیعتهم و می موکلانا الطبرسی فی المجمع عن الحلی عن ابن عباس قال
 کونوا مع الصادقین مع علی و اصحابه و ابن حجر در صواعق محرقه خود
 در ذیل آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا از تعلیمی از حضرت صادق
 علیه السلام روایت کرده که آنجناب فرمود نحن حبل الله الذی قال الله تعالی
 و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا بعد آن گفته و کان جدّه زین العابدین
 اذا تلى قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
 یقول عاء طویلاً یشتمل علی طلب الحق بدرجۃ الصادقین الدجات العلیه
 و علی وصف الحسن الخیر ازین روایت هر دو تفسیر صادقین معنی صادقین حبل الله
 در نظر اهل انصاف کما لنور علی شایع الطور واضح و مستبین گردید پس مفاد رس حکم دین
 و مصداق صادقین که درجه شان در رفعت جلالت بمشابه بود که زین العابدین
 و سید الشاجدین در وقت تلاوت آیه کریمه و ایما از درگاه حضرت کبریا می آن را
 آرد و میفرمود بحسب این سبب طاهرین که مشکک بدان شان چنانکه بمفاد حدیث متفق علیه
 فریقین عن حدیث ثقلین باین هر دو آیه نیز مستحکم و اعتصام بحبلهم کون معهم مامور به
 و رکوب سفینه ایشان لازم و گری نمی تواند بود و توهم نشود که مفاد تفسیر هر دو آیه
 بحسب هر دو روایت باهم منافاتی دارد زیرا که از حدیث اول مفهوم می شود که ایشان
 بالفعل حبل معتصم بوده اند و از حدیث ثانی معلوم می شود که در آرزوی وصول
 بمرتبه الهیه صادقین معنی بودند فان هذا من التواضع عند الخلق و لیس هذا
 مستغروب پیغمبر آخر الزمان که فضل پیغمبران بودند همواره در عابدان گاه خداوند عالی

برای خود سوال میفرمود میفرمود که وسیله از در جاست پیش گاه از خدای عزوجل
 حاجتی را بطلبیدی من در چه وسیله از خدا سوال نمایند پس مراد از کون مع الشان
 ملازمست ایما معصومین است و پس و فخر از منی این معنی متنبه گشته است اجتهاد وافی تقابل
 النصوص محل نموده است آیه کریمه را بر جماع وهو حمل باطل باجماع و لیس علی
 دلیل یفیدا لقطع ولا الاقناع بل هو توجیه دکیه که استغرب
 عن اصام حمل التشکیک و تفصیل کلام درین مقام چنانکه جناب لانا مجلسی
 در حق البقیین بعد ذکر این آیه فرموده بدین حال است که معنی این آیه اینست که ای
 گروهی که ایمان آورده آید بترسید از خدا و باشید با صادق و راست گویان
 در همه چیز خصوصا در دعوی یان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن
 با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد
 با ایشان باشند زیرا که این محال است و بیفایده و معنی امامت بهمین است
 و چون خطابه ها قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانهاست
 باتفاق است پس باید که در جمیع زمانها چنین صادق و موجود باشد که امت با او باشد
 و معلوم است که صادق فی الجملة مراد نیست و الا لازم آید که هر یک است بگو
 متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و
 اقوال مراد باشد و این معلوم نیست ثابت وجود معصوم در هر زمان و در متابعت
 ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول خدا و و از ده امام صلوات الله علیهم معصومین
 پس حقیقت مذکور ایشان امامت ایما ایشان ثابت باشد با آنکه سیوطی و تفسیر منشور
 و تعلیمی تفسیر مشهور از ابن عباس حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ائمه است

که مراد از صدای قین علی بن ابی طالب است و از ابی اسیم بن محمد ثقفی و خمرگوشتی در کتاب
 شرف النبى از اصمعی بسند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صدای
 محمد و علی است و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صدای قولیم
 که حضرت آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صدای قول آن محمد اند
 علیه السلام در بعضی از روایات وارد شده که مراد بصدای قین آنهاست که خدای عزوجل
 در شان ایشان فرموده من المومنین جال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
 من قضی غيبه منهم من یبیطرو صابدا وابتدایا یعنی از جمله مومنان وای چند هستند
 که رست گفته اند آنها که با خدا عهد و پیمان برآین بسته بودند که بار رسول ابی ثبات قدیم
 بپوشند و با دشمنان برقیال بکنند و نه گریزند تا کشته بشوند و متابعت آنحضرت را بفرمان
 پس بعضی از ایشان وفا بعهده خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت می کشیدند
 و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را پیچ بدل کردند و در احادیث خاصه عامه
 وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه
 و جعفر و امیرالمومنین علیه السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته شوند دست از یار
 حضرت رسول بر ندارند و فایب این عهد کردند آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند
 و آنکه انتظار شهادت می کشید امیرالمومنین علیه السلام بود و از جنگ نگرخت
 مانند ابو بکر و عمر و عثمان و امثالشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان
 و در اسباب نزل آن از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین فرمود که من
 انتظار شهادت می کشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی اقول فرمایند و ایات در مقام
 اشارت است بسو مغنی دیگر از برای این آیه کریمه غیر معنی راجح که در صدر کلام گویند

و بناي استدلال بران بوده و اين هم اگر چه دلالت بر فضيلت عترت طاهرة و مذمت
 منافقين صحابه اورد كما هو صريح منطوق آيه و صريح الموطنين جال صدقوا الآية
 لكن قول مرحوم بظاهر آيه كونه اوصاف الصادقين از اينجاست كه مولانا الطبرسي
 در مجمع البيان بعد ذكر كلام سابقش فرموده و قيل المراد بالصادقين هم الذين
 ذكرهم الله في كتابه قوله رجال صدقوا ما عاهد الله عليه فهم
 مرقضى محبة يعني حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابى طالب و من هو مرقضى
 يعني على بن ابى طالب و ظاهر سياق اين كلام چنانكه مى بينى تضعيف مرفيض اين
 قول است و وجهش ظاهر است لانه تخصيص للصدق بغير محصر فى المقام و لا وجه
 صارف عنه فى الكلام و ظاهر در اصل اين تفسير عامه است چنانكه از مخشرى بعد
 احتمال ارجح كه حمل آيه بر صدق نيت و قول و عمل گفته است و الذين
 صدقوا فى ايمانهم و معااهدتهم الله و رسوله على الطاعة من قوله
 رجال صدقوا ما عاهد الله عليه لاية و ايضا وى بالعكس احتمال
 مقدم داشته گفته است كونه اوصاف قين فى ايمانهم و عهدهم اوفى دين الله
 نية و قول و عملا و گوياد و چه كه اخوند مجلسى عليه الرحمة اين وايت كنست كه برين
 تقدير فضيلت آنحضرت از آيه كريمة اوضح ذم ثلثه بر يكسان لايح پس وايت اهل سنت
 از سعيد بن جبیر تفسير اين آيه بقوله مع ابى بكر و عمر و قول سعد مع كعب
 بن مالك خلط مع شدة ذهما محض اقترانى تحت بوده با چه ايشان را و قاف
 بعنو حاصل نبود و الا لم يفر و افرار العبيد لم يتركوا الرسول المجتهد طوا
 من الكفار كل له عدو عنيده و اما بناي استدلال در اين مقام بر ايات عظيمه

ويعلم

چنانکه دشتی بین اطلاق آیه کریمه است مع ظهور ان الامر المتابعه الكون مع علم
الاطلاق لا يستقيم الا بالاضافه الى الصادق في جميع الاقوال والافعال
المساوق للمعصو والمخفوف في كل الاحوال من بعد جناب اخوند علی اند در جاته
فی الجنان میفرماید من و شد لال درین آیه نقل میکنم برای تشبیه این دعا یکی از
مشابهی علمای عامه و یکی از اعظم علما خاصه اوّل آنکه که خیر رازی که امام
سنیان در تفسیر کبیر شرح گفته که حق تعالی درین آیه امر کرده است مومنان را که یا
صادقان یا پس باید که صادقان در هر زمان موجود باشند زیرا که بودن یا چیزی و
بودن آن چیزی پس ناچار است که در هر زمان صادقان موجود باشند پس باید که جمیع امت
اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجّت و این مخصوصان حضرت
رسول غایت زیرا که بتواند ثابت شده است که خطای با قرآن متوجه جمیع مکلفین است
تا روز قیامت و اینها لفظ آیه شامل جمیع اوقات و حصص بعضی از آنکه از آن
معلوم است موجب تطیل حکم آیه است ایضا حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بقول
و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جاری باشد پس آیه
کریمه دلالت میکند بر اینکه هر که جایز الخطا است واجب است که پیروی کند کسی که عصمت
از خطا واجب است و آنها بینه حکم کرده است خدا بآنکه صادق اند و تربیت حکم دین با
دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کنند صادقان
که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز
در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما می گوئیم که معصوم جمیع امت است
و شیعه میگویند که یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است

که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که
ی شناسیم چنین کسی را در میان است چگونه اطاعت کنیم تا این جا ترجمه کلام آن
پیشوا اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده بعد از
اتمام دلیل با نهایت اتفاق چنین جواب سنی گفته که عصمت عناد خود را
بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقل ضعیف این جواب شیهه نخواهد
اما از برای توضیح بچند وجه جواب می گوئیم **اول** آنکه هر گاه تصریح کرده که در
پیرایان احتیاج بمصداق از برای تحفظ از خطای هیچ عاقل تجویز میکنند که درین
احصاء که ملت حضرت سالت مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است حدی ممکن باشد
که علم با قول جمیع علماء است بهرسانند که هیچکس در مسئله خطا و مخالفت نگردیده است
خصوصاً با این تیشنت آرا و هو که در میان است بهر سیده است همچنین فاضل که دعوی
می کند که شیخ از همه علماء پیشتر است معلوم نیست که در ده مسئله مذکور با ایشان
چه جا سائر فرق و اگر عرض محال همه را به بلیند و از همه بشنود و از کجا معلوم می
گردد اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذاهب
امامیه جائز است و اینها از کجا معلوم می تواند شد که تا مردن بهین مذاهب
باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع اقول والوجه
الی قول اهل الحل والعقد كما صنعوا فی غیر هذا المقام مع الله غیر معول
علیه فی المقام لا یجد نفعاً للشعب فی الا سلام و قل ما اتفق اتفاق
المسلمین فی غیر ضروریات الدین باز جناب اخوند علیه الرحمه در آخر کلامش
فرموده اگر گویند و جوهری در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید

جواب بگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر
 اتفاق کنند که و انند یکی از آنها معصوم حجت میدانند و اگر صد نفر اتفاق کنند
 که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه هر یک خطا
 و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است و حکم بدخول معصوم علیه السلام را قوا
 علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام قریب آن ممکن است که از برای ایشان
 حاصل شده باشد و این ساله محل تحقیق این سخن نیست **اقول** کلام در اجماع سختی
 علی صده و افشاء است بمقام رد قول عامه در اثبات خلافت شیعیان باجماع تفصیل خواهد
 و لکن عمده درین مقام کلام است اراده در اجماع از صادقین که امام مشکین اختراع
 را بدیع نموده و لا یخفی که کاکت کما قبل کاکت این تاویل ظاهر است چنانکه صادقین
 و اولوالامراجماع نخستین از قبیل آسمان گفتن و ریسان نخستین است چنانکه روشن
 بر ذوق سلیم از باب محاوره باز جناب اخوند علیه الرحمه میفرماید دوم تقدیر تسلیم
 که چنین اجماعی ممکن است و علم تحقق آن بهم می تواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد
 پس رفع خطا بالکلیه می شود **اقول** تفصیل این اجمال آنکه چنانکه فی خبر از خود
 گفته است که آیه باطلات شامل جمیع از منته است همچنین بگوئیم که آیه باطلات
 شامل جمیع احکام و جمیع احوال است و ظاهر است که کسانی که مأمور بتقوی هستند
 جائز الخطا اند پس باید که در هر حال هر چیز بی روی کنند صادق را که خطا بر او و انباش
 و اجماع که فوضی است نادر الوقوع از رجوع بمعصوم مغنی نمی تواند بود پس آن صادقی
 که در هر امر از موارد اجماع و مواقع نزاع مرجع تواند بود نخواهد بود مگر شخص معصوم
 که مطاع و اوجب الاتباع باشد کما قالت به الامامیه نه اجماع کما قال به الامام مشکین

تفاوت

المتخلف عن العترة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين باز آنوقت عليه السلام میفرماید
 سووم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که ماسورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند
 و ازین وجه ظاهر می شود که غیر یکدیگر اند یعنی با هم جد نیست و ازین معلوم شد که غیر
 صادقین با مو با طاعت صادقین پس جمیع است چگونه صادقین خواهند بود و
 پس تفسیر صادقین با جماع است روان باشد که امتناع اتحاد المطیع و المطاع
 با آنکه اراده اجماع ازین آیه خلاف جماع فریقین است فیکون لاجماع بنفسه
 مبطل الا در ادق الاجماع توضیح این مقال آنکه نه خشنودی در کشف چند قول
 ذکر کرده اقول آنکه مراد از صادقین کسانی هستند که راستی نمودند و دین خدا از روی
 نیت و از جهت قول و از حیثیت عمل و هم آنکه مراد آنانند که وفا نمودند با آنچه
 عهد کردند به پروردگار خود سووم آنکه مراد آن سه کسند که توبه نمودند ای
 کونوا مثل هؤلاء فی صدقهم و ثباتهم چهارم آنکه از ابن عباس نقل کرده که
 خطاب کونوا بسوی مؤمنین اهل کتاب است ای کونوا من اهل المهاجرون الانصار
 و اصدقا مثل صدقهم و ثباتهم آنکه این آیه خطاب با آنانکه تخلف نمودند از غزو
 تبوک از طلقا هم آنکه از ابن مسعود نقل کرده که مراد آنست که رویت دروغ
 در جد و در منزل و نه آنکه وعده کند کسی طفلان خود را بچیزی باز و فایده آن
 و سند او را باین آیه و گفت فهل فیها من خصه و قریب آنست آنچه در تفسیر
 و خود را زنی در صدر کلام خود در تفسیر این آیه گفته ای اتقوا الله فی مخالفة امر
 الرسول و کونوا مع الصادقین یعنی مع الدینی و اصحابه فی غزوات و کتبات
 متخلفین و در تفسیر منشور و غیر آن از ابن جریر و ابن منذر و ابن حاتم و ابن دویبه

از نافع روايت كرده اند انما نزلت في الثلاثة الذين خلفوا في تبوك قبل لهر
 كو نوافع محمد واصحابه وعن كعب بن مالك فينا نزلت وعن ابن المنذر و ابن حاتم
 و ابن مرويّه عن ابن عمر قال هو محمد واصحابه عن سعيد بن جبیر
 مع ابن بكر و عمر و عن الصحابة مع علي بن طالب و عن ابو جعفر مع
 علي بن طالب و عن ابن الشيخ و الشيخ قال كو نوافع مع كعب بن مالك و مراد
 بن بيعة هلال بن اميه الذين خلفوا عن تبوك قال بعض الافاضل و
 اين بن كوار اختراع كرده از احدى منقول نشده و متوهم نشود كه قواش مساوق تفسير
 مع محمد و اصحابه باشد لفظ امر عام تفسير صناديقين بحضرت سالت و اصحابه
 خاص و چنانكه انقاد در ذيل بيان معني آيه اطيعوا الله كه پشت خود مغرور اليه تفسير
 و را مي اقبال مفسرين باشد و دار و دوا و انما لفظ اجماع كه ملزوم بطلان مي رسد
 و بار خود شن همان مخطوبه ممنوع كار بند شده بلكه معمول عليه مردم ميني ساخته و در
 روايات اگر منصف فوض كنند تفسير كو نوافع الصناديقين مخاطب معلوم نميست كه كميست
 يسبحي تفصيله و خطاب بخلفي اين غرور تبوك كه برگردار خود نادوم و بان شدت توبه
 كرده بودند بزرگ تحصيل حاصل باقي ماند تفسير كو نوافع ابى بكر و عمر و تفسير كو نوافع
 علي اول روايت شاذه طائفه سنيست كه بان متفرد و بوضع آن متهم اند و اكثرشان
 اعتنا بان نكرده اند پس بجهت اتفاق فرقيين كه تخصيص روايت از ابو جعفر عليه السلام
 مسلم الطرفينست و اختلاف بقرينه كه در حق امير المؤمنين اعلی خلاق منتفى تفسير
 متعبد است بآن جناب مولانا المجلسي مي فرمايد چهارم آنكه در نفى مذاهب شيعيه گفته است
 كه اگر مي بود مي بایست كه ما بدانهم كه كميست مثل آنست كه اهل كتاب گویند كه نبوت حضرت
 محمد ص

باطل است زیرا که اگر حق بود بایست که ما اورا بشناسیم حقیقت اورا بدینیم یا بیو
گویند که اگر حضرت عیسی پیغمبر بود بایست حقیقت اورا بدینیم و حالش نیست که این
راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب بر کنار گذارند و رجوع بدلائل و
اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضا والذین جاهل افینا
لنهدیهم سبیلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر نیست گویند که حق بر ایشان
ظاهر نگردیده و مطمئن بظن صادق نیست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و
از برای حب دنیا و متابعت ابوائی نفسانی اظهار نمی کنند اقول عصمت
از عقل و نقل بسیار است که بعضی از آن پیش گذشت و بعضی عنقریب آید
و سنا الاشارة فی کلام شیخنا المفید الخ لک لکن جمیع کار بیعامی
می برد از ند فهم مصداق من لم یجعل الله له نورا فماله من نور باز
اخذند علیه الرحمة سفیر باید و و م اشج سید شیخ مفید علیه الرحمة سوال کردند و سید
از تفسیر این آیه کریمه آنکه در شان کین نازل شده است شیخ قدس سره در جواب
فرمود که این آیه جلیله لاله در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده
و حکمش در اولاد اجداد او که پیشوایان دین و ائمه صاوقین اند جاری شده و درین
باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر می شود زیرا که
جناب مقدس آلله درین آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صاوقان
و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندانند کرده و امر فرموده غیر آنها باشند
که ایشان را ما مورد ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی او کنند یا بخواهند
و متابعت خود کنند پس گوئیم که مراد از صاوقان یا جمیع است گویند یا بعضی

عنه
و سنا الاشارة
فی کلام شیخنا
المفید الخ لک
لکن جمیع کار
بیعامی

و سید

از ایشان اول باطل است زیرا که هر مومنی با اعتبار ایمان صادق و در آن دعوی
 درست گوشت پس لازم آید که همه منان باشند بمتابعت خود این محال است اگر
 بعض ایشان مراد اند یا بعض معنوه معلومی مراد است که الف لام برآمد خارجی باشد
 یا آنکه بعض غیر معهود مراد است بنا بر اول باید که انجماعت معلوم معنوه باشند
 مخاطبان ایشان باشند و روایات با هم و نسبشان را داشته باشند و ایشان شیعیه
 و هر که دعوی کند احدی بغير انجماعت که ما دعوی می کنیم باطل است زیرا که معلوم است
 که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که زمان
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلافت شده بود و بنا بر دوم که بعض غیر
 مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین و تخصیص آن بعض شود و الا تکلیف بامر
 بجمولی خواهد بود که تیان یا نتوانند نمود و آن محال است معلوم است که در غیر آیه ما
 علیه السلام کسی عامی تخصیص تعیین نکرده و نمی تواند کرد پس ثابت شد که مراد
 ایشان ایند **اول** بتقریر آخر الصادقین جمع محلی باللام است و آن مفید عموم است
 که ثابت فی الاصول پس احتمال اول متعین است و لکن مراد از صدق اگر صدق فی الجملة باشد
 امر بمتابعت صادقین علی الاطلاق درست نمی آید و اگر مراد از صدق صدق من جمیع اوجوه
 که ما هو الاطلاق پس حکم بمتابعت معین مطلقا درست آید و آن مسادق عصمت است
 و درین مقام هر دو اطلاق اطلاق اطلاق و اطلاق صدق که در کلام حکیم علی الاطلاق
 عند التحقيق راجع بعموم است بعموم جمع محلی باللام مطابق خواهد بود پس حاصل
 آیه چنین خواهد بود که بوده باشید با کافه صادقین معصومین در جمیع امور هیچ وجه
 تخلف از ایشان نغیر زید پس تطبیق خواهد بود بر مفاد حدیث متفق علیه مثل اهل بیت

كمثل سفينة نوح من دحها نجوا ومن تخلف عنها غرق وهو هذا تحريف بالدليل
 على وجه شفى العليل ويهدى الى سواء السبيل قد اشترنا اليه مفتاح الكلام
 واليه يؤل ما قد سلم الخصام لذلك لجاء الامام الرازي الى ابداع
 تاويل الاجماع وما افاده الشيخ الجليل ايضا وافادته المرام كلاهما
 متقاربان ما ذكرناه يؤسس ما بنا في كلامه احل الله دار مقامه
 حيث قال ايضا دليل على ونقل اريكيم مراد اليشانند اما دليل عقلي زيرا كه دن
 آيه كريمه امر شده است كه امت متابعت ايشان نمايند على الاطلاق وتخصيص بامري دن
 امري نشده است پس بايد كه ايشان معصوم باشند والا لازم آيد كه امت مامون باشند
 در خطا و معصيت متابعت ايشان كنند و آن محال است و چون عصمت امر نيت
 كه كسي بتغير حق تعا بران اطلاع ندارد پس بايد كه فصيح امامت عصمت ايشان
 شده باشد و بالتفاق فصيح امامت غير ايشان نشده است پس ثابت شد كه ايشان مبررانند
 و اما دليل نقلي است كه حق تعا در قرآن صا و قان باوصاف چند ستوده كه
 در غير حضرت امير المؤمنين عليه السلام آن اوصاف مجتمع نگرديده زيرا كه فرموده است
 ليس لي ران تولوا و هو حكيم قبل المشرق و المغرب يعني نيت نيكي آنكه
 بگردانيد روها خود را بجانب مشرق و مغرب لكن البر من امن بالله و اليوم الآخر
 و الملائكة و الكتاب و النبيين لكن نيكي كار كسي است كه ايمان بياورد بخدا
 و روز قيامت و ملائكة و كتاب خدا و پيغمبر آن و آن المال على حبه ذكوا القر
 و البتاع و المساكين و ابن السبيل و السائلين و في الوقاب و عطا كند مال را بامت
 مال يعني احتياج بآن يا محبت عطا يا محبت خدا بخود ايشان و يا خود ايشان

نقل

نقل

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وعلیهم السلام بے یمن و سبکدینان محتاج به سبب فرائض که بخانه خود
تواند برگشت و بگذارد این سوال کننده و آزاد کردن بندگان اقام الصلوة و آتی المکوا

والموفون بعهدها اذا عاهدوا و الصابرين فی الباساء و الضرایر و حین الباء
او کثایک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و برپا دار و نماز را در اوقات ^{فضلیت}
آداب و شرایط و او کند زکوة را و آنها که وفای می کنند بعهده خود که با خدا و با
کرده اند و آنها که صبری کنند بر فقر و بد حال و در مرض و در دو آزار و در وقت جهل
و دشمنان و برایشانند آنها که رسالت گفته اند و صادق اند در دعوائی ایمان و وفا
بهنو و ایشانند پرینیز گاران پس شیخ مفید رحمه الله فرموده است که حق تعالی
درین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت و ادب است برای کسی که
اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق
و تقوی را در ایشان بجهات هشتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را
با این آیه که ضم می کنید بصادقشان این می شود که متابعت کنید صادقانی را
که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و مادر میان صحابه حضرت رسول
بغیر حضرت ابی البرکات علیه السلام کسی امنی یا بیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد
پس باید که مراد از صادقین را آیه اولی او باشد و جمیع است مأمور باشند بتابعیت
در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری می شود و این امری نشده است اما بیان اجتماع کمال
این اوصاف در آنحضرت نیست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب
و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان با آنها
آورده و باخبار متواتر میان جمیع عامه و اول کسی بود از مردان که اجابت عوت

آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت که ترا
تزوج کردم کسی که از همه صحابه قدیم تر است سلام و اقیاد او و از همه پیشتر است
علامه و متواتر است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که منم بنده خالص و برادر
پیغمبر او نگفته است این سخن احدی پیش از من نخواهد گفت احدی بعد از من نگویا
در روغ گویم و افتر نکنده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال میفرمود که خداوند
من قرار نمی کنم برای صدای این است که عبادت کرده باشم پیش از من و گفت وقتی که
سخنی از خارج با آنحضرت رسید آیا می گویند که علی در روغ می یابد من بیکه در روغ
می بندم بر خدا در روغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است
یا بر رسول او افتراج نمی نمودم و حال آنکه من پیش از هر کس با ایمان آوردم تصدیق کرده ام
و یاری او نمودم و از حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت
درین شب کسی دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان بر کمالات
باو نمی توانند رسید و لایق بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگرد
پس حق تعالی بعد از ایمان او را اموال و تصدقات را فرموده و بنصوص قرآنی
و احادیث متواتر آنحضرت در صفت از همه پیشتر است حق تعالی در سوره بقره
میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و السیرا یعنی بخورند
طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و سیرا اتفاق کرده اند
مفسران را و بیان جامه خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه
و حسن و حسین صلوٰة الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون
اموالهم باللیل و النهار سراً و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف

علیهم وکلهم کمنون یعنی آنها که اتفاق می کنند با کما خود را در شرب و روز پنهان
 و آشکار پس آن برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان نیست خود
 بر ایشان و نه ایشان اند و هتاک می شوند یعنی در آخر شیخ گفته است وایت
 مستغفصه و شده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین نازل شد و خلافت
 در آنکه آنحضرت بکدید خود جمع کشیری از غلامان یا آزاد کرد که حصان توان کرد
 و وقف نموده مزارع و بساتین و باغها بسیار که بدست حق پر خواجه کرده
 پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان
 آنحضرت است بدلالة آیه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون
 آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد بنوکلف گوید که تواند بود
 که شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد بآنکه او ذاتی الزکوة را و او حالی گرفته باشد
 بقرینه این آیه قرینه آنکه ایامی سال سابقا و درین کور شده تا سیل و بیست
 از تا کید پس شیخ گفته است که بعد ازین حق تعالی فرموده و فای بعد را و
 هیچ یک از اصحاب نمیت که نقض عهد ظاهر آنکه ده یا نسبت این با و نداده باشد
 مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول
 کرده باشد در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص
 اوست پس حق تعالی صبر ببلایا داشتهاید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی
 بغیر آنحضرت درین جنگها و شدتها صبر نکرد و اتفاق دوست دشمن
 در هیچ جنگی پشت نکرد و نه گریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی
 جمیع این خصمها را از کرده فرمود که اولئك الذین صدقوا و اولئك

هو المتقون ايشانند که صادق و راست گویند ايشانند که پرهیزگار اند یعنی آن
صادق که با امر بتا مبعث او کرده ایم نسبت به این صفات همه را و مجتمع با او پس المؤمنین
و تعبیر او بلفظ جمع از برای تعظیم و شریف است زیرا که عوینف بجمع جمع است و احد اطلاق
نمی کنند در وقتی که خواهند اشاره و رفعت و علو منزلت او کنند گاه هست که بلفظ
جمع می آورند از برای اشاره باین که جمع دیگر نیز با او در امر شریک اند و در این جایز می آید و می تواند
زیر که سائر ائمه صلوات الله علیهم هم این مرتبه و این صفات جلیله یا آنحضرت شریک اند
اقول بیضاوی در تفسیر خود گفته و الاية كما ترى جامع للكمالات الانسانية
بأشهاد الله على ما صرح بها و ضمنا فانها بكثرتها وتشعبها محضرة في ثلثه
اشياء صحة الاعتقاد وحسن المعاشرة وتهديب النفس الى ان قال واليه اشار
بقوله من عمل هذه الاية فقد استكمل الايمان ظاهرا وبهت که ایمان کمال حاصل می شود
حاصل شود و غیر معصوم را کمال علم و عمل نیست پس بفاد اولئك الذين صدقوا
حاوی این صفات جامع این کمالات است پس ایتانند و لیس پس ایشان صادقانند
و صادقان بمقاد و کونوا مع الصادقين مطامع اجبالات تابع اند پس ایشان
که اطاعت شان بر خلق واجب است و ازینجا است که مولانا الطبرسی در مجمع البیان
فرموده استدلال اصحابنا بهذا الاية على ان المعنى بها اصديرا لمؤمنين على
عليه السلام لانه لا خلاف بين الامامة انه كان جامعاً لهذه الخصال
فهو راد بها قطعاً ولا قطع على كون غيره جامعاً لها ولهذا قال الزجاج
والفراخى مخصوصة بالانبياء المعصومين لان هذه الاشياء لا يودونها
بكلية با على الحق الواجب فيها الانبياء عليهم السلام و حال آنکه با مرید

توضیح نیست که استلال کرده اند اصحاب رضوان الله علیهم بر آنکه مقصود از این آیه
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است زیرا که خلافتی نیست در میان امت که
آنحضرت جامع این مراتب جلیده بود پس مراد بودن او شکی نیست و همچنین بسیار
ایمه الهیت علیه السلام و الاخرق اجماع مرکب از مذماید و اما دیگران پس یقین
بجامع بودن آنها را بر این اوصاف قطعی نیست بلکه قطعی است که آنها جامع و حاوی
این صفات بود هر کس نبودند چه جامع است که غیر ائمه ما احدى معصوم نیست و او را
صادق علی الاطلاق عامل جمیع اعمال طاعت نمی توان گفت بلکه صفات
خصوصا حکما اهل خلاف به مثلاً این صفات بوده کما سیدنا کشف فی باب المطاعین
انشاء الله و مویذ تکمیل این صفات در حضرت است آنچه جناب خود علیه الرحمه
بعد از این فرموده است قال مؤلف گوید که تعلی و تفسیر شان از مجاهد از این عباس
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین چهار درهم داشت و مالک چیزی غیر از آن
پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را در روز و یکدرهم را در شب
تصدق کرد پس این آیه در شان ابی بنی هاشم بنی مویذ بنی مویذ بنی مویذ بنی مویذ
تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از نزد بنی مویذ روایت کرده است
که در شان یکس آیات قرآن انقدر نازل شد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل
نشود و احادیث بسیار از طرق مؤلف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق آنحضرت
چنانچه این مرد و یحیی حافظ ابو نعیم در حلیه سیوطی در درمنثور و دیگران از این عباس
و مجاهد روایت کرده اند و تفسیر قول حق تعالی و الله جاء بالصدق و صدق
اولئک هم المتقون یعنی آن کسی که راستی را آورد و تصدیق بان کرد ایشانند

پرهميزگار ان گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول است آنکه تصدیق بان کرد
 علی بن طالب است بنا برین صول و وصفی مقتدر و کوفیان از اهل عربیت
 تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده والذين آمنوا بالله
ورسله اولئك هم الصديقون الشهداء عندهم لهم اجرهم و نور هم محمد بن
 و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام نازل شده است و بر روایت دیگر از ابن عباس گفت که در شان علی
 و حمزه و جعفر نازل شده این عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسول
 ایشان اند بسیار است گویا این تصدیق کنندگان و گویا این پیغمبران و آنکه ایشان
 تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشان است مزد ایشان بر تصدیق رسالت
 حضرت رسول و نور ایشان صراط و باز حق تعالی فرموده است من يطع الله ورسوله
فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين الصديقين الشهداء و الصالحين
وحسن الله ثوابهم و ثواب یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت
 با نمایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران صدیقان شهیدان و صالحان
 و نیکو رفیقان اند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان
 از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت و عامه
 و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که علی بن طالب صدیق ابن است
 و خرد از می تعلی و احمد بن حنبل و مسند و ابن شیرویه و در و سن و ابن عباس
 و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون
 حبیب نجار که مومن آل پس است و خرد که مومن آل فرعون است علی بن ابی طالب

و او افضل ايشان است و تعليمي پسند معتبر ديگر و ايت کرده است که سبقت گيرندگان
 سه نفر اند که کافر نبودند بخدا يك چشم زدن علي ابن طالب صاحب آل سید محمد
 آل فرعون پس ايشانند صد يقان و علي ابن طالب افضل است از ايشان ايضاً
 ابو نعیم و ايت کرده است از عباد بن عبد الله که شنيدم که حضرت امير المؤمنين ع
 ميگفت منم صدیق اکبر نمی گوید اين سخن را بعد از من بگو دروغ گوئی سبقت سال پیش
 از ديگران نماز کردم صدیق در لغت و عرف اوست معصوم یا نزد يك یا صاحب
 گفته است که صدیق و ايم التصديق کسی است که قصد کند گفتار خود را بکردار خود
 و حق تعالی پيغمبر را باين وصف کرده است در شان حضرت امير گشته است اندر گان
 صدیقان نبيا و در حق يوسف گفته است يوسف ايها الصديق و کسی که مصداق اين
 و صاحب اين صفات باشد البته با ماست خلافت اوست از کسی از اينها بهتر نداشته باشد
 و او را با فتر صدیق گویند چنانکه بر عکس نام نگی کافراً قول مرزا محمد
 در مناقح النجا آورده الطبرانی عن سلمان ابی خدری الله عنها معان النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلي هذا اول من آمن هو اول من يصلي خلفي يوم
 وهذا الصديق الاكبر هذا فاروق هذه الامة يفرق بين الحق والباطل
 وهذا يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الظالمين و آخر النساء و الحاكم عن عباد
 بن عبد الله قال سمعت علياً كرم الله وجهه يقول انا عبد الله و اخو
 رسوله و انا الصديق الاكبر لا يقولها بعد الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين
 طرفه باجرامی است که فاضل دهلوی در تفسير فتح العزيز نوشته که صدیق نسبت که تو
 نظريه او مثل قوت نظريه انبيا کامل باشد و از ابتدای عمر دروغ گفتن و سخن دروغ

از تفسير
 فتح كلام
 فاضل دهلوی

آوردن شایان او نباشد و در مقدمات دینی خلاص تمام از وی میسرند که اصلاً
 حفظ نفس و نباشد و از هلاکت صدیق نیست که در غم خود تردد نکند و در نماز
 هر چند حادثه صعب پیش آید بچوب است التفات نکند و سر علانیه و برابر باشد
 و کسی را لعن نماید و علم تعبیر و یا خوب تر داند انتهی کلامه **اقول** اولاً خود گفته است
 که صدیق گشت که قوت نظریه و مثل قوت نظریه انبیا کامل باشد ثانیاً گفته که از
 ابتدای عمر دروغ گفتن و سخن در و بیهوده آوردن شایان او نباشد نمیدانم که صدیق
 سنیان که تا چهل سال شرک ایجا آورد چگونه صدیقش توان گفت اگر قوت نظریه
 مثل قوت نظریه انبیا کامل بود می طرفه العین بسو شرک میل نمیکرد می اگر از ابتدای عمر
 دروغ نگفتن و کلام دوریه گفتن شایان صدیق نبود می شرک بخدا که بفاد و خلیفه
 افکار اعظم کذب است تا چهل سال در ان منهک نمی بود پر واضح است که رایام کفر
 مرتکب گونه مخالفت الیه میگردد لکن اگر بنظر تامل و انضا بنکند بعد اسلام ظاهر
 نیز دروغ و نفاق پیشه ایشان بود چنانکه حدیث رایتگاه کاذباً خادم را خانبا
 که در صحاح ایشان مرویست باوضح دلالت بر اثبات کذب دروغ شان لا ادرای
 پس تفسیریه کو نواضع الصادقین میون مع ابی بکر و عمر و صدیق گفتن ابی بکر
 البته مصداق بر عکس نه نام زکی کافر چنانکه اخوند علیه الرحمه فرموده خواهد بود
 فظهر من هنا صدق قول منظر العجائب لا یقولها بعد الا کاذباً ثانیاً علماء
 گفته که در غم خود تردد و نکند و در نماز هر چند حادثه صعب پیش آید
 بچوب است التفات نکند نمیدانم که ابوسلیمان را که در حال نماز پیش از سلام
 لا تفعل ما امرتک لاین را از چه باب تعجبان خصید اولاً خود را در مقام خلیفه بحق

تخصیص کلام
 بخصیص ابی بکر

قال فی الجاری فی
 کتاب الفتن بعد
 قصه خالد بن ولید
 ثم احکم ان هذه
 القصة من المشهورات
 بن الخاصة والعامة
 وقال ابن ابی حاتم
 فی شرح فتح البلاء
 قال و این جلابه
 لم یذوقین کذیل
 صاحب حنیفة
 قال عانقول الحق
 فی جواز الخیر
 بامر غیور التسلیم
 بامر الغیور
 کلام فی الفتن
 و الحاد فی حال الله
 جابو قد قال ابو بکر
 فی تشیید ما قال

ابو بکر

بمصب قراره و بعد آن بدامی اقبیلونی در واد این چه عزمینی بود که ترو و دران
راه یافت و رابعاً معنی ناز و در مفهوم صدیق اعتبار کرده که کسی را عن بنی
در و غ بی فروغ است لعنت خدا بر روع گو لعنة الله على الكاذبين عليك
لعنة الی یوم الدین و قرآن موجود پس اگر لعنت کردن مطلقاً منافی صدق باشد
العیاذ بالله خدا می عزوجل که صدق الصادقین است از صفت صدق عاری باشد
سختان لعن العین و بن طاعت و قول و تعالی یعنی هر الله و یلعنهم الله
در ذم ملعونان و مدح لاعنان کافی است و قول پیغمبر خدا در حق کسی که انجوش
کرده بود الله عزوجل انک تعلم انی لا احسن الشعر الا لله فالعنه لكل خوف لعنة و لعن
کردن جناب امیر جبار بنی امیه را بر یمنان ظالم است پس باید که حضرت را از در
صدیقیت خارج دانند و خامساً گفته که علم و یار او تبرد اندخصیض بنیام
ندارد بلکه باید که صدیقان در هر علم فایز باشند نه مثل خلفای جور که مثل خود را
در هر مملکت بماند و هیچ آیه و انی هدایه باطله است بدانکه هرگاه نصاری نجران با وجود
حشمت جمعیت فراوان در وقت دعوت حضرت رسالت صلی الله علیه آله و سلم
از جنات است کشیده اولاد بنا بر مناظره حضرت سید انس و جان جمع از دشمنان
خود را بخدشت انجناب می امتحان فرستادند و در باره حضرت عیسی بنحنا غلو
بزیار آورده گفت و گو طول کشید اینها از کجی و اعوجاج و خصیت و کجای باز آمدند
مگر بمبا له از جانب پروردگار عالم بر آنحضرت نازل شد حیث قال الله
عز وجل فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع
ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبینا

بجبر

فجعل لعنة الله على الكاذبين بغيركم مكيه فمن حاجك من النصارى
 فيه في عيسى من بعد ما جاءك من العلم أي من البينات الموجبة للعلم
 فقالوا اهلوا بالوامع الغرم ندع اننا نحن واننا نكفر وانفسنا وانفسكم أي
 يدع كل منا ومنكم نفسه واعزته اهلنا والعصم تقليه الى المباهلة
 ويحمل عليها وانما قد هم على النفس لان الرجل يخاطب نفسه لهم ويحارب
 دونهم ثم يبتلى أي يتباهل بان يلعن الكاذب منا والبهلة بالضم والفتح
 واصليه التروك من قومهم كالتناقذ اذا تركها بلا ضرر فجعل لعنة الله على
 الكاذبين عطف فيه بيان وميائهم لما دعوا الى المباهلة قالوا حتى ننظر فلما
 نحاوا قالوا للعاقب كان اياهم ماذا ترى فقال الله لقد عرفتم نبوته
 لقد جاءكم بالفضل في امر صاحبكم والله ما باهل قوم نبينا الا اهلكوا فان
 ابيتم الا الفحينكم فادعوا الرجل وانصر فوافوا رسول الله وقد غلبوا
 للحسين اخذ بيده الحسن وفاطمة ثم خلفه وعلى حلقها وهو يقول
 اذا نادعوت فامنوا فقال استغفر يا معشر النصارى اني لا اري جوهرا
 لو سالوا الله ان يرسل جبلا من مكانه لا زال فلا تباهلوا فملى كواكبا غنوا
 الرسول بنوا لوالجزيه القحلة حمراء وثلاثين ذراعا من جديد فقال
 عليه السلام والله نفسي بيدك لو باهلوا المسخر اقرده وخناذير ولا ضرر
 عليهم لو ادي نارا ولا ستا صل الله نصارى بخراج اهل حرة الطير على
 الشجر وهو دليل على نبوته وفضل من به من اهل بيته وقريب منه
 في تفسير الكشاف بل مع زيادة تفصيل وما تليها للمؤنة وتعميما للنفق

و تعیما للمعونة بر ترجمه آن که مولانا ابوالحسنی در حق الیقین فخر شسته اکتفا می نماید حیث قال
 صاحب کشف و ایت کرده است که چون نصاری می دعوت کرد بسو مبا هله گفتند
 ما را حملت ده تا بر کردیم و فکر نکنیم فردا بیا ایم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند
 بصاحب اخوی دای عبدالمسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سو کنند که دستیار
 گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد
 بخدا سو کنند که مبا هله نکرند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان بنده بماند و گوید
 ایشان بزرگ شود و اگر مبا هله کنند البته همه هلاک می شوید و اگر البته الفت باین
 خود دارید میخواهید از خدا نشوید پس با صلح کنید و بیاد خود برگردید پس آمدند به نزد رسول خدا
 و آنحضرت بامداد بر آمدند بود حضرت امام حسین علیه السلام را در بر داشت دست حضرت امام حسین
 گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت حضرت امیر مومنین
 صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت حضرت سول با ایشان میفرمود که هرگاه من بگویم
 شما آئین بگوئید پس استغف بخوان گفت ای گروه نصاری من پیغمبر و منهای چند
 که اگر از خدا خواهند که کوپری از جاف می دیکند هر آنکه باین با می کنند پس مبا هله نکنید که هلاک
 می شوید و بر روی زمین نصرائی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای
 ابوالقاسم ای باران قرار گرفته است که با تو مبا هله نکنیم و تورا بر زمین و بگزاریم ما
 بر زمین و ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابامی کنید از مبا هله کردن پس بمانید
 که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان
 پس ای اگر داند حضرت فرمود که پس من بشما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ نیست
 و لکن صلح می کنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را انترسیانی و ما را از زمین و بزرگدانی

۹
 اینها باینکه
 در این
 در

بشرط آنکه در هر سال و هزار حله بدیم برای جزیه هزار حله را و در ماه صفر هزار حله را
در ماه رجب سی هزار حله و قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود
بحق خداوندیکه جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن آن و بختی شده بود برای
بجز آن اگر مباد میگردند هکلی مسخ می شدند بصورت بوزینه و خوک این و بختی ایشان
آتش میشد و هر آئینه خداوند عالمیان متاصل میکرد و بجز آن اهل آن بختی مرغان را
بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصار هلاک می شدند
هر چند و جوه لالت این آیه فضیلت امامت اهل عصمت جوه عدیده علی
ما رضوان الله علیه بیان نموده اند لکن با او لا تقریر فاضل صاحب بلوسی در کتاب
که آنرا تحفه اثنا عشریه نام نهاده است نوشته ذکر می کنیم و بعد آن از شبهات و جواب
میگوئیم تا تطبیق سوال و جواب یکاینبغی بر خواطر اولی الالباب جلوه گر شود و
بعد آن تقریرات دیگر هم بیان می سازیم پس بدانکه فاضل و بلوسی می گوید
و فیها آیه المباهله و طریق تمسک شیعه باین آیه اینست که چون نقل تعالی
الی آخر بانازل شده آنحضرت از خانه برآمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را
همراه گرفت پس معلوم شد که مراد از ایناننا حسن حسین اند و مراد از انفسنا
حضرت امیر و چون حضرت امیر نفس سؤل شد ظاهراً است که معنی حقیقی نفس بودن اینها
محال است پس مراد مساوی می آید و هر که مساوی می بیند باین باب بالضرورة است فاضل و او
بتصرف باشد از غیر خود کان المساوی للافضل الا اولی بالتصرف و افضل اولی بالتصرف
فیكون اماماً اذ لا معنى للامام الا افضل الا اولی بالتصرف و این تقریر منظم اکثر علما
شیعه درین آیه بهم رسیده و این حق این سال است بر ذمه ایشان که اکثر اولی غیر

منتظر ایشان ترتیب این و تقریر شیعیه و تصویر داده و اگر کسی در صد این مقال
 و شیعیان را در کتب ایشان نظر کند که چه قدر کلام منتشر ساخته اند و مطلبی ساینده
 اقوال محدسه شیعیه را با حاشیای اهل عدل نیستند پس همان خود را بخود و گذارد
 اینک کتب و یقین وجود پس این چه نوعی است بیفروغ که بآن متغوه گشته اند
 بمفاد اهل البیت ابصر بما فی البیت تقریری که محققین شیعیه در کتب خود ذکر کرده اند
 مخالفین را که میسر گردانند ایشان را ذکر کرده و قول ایشان را نقل نموده باشند و غریب است که
 این تقریر را از هیچ الحق علامه علی علیه السلام خذ کرده باشد چنان بعد ذکر آیه المباهلة
 اجمع المفسرون علی ان ابناؤنا اشارة الی الحسن والحسین و نسائنا اشارة الی فاطمة
 و انفسنا اشارة الی علی علیه السلام فجعله الله نفس محمد و المراد المساواة
 و مساوی اکمل و اکمل و بالتصرف اکمل و اولی بالتصرف و این را صبیحی غیر ترجمه این عبارت
 و صرف تقدیر اجماع ازین تقریر ضم تقدیر که انسان پیدا و نفسی که در تقریر دیگر
 شیعیه این وجود فرق نکرده که باید افتخار او بوده باشد و ظاهر داعی نشده است اول
 که تبدیل مقدمین بقرع جواب مقدمه جمیع گنجایش کلام در مقدمه ثانیه بر عین
 و اگر بنا بر استحکام این تقریر می بود هرگز این بابان تقریر چنانکه سد باب رین مجال بنابر
 رفع شکوک نموده اند و اینهم ذکر کرده و اولی با خیانت ناقض شناعة خود ستا و بر چنان
 لایح شود پس اگر بتامل منکرند در تقریری فاضل ناصب ذکر کرده و تقریری دیگر حکما
 مخالفین خواه از روی نقل شیعیه خواه بطل خود ذکر کرده اند محکم است که داخل شکوک
 در آن مسدود کرده و بدین فضل احسن کتب الشیعه لکن فاضل ناصب تقریر مختصر اقصا نموده
 تا باشد که در نظر عوام با وصف اظهار حکام شبهات پارینه اهل سنت با تقدیر

روفتی واده باشد لکن این در نظر بصیرت جلیله نظر نخواهد گرفت و ما تشیبه الاستدلال
از کلام مخالف موافق اگر اظهار حال قوت این دلیل بر وجه تفصیل می نماید بعد از این
اقوال صاحب پیرایم **فاقول** فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته که در شهر رمی بود
که او را محمود بن حسن جمعی گفتند از تکلیف شیعیه بود و گمان داشت که علی بن ابی طالب از جمیع
پیغمبران سوا پیغمبر آخر الزمان افضل بود و دلیل می آورد بر این عا بقول او تبارک و تعالی
و انفسکم با ربین عنوان که از انفسا نفس رسول مختار مراد نمی تواند بود که آن انسان را
نفسه بلکه مراد غیر اوست اتفاق کرده اند بر این آن غیر بغیر علی علیه السلام نبی و مراد آن
نبی تواند شد که نفس علی و نفس رسول متحد باشد پس بول آن شد که علی مثل رسول است
و آن مقتضی آنست که در جمیع امور پیغمبر و وصی هر حق مساوی باشند و الا العمل بهذا العموم
فی حق النبوة و فی حق الفضل لقیام الدلائل علی ن محمد صلی الله علیه و آله کان نبیا
و ما کان علی كذلك و لا تعقدا کاجماع علیان محمد کان افضل من علی فبقی فیا و را
معمول بود اما سائر الشیعة فیستدلون بهذا الاية علی افضلیته عن سائر الصحابة
واقصر فی الجواب بدعوی کاجماع علیان غیر القبی لایکون افضل من البتة و آنکه
علیه السلام در حق یقین شرح این تقریر را برین تقریر فرموده که مراد از نفس خود و نفس مقدس محمد
صلی الله علیه و آله نیست زیرا که موت اقتضای مغایرت می کند و آدمی خود را نمی خواند
پس باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف موافق غیر از زنان و پسران که بالفنا
از ان تعبیر کرده باشند بغیر علی بن طالب علیه السلام کسی نمی داند پس معلوم شد که حق تعالی
نفس علی را نفس محمد خوانده است و اتحاد حقیقی میان و نفس محال است پس باید که مجاز باشد
و این تصریح در اصل که محل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر اجتماعات

واقرب مجازات است و در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات مگر آنچه بدلیل بدرد و آنچه باجماع
 میران فتنه است پیغمبر است که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک با او از جمله
 کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیست که آنحضرت افضل است از سایر پیغمبران از جمیع
 صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل آنها باشد و اگر چه مساق این تقریر فاضل است
 بسبب فضیلت که با هر چه دعواه لکن وجه مثبت دعوی امامت یکی از اعموم تقریر است
 که آخوند علیه الرحمه میفرماید که خبر از منی با آن عصمتی داشت بعد نقل این تقریر فقط در جواب
 آن گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد
 بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب فضیلت بر صحابه جواب نگفته است زیرا که
 در آنجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است
 زیرا که شیعیان اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند
 اجماع ایشان تنهایی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع است اجماع کرده اند مسلم است
 بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علما شیعه را اعتقاد داشتند که حضرت امیر و سایر اموات
 افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضة بلکه متواتره از آنکه خود بین باب و اگر چه
 و سایر مقدمه از بسکه وضوح داشته است این فاضل که او را امام المشککین گویند او را
 تقریری نتوانست و در کس امامت حضرت امیر علیه السلام نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله
 کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله امامت و جواز طاعت و آن غیر پیغمبر است پس باید
 آنحضرت امام با و ایضا افضل بود و از سایر انبیاء لازم دارد و اعلا مراتب امامت را
 قطع نظر از آنکه ترجیح مرجع قبیح است پس فاضل ناصب تقریر خود بر تقریر جناب
 آخوندیم بغیر از تبدیل لفظ امامت بلفظ اولی که مراد از آنست چه چیز افزوده که ما

مقامت او تواند بود بلکه در تقریر آخوند اکتشاف میباشد استدلال نیاورد و استدلال شکو
در آن بیشتر که بعد آن فرموده است که اگر معاند متعصبی مناقشه کند و بگوید ممکن است که خود
نفس او باشد مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب می توان داد
و آیه مال در بیان این مقدمات بنا بر آنکه گنجایش شکوک خود را جلوه دهد و پر واضح و وجه دیگر آنست
که هرگاه فضیلت آنحضرت و مفضولیت دیگر صحابه ازین آیه ثابت شد و تفضیل مفضول
و ترجیح مرجوح بعقل و نقل قبیح است پس آنحضرت اولی و احق باشد با ما است
قال الله عز وجل اقمی الی الحق حق ان یقبح امری لایحد من الا ان یمسک
فما لکم کیف تحکمون و اشاره نموده است بسو و همچنین وجه فخر از منی نه نایه العقول
در طریق را بعد از برای شیعیان در اثبات امامت امیر مومنان نوشته که تحقیق که علی علیه السلام
افضل صحابه و هرگاه چنین باشد واجب است که بعد رسول خدا او امام باشد و دیگر می گفتند
که کلام در مقام ثانی گذشت و الحال وقت آنست که مقام اول را بیان سازیم بعد از آنکه
که حجت آورده اند شیعیان بر تفضیل آنحضرت بقرآن و اخبار و معتقدات و احوال علی
بن ابی طالب و در ذیل آن ذکر نموده است احتجاج شیعه را بآیه مبایله یا بن عنوان
که جناب سالک صلی الله علیه و آله بخواند بمقام مبایله علی بن ابی طالب و این
والات بر غایت فضل آنحضرت دارد و بیان عمومی اول بدو وجه است یکی آنکه اخبار
درین مضامیر قریب بتواتر و در غایت شهرت و دیگر آنکه مراد از قول او و انفسنا و انفسکم
فاطمه و حسن نیستند بسبب راجح شان و در لفظ ابنا اثنا و نسنا اثنا و نفس آنحضرت
مراد است کلان انسان کاید و انفسه پس معلوم شد که غیر از راه عوت فرموده
و باتفاق است غیر علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب نفرموده پس معلوم شد

که مدعو علی است بیان ثانی نیز بر دو جهت یکی آنکه قصد آنحضرت از سبأ اله بانیت ظاهر است
 و این دلیلی بر این مقتضی نیست که در سبأ اله حاضر فرمایند کسی که نهایت شفقت و رأفت آنجناب
 در باره او باشد و الا منافقین می گفتند که اگر آنحضرت یقین و بصیرت در حق همیشه داشت البته
 قار خج در آنکه محبوب ترین مردم با و می بود و بر زناتر من و بیم انسان بیشتر می باشد و سبأ اله
 شریک میکرد که الا جانب الدین کایشند احدی علیه ظاهراً است که شفقت آنحضرت
 بر ایشان بآسبب قرب ایشان بود یا بسبب کمال فضل شان اقول باطل است و الا چنانکه
 حضرت امیر را شریک می باشد است عقیل و عباس را نیز داخل می باشد میفرمود فلما لم یکن ذلک
 ثبت ان حایة اشفاق علی الذین احضرهم کان کمال فضله و فیلزم ان لیکون
 علی افضل الخلق و دیگر آنکه آنحضرت هرگاه علی بن ابی طالب را نفس جان خود قرار داد
 واجب بود که آنچه برای پیغمبر خدا از مدارج عالی حاصل باشد آنحضرت را نیز حاصل باشد
 لان ذلک مقتضی الوحدة و کما العمل فیما عر بالضرورة و هو التقدح و جوب العمل
 فیما عدا و این تقریر هم در کمال متانت است و دلالت می کند بر آنکه استلال شیعه منحصر
 در سبأ اله و تصویر از لفظ النفس نیست نه در اراد و علی بن ابی طالب از نفس آنفسنا بیل
 سخا و دعوت شخص من النفس و الا که مطلوب تمام بت بالوجوه الاخر فیما و سیوض
 ذلک کله اندیم بر سر اثبات استلال بتقریر اول که آن را فاضل نا
 مقدم داشته پس میگوئیم که مقدمه اولی درین تقریر نیست که مراد از النفسنا
 حضرت امیر است و فاضل نا صلب لائل شیعیان را برای که مراد از النفسنا آنجناب است
 مطلقاً ذکر کرده و دیده و داشته خصانیت کرده و باز بمبایات و اثبات حق خود
 بر شیعیان جسارت نموده در جواب تقریر مزبور که از طرف امامیه بیان نموده نوشته

نقد

قال الناصب ویرتسک جو بسیار خلل را یافته اول آنکه نفس که مراد از آن
 حضرت امیر است بل نفس نفیس و غیر است آنچه حکما ایشان بطلال این جمال گفته اند که نفس
 کالد و نفس کلامی نسبت شبیه بکلام حجامی از دهی آید و بود عالمی از ویرسیدای نیک
 در آن و جوان رانی هم می کنند جوان ها هم میگرد و گفت که ای خون سخن فهمید که جوان را
 نمیانند و جوان نمیکرد و نرگاو آن را میزنند و نرگاو میگرد و در عرف قدیم و جدید
 شایع و ذایع است و عند نفس الی کذا و دعوت نفس الی کذا فطوت
 و نفس قتل اخیه و نفس شایع و نفس الی غیر ذلک من الاستعمالات
 الصیحة الواقعة فی کلام البلاغ پس حاصل معنی ندع انفسنا
 انفسنا باشد و نیز از جانب پیغمبر اگر حضرت امیر صدق انفسنا قرار دادیم
 از جانب کفار و انفسکم کدام کس را مصداق انفس کفار قرار خواهیم داد حال آنکه
 در صیغه ندع آنها هم شرکت دارند که همنه لدنوا البنی یا هم و ابنا هم
 بعد قول لدنوا البنی معلوم شد که حضرت امیر را بنا و اخل است چنانکه بین
 نیز حقیقه را بنا نیستند حکما و اخل اینا شدند و کان العرف بعدا کجتن اینا
 من غیر ربعة فی ذلک و نیز نفس بمعنی قریب هم نسبت هم وین هم ملایده
 قوله تعالی خرجون انفسی من ديارهم ای اهل دینم و کاتلوا انفسکم
 فلو کاذ سمعتمو ظن المومنون المومنات بانفسی هم خیر و امیر حضرت امیر
 چون اتصال نسب و قرابت و مصداق و اتحاد وین ملت کثرت معاشرت الفت
 بحدی بود که علی منی و انا من علی و در حق او ارشاد شد اگر به نفس تعبیر فرمایند
 چه بعید فلا یلزم المناوات کما کلا یلزم فی کایات المذکور و انچه کلامه

بسیار خلل را یافته
 اول آنکه
 نفس که مراد از آن
 حضرت امیر است
 بل نفس نفیس
 و غیر است
 آنچه حکما
 ایشان بطلال
 این جمال
 گفته اند
 که نفس
 کالد و
 نفس کلامی
 نسبت شبیه
 بکلام
 حجامی
 از دهی
 آید و
 بود
 عالمی
 از ویرسیدای
 نیک
 در آن
 و جوان
 رانی
 هم می
 کنند
 جوان
 ها هم
 میگرد
 و گفت
 که ای
 خون
 سخن
 فهمید
 که
 جوان
 را
 نمیانند
 و جوان
 نمیکرد
 و نرگاو
 آن را
 میزنند
 و نرگاو
 میگرد
 و در
 عرف
 قدیم
 و جدید
 شایع
 و ذایع
 است
 و عند
 نفس
 الی کذا
 و دعوت
 نفس
 الی کذا
 فطوت
 و نفس
 قتل
 اخیه
 و نفس
 شایع
 و نفس
 الی غیر
 ذلک
 من
 الاستعمالات
 الصیحة
 الواقعة
 فی کلام
 البلاغ
 پس
 حاصل
 معنی
 ندع
 انفسنا
 انفسنا
 باشد
 و نیز
 از جانب
 پیغمبر
 اگر
 حضرت
 امیر
 صدق
 انفسنا
 قرار
 دادیم
 از جانب
 کفار
 و انفسکم
 کدام
 کس را
 مصداق
 انفس
 کفار
 قرار
 خواهیم
 داد
 حال آنکه
 در صیغه
 ندع
 آنها هم
 شرکت
 دارند
 که همنه
 لدنوا
 البنی
 یا هم
 و ابنا هم
 بعد قول
 لدنوا
 البنی
 معلوم
 شد که
 حضرت
 امیر
 را بنا و
 اخل است
 چنانکه
 بین
 نیز حقیقه
 را بنا
 نیستند
 حکما و
 اخل اینا
 شدند و
 کان
 العرف
 بعدا
 کجتن
 اینا
 من غیر
 ربعة
 فی ذلک
 و نیز
 نفس
 بمعنی
 قریب
 هم
 نسبت
 هم وین
 هم
 ملایده
 قوله
 تعالی
 خرجون
 انفسی
 من ديارهم
 ای اهل
 دینم و
 کاتلوا
 انفسکم
 فلو کاذ
 سمعتمو
 ظن
 المومنون
 المومنات
 بانفسی
 هم خیر
 و امیر
 حضرت
 امیر
 چون
 اتصال
 نسب و
 قرابت
 و مصداق
 و اتحاد
 وین
 ملت
 کثرت
 معاشرت
 الفت
 بحدی
 بود که
 علی منی
 و انا من
 علی و در
 حق او
 ارشاد
 شد اگر
 به نفس
 تعبیر
 فرمایند
 چه بعید
 فلا یلزم
 المناوات
 کما کلا
 یلزم فی
 کایات
 المذکور
 و انچه
 کلامه

ابطال قول
فاضل و عی

قوله و درین یک بود بسیار خلل راه یافته اول آنکه کانسیم که مراد از انفسنا حضرت
امیرت بل نفس پیر میست **قال اخي العلامة في جواب الدخلاء**
وجه اول کلامش بدو وجه مردوست وجه اول آنکه یکی از ادله ما اجماع مفسرین
بر اراوه آنحضرت و انکارنا صبی سبب جعل اوست بکتاب اخبار و تفسیر خود چه سبب
که از اعاظم مفسران مذکور است و تفسیر منتشر نوشته قال جابر انفسنا رسول
و علی و ابنا الحسن و الحسین و نسائنا فاطمة انتھ کتاب مذکور حاضر
هر که خواهد مطالعه نماید و ایضا تعلی و تفسیر خود حضرت امیر را داخل انفسنا
و کلام رازی نیز بدان اشارت دارد و ایضا فضل بن زهران گفته و المراد
بالانفس همنا الرجال کانه امر بان تجمع اولاده و نسائه رجال اهل بیت
فكان النساء فاطمة و اولاده الحسن و الحسین و الرجال رسول الله و علی
انتھ و ایضا بر این دلالت دارد آنچه ابن حجر در صواعق محرقه وایت کرده ان علیا
يوم الشورى حج على اهلها فقال انشدكم بالله هل فيكم احدا قريبا الى
رسول الله في الرحم مني ومن جعله نفسه و ابنا و ابنا و نسائه
نساءه غیري قالوا لله الا قول روضة صواعق محرقه که درین وقت پیش نظر
در ذیل آیه مبارکه رسید **قالوا لله الا قول** روضة صواعق محرقه که درین وقت پیش نظر
اعنی یا حرف نفی مولانا المجلد در بحار و دیگر علمای اختیار نیز این وایت از صواعق
حکایت نموده اند غالباً ازین نسخة حرف لا از کاتب ساقط شده و ترجمه این عبارت
که مولانا احمد در ذیل علیه الرحمه در حدیقه الشیعه نوشته چنین است که ابن حجر
که این متعصبان اهل سنت در کتاب خود نقل کرده آنچه موید دلالت این آیت

بر فضیلت حضرت قاضی علی علیه السلام و گفته که حضرت قاضی علی علیه السلام محبت کرده

بر اصحاب خمس و روایت که عمر خطاب با امت بشوری قرار داده و گفت شمار این را رسول
قسم میدهم که در میان شما کسی هست که نزدیک باشد بر رسول خدا از من پیغمبر و روزی که
پسران او را پیش خود و نساء او را نساء خود و نفس او را نفس خود گفته باشند اللهم لا یغنی
بار خدا یا هیچ کدام از اینست که چنین باشد پس کسی را بآنجا عت که با وجود این قصد تو نمود
و قسم خود و کینه خصم را بآن قائم است عثمان بن خلیفه کردند و به وسیله روز قیامت راضی شدند
اما اگر بجای سه تن بسید تن مقدم میکردند رتبه قاضی علی علیه السلام کم نمی شد انتهى
و باز رجوع می نماید بنقل کلام جناب اخي العظمی ام غلام المکرّم ابی جریح است آنکه سایر اصحاب
آنحضرت نفس رسول میدادند پس این باب را با عصبیت خود انکار از این نباید دور ^{حقیقت}
منکر نفس رسول است کسی مفسر این شاهیر انکار این معنی نکرده بلکه دعوی جامع معسرین
بر این نموده اند و فضل این نهان بطنانیت تعصب و لدا و قد می دران نکرده با وجود قدح
در امثال چنین موضع مویدا اینست روایت علی بن ابی طالب و انا من علی و علی منی مثل
راسی من بد و قوله حربی و اخی و رفو و من یلمی است که آنحضرت بمنزله روح
میت و صافی جمیع الجوامع الکبیر عن عمرو بن العاص قال لما قدمت من غزوة
السلاسل سألت رسول الله ای الناس حبّ الیک قال عایشة قلت لست
اسألك عن النساء قال ابوها قلت اذا قال ای الناس حبّ الیک بعد ان یقول قال
قلت لست اسألك عن النساء قال ابوها قلت یا رسول الله فاین علی فالتفت الی
اصحابه فقال ان هذا یسأعن نفسی ایضا ابو بکر نقاش و تفسیر خود گفته جاءت
الاخبار بان رسول الله اخذ الحسن و حمل الحسن علی صدّه و یقال سید الاخر

وعلى معروفة فاطمة مودباً ثم حصلت هذه الفضيلة للزواجين من بين
 جميع أبناء أهل البيت لرسول الله وأبناء أمته وحصلت هذه الفضيلة
 لفاطمة بنت رسول الله من بين بنات النبي وبنات أهل بيته وبنات أمته
 وحصلت هذه الفضيلة لأمير المؤمنين من بين أقارب رسول الله من
 أهل بيته أمته بان جعله رسول الله كفسه بقوله وانفسنا وانفسكم
 ومخمين كلام عبد الجبار معتزلي في معنى مشعر استبانته مراراً وانفسنا انخفضت
 ونقل بعض الأفاضل عن كتاب جواهر العقدين عن عبد الرحمن بن عوف قال
 لما فتح رسول الله مكة انصرف إلى الطائف فحاصرها سبع عشرة أو تسع عشرة
 ثم قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه ثم قال اوصيكم بعترتي خيرا وان
 لم وعدكم كحوضي الذي نفسي بيده لتقيموا الصلوة ولتاتوا الزكاة ولا
 اليكم رجلاً مني او كفسي يضرب عنقكم ثم اخذ بيد علي فقال هذا
 هو آخر جد ابن شيبه وعنه ابو يعلى ومنه طلبة وبقية رجاله ثقات
أول ظريف تهنت كه في الدين انهم في نهاية العقول ان نهايت عصبيت اوضح
 واضحات رافع كرده گفته واما آية المباحلة فلا اعتراض على وجه الاستدلال
 بها انه لا نسلم انه حاكماً على رضى الله قول الشيعة الاخبار بذلك وظاهر
 قلنا لا نسلم فان ابن اسحاق ذكر هذا الخبر في كتابه لم يذكره علياً وجنازه
 عليه الرحمة ورحموا الاسلام ورجوايش فرموده هذا عجيب فان الخبر اذا شاع ذاع
 بين علماء المخالف والموافق وكفى صحاح اخبارهم كافي ذكر واحد من الناس
 قادحاً في ديانته كما يكون قادحاً في صحته اصلاً مع ان عدم الذكر كإياله

على عدم لجواز أن يكون موانع آخر **قول** مولانا المجلسي رحمه الله ورحم الله القين
 ورا حاد وديث متواتره من طرق عامه خاصه وشدده كه اين آيه در شان آل عبا
 عليه السلام نازل شده است چنانكه صاحب مشكوة و جامع الاصول و ديكران
 از صحيح مسلم روايت کرده اند از سعد بن وقاص كه چون آيه مبايله نازل شد رسول خدا
 صلى الله عليه وآله علي و فاطمة و حسن و حسين صلوات الله عليهم اجمعين طلبه گفت اللهم
 هؤلاء اهل بيتي انت و تر مذني صحيح و باسنادش از عامر بن سعيده پيش رو روايت کرده لما نزلت
 هذه الآية ندع ابنائنا الآية و صار رسول الله عليا و فاطمة و حسينا
 و حسين فقال اللهم هؤلاء اهل ثمر قال هذا حديث حسن عايب صحيح و الحسن
 ما لا يكون في اسناده منهم ولا يكون شاذ او يروي من غير وجه الفرق بين حديثي
 الصحيح الحسن ان شرايط الصحيح معتبرة في حد الحسن لكن العدالة في الصحيح ينبغي
 ان يكون ظاهرة و الاتفاق كاملا و ليس لك شرط في الحسن من تخر اجتناب
 الى قيد لنا ان يروي من غير وجه مثل ما و نحوه لينجز به الحسن عند هم حجة
 كما يصح لذلك ادراج في الصحيح قال ابن الصلاح قول الترمذي حديث حسن صحيح
 يريد به انه روي باسنادين احدهما يقتضيه الصحة والاخر الحسن ايضا فان الحسن
 اذا روي من غير ترقى من الحسن الصحيح لقوته من المجتدين و كيفما كان فقد ظهر
 من قول هذا الاعتقاد الوثوق بالرواية و الاعتقاد بتعدد الاسانيد
 و بلوغها حد الصحيح هو المطلوب و ايضا سيور تفسير منشور بهمين خبر را از مسلم
 و ترمذي و ابن نذر و حاكم و يهقي و روايت کرده حيث قال اخرج مسلم و الترمذي
 و ابن المنذر و الحاكم و البيهقي في شعبة عن سعد بن وقاص لما نزلت هذه الآية

قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم دعارسل الله علینا فاطمة وحسنا وحسینا

فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی و باز گفته و اخرج ابن جریر عن علی بن احمویش
قال لما نزلت هذه الآية قل تعالوا الآية ارسل رسول الله الى علی و فاطمة
وابنهما الحسن والحسین و دعا الصادک و لایلا عنی و من اطرف ما هناك و الله
قال اخرج ابن عساکر عن جعفر بن محمد عن ابیه في هذه الآية فجاء بابن بکر و ولده
و یعمرو و ولد و بعثان و ولد و یعلی و ولد این مضمون عجیب است که در هیچ تفسیری
بغیر این تفسیر این و ایت بنظر نرسیده تفسیر بیادوی و کشاف و زنجیری تفسیر قرآن
و غیر از معتظم تفسیرات ازین حکایت خالی و آثار وضع اختلاف بر آن ظاهر اند
که گاهی شش و اصدی از خواص و عوام شده با که در مباهله این مجمع عام تحقق گشته باشد
لکن اهل سنت که در صد و بعض حدیث اهل بیت اند چه قدر جلد جهد در ابطال فضائل
آل دارند که گاهی انکار دعوت حضرت علی بن ابی طالب می نمایند و گاهی اراده آنحضرت را
از انفسنا منع می کنند و برگاه می بینند که این انکار از غایت شتمن آری بر روی کار
نخواهد آورد و فضائل خاصه حضرت را طبع شان نمی تواند میخوابند که خیر آنحضرت را
شمریک دانند و منافقان را میخوابند که همه آنحضرت سازند و یونان بطفق و انوار الله
بافوا هم و لکن الله مقرر کرده و لو که الکافرون چون حقیقت حال درین خصوص
از غایت وضوح بر خاصه عامه پوشیده نیست بیضاوی و زنجیری همه اعتراف باختصاص
این فضیلت اهل بیت نموده اند پس اختلاف چنانچه آیات بجزند امت ثمره ندارد و عجیب
تر نیست که این روغ بیقراری را بر جعفر بن محمد و والد بزرگوارش بسته کبوت حکمت و تخریب
من افواهم ان یقولون الا کذباً بهر کیف دعوت جناب علی بن ابی طالب که فرمای

از ان انكار نموده اند و ايت اين صاحب بنم ثابت گردید و ان اشرك معه عیلة و لكن
لا یحق المکر السی الا باهله **و چه شای** آنکه دعوت شخص نسبت بنفس خود برین
حقیقت نمی تواند شد پس انفسنا ذات ینیمه خدام را دنیا شد بلکه علی بن ابی طالب
زیرا که غیر از رسول خدا قطعاً امر انیمیت و آنچه خیر از دمی رجوا بشر گفته که متنع
که بگویند که انسان دعوت می کند نفس خود را بمجازا اذ اراد من نفسه الحضور فی موضع
کانه یامرها و اجابته هذا و ان کان مجازاً الا ان الله یقول نه ایضا جاد و
مجاز هم از من مجازنا و علیهم التوجیع و از اینجا که علیاً ما رضوان الله علیه رجوا بشر و
اثبات ترجیح برآمده اند جناب لانا المجلسته محمد الله و رحن الیقین میفرماید که اگر معاً
متعسفه مناقشه کند و گوید که ممکن است که دعوت نفس را باشد مجازاً و مجازی از
مجاز می گیرد و انیمیت بچند وجه جواب می توان گفت و درین رساله بدو اب التفاهیم
اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از ان مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است
که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی را وایا یسما
از طریق خاصه عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول
حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من توام
و در فردوس الاخبار و ایت ده است که حضرت فرمود که علی از من بمنزله سر من است
از بدن من و ایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و یکدیگر از منافیان خطاب کرده گفت
که نماز کنید و زکوة دهید تا آنکه بفرستم بسو شام و می که بمنزله نفس من است یعنی علیه السلام
و ازین باب احادیث بسیار و اینها همه قرینه این مجاز است و دوم آنکه این آیه کریمه بر اعتبار
و لالت می کند بر سبیل امامت حضرت بعد آن کلام طولانی افاده فرموده من شاء

فلیرجع الیه فاخذ ناصباً و صفاداً کما انک تقری از طرف شیعه تقریب استلال
 ذکر کرده از تقریرات مندرجه کتب شیعه که بحسن و بیب خوبی حکم ممتاز است از این همه
 که در کتب شیعیان مذکور است انما ضعیف و منجده از روایات خود چشم پوشی کرده شبهه
 پارینه را که جوابش در کتب شیعه مندرج است پیش گرفته مغلطه عام فریبی تلفیق داده **قوله**
 آنچه علیکشان را بطلال این احتمال گفته اند که آن شخص را بدعو انفسه کلامی است
 شبهه به کلام مجامع که از وی آمده بود عالمی از وی پرسید افعی فلانی در آن جواز را می بیند
 و جواز با هم میگیرد گفت ای خون منمید که جواز را نمی بیند و جواز میگیرد و نرگوار
 میزنند و نرگا و میگیرد و در عرف قدیم و جدید شایع و رایج است دعوت نفس الی کذا
 و دعوت نفس الی کذا و طوعت الیه نفسه قتل اخیراً دعوت نفسی و شایع است نفس الی
 غیر ذلک و استعمال الصیغی الواقعة فی کلام بلغاء پس حاصل معنی ندع انفسنا
 فخر انفسنا باشد **قول** معنی اشخص کاید دعوت نفسیه و رایج است که دعوت نفس
 علی الحقیقه دعوت نمی بندد و این خود بدیهی است که بمعنی حقیقی دعوت نفسی صورت
 ضروری و تغاثر الطالب و المطلوب و ادعای المدعو پس اسناد دعوت بر سبیل حقیقت
 خواهد بود مگر بسبب غیر دعوت گفته پس می آید بود مگر بحسب مجاز که بدون ضرورت بدون
 قرینه مجاز نیست و از اینجاست که فخر از می گفته که متنع نیست که بگویند که انسان
 دعوت می کند نفس خود را بمجاز و فاضل ناصب کلام خود و تفرقه حقیقت و مجاز را
 اجمال نموده باشد که قوتی برای جواب در نظر عوام حاصل آید و حال آنکه اگر ادعای
 حقیقت دارد پس آنچه از شواهد این مطلب روه قدمی درین مقدمه که اشخص
 کاید دعوت نفسیه نمی تواند کرد زیرا که در کتب اصول فریقین مصرح است ان الاستعمال

من الحقيقة اذ العام لا دلالة له على الخاص اگر ادعای صحت نماید دعوت بسو
 نفس مجاز می نماید پس صدقت نمی بیند مگر در صورت قیام قرینه واضح و القرائن
 فیما نحن فيه قایمه بخلافه کما سلف فی کلام المجلس طاب ثراه و قال الله العلامه
 اهل الله في ارا الكرامة مقامه جواب في ال لازمی قلنا لا یمتنع ان یقال ان
 قلنا الترجیح معناه انه لزوم عليك ارتكاب المجازین احدهما في الدعوة
 والثاني في طلاق صفة الجمع على النبي بخلاف ما قلنا فانه انما يلزم
 في طلاق النفس ايضا مجازنا هذا مستانسن بنظائر اعني قوله تعالى
 وابنائنا ونساءنا كانه معلومان غير الحسنين من ابنااء لهم يستصحب
 وكذا خيرة فاطمة من النساء وقال اخي المعظم دام ظله المكرم في جواب
 هفوات الفاضل الناصب و هو انكم دعوت نفس حقيقة ممكن نیست فلا یضا
 الیه من غیر قرینه اری قول قائل دعوت نفسی مانند آن بر سبیل مجاز جایز است
 چنانچه از ارج حضرت امیر علیه السلام از انفسنا بطریق مجاز جواز دارد و لکن اخیر ارج
 مجاز نیست و اولی و اقرب زیرا که این مجاز متعارف است اول است که در مقام غایت
 اتحاد میگویند هو نفسی و اهل فرس نیز میگویند فلانی جان من و بمنزله روح من
 بخلاف دعوت نفسی کما لا یخفی پس راجح باشد و ظاهر است که اگر پیغمبر خدا و حضرت امیر
 هر دو از انفسنا مراد باشند که دو مجاز لازم آمد و اگر انحضرت تنها مراد باشند
 لزوم مجازین غیر متعارفین می شود یکی در دعوت ثانی در ابنائنا چه اطلاق این دو اما
 غیر متعارف است در کلام عرب که مطلع علیه قول وجه اخیر درین مقام سه چیز است
 یکی لفظ دعوت و یکی لفظ انفسنا و سوم تعلق دعوت با نفس پس بنا بر این سه چیز

مجاز بمحض است در لفظ النفس دعوت بر معنی حقیقی باقی و کذا لا سناد الوقوع مع
 مجاز شائع محفوف بالقراءین کما هو غیر مختلف عند النقاد و بنا بر تاول
 اهل سنت خواه مجاز در لفظ دعوت باشد و خواه در سناد نسبت بنفس داعی نسبت
 بغیر بر سبیل حقیقت فیلزم الجمع بین الحقیقة و المجاز چه شکلی نیست و این که
 استعمال دعوت نسبت با بنا و سناد بر سبیل حقیقت است فان لفظ الدعوة
 بالاضافة اليها مستعمل فی معناه الحقیقه و فی صلابه پس اگر هم استعمال
 نسبت بنفس غیر مایه که مستعمل شود لزوم جمع و استعمال واحد واضح است و محتج
 کما یمتنع الجمع بین معنی المشترك علی ما صرح به الرازی فردیل تفسیر آیه
 افاولیکم الله و قد صرح القاضی بحب الله الیهاری مسلماً حیث قال لا یجوز
 یلینها ای بین الحقیقة و المجاز مفقودین بالحکم بخلاف الکنایه التي و ابوجه
 غزالی هم تصریح نموده است بامتناع جمع بین الحقیقة و المجاز لغته اگر چه مختار و اوادشته
 و مثل مشهور است که یک نام دو به و اندارد و لهذا شیعیان استعمال لفظ دعوت نسبت
 بملابسات و حسیک سلک کشیده مجاز را در نفس منحصراً ندانند و اما بنا بر قول کما یجمع
 کما نقل عن الشافعیه پس اگر حقیقة و مجاز گویند پس بطلان آن واضح است قال القا
 محب الله و یلزم کونه حقیقة و مجازاً مع انه قد اتفق علی منعه کلیش
 ملکا و حایة و الی مجاز صرف قرار دهند پس این بقط مختلف فیه مجاز متفق
 علی جوازه البتة مرجوح خواهد بود اگر تاول عموم مجاز را پیش گیرند پس بآنکه با عباد
 مدعی مجازیت که تخصیص مجاز بنسبت النفس نموده است نمی سازد فی نفسه مجاز است
 زیرا که بنا برین حقیقت بالمره از دوست میزد و دعوت نسبت بجمع ملابساتش پس

وجه لازم این مبدع و ترتیب این تفریع پیدا نیست اذ لا بد بطلان بما السلفه بانکه
 هنوز کلام در مجاز و دعوت و مجاز در انفس که طرفین اسناد اثر بوده است و خیرای
 در صد مطالبه ترجیح ثانی بر اول برآمده بود احوال ناصب تجاز اول را با مجاز ثانی
 جمع کرده ظاهر است که یک مجاز بر دو مجاز در حجاب دارد و مستناد او بحاوره و
 محض بجای پیش نش ازین جهت لائق اصغابا باشد مع هذا احدی از مفسرین
 و حکما محققین یقین بغیر این ناصب ادوات اهل بیت چنین احتمال و رازگار
 بر روی کار نیارده از مجاز در لفظ انفس در محاورات عرب و جم شایع تائید آن
 در احادیث واقع است گریز نمون و این احتمال و راز کار را با ارتکاب مجاز در
 دعوت محض عصیبت بسبب استیناس بمحاوره بعض اهل بیت اختیار کردن مصداق
 مثل مشهور الفرار من المطر و الوقوف تحت المیزاب می توان گفت توضیح این کلام
 و تاسیس این امر از کلام جناب اخى العلامة واضح می شود حیث قال فی جواب الدخلاء
 برای اسفاهت این ناصب باید دید که تا حال احدی از مفسرین نگفته که حضرت امیر
 داخل انبیا و از همین جا که همیشه بنا بر آنچه در کتب یقین با ثورست جناب حسین
 جمیع صحابه مخاطب باین رسول الله نموده اند و آنحضرت با کسی بچنین خطاب نکرده آری
 اطلاق بر آن رسول خدا بر آنجناب مسلم است و در احادیث دارد چنانچه حدیث موافق
 بر این لایق تمام دارد و آنحضرت نیز بارها فرموده انا اخو رسول الله و ایضا اگر آنجناب
 داخل انبیا باشد نیز فضیلتی عظیم برای آنجناب حاصل چنانچه حسین بالاتفاق
 حاصل نموده و مطلوب با که فضیلت است بهر کیف حاصل و ایضا اطلاق لفظ این
 بر ختن و شیوع آن عرف عرب ممنوع مدعی آن مطالب لیل است پس اطلاق آن بچیز

باطل باشد اقول و نیز بنا بر آنچه گفته بایستی که عثمان بن عفان هم که قبول حج^ط
 ختن آنجناب بود داخل انبیا و طلب در میان همه و اعمی و حال آنکه نزد جمیع اهل
 آنحضرت او را طلب داشته و دعوت او را نه پسندیده و روانه نداشتند و روایت طلبش
 که سیوان نقل کرده شاذ و متروک است این مفسرین یقین اعتنا و تعرض
 نکرده اند **قول** چنانکه حسین بن حقیقة در انبیا نیستند حکما داخل انباشند
اقول این کلام مورد ملامت صاحب شارح است بسوی همان تشبیه پارینه که قدما
 اهل خلاصه صوابی امیه و بنی عباس از قدیم الایام در نفی نبوت بلکه نفی انتساب
 حسین علیهما السلام دیگر ائمہ انام بر رسول خدا باین متفوه میگرویدند خوا
 دندان شکن از طرف حضرات و شیعیان حضرات می یافتند و مخم و بهر میگردیدند
 و امامشان آن را بمع قبول اصغامتوده و درین خصوص جمیع سخن کرده تفصیل
 این اجمال و توضیح این مقال گشت که در کانی کلینی و احتیاج طبرسی با قورست اللفظ
 للاخیر عن ابی الجارود قال قال ابو جعفر ما یقولون فی الحسن والحسین قلت
 ینکون علینا انما ابنار رسول الله یعنی چه میگویند در باره امام حسین و
 عرض کردم که انکار میکنند از آنکه این پدر و بزرگوار فرزند رسول مختار بوده باشد
 فرمود قبا ی شئی اجماع علیهم یعنی بجهت آوردید بر ایشان قلت یقول الله
 فی عیسی بن مریم من ذریته داود الی قول و کل من الصالحین فجعل علیه
 من ذریته ابراهیم و اجتمعنا علیهم بقوله قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم
 یعنی عرض کردم که حجت آوردیم بر آنرا بقول او تعالی در باره عیسی مریم که حق
 او را در آیه کریمه من ذریته از ذریت ابراهیم قرار داده و نیز حجت آوردیم بر آنرا

بایه مبارکه بقوله قل تعالوا ندع ابنائنا واین حجت را فخر رازی نیز تفسیر کبیر پسندیده
 حيث قال في ذيل هذه الآية وكفى بالقلوب الناصب لمام هذه الآية
 دالة على ان الحسن والحسين كانا ابني رسول الله لانه وعدان يدعو ابناؤه
 فوجب ان يكونا ابناؤه يعني ابن آية لالتزامه وبراين که حسن حسين پس از رسول خدا
 بودند زیرا که آنحضرت وعده طلب پسران خود فرموده بود پس واجب که ایشان پس از آنجا باشند
 پس یقین باشد که امام پیر این آیه را دلیل بر نبوت این حضرات نسبت با آنحضرت قرار دهد
 وپسروا و با و عا مجاز نفی نبوت ایشان علی الحقیقه نموده و ادعیه صحت و عناد بدو
 و حال آنکه امام مشرب است بدان بر آیه اکتفا نکرده و دلیل دیگر هم آورده حيث قال
 وها هو که هذا صفة سورة الانعام من خديته داود وسليمان الآية معلوم
 ان عيسى إنما انتسب لبراهيم بالامر كما لا بد فثبت ان ابن البنت قد يسمى
 ابنا انتهى یعنی مگر که است این معنی را قول او تعالی در سورة الانعام و من خديته داود
 الی آخر الآية چه معلوم است که عیسی منتسب نشده است بسوی ابراهیم مگر از طرف مادر
 پس ثابت شد که این نسبت از جهت آنکه است که این نامند و این کلام رازی چنانکه می بینی
 شعر است یا شعرا واضح باین اطلاق این بر این نسبت بر سبیل حقیقت باشد
 كما هو المذهب المنصوص عندنا پس اگر گوئی که قول او قد يسمى ابنا و لالت مجازیت
 خواهیم گفت هر چند قدیر مضارع و در لغت عرب اکثر بر اسمی تقلیل می آید لکن بنا بر تحقیق
 نیز آمده است بآنکه تقلیل در اطلاق این بقول مطلق بر این نسبت می تواند بود
 که از راه آن باشد که اکثر نیست که او را این نسبت می نهند کما ان ابن کذا
 نه از راه صحت سلب دلیل مجاز است بلکه باین اعتبار که استعمال عام در خاص

حيث انه فرد من العام حقيقة است اكره خاص را اكثر بلفظ خاص تعبیر نمایند و ظاهر است
 كه غرض تاقين نفي حقيقت است و الا حجاز كه مانع ندارد حتى پس خوانده را نیز
 پس مگر اين پس غرض محیب اثبات حقیقه است ليس الا تخفى نماید كه صدق
 این و لد فریت برابر البنت بر سبیل حقیقت اكره و نزد علماء و فقیهین
 مختلف فیة است پس قفال از علمای اهل سنت حكم بصحت انتساب اولاد بنا
 بسوی ابو البنت نموده حيث قال كل حد ينسب اليه اولاد بناته و صا
 تلخیص اهل سنت این انتساب از خصائص نبی دانسته حيث قال ابن حجر
 في صواعق الحرقه علم من الاحاديث السابقة تجاه قول صاحب التلخيص من
 اصحابنا ان من خصايصه صلى الله عليه وسلم ان اولاد بناته ينسبون اليه
 و اولاد بنات غيره لا ينسبون اليه منهم من الكفاية و غيره و انكر ذلك
 القفال و قال لا خصوصية بل كل حد ينسب اليه اولاد بناته و يرد في الجواب
 كل نبي قد ينتمون الى عصبة الى آخره لكن رب نوت حسين بلكه نبي فاطمة طه
 بنا بر تصريح ابن حجر خلا في ظاهر نصيب و از اينجا است كه ابن حجر بعد چند سطر گفته
 ثم معنى الانتساب اليه صلى الله عليه الذي هو من خصوصياته
 انه يطلق عليه انه اب لهم و انهم بنوه في الكفاية و الوقف على الاولاد
 و الوصية لهم ما بنات غيره فلا يجزي فهم مع جد هم هذه الاحكام
 و قال من فوائد ذلك ان يقال للحسين عليها السلام ابناء رسول الله و
 اهلها اتفاق **اول** ليس هذا من التبني لتصرجه بانقطاعه بقوله و ما كان
 محمدا با احدهم من جالكه و غير كلامي رب نوت حقیقیه حسین نیست لكن بسبب

بسط المقال في بيان

شبهات پارینه اختلاف و انتساب اولاد بنات بسو جد مادی میانه علم و فقهین
 جاری ساری کنیده و همچنین ریه نفی بنوت حسین علیهما السلام و منافقین
 فلا بأس بنبط المقال فی هذا المجال پس میگوئیم که عدم انتساب اولاد بنات
 بسو اجداد و جدات نزد خیف ضعیف است بلکه اولاد پسر می و دختر می هر دو
 در اولاد اجداد پدر باشند یا مادر می داخل اند در مصداق مفاہیم وراثت و نسل
 و عقب بنوت بر سبیل حقیقت مندرج اند الدلیل علی کونه حقیقه مضای
 الی ما سلف جوه اولی آنکه در روایت ابوالجار و احتجاج خود بآیه سبیل محالفا
 بعرض سانید حضرت زین العابدین علیهما السلام گفتند قال قلت
 قالوا قد یكون لدالبنت من الولد کما یكون من القلب ابوالجار و گفتند
 گاه است که اولاد دختر از اولاد باشد نباشد از اولاد صلب قال فقال ابو جعفر
 علیه السلام یا ابا الجار و دعا عطینک من کتاب الله الله یسبی
 ولد الصلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یردها الا کافر قال قلت جعلت فداک
 و این قال چیست قال حرمت علیکم ائمتما تم و بناتکم و اخواتکم الی قوله
 حلائل بناتکم الذین من اصلا بکم فسلهم یا ابا الجار و دهل محلی
 رسول الله نکاح حلیلتنا فان قالوا نعم فکذبوا و الله و لئن قالوا لا فها
 و الله ابناء رسول الله لصلبه و الله ما حرم علیک الا للصلب یعنی
 راوی می یدیش فرمود آنحضرت قسم بخدا می با جار و دهر آئینه القامی کنم
 بزوجه حتی از کتاب خدا که لالت می کند بر این که اولاد صلب است و رد نمی کند آنرا
 مگر کافر می معنی ضم کند فرمود می شوم کی است در قرآن حجتی که اشاره بآن فرمودی فرمود

جائی کہ فرمودہ است حرمت علیکم الایۃ یعنی حرام کر دہ شدہ بر شما و در ان شما
 و دختران شما و خواہر ان شما تا آنکہ فرمودہ آنہ واج ابنای شما کہ از صلب شما بر آید اند
 پس اگر کسی مخالفان کہ آیا حلال است برای سول خدا نکاح از واج حسنین یا نہ
 پس اگر بگویند کہ حلال است پس قسم بخدا کہ دروغ گفتہ اند و اگر بگویند حلال
 پس قسم بخدا لازم آمد بر ایشان کہ حسنین ابنای سول خدا صلبیہ بودہ باشند بخدا
 کہ سبب تحریم از واج شان بر سول خدا نیست مگر اندراج آنها در صلاب ابنای صلب
 دوم آنکہ جوہر ہم عدم انتساب لادینات با صلاب اجداد و مادری آنست
 کہ مخالفان با در را کو یا ظرف محض و نطفہ را مختص بصلب و اما و فہیدہ اند حال آنکہ
 تولد اولاد از نطفہ زن و شوہر ہر دو می شود و قال بعض الافاضل الاجماد ان
 قول المناققین ظاہر الفساد اظہر من ان محتاج الی بیان لدلائل الایات
 الشریفۃ الاخبار المستفیضہ علی انہ مخلوق من مائھا معا کقولہ عز وجل
 یرج من بین الصلب والترائب الصلب الرجل والترائب ثائب المرأة
 وقولہ عز وجل من نطفۃ امشاج امی مختلط من ماء الرجل و ماء المرأة
 ودلالة جملة من الاخبار علی ان مشابہة الولد لأمہ من یتقرب بها
 تارۃ و کابیۃ من یتقرب اخری باعتبار سبق نطفۃ کل منھا و جوہر آنکہ
 ما رو ان حضرت امام موسی کاظم علیہ السلام پرسید لہم جوہر تہم ان یقول الخاصۃ
 و العامۃ لکم یا بنی سول اللہ و انتم بنو علی و انما ینسب المرأ الی ابیہ
 و فاطمۃ انما ہی و عاۃ فقلت لو ان النبی نشأ فخطب الیک کریمتک هل کنت
 تجیبہ فقال سبحان اللہ و لکما جیبہ بل افتر علی العرب و البع و قریش بذلک

فقلت له ولكنني صلى الله عليه وآله لا يخطب الي ولا من وجهه فقال لم فقلت لانه
ولدي ولم يلد فقال حسنت يا رسول الله ثم اخرج عليه باليتين السالفين والرواية
بطولها مذكورة في الاحتجاج **وجمادى** انك ميراث من ميراث من ميراث من ميراث من ميراث
متقربين بالاب متقربين بالاب بالنسبة به بالسبب ثبت التسبب للطرفين غامضة صافي البين
ان يكون نسب المتقربين بالاب اقوى من نسب المتقربين بالام في الفراض
الشريفة اخرا لا خيرا وامر عن بنت الابن يكونها بعد من القرابة
وتقدّمها على الاخت لا مولا ن قرابة الاب اقوى من قرابة الام انتهى لكن
القرابة قد تخص بغير الاولاد ولهم قرابة الولدية حقيقة لان اولاد
الاولاد اولاد اولاد ولدك ورد في بعض اخبارنا انه قال ابو عبد الله
عليه السلام انا الولد وما نحن بديوى القرابة وجهه ثم روى آيت بخاري
على ما نقله ابن حجر في صواعق المحرقة له حيث قال اخرج البخاري
عن ابي بكره قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله على المنبر والحسن
جنبه ينظر الى الناس مرة واليه مرة ويقول ان ابني هذا سيد ولعل الله
ان يصلح به بين فئتين من المسلمين قال واخرج الترمذي عن اسامة انه
قال رايت النبي صلى الله عليه وآله والحسين عليهما السلام في مكة فقال
هذان ابناي وابنا ابنتي اللهم اجمعهما فاجهما واحبهما ومن يحبهما وظاه
الحقيقة روى مثله سبط ابن الجوزي قال بعض الافاضل بل ظاهر الشيخ
الطوسي رحمه الله اجماع الامّة على ذلك فلاحظ كثرة استعمال في
الحسن والحسين بل وباقي الائمة كثرة بمعناها ارادة المجاز وحمل ان يمتني

كما صنف هذا الناصب في سائر الشهادات فخراف لما صرح به ابن حجر في
 صواعقه من انقطاع حكم النبي حيث قال و علم لا صح فقله تعاملا
 محمدا با احد من جالكرا فاما سبق لانقطاع حكم النبي علاوه انك بهرگزین
 اطلاق بنده من مسلم منساق نمی شود و اما آنچه بنا بر شهادت گفته است فقد ثبت بطرق
 متعددة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال هما ابناي و روى احمد في
 مسنده عن ابن اسحاق السبيعي عن جاني بن هان عن امير المؤمنين علي رضي الله
 قال لما ولد الحسن جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال راوی
 ابني ما سميتوه قلت سميتاه حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسين
 قال راوی ابني ما سميتوه قلت حربا قال بل هو حسين فلما ولد الثالث
 قال راوی ابني ما سميتوه قلت حربا قال بل هو محسن الی سميتهم باسماء
 ولدهارون وشبر وشبير و مشبر و آخرجه الطبرانی و الكبير الدار قطن
 و الاواد و الحاکم و البیهقي و ابن عساکر کلهم عن علي عليه السلام و آخرجه البیروني
 و الطبرانی عن سلمان رضي الله عنه في القاموس شبر و شبر و شبر و مشبر
 کما ثبتاها و انتم کلامه فلا ینتھي ملاله فلا لالة علی موعومه
 چه بر ظاهرت که در مضار کثیره از وایات فریقین درین وایات استنبیضه غیر
 آنحضرت اطلاق ابن بر ابن البنت فرموده و هیچ گونه اشعار سی به تبعی در این نیست
 و هیچ کس معنی تبعی ازین اخبار نفهمیده حسین را مثل زید تبعی قرار نداده پس دلیل
 بر تبعی گردانیدن این سفاهت و قاحت بسیار است و تاهل بیت بلکه از ظاهر این
 نصوص اقتنا حقیقت لغویة می توان کرد و فی شاهد علی ما ادعینا لا ما ادعاه

پس اگر بگویند که اولاد دختر اولاد جد مادر بنی نیست لهذا آنرا بر بنی حمل نمویم
 جوابیم گفت هذا اول للنزاع وقد سلفنا ما يدل على خلافة وسيا
 ما يدل على ذلك **ششم** آنکه در بنی آدم بلا شبهه فرزندان پسری و دختری
 داخل اند چنانکه ابن حجر در صواعق محرقه خود از قفال نقل نموده که کل احد بنسب
 اولاد بناته اگر چه گفته ویرد الخبر کل بنی وینقون الی عصبة زیرا که انتساب
 با قوی نفی انتساب بضعف نمی کند قال الله عز وجل و اذا خرجنا من بنی آدم
 من جوههم ذیاتهم و فی الحدیث یا ابن آدم ما تنصفه انت حسب الیک بالنعیم و انتقص
 الی بالمعاصی و بیضاوی در تفسیر خود در قول او تعالی و ذریته داود الی قول عیسی
 گفته هو ابن مریم و ذکره دلیل علی ان الذریة تتناول اولاد البنت
 و آنچه قاضی ناصب در ستر الشهادة گفته ان ابن البنت له حکم الابن و لهذا
 بعد عیسی بنی اسرائیل خلاف صریح بیضاوی و فخر رازی و غیره است ایشان
 اطلاق بر بان شایع عموم گردانیده اند نه این که ابن البنت را خارج از نسبه است
 حکم از خارج مستفاده نموده باشند که ما زعمه الناصب و کفی ردًا علیه قول
 شیخه ابن حجر فی الصواعق حیث قال ثم معنی الانتساب الیه صلوات الله
 الذی هو من خصوصیاتہ انه بطلاق علیه الله اب لهم بنوه حتی معتبر
 ذلك الکفاية الی ان قال حتی یدخلوا فی الوقف علی ولاده و اما بنا
 غیره فلا یجری فیه مع جد هم کامی هذه الاحکام نعم یستوی الجدا
 و الام فی الانتساب الیهما حیث یطلق الذریة والنسل والعقب علیهم
 فاراد صاحب التلخیص بالخصوصیة مام و اراد القفال بعد ما ذکره

فلا خلاف بينهما فتدبر وجهي ^{سيفتم} انكم في عزنا باوحي وقاموس كغفته ولا بن ^{الولد}
اول قوله تعا يوصيكم الله في اولادكم شاصلا ولا دالا بن البنت
فهما تين المقدستين تين ان بن البنت كبن ابن بن لجد ^{وجه} ^{ششم} انكم
جد لا بن الام ^{لا} ^{مرا} ^{صل} ^{ست} ^{در} ^{آبار} ^و ^{حلا} ^{ثلاث} ^{في} ^{حلا} ^{ثلاث} ^{البناء} ^{لشيعتهم} ^{الجد}
بالجد الفاسد قول فاسد الكافي في رواية يدين كوفيها انه دخل هارون ^{اشهد}
وابو الحسن عليه السلام رفته رسول الله فتقدم ابو الحسن عليه السلام
فقال السلام عليك يا ابة فقال هارون بعيسى سمعت ما قال
قال نعم قال هارون اشهد ان الله ابو حقا ^{وجه} ^{انكم} ^{دوى} ^{كمال} ^{الدين}
بن طلحة الشامي الشافعي ان الشعب كان يميل الى آل رسول الله ^{ون}
لا يدين كرههم الا وهو يقول لهم ابناء رسول الله وذريته فقتل عنه
في كتابه مطالب السؤل في مناقب آل رسول الله بلغ ذلك الى الحجاج بن
يوسف وتكره ذلك منه وكثر نقله عنه فاغضبه ذلك من الشيعي وتم
عليه فاستدعا الحجاج يوما وقد اجتمع لديه اعيان المصريين علماءها
وقواظها فلما دخل الشيعي وجلس قال يا شيعي ما امر يبلغني عنك
فيشهد عليك بهذا فقال ما هو يا امير المؤمنين قال امر تعلم ان ابناء
الرجل هل ينسبون الا اليه الا النسب لا تكون الا بالاباء فقالوا تقول
ان ابناء علي اثم ابناء رسول الله وذريته هل لهم اتصال رسول الله
الا باثم فاطمة والنسب لا يكون بالبنيات وانما يكون بالاباء فاطرق ^{الشيعي}
ساعة حتى بالغ الحجاج في انكار عليه فقال ما ارادك الا متكلما بكلام

من یجهل کلام الله وسنة نبیه او بعرض عنهما فاذا دال الحجاج غضبا
فقال المثل یقول هذا یا ویک قال نعم هؤلاء قراء المصرتین لیس قال الله
یا بنی آدم یا بنی اسرائیل و عن ابراهیم و من ربه عیسی هل کان اتصال عیسی
بالثلاثة الا یامه و قد صح النقل عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال هذا
ابن سید فحل الحجاج عاد بتلف الشعب و قول الشعب حجة علی العا و منهم انک
ابن البنت ابن است حقیقه کما هو ظاهر فی معلوم شد که تولد از صلب و مفهوم ابن معتبر
فوابن البنت کما هو ابن علیا چنانکه ابن الابن ابن ابن است حقیقه ان تکرار الصلح کنایه
ضایت با فی الباب که اینها ابن بلا واسطه نیستند لکن اگر تحقق واسطه منافی نبوت باشد
باید که پسر پسر هم پسر نباشد کما قال الشاعر بنونا بنوا بناء و از اینجا واضح شد
که آنچه بعض علماء می یارضوان الله علیه سبب سبق شبهه اهل خلا بدین شان گفته اند
که پسر دختر پسر جد مادر نمی نیست بصحی السلب ہی کتیه المجاز تمام نیست و الا لازم آید
که ابن الابن هم در حقیقت این نباشد لصحة ان یقال ان ابن ابنه با آنکه صحت
دلیل مجاز است در وقتی که سلب حقیقی باشد و الا سلب مجازی چنانکه بلید می گویند
که انسان نیست لیل مجازیت اطلاق بر او نمی تواند بود و هرگاه ثابت شد که اطلاق
ابن ابن ابن این نیست حقیقت نیست صحت سلب بمعنی عام البتة مسلم نخواهد بود بلکه
مقصود درین مقام نفی لدیت خاصه خواهد بود که بلا واسطه باشد و العام اذا استعمل
فی الخاص ما هو خاص کما یجازا کما قال الفاضل الحیرانی فی الحدائق اما
قال شیخنا الشهبه الثاني فی قرینة المجاز من السلب فی قول القائل الله
لیس ابني بل ابني بنتی و ابن ابني مرد و دبانة غیر مسلم علی اطلاقه فانما

لا نسلم سلب الولدية حقيقة اذ المراد لقرنية الاخر ان مراد القائل المذکور
 الله ليس وولداً بلا واسطة فان قال ليس كذلك من غير الايتان بلاضراً
 منعنا صحة السلب اما احتجاج بقول شاعر بنونا ابنا ابنا ابنا ابنا ابنا
 ابنا ابنا الرجال لا بعد تفسير مقابلته ادله مذکوره از پایه اعتبار ساقط است چنانکه
 بعض افاضل عراق فرموده اند که این بیت بآنکه قول عربی جابل است معارض کتاب
 و سنت نمی تواند شد محمول است بر اراده متعارف معتاد و جلب منافع دنیوی و رفع
 مضار باولاد پسرین و اولاد دخترین فکانوا کلاً باعداً ذلك بل لعل ظهور
 ارادة هذا الشاعر المجاز والمبالغة في النفي شاهد على العكس من البعيد
 ارادة بيان الموضع واللغة بل كقوله انت و مالك لا بیک اذ المراد منه
 نوع من المجاز فقط علاوه آنکه غایت آنچه از این بیت معلوم می شود نیست که
 پسر ختر پسر و اجنبی است و درین بنوت کلامی نیست اما اشعار می که بالمفهوم
 بر نفی بنوت تشبیه و شاعر دارد پسر محتمل است که محمول باشد بر قوت قرابت پدر
 و ضعف قرابت مادر و همچنین شمار اولاد دخترین و قول شان فلان تیمی
 او یا شمی بر تقدیر پسریم اختصاص فی محمول بر قوت نسب پدر خواهد بود و از اینجا
 واضح شد که حل صدقات برای اولاد بنات یا شمین عدم مستحقان خمس کما
 هو الا شهر عند الامامیه تلزم نفی نسب ختری نسبت لاختلال این بگو النسب
 من قبل الاب لقوته مناطاً حکم شرعی و بالنسب من قبل الامه از جهت
 نسب در می من اجل ذلك قال الله ادهوم لا بائهم الا در احکام میراث
 و غیره ثبوت نسب واضح است و اولاد پسرین و دخترین بقدر مستحقان میراث می

پس اولاد اولاد بیت و سائر تقربان پدری و موری و وارث و انکاح خط المتقر
 بلا بلا اکثر من خط المتقر بیکلام و از اینجاست که هرگاه قوت نسب پدری معارض
 شرف جد امام باشد که نسب پدری غالب شود بر نسب پدری پس شرف
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ شرفی معارض آن نمی تواند بود چگونه قوی
 فالحسنان ابناء رسول الله حقيقة وعرفا فان کل نسب منقطع بالنسبة
 صلی الله علیه و آله و از اینجاست که آیات و اخبار شریف است از اثبات بنو
 آنحضرت و اهل العرف لا یتاکرون ذلک و از اینجاست که حضرت صیاد و علی علیه السلام
 ابدامی گفتن ابن الصدیق کان امه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر و زعم
 الناس شرفه فذلک و از جهت اشتراک نسب مدح علی بن ابی طالب علیه السلام
 نوشته اند اول هاشمی تولد من هاشمیین و نسبوا الی هاشم من هاشمیین
 قال سبط ابن جوزی قال هل السیدک یعرف خلیفة ابی هاشم هاشمیان
 سوی امیر المومنین علی علیه السلام و انما اطلنا الکلام فی هذا المقام
 تنقیحاً للامر و رفعاً للاولاد و هاء بر تقدیر تنزل می گیریم که بالفرض اگر اولاد خیری
 پسران جد موری بلکه اولاد پسرانی نیز پسران جد پدری باعتبار عرف نگویند
 لازم نیست که اولاد جناب سید هم ابناء پیغمبر حقیقة نگویند قال ابن حجر
 فی خیال تفسیر ایه المباهلة بعد ذکر شرط من الاخبار علم من الاحادیث
 السابقة اتجاه قول صاحب التلخیص من اصحابنا ان من خصائصه صلی الله
 علیه و آله ان اولاد نباته ینسبون الیه صلی الله علیه و آله و اولاد بنات غیره لا ینسبون
 الی جداهم من الکفایة و غیرها و انکر ذلک القفال قال لا خصوص

قد تکرر الکلام
 فی هذا المقام
 تنقیحاً للامر
 و رفعاً للاولاد

بل كل حد ينسب اليه ولا بد بانه جرح اللفظ ابنا بوضع شرعي حقيقة ^{شبه} دياريش
 وحال انك حقيقة شرعية ^{را} اكثر الفاظ وفاقا كما بهير لا صوليين ^{بست} مثل صلوات
 وزكوة وغير آن خواه موضع ^{موضع} تجمع في فان كثيرا من الالفاظ انتقلت من
 اللغة الى غيره بالنقل الصريح وبكثرة الاستعمال الى معان شرعية فصار
 حقائق في المعنى المنقول اليه هجرت معانيها اللغوية بعد تتبع موارد
 استعمال ابن الرسول ^{در} عرف خاص بلكه عرف عام اين معنى لايق انكار نسبت من
 جهتين اما اولها فان لقب ابن الرسول لم يختص بالحسين بل ابناهما
 وذريتهما ايضا طامعا فوا بهذا الاسم جرى هذا اللقب ^{للف} على لسان
 والخلف والموافق والمخالف لو كان اوجه ذلك هو التبنّي لم يتعد هذا ^{لتعبير}
 الى غيرها واما ثانيا فان المتبني لا يلزم ان يكون من اولاد المتبني ولذا
 نقل الله سبحانه في كتابه المجيد عن زيد بنوته فهو ابنائه بالعرف والشرع
 مع كونها من اولاده حقيقة يلتحق بنسب حربه بلازنية قال ابن حجر في
 الصواعق المحرقة في ذيل شرح اية المباهلة ومن فوائده انك انما يجوز
 ان يقال للحسين ابنا رسول الله وهو ابها اتفاقا ولا يرى فيه القول
 الضعيف انما لا يجوز ان يقال له ابو المؤمنين ولا عترة بمن منع ذلك حتى
 في الحسين من الامواتين ^{للصحيح} للخبر الا في الحسن ان ابني هذا سيد معوية
 وان نقل عنه ما يقتضيه رجوعه عن ذلك وغير معوية ^{تدين} في بقيته الامور
 المانع لا لك لا يعتد به فقد تحقق لهم من النسب الجزئية ما دخلوا
 في عداد الذرية بنص القرآن قال لرضا عليه السلام كذلك خصصنا

فخرج كذا من آل رسول الله بولا د ثمانية قولدا لولد له حقيقة وان
 عدمه عرفنا فاختصوا باسمه الاسباط والحفدة من اجل بولا د تهم منه في الحقيقة
 ولكن آنچه در رسائل وقف جمعی از علما نوشته اند که اولاد بحسب و مختص است باولاد
 بلا واسطه پس بدان حکم الله تعالی که نظرشان بصحبه سلب است چنانکه این
 وجوابش بیان کردیم پس صاحب مجمع البحرین نوشته که بنای کلامشان بر عرف
 و این بنا فی حقیقت لغوی نیست حیث قال بعد کرم و آیه ابو جابر و هذه
 الروایة مما يدل علی ان ولد البنت ولد حقیقة بمعناها من الروایات کثیره
 غیر بعبده صرفنا الولد مما یقع فی الوقف و نحوه الی الولد خاصة دون ولد الولد
 من حیث العرف ان خالف اللغة او هو المحکم فی مثله حاصل آنکه کلام وقف کنند
 محمول بر عرف محاوره صاحبش خواهد بود بر اصل موضوع لغت و اینست در عرف
 نیز اگر بنیره یا نواسه از کسی پرسند که از اولاد تست خواهد گفت بلی از اولاد
 پس بخلاف عرف لغت مسلم نیست و یونیده قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم
 ولكن می توان گفت که اگر چه اصل لفظ ولد حقیقت در معنی عم لکن عند الاضطرار
 اقرب الی ولد بن بنساق می شود پس در وقف بر قدر متیقن الاراده اکتفا نموده باشد
 و ان حصل اللفظ کلا الامور بحسب الحقیقة چنانکه در لفظ مشترک بین الجبر و کل
 هرگاه قرینه بر اراده کل نباشد اکتفا بر جز که قدر متیقن است می تواند شد و در لفظ
 اینها چون بنوعت بلا واسطه متحقق نبود قرینه اراده معنی عام خواهد بود و حاجت
 بقرینه در حجاز در ان فهم اصل معنی است و در عموماً کلمات بنا بر تعیین
 المتحقق منها هو الثاني و اول فلا یكون منافیاً للحقیقة عند القول

كما هو ظاهر عند من راسى علم الأصول ^{انتفاء} ويرتقد ينزل ^{نفس} كرم كماله كرمه كماله
بنوت حقيقة حقيقة مصطلح في بقا بلغة المجاز يست بما ضرر بني دار دو اگر مراد او
که از اولاد آنحضرت در حقیقت نبوتند فبطلا نه من اجل البهيات و كماله
من المستندات قال البيضاوي قوله تلحاحوت عليكم انما تكلم و بنا
و عما تكلم و بنات الاخ و بنات الاخت ليس المراد ذواتهن بل تكميلهن
وانما تكلمن من ولدك و ولدك من ولدك وان علت و بناتكم يتناول
من ولدتها و ولدت من ولدتها وان سفلت الى اخر ما قال في التماس
المكابرون المعاندون في الوهم و لاوت حقيقة كافي است شرفا و فخرا بانك
يسفر بسبب اعمال قبيحة مفاد انه ليس اهل ان بنوت نوح بدرت و حضرت
سادات جوانان اهل بهشت بقرب صورت و معنوی به بنوت آنحضرت فائز شد
پس اگر حقیقت لغوی به نباشد و لاوت كرم تقوی كرم و درجه قصودی اشتهد بفا
ان اكرمكم عند الله اتقاكم بدرجه اعلى تحقق است كانه من طينة واحدة
طابت و طهرت بعضها من بعض و كيفما كان فاما ابناؤه بنص القرآن قال
سبط ابن الجوزي ناقل عن جابر بن عبد الله في قصة المباحلة و خرج
رسول الله و علي بن ابي طالب و الحسن بن علي و الحسين بن علي و شمله
و فاطمة خلفه ثم قال هلموا فها ابناؤنا و اشار الى الحسن و الحسين و همة
نسائنا يعني فاطمة و هذه انفسنا يعني نفسي و اشار الى علي فلما راى المقوم
ذلك خافا و جاؤا اليه اخبروا قال الرازي كما سلف نقله عنه ان
هذه الآية دالة على ان الحسن و الحسين كانا ابني رسول الله ﷺ

وعدان يدعو ابنائه فوجبان يكونا ابنائه قال اخي المعظم دام ظلهم الملك
 وآين لالت می کند بر آنکه حضرت امیر علیه السلام داخل بناست و نیز اشعار می کند
 باینکه این اطلاق حقیقی است چنانچه بعضی از علما می یقین نیز بآن قائل شده اند
 و لهذا شریف را از اخذ زکوة منع نموده اند و الکلام مبین فی محله انتهى و قد
 ذکرنا شرطاً من ذلك و اوضحنا قوته و بنينا الله على القول بحال الصدقات
 للشرفاء ايضا لا يلزم ان يكون نفى البنوة والولدية عنهم حقيقة كفى يقول
 اما هم فوجبان يكونا ابنائه شاهدك بذلك **قول** و لان العرف بعد الخلق
 ابنا من غير رتبة في ذلك **اقول** عرف عام خاص ربوت حسين عليه السلام
 انكار كرون بنوت ختن استناد الى العرف ثابت نمودن تم بر جان انصاف است كما
 سند می آید کلام عربی ثوق بهم می آید و بدون خطا اقتاد قال بعض الفضلاء
 في جوابه ما حاصله سيد نور الدين سمرقاني في كتاب جواب العقدين في رد
 مكالمه شيد با امام موسی کاظم علیه السلام و انكار او انساب حضرت بسوئی قول خدا
 بقوله انتم بنو علي و انما ينسب الرجل الى جد لا بيه دون جد كلامه و جواب
 بقوله تعا و من ذريته داود الى قولهم عيسى والياس و انه قال وليس
 عيسى ابنا الحق بذرية الانبياء من قبل الله و انه آورده كه آنحضرت بعد
 آن حجّت آورده بر او باینکه فرمود که عورت نکرده آنحضرت و در میان غیر علی و فاطمه
 و حسن حسین علیهم السلام افهاما الانبياء و آن صریح است در انحصار این دو حسین علیهم السلام
 پس اگر حضرت امیر داخل در ابنا می بود این حصه درست نمی آید پس او در انفسنا
 منسلک است نه در ابنا مسلما ذلك لكن کار و درین صورت بخواصبت خواهد شد

زیرا که چنانکه اهل عرف و امارت شخص را بسیار شخص شمارند همچنین اهل عرف و امارت
 در جمیع امور خصوصاً در امر ریاست خاصه هرگاه اهل و پسر نباشد باشد قایم مقام
 آن شخص میدانند پس در صورت مقتضای شیعیان بلا تکلف حاصل باشد آن شخص
قوله نیز نفس معنی قرین بهم نسبت بهم درین هم ملت آمده قوله نکایه چون
 انفس هم درج یار هم ای اصل دینهم و لا تلمز و انفسکم فلو لا اذ سمعتموه
 ظن المومنین المومنات انفسهم خیرا پس حضرت امیر را چون اتصال نسب
 و قرابت مصابره و اتحاد دین و ملت و کثرت معاشرت و الفت حدیثی و کلامی
 علی صنی و انا صنی و در حق او ارشاد شد اگر نفس تعبیر فرمایند چه بعید است
 فلا یلزم المساواة كما یلزم الاکایات المذکورة قال الخی العلاء فی باب الخصام
 بر تقدیر تسلیم شیوع و تبادر معانی فرموده در ناخن میباید اخذ و اراده آن مسیحیت
 چه اقربای آنجناب مثل عقیل و عباس و اهل مذہب ملت بسیار کسان بودند پس تخصیص
 ایشان عجیب باشد بلکه اراده این معانی مفید ترست زیرا که عدم ایمان و سلامت باشد
 و احزاب آنها ازین ثابت می شود و چون اول اسلام نزد شما صدیق شما بودی با
 که اول او را بنفد کن بمعنی بنده آید و داخل با و ایضا اگر مجرب و قرابت بهم مذہبی
 مراد باشد فضیلت نبویه با و الا یة مستقر لبيان فضائلهم اتفاقا اقول ظاهر است
 که اطلاق نفس بر نفس شخص حقیقت و بر اعدای آن مجاز و هرگاه محل حقیقت محتجج با
 محل بر اقرب مجازات کما سلف الاشارة الیه لازمست و لیس الا المماثل من کل وجه
 و مماثلت خاصه تنقید بنماثل فی الدین ابعدست از ان فلا یصار الیه من وجوب ضرورت
قوله اگر نفس تعبیر نمایند چه بعید است اقول در اطلاق نفس بر آنحضرت هیچ گونه نزاع

بعد نمی نیست بل هو المتعین لکن بعد می هست و تخصیص بل تخصیص است که شما می
مطلقه را به وجه تخصیص می بیند و اگر بعد می باشد و اگر بعد می باشد و اگر بعد می باشد
و از آن نفس هم مذکور است و می بیند و چون جمع مضامین است که بهستی تمام می باشد
جمع نمی شود و در طلب المباله تعمیم نمی شود و هرگاه چنین اتفاق نشد اراده می باشد
باطل گشت پس محال است مطلقه ثابت شد چنانکه فاضل ناصب و شاکر مضاف
مذکور است و ده محال است یک جهت و کثرت معاشرت و الفت محبت آنحضرت را که بنای
آن نسبت با آنحضرت برودت دنیوی نمی تواند بود و کما اعترف به بلکه تقوی قریب و ز
عند الله کما اعترف به فرود و رفع استبعاد تعبیر در آن آنجناب بنفس خود و خود ظاهر
که مندرج سخن این بود و وجه تعبیر و رفع استبعاد و وجهی ندارد و بغیر تقریب آن
الی المعنی الحقیقه لیکون التشبیه اتم و همچنین است مطلوب یا که در مجازات قریب الی الحقیقه
هما المکرر می باشد با آنکه می گویند است قول ما حدیثی که مسلم داشته است آنرا و هو
منی و انما منه چه غیر آنجناب بالاتفاق باین خطاب است که مقبول اولی الالباب
و حالی از غایت قریب سوال است الالباب نیست و این عبارت صادق نمی آید
مگر کسی می باشد و محال است قریب صومعی معنوی داشته باشد نه محض اتصال نسبتی
و الفت قلبی من غیر وجه شرعی فما لعلال قولنا لولا التعصب و قد سلف فی
احتجاج الشیعه بهذه الایة الاشارة الى هذه المقدمات فانهم عنهما العین
قال الناصب و هم آنکه اگر مساوی بر جمیع صفات است لازم آید که حضرت امیر
در نبوت و رسالت خاتمت بعثت الی کافه الجاهل و مختصاض و نکاح و نوح الاربع
و درجه رفیع و ز قیامت شفاعت کبری مقام محمود و نزول محمی دیگر حکام

و اینهاست

خاصة پیغمبر شرک پیغمبر باشد و هو باطل بالاجماع و اگر مساوی در بعضی است
 فائده نمی کند زیرا که مساوی در بعضی صفا یا افضل و اولی بتصرف افضل و اولی
 بتصرف نمی باشد و هو ظاهر جدا **اول** مراد از مساوات مساوات در جمیع فضایل است
 الا ما اخرج به الدلیل چه هرگاه محل بر اتحاد حقیقی میان دو شخص ممکن نیست
 محل بر اقرب حجاز است در حقیقت متعین باشد و چون باده خارج اختصاص
 خاتم النبیین بنوت و حلت ازواج تسعة و جوب تجد و نظائر آنها ثابت شد
 بالاجماع مستثنی و باقی داخل در مفاد آیه خواهد بود کما لا یجفی علا و ده آنکه شفا
 در روز قیامت برای ائمه اثنا عشر نزد شیعه ثابت است فلا وجه بعد از این اختصاص
 و ایضا ممکن است که مراد مساوات در صفات نفسیه کامله باشد که آن موجب استحقاق
 درجه بنوت و غیره است و ظاهر است که حصول بعثت و ختم بنوت غیر بالفعل
 از افعال نفسیه نیست چنانچه غزالی در منحول گفته لیست اک حکام للافعال صفات
 ذاتیه و انما معناها التباط خطا الشارع بها امر او نهیا و حنا و ذجرا
 فالمرء هو المقول فيه لا تفعلاه والواجب هو المقول فيه لا تتركوه و هو
 كالنبوة لیست ذاتیه نفسیه للنبی و لکنی بعبارة عن اختصاص شخص
 بخطاب التبلیغ انتهى کذا نقله السيد السوشتری فی حقائق الحق و ممکن است
 که آن درجه رفیع و نجابت نیز حاصل باشد غایة الامر خصوصیت خاتمیت پیغمبر خدا
 مانع بعثت حضرت امیر و اطلاق اسم نبی بر آنحضرت باشد اگر چه بحسب جهت
 آنحضرت نیز باشد کما قبل بمثله منع فی اطلاق اسم الجواهر بمعنی الموجود
 کافی لموضع علیه بسبحانه و لیس هذا با بعد ما رویه اصحابنا هذا

انه قال في شان ابی بکر من ان النبي قال انا وابوبکر کفر سنی هان و نشان عمر
 لو كان بعد نبی لكان عمر بن الخطاب واه في المشکوة عن الترمذی
قوله و نیز اگر آید دلیل امامت باشد لازم آید امامت امیر و حین حیات پیغمبر و هو
 باطل بالاتفاق و اگر تنصیه کنند بوقتی و در وقتی مع انه لا دلیل علیهم فی
 مفید مدعی نخواهد بود زیرا که اهل سنت نیز امامت حضرت امیر را در وقتی
 از اوقات ثابت می کنند **اقول** اولاً محتمل است که آنحضرت متصف با امامت باشد
 در حال حیات پیغمبر نیز که مقتضیه حدیث المنزله و ثانیاً مراد
 عموم بحسب الاوقات باشد و خرج ما اخرجہ الدلیل
 من الاوقات و **ثالثاً** آنکه مراد بعض اوقات باشد و بنیان
 مفید نیست زیرا که آنها اگر چه امامت حضرت امیر را فی بعض الاوقات میدادند
 لکن بحسب النص نیست القول بالنص عدم کونه اماماً بلا فصل خرق
 للرب من الاجماع هذا ما يتعلق بالتقریر الاول للاستدلال بایة المباهلة
 من جهة اشتغالها علی قوله انفسنا من التقض و الا برام اما تقریر دوم
 برای استدلال بایه کریمه مباهله قطع نظر از احتیاج بکلمه انفسنا به منزل تسلیم آنکه
 تعبیر بنفس از جناب علی بن ابی طالب نباشد یا باشد لکن تشبیه من کل وجه مراد باشد
 پس تقریری که امام سنیا در کتاب نهایة العقول از شیعیان نقل نموده و پیشتر
 بنقل آن پرداختیم واضح گردیده و ما اولاً خلاصه آن تقریر را اعاده می کنیم و ثانیاً
 بتشیه مبانی آن می پردازیم پس گوئیم که محصل آن اینست که شکی نیست در این
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام مباهله

توضیح

طلب فزولان لاخبار بدن لك قریبة من التواتر اولاً و لكونه مراداً من انفسنا
 ثانياً لانه لا يدعو نفسه بتغیر از علی بن ابی طالب دیگرى مدعو نبود و فیکون
 هو المراد من قوله انفسنا و هرگاه امین معنی ثابت شد پس فضیلت عظیمه
 آنجناب لایح کردید از آن جهت که قصد آنحضرت از مبارکه اظهار حقیقت حق و بود
 و آن مقتضی اینست که در مبارکه حاضر نماید کسی که نهایت شفقت و رأفت آنجناب
 درباره او باشد و الا منافقان می گفتند که اگر آنحضرت یقین برست و در حق مبارک
 البتة اقرار نجی و در مبارکه شریک میکرد و الا جانب الدان کایشتم احذ علیهم
 و ظاهرست که شفقت آنجناب بر حضرت امیر و فاطمه و حسنین یا بسبب قرابت
 و خویشاوندی بوده و یا از جهت آنکه حضرت امیر و فاطمه و حسنین بهر قرب معنوی
 و علو درجه فائز بودند و اول باطل است و الا چنانچه حضرت امیر را شریک مبارکه ساخت
 عقیل عباس را نیز داخل این مبارکه میفرمود فلما لم یکن كذلك ثبت اغایة
 اشفاقه علی الدین احضروهم کان لغایة فضلهم فیلزم ان یکون علی
 افضل الخلق فیکون اماماً و این تقریر از محشری در کشاف و دیگر مفسران
 خاصه عامه هم بیان نموده اند و از محشری بعد از گفته است و فیه دلیل لاشئ
 اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و روی عن عائشة ان رسول الله خرج
 و علیه رطرجل من شعر اسود فجاء الحسن فادخله ثرجاء الحسين
 فادخله ثرجاء فاطمة ثم علی فقال انما یرید الله لیدع عنکم الرجل ^{البيت} اهل
 و بطی که تطهیرا یعنی این دلیل است که از این قریب دلیل نمی باشد بر فضیلت
 اصحاب کساء و بعد از آن و ایت نزول آیه تطهیر بر شان جناب حسنین و جناب سید

و جناب امیر علیہ السلام ذکر نموده و لکن چونکه تفصیل مفضول را و امیدارند آنرا
 مستلزم امامت ندانسته اند و جناب خود را مجلسی ب شرا و در حق الیقین میفرمایند
 پس هرگاه معلوم شد که ایشان از حب اعراض خلق بودند نزد آنحضرت پس باید
 که بهترین خلق باشد و آن زبان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل متدین نظامی است محبت
 آنحضرت از باب دیگران نه جهت و ابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب بود
 آنحضرت او را دوست تر میداشت چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار
 بسیار مذمت محبت و اولاد و آباء و عشاگریدن جهت پنی و اراد شده و ایضا
 از سیر آنحضرت معلوم بود که خویشان دیگر از خود دور میکرد و بسبب آنکه دوست دارند
 و دور آنرا رعایت میکرد و جهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان
 و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیہ السلام در وصف
 آنحضرت میفرماید و الی شیک الا بعدین و عادی فیک الا قوین هرگاه ایشان
 محبوب بن خلق باشند نزد خدا و بهترین است با تقدیم یکران ایشان امامت عقلای قبیح
 خواهد بود انتی فاضل صلب هم با بر اعتراف نموده حیث قال ابن ابریه در اصل از اول
 اهل سنت است که در مقابل بنو اصبهان تمسک بسته اند و وجه تمسک ایشان ظاهر است
 که حضرت امیر و این گواران همراه برین تخصیص نمودن جوی میخواستند آن دو چیز برین نیست یک
 آن بود که این گواران نهایت عزیز پیدا چون آنها را در میان که در آن بحسب ظاهر بلام
 هم بود حاضر سازد مخالفین را بیدار و اعتماد و توفیق قوی صد نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت علی که این
 خبر پیدا و یقین شود زیرا که هیچ عاقلی تا جازم نباشد بصد و عجمی خود را و اعوه خود را و در
 بلام استیصال نمی اندازند بر تمام عجمی و سملین چیست مختار اکثر اهل سنت و شیعه چنانچه

ایضا در بیان
 جمع است در
 عشاگریدن
 قبیله خویشان

علاحدیه

ملاحظه اند نیز در اظهار الحق هم چون چه را پسندیده و ترجیح داده پس از بن آیه
 عزیز بودن این اشخاص نزد پیغمبر ثابت شد و چون پیغمبر این محبت بفض نفسانی
 معصوم اند این عزت ایشان لابد بحسب این تقوی صلاح خواهد بود پس این معنی
 برای این اشخاص ثابت و چون بدیهت خلاف انست در مقابل آنها مقید افتاده
اقول هرگاه ثبوت این تقریر از قول مخالف موالف بوضوح انجامید
 و در وایت تنفیضه میان فریقین چنانچه ز محشری و غیر او نقل کرده اند که
 که هرگاه روز مباحله آنحضرت بآمد و بیرون آمد و حضرت امام حسین علیه السلام
 در برداشت و دست امام حسین علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه صدیقه کبریا در دست
 سر آنحضرت میرفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایشان میفرمود که هرگاه
 من عاکنم شما آیدین بگویند پس اسقف بخران گفت ای و نه نصاری من می بینم
 روی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جایی خودش بکند باین و ما می کنند
 پس مباحله مکنید که هلاک می شود و بر روی زمین نصاری نمی ماند تا روز قیامت
 ما را در ناقله من ای حدیث و آن چنانکه می بینی دلالت اضحی دارد بر این انوار
 نواضحی رشید طلعت تقریب عظمت بلند می تبیند این حضرات بدگاه حضرت
 رب العزت حالی شد ازین مقدمه دوست دشمن حتی کفار بدان مرتبه ظاهراً
 و هویدا گردید که نصاری بخران با آن قوت و شوکتی که داشتند بجز التجاب دلالت
 جزیه اختیار عارفان از میدان مباحله و اعراض از مجاز به مجادله امر می گیر
 برای خود گوارا نساختند و معلوم است که هیچ کس با این چه قصونی مرتبه عظمی
 فایز نگردیده و اگر احدی بدین بدارج تقوی و قرب زلفی فائز می بود لا محاله

آنحضرت اور اشریک مباہلہ می نمود و جلالت قدر حضرت در بین خصوص من مخالفان ہم
 ازین آیه این در منجلی شد کہ جارا بدر نخست می نیز گفته و فيه دلیل کاشی اقوی
 علی فضل اصحاب الکساء و فضل بن و زبهار گفته نعم لاصیر الموصنین علی
 هذه الاية فضيلة عظيمة وهي مسألة والحمد لله علی ما اجری الحق
 علی لسان الاعداء و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و چونکہ تفضل
 بدلیل معقول و منقول عند الفحول متنع است پس این حجت چنانکہ در مقابل خوارج
 و نواصب مفید افتاده و در مقابل اهل سنت علی زعم الفاضل الناصب نیز مفید
 اما آنچه شارح مواقف گفته ان لایة تدل علی الفضيلة و اما الافضلية
 فلا یعبا به لان الاحبة المبنية علی القرب و الزلفی لدى الله تعالی
 علی ما اعترف به الخصام المرجحة لایشا رهم علی غیرهم فی مقام ظاهری
 علی الافضلية و کثيرة الثواب و اکرامه عند الله عز و جل و اما قوله مسئله
 الافضلية لا مطمع فیها فی الجزر و الیقین سیاتیک نبأه بعد حین یجین
 قول او و لا قطع بان امامة المفضول لا یصح مع وجود الفاضل و کفری و الله
 قوله تکما افمن یهدک الی الحق الحق ان یتبع امرک لایهدک الا ان یمسک فمالکم
 کیف تحکمون و هذا ظاهر کمال الظهور و لکن لم یجعل الله له نورا فماله
 من نور و بوجه اخیر کہ جناب اخي المعظم دام ظلہ فرموده کہ این تقریر فضیلت است
 بر جمیع خوارج و نواصب و اهل سنت کہ این ناصب ہم از جمله آنهاست زیرا کہ آنها
 از فضیلت آنحضرت راستا انکار دارند و این با انکار فضیلت آنجناب برخلاف
 و چون از آیه مزبوره بوجه مذکور استفاد می شود کہ آنجناب این سائر خلق برتر

فضیلت ممتاز بود الزام بر بنیان نیز باین آیه درست باشد تقریر سو اقم است که علامه علی
 علیه الرحمه در کشف الحق فرموده هذه الآية من ادخل دليل على علوم مرتبة اصبحت
 كانه حكوا بالمساواة له لنفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانه تسلي
 عيته في استعانة النبي صلى الله عليه وآله في الدعا والى فضيلة اعظم
 من ان يامر الله تعالى نبيه بان يستعين به على الدعا اليه والتوسل به
 ومن حصلت هذه المرتبة واین تقریر با فاضل ناصب وجه دوم از وجه
 تخصیص این کواران بدعوت شان بمباهله و ایشار شان بر غیر شان با عین
 بیان کرده یا برای آن بود که این حضرات نیز در عبادت که بر کفار نجران منظور بود
 شریک شوند و آنجناب را بتا مین خود امداد نمایند که زود تر و عامی آنجناب
 را بر گفتن ایشان استجاب شود چنانچه اکثر شیعه گفته اند و ملا عبد الله هم گفته
 و برین تقدیر نیز علوم مرتبه ایشان در دین و استجابات عامی ایشان عین ثابت
 و این هم در مقابل نواصب نیست اقول و التمسکی که تخصیص ترجیح این کواران
 بمباهله بهر وجه بی وجه نیست و برای نقض کلام نواصب لایم مخالفت با فرجام
 کانی وافی اختصاص نواصب ندارد این ناصبی بعد تسلیم دلالت آیه بهر وجه
 بر فضیلت حضرات در پرده خوارج نواصب کتاب خود از طرف خوارج در
 صد نقض آن برآمده می یابد که آنچه نواصب بهر دو تقریر قدح کرده اند
 که همراه بردن آنجناب این اشخاص را به مباذه اول بودند بجهت وجه ثانی
 بلکه از راه الزام حضم بود بما یوسلم الثبوت عنده و نزه مخالفان که کفار بودند
 مسلم بود که در وقت مسلم اولاد و داماد را حاضر نکنند و بر ملاک آنها قسم بخورند

آن قسم معتبر نمی شود آنجناب نیز بطریق الزام همین عمل فرمود و ظاهر است که اقارب
 و اولاد هر چون که باشند با اعتقاد مردم عزیز ترحمی باشند از غیر اقارب و اولاد
 گویند این شخص عزت شده باشد و کسین برین چه آنکه اگر این قسم مبارکه کردن قسم بر اولاد
 خود نیندازد آنجناب هم مسلم می بود در شریعت نیز وارد می شد حال آنکه در شریعت ممنوع است
 که اولاد را حاضر سازند و قسم بر آنها بخورند پس معلوم که این همه برای اسکاات خصم بود
 و علی هذا القیاس وجه ثانی نیز درست نمی شود زیرا که هلاک و قتل بخیران چندان
 اهم الهیات نبود ازین بالاتر و سخت تر بر آنجناب حوادث دیگر رسیده و مشتقها را داده
 پیچ گاه ازین اشخاص در دعای عادی و خواسته و متفق علییه است که دعای پیغمبر و مقابله
 و معارضه آنها البته مستجاب می باشد و الا تکذیب پیغمبر لازم آید و نقض غرض نبوت
 متحقق شود و پیغمبر را در استجابت این دعا چه قسم نرد و لاحق می تواند شد که
 استعانت آید گفتن دیگران باین باطل و فاسد و بفضل الله تعالی کلام
 ایشان را اهل سنت قلع و قمع واجب نموده اند چون درین ساله مقام آن
 محکم نیست بخوف اطالالت متعرض آن نشده باجمعه این آیه در اصل و لیس
 این است شیعه از راه غلو این آیه را در مقابل اهل سنت آورده اند کس نیامخت
 علم تیر از مرثی که مرا عاقبت نشانه نکرد جناب آخی المعظم دام ظلّه در جوابش میفرماید
 کاش ثابت میکرد که سنیان را تقدم در استدلال با این آیه بر شیعیان حاصل است
 چرا امر بالعکس نباشد سنیان این را این استدلال را آموخته باشند بلکه حقیقت حال
 بر همین معوال است چه جناب امیر علیه السلام استدلان با این آیه بر اهل شورشی نموده
 اقول قاضی را الله نور الله مرقده و را حقائق الحق از صواعق حرقه این حجر روایت

عن اهل القطنی آورده که بنابر علی بن طالب علیه السلام در روز شوری احتیاجا علی
 اهل الشوری فرموده انشد کما لله هل فیکم احدا قریبا لیسول الله فی الرحم
 ومن جعل نفسه کفسه ابناؤه ابناؤه ونسائه نسائه غیر فی لوالله
 لا الحیث یعنی آنحضرت ارشاد فرمود که قسم میدهم شمار این خدا یا در شما کسی است که
 قریب باشد بارسول خدا صلی الله علیه و آله در رحم از من آنکه گردانیده باشد نفس او را
 بمنزله نفس من و پسران او را پسران من و دو نساء او را نساء خود و غیر از من گفتند اللهم
 یعنی غیر آنجناب کسی باین فضیلت یافت نشده **اقول** پس خواندن این شعر
 که در آخر کلامش نوشته بیجا است آری تمثیل باین شعر در باره صحابه نسبت باین
 علیه السلام زیباست که شعاع اسلام را از دودمان آنحضرت حاصل نموده
 و شمشیر علی مرتضی که چهار از کفار برآورده و در سایه حضرت سالتاب و آنجناب
 با سایش بشکری در زاویه نفاق خزیده و در کین غصب حق این بیت علیهم السلام
 کوشیده دختر رسول خدا پاره جگر حضرت مصطفی را بخانیده اند و چه بپرو
 آنحضرت از ظلم و بدعت احداث نکردند و علما شان با آنکه خود را با احتمال تشیع
 شیعه اولی نامیده اند و نسبت تلذذ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 بدروغ ادا نموده مائه مفاخرت قرار میدهند و روز و شب حضرت اعدایین
 و تفصیل خلفای غیر را شدین حج در آنحضرت میکوشند و قد صلی الله علیه و آله کس نیست
 علم از من که مرا عاقبت نشانه نکرده باشد قال اخي ام ظله کس این ناصب عامی باخته
 یا نوا صدارد و حال آنکه در حقیقت او نیز در زمره آنما محشور است بقضای الکفر
 و احده همه در ملت شریک حال اند و احتیاج اهل حق بهر دو قسم تمام است آنچه

و خود را بنده میباشند
 و حال آنکه
 و خود را بنده میباشند

در وجه تسک سنیان باین آیه برای الزام نواصب نوشته بعینه چه تسک شیعه است
 چه احتمال اقول اعنی چه تخصیص خدا این است و مبالغه مزید علو در جایشان
 خداست که آن موجب محبت پیغمبر خدا از ایشان باشد پس دانستی که فخر الدین راز
 همین تقریر از جانب شیعه بیان کرده و این ناصب آن چیز نیفزوده آری
 تغییر نسبی و آنهم بی اصل است چنانچه نوشته که احصار اهل بیت برای این
 که بر ایشان قسم بخورد اصلی ندارد و این تقریر در جمیع نواصب است که این ناصب هم
 از جمله آنهاست زیرا که آنها از فضیلت آنجناب سنا انکار دارند و این با انکار فضیلت
 برخلاف آنست و چون از آیه مزبوره بوجه مذکور استفاد می شود که آنجناب سائر
 بزرگواران امتیاز بود الزام بر سنیان نیز باین آیه درست است و اما احتمال
 که تا این اهل بیت نیز داخل است در استجاب دعا داشته پس این نیز در کتب شیعیان
 مذکور است و مختار اکثر امامیهست مؤید این احتمال است قوله تعا فو بلیغ جمع
 که لایزال بر این ایهتمال مخصوص آنحضرت فقط بود بلکه شامل جمیع اهل بیت پس اگر
 داخل عامی ایشان در استجاب باشد ایراد صیغه جمع مستحسن نخواهد بود و نیز دلالت می کند
 بر این آنچه قاضی بیضاوی تفسیر خود و غیره فی غیره روایت کرده اند آن رسول الله غیا
 محتضنا بالحسین خذابیدا الحسن و فاطمة تمسک خلفه و علی خلفها و یقول اذا نادى
 فامضوا و ایضا بیدش است که بیضاوی می زنی خیر بمانقل نموده اند الله قال
 استقوا النصاری و هو المکنه باب الحارثه حین تقدم رسول الله و جتی علی کتبه
 والله جتاجته لانبیاء للمباهلة یا معشر النصاری ان کلامی جو هالو سالو الله
 ان یل جبال من مکانه فلا یتهلوا الی آخر الروایة سبحان الله تعالی مقتداستی است

وعلی بن ابی طالب با و نواصب آن و سید همدانی در کتاب محدوده فی القری از ابی یحیی
مولای ام سلمه و ایت قال قال رسول الله لو علم الله فی الارض عباد اکرم
من علی فاطمه و الحسن و الحسین لادری ان اباهن بهم لکن امرنی بللباهله
مع هؤلاء و هم افضل الخلق فغلبت بهم الی هو و النصایح و این و ایت صریح است
در فضیلت از سایر خلق آنکه معیت ایشان در مباحله یا بر امری و در خوف و در عین
یا بحمله این نیز بر هر گروه نواصب قائم است لکن علی که نه افضل من و نه آقا و نه آنچه
نواصب از برای خدا ناصبت این ناصب باید بداند و بظانها فقانه اظهار محبت آنجناب می کند
و در پاره چنان مثال آنجناب سلب فضیلت آنحضرت ذکر می کند و کلمات ناصب بطبیع طریقی
ابسط و نشاط و سر بیان می کند تا سلب فضیلت آنجناب بر پاره آنها نماید و مطلق
جواب آن مذکور نکرده بلکه فقط بنا بر خوف ملامت و ضحیت می گوید که سنیان
در کتب خود قلع و قمع واجب کرده اند لکن این محض لسانی است مثل اظهار اشتداد
از شیخین و کیف و حال آنکه عنقریب مبین شود که این شبهه در حقیقت شبهه نیست
اگر نواصب نیز شریک ایشان باشند پس بدانکه آنچه از نواصب نقل کرده همان
قول بزرگان این ناصب است فی فضل بن و نه بهمان جواب علامه علی مرتضی که
عادت از باب مباحله بهمین بود که در وقت بهله اقارب خود را جمع نمایند و برای
همین حضرات امیر علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام حاضر فرموده و حال آنکه
انصاف باید بداند که آنچه از نواصب رد و حتمال از قول نقل می کند محض شسوا
مطلوب فضل بن و نه بهمان حدیث است قول آنچه قاضی عبد الجبار معتزلی از شیخ خود
ابو یاسم نقل کرده است اما خصص صلی الله علیه و آله و نه تقریب

في النسب لم يقصد الا بانه عن الفضل دل على ذلك بانه عليه السلام
 ادخل فيها الحسن والحسين مع صغرهما لما اختصا به عن قرب النسب
 وانچه في الدرر كفته لا نسلم دلالة على الفضل فيهم الذين يخبرهم النبي
 للباهلة يجب ان يكون في غاية الشفقة عليهم قال قلنا هذا مسلم
 لكن لا نسلم ان غاية شفقتهم عليهم كان بفضلهما بل انهم من اجل
 انه عليه السلام احضر الحسن والحسين مع انهما لم يبلغا حد المكلف
 بصغرهما وبتقدير كونهما مكلفين فمن العلوم ان ثوابهما كان يزيد على ثواب
 من اتفق من قبل الفتح وقاتل فعلنا الله ليس السبب في الاحضار اذ ما ذكرنا
 وهذا هو مقالة النواصب على ما حكاه عنهم ويتحقق مما ذكره اخي المعظم
 دام ظله حيث قال بين با عترافا وفضل بن بهمان وغيره ان سفيان بن علف
 نواصب با ودر حقيقت تعبیر از علیا خود بنواصب کند والحمد لله الذي
 اجري الحق على لسانه مكر اين گویید که از نواصب نیستند لکن این شاگردان نواصب اند
 که اخذ این تقریر از اساتذہ خود کرده اند و نیز موجب دشمنی چشم با و کذب تا
 در دعوی خاصه با نواصب یاده تر و واضح تر شود و هرگاه علیا شما از نواصب
 اخذ کرده باشند اگر علمای این کتب شما برای الزام شما نمانند چه مستبعدا و در اینجا
 آنچه نوشته است مردود بانکه احضار این جماعت برای قسم خوردن بر آنها نبود
 و ادعا آن کذب است و دروغی است صریح و همچنین دعوی این که احضار ایشان
 برای سب و کفر بوده چه احدی از مورخین علیا اسلام نگفته که آنها اعتقاد داشتند
 که تا وقتی که با و اموال او حاضر نشوند مبارک حق نمی شود و این معنی است ثابت

که این آیه مستلزم فضیلت اهل بیت است پس اگر الزام کفار مراد می بود مقتضی فضیلت می شد
و اسقف بخران نمی گفت اری جوها لکم و اگر اضار اولاد و داماد شرط مباح می بود
چنانچه این باب صغیر شته البته حق تعالی تصریح میفرمود که بدیع اولاد و اولاد کم
و اصهار ناد و صهار کم لفظ نسائنا و ابنائنا تطویل بلاطائل بود بلکه نسائنا
مستعمل برینست که با وجود آنکه متبادران از ان حضار ازواج بود چون آنها قابلیت
نداشتند دعوت آنها نفرمودند و ایضا درین وقت می التورین با چرا همراه نبودند
و آنچه گفته که دلیل برین ائم مردودست بآنکه قسم خوردن با اولاد در مذہبست قول
پیچ کس در معنی مباحله داخل نیست بلکه مباح عبارتست از عا بد کردن و حلف
با اولاد در پیچ کتاب شته باشند و اگر حلف بر آنها در مباحله داخل نمی دچما
صیغه مبتذل بصیغه جمع است و میفرمود چه قسم با اولاد و داماد خوردن مخصوص
در حق آنحضرت می تواند شد و یگران پس کفورد کتاب لازم آید باجماع مباحله
الی الان در شریعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شایع و دایر است
و از ائم معصومین علیهم السلام نیز بر آیات متکثره منقول گشته پس دلیل بر مباحله
و دلالت آیه بر فضیلت آنجناب امریست که انکار آن غایت شقاوت بی حیائیست
چنانچه از کشف غیره نص بر این گشت انتهى قال لوالد الما جد علیا الوجه
فی عماد الاسلام بعد امتثال هذه التقریرات باجماع فضیلتی که از برای
اهل بیت ازین آیه مستفاد می شود بمرتبه اصح است که بر پیچ کس بغیر از محجوب
و مخفی نخواهد بود آیا نمی بینی که ز محشر می آید متعصبین معتزله است گفته است و شبه
دلیل لاشی اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و قاضی متعصب

فضل بن زهران گفته نعم فيه فضيلة عظيمة كاميروصنين عليه السلام ^{تضمن} واز سيمر
 علم الهدى عليه الرحمة در جواب قاضي عبد الجبار معتزلى از شافى سيمر نقل فرموده اند
 قال اما ما حكاه عن ابى هاشم من ان القصد لو يكن الى الا بانه عن ^{الفضل}
 وانما قصد اخضار من قرب من النسب اليه فظاهر البطلان لان القصد لو كان
 الى ما ادعاه لوجب ان يدعى العباس وولده وعقيل اذ كان اسلام العباس
 والعقيل وانضمامها الى الرسول متقدما بقصة المباحلة بزمان طويل
 لان المباحلة في سنة عشر من الهجرة كانت لما وقد السيد والعاقب
 فتم كان معها من اسافقة بخران على النبى صلى الله عليه وآله بين الحال
 وبين حصول العباس وعقيل مع النبى مدة فيسحقه وفي تخصيص النبى
 اميرالمومنين عليه السلام بالحضودون من عداه ممن كان يجرى
 مجراه في اقرب ليل على ما ذكرناه فلما تعلقه بدخول الحسن والحسين
 فيهم مع صغر سنهم فمعلوم ان صغر السن ونقصانها عن حد بلوغ الحكم
 لا ينافى كمال العقل وانما جعل الشارع بلوغ الحكم حدا لتعلق الاحكام الشرعية ^{عنه}
 وقد كانت سنهما عليها السلام في تلك الحال سنثا لا يمتنع معهما ان يكونا
 كامل العقل لان سن الحسن عليه السلام كانت في قصة المباحلة زيدا
 على سبع سنين سن الحسين عليه السلام يقارب السبعة على ان من مذهبنا
 ان الله تعالى خرق العادات للائمة ويخصهم بما ليس لهم من ان كمال العقل
 مع صغر السن ليس معتادا لجاء فيهم عليهم السلام على سبيل الخرق العاد
 ثم قال اخي المعظم دام ظله ولتعم ما قال قوله وعلى هذا القياس

مطر و دست بانکه اولاً قول و بانکه هلاک فد بخران ایهم المتهما نبوه امری مستخیف و
 چه ظاهرت که در میان نصابی محتفل بود که اگر دعای آنها مستجاب شود هلاک
 انجناب مع اتباع احباب محو اسم اسلام از روی زمین خواهد شد آنحضرت بدائی
 در حق آنها خجاست که حدیثی آنها بر سبط خیر باقی نباشد و شکلی نیست که از مجاری به
 تسانیه بمراتب شد از محاربات سنانیه است پس قمع ان بانکه ایهم المتهما نبوه بغایت
 سخیف است و اعانت امداد حضرت امیر دین اسلام را کاشمسی رابعه النهار
 ظاهر روشن است چه خرمین حیات کفار فجار بصاعقه و الفقار الشن
 حیدر کر با خاک تیره یکسان گردیده و در جمیع مصائب بانحضرت داده
 و ران مشارکت فرموده با جمله وقتی که اعانت در محاربه سنان مملوک بود
 از آنحضرت جلوه ظهور پذیرفته و هرگاه حاجت اعانت در عادی محاربه سنانیه
 آنحضرت اعانت فرموده و آنچه از استجابت دعای پیغمبر بلا شرکت غیر می نقل کرده
 پس موجب استعانت نمی شود چه هرگاه آنحضرت با وجود نبوت در احکام شرعی
 حاجت اعانت مشوره عمر داشته باشد بلکه حق تعالی نیز مخالفی امری عمر می
 نمی فرموده با اگر احتیاج اعانت آنحضرت نیز در امری باشد چرا انشقاق صدور
 نوا صد شعب و پیر ظاهرت که حضرت موسی عاکر که جعل فی وزیر امن اهلی
 هارون اخی شد به از دی و اشرا که فی امری پس هرگاه استعانت حضرت
 از حضرت هارون ثابت شد اگر استعانت سید المرسلین از امیر المومنین این است
 بهم چه عجب و قد قال فی حق اخیه اصواتوضی ان نکو منه بمنزلة هارون
 من الله و ایضا بمقتضا یا ایها الذین امنوا صلوا علیہ و سلوا تسلیما

تصاير تسليم برأبنا بالانعام وحتهم وان كان لازم لمي ايدكه انحضرت محتاج بصلة وودنا
 بلکہ چون انحضرت بحق رحمة الله استغاث باي برعش عجت با باجمله استغانت و عا
 انجناب بالا فرادست بلکه از جهت آنکه تا دير اين بيت موجب تاييد تعجیل استجابت با شد
 و فايده بران اظهار اختصاص اين بيت بمرید قرب گاه حضرت باری و فضيلت
 بر خير آنها **اقول** جواب اجابت عا می پیغمبر کلیه در ابد اکرامت نزد اهل سنت
 ثابت نیست چنانکه از شرح مشکوة لایح می شود قال الطیبی فی شرح المشکوة متعقباً
 على الطهر القابل في ذيل حديث رواه صاحب المشکوة بان جميع الدعوات الانبياء
 استجابت والمراد بهذا الحديث لكل نبي دعا على امته بالا هلاك كنوح
 وصالح وشعيب وموسى وغيرهم واما نبينا فلم يبدع دعا على امته بالا هلاك
 فاعطى قبول الشفاعة عوضاً عنه هكذا هذا مشكل لانه دعا على احياء
 من العرب بقوله اللهم العن فلانا فلانا فلانا الى ان قال والتاويل ان
 ان معنى قوله عليه السلام لكل نبي دعوة مستجابة ان الله تعالى جعل
 لكل نبي دعوة واحدة مستجابة في حق امته فكل مرابا نبيا نالوها باهلا
 قومه قوله وانا ما اقلتها في الدنيا حيث دعوت على بعض امتي فقيل
 ليس لك من الامر شيء او يتوب علي ففقيت ذلك الدعوة المستجابة
 في الآخرة قال واما قوله ان جميع دعوات الانبياء مستجابة فتقف عند
 صلي الله عليه وآله سئلت الله ثلاثا فاعطاني اثنتين منعني واحدة
 وهي ان لا يدين امة بعث بعض يسر انضمام تائيد في غير مقر بان احدث
 عجب نبأ زيرا که بنا برين عا می پیغمبر علت تمامه اجابت نیست خصوصاً نظر

بقول آنحضرت علی ما روید وانا ما نلتی ما فی الدنیا حیث دهوت علی بعض اصحابی
 بلکه از آخر کلام طیبی استجابیت مطلق و عام محل کلام معلوم می شود پس انضمام ضایع و لغو
 ذوالمکارم مطلوبی تواند بود و موید آنست که عاها می خود را پیغمبران آید و
 داعی بوسیله تجدد تو سید اسماعیل حسنی و حقوق آبابی طاهرین و انوار مقدسه
 حضرات معصومین می شود که می ساختند پس در مقام نیز قرین ساختن این بتابین مقررین
 مانعی نداشته باشد و لکن نه لئان عنی لک می گوئیم که استعانت با ستفشاره التماس
 و تأمین از مقدسین مطهرین عن الاونا س هیچ وجه باعث منقصت برای آن نیست
 بلکه محتمل که هر چند واجب الاجابت باشد منسلک در مدارج تواضع و خضوع و خشوع
 که مطلوب شارع است بوده باشد پس حضرات انبیا آرا می خود و عاها خود را تا چیرند
 با وصف عدم حاجت آن محتاج با انضمام آرا و عاها دیگران قرار میداده باشند
 و این معنی در نظر شارع هم از ایشان مطلوب باشد تا از عجب مبرا و از خود نمائی
 و خود فهمی معز باشند چه عجب از همین است که بعضی انبیا مثل موسی بن عمران
 هرگاه تفوق در علم خاطر ایشان بطور نمود بدافعه آن رجوع بسو حضرت خضر
 نامور گردید و اگر ازین هم منزل کنیم شریک در عا و درین مباحله نص صیغه جمع
 هویدا و لازم نیست که اکتناه مصاحح ربانی و حکم سبحانی مفصلا بکافه خلق میشود
 فیکون لک صقیل التعبدات و مصاحح خفیه خدای عز و جل خود بهتر میداند
 چون چرا در آن نشاید باز جناب اخی المعظم میفرماید و ایضا بنا بر حدیث صحیح
 که در آنست که نوشته تا بین اسکندر و درایت که در حقیقت محجره آنجناب بود
 موجب منقصت آنحضرت العیاذ بالله عجبش بود و با قول که با کمال الخ و آنست که

استفاده الباب با انضمام
 عا و درایت و عاها

این دلیل در صحت بر امامت آنحضرت است که ناصبی مقتضای چه لازم است و در
 که بکف چراغ دارد از مادر دیده و بکلمه خدا علقنا حوت الینا ما را به آگاه
 می سازد فلعله الله علی الکاذبین با کلمه ناصبی مطلق از حیا بهر ندارد و در حد
 دروغ گویم هر که تو گوید کذب غده که از کذاب مسمی بصدیق بوراشت یافته
 بسبب نارشادت خود حق او ستادی را بیاد میدهد با وجود آنکه این دلیل با خود
 از کلام جناب ائمه است او بطرف خود منسوب کرده **اقول** اشاره است بآنچه پیشتر گفته
 که جناب امیر علیه السلام در شوری در احتجاج قوم مورد لوم باین آیه افاده فرموده
 و نیز در بحار مولانا المحلستی از فضول شیخ مفید روایتی منقول شده که از حضرت
 امام رضا علیه السلام آن بزرگترین آیه که در شان این سیت علیه السلام آمده باشد
 پرسیدند پس اشاره بآیه مباهله فرمود و سرش بیان نمود و علی بن ابی طالب
 علیه السلام را نفس سوال بحدیث مذکوره قرار داد و آن وقت ماسون گفت
 که آیا چنین نیست که حق تعالی لفظ ابنا را بصیغه جمع ذکر نموده و رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بر دو فرزند خود را بخصوص دعوت فرموده و نسارا
 بلفظ جمع آورید و دعوت نکرد رسول خدا مگر دختر خود را تنها پس چرا جائز نباشد
 که بفرمایند دعوت بکون نفس خود را و مراد از آن دعوت نفس او علی الحقیقه باشد
 نه غیر او خلا بکون لامیر المؤمنین هذا الفضل پس حضرت امام رضا علیه التمجید و الثناء
 فرموده که آنچه گفتی درست است منی آید زیرا که دعوت اعمی می باشد مگر از برای غیر خود
 چنانکه امر او امر است از برای غیر و علی الحقیقه کسی نفس خود را و دعوت و امر می کنند
 و بر آنگاه که حضرت رسول خدا در مباهله دعوت نفرمود مردمی را بجز علی بن ابی طالب

پیش ثابت شد که او است معبر نفس سول و او است مراد خدا از لفظ نفس و کتاب مجید
و حکم او در تنزیل حکم رسول جلیل است فقال المامون اخاورد الجواب سقط السول
و گویا که مامون چنین تقبی هم کرده بود که چنانکه صیغه جمع در لفظ ابنا و نسای غیر
جمع مستعمل شده لفظ انفس نیز در غیر معنی جمع با استعمال آمده پس از آنکه نفس مختص
از ان تنهای محظوظ نباشد پس اندراج حضرت امیر درین فضیلت ثابت نخواهد شد
فكانه ظن ان بنار الاستدلال بالآية على صيغة الجميع و محصل آنچه آنحضرت بخواهد
افاده فرموده آنست که دعوت نفس عورت کمند و قطع نظر از استعمال جمع
در واحد بر سبیل حقیقت درست نیست پس آمده آن بلا ضرورت مجتوئ خواهد
فانه مجاز فوق مازع من المجاز في سائر الفاظ الآية لا يصاد اليه من
ضرورة فيكون المراد غيرة و چونکه آنحضرت مردی غیر آنحضرت بالاتفاق
من معتبری الفریقین طلب نفرموده فیکون المراد لا غیر پس استدلال شیعیان با
و فضیلت آنحضرت از کلام آنکه شان با خود باشند از کلام آیه اهل سنت منکران
افضلیت آنحضرت فیکون هذا اللفظ مثل سائرها مجازا متعارفا فی غیر
معنى الجمع لا يزيد فيه مجازا خرياباه الوجدان لم يستحسنه الفریقان
فاعترف المامون بان دفاع السؤال الذي ورد على هذا الاستدلال
لجوذة محصلة وثاقه مضمونه والله الحجة البالغة ^{شماره ۱۰۰} است
قال الله عز وجل انما يريد الله ليدفع عنكم الوجود من اجل البيت طهر
نظما و علامه علی علیه الرحمه میفرماید اجماع کرده اند مفسران روایت کرده اند
جمهور مثل احمد بن حنبل و غیر او که تحقیق که این آیه نازل شده در باره علی بن ابی طالب

پیش ثابت شد که او است معبر نفس سول و او است مراد خدا از لفظ نفس و کتاب مجید

وفاطمة و حسن و حسین و روایت کرده است ابو عبد الله محمد بن عمران مزیبانی
 از ابو الجراح گفت که خدمت کردم پیغمبر خدا را در مدت قریب نُه ماه یا ده ماه پس بود
 در هر وقت فجر که بیرون نمی آمد از خانه خود تا آنکه میگرفت بهر دو بازوی علی
 بن ابی طالب علیه السلام را پس میفرمود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 پس می گفتند علی و فاطمه و حسن و حسین و علیکم السلام یا نبی الله
 ورحمة الله وبرکاته باز میفرمود الصلوة رحمة الله انما يريد الله
 لیذهب عنکم الوجع اهل البيت و یطهرکم تطهیرا باز می گشت بطرف
 مصلای خود و کذب و جسست و خلافتی نیست در این که امیرالمومنین علی بن ابی طالب
 دعوی خلافت می نمود برای نفس خود و فحش آن بیرون صادقاً و عاقلاناً
 ارد و بیانی در حدیقه الشیعه میفرماید که امام زمان می باید که بصفت عصمت و طهارت
 متصف بوده از گناهان صغیره و کبیره عدا و سهوا و از الود کی ظاهر باطن
 و هر چه موجب نقص و عیب تواند بود منزله باشد و مستحق مرتبه خلافت سول
 و مستوجب بابتها که در دلند احق سبحانه تعالی در سوره احزاب صریح
 بصفت طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده فرموده است یرید الله الایة
 که باجماع مفسران شیعه و سنی در شان امیرالمومنین علی و فاطمه و حسن و حسین
 علیهم السلام نازل شده است و محدثان اهل سنت کتب صادقین خود نقل کرده اند
 و باز روایت ابو الجراح را که گذشت که فرموده بعد از آن میفرماید حق تعالی درین آیه
 اذ بان حبس از ایشان نموده یعنی آنچه موجب حبس می توانست تواند بود از انکار تکاب
 سنیات و ناشایست ظاهری آنچه باعث دوری از درگاه الهی باشد مثل کذب

و اتفاق دوستی دنیا و حب جاه ریاست خود پرستی و ریاء و غیر آن از نجاست
باطنی تمام از ایشان دور گردانیده و در آن مبالغه تمام فرموده چنانچه از خوا
و بطری که تظاهروا ظاهرست غرض حق سبحانه و تعالی ازین آیات اظهار عصمت
و استحقاق امامت انحصار این طایفه است در این بیت سالت چنانچه لفظ انما
افاده آن می کند و فاضل و بلوی می گویند مفسرین اجماع کرده اند
که این آیه در حق علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد و دلالت کند بر شایان
بتاکید تمام و غیو المعصوم که یکنوازه و درین جای هم همه مقدمه شایان
اول اجماع مفسرین برین مضمون است این ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه
روایت می کند که انما نزلت فی نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم
و ابن جریر از عکرمه و ابی حاتم می کند که انه کان بنادی فی السوق ان
قوله تعالی انما یرید الله لیدن هب عنکم الوجوه لایة نزلت فی نساء النبی
صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر از ملاحظه سباق و سیاق آیت هم
همینست زیرا که از ابتدای یا نساء النبی استیجاب حدیث من النساء تا قوله و اطعن الله
بالکتاب و الحکم و خطاب یز و اوج مطهر است و امر و نهی با ایشان واقع می شود پس
در اثنای کلام حال دیگر این مذکور کردن فی تنبیه بر انقطاع کلام سابق و احتیاج
کلام جدید مخالف و شریک است که کلام بقدر الزان پاک باشد و اول
از اجماع مفسرین اتفاق مفسران شیعه اکثر اهل خلاف مساوست چنانکه از تفاسیر
متنصب ابو بکر نقاش منقول شده انه قال فی تفسیره اجمع اکثر اهل
عنه انما نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و حسین و ابن حجر در حدیث منقول

اكثر المفسرين على ما نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين لتذكير صليهم
 وما بعده وقيل نزلت في نسائه لقوله اذكرن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله
 ونسب لابن عباس من شجر كان وكاه عكر صدينادي به في السور وقيل مراد
 النبي صلى الله عليه وسلم وقال اخرون نزلت في نسائه كما هي في بيوت سكناه
 ونقوله واذكرن ما يتلى في بيوتكن واهل بيته لنسبه وهم من شجر الصدقة
 عليهم واعقد جمع رجوة وايدة ابن كثير بانهم سبب النزول وهو واحد
 قطعاً اما وحده على قول ومع غيره على الاصح وورد في ذلك احاديث منها
 ما يصح ممتسكاً لاخر وهو اكثرها واذن ذلك كان هو المعتمد خلاصة انكر ابن حجر
 چهار قول درين جا ذكر نموده اول اقوال كه قول اكثر و شهرست بهمين كه ابن ابي
 در شان حضرت علي بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسين
 و حضرت امام حسين است و ثانی قول بعض شان كه در شان بنان انحضرت نازل
 و ثالث در شان خود انحضرت نازل شده و رابع انكه در شان بنان و آل عبا
 عبا عليهم السلام نزول یافته و این اصح دانسته و بنا بر قول اول و اخير مطلب
 ما حاصل است قولين بطريق كه شد و ذانها واضح است و غير اصح اند عارض آن
 بهر و نمی تواند شد تعجب است كه ناصب چنين و ايت شاذه را در عارضه و ايت
 صحاح بنا بر قدح و مستلزال آورده قال اخي المعظم دام ظله مراد از اجماع اتفاق
 شيعه سني است بر نزول آن در شان آل عبا باین معنی كه قدر متفق عليه میان
 خاصه عامه نزول آن در شان ایشان است نه اتفاق جميع اهل سنت بر آن و ظاهر است
 كه چنین اتفاق متحقق می شود و بموافقت بعض مفسرين عامه با مفسران اماميه صرح

به السيد نور الله قول مراد آنست که اتفاق فریقین بمعنی موافقت بهر دو فریق است
 برین حال و آن اختلاف بعضی الفرق فیما بین حوزة اجماع ^{صطلاح} که اجماع جمیع امت باشد
 بحیث کایشند منه شاذ فانه محتجج او شاذ و در صدق اتفاق باین معنی
 موافقت بعضی کافیست فکیف اذا التحقت المواقفة مع الجمیع و الا اکثر
 کما شهد ابن الحجر کما مر آنفا قال و ایضا ممکن است که مراد دعوی اجماع قبل ظهور
 مخالف باشد و المخالف حادث لا یعتقد به و مؤید اینست آنکه کسی روایت کرده
 خلاف آن را متأخر از تعلیقه و احمد بن حنبل بوده و نیز آنچه سابق در رأیه انما ولیکم
 در بیان اجماع تحریر پذیرفته درین مقام نیز جاریست فارجمع لیه قول ابن ابی حاتم
 از ابن عباس و آیت می کند که انھا نزلت فی نساء النبی و ابن جریر عکرمه و آیت
 که الله کان ینادی فی السوق ان قوله تعالی انما یؤید الله ^{الله} الایة نزلت فی نساء النبی
 اقول این و آیات شاذة مختلفه که برای ستر خاطر خلفا جور وضع و امارات
 اختلاف از اسباب هبت رغبت بران پیوسته معارض و آیات متواتره ^{المعنی}
 متفق علیها بین الفرقین عاری ازین عجیب شین فانما علی القلید من تلامذ
 نمی تواند بود خصوصاً و آیت عکرمه که در رفع گوئی او پیشتر از کتاب اهل سنت
 مشهور و محابثات رسانیده ایم و الله کان یکذب علی ابن عباس و انهم که مناد
 در کدام عهد بود اگر در عهد خلفای جور برآخوش آمدند و از پایه اعتبار ساقط
 مع کونه معادیا لاهل البیت و من الخوارج فلا یبعد تقریه الی عدلهم طمعا فیهم و اگر
 در زمان رسول انس و جان بوده پس چگونه اجلای صحابه دیگر از آن آگاه نمیشدند
 و بر خلاف آن و آیت گویند و بیشتر از کلام بعضی معاصرین مثالب عکرمه مفصلا بیان شده

وزاد ههنا انه يظهر من جامع الاصول انما هذه الرواية رواها جوير عن جوير
وقد اتفق انما كان على ابي الخواجه اما اثباتنا بصحة ابن جوير في حديثه انما
بدر شمس گفت لنا اما منا و لكم اما صامكم يعني براي امام باست معاوية
و براي شما امام شما يعني علي بن ابي طالب و صاحب لسان الميزان گفته هو
من جبال البخاري ثقة ثبت و دعي بالنصب و نیز گفته من المعروف
ان يزيد بن هارون قال رايتم المغيرة في المنام فقال يا يزيد
لا تكتب حديثه يعني جوير بن عثمان فانه يسب عليا و مع ذلك كله
گفته که اين روايت ابن ابي حاتم عارضت با آنچه حافظ عبد العزيز در کتاب
معالم المغيرة از طريق ابن ابي شيبة روايت کرده که ترجمه شمس است حديث کرد
مرا يحيى بن عبد الحميد حديث کرد قبض از اعمش از عباد بن يحيى بن عباد
مرفوعا بدرستي که حق تعالي تفسير و خلق با بد قسم بدليل قوله تعالى واصحاب
فانما من اصحاب اليمين الى ان قال ليس دانيد مرا از بهترين فبايد دليل قوله تعالى
وجعلناكم شعوبا و قبائل و اگر دانيد مرا از بهترين فبايد دليل قوله تعالى انما يريد الله
ليذنب عنكم الروح و صاحب اهر العقد بن عبد اين حديث گفته الخرج
الطبراني عن طريق يحيى بن حميد ايضا و هو الحان و قد ثقة يحيى
بن علي و ضعف غيره و اخراج الثعلبي في تفسيره اين حديث لانت صريحه دارد
بر اين که بنی هاشم بهترين جميع قبائل عرب اند چون نسايب غير اتفاق از بنی هاشم بود
پس شريك آنحضرت درين مرتبه نباشند مگر کسی که از بنی هاشم باشد هم علي
و فاطمه و الحسن و الحسين پس معلوم شد که روايت ابن ابي حاتم موضوع است

عن ابن عباس عن رسول الله كان يربا فاطمة ستة أشهر وليس فيه لفظه
 قريبا من الستة ولعل ذلك التفاوت قد نشأ من اختلاف النسب وغلط النساء
 وكيف كان قال هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه وهو على ما صرح به مختصر راية
 حديثا يخرجه عن جماعة من الصحابة إذا تفرد بروايته واحد عن صحابته
 قال منه قول الترمذي غريب من هذا الوجه ثم قال الترمذي إنما تفرقه
 من حديث حماد بن سلمة عن عائشة وفي الباب عن أبي الحمراء ومفضل بن يسار
 وأبو سلمة ثم قال الخليل المصنف دأب على ذكر رواية أبي حمزة أنه قرأ في بعض من يست
 وتعليق في ديوان أبي ربيعة قوله اندمست سيرة كذا وكذا من ثمانية مائة مائة مائة
 ينبغي خد أصلي الله عليه وآله وسلم حاضر في شدم وانخفضت في وقت صبح این آیه را
 بر سر روزه خانه اهل بیت تلاوت می فرمود و من ذلك ما في صحيح أبي داود في الخبر الثاني
 في باب مناقب الحسن والحسين عليهما السلام باسناد عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 والمعاذ المنقول في جمع بين صحيحين رواية في زاد في آخر اللهم هؤلاء اهل بيتي
 فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وأحمد بن حنبل وتعليق باسناد متعدد
 متكرر في معنى رواية كذا وكذا قوله خطاب من ذلك حظه سابق سياق آية
 بهمين من زيارته ابتداء من النساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم كما حد من النساء تأويله وطعن
 بلكنة والحكمة خطاب بزوج مطهر است و امر ونهي بايشان واقع في شؤونهم
 كلام حال دیگر این مذکور کردن تنبيه بر انقطاع كلام سابق واقتراح كلام جديد
 خلافه وشن بلا تحت که كلام استدر از ان پاک باید نیست اقول تنبيه بتدکیر
 بر انقطاع كلام سابق حاصل است عند النبی و ان خفی عن هذا السغیه

علاوه آنکه در نظم و ترتیب آیات متداوله بین الانام بحث و کلام در سابق این مقام
 مستوفی گذشته و بوضوح پیوسته که ترتیب از ترتیب جمع یکسان نیست چنانکه
 بمواقع متعدده و محال بتبدله نزول یافته باشند ارتباط یکی بدیگری لازم نباشد
 قال السيد الله نور الله قله وايضا فالدليل على ان هذه الايات ليست فقرة واحدة
 بهذا الترتيب كانت في اللوح المحفوظ بهذا الوجه المانع من ان يكون قوله تعالى
 انما يريد الله ليذهب عنكم الآية نزلت في غير الوقت الذي نزلت فيه اقصى الصلوة
 و اتين الزكوة ويكون عثمان وغيره جعلها في هذا الموضع ظنا منه ان
 المعنياتها و اجتهاد في الترتيب ليس يمكن انكار هذا لان من المعلوم انه وقع
 اختلاف كثير في ترتيب المصاحف حتى اختلف الناس على مصحف عثمان
 و الاختلاف انما هو في الترتيب البتة لان القرآن متواترا كما لا يخفى **قول**
 و اما حصر الاختلاف في ترتيب السور فحسب حنيفة جمع من العامة فبعد قد اشترنا
 اليه بقا فلا نعبد بالانك نظم آيات برنج جمع تاليف عثمان بن جبر حيث يثبت جكونه
 حجت با و حال آنکه اکثر رايات و رقيقين نشان نزول آيات خصوصا در انجمن گویا
 برخلاف آن سید بن قال اخي المعظم ما وظله تورطنا به از ملا حظة سياق النجس مردود
 باینکه مراعاتنا سبب آيات بنا بر و ايات سنیان که مذکور شد مانع نیست و ايضا
 وقتی مراعاتنا مستحسن که جمیع آيات و فقرة نازل شده با و اذ ليس فليس و ايضا
 اگر بر همین ترتیب لوح محفوظ ثابت شود و ترتیب آنی معرا از تغییر عثمانی با البتة
 می تواند شد و چون حضرت ثالث بالنجیر مصابا بسیار احراق فرموده حسب انجمن
 تاليف و ترتيب فرموده باشند بر حجت نمی تواند شد باینکه این گردان ایشان

که برای انفاهی فضیلت این سبب اخلاص آیات وارده در شان این واج فرموده ^{آنکه} علاوه
 بر که تتبع آیات نموده میداند که در اثنای آیات یکیه بعضی آیات مدینه با عکس
 موجود است و در بیان قصه و یگزیندگوری شود و درین سوره نیز در اول
 آیات که خطاب باز واج است باز خطاب بمنان فرموده بقوله یا ایها الذین آمنوا
 و باز بعد آیات عدیده خطاب آنحضرت شده بقوله یا ایها الذین آمنوا و اجعلوا
 اگر عایت چنین مناسبت منطوق رمی و فصل خطاب بمنان در میان آیات که مخاطبه
 در آن باز واج است اقع نمی شد و امثال این بسیار دارد شده **اقول** آنکه ترتیب
 آیات بطریق این جمع علی خلاف ترتیب الترتول نزد اکثر اهل سنت توقیفی
 و قبیح است کما صرح به جماعة منهم آنکه بعلت نظم مرام در سلاک حد از کلام
 پس بنامی هم مطالب سبب آیات بنامی فاسد الفاسد خواهد بود و فی الحقیقه
 من طریقنا یا جابولیس ^{شئ} بعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآية
 یكون اولها فی شئ و آخرها فی شئ هو کلام متصل منصرف علی وجوه و لهذا
 در و آیات فریقین از تفسیر بالرای نظم دارد شده پس ال و خلا احادیث و جتها
 در مقابل نصوص خلاف و دشمن تفسیر باشد که کلام الله را از چنین تفسیرات پاک باید دانست
 و خلاف و دشمن مناهیه عقلا قال اخي المعظم دام ظل المسکون ایضا شاهدنا
 اینجامی گویند که در اثنای کلام بیان امر علی در تنبیه بر نقطه کلام سابق
 خلا روشن بلاغت حال آنکه خود مقتضا لم تقولون مالا تفعلون و آیة وضوح
 باد خال مسج و در سبب تمام جمله اولی که متضمن بیان غسل اعضا منسوخ است نماید
 چنانکه تفصیل آن مع لایعیه در سوره سیف با شرح مذکور نموده شد ایضا قول

در این کتب
مورد بحث
است

باین که در این جا مناسبت بین آیات به نسبت نیز مقدم است نظر باین که شاید
مراد تغییر در نفس از وراج با که با وجود آنکه آنها با اهل بیت نشو و انداز چنانچه ایشان
در اطاعت الهی مصروف نمی باشند یا بر روی دفع توهم آن باشد که هرگاه از وراج مرکب
افعال شفیع می خوانند شد محتمل بود که متوجه می توهم کند که اهل بیت نیز العیاذ بالله
مثل ایشان باشند پس حق تعالی دفع آن با بیان تطهیرشان فرموده انتهى **اقول**
وقد سبقنا بالكلام بمثل هذا الوجه مولانا المجلسی رحمه الله در دفع کلام
فواصب لایام در حق الیقین فرموده است و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه
در میان آیاتی است که در آن آیات خطاب بزرگان آنحضرت شده است پس باید
که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند و این باطل است چنانچه در اول آنکه تغییر سلب ضمیر
از مونت ضمیر مذکور دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تابع آیات آیه
قرآنی می نماید میداند که در آیات ازین قبیل بسیار است که در میان قصه دیگر
مذکور می شود و تغییر خطاب بسیار می شود چنانچه در این دو نیز مثل این واقع شده
که در میان خطاب باز و تا عدول بخطاب منان شده است باز بعد از آن امر مخاف
ایشان شده است با آنکه در این جا مناسبت تمام هست اگر کسی بداند بر کند زیرا که در این
تغییر کلام تغیری نسبت بزرگان نیست که شما و اهل بیت با آنحضرت محشورید
بلکه معاشرت شما بیشتر است چنانچه مثل ایشان نمی باشید در طهارت و نرا بهیئت عا
و اب معاشرت با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم
احمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیه السلام مثل اینها العیاذ بالله
صادر گردد از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان دخیل

گرفته باشند و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت به جوهری که مفسران در ربط و نظم آیات
 می بیند واضح و عیان تر است و دوم آنکه اگر این سخن صورتی داشته باشد با وقتی تحت می
 که از مصحف چیزی ماقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول
 از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را تقسیم آید دجال صدق
 ما عاهد الله علیه یا خزینه بن ثابت یا تقیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات
 دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نگردیده باشد و از حضرت صادق علیه السلام
 منقول است که در سوره احزاب فصایح مردان و زنان بسیار از قریش بودند و بزرگ
 از سوره بقره بودند و ایشان کم کرده اند و تحریف داده اند اقول جناب الداج
 علیه الرحمه از جلال الدین سیوطی از زرین مثل آن وایت نموده که گفت بمن ابی
 بن کعب کاتب بعد سوره الاحزاب قلت اثنين سبعين آية ليعدل وثلاثون
 وسبعين آية قال ان كانت ليعدل سورة البقرة وانا كنا لنقرأ فيها آية الرجم
 قلت ما آية الرجم قال غازیة الشیخ و الشیخه فارجموها البقرة نکاه من
 والله عز و حکیم الخ غیر ذلك مما حکاه طاب ثراه عن کتب العامه من الروایات
 الصریحه و التشریف و التفتیص من المصحف بعد آن فرموده سوم آنکه معلوم نیست
 که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که بسیار می از سوره های مکیه تصریح کرده
 که آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد
 و در بین وضع دانسته باند نوشته الحاق کرده باشد چهارم آنکه هرگاه با حادیت
 متواتره عامه خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص این سبت اگر جهت ربط آیات
 بر معلوم نباشد ضرری ندارد و انتهی کلامه علی الله مقامه قال الناصح

لما عبد الله كفته يست كاي بعد ان يقع بدن المعطوف والمعطوف عليه فصل واطان من انچه در اين
 واقع شد قال الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا فانما على صاحبها حرج مما قال بعد
 فامهنة الآية واقموا الصلوة واتوا الزكوة قال المفسرون واقموا الصلوة عطف على
 اطيعوا الله كلامه يوحى تر از كلام سابق و زير كره وقوع فصل بدن المعطوف والمعطوف عليه يا مبري
 من حيث الاعراب تعلق بصنعت نخاة دار و بلا شبهه جائز است لكن بانه در
 زيرا كه در مانحن فيه جنبيت مغايرت باعتبار موارد آيات لاحقة و سنا لازم آيد
 و منافي بلاغت اينست نه ان قال اخي العلام في جواب الداء الخصام
 شايد مراد ملائي كور اينست كه فاصله ميان معطوف و معطوف عليه يا جنبى تولى باشد
 اگر چه طوائف بائيس اگر ميان آيات سابقه و لاحقه خطاب به ان بازه واجب است
 فاصله يا جنبى واقع شود چه مستبعد دارد و آنچه در تاييد خود گفته حاصلش اينست
 كه ولا آية قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول الآية واقع است بعد از عدا
 الذين امنوا منكم كه بر عزم ناصب شان خلفا واقع گشته و عقب آن باز
 واقموا الصلوة وارد است كه خطاب به مومنين و نزول آن بر حق سائر مومنين است
 بحسب ظاهر آيه كه مشتمل بر بشارت خلفا بنابر مزعم فاسد است و بطى
 آيتى مشتمل بر امر باقامت صلوة و آيتى كه متضمن امر باطاعت خدا و رسول است
 و اختلا موارد و همست و اگر تخرىج وجهى بعيد براسى بطنوئه شود در مانحن فيه
 نيز مى تواند شد و اگر در اين جا اجنبيت را فاضل ناصب لم ندارد و در مانحن فيه
 نيز مسلم نخواهد بود اما سختى من وجه الربط بين آنچه ملائى مزبور در تاييد كلام خود
 بآيه اطيعوا الله كم مستشهدا كرده مطابق آيت طاعت قال الناصب و آنچه

از بعض مفسرین نقل کرده که اقموا الصلوة معطوف بر اطیعوا الرسول است
 صریح الفساد است زیرا که بعد از اقموا الصلوة باز لفظ و اطیعوا الرسول است
 پس عطف الشیء علی نفسه لازم نموناید **قال النحی العلام فی جواب المدح**
فانضی فیما نضرح کرده باین که عطف اقموا بر اطیعواست و قال فی الکشاف
 و اقموا الصلوة معطوف علی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لیس بعد از آن
 یقع بین المعطوف و المعطوف علیه فاصل و ان طلال کان حق المعطوف ان یکن
 خیر المعطوف علیه کثرت طاعة الرسول تاکید الی وجوهها انتهی پس حکم نفساً
 این احتمال که مفسرین سنیا ن فرج کرده اند مارا ضرر نمی رسد و در عبارت ملا که نقل کرده
 اطیعوا فقط نوشته و باز این جا که نقل اند و می کنند معنی ید که عطف بر اطیعوا الرسول
 حال آنکه این لفظ بعینه زیرین آیه دارد نیست بلکه اطیعوا الله و الرسول است
اقول ایضا قول ناصب اوت اهل بیت بطریق نزول آیه کریمه در حق ازواج بقرینه
 سابق و سیاق آیه بر تقدیر تسلیم و قسماً می شد که تبدیل سیاق در کلام ملک علام
 بتذکیر ضمیر که اشاره الیه موجب افتراق نمی گردید و لیکن درین صورت که علیهم
 بتذکیر ضمیر بر تفسیر اسلوب تنبیه بدفع دخل اهل سنت غفلت دکان بود که
 ضلالت تذکیر فرموده باشد پس حکم باتحاد اسلوب بقرینه سیاق خارج از است
 استدلال موجوده **قال السید نور الله نور الله** مرقدہ کون الاية الاولى
 فی ذلک لا یمنع من ما هو قوتها متصلاً بها بعد ما فی غیرهن سیمایا اذا
 قام الدلیل علی فسادک و هو تذکیر ضمیر عنکم و بطریق که آما آنچه ناگفته است
 که ایراد صیغه مذکر در عنکم ملاحظه لفظ اهل بیت قاعده است که چون چیزی را

که فی الحقیقه مونت باشند که ملاحظه نمایند خواهند بآن نطق از و تعبیه کنند
صیغ تذکیر حق آن مونت استعمال کنند مثل قوله تعالى خطابا بالسارفة علیها السلام
اتجبین من امر الله ورحمة الله ویرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید
اقول پس ارمی شود بران آیه که قول ناصب است فی قول اکثر اهل سنت زیرا که دانسته
که ابن حجر در صواعق گفته است اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علی فاطمة و الحسن
و الحسين لتذکیر و حمید و مابعدا پس ارمی لیل تذکیر ضمیر برای تصدیق
قول شیعیان و ابطال قول مخالفان حجتی نیست بلی نظیر که از غایت ضوح اکثر اهل سنت
نیز بشهادت شیخ جلیل الشیخ مقبول و پذیر است پس فرض تسلیم ترتیب آیات
تغییر اسلوب لیل شافی است برای در افتراق مفاد آیات کاینکه مثل خبر
قال اخي المعظم دام ظلّه عربیت و انی علمای ایشان باید ید ابن حجر گفته اکثر
مفسرین بنا بر تذکیر ضمیر قایل بر آیه آل عباس شده اند و ایشان فرمایند تذکیر
بنا بر ملاحظه نطق اهل سنت احوال ائمه خود را بپا میدهند و از همین جا که این احتمال
تخف و در تفاسیر مشهوره ذکر نکرده اند و بتوجهی که بگردد اخته اند چنانچه از معنی گفته
و مخاطب خطاب الی کورین بقوله لیدن هب عنکم لیدخل فیہ نساء اهل البیت
و در جاهل انتی و ثانیا آنچه افاده فرموده مدخول است باین که اگر چه تذکیر برای احاطه
لفظ اهل صحیح باشد پس شک نیست که غیر معتبار و در خلاصه است و اراده آن
مستبعد و اینست در ما نحن فیه عدول از ضمیر مونت نموده اند و آنست که عدل از زبان بنا بر
بیت لفظی مستحسن باشد با قول خلاصه کلام نیست که ضرر عن الظاهر بد و ضرورت رواست
و ضرورت ضرر درین مقام غیر مسلم و از اینجا است که در اذیان جمع کثیر از علما سواد عام

اهل سنت بغير معنى ظاهر سبقت نكزة التبادر دليل الحقيقة اگر ضرورت
 عن الظاهر مع دآن حمل برآيه آل عبا عليهم السلام نمی کردند ضرورت صرف
 عن الظاهر چه در اینجا ضرورت حمل بر ظاهر بلا حفظه خصوصاً در ده در شان
 موجود و حمل بر خلاف آن اجتهاد در مقابل خصوصاً لما روی مستفيضاً من
 صلوات الله عليه لما نزلت هذه الآية جمع علياً وفاطمة والحسن
 والحسين عليهم السلام وجلهم بكساء فذكر فقال هؤلاء اهل بيتي فآز
 عنهم الرجلين وطرهم تطهيراً كما سلف جملة منها نقلاً عن صحاحهم از بين ويات
 من اهل البيت در این حضرات مفهومی می شود کما يشي بسباق النصوص والاشارة اليهم
 بالخصوص في عدد وخمسة كما رواه ابن حجر عن احمد بن ابي سعيد الخدري
 انما نزلت في خمسة النبي وعلي وفاطمة والحسن والحسين قال واخوه
 ابن جبرير فوعاً بلفظ انزلت هذه الآية في خمسة ثم سماهم فاندفع
 قول البيضاوي وتخصيص الشيعة اهل البيت بفاطمة وعلي وابيها رضي الله
 عنهما وروى انه صلوات الله عليه خرج ات يوم وعليه رطه رجل من شعراء
 وجلس فانت فاطمة فادخلها فيه ثم جاء علي فادخله فيه ثم جاء الحسن
 والحسين فادخلهما فيه ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجلين
 والاحتجاج بذلك على عصمتي وكون اجماعهم حجة ضعيف لان التخصيص
 لا يناسب ما قبل الآية وما بعدها والحد يقتصرون انهم اهل البيت لان ليس
 غيرهم چه این تخصیص شیعه بموجب افاده نصوص است نه از راه نفوس اصفاً ولاً
 فلما سلف من تعيينهم باسم الاشارة الظاهر في الحصر المستفاد من العدة

وَأَمَّا ثَانِيًا فَيُنَاقِشُ بِيضَاوِي لَالَتِ بِرَسْلِيمٍ مَطْلُوبُ شَيْعِيَانِ إِذْ فِي رِخْصِ مَوْصَلٍ أَنْكَه
أَنَّ أَلْعِبَاءَ مِنْ آيَةٍ مُرَادًا أَنْ شَرَكُوا فِيهِمْ الْأَزْوَاجَ مِنْ زَوَاجِ تَنَاهَا كَمَا يُزَوِّجُ الْكُنَا
يَسْرَ إِرَادَةُ أَلْعِبَاءِ تَتَّفَقُ عَلَيْهِ بِشَدِّ وَأَوْرَاجِ مِنْ بَدُونِ نَحْتِاجِ بِدِيلٍ وَتَوَرُّ
سَبَاقِ مَعَارِضِ تَقْرِينَةٍ تَذَكِيرِ خَيْرِ فَلَاعِيُولِ عَلَيْهِمَا سِيَمَامَعِ كَوْنِ ظَاهِرِ النَّصُوصِ
هُوَ التَّخْصِصُ قَالَ بَعْضُ الْأَفَاضِلِ فِي جَوَابِ الدَّاهِلِيِّ رِقَاعًا مَحْذُومَةً مَقْرُورَةً كَمَا أَنَّ
أَشَارَةً بِرَأْسِ تَعْيِينِ وَتَخْصِصِ وَأَكْرَحَ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ كَسَمِيٍّ يَكُونُ دَاخِلًا فِي شَرْفِ نَزْلِ بُو
حَمِيٍّ بَلَيْسَتْ كَمَا مَيَّغَرُوا اللَّهَ هُوَ كَلَامُ أَهْلِ بَيْتِي بِدَخَالِ مَتَبَعِيضِهِ جَانِكُهُ خَصْرُ
كَفْتِهِ بُوَدَّ اللَّهُ أَنْ يَنْبَغِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِدَخَالِ مَتَبَعِيضِهِ جَانِكُهُ خَصْرُ
رَابِعَةً وَنَقَسَتْ هَذِهِ أَيْ هَذِهِ الْأَزْوَاجُ أَصْحَابُ بَيْتِي بِتَقْسِيمِ كَمَا بِسَبِيلِ تَحْقِيقِ
چنان معلوم شد که از زواج پیغمبر نزد او هم داخل این بیت نیستند و به المقصود
وَالثَّامِنُ مَنْحُوتٌ إِرَادَةُ الْأَزْوَاجِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ بَسْمَاءَ وَآهْلِ ابْنِ الْحَجَرِ فِي الْبَابِ
الْعَاشِرُ مِنَ الصَّوْاعِقِ الْمَرْقُومَةِ حَيْثُ قَالَ فِي مُسْلِمٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ
أَنَّ صَلَاتَهُ عَلَيْهِ أَلَهُ قَالَ إِذْ كَرَّمَ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي قُلْنَا لَزِيدٍ مِنْ
أَهْلِ بَيْتِهِ نِسَاءَهُ قَالَ لَا أَيْمَنَّا اللَّهُ أَنْ الْمَرْأَةَ تَكُونَ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ مِنَ الْهَرَمِ
ثُمَّ يَطْلُقُهَا فَيَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا أَهْلُ بَيْتِهِ هَذَا أَهْلُ وَعَصْبَتُهُ الَّذِينَ
حَرَّمُوا الصَّدَقَةَ وَقَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ فِي جَامِعِ الْأَصُولِ وَفِيهِ فَقُلْنَا
مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نِسَاءَهُ قَالَ لَا أَيْمَنَّا اللَّهُ أَنْ الْمَرْأَةَ تَكُونَ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ
مِنْ الدَّهْرِ يَطْلُقُهَا فَيَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا أَهْلُ بَيْتِهِ هَذَا أَهْلُ وَعَصْبَتُهُ
الَّذِينَ حَرَّمُوا الصَّدَقَةَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ قَالَ السَّيِّدُ نُورًا اللَّهُ وَهُوَ مَذْهُبُ

فی جامع الاصول ایضا قال قول فحصر من قول لیدان المرءة تكون مع الرجل
 العصر من الدهر الخ ان اطلاق اهل البيت علی الزواج لیس علی اصل وضع اللغة
 وانما هو اطلاق مجازي و ممکن ان يكون مراد ان الله یلیق ان یواد فی مثالی
 هذا الحد من اهل البيت اهله وعصبته الذین کابرون نسبتهم عنه
 اصلا دون الزواج علی التقديرین فهو مؤید لمطلوبنا وجواب الخی^{المعظم}
 دام ظلہ احتمال اول ترجیح داده حیث قال متبادر از اهل بیت شخص محسوب
 اقارب و ذریه و مستند نه از واج التبادر دلیل الحقیقه جعله مؤیدا
 بروایة ابن ارقم المذکور بعد آن فرموده که ظاهر کلام ابن ارقم خصاص^{الکنت}
 بما عدی الزواج عنقریب تا صبی ترجیح می کند بآنکه عبید و جویس^{خمس} بن محم^{محمد} اند
 داخل نیستند فکذا الزواج علی صایستفاد من کلام زید بن ارقم
اقول اطلاق اهل بیت و محل دارد یکی معنی اضافی و ظاهرست که باعتبار
 اهل بمعنی صاحب بیت بمعنی خانه است پس بنابرین هر که در خانه سکنت داشته باشد
 از ارجح اطفال و خدم و چشم بر صدای معنی لغوی می تواند بود چنانکه در اهل قریه
 همه سکنه آنجا از که در داخل اند و به خارج عما نحن فیه بالاتفاق تعجب است
 از منافی که در تفسیر ابرار با قیطه میرسد لال نموده است باندراج از واج در اهل بیت
 حیث قال فیه دلیل علی ان نسائه من اهل بینه قال عنکمرانه و اید الروجا
 و النساء من آله زیرا که این استدلال فرائع نیست که از واج داخل اهل بیت باشند
 پس باعتبار مثل سائر ثبوت العرش ثم الفخش^{اولا} اهل بیت بودن این واج بمعنی
 در ما نحن فیه باید که با شایسته رساند بعد آن انفسلاک و در سلاک آیه را بیان سازد

والا مصادره بر مطلوب اقل لازم خواهد آمد خطا است كه از اهل بيت بشهرت
 زید بن ارم خارج اند فلا دلالة على من حرمه و دیگر معنی عرفی خطا است كه اعتباری
 زید در آن لحاظ است كه از انا صلبم از ان خارج نشسته و زید بن ارم هم خروج از زوج
 از ان هم تصریح فرموده هو من اهل اللسان بقوله حرموا ذواته انما يحتاج
 الى تخصيصه ان يدعى السيد نور الله نور الله فلا ان مناقشة الجمهور
 انما نشاء من حمل البيت في الآية والحديث على البيت المبني من الطين والخشب
 المشتغل على الحجرات التي كان يسكنها النبي صلى الله عليه وآله مع اهل بيته
 ازواجه ذواريد بالبيت فلك لا حتم ما فهمه ولكن الظاهر ان المراد باهل البيت
 على طبق قولهم اهل الله واهل القرآن اهل بيت النبوة ولا ريب ان هذا هو
 محصول كمال الاهلية والاستعداد المتعقب للتخصيص التعيين من الله
 ورسوله على المتصف به كما وقع في الآية والحديث وهذا اختار من سلمه
 الى السؤال عن اهل بيت الدخول فيهم **قول** يؤيده ما رواه ابن حجر عن رواية
 فيها من ثقة ابن معين ضعيفه غيره ثم جعل القبائل يتوافجونه في خير
 بيتا وذلك قول الله عز وجل انما يريد الله الاية ويساعد العرف
 وما قال النقيس المتطيب كنت من اهل بيت مشهورين بهذه الصنا وهذا
 افاده اخص قاله ثيكانه انما اراد باهل العشيرة كل من حرم الصداقة
 عليه ولكن ليس كلهم صالحين لهذا المديح فما ذكره السيد هو المتعين يؤيده
 ان الا زواج خوطبين بالو وادع لما ظهر من المنكرات بر ايعا اخباركم به
 بر عدم انسلاک ازواج رين سكرت دار و مثل روایت ام سلمة قال بن حجر و صح انه

صلوات الله عليه وسلم جعل على هؤلاء كساء وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي
 وخاصتي ارحمني واهب عظم الرجس وطهرهم تطهيرا فقالت ام سلمة فانما هم
 قال ذلك على خيرة ما نزل من الوحي ناصبي رجا في شدة عنقریب قریب من محرم
 خامسا انك تشهد انما ناصبي بقوله تلک خطاب بالسارة العجین من امر الله
 مقدوح است بائنه جنابا خوئی ام ظله فاده فرموده که این آیه حجت ناصبی تواند
 چه خطاب کریمه کوره فقط حضرت ساره نیست الا جمعیت ضمیر جمعی است
 و معلوم که طلاق اهل بیت احد نیز خالی از تسامح نیست بلکه احتمال دارد که خطاب
 حضرت ابراهیم و سایر اهل بیت آنحضرت بوده باشد نهایت این که حضرت ساره
 نیز در آن داخل بوده باشد پس این باید مدعی باشد که اول تعجبین بصیغه مؤنث آمده
 وارد شده و بعد آن وجه خطاب حضرت ابراهیم و سایر اهل بیت شده و تذکیر را
 تفلیت چنانچه حضرت فاطمه نیز همین جهت داخل خطاب درین آیه تطهیر و کلام
 خواجه نصر الله کابلی که ناصب سارق کلام او سب نیز باینچه گفتیم اشعاری دارد
 حیث قال تذکیر الضمیر بدال علی دخول غیره من معین هو مثل قوله تعالى
 تعجبین من امر الله رحمة الله و کاته علیکم اهل البيت فان الخطاب مع سائر
 اولادها و وجه این ابراهیم و جبرئیل بالولد و قالت لانا
 عجوز هذا بعد شیخا عجب است از ناصبی فقط سرقره آموخته است حال آنکه
 مستشرق عثمینی نبیره می خواهد که آیه را در حق ازواج تنها قرار دهد بآیه تعجبین
 من امر الله تمسک جوید حال آنکه خواجه این غلام خود تکذیب تقدر ازواج نموده
 تمثیل اشتراک را بکریمه تعجبین من امر الله داده و نیز دلالت دارد بر مطلوب

آنچه مولانا الطبرسی نقل فرموده که امیر المؤمنین علیه السلام هر جماعتی سلام کرد
 آنها در جواب گفتند و علیاً و السلام و رحمة و برکاته و مغفرت و رضوانه
 پس آنجناب فرمود لا تجاوزوا بنا عما قالت الملائكة لا بیننا ابوا هیم
 رحمة الله برکاته علیکم اهل البیت باز در جامی دیگر فرموده قول حق تعالی
 خطاباً بالساره را که ذکر کرده است بسبب جهالت خود نوشته و لا نسلم که خطاب
 در آن سباره فقط باشد بلکه حضرت ابراهیم و سائر اهل بیت آنجناب است اگر ساره
 نیز داخل خطاب باشد بنابر تغلیب چنانچه حضرت فاطمه نیز در آیه تطهیر داخل اند و التذکر
 للتغلیب مانع گوئیم که مطلقاً دخول مؤنث در خطاب کمرنی شود و علاوه آنکه خود
 سابقاً نوشته که اطلاق جمع بر احد خلاف اصل است پس چرا اراده ساره بتنها
 از اهل بیت ضمیر جمع جائز داشته قل للذی یدعی بالجهل فلسفه حفظت
 شیئاً و غابت عنک اشیاء **قال الناصب** آنچه در تریذ نمی دیگر صحیح است
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار کس را نیز در کسائی گرفت و عاف فرمود که
 اللهم هؤلاء اهل بدی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و اسماء گفت
 مرا نیز شریک بکن فرمود اننت علی خیر و انت علی مکانک لیس صریح است
 بر آنکه نزول آیه در حق انواج بود و آنحضرت این چهار کس را عاف خود درین عهد
 داخل است و اگر نزول آیه در حق آنها می بود حاجت بد عافیه بود و آنحضرت چرا
 تحصیل حاصل میفرمود و آنکه اسم سلمه را درین عایشه شریک نفرمود که در حق او
 این عایشه تحصیل حاصل نیست **اقول** و می شود بر قول و اولاً آنکه این اجتهاد است
 در مقابل نصوص چه نزول آیه در حق خمسة آل عبا و در چندین آیات نصوص است

چنانکه از ابن حجر سابق بهم منقول ساخته اند که اخراج احمد عن ابی سعید الخدری
 انها نزلت فی خمسة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمة و الحسن
 و الحسین و اخرج ابن جریر و فو عابلفظ انزلت هذه الآية فی خمسة
 فی و فی علی و الحسن و الحسین و فاطمة و لم یسلم الله صلی الله علیه و آله
 اولئك تحت کساء علیه قراء هذه الآية و بسبب کیر و جبر و جبر و جبر و جبر
 اکثر فسرین تصریح گفته اند انها نزلت فی علی و فاطمة و الحسن و الحسین
 پس جمع جمیع و جمیع ناصبی که این آیه در شان ازواج نازل شده و حضرت ابن
 چهار کس را بدعا خود درین جمعه داخل ساخت اجتهاد است در مقابل نصوص
 و قول اکثر که مطابق اجماع امامیه است پس لایق اعتنا و معتبر نباشد این روایتی را
 که مستمسک و ساخته منافی نصوص سابقه نیست کما عائد لاینافی نزول
 الآية فیهم زیرا که غرض از ان باینکه در خود است انجاز و عده کما فی قوله تعالی
 و وعد الحق یا تحض انهم اربعة طاع که مقصود از ان تشخیص آن اشخاص و اظهار
 تعیین شان بر سایر ناس و عده او خالی از غیر نیست فیهم رو عده آیه که سابق بر این بوده
 بمعنی است مگر آنکه در خود است مثل آن عده مراد باشد بر باره شان پس دعا حضرت
 چگونه آیه دیگر شان ایشان نازل نشد دعا حضرت مستجاب گردید و ثانیاً این حجر گفته است
 و فی و آیه فیهم و ثقة این معین ضعف غیره که ثمر جعل القبائل یو فی جعله
 فی خیرهم بیتاً و ذلك قوله عز و جل انما یرید الله لیذهب الایة و ازین روایت
 مطابق روایات سابقه که اگر ضعف هم داشته باشد با اعتضاد عمل اکثر و تأیید اخبار آخر
 منبر است اضعیح می شود که مراد از بیت قبیل و خاندان نبوی است ازواج از بیو دیگر بود

این خروج را در داخل نباشد و این آیات بخدی شتهار و اعتبار شده که این حجر اراوه
 جمع بین الروایات کرده اند اخراج آل عبا از مورد آیه کما صنع الناصب یراکه
 این حجر جمع نموده میان اخبار نزول آیه در شان ازواج و شان خمس آل عبا میگوید و الحاصل
 ان اهل بیت السکنه داخلون فی الاية کما هم المخاصمون بها و لما کان اهل بیت
 یخفف ارادتهم بائین صلی الله علیه و آله بما فعله مع من مرّ ان المراد
 باهل البيت همنا من یعم اهل بیت سکناه کازواجه و اهل بیت نسب
 و هم جمیع بنی هاشم و المطلب قد ورد عن الحسن طریق بعضا سنداً
 و انما من اهل بیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و تطهرهم تطهیراً فیست
 المراد فی الاية لبیت السکنه پس قول خروج آل عبا از صدق آیه وافی بهایه
 مبتنی بر نصب عداوت باشد قال اخي لعظم دام ظله دلیل صریح است که کافی است
 و رجوع بش قول شاعر اذا لم یکن للمرء عین صحیحة فلا غرو ان یرتاب الصبیح
 با جمله عا انجناب الی الیه رجس بودن برای او خالی از اهل بیت اگر بگویند اسم
 از اهل بیت قطعی بود چراستند عا داخل شدن خود میکرد آیا از اهل لسان
 و عربیت و ان مثل ابن غبی جابل نبود چرا آنحضرت نمی عن اهل بیتی مگر
 در حق آل عبا می گفت بلکه می بایست که میفرمود و انت منهم قطعاً پس اسم
 چرا از وی تحصیل حاصل می نمود و خیال کسی شد که اگر رجس از اول عمر اهل بیت
 حاجت عای پیغمبر چه بود زیرا که این شبهات کاسده بادم بنای اسلام
 چه بنا برین معنی هدا الصراط المستقیم که همیشه در نماز تلاوت میفرمود
 چه می بود و هکذا اللهم صلی علی محمد طرفه تر آنکه در حدیث ابن جنبل که انفا

مستورته فرمودست اللهم اليك لا اله الا انت انا واهل بيتي ليس العباد بآية
 اين و محتاج استحقاق عقاب بوده باشد اقول سيا تفصيله عند الكلام في الآية
 ويؤيد ما قلنا من فساد ما قاله الناصب من ان الآية في حق الا زواج
 خاصة و عدم نزولها في شأن الخمسة النجباء حتى قالوا ان نزول الآية
 در حق آنها می بود حاجت بدعا چه بود ما قال بنفسه و محققین اهل سنت بر آنند
 که هر چند این آیه در مخاطبه ازواج واقع است اما بحکم العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص
 جميع اهل بیت درین بشارت داخل اند و جناب پیغمبر که این عاراد در حق حایرین
 نظر مخصوص است انتهای قول الحمد متذکره از اینجا واضح گردید که شاهد صحت قول خود
 باختصاص ازواج خود از وجه تحقیق خارج نیست و محققین اهل سنت نزد ناصب
 قول او را نه پسندیده اند پس یاری نفرمایند که بنا بر قول محققین الحال حاجت بدعا
 چه با و تحصیل حاصل چه لازم نیاید پس بفاد و خرابون بیو حکم باید به هم
 و ایدالمومنین ضعف و بهر قول باختصاص آیه بازواج عند الفرقین واضح
 و لایح گریه و اکلان تعطف عنان القلم الى ابطال لقوم بالتشريك و تثبت
 اختصاص الآية بغیر ازواج مضافا الى ما سبق فاقول قال اخي المعظم
 دام ظله آیدیم بر سر دفع خواجه و نظری او که در ما نحن فیة ازواج نیز داخل اند
 و تذکیر بنا بر تغلیب است مد فروع است باین قطع نظر از آنکه قول اشترک ازواج اعیان
 درین آیه مستثنی است و مختص متاخرین اهل سنت است چه قدما می غیرین اهل سنت بآن
 قائل نبوده اند و قول مستثنی است از راز می امثال او است که عند العجز از جواب استدلال
 شیعیان بکلی صرح به بعضی اصحابنا مردود است او را باین فساد معنی آیه بر تقدیر لازم می

وین دفع کننده
 است شد
 است

بعد طهارتین بالاجماع کما استطلع علیه و ثانیاً مخالفت اخبار صحیح و غیر صحیح
 کتب سنن یا نهی پنی که احمد بن حنبل از ام سلمه وایت نموده ان النبى کان فی بیتهما
 فانت فاطمة بدمعة فی بحريرة فقال دعی لی و جک و ابنيک فجاء
 علی و الحسن و الحسين فجلسوا یا کلون من بقلک الحريرة فانزل الله هذه الآية
 انما يريد الله الآية فاخذ رسول الله فضل الکساء و کساهم بها فخرج
 یداً فالو نبحی الی السماء فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب
 عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فا دخلت اسی فقلت انا منکم یا رسول الله
 فقال نیک علی خیر انک علی خیر و نظایران کما سیلوم پس ظاهر شد که این طریق
 اعراض از زواج التفات بسوی آل عبا وارد شده و تذکیر ضمیر بنا بر تغایب
 مع کثرة الازواج و الخطاب الیهن اولاً از خیر اعتبار ساقط است اقول اصل آنست
 که حمل تذکیر علی التغلیب خلاف ظاهر است کان ضمیر کم موضوع لجماعة المذکورین لا یصر
 عن الظاهر الا ضرورة و تقدماً بقدرها و از اینجا است که اکثر اهل بحله صاحب
 بتصریح این مجاز از واج را از ان خارج دانسته اند و جعلوا دلیلاً علی الاختصاص
 بغیرهن اگر چه جناب سیده صلوات الله علیها را در مفاد آیه داخل ساخته اند
 لمكان اتفاق النصوص و لازم نیست که هر گاه باب مجاز مفتوح شود هر گونه مجاز را
 نلفظ راه دهند کان الا قرب الی الحقیقه متعین اذ المرتدع ضرورة الی الا
 فاندفع ان المجاز علی القولین لازم و الا لتفات هنا غیر مصطلح اهل البیان
 کما لا یخفی علی من تدبر فی هذا الشان بعد ازین در ذیل روایات سنن
 که دلالت بر اختصاص از ان خمسہ آل عبا دارد میفرماید که تغلبی در تفخیر از ابوسعد

از رسول خدا روایت نموده آنکه قال نزلت هذه الآية في خمسة في و في علي
 و في الحسن و الحسين و فاطمة و هي انما يريد الله الخ و همچنین ابو الحسن و احمد بن محمد بن ابي
 علي بن الحنفية و تفسير سبط بن المقبره و البسيط و روایت کرده ايضا احمد بن
 درسن خود بطرق متعدده روایت کرده از انجمله از شاذان بن جوشب عن ام سلمه ان
 رسول الله قال لفاطمة اتيني بزوجك و ابنيك فجاءت بهم فالتقى عليهم
 كساء فدكيانهم و وضع يده عليهم و قال ان هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتك
 و بركاتك على محمد و آل محمد انك حميد مجيد قالت ام سلمة فوضعت الكساء
 لا دخل معهم فجد به من يدا و قال انك علي خير و ابن علي خير و در آنكه حضرت
 ام سلمه را كه وجه حبيب انحضرت بود داخل عبا نكرده و عبا را از دست ایشان كشيد و روایت
 احمد بن حنبل چنین است كه انحضرت فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي خاصته فاذهب
 عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا ام سلمه عرض نمود و انا معكم يا رسول الله فرمود
 انك علي خير انك علي خير و این نیز نص است بر مطلوب ما چه استد عامی ام سلمه داخل شد
 خود را و جواب انحضرت انك علي خير و ان يقول انك من اهل البيت صریح است
 در عدم قول ایشان بر این بیت اقول و يؤيده ما روایتی از لقمان قال حدثنا
 قتيبة محمد بن سليمان بن الاصبغنا عن يحيى بن عبيد عن عطاء بن عطاء
 بن ابي ياح عن عمير بن ابي سلمة ربهيب النبی قال لما نزلت هذه الآية
 على النبی انما يريد الله ليند عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا في
 بيت ام سلمه فدعا فاطمة و حسنا و حسينا فجللهم بكساء و علي خلف ظهره
 فجلله بكساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا

قالت امير المؤمنين انا نكحهم باني الله قال انت على مكانك انت على خير ابراهيم صريح في رد افتراءه
 لكن قال المحبشي انت على مكانك ليحتمل ان يكون معناه انت على خير على مكانك من كونك
 من اهل بيتي **اقول** وروي ابن الاثير في جامع الاصول عن امير المؤمنين **قال** هذه الآية
 نزلت في بيتها انما يريد الله ليهب عنكم الرجس الآية **قال** انا جالس عند النبي صلى الله عليه وآله
 الست من اهل البيت فقال انك على خير انت من رواج رسول الله رها عن رين وهو في عدم
 كونها من اهل البيت لو كان كما زعم لكفاه في جوابها بلى ونعم ففعل العسل عنه
 الى قوله انت على خير وعلى مكانك وانت من رواج رسول الله على اختلاف
 العبارات حسب اختلاف الروايات دلالة واضحة على عدم كونها عنهم نظائر
 ان معنى قوله في الرواية الاولى انت على مكانك انهم اهل بيتي في ذرهم
 وانت على رجتك فقل على تائيل الدجاة ثم قال لا حاجة لك في لهو
 تحت الكساء **اقول** بل الظاهر ان المراد انه ليس الدخول معهم بسبب اختلاف
 الدجاة ثم قال كانه منعها عن ذلك مكان على **اقول** قد روي في هذا الخبر بعينه
 انه كان على خلف ظهرة فلو جلس بها امامه لم يكن فيه مظنة لما توهى على ان
 ازواجه اثمات المومنين فليس لما توهى مساع عند اهل اليقين قال ويحتمل
 ان يكون المعنى انت على خير وان لم تكوني من اهل بيتي **اقول** هذا هو المتعين
 فانه من سياق الكلام متبين ثم نقل عن فصل الخطاب انه نقل قول الرازي
 بان الاولين يقال هم يعني اهل البيت اولاده وازواجه على من اهل بيته
 بسبب معاشرته بنت النبي وملازمته قد جاء اطلاق اهل البيت بحيث
 يفهم اختصاصا بفاطمة وعلى والحسين والحسين **اقول** خول اولاده في اهل البيت

ثابت بالنصوص قول أكثر العامة وقول ما واهل السنة بالخصوص أمّا
 ادراج الزواج فمحل التفسير بالرأي لأنّ المذهب مقتضى إثباته بالنظر المتفق عليه
 وأذ ليس فليس ما تكلفه إدراج على بما تكلفه فهو مستغنى عنه لأن الإصل يختص
 بالأولاد قال ابن حجر إن المراد باهل البيت ههنا ما يعم اهل بيت سكناء واهل بيت
 نسبة هم جميع بنى هاشم والمطلب قد اتضح بتصريجه أن كل مناسب داخل
 في اهل البيت حينئذ قد خول على عليه السلام في ذمة اهل البيت واضح غير
 كلفة ولكن التعميم الذي صنفه ابن حجر غير مرضي عند اولي النظر فإن المراد
 اهل بيت النبوة فلا يندرج فيهم كل مساب من اهل بيت سكناء لما قال زيد
 لا يمر الله أن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم ويطلقها فيرجع إليها
 وقومها ولا كل مناسب بل هم المخصوصون المشار إليهم بقوله صلعم هوؤلاء
 اهل بيتي ومن يجند خدمهم في مدارج القرب والزلفى والاختصاص
 بالدّجة العليا من العترة الطاهرة ويفصح عن ذلك قوله تعا خطاباً بالنوح
 في ابنه أنه ليس من اهلك أنه عمل غير صالح وروى عن عكرمة أنه قال كان
 ابنه ولكنه كان مخالفاً له في العمل والنية فمن ثم قيل أنه ليس من اهلك
 فكذلك المراد باهل البيت من تلاميذ تبتد دون الأزواج المتباعد
 من عشيرته بالأضافة إلى طريقتهم وسيرتهم ويدل عليه قوله صلعم هوؤلاء
 اهل بيتي خاصّة ونيز قول أنحضرت بولاء اهل بيتي مفيد حصرست قال بعض
 شراح المنهاج أن ظاهر الآية وإن تناول الأزواج لكن لفكساء عليه قوله
 هوؤلاء اهل بيتي قرينه صادقة عن ظاهرها تخصّصة بالعترة

لأن هذا القول على وزن قولك أنا كفيت محمداً يعني وحكمي بعقدانك ^{وزيد}
 كفيتهما ^{سما} لسكان قصر افراد قال يجب في أن يكون المخاطب عالماً كما مشو
 بصواب وخطأ وانت تطلب تحقيق صوابه ونفي خطائه **اقول** هكذا نقله
 اخي المعظم ام طله عن بعض شراح المنهاج في كلام الشارح كلاماً ^{امّا} او
 ليس ان بن جبت كذا ^{سما} آية راو در حق انواج قرار داده و هو ممان ظاهراً كما بقضية
 تذكير الضمير خلافاً واما ثانياً ليس بن جبت كذا ^{سما} قصر من يقام از سياق كلام استفاد
 وقصر افراد است لان المخاطب هنا هو الله وساحة كبريائه منزلة عن ^{الخطا} شوب
 بلکہ عرض علم خود است بر خلاف علم اظهار حال بر سامعان این مقال و من بخدا خدم
 من ان بعد هو من الرجال في مرتبة عم على خلاف الواقع انهم غير هؤلاء
 وهو اهل النصيب فيكون بالنسبة اليهم قصر قلب فيهم من يزعم مشاركة
 غيرهم لهم في ذلك فبالنسبة اليهم قصر افراد والله الهادي الى سبيل الرشاد
 قال اخي المعظم ام طله و بهمين تفریب و ایت تعلیمی باسناد خود از واثقه بن الصنف
 دلالت میکند در آخرش اینست اللهم هؤلاء اهل بيتي و در ایت دیگر از محمد
 بن عبد الله بن عباس و ایتش قالت اسلمة فقال قومي عن اهل بيتي قالت فقلت تحت السبب
 ترمياف دخل على وفاطمة الحسن والحسين وهما صبيان صغيران فاخذ الصبيّين فوضعهما
 في حجرة فقبلهما واعتنق علياً باحديديه وفاطمة باليد الاخرى وقبلهما
 واعذف عليهم خميسة ^{سما} ثم قال اللهم اليك الا النار انا واهل بيتي
 قالت قلت وانا يا رسول الله قال وانت علي خير و در ایت دیگر از اسلمة و ایت
 فاجذب من تحتي كساء خير يا و ف و اية اخري انك علي خير و اهل بيتي

هشکاه و هو اصرح و ایضا نقلی از عبد الله بن جعفر طیار حدیثی نقل کرده
 که در آخرش چنین است ثم قال اللهم ان کل نبی اهل و هوکاء اهل بیتی فانزل الله
 انما یبذل الله الایة فقلت ینب یارسول الله الا ادخل معکم فقال مکا
 انک علی خیر و درین روایت نیز انجناب ینب از داخل شدن منع فرمود و نیز
 نقلی از مجمع روایت کرده گفت با مادر من رفتن نزد عایشه مادر من سبب خروج او را
 بجنک حمل رسید گفت انده کان قد رآ من الله بدستی که دیدم علی و فاطمه و
 و حسین را که حضرت رسول خدا ایشان را در زیر جامه جمع کرده و گفت خداوند ایشان
 اهل بیت و مخصوصان من اند فاذ حبسوا رجس طهرهم تطهیرا پس من خجسته و اهل
 فرمود و رتبه او ایضا بنا بر بعضی آیات سنن ابی شامه هر روز آنحضرت بخانه حضرت
 فاطمه زهرا رفته تلاوت آیه تطهیر میفرمود و گاهی یک روز بهم بخانه حمیرا رفته تلاوت آن فرمود
 بلکه چون است داخل عبادتگاه آنحضرت منع فرمودند اقول ایضا نظر باید کرد که گاه
 ام سلمه و زینب خواست این امر کردند خطاب آنک علی خیر مشرف شدند عایشه گاه
 در خواست چنین امری کرد خطاب تنجی مخاطب دید آنک علی خیر باره او را شایسته
 فاعتبروا یا اولی الابصار قال اخی دام ظلہ و از همین جا که خصاص اهل
 به آل عبا شده و الله در من قال علی الله فی کل الامور و کل و بالحق
 اصحاب العباء و شلی محمد المبعوث حقاً و یبذل و سبطیه ثم المقتدر المرضی علی
 و ایضا در حدیث سنن آمده که خوارزمی و غیره از علمای اهل خلا روایت کرده اند
 وارد است که حضرت امیر علیه السلام فرمود انشدکم بالله هل فیکم احد انزل فی
 ایه التطهیر و حیث قال انما یبذل الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت و بطرکم تطهیر

غیری قالوا اللهم حياهم آنکه اگر از و اج مراد از آیه باشد معنی هیچ نبوده باشد زیرا که مراد از
 حبس نجاست ظاهر می باشد اتفاق نیست پس او یا صدق باشد یا حبس و حبس
 علی ما نشره بآیه اول نیز در حق از و اج است نمی آید بعد موصوفه الصدقات علیهم
 کما یشرع الیه خیر و یدین الیه هم و ایضا اراده صدق از حبس خلاف ظاهر اخبار فرموده است
 که دلالت اختصار اصل این بیت بخمس العباد دارد و در صورت صدق مخصوص آنها نیست
 فتعین المعنی لثالث کماله اکثر مفسرین حبس را بمعنی تزیین و تفسیر کرده اند و قول
 و سیاقی ببیانها قال الناصب نیز قرائن خصوصیت بآیه و اج از سیاق
 و لاحق کلام ریافته تر سید مبادا خاص بان و اج باشد که مذکور و آیت صحیحه بمعنی
 مثل این معامله با حضرت عباس و سپهران او نیز ثابت و مدعی عالمی مختصر صلی الله علیه
 و آله و سلم همین بود که جمیع اقارب و دراد لفظ اهل البیت که در خطاب اهل بیت وارد شده
 داخل سازند مانند آنکه با و شاه کریم کی از مصاحبان خود را بفرماید که اهل خانه خود را
 حاضر کن تا خلعت بپوشم و نوازش فرمایم این مصاحب عالمی است همه متوسلان خود را گوید
 که اینها اهل خانه مرا نیستند تا خلعت نوازش باد و شاه بی همه انصافی با اخراج البیعه
 عن ابی اسید الساعدی قال قال رسول الله للعباس بن عبد المطلب یا ابا الفضل
 لا ترم من ذلک انت بنوک خدا خیر استیکم فان بکم حاجه فانتظروا حتی جاء
 بعد ما اصبح فدخل علیهم قال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام و رحمة الله
 و بركاته قال کیف صبحتم قالوا صبحنا بخیر حمد الله فقال لهم تقاموا فوقفوا
 بعضهم الى بعض حتی اذا مکنوه اشتغل علیهم بملائمه ثم قال یا رب هذا عی
 و صنوای و هو کلاء اهل بیتی استرهم من النار کستری یا هم بملائمتی هذا

داخل این بیت فرموده بودند پس خلفای شما از متوسلان جنس نبوتی که از مردودان
در گاه آنحضرت آلا ایشان نیز داخل این بیت می روند اللهم لا ان یقال انهم اخلو
تحت لکن رواج و حکمتی است و باید شما بدانید میان چنین بیت که نوازش و پرورش متوسلان
و خادمان خود اگر نمک بحرامان نباشد مرعی میدارند لیکن برابر عزیزان خویشان
اما کورنمکانی که پس اقامی خود اقا زاده گان خویشان اقامی خود را محرم ساخته
خود بجای اقامت نشینند و منصب را بگیرند پس در عتاج غصب باشند متوسلان
در عایت آنچه از بیعتی نقل کرده و متوسلان را این بیعت و بر تقدیر تسلیمت
روایت تا بمقام دست معارضه اخبار متواتر ندارد و علاوه آنکه محبت که چنین
با ابوبکر و عمر نفرمودند با آنکه ایشان احق و مدعی قرابت بودند ایضا قول آنحضرت
هَذَا عَمْرٍو هُوَ كَأَهْلِ بَيْتِي صَرَحَ بِمَقَامِ بَيْتِ بَنِي مِقَامِ وَرَبِّهِ
آنحضرت اند که اولاد و قائم مقام آنها باشند مثل اعمام و اولاد حضرت عباس را
داخل این بیت نکرده بنا بر قول تو چون این متوسلان از اقربای آنحضرت بودند منی با
که داخل آنها باشند پس احتیاج باین حدیث نیز باطل گردید نیز بنا بر صحت
این خبر که عترت ایشان کرده که اقم قصور از عباس شده که از زمره عشره مبشره با وجود
و عای پیغمبر خداست و در باره ایشان ایشان را خارج کرده مگر این با استجاب عامی اینجا
نبوده باشد و نیز بنا بر حدیث صحیح مسلم که عمر اعتراف کرده بآنکه عباس و حضرت علی (علیه السلام)
او را کاذب و خائن و خاد و نیستند چنانچه قول ایشان حق نبوده **شَدَّ قَالَ النَّاصِبُ** و آنحضرت
گفته که مرد از بیت حجت النبوت و این بیت لغت شکی نیست که شامل ازواج بلکه خادمان و اماء
ازواج که سکنی بیت داشته باشند نیز هست اما معنی لغوی باین سعت باتفاق مراد نیست

پس مراد از این با خمس آل عبا باشد که حدیث کسبا تخصیص ایشان کرد و نه هر کلامی که از قبیل
سخنان گذشته است نه بر آنکه اگر معنی لغوی یا این وسعت مراد باشد محذور که لازمی است
همان عموم حکمت که نزد شیعه از این آیه ثابت می شود و چون این سنت را فهم حکمت از این آیه
باشیعه اتفاق ندارند و معتقد عصمت حق خمس آل عبا و ازواج شریفه آن نیستند پس
در نفی عموم چیر اتفاق خواهند کرد که رحمت الله تنگ نیست **اول مراد**
ملا عبد متظا استلال است باجماع مرکب با این عنوان که اهل سنت یا ازواج آنها از این آیه مراد
میگیرند یا باقر بن شعیب از این عبارت پس اگر معنی لغوی مراد گرفته شود خلاص جماعت است که خدا
پس از آن داخل می شود اگر از معنی لغوی مراد اند پس جوع بمعنی اهل بیت نبوی که اختصاص با بعضی
و ترک زلفی حضرت با عزت لازم دارد و نیز اگر هر معنی لغوی باطل شد تخصیص بعضی
بعضی استنا اولی است تخصیص حکم محض باطل خواهد بود و بخلاف تخصیص بر کسی ذکر کردیم مستند
الی النصوص بالخصوص پس بنا کلام بر آنچه ناصب فهمید نخواهد بود کیف اگر بنا بر کلام
بر آن می بود پس وجع از واج از مصداق آیه اول امر حاصل می شد بدون حاجت نفی تعمیم
و لکن سلمات پس هر گاه ما دلالت آیه بر عصمت ثابت کردیم سنیان اگر کو رانه شفیق اندازند
بماضی نمی خواهند و این جملات عجیب از ناصبی سر زده که مطلق عصمت را از خمس آل عبا
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در ایشان داخل است نفی نموده پس عصمت قبل النبوة
و بعد النبوة همه باطل گردید و پاره ناصبی پیشتر می گفت که اهل سنت انکار اطلاق
عصمت ندارند و ریشه این کار از تو آید و مران چنین کنند و تعجب است که رحمت الله وسیع است
پس چرا از خدمه آن با نفی میکنند این رحمت خاصه است که بهر کس نصیب نمی شود رحمت الله وسیع است
برای مؤمن کافر وسیع رحمت آخرت مختص با اهل ایمان پس رحمتی را وسیع خوانند که این رحمت

که برای خود هم از آن بهره قرار دهد لیکن چنانکه شیطان در روز قیامت وسعت رحمت الهی را
و گزند کاران مومنین را بخشد و سنگار یافته کردن خود را بامید برگ رحمت وسیع از خواب
لکن خلایق را که تبعاعه الخادجین صریح ایمان فی الاخرة همچنین با صبی که تابع ساوس
شیطان است اگر کردن خج و رابر امنی رک رحمت را از خواب کرد و غیر از حرمان بهره خواهد یافت
و نیز اگر رحمت الهی در اینجا وسیع باشد که هر کس شایسته باشد از آیه مدح محمد صلی الله
مستفاد خواهد شد پس اگر از واج بهم رسیده با چه ضرر خواهد رسید بگره استفاد
مدح ثنا ازین آیه نکرده اند که عصمت این بیت نبوة ثابت نخواهد شد مدح از واج و مطهر
گفتن آنرا باطل خواهد شد و بوجه آخری گوئیم قال اخي المعظم دام ظلّه قوله یراکم الخ
او حال خدمه و جوار می در آیه تطهیر خلاف اجماع است و محذور از وعصمت آنها فقط نیست
بلکه محذور دخول خدمه و جوار می را از باب جست بهر معنی که باشد و کاش معنی آیه بیان می
نماید مستفید می شدیم که بگدام معنی تطهیر خدمه متحقق است اگر اخراج آنها رحمت واسعه
تنگ کردن باشد پس بنا بر اخبار مذکوره که آنحضرت از واج را خصوصاً عالیشان خارج
رحمت الهی را تنگ کرده اند و لا یقول به مسلم پس معلوم شد که آنها قابل رحمت واسعه
بالحکله و امن رحمت الهی وسعت کیستی و آنکه در میان معنی توانا گنجید اما کسانی که گنجایش
در این داشتند پس رحمت الهی محروم اند محروم **قال الناصب** و نیز اراده معنی لغوی
باین وسعت اگر مراد نباشد از آن جهت نخواهد بود که قراین و آیات سابقه و لاحق
تعیین مراد می کنند و نیز عقل بهم تخصیص نماید این لفظ را در عرف یکسانی که در خانه
سکونت دارند بقصد انتقال و تحول و تبدل را آنها عاودگی جاری نباشد
از واج اولاد نه هست گاران کنیزگان و غلامان که عرضه تبدل و تحول از جهت تقاضا

و گزند کاران مومنین را بخشد و سنگار یافته کردن خود را بامید برگ رحمت وسیع از خواب

از ملک ملک و عتاق و ہبہ بیع و اجارہ تخصیص یکساں و تفریق است
 باین سبب چون میگردد که فائده دیگر در تخصیص ظاهر نمی شود در اینجا فائده شری
 منظمه نبودن این اشخاص از اہل بیت نظر باین کہ مخاطب واج اند فقط اقول انما
 واضح شد کہ آنچه را قرینہ پنداشته قرینہ واقعی نیست و تعیین آنچه تعیین آن
 خواستہ است از غلط فہمی اوست و محققین بر خلاف آن گفته اند و مخصوص مطلق است
 و قطع نظر از این ہم می گویند ہمین کہ ہر گاہ بر تقدیم قراین سابقہ لاحقہ تعیین می شود
 اقتراح صاحب لالت کند رحمت اسعہ چگونه مبدن تنگی رحمت نخواہد شد اگر میگویند
 کہ تنگی رحمت ہست پس کار ہر محض و بطلانش مثل آفتاب و شن خواہد بود علاوہ آنکہ
 ہر گاہ بر تقدیم تنگی رحمت نشود بر قول ما چہ مسلم خواہد بود و اگر بگویند کہ تنگی
 رحمت حسب ارادہ الہی است و ہمین جواب با از قول اولش خواہد بود قول او نیز
 عقل تخصیص نماید جوابش این است کہ با عقل سلیم تخصیص نماید بہما
 بہ النصوص لا بما اشکت بہ النفوس و المستند ما ذکرنا سابقا فی
 دفع الکلام و مترتبینہ ہذا قولہ خدمت گاران کنیزان غلامان کہ صحیحہ تبدیل
 اقول انما حاج ہم ازین قبیل اند فافحن فی معرض الطلاق کما فی مدیہ دید باین قم
 و ہر گاہ عرضہ طلاق با فراق باشد مثل خدمت گاران کنیزان خواہند بود و گاہ
 اینہا داخل اہل بیت نباشند انہا نیز ہمچنین باشد لقولنا لا لقولہ قال لانا
 و عجب آنست کہ باتفاق اہل اسلام چہ شیعہ و جہل سنت و تعظیم از واج نجف
 صلوات اللہ علیہ آلہ لفظ سطرات می بیند چنانچہ در کلام قاضی خیر اللہ شوستری
 و ملا عبد اللہ شہید و دیگر علما ایشان را جاریہ این لقب ہست کہ از آیہ طہیر خود

اعتناق
از اہل بیت

اقتراح
بما اشکت
بہ النفوس
و المستند
ما ذکرنا
سابقا فی

دفع الکلام

و لفظ ازواج مطهرات بیشک در بی غنیه بزبان صفا انشان جاری می شود و اگر کسی گوید
که آیه تطهیر شعریه تطهیر ازواج است گ کردن برداشته بحث و جدل می نماید عیاد
اول قال الخی المظلم ام ظلم اطلاق شیعیان بلفظ مطهر را بمنزل عایشه حقیصه
مگر بر سبیل تعویض و بر غیر آنها از ازواج ایل شمول آنهاد بر اینست چه طهارت
اعم است از عصمت و مراد از ازواج را به مزبور عصمت و در الاطلاق المزبور شمول
بکسب لفظ غیر مفید و این بان می ماند که کسی بگوید که مراد از این آیه ازواج منسوب
در پشت قال الله تعالی هم فی الزواج مطهرة پس این آیه ایل عصمت باشد و انضا
معازست باطلاق صوبین و آیه طهاره بر آل عبا که فرینه و اله بر اختصاص آن
بذریه طاهر است چنانچه در بعضی از اوقات چندین الفاظ بزبان سنیان نیز جاری شود
اول ثانیاً عجب است از ناصبه که صد هزار جا که در نصوص کلام مفسران اهل اسلام
چه شیعه چه سنی تصریح بر نزول آیه در شان آل عبا موجود با ائمه بیست و رتبه
موجود که بعضی نصوص مفسران را در نصیب عباد باطن بیت امجاد و آنرا ذکر نموده اند ناصبه
قدح را جماع مفسران بر نزول آیه در شان ایشان غایت عصمت و در اینجا دعوی
اتفاق اهل اسلام بر اطلاق مطهرات بر ازواج باوصف آنکه کلام کثرت را کثر جابا
حالی است از آنجمله ده دلیل بر نزول آیه در شان ازواج با تصریح کافه شیعیان بعد از آن
در شان ازواج میگردانند حال آنکه اگر استعمال بعضی در بعضی ناصبه سبیل ماشاء ثابت شود
بقریه تصریح مزبور محمول بر مجاز و توسع خواهد بود کاتفاقهم علی عدم عصمت و عدم
کو کثر موارد کایة التطهیر پس باین ریوس استعمال مجازی بلکه تعویضی صدق
قول اصولیین استعمال اعم من الحقیقه است گ کردن برداشته ما یفخرین شستن

و احتجاج بر نزول آیه در حق ازدواج نمودن همیشه بر پا خود دوست که خود حفظ آنرا بدار
 در سابق در شان ائمه عصوینست جمال نموده در اینجا سرکار نزول آیه در فتح کلام
 برده است و ادعیه است **قوله** این لقب ظاهر است که از آیه ما خود دوست **اول**
 ظاهر است که از آیه ما خود دوست الا اتفاق نمی گردند شیعیان عدم نزول آیه در حق
 ازدواج پس با وجود تصریح کافی عکس شیعه تهمت بستر قول بر نزول آیه در حق
 ازدواج از غایت احتجاج و از قبیل تاویل القول با لا یرضی قایل **قوله** اگر کسی
 که آیه تطهیر بر سر طاهره واجب است رگ گردن برداشته بحث جدال می یزد اقول
 شاعت این قول غریب منصف لبیب پوشیده نیست خود ظاهر است که این عبادت
 اهل سنت چیزی که نص آن مفسر بنصوص ائمه و جان اتفاق علیه الفرقان است
 و لالت بر آن کنند سننیا خود در کتب صحاح خود آنرا روایت می کنند بکار فواصلا
 از آن احتجاج می نمایند رگ گردن برداشته و خود در سوال از دل بر انداخته بحث جدال
 می یزد و شیعیان که از جهت تسکین بدار خود و عترت رسول خدا بنصوص متفق
 خود را می یزدند بمقادیر جاد هم بالتی می حسن قول خدا و رسول خدا حجت می یزد
 و سننیا بکار خود جدال با انکار فضایل منصوص می دارند **قال المناصب** هم آنکه
 و لا این آیه بر عصمت مبتنی بر چند بحث است یکی آنکه کلمه لنذع عنک الوجس در کتب
 نحوی چه محل از فعل اول به برستی بدست یا مفعول به دیگر آنکه معنی این بیت چه چیز
 و از رجس چه اراده نموده اند و برین سه مقام گفت گو بسیار است که در تفاسیر مطبوعه و بایده
 و بعد التی والتی اگر لید مفعول است و اهل بیت نیز مختص در همین چهار کس مراد
 از رجس مطلق گناه باز هم دلالت آیه بر عصمت مسلم نیست بلکه بر عدم عصمت دلالت دارد

احتجاج
 بر شیعه

۸۰

زیرا که چیزی که پاک باشد و رانی توان گفت که خجاستیم که پاک کنیم ضایع باقی الباقی محفوظ بود
 این اشخاص چند بعد از تعلق این اراده از حبس گناه ثابت می شود لکن اینهم بر اصول
 اهل سنت بر اصول شیعه زیرا که وقوع مراد الهی لازم اراده او نیست ایشان را چیز
 که حق تعالی اراده می فرماید شیطانی و بنی آدم واقع شدن و هندی چنانچه در الهیات است
 با تحمل اگر افاده معنی صحت منطوق میسر شود ان شاء الله تعالی از حبس اهل البیت که در
 و این بر خلاف است که خجاستیم این می فهمند چه جا از کلام **اقول** ناصب معاند و ربیان
 وجه استدلال که محققه کمال راه اجمال پیوه حواله برکت یکمزه و ما اول بعضی وجوه
 استدلال از کتب مذکور می سازیم و بعضی از مخالفین بعد از بسبب شکوک و اوهام
 بر وجهی مقبول طبع اولی الاصل شامی بر دایره **فاول** الذی المعظم و المحی المکرم
 در تحریر استدلال بر این فرموده اند که بنا بر وایا مستفیضه بلکه متواتره بالمعنی که
 در کتب یقین مذکور گردیده و مهم بنا بر اقوال جمیع مفسرین اهل سنت آیه مزبوره
 در شان جعفر تا میر جناب فاطمه و حسن حسین علیهم السلام نازل شده مراد از اراده
 ازاله رجس اراده است که علت تامة وقوع مراد باشد و عند جواز علت موجب
 وجود المعلول زیرا که مطلق اراده که مستتبع وقوع مراد نباشد در حق سبب کفایت
 معقول است پس اختصاص با اهل بیت و انحصار که مقتضا لفظ انما است بآن
 و نیز آیه در مدح اهل بیت وارد شده اتفاقا و اراده غیر مستتبع فعل مستلزم مدح
 کما لا یخف و نیز بنا بر بعضی اخبار نزول آیه بعد از عا پیغمبر خدا با و با حبس
 از اهل بیت نه اراده آن فقط پس لامحالی که تضرع حاجت دعا انجناب شریفین
 وقوع ازاله الرجس مراد از رجس نیست کما فسر به الرازی و غیره من علم

و غرض
 بر تائید
 و غرض
 سبب

ونيز اراده معنی دیگر از حبس صحیح نمی تواند شد که استطلاع علیه پس از بیست و دو
 و فضل باشد و غیر المعصوم و کذا المفضول که استحقاق الامامت فتعین آن کل امام
 معصوم که آن کل معصوم امام که آن الامو جبة الکلیة لا تنعکس کنفسیها ایضا
 حضرت امیر علیه السلام ادعا امامت بر آن می کرده چنانچه بتواتر منقول است از اخبار
 ستیفه و غیر آن از کتب سنیا و طایه بر می شود و باقی این بیت تصدیق آنجا که بتعین
 کونه امام که آن المعصومین میوتون عن الخطا قول مراد از علت تامه حقیقی آن نیست
 بلکه استتباع زیرا که اراده را علت تامه ازها که با علی الحقیقه نمی توان گفت چه
 این معنی بخیر و الجامی شود و الطاف ربانی که موجب عصمت آنهمه سبب الحاکم می تواند بود
 و از اینجا که محققین و یقین در حد لطف نشسته اند و که یبلغ حد الجاهل که عرف
 سابقا من کلام المحقق الطوسی و بعضی افاضل اهل البیت نقلا عن شیخ الماتری و یکتا
 عصمة الانبیاء پس مراد از علیت تامه استتباع و عدم انفکاک است تعبیرا عن اللزوم
 باسم الملزوم و مراد با لادها رب لطف فیصل عند ذهاب الوجوه النفس
 المقدسة لا طیار و هذا نظیر معنی الهدایة و الاضلال الذین یسبها الله
 و اضافها الى نفسه العلیا فی قوله یضل من یشاء و یتهد من یشاء مع قوله
 من یشاء فلیؤ من یشاء فلیکفر و از اینجا که مولانا الطبرسی رحمه الله جمیع البیاب بعدین
 حصر تفاد از کلام انما فرموده فاذا تقررت ذلک فلا یخلق الارادة فی الایة
 ان تكون الارادة المخصصة او الارادة التي تتبعها التظهير و اذها الرب
 و لا يجوز الوجه الاول لان الله تعالی قادر من کل مکلف هذه الارادة المطلقة
 فلا اختصاص لها باهل البیت و من سائر الخلق و لان هذا القول یقتضی الملحق

و این معنی بخیر و الجامی شود و الطاف ربانی که موجب عصمت آنهمه سبب الحاکم می تواند بود
 و از اینجا که محققین و یقین در حد لطف نشسته اند و که یبلغ حد الجاهل که عرف
 سابقا من کلام المحقق الطوسی و بعضی افاضل اهل البیت نقلا عن شیخ الماتری و یکتا
 عصمة الانبیاء پس مراد از علیت تامه استتباع و عدم انفکاک است تعبیرا عن اللزوم
 باسم الملزوم و مراد با لادها رب لطف فیصل عند ذهاب الوجوه النفس

والتعليق عليهم بنحو شك وشبهة ولا صلاح في الارادة المجردة فثبت الوجه الثاني
 في ثبوت ثبوت عصمة المعينين بالاية صريح جميع القبايل وقد علمنا ان
 من كوناه من اهل البيت خير مقطوع على عصمة فثبت ان الآية مختصة
 بغير بطلان تعلقي بغيرهم نيز مولانا اردبيلي را تمام تقرير و دفع هام و اقرير
 و غير و فرزه كه الف و لام و كذا حسن يا الف و لام جنس است يا تغريق و بهر تقدير
 افاده عصمت كند هرگاه حقيقت حسن يا هيت ان با تمام افراد ان در ياد هيت
 متفق باشد البته اين معني تكثر ثبوت عصمت خواهد بود زيرا كه معني عصمت بهمين
 كه هيچ فردى از افراد سمي چيست يعنى هر چه را در جوس بيند را ايشان صادق نباشد
 و مراد حق تعالى منحصرا بدفع باب جوس در اين است از بين چند كس مطلقا تا واد
 مد مراد واد واد باب جوس ديگر انبيا كمان عمر الوازى قال البيضاوى انما يريد الله
 ليذبح عنكم الرجس الذي اصابكم و هو تعجيل كراهى و تخمين
 على الاسيناف و لذلك عم الحكم اهل البيت نصب على النداء و المدح
 بطرح كرم المعاصى و تطهير استعاره الرجس للمعصية و الترشيع بالنظر للتفريق
 عنها و تخصيص الشيعة اهل البيت بفاطمة و علي و ابيهما رضى الله عنهم
 روى الله عليه السلام خرج ات غداة و عليه طمرى جل من شعرا سود
 فجلس فانت فاطمة فادخلها في ثوب جاء على فادخله في ثوب جاء الحسن
 فادخلها في ثوب قال انما يريد الله ليذبح عنكم الرجس اهل البيت الاحتج
 بذلك على عصمتهم كون اجماعهم حجة ضعيف لان تخصيصهم لا يناسب
 ما قبل الآية و ما بعدها **القول** مذكوره في التفسير مطابق لما ذكره الشيعة

من التبريد لا ثبات عصمتهم فإن اذهب الرجس ^{معنى الذنب} المدين في العصمة فقول
 الاحتجاج بذلك على عصمتهم ^{ضعيف} لا ينفسه فسر تفسيره ^{الضعف} لا ينفسه
 وإن أنكره باللسان كذا أنكاره لكون إجماعهم حجة لأن العصمة تقتضي حجته
 قول الواحد منهم بالانفراد فبالأول أن يكون إجماعهم حجة وكذا قوله ^{للمقصود} لا ينفسه
 بهو يناسب ما قبل الآية وما بعد ^{الضمير} لأن اجتماعه في مقابلة النص ^{الضمير} ولا يتذكر
 لا يناسب والآية الأولى لو مع غيره من الترتيب تيدب التلاوة وليس بحجة
 في خصوص المعاني وإنما هو بعد محض كصحة جوابه إنما المعتبر في فهم المعاني ^{الضمير} الترتيب
 في وقت واحد ^{الضمير} في سائر ما يبطل في هذا المفسر فهو آخر قال بعض الأفاضل
 في تفسيره بعد كونه شرطاً في النص الواردة في المقام لا يستلزم إرادة
 أذهاب الرجس المفسر عند الجبروت بالمعصية أصلاً أن تكون إرادة المحصنة
 التي يتبعها تحقق المراد ^{الضمير} لا سبيل إلى الأول ^{الضمير} لأنه تعالى إرادة ذلك الآية
 من كل مكلف فلا وجه اختصاصها بأهل البيت والاختصاص يقتضيه سوق الكلام
 والخطاب بأهل البيت فتعين الثاني ولا شك أن العصمة ليست إلا الطهارة عن جميع ^{الضمير} المعاصي
 والخطايا وقد ظهر ذلك مما قرأنا أن الآية تدل أيضاً على تخصيص أهل البيت ^{الضمير} بعلى
 وخطه وإبنه لأن أحداً من أئمة آل محمد ^{الضمير} عصمة غيرهم يؤيده حديث
 رواه مسلم في صحيحه أحمد بن حنبل في مسنده وأبو يعقوب في المشافعي
 في مناقبه عن زيد بن أرقم وأبي سعيد الخدري عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله
 أني تركت فيكم الثقلين ما أن تمسكوا بهما لن تضلوا بعد أحدهما الأكبر الآخر
 كتاب الله جبل محمد من السماء إلى الأرض عذرتي أهل بيتي الأئمة ^{الضمير} في

حتى يرد على الحوض نه فسر العترة بأهل البيت ودلالة الحديث على عصمتهم
 دلالة واضحة قلنا بيتنا ما في هذه تفسيد قوله ثلثا واعتصموا بحبل الله جميعا
 وقد ظهر بطلان قول من حكم بضعف تخصيص أهل البيت بمن خصصناه بهم و
 الاحتجاج بالآية على عصمتهم وكون إجماعهم حجة وليس ذلك الحكم الآمن قلنا
 تتبع الحديث وعدم التدبر في الآية والنصب والخروج إين كنه مولانا الطبرسي وغيره من هؤلاء
 كما يكره مقتضى مدح وعظيم سمت بلاربيب مرست وضح كنه از غايت ضوح أن علمای
 أهل سنت لهم مجال انكار أن نسبت واكابر ایشان بمبالغه تمام ابرام آن نموده اند قال ابن
 في صواعق المحرقة هذه الآية منبع فضائل أهل البيت النبوي كاشتها لها
 على غير من مآثرهم والاعتناء بشانهم حيث ابتدئت بانما المفيدة كحصرته في امرهم
 على ان اغراب الرجل الذي هو الاثر والشك فيما يجب الايمان به عنهم تطهيرهم
 من مساوئ الاخلاق والاحوال المذمومة وسيا في بعض الطرق تحريمهم على النار
 وهو فائدة ذلك التطهير وغايتة منتهى الهام الاشارة الى الله وادامة اعمال
 الصالحة ومن ثم ما ذهب عنهم الخلافة الظاهرة لكونها صارت ملكا ولذا
 لم تنتم للحسن والرضا وبالكخلافة الباطنة حتى ذهب قوم الى ان قطب الدنيا في كل
 لا يكون الا مني ثم من تطهيرهم ثم يبر صفة الفرص بان الفضل على قول لما لا يحسن
 لانها اوساخ الناس الى ان قال من ثم كان المعتمد حول أهل البيت النسب في الآية
 ثم اطال الكلام في تحقيق المحرم من اصناف الصلوة ثم قال وقيل وانما وجه ضعف
 ثم قال بعد كلام ختم الآية بالتطهير للبالة في وصولها لعلامة في رفع النجاسة
 ثم يونه بتدوين التعظيم والتكريم ثم اكد صلى الله عليه وآله كل تكرير ما في الآية

بقوله اللهم هؤلاء اهل بيتي الى اخر ما روي بآداب خال نفوسهم في العدا ليعود
عليهم بركة انذارهم في سلكهم بل في رواية الله ادراج معهم جبريل وميكائيل
اشارة الى على قد هم اكد ايضا بطلب الصلوات عليهم بقوله فاجعل صلواتك
الى اخر ما روي اكد ايضا بقوله انا حارب لمن جار بكم الى اخر ما روي ايضا وفي رواية
قال بعد ذلك الامير قتيبة بنى فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وفي اخرى
والذي نفسي بيده لا يؤمن عبدك حتى يحبني ولا يحبني حتى يحب ذوقى بيتي
فاقامهم مقام نفسه ثم صرح انه صلعم قال اني تارك فيكم ما انتم مكتوبه
ان تضلوا كتاب الله وعترتي والحقوا به ايضا في قصته المباحلة في قوله تعالى
ندع ابنائنا وابنائكم الاية وهوؤلاء اصحاب الكساء فهم المراد في آية المباحلة
كما انهم من جملة المراد بآية انما يريد الله لينزع عنكم الرجس فالمراد باهل البيت
فيها وفي كل ما جله في فضلهم وفضل الال وفضل ذوى القربى جميعا لهم ومنوا
بنى هاشم والمطلب خبر الى كل مؤمن تبقى ضعيف بالمرة انتم كلامه مختصرا
وفي ما ذكره في الآية على التخصيص من التعريف ليس كل واحد من عشيرته بنى هاشم
وبنى المطلب كما من الاذواج يصلح ان يتسك به قد كان بنفسه احاديث الحديث
على التمسك باهل البيت اشارة الى عدم انقطاع مناهل ضيقهم للتسك به يوم القيمة
كان الكتاب العزيز كذلك وكيف تكون الاذواج كذلك مع ان من جازيت
ومحاربة محارب النبي كما واه بنفسه ليس فيهم من يدوم بقائها وهو يتواضعت
على المراد غيرهن كما يخفى على من تتبع الاحاديث ان استعمال اهل البيت فيها في
اهل بيت النبوة دون الاذواج بل في كلام فضلاء العامة ايضا حيث يذكرهم

فصايل الاذواج على افرادها وفضايل اهل البيت على افرادها فتدبر في هذه
 اين في نسيان انك يا صاحب صوت درين مقام در كلام بر وجه لالت ايه بجايته جمال ايكار و
 كشيها تشو و نظر عوام و نوق پذيرد لكن بناظر كلام حكما فريدين جوده لالت تحكم و
 و شستها اواز بيت عنكيت او بيت و عنقریب حكما تشستها و در انحصار دفع نسيان
فاول اما قوله لالت اين ايه عصمت معنی بر چنه حكمت بكي انك ليدن عنكيت
 در تركيب نحوي چه محل دار و مفعول له بر ايجي است يا مفعول به من بعد شماري و تنزل
 بعد ميم احتمال ثاني نموده پس مخدوش است باین كه تركيب محي بر ميقا معجاي تشكيك
 و بهر احتمال صحيح و بچيك ازان در افاده مرام محي نسبت اگر چه صواب و تا بهل مريم
 شك انداخته امور جوع به تفاسير بطور ساخته حال آنكه بزرگ ترين تفاسير سيرة
 امام المشككين از تحقيق اين مباحث حكما و تفاسير يگر مفسران اهل سنت و هم ذيل
 اين آيه از تحقيق اين مباحث رايست و كار با جماع ايهال بر پداخته اند و تحقيق حال
 و تفصيل اين احوال بر اين حال است كه اولاشق ثاني را اختيار مي كنيم و مي گوييم
 كه لا مرم مثال اين مقام تصحيح ضنا و يد حكما اود ب عربيه جائز است كه بنا بر مزيتا كيد و
 اهتمام يار باشد پس اين ذهب بلا تكلف بتقدير آن بتاويل مصد با و مفعول محي اوقع
 قال الفيروز آبادي القاموس حاصله ان اللام الجارة تزد الاثنى عشر
 معنى للاستحقاق نحو الحمد لله الى ان قال والتوكيد هي اللام الزائدة كما في قوله تعالى
 نزاحة للشوى قوله تعالى يري الله ان يبين لكم وقال الطيغ
 طاب ثراه في مجمع البحرين وجوه اللام الجارة و اختلف في قوله تعالى يبين لكم
 فقيل انما زائدة وقيل انها للتعليل و في تقدير احتمال الزيادة اشعار

برجائه والتمسها مع ان اشعر كلامه في ذيل هذا الآية بالتعليل لكن صرح
 في تفسير قوله تعالى يريدون ليطفوا انورا لله بما يريدون في قوله
 حيث قال صلوا يريدون ان يطفوا كما جاء في سورة براءة وكان هذا اللام
 زائدا مع فعل الارادة تأكيد لما فيها من معنى الارادة كما في قوله جئتكم
 لا كما صدق كما زيد اللام في ابالا تأكيد معنى الاضافة في اياك وثانيا تقدير
 تنزل في قوله يريدون ليطفوا انورا لله بما يريدون انما يريد الله ليدفع
 عنكم الرجس هو تعليل الارادة ويختم على الاستيناف لئلا يقع الحكم
 اهل البيت اهل بيت الله عز وجل من جهة مرجع استخفافا من تفسير آية يريدون ليطفوا
 كقوله اي يريدون ان يطفوا واللام زائدة لما فيها من معنى الارادة تأكيد كما زيد
 لما فيها من معنى الاضافة تأكيد لها في ابالا او يريدون ان ليطفوا
 وبما انكم من اولاد الله منسلك اندوكم وروايتهم وروايتهم في احتمال الثاني
 متعين ساخنة وجزاير من حيث ان غرضه من تعيين تعليل دريغ تحصيل كذا بالآية
 تابا من سبيل اهل البيت من شأنه ان لا يوجع غير من اهل سائر وجه تقدير كلامه بنا
 تقديره او چنین خواهد بود انما يريد الله اسره من كبحه لين حب عنكم الرجس
 لكن احتمال تعليل به من اني مطلب ثبت لان باب التقدير واسع لا اختصاص له
 بما زعم قلنا ان تقول ان التقدير هكذا انما يريد الله ما يريد من ليطفوا
 لين حب عنكم الرجس المعاصي بطر كمر تطهيرا بل هذا هو الظاهر سيما
 بقرينة نصوص شأن النزول فالكلام استيناف البيان عصمة اهل النبوة
 خاصة لا اهل بيت سكناه من الانوار واجل الخدم ممن يستأهل المعصية

بعمدة وازايحي است که بعضی سرین یا نیز احتمال تعلیل را روا داشته اند قال مولانا الطبري
قول لم يذبح للام يتعاقب محذوف وتقديره واداته لينذبح ويحذون يتعلق
بمريد قد نقل عن مولانا الكاظمي في قوله ما يريد ليحعل عليكم ولكن
ليطهركم واللام للعلامة مفعول يريد محذوف وهو الامر في الموضوعين قبل
زائده وليجعل ويطهركم مفعولان التقدير ان يجعل وان يطهركم وليس
فصو وضعف لان لا تقد بعد اللام المزيد كما قال البيضاوي لان الشيم
المحقق الرضوي قد ساءه قال في شرح الكافية وكذا اللام زائدة في كابلانك
عند سيدي كذا اللام المقدمة بعد هان بعد فعل الامر واداته كقولنا
وما امر الا ليعبد الله مخلصين الدين على الله قال البيضاوي ايضا
في تفسير قوله تعا يريد الله ليبين لهم ان مفعول يريد اللام مزيد
التاكيد معنى الاستقبال للاشارة الى هذا الاستقراض لا غير ذلك
ان بيت چه چیز باشد قول معنی این بیت این بیت است این بیت است
یا تفضل پس واج از غضا این آیه بهر و نباشد قوله از جبر صیغه امر واداته
درین هر سه مقام گفتگوی بسیار است که در تفاسیر مذکور باید دید اقول در تفاسیر
مبسوط دیده شد چیزی که لابق اعتنا باشد درین مباحث بخیر میاید است بقره
و از آنچه پیش ازین نقل کردیم قصد یق این معنی بوضوح انجام میاید تفاسیر یقین
واضح است که مراد از رجس گناه است قال البيضاوي الرجس الذنب المدنس قال
الزمخشري في الكشاف واستعار للذنوب الرجس والتقوى الطهر لان من طهر
للتقوات يتلوث ويتدنس كما يتلوث بدن بالانجاس و تفسير کبر و تسمی

تفسیر و در حین قال لیدن هب عنکم الرجس لعلکم
 خلص الکرامة و قال نیشاپورک فی تفسیره استعار للذنوب الرجس و التقوی
 التطهیر و صاحب محل اللغة گفته التطهیر هو التنزیه عن کل اثر و قبیح و رغب
 اصغرهم می گوید التطهیر یقال فی الاجسام و الاخلاق و الافعال جمیعاً
 قال تعالی و ثیابک فطهرها ای نزل عنی الاوساخ و قال انما یرید الله و معلوم
 انه لم یرد التطهیر عن النجاسة فی الثوب و البدن و انما اراد تطهیر النفس
 به المدح کما نقله اخو المعظم دام ظلّه قال و حتمال تخصیص جنس شکر و کبار
 فواحش چنانچه روز بهان برین مقام پیدا آورده یا تخصیص آن ببعض کبار
 مثل نه غایت حکم و بحیاتی است چه رجس عام است لورود الایة و در المدح
 و لا مدح فی اذ هاب الشریک و بعض الکبائر مع هذا که ام کبیره
 زائد از محاربه نفس رسول می تواند بود و منفرد محل بلایم اگر چه فیه استغراق فی نفسیه
 لکن هرگاه قرینه حمیت نباشد افاده عموم می نماید لثلاثاً یسقط الکلام عن الافاد
 کافی اجل الله البیع و حرّم الربوا پس الباب مجهول بر عموم یا انتهی کلامه
 قوله و بعد للقیام التي اگر لینه هب مفعول بیت و اهل بیت نیز مخصوص برین چهار
 و مراد از رجس مطلق گناه باز هم دلالت آیه عصمت بر نیست اقول واقع شدن
 لیدن هب مفعول به واضح است کما اوضحناه و مفعول به بودن هم با ضرری ندارد
 کما او مانا الیه و اهل بیت نبوة مخصوص به پنج تن نه چهار تن و مراد از رجس مطلق گناه
 هر عدم تسلیم یا ثبت بالبدل لائل به و قبیح در مقدّمات نخواهد بود مگر آنکه مکاره
 و محمد حق قول بلکه بر عدم عصمت دلالت دارد زیرا که چیزی که پاک باشد با او نمی آید

که می خواهم پاک کنم غایه ما فی الباب محفوظ بودن این اشخاص چند بعد از تعلیق
 این بر او از رجس و گناه ثابت می شود لکن آنهم بنا بر اصول این سنت **اول** معنی
 محفوظ بودن بحسب اصول این سنت قریب است از معنی عدالت و از اینجا که خبر از
 گفته است که یا ب جنس عدالت بهتم صورت و عصمت لازم ندارد و درستی که
 الف و لام بر جنس یا برای جنس است یا برای استغراق و بر هر تقدیر نفی جمیع اصناف
 رجس لازم می آید و هو معنی العصمة پس اگر گفته شود که بر تقدیر لام جنس نفی یا هیئت البتة
 لازم می آید در صورت آنکه لام استغراق با سلبت سور موجب کلیه دارد خواهد بود و آن
 مفید معنی سلب ایجاب کلی که مسادق سلب علی است خواهد شد نه سلب سلب کلی
 خواهیم گفت **اولا** لا هم حقیقت در لام جنس فلا یصار الی غیره الا لضرورة وثانیا
 این تفرقه بنا بر قوانین منطق است و الا در عرف این فرقی نیست وجه آخر **قال** **فان** العلم
 فی عماد الاسلام فان قيل الوجس لفظ مفرد معرفت باللام قد تقر فی مو
 ان المفرد المحل باللام لا یفید الاستغراق فلم یجوز ان یکون معنی هذه الآية
 هو اذهاب بعض الذنوب عنهم فلا یتثبت بتلك الآية عصمتهم قلنا قد علمت
 ان الآية وردت مورد تعظیم اهل البيت و تعظیم شایسته که تعظیم عدالتگاه
 ذنب واحد مع جواز صدور سائر الذنوب ما عدا هذه عصمتهم ایضا ان الاثر انما
 للعهد لا بد ان یفید العموم لئلا یسقط الکلام عن قاعدة هذا كما قالوا فی
 قوله **تعالى** **احل الله البيع** حرم الربوا و فیما نحن فی کذا فی محل علی العموم
قوله بر اصول شیعه زیرا که وقوع مراد الی لازم بر او نیست و ایشان می چنانکه حق
 اراده می فرماید شیطان و بنی آدم مانع شدن نمیدهند چنانچه در البیات مذکور

باجملة اگر اراده عصمت منظور بودی فرموده ان الله اذهب عنكم الرجس اهل البيت
 و طهرکم تطهیرا و این نیز ظاهر است غلبه بر این می فهمند چه جا از کیا انتهى **اول**
 اول آن جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم در مصداق این آیه تنصیف صلی
 داخل بود پس این طبعی یا صبی جوع با حضرت نیز می کنند ظاهر اختصاص چهار تن
 از برائی خزان از همین امر نموده لکن هرگاه ایراد مشترک باشد یعنی سیکار خواهد بود
 پس هم باطل این ناصبی پیغمبر را که بهترین پیغمبر است باید که از رجس محفوظ باشد
 پس محافاة قول ناصب اگر منافق گوید که این آیه لالت بعد عصمت آن جناب دارد
 زیرا که چیزی پاک باشد او را نمی توان گفت که می خواهد که پاک کند پس هیچ شریع خواهد
 پناه بخدا از این مقولات فاسده حجت که انجام کار را نمی بیند پیروی بزرگ بالش می
 می گوید و هر چند از این امر که اهل سنت پیغمبر را قبل بعثت از گناهان کبیره هم محفوظ
 نمی دانند عجیب نیست که این امر شنیع را التزام نماید که بنا بر اصول اهل سنت از این معنی
 باکی نیست لکن مشکل اینست که نزول آیه کریمه بعثت بچندین سال پس می باید
 که تا آن حال رجس کنایه عیاذ بالله در آن حضرت موجود باشد فان مورد النظم
 و الاثبات واحد محال فاهو جوابه فاهو جوابا و ثانیا آنچه ناصب اراده را
 در اینجا در خلل داده تفصیل آن را حواله مبحث اکیسات نموده پس بحد آن جناب
 قوه المتکلمین و اسوة المجتهدین و عمدة المحققین العظام المذی العلام حاکم الله و اکریم ابواب شانه
 ان شهاب در صواب مالا لیسافاده فرموده حاجت بعهده نیست لکن در اینجا
 بخواهد ان گیر سازد و رفع آنچه درین مقام مذکور ساخته می گوئیم که ناصبی آنچه از راه رسمی
 و عبادت گفته که اگر عصمت منظور می و می فرمود ان الله اذهب عنکم الرجس اهل البيت

واضح است چه ضرورت که از هب اند گوید اراده الهی بنا بر اصول شیعه را فایده
 کافی و شافی است چه تحقیق مقام نیست که اراده خداوند عالم که تعلق بافعال و شرف
 و تکلیف با مبدء عبارت از نفس عالم بصلحت و به المعبر عنه بالداعی پس گاه اراده
 با ذات جس که فعل است بنا بر آنکه لیزبب مفعول است با کما هو الظاهر بانظار
 چنانکه تقدیر واضح است بر تفسیر لام بنا بر تعلیل مطابق نصوص بنی خلیل که آنهم
 فعل او تعلق است و از ادب اب هم گویند همین صراحت است متعلق گشت لام حال تحقق است
 در آن ثابت و احکیم لایحل المصلحة پس ضرورت شد که از باب جس بعمل آمده باشد
 پس مراد الهی بنا بر آنچه تمهید یافت از اراده او تعلق متخلف نمی تواند شد از راه غیر
 واضطرار بلکه از راه مراعاة حکمت و صحت قل فعل الحکیم لا یخلو عن حکمة ولا یتفق
 منه افعال المصلحة و نزد محدثین شیعیان عبارت از نفس فعل و ایجاد
 و برین تقدیر هم بنا بر اصول حدیث شیعه تخلف مراد از اراده نمی تواند شد
 چه برین تقدیر معنی برید یو جدا خواهد بود و از ایجاد وجود یک طایفه است
 متخلف نخواهد شد و لایصح ذلك منه بالنسبة الى افعال العباد الا
 في المشیة الکجائیة هو متقیة ههنا بکله اراده بمعاد یکدر چنین افعاله
 که نسبت بافعال عباد صورت تحقق می پذیرد معنی ایجاد و در اینجا صورت نمی نشد
 لا انفاراج و از جمله آن معانی دیگر بحث محبوبیت طلب مطلوبیت از رضا
 و علم و مبالست و لطف و مانند آن و جمله از آن در بعض احادیث ماثور است
 عن یزید بن عمر عن الرضا هل لله في ذلك مشیة و ارادة فقال اما
 الطامع فادارة الله و مشیة فیها الامرها و الرضا لها و المعاقبة

عليها واما ارادته و مشيئته في المعاصي فاللهي عنها والشيء لها والخذلان عليها
و ظاهر است که این معانی مستلزم حصول مراد است و الا بطلان اخبار و الامتنان
و لا بتدرج و التكليف و لزوم التكليف بما لا يطاق قال فولا نا لطبرسي
جمع البيان في ذيل قوله تعالى يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر فيه دلالة
على بطلان قول الجبرة لانه بين ان في فعال المكلفين ما يريد سبحانه
وهو اليسر ملا يريده وهو العسر لانه اذا كان لا يريد بكم العسر فلعل
لا يريد بكم التكليف بما لا يطاق و اولي و از آنچه گفته ام واضح شده است که آنچه علماء و مفسرين
اراده افاده نموده اند بر سبيل تنزيه محاشاة است و الا در مقام جت بذكر تخصيص
عام نسبت چه مفعول به که در متن کلام موجود است دليل است بر اراده اراده بمعنى عام
يا معنى الجاد و مراد الاست و در میان ابواب الطاف و كلاهما مستلزمان
للفعل فلا عموم ولا اشتراك الا باللفظ و متنبه شده است بر آنچه گفته ام و انما جاد و سبيل
در صديقه الشيعه در جواب فخر الدين رازي حيث قال انچه فخر رازي گفته است که لا يست
که چون اراده الهی تعلق بخيزی گیر و البته انچه بفعل آید بنا برین شایسته چون تعلق
انما يريد الله اراده ذات جبر نموده باشد اما بفعل نیاید و با جوابش آنکه فرق
میان آنکه اراده الهی تعلق بفعل دیگری یا بفعل خود در صورت اول ممکن است
که بفعل نیاید چرا که در اینجا اراده بنده هم داخل در آنکه آن فعل بهر اما در صورت
دوم ممکن نیست چون اراده الهی حاصل شدن فعل خيزی تعلق گیر البته ان امری
که بفعل آید زیرا که محض اراده حق تعالی در بر صورت علت تا مره جو یافتن فعل است
و تخلف معلول از علت تا آنکه محال است پس چون عصمت فعل است که الله تعالى

در شخصی بآیه خود وجود دهد بنده و اراده اش را در وجودی عدمی نیست باید
 که بی تاخیر و تا مل متحقق گردد دیگر آنکه چون اراده زیاتر از حق واقع شده بآیه البته
 بفعل آمده باشد و الا عجز لازم آید تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و این محبت
 از آنچه شرح دادیم و از اینجا واضح شد که اراده اراده محضه درین آیه هرگز موت نمی یابد
 پس کلام نواصب بقتنی بر غلط بحث غلط فهمی است یا تعلیل عوام و الامر واضح
 عند اولی الامر پس ال بعد لزوم وقوع مراد خارج از سداد باشد و از اینجا
 که جناب خودی ام مطلقه در جواب ناصب فرموده قوله و م آنکه این تطویل بلاطال
 که برای اظهار تفسیرانی نزد مریدان با صفا می فریاد فائده بحال خسرت بالایشان
 عاید نمی گرداند چه اخبار سابقه در اقوال اکثر مفسرین بسنیان و کما پیغمبر خدا باذیاب
 و حسن واضح می شود که اراده از بابی است که معنی ذیبت علی تفسیر الرزنی غیر مراد است
 مفعول یا بهر چه باشد و نیز مستفاد گردید که در شان آل عبا نازل شده انتهم ما اردنا
 و علی تقدیر التنزل تقریری که در کلام اعلام در مفتح کلام مذکور شده افی و کما فی
 چه بر تقییر تسلیم آید از اراده اراده مطلقه مراد باشد و در اینجا بقدره مقام مخصوص آید و
 بما هو علة تامّة بالنظر الی الحکمة للاذی هاب مستتبعه للذی هاب و الا جابح نباشد
 با آنکه باتفاق اهل سنت این آیه از اعظم مباحث اهل بیت علیهم السلام است کما فی کلام
 ابن حجران هذه الآية منبغ فضائل اهل البيت النبوی چون کلامش ظاهر شود
 حاجت با عادی نیست و اما قوال ناصبی که نزد شیعیان بسناخیر با که حق تعالی اراده می فرماید
 و شیعیان و بنی آدم این واقع شدن بنید بهر پس هم آن است که نزد شیعیان
 بندگان معارض اراده حتمی مضاد فعل و می توانند شد حال آنکه اگر اراده الهی

متحقق شود کیست که نزد احدی معارضه ادا شود تا تو نیست قال الله عز وجل
 ولو شاء ربنا لأمنا من في الارض كلهم جميعا پس اگر مراد ناصبی است که کلام
 ضعیفان در چنین ابراهیم است پس وقوع بیفروغ است و اگر مراد نیست که ابراهیم بطلب
 از مطلوب منفک میدانند پس صدق این کلام ظاهر است مخالفت با لسان و عصاة
 از او امر آتی بر همکنان واضح مقام مجرد و انکار اهل سنت است کار شیاطین
 و اتباع شیاطین تا بگوید است بر همین آئین بوده که مخالفت او امر و نه او الهی می
 و مساوی و شبهات را مثل ناصبی می سازند و برخلاف مراد و مرضی خدا فیما بین
 و مرادات الهی اعنی طاعت را مخالفت حکم و واقع نمی کنند این که معنی ایقاع می شوند
 پس این کلام را که برای او ما شرح گشته انما هو کسر اب بقیعة بحسب الظاهر مائة
 حتم اذا جاء لقرحة شيئا فصار ما لفقها الناصب هباء منبثا
 اما این که گفته است که پاک شدن بعد ادا و قطعه سیرت نه قبل آن بلکه بعد از سیرت قبل
 از این آیه ثابت می شود پس جواب آن معارضه گذشته است و حق نیست بر تنقیح محاوره
 که قرآن بلسان شان نازل شده واضح است که چنین عبارت در مقام عدم جو
 رجس بنا بر دلالت بر جنون آئینده عمل می شود بنا بر آن بر تحیل و نهی است
 قال والذى العلامة في عماد الاسلام فان قيل ذهاب الرجس لا يستحسن
 الا بعد جود الرجس فعند الآية قد دل على وقوع الذنب عنهم فعند لنا
 لا حكم قلنا هذا صدق بان مبنى هذا القول على التخیل الذهنى فلا يكون
 ثابتا الا توى انك تقول للمخاطبة هب الله عنك كل مرض وان كان ذلك
 غير حاصل فاما هذه الآية على ذلك المعنى لان اذهاب الذنب لا

صد عن شخص لا صفة له بحسب الحقيقة كما لا يخفى وايضا لا شك في ان مقتضى الآية
هو عصمة اهل البيت بعد نزول الآية ومن قال بالعصمة هم بعد نزولها
لا بد ان يقول بالعصمة هم قبل نزول الآية ايضا والا لزم القول الثالث
و جناب اخوي ام ظله در جواب ناصب مؤه پس بنا بر قول ناصب علوم می شود
که از و اج اولانا پاک بودند علی رغمه پس مقتضاى احتجاب و اتم بودن رافع حشمتها
مرفوع نخواهد شد و نیز هرگاه شرک زنا و غیر آن بنا بر قول ابن و زبیهان غیر
مراد از رجس باشد و آیه در حق از و اج نازل گشته پس نزد سنیان تا وقت نزول آن
العیاذ بالله از و اج پیغمبر مشرک کافر و ملوث با و ناس فواحش بود و با این کار از و اج
و مراد آن چنین کنند این سخن قول با تحقیق لعن شیعیان بگویند نجاست تحویل
و بنی بر استعمال از باب کافی است شایع محاورات است يقال اذهب الله
عنك المرض اگر چه مخاطب بالفعل مریض بوده باشد و از اینجا عربیت انی علیکم ایضا
باید فهمید ایضا در آن وقت جناب حسین صغیر السن بودند و داخل در مصداق آیه
بالاتفاق پس از باب رجس ایشان چه معنی دارد و فاما جواب بکه فوجونا اقول
اگر بگویند که بنا بر تعلیق خواهیم گفت که بلا شک رایه کریم حضرت سید الانام
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام داخل بودند بر می از رجس قاعده صحاح عرب
که شرف را بر خیر شرف تعلیق میدهند پس هرگاه رجس ایشان نازل و انبوه
این عبارت که مثبت رجس هم ناصب درین موقع با استعمال نمی آید بلکه می
الوجه بعد عنکوه این که بنا بر تعلیق رجس را که در خیر شرف با تعلیق غیر از رجس
اثبات فرمایند و لا ان العبادة عنة عن هذا كما لا يخفى في كلام المصنف

بأنك گاه هست که تغلیب بنا بر کثرت واقع می شود و اکثره مضافی جانب البراءة
 فتأمل قال الناصب ونیز اگر این کلمه مفید خصمت شد با بیستی که همه صحابه مخصوص
 حاضر این جنگ بر قاطبه معصوم می شدند زیرا که حق تعالی در حق ایشان مؤول و تعا
 و لکن بیدار بچهره کرم و لیتیم نعمته علیکم لعلمکم تشکرون قوله تعا و یدذهب
 عنکم رجس الشیطان فلما هست که تمام نعمت در حق صحابه عنایت زائد شد
 بسبب این و لفظ و اول واقع شد خصمت زیرا که تمام نعمت بدون حفظ از معاصی
 و از شر شیطان متصور نیست و تخصیصی که در لفظ تطهیر از باطن جنس حق احتمال
 را در می یابد و اینها بسیار منشور گشت قال اخي المعظم دام ظلّه و نیز اگر این کلمه
 ما شاء الله محجب بفساد است که نمونه خلیفه ثانی در تفسیر وافی است هر جا که لفظ تطهیر
 مشتقات آن را می بیند همین تطهیر معنای طهارت عنده را مراد می گیرد و رجوع بتفاسیر خود نمی کند
 زیرا که قوله تعا و لکن یرید لیطهرکم را مراد از آن تطهیر بمعنی تنظیف است یا تطهیر
 عن الذنوب التي یکفرها الوضوء نه طهارت عن الذنوب مطلقاً چه آید و ربنا
 طهارت ما یرید ترا بیه واقع است فالعجب کل العجب که خود قضیحت دیگر آنرا بصبحت
 ما را بملاحظه سیاق آیه تطهیر می فرماید و خود چشم پوشی از آن می نماید با کمال قاضی
 بیضاوی در تفسیر لیطهرکم می گوید لیتظفکم اولی طهرکم عن الذنوب فان الوضوء
 یکفر الذنوب اولی طهرکم بالتراب اذا عودکم التطهیر بالماء پس طهارت بمعنی
 هرگز مراد نیست و آنرا که وضوء غسل نماید معصوم یا و هو منفی اجاها و در تفسیر لیتیم
 نعمته علیکم می یدلیم بر شرعیته ما هو مطهره لا بدانکم و مکفرة الذنوب
 نعمته علیکم فی الدین اولیتیم رخصه انعام علیکم بغرائمه پس قیاس

بما نحن فيه که از آنکه ماهیة رجس در آن واقع است با تاکیدات بسیار با چنین آیه
 که مراد از آن طهارت بدنیه است کم از قیاس البیضیه است و اما قوله تعا وید
 عنکم جز الشیطان فقال البیضاوی یعنی الجنابة کانتها من حیلة الوضوء
 و تخویفه یا هم من العطش **اقول** و نقل بعض الافاضل من المعاصرين
 عن شرح القسطلانی للصیح البخاری أنه قال فی شرح قوله تعا وید
 علیکم من السماء ماء لیطرکم به کفر به گفته من الحدث و الجنابة و هو طهارة
 الظاهر قال الخ دام ظله پس تفسیر این پیر تا بالغ را باید دید که هنوز در رجس
 یعنی جنابت و رجس که فو تب است فرق نکرده و اعتلام از قسم گناه نیست
قوله و ظاہر است که اتمام نعمت در حق صحابه نعمت زاید شد بسبب آن
 دو لفظ اول واقع شد بر عصمت زیرا که اتمام نعمت بدون حفظ از رجسی
 و از شر شیطان تصور نیست **اقول** این اتمام نعمت بنحو خاص که ما صرح
 البیضاوی بکماله بالاتفاق مفید عصمت نیست و اکمال بن و اتمام نعمت بر
 کمال روزی متحقق شد که معصداق الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
 و آن روز ولایت جناب امیر مومنان و ظهور و صداقت پیشوای متقیان بود
 که کمال بن و تمام نعمت نجات از هلاکت و فوز بجنات بان برای ممکنان
 من تشریف بشرف الایمان کما سلف حاصل گردید و آنهم برای همه بود
 عصمت نیست الا لمن عصمه الله چه اتمام دین تکمیل اصول عقاید بن
 و تعیین شرایع شرع متین از طرف حضرت رب العالمین امتا بالحق
 بوقوع آمده لیحیی من حی عن بدنة و یهلك من هلك عن بدنة

وهو لا يستلزم ظمنا اثر تمام النعمة بالاضافة الى كل حدیث تمام نعمت بر
 اتمام حجت لیس الا اما قول او اتمام نعمت بدون حفظ از معصی و اثر شر شیطان نیست
 فلیس بشی اگر این اتمام نعمت شرعیت استلزم عصمت می بود و همه مردم را محاله
 تابع شرع می شدند و از لیس فلیس این وجوب و مشایهت است که هر ان که از احکام شرع
 مستثنای می نمایند و اراده تطویر شرع احکام استلزم طاعت نیست زیرا که مراد از
 اتمام نعمت با تمام حجت تعرض طاعت است و از باب جز شیطان چنین بیان
 تمکین گمراه است باظهار شرایع ادیان از سلوک بمسالک آن و نیز بخلاف ما نحن فیہ
 کما لا یجفی علی النبی قد فصلناه آنفا پس اگر بگویند که چرا جائز نباشد در حق
 نیز مراد از از او باب جس مثل این باشد با خواهم گفت حاشا که چنین باشد زیرا که
 در چنین آیات از او باب بدح خالی است نه بدح مخلوق الا من اتبع الیه سیلا و در حق
 او بابی که مراد است مثل بدح شخص مخصوص است باتفاق فریقین قال ابن حجر
 هذه الاية منبع فضائل اهل البيت وقد ذكره وقد نقل بعض الفضل
 من تلامذة والده العلامة رحمهما الله مثله عن نور الدين السهمي
 حيث قال و بعد ذکر احوال بیت مذکور و ذکر اختلاف مفسرین در تفسیر آیه تطهیر ترجیح
 مذرب خود که مذہب این بابی است گفته که شروع نکردم من قسم ثانی این کتاب که فضائل
 این بیت نبوی است مگر بجهت آنکه من تا بل کردم درین آیه و در آنچه وارد شده است
 از اخبار متقدمه در شان ول آن و در آنچه کرده است آن پیغمبر بعد نزول آن و ظاهر
 بر من این بدستی که این آیه منبع فضائل این بیت نبوی است زیرا که مشتمل است بر
 عظیمه که ندیده ام کسی که تعرض بآن کرده باشد اول اعتناء باری تعالی شانه بحال

ایشان است و اشارت نمون بلندی قدر ایشان بر آنکه نازل کرده است این را در حق ایشان
دوم صدر گردانیدن حق تعالی این آیه را بکلمه آنجا که زادات حضرت برای فایده این که
اراده او تعالی شأنه مقصودست بر این معنی که آن منبع خیرست و تجا و بکسو غیر نمی تواند
سوم تا کنیدن حق تعالی برای تطهیر ایشان با آوردن مصد تا که نیستند شوق که این تطهیر
در اعلی مراتب انواع تطهیرست چهارم نکره آوردن این مصد ر چنانچه گفته ^{تطهیرا}
برای اشارت باینکه تطهیر که بایشان متعلق شده است نوع عجیب و غریب است
از تطهیر نیست معهود و معروف خلق و احاطه بدرک نهایت او نمی کند برای این که این اصطلاح
در بحث سلام فرستادن باری تعالی بر انبیا و صفحا خود بصیغه نکره در کتاب خود که سوم
بطیب الکلام فی فوائد السلام و نیز در بین تنکیر اشارت است بسو تنکیر و تعظیم معبود
مقام چنانکه در قوله تعالی فقد کذب رسل من قبلك هذا و تحقیق که در فایده
بعضی از اهل اصول بطرف این نکره در سیاق امتنان چنانکه در اینجا اگر چه مثبت باشد
عام می باشد یعنی جمیع انواع تطهیر مترجم می گوید که این دلیل صحت اهل بیت است
اگر چه قائل این کلام قصد این معنی نکرده است زیرا که بنزد او این آیه شامل ازواج پیغمبر
و عصمت ازواج پیغمبر خدا باتفاق منفی است پنجم شدت اعتناء پیغمبر خدا بحال ایشان
و اظهار اهتمام خود بر این معنی و حرص بر آن با وجود فائده بخشیدن آیه کریمه برای
حصول آن پس آنحضرت پیوسته در صد و طلب تحصیل این معنی برای ایشان بود
زیرا که مکرر که در طلب خود را برای این معنی از مولای خود بخروج و جل با استعطا و تقوی
بار خدا یا این اهل بیت من اند و خاصان من اند یعنی تحقیق که گردانید تعالی اراده خود
مقصود بر ادب است پس از ایشان و تطهیر ایشان پس بجز ایشان در حق و پاک کردن ایشان

پاک کردن باین تجدید کنی برای ایشان مزید تعلق اراده را با این معنی آنچه لائق تعجب است
 و درین معنی است یا بسبب گداندن عطا سابق را برای عطا حال تو سلا لا نعامه یا بفا
 شتم دخول آنحضرت بایشان در معنی برای آنچه سابق شد از قول بی سعید حدیثی که
 نزلت فی خمسة النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى آخره بلکه در روایتی ظاهر است
 زنده می فی آن را در کتاب خود آورده است ذکر یسریل و میکائیل ترتیب لفظه عن امیر
 قالت نزلت هذه فی بدی انما يريد الله ليدفع عنكم الرجس اهل البيت فی
 جبرئیل و میکائیل رسول الله و علی وفاطمة و الحسن و الحسين و درین معنی
 مزید که است بلند می طهر ایشان و دور گردانیدن از رجس آن گناه یا شک و یا شبه است
 ایمان بآن چنانچه مخفی نیست موقع آن بنزد او الالباب مترجم می گوید متصوفا
 این کلام در اینجا ذکر حرف تردید رعایت مذہب و دست که عصمت این معصومین
 حال آنکه شریک است در پیغمبر خدا و حضرت جبرئیل و میکائیل و عصمت این است
 زیرا که ممکن نیست که تطهیر ایشان بطور دیگر باشد و تطهیر آن بطور دیگر بضمیمه
 پیغمبر یا آنچه آیه کریمه بآن متضمن است با این بگرداند خدای تعالی صلوات و برکات
 و مظهره رضوان خود را بر آنحضرت و بر این است و این معنی برای آن بود که گمان
 اراده حق تعالی مقصود باشد بر ذهاب جبر از ایشان و تطهیر ایشان باین سزاوارند
 باین مورد مذکور و در حاشیه ششم این که بدست که مقصود از طلب این امور برای خود
 و برای این است خود تعظیم قدر ایشان و بلند گردانیدن منزلت ایشان و زیرا که
 نفس خج و را درین معنی با ایشان برابر کرد چنانچه سابق گذشت از دخول آنحضرت
 با ایشان در آنچه آیه کریمه بآن متضمن است ششم این است که آنحضرت در طلب این معنی

از مولای خود سالک اعظم و ابلغ اسکویت باین مقدم کرد بر طلب ناجای تباری تعالی
 باینچه تضمن است قوله اللهم قد جعلت صلواتك ورحمتك ومغفرتك
 ورضوانك علی ابراهیم یعنی آورد باین جمله خبریه که مقرون است بتحقیق که
 تحقق وقوع این معنی است از رب و بعد از آن بنا جا کرد بقول اللهم انهم
 وانا منهم و این هم از قبیل اخبار است بعد از آن تفریع کرد بر این معنی بجملة
 طلبیه چنانچه گفت فاجعل صلواتك اللهم و این سلوک آنحضرت بجهة سرطلبی است
 که ظاهراً برای من بدو وجه اول آنکه تمام مناسبت در ابوة ابراهیم که آنحضرت یا
 حق تعالی شانۀ عطا کرد یعنی چنانچه ابراهیم علیه السلام بدر این چنین اشخاص بود
 و از نسل او ایشان بهم رسیدند همچنان پیغمبر خدا بدر این چنین اشخاص است
 و از نسل او این با هم رسیدند این معنی مقتضای این حدیث و این عا و این عطا فرمود
 اینچه طلبت و ازین معنی برای نفس خود و برای این است خود چنانکه عطا فرمود
 این معنی به پدر او ابراهیم علیه السلام دوم آنکه آنحضرت از جمله آل ابراهیم است
 چنانکه عطا فرمود ثابت شد از این عباس که در تفسیر قوله تعالی ان الله اصطفی
 و ذحّا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین گفت که محمد از آل ابراهیم است
 پس وقتی که تحقق شد که پدری که این امور را حق تعالی شانۀ عطا کرد ابراهیم
 و آل او را و آنحضرت از آل ابراهیم است پس تحقیق که ثابت شد عطا این امور
 برای آنحضرت و باضی آن پیغمبر با صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرمود است
 و آنحضرت خود از ایشان است پس آن پیغمبر باین نیز از آل ابراهیم است چنانکه علمی
 بآن تصریح کرد پس این امور برای ایشان در ریاضه نیز ثابت است پس طلب نکرد

در حال انعام بگر از نعمات ماضیه گردانید و محکم سابق در ماضی را طلب عطا
 در حال تسبیح و تسبیح برای تجلاب انعام او بذكر انعام او تا که ابلغ باشد و مستغنی
 و شاید که تشبیه بقوله صلی الله علیه و سلم كما صلیت علی ابراهیم و اسمع
 چیز کمی مران شاه بان کردم و چشم گشت که عامی آنحضرت استیجاب است و طلب
 صلوات بر خود از پروردگار و تحقیق که دعا کرد و موکل خود را با این مخصوص گداند
 او را و آن او را بصلوات بر او برایشان پس صلی صلوات بر خود از پروردگار خود
 مستجاب باد و برای سبب در کیفیت صلوة فرستادن به او که با صوت بقوله تعالی
 ان الله و ملائکته یصلون علی الیقین یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا
 باین بوق شروع کرد که آل را نیز شریک خود کرد و منشاء این شریک دانیدن چیز
 که مقدم است از مشارکت ایشان با او در تطهیر استفا و از آیه کریمه برای سبب
 مگر نزول آیه مذکوره کما یوشد الذین یسبق یا نه و هم انکه بدین معنی که جمیع و تحضر
 ایشان با خود درین تطهیر کامل آنچه ناشی شد از آن تطهیر از صلوة فرستادن بر او
 و برایشان و مانند مقتضای الحاق ایشان است بانفس شریف خود چنانچه شامی
 بسو آن قوله علیه السلام اللهم انهم منی انا منهم برای سبب در بعض طرق
 مقدمه انا و انی حرب کما یاربهم و سلم لی السلام و عدا لی عداهم و گفت در بعض
 طرق آینه در ذکر عایشه که من اخ و اقوابتی فقد اذانی و من اخ و اقوابتی فقد اذانی
 پس قایم کرد ایشان درین مقام نفس و همچنین در محبت چنانچه خواهد آید از قول
 در بعض طرق و الذی نفسی بیدار که یوم من عید خیر مجتبی که محبت حتی محبت در حق
 و همچنین قوله انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عتوق

و همچنین قوله رَحْمَةُ آيِنُ قَانِ تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ اِي حَيْثُ وَجَّهَ الْبَحْثُ كَرِهَةً شَدِيدَةً
 اِيْتِشَانِ بَا اَنْحَضَرَتْ دَرْ قَصْدِهِ مَبَاهِلُهُ شَارَا لِيَهَا بِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَانَا
 وَابْنَانَكُمْ لَا يَنْفَعُكُمْ اَلَيْتُهُمْ فِي حَالِ كَيْسِهِمْ كَيْزِيدُهُ بُو جَسْنَ جَسِينِ اَوْ قَاطِمُهُ بَيْتُ سُرْمِ مِيرْتِ
 وَ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ مَعَهُ بُو وَ هُوَ لَا هُمْ اَهْلُ الْكِسَاءِ فَهَلْ اَمْرَادُ مَرْيَا لَيْتَيْنِ بُو وَ هُوَ
 وَ اَحْيَ بَرِيَا بِلَهْ اَظْهَارُ كَاذِبُ بَرِي خُصُومَتِ بُو وَ اِيْنِ اِمْرِي بُو دَكْتِ خُصَا صُومَتِ اَبَا خَضِرِ
 وَ بَكْسِي تَكْذِيبِ اَنْحَضَرَتْ مِي كُو پَسِ اَلْحَقُّ كَرُو اِهْلُ كِسَارِ اِيْجَهْتِهْ اِيْجَهْ سَابِقُ بَا اِنْ اَشَارَهْ
 نَمُو هُ شَدَّ بَرَا اِيْ اَنَكُمُو كَدِ سَمْتِ مَرْدِ لَالَتِ بَرِ ثَوَقِ اَو كَالِ تَكْذِيبِ خُصْمِ خُودِ زِيْرِ اَكْتِصَا
 بَرِ فُخْصِ دَنَكُو بَلَكِهْ جَرَأَتِ نَمُو بَرِ بَرْدِ اِنْ عَزَهْ وَ اَفْلَاذِ كِبْدِ خُودِ سَتِيفُنِ بُو اَوْ اَوْ بَصْدِ
 وَ مَحْبُوبِ تَرْ مِي وَ بَا اِنْ كِسْبُو خُودِ رَا دَرْ مَعْرِضِ اِلَاكِ اَوْرَدِ تَا خُصْمِ اَوْ بَا اِحْبَاو اَعْوَا اِهْلَاكِ
 وَ مَسَا صِلِ كَرُو دُو اَكْرِمِ بَا اِهْلَامِ مِي شَدَّ وَ خَاصِرِ هُ شَدَّ نَدَا بِنَاوَنَسَاوَنِيْرِكِهْ
 اِيْتِشَانِ خَزَنَتَرِيْنِ اِهْلِ اَنْدَتَا اِيْنِ كِيْنِ كَفْتِ قَالِ فَا لِكُشَاوُ وَ كَا دَلِيلِ اَقْوَى مِيْنِ هَذَا
 عَلَي فَضْلِ اَصْحَابِ الْكِسَاءِ دُو اَزْدِ هَمِ اَنْ اَمُو اِيْنِ سَمْتِ كِهْ بَدْرِ سَمْتِي كِهْ قُصْرُ اَرَادَهْ اَلِيْهْ
 وَ رَا مَرِ اِيْتِشَانِ اِذْ هَا بَ جَسْنَ تَعَالِيْ شَارَتِ مِي كِنْدِ كِسْبُو اِيْجَهْ خَوَا هِدْ اَمْدُ وَ رِ بَعْضِ طَرَقِ
 اَزْ تَحْرِيْمِ اِيْتِشَانِ دَرْ اَخِرَتِ بَرِ اَقْشِ وَ دَوْرِ خِ پَسِ كِهْ مَفَارَقَتِ كِنْدِ چِيْرِي اِيْجَهْ كِنَا يَانِ بَا
 رِجَا اِنْ سَمْتِ كِهْ تَدَا كِهْ كِنْدِ تَطْهِيْرِ بَا اِلَهَامِ اِنَا بَا اِيْجَهْ سَبَابِ مَشُو بَا اِيْجَهْ اَنْوَاعِ مَصْدُوقِ اَقَا
 وَ نَحْوَانِ اِنْ مَكْفَرَاتِ تَرَسِيْدِ اِيْتِشَانِ اِيْجَهْ بَرَا اِيْجَهْ اِيْتِشَانِ سَمْتِ اَزْ حَقْلُو دِيْنُو بِيْجَهْ
 وَ اَقْعِ مِي شَدَّ اَزْ شَفَا قَاتَا نَبُو بِيْجَهْ چِنَا اِيْجَهْ اَشَارَهْ مِي كِنْدِ بَا اِيْجَهْ خَوَا هِدْ اَمْدُ وَ رِ فَرْ
 سَا دَرْ مِ تَرْ جَمِ كُو يَدِ كِهْ اِيْنِ جِيْهْ كِيْكَ اِيْجَهْ عَا يْتِ مَذْهَبِ دَرْ شَرْحِ اَزْ قَوْلِ
 يَعْدُ عَصْمَتِ اِيْنِ سَمْتِ نَبُو بِيْجَهْ اِيْجَهْ اَمَّا اِيْجَهْ اَمَّا اِيْجَهْ اَمَّا اِيْجَهْ اَمَّا اِيْجَهْ اَمَّا اِيْجَهْ اَمَّا اِيْجَهْ

بر این بیت نبوی پس صریح عظمت ایشان است که پس می خدایا آن کند صریح مکه است چنانچه
 از رکعت این پنج جزء صریح است سینه در هم آن امور رحمت نمودن ایشان را با این معنی که
 بعد از حرکت گنایان و مخالفات آمده در هر ص تمام نمودن امتثال مامورات
 بدلائل آنچه سابق شد از قول او صلی الله علیه و آله و سلم نزد یک کثیر ایشان بنماز
 الصلوة و حکم الله اغایرید الله الایة چهار و بیستم آن است که بدرستی که قوله
 صلی الله علیه و آله و سلم در روایت سابقه فجعلنی فی خیرهم نبیانک قوله
 اغایرید الله لیدفع عنکم الوجس الایة و لالت می کند بر آنکه ایشان بهترین خلق
 و قریب است که بیاورد لالت بر این معنی در آخر این ذکر و تحقیق که عطا کرده شد
 ابراهیم علیه الصلوة و السلام نعمت بودن انبیا از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بسبب بودن خاتم النبیین مقتضی استفاء این معنی بودن انبیا از اهل بیت او گردید
 پس عرض شد پیغمبر خدا از این معنی کمال طهارت این بیت خود پس رسیدند
 از ایشان درجه رافت و ولایت را خلق کثیر و الله در القائل الله من قلوبی
 صفوة و صفوة الخلق بنو هاشم و صفوة الصفوة من بنی محمد النوا ابو القاسم
 و بیته اگر بیت سیم که حاصل فیة کو عالم و ناطق و حکمت استند علی بن ابراهیم
 و عن ناظم تا آخر آنچه در بیان این امر گفته مترجم گوید که مقصود این ناظم را باید
 مقدمات امر حق را ترتیب بدو در بر آوردن نتیجه آن چشم پوشی می کند چنانچه
 در این مقام نتیجه حق است که چنین گفته می شود که چون اکرام پیغمبر با سبب بودن او
 خاتم النبیین مقتضی استفاء این معنی بودن انبیا از بیت او گردید پس
 مقتضای مقابله باید که او هم با انبیا که عبارت از ائمه معصومین است

از اهل بیت او باشد و رسیدن خلقی کثیر بدو و راشت و ولایت امر نیست
که صلی ندارد و غیر از ائمه اثنا عشر را مرتبه و راشت انبیا و ولایت خلق حاصل نیست
پانزدهم آن امور اینست که بدستی که هرگاه آیه کریمه افاده کرد که طهارت ایشان
در ذروه علیاست مساواة ایشان با پیغمبر خدا در اصل است این معنی
منشاء الحاق ایشان با آنحضرت در تحریم صدقات که او ساخت ناسست گوید
و محض آن بر ایشان خمس فی ضمیمت که اطیب الاموال است و موجب عت کیست
و ذلت کسی از او گرفته شود مقررند کلا گرفتارند پس بدستی که این خبری
از ذلت گیرنده و عزت گیرنده شده قال الله تعا و اهلوا انما غفر من شی
فان الله خصه للرسول لک القرآن و قال تعا افاء الله على رسوله
من اهل القری للرسول لک القرآن انتهی ترجمه کلام سید محمد موسی الشافعی اینهمه
مقدمات که نقل نموده شد لالت بر صحت آل عبا می کند چنانچه مستبصر فطن پوشیده
قول و تخصیصاتی که در لفظ تطهیر و اذ پاپ جس بطریق احتمال راه می یافت
هباء متبنا گشت اقول این چنین احتمال که بر جز شیطان پدید می آید جسم
ماده آن سابقا بعمل آمده و تخصیصا در اینجا واقع گشت نه در اینجا پس سعی مشکو
نا صبیح الله هباء و متبنا گردد بد فضیلت اینست با عترت اهل بیت و جبر با تم وجود این
آیه کریمه واضح گشت و لکن محلی ذلک غریب نیست که در آیه جز شیطان واقع است
و نا صبا آنرا بر حسن تعریف تغییر نموده تا باشد که مناسبت بین البایتین برای
تغلیط عوام لفظ و معنی پیدا رود قال بعضی لا فاضل فی جواب هذا القول
که از تحقیقات سابق واضح کردید که این تخصیصا در آیه کریمه عکس جز شیطان است

که ناصب آن را بلفظ رجس تبدیل نموده تا آن را مثل امر تطهیر گردانند و این خصیلة
از فضل بن بزیر همان آموخته چنانچه از کلام قاضی نور الله قدس سره معلوم می
گردد و اشاره نمود که است با آنچه پیش ازین از قاضی علیه الرحمه نقل کرده اند قال
امام مذکوره یعنی فضل بن بزیر همان من الاية المحرفة عما في سورة الانفال
وحكم على كونه مماثلا لما استدال به المصنف يعني لعلامة المحل رحمه الله
من اية التطهير فیه لیل واضح علی کفره والحادة وتشبهه باليه في تحريف
وجرائه على الله وبغضه للنبي واهل بيته فانه يدل على متعلق الجاد في
اية الانفال وقوله ينزل عليكم من السماء ماء بقوله یرید الله لید
یدال الوجه في الاية التي حرمها بالرجس لیتیسر له دعوى مماثلة الايتين
قال الناصب سبب سبب انکه غیر المعصوم لا یكون اماما مقبولا نیست بطل
و ممنوع کتاب الله و اقوال عترت تکذیب این کند قول باطله را این
سابق ازین واضح ثابت شده که وجوب عصمت امام مومنین مقدمه صحیح است
و کتاب الله المتعال و اقوال عترت و آن بر آن دلالت تمام از و آنچه را منافقین آن دانسته
منافقین نیست ناصبی سبب و فهم خود آن را منافقین پیدا شده چنانکه چنین مقدمه
باطل باشد بلکه مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماء نیست بطلان این را نظر قاضی
ناصری سبب بطلان آن در نفس الامر نیست قال الناصب سلما لکن ازین
دلیل صحت امامت حضرت امیر ثابت باشد اما انکه امام بلا فصل او بود پس جایز است
که یکی از سبطین باشد و بقاعده کائنات بالفرق تمسک کرد و این غیر است اما المعتز لا یمکن
اول بعد تسلیم مقدمه حکم بقیوت صحت امامت حضرت امیر بلا فصل و بلا تکلیف

دون من عدا که من عذرتہ خرق اجماع مرکب است پس اگر اجماع مرکب خرق
 تواند کرد شق عصائی سلمانان و مخالفت اجماع ممکنان و ایا شد این امر
 تیشہ برپایی و نیزند زیر که هرگاه ابو بکر منصوص الامامہ نباشد و اجماع ہم
 بی اصل شد بناسی خلافت این یکو در ظاهر و باطن ہم در ہم خواهد شد باید
 که نزد اهل سنت نیز باطل باشد قال الخی المعظم دام ظلہ علاوہ آنکہ مقدّم
 خرق اجماع در میان فریقین شافع و ذائع است پس اگر این غبی لاندہمی
 خود را دخل میداد لائل سنیا ان نیز بر باد میرود و الحمد لله انتہی نیز کہ
 بحیث اجماع بسیط مستلزم حقیقت اجماع مرکب است و بطلان آن مستلزم بطلان
 و اما خلافتہ عندنا فهو علی کل تقدیر باطل و لیس اجماع علیہ
 من اصلہ محاصل و منفصلہ تفصیلاً و ندکرمثالہ بالتقارحہ فی
 صحۃ امامتہ بالکتاب و السنۃ و من اصدق من الله و رسالہ قیلا
 و غریب آنست کہ بطلان مقدمہ مذکورہ را معلل ساخته بقول خود ادا العتراض
 لا مذہب له و خود شق معترض پس باید کہ ماصب بقول خود لاندہب شد

خاتمه الطبع

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين
 اما بعد بابر باب يمين اصحاب دين مجتهد مجتهد في كتاب مستطاب افع زنج ارثيا
 بلکه عديم النظر ولا جواب مسمى به صدقہ سلطانیہ و رسائل البانیہ
 که عالی جناب قدسی القاب نور صدقہ افتا واجتهاد نور صدقہ هدایت ارشاد
 غفر له و حه امامت و ولایت * ثمرة شجرة نبوت و رسالت * شمامه از اهرام حاشا
 احمد مختار * بحبقة ريا حین علوم اهل بیت اطهار * جامع معقول و منقول
 حاوی فروع و اصول * فخر المتکلمین * سلطان المحققین * غوث الدین *
 آية الله في العالمين * مولانا و مولی الخافقین سید العلم السید حسنین
 اسکنه الله بحبوحة جنانه * و افاض علیه شایب ضوانه * به ایمانی پادشاه
 دین پناه ثریا جاہ مصلح الدین ابو المظفر محمد امجد علی شاه جنت مکان
 انار اسر برهانه تصنیف فروغ و باب اول و دوم و سوم از مقصد اول که
 در بیان مسائل توحید عدل و نبوت است در همان عهد معدلت عهد علیه
 طبع پوشیده و باب چهارم در بحث امامت است هنوز چاپ نشده بود
 و نهایت کسب بلکہ نایاب زیرا که بجز دو تائیدی اصل که در کتب خانه عالی جناب
 شافع القاب ضابط قواعد عقول نقول حافظ قوانین و اصول مرجع ارباب
 ملاذ صاحب تحقیق * ربنده المتکلمین * قدوة المتفهمین * مجتهد خضر نایب حضر صاحب اثر
 کریم ابن کریم السید محمد امجد علی دام الله علیه و آله و سلم است بانی بر
 یافته نمی شود و من ابجد خوان لوح ناهمی نادانی اذل الخافقین حسین صبر عن کل شیء

بسیار مشتاق آن بودم پیش از آنکه عنایت جناب معظم القاب از آن نسخه نقلش فرمایند من معیت
 یکی از فاضل خود در مقابلہ اش نمودم و محرم باز مکرر از اوّل تا آخر دیدم بطالع بعض سائل از این
 دو خاترو افزایده شدن و ختم افسوس صد افسوس که عمر با سید العلماء و فائز
 و این باب تمام نرسید روزی بوقت مطالعه کتاب مذکور این خیال در دل
 خطور نمود که حالا بقیام کتاب بدون طبع خیلی عسیر و دشوار و این شاهد یکنا
 و رعنائی آن کتاب هنوز خلعت طبع و حلیه انطباع نبوشیده چنان نشود
 که بعد از مرور بود و انقضای اعوام و شهوت تلف گردد و ختم که در طبعش
 اهتمام نمایم که باعث بقیام کتاب گردد و کافه فرقہ حقہ ناجیه بهره وافی
 و حظ کافی از آن حاصل نماید و شاید بروز تطایر کتب فایده عاید
 من سیاه نامہ گردد که کتاب من به یمن این کتاب بدست یمن عطا گردد شود
 هر چند استطاعت مقدّرات طبع همچو کتاب برگزیده مگر تمسک بحر و التوفیق
 رب العالمین و توسل بدامن ائمه معصومین صلوٰۃ اللہ علیہم اجمعین نموده
 آغاز این کار نمودم و در صبح آن کوشش بسیار نمودم مگر از تغافل و تساهل
 اهل مطبع معذورم و خداوند که بعون عنایت جاعل ارض و سماوات و نباتات
 ائمه ہدای علیہم السلام التّحیّۃ الثّانیۃ زکّی و مبلیغ خطیر و جہد بلیغ و سعی
 بدت چهار سال چهره طبع افروخته بر منصفہ اتمام جلوہ فرمود و چونکہ از
 طبع کتاب ہذا محض انتفاع دنیویہ مقصود نیست لهذا قیمتش بسیار کم و از آن
 سقّر کردم کہ ہر کس از فی توجہ خریدش می توان کرد رجائی اتق و امید و حق
 از شیعیان پیدا و پیروان ائمہ اطہار و شہداء و گان عظیم الشان و ابان رفیع المکان

و ارباب دولت و ریاست اصحاب شوکت و شجاعت آنست که این جنس را بهای کم قیمت را
 بکمت خود و برای وقف و تقسیم با سرعت از زمان خرید فروخته من احقری بایه را
 انبار دیون سبک و شرف فروخته است پذیرا لطافت احسان فرمایند من
 عرض دیگر می بایم و مدعا آخر در معرض بیان می آرم که بعضی حبای ایامی
 و اخلاقی و حانی مکلف این معنی شدند که برخی از احوال ملک خصال مصنف
 عطر اندر ضریح هم در آخر کتاب طبع شود التماس نمودم که شریف حال مصنف
 علامه علی اندر مقام در کتاب آئینه حق نما و تذکرة العلماء و شرف العقیان
 فی تراجم الاعیان مذکور است باخصوص در تذکرة العلماء به غایت سچ و
 نهایت توضیح مسطور و اسوة المتکلمین قدوة المجتهدین اکرم الناس
 مفتی السید محمد عباس مد ظله که از ارشد تلامذه مصنف علامه اند کتابی سخی
 با دراق الذیبه تصنیف فرموده اند و مکارم جلیله و محاسن جمیله و
 فضائل عظیمه و مناقب خیمه که در ذات قدسی صفات آن علامه
 مجتمع بود در آن بیان فرموده اند ضرورت تحریر نیست فرمودند که آنچه
 شما گفتی صحیح است لیکن کتابها می مذکور هنوز طبع نشده شائع نگردد
 اگر شما چیزی از این کتابها تلخیص نموده و آخر این کتاب بطبع آرید ناظر این کتاب حالتی است اطلاع
 خواهند یافت و این هم خالی از فوائد نخواهد شد پس امثال
 او امر ایشان لایزال و النسته نبذی از حالات
 و شمه از کیفیات مصنف علامه تحریر و تسطیر می نمایم
 والله الموفق والمعين

کتاب آئینه حق
 کتاب ایضی از
 تلامذه آئینه
 غفران است
 در سن یک
 و دو صد و سی
 و یک و هجده
 کتاب ایضی
 تذکرة العلماء
 ضمیمه
 دو جلدی
 جلد اول
 صحابه و تابعین
 و رواه است
 و جلد دوم
 علما از زمانه
 تا اواسط
 ثانیات

تذکرہ مصنف علامہ اعلیٰ امتد مقامہ فی دار الکرامہ

الامام الحامد الكبير العلامة النجيري القمقام حجة الاسلام شمس فلک افادات

بدین افاضات: تحیط نقطه کرم: مرکز: ایر: هم: معدن کمالات انسانی:

مخزن فوائد نفسانی • محیط فیوض ربانی • منزل برکات سبحانی • مقتدای

صادق: نادر کی کمال: رنگ و اسی مرآت تدقیق: مصقل آئینہ تحقیق: گوهر

درخشان درج رفعت واعلا: اختر تابان برج مجد و علا: غصن جوهر آمات

وولایت : شجرہ نبوت و رسالت : نور حقیقہ افتاد اجتهاد : نور

صدق هدایت و ارشاد و مجمع فضائل رضیه به منیع شمائل مرضیه به صاحب

قوت قریبیه : مالک ملکات ملکیه : حمید ارکان شریعت خیر البشر مشید

بنان ملت الماشنا عشه جامع معقول منقول حاو فی مع وصول

مرجع علماء فقه و اصول و سوابق ملاذ فضلاى كمالين : ملجاسى علما

عالمكم في فضله المشكور العلّام: أكم لمحققكم الفخام: في ملتقىكم الكرام

خاتمة المحتمد به العبد المذنب والذليل آية الله في العالمين مولانا

وَمَوْلَا الْخِطَابَةِ بِمَسْجِدِ الْعِلْمِ وَالْحُسْنِ حَسْبُكَ إِنَّهُ يَكُونُ لَكُمْ حَيَوَاتٍ جَنَانَةً

و اذا اخذ عايشة رختها فانه منكم لو اسلم عليكم كماله

واقاص صلیه سبیب شوالیه بودی هم دین حسن سر با سلمان سلیمه
صبر و فضا و حالش از پیش تا مغرب سپردم بشده کار مرا خدای

و حیات حاصل و جلا سراسری و سیرت سیده و سوره سوره سوره
عصا ایضا و اگر فتنه و آوازه یک اوصافش در وسط زند انقشار یافته

عوضه فاقی شر الر حقه و او ایلا حسن صفا حسن ربیب یحیی بن حسین

لمعات خفیفه است مانند سماع و کتاب عالم باب نور حوضه لعل سلوک
شعرایت و تاتیر اقطار امطار فضا در بحث جمال بوقا

در سخات تدقیق است لبان و طرات امطار و بصارت من جهان کلون

بإدعائه في الفنون العقلية والادب والعلوم
والفنون العقلية والادب والعلوم

طريق خير الكلام
على خير الصول والفق
التي والقبلة
والكعب
التي والقبلة
والكعب
التي والقبلة
والكعب

فضائل و مناقبش از حیطہ تحریر و تفسیر بیرون و بیان علوم و کمالاتش از حد
 افرون و نسب شریفش بہ نسبت و چہار واسطہ حضرت امام عاشیر ابو الحسن
 علی النقی علیہ السلام میر و ولادت با سعادتش در چہار دہم ماہ ربیع الثانی
 سنہ یک ہزار و دویست و یازدہ ہجری ^{۱۱۱۱} بلکہ طیبہ لکھنؤ واقع شدہ خوشید
 ماوہ تاریخ ولادت آن علامہ است اسوۃ المتکلمین قدوۃ المجتہدین اکرم النسا
 مفتی السید محمد عباس مدظلہ در اوراق الذہب می فرماید از بعض ثقات شنیدم
 کہ چون او بزرگ آن علامہ سید ہمدی بعد تولد برادران بزرگ خود شمع لانا
 سید محمد سید علی و سید حسن ولد شد والد علامہ مش حضرت سید الشہد
 روحی لہ الفدا در خواب دید کہ آن حضرت از سبب اسقاط تربیتی کہ در پیمندہ انداختہ
 مرغی داشتہ بود سوال می فرماید جواب عرض نمود کہ این پسر من وقتی پیدا شد
 کہ کبیر و ضعیف القوی شدم پس گمان بردم کہ بعد ازین فرزند پسر یگر از من
 پیدا نخواہد شد لہذا این فرزند را باسم آخر شما کہ قایم آل محمد است نام نهادم
 پس حضرت فرمود چنان نیست کہ تو گمان بردی تحقیق کہ قریب است کہ پیدا شود
 از تو بزرگی پس وقتی کہ پیدا شود او را باسم من نام نہ پیر گاہ آن علامہ
 متولد شد والد علامہ مش اخرا حسین نام نهاد امتثالاً لامر جدہ الامجد و فیہ
 علی فضلہ دلیل شتی منہ از یاد انتہی و گاہی آن علامہ رحمہ طفلی ہم راغب
 بہ ملاہی ملاعب نشدہ از ایام صبی زماں نشو و نما و اما اوقات عزیز خود را
 در تحصیل علوم مضروف و ہموارہ ہمت الانہست خود را بہ اکتساب کمالات
 مطوف داشتہ و ہتفاوہ علوم از آیۃ اللہ غفران باب الد علامہ خود ش سلطان العما

ذی القوۃ الفکر
 والملكات الملكیۃ
 حاوی الفضائل والنو
 الانبیاء تفضل علیہ
 الانام والاسم
 هذا فضائلہ
 مصنفات علیہ
 مع کثرۃ الشو
 والبعث والتدری
 وتولی تالیف
 و تادیب الاضداد
 و ارشاد سائر العباد
 والضعف القوی
 والارکان والاسکان
 الامور والمصائب
 و تکرار الاستغاث
 والحمد والثناء
 لقضاء الحاج
 الاتقان را
 مخلص من الغفوان

رضوان بآب اور بزرگ خود دشمنود چنانچہ آن علامہ دراجازہ کہ برای
فرزند خودش حمد کہ استاذہ عظام و زبدہ حما بذرہ کرام فضل المتکلمین
فخر المدرسین ممتاز العلماء السید محمد تقی علی اللہ مقامہ تحریر نموده فرمایند
کہ رابتدائی تحصیل و ہم درنتہای آن بخدمت غفراب الد علامہ قرأت علوم
و دوران اثنا کہ بعض علل و اسقام عارض حال غفران بآب شد بدین سبب
و در آن آیام از افادہ درس باز ماند و در سر برابر کمال اچیل اخی امجد السید محمد
محول فرمودہ پس بانی در خدمت برادر معظم تحصیل بعض علوم حکمیہ و فنون رسمیه
و برخی از علوم دینیہ اشتغال و شتم بعد از آن کہ غفران بآب الد علامہ از مرض
افاقہ یافت درس من بخدمتش عود نمود و پیش الد علامہ از قصائد و تنقیہ
کتاب مرآت العقول را کہ ملقب بحمد الاسلام فی علم الکلام است خواندم و بر
از کتاب حدیث مثل شرح اربعین شیخ بہا الدین عاملی علیہ الرحمہ و اصول کافی
و فروع کتاب منتقل اجماع قرأت نمودم انتہی ملخص کلامہ علی اللہ مقامہ و درین
ہفتہ سالگی از تحصیل جمیع علوم و فنون فراغت حاصل کردہ با علما
مدارج فضل و رشادہ و اقصائی معارج افتاد و خیر ہادہ فائز شد ہر چند
در سن سالانہ سایر برادران خودش خورد تری و لکن رسیدن علم و فضل کمال
گویی سبقت از اکثر ایشان بودہ و بسبب جودت طبع قادی و صفات قریبہ نقاد
و حدت ذہن و راک و صحت او را کہ سرآمد علمای ہمان و کملا و دوران گردید
و شروع بہ تصنیفات و تالیفات بہ نہایت تدقیقات و غایت تحقیقات
چنانچہ صاحب تذکرۃ العلماء نوشتہ کہ روزی حقیر از زبان درویشان

انجناب شنیدم که می فرمودند که در سن بیفتده سالگی خود شروع تصنیف سال آخر
 فی الاجتهاد نمودم بعد از آن ساله حکم ظن کعتین اولین با بقالب تصنیف دوم
 لکن از بس حیا و حجابی که بر من بود اظهار آن یکبسی نمی نمودم مگر آنکه اوقات
 بخد مت بخوی مرحوم علامی فهای سید مهدی طباطبائی که در سال تقریباً
 از من بزرگتر بود اتفاق مکالمه و مذاکره در این باب می شد و آنچه اومی نوشت
 بمن می نمود و آنچه من می نوشتم از نظرش میگذرانیدم تا آنکه وزی جناب
 عفران یاب الدماجد در باب نوشتن اجازه برای من مرامور به التماس
 یاود می نمود خدمت انجناب عرض نمودم که اولاً آنچه از زبان خالمه مریمیت
 ملا حظه فرمایند اگر تحریر من به طرز و سلوب مناسب نظر اقدس در آید بران ^{مطلع}
 شوم بهر حال منجا ایتم که بر حسن و قبح آن متنبه شوم انجناب با جابت مقرون فرموده
 و امر نمود که تا عیارت رساله مصنفه خود را خدمت انجناب بمعرض عرض نمایم
 انجناب به اثنای استماع عبارتتش فرمود که این متانت و طرز تحریر و سلوب تقریر
 چنان نمی نماید که شخصی را بتداسی حال تصنیف کند با جمله دران او بسبب
 غلبه خفایات بر مزاج انجناب اتمام ملاحظه آن رساله را توانمند و انجناب
 به اخوی المعظم سلطان العلماء سید محمد ارشاد فرمودند تا تحریر من نظر فرمایند
 و کیفیت حال آن بعرض انجناب رسانند اخوی المعظم حسب الامر بعمل آوردند
 لیکن آنکه از جمیع برادران خورد بودم نمی خواستم که حال خود و جودت تحریر
 و لیاقت من ظاهر شود انتی و آن عذبه در اجازه که برای برادر زاده
 خودش عیده العلماء سید محمد های تحریر نموده می فرماید که والد علامه ^{مقاله}

ماسایر افاضل طلبات ترغیت و تکریم بن بذل جهد در تنبای مسائل و نظر کردن
 در دلائل می نمود و می فرمود که من سبیل علم دین و طریقہ شدرا و صرح ساختم
 و در تالیف فقاهت اجتهاد و نشر علوم ائمہ امجاد علیہم السلام در این بلاد
 سعی بسیار نمود و دام می ترسم کہ بانقضای نه مانہ قلیل بعد از من این آثار اشیا
 محو شود پس بہمان اوان دامن بخت را از ساق جهد فرا داشته باوصف
 حدیث من خود بتالیف بعض مسائل انیقہ و مسائل حقیقہ پرداختم کہ از آن
 رسالہ تجزی فی الاجتہاد و مسئلہ شک در دو رکعت اولیین و مسئلہ تقلید روایت
 و بعضی از آن را بعرض غفران باب سانیدم پس آنجناب تجسین آن نمود و فرمود
 کہ این کلام مثل کلام فاضل مابہرست کہ از جملہ کاملین باشد و آنچه در کلام مبتدیان
 از اہل تصانیف واقع می شود درین یافتہ نمی شود و انتہی و سلسلہ اجازہ
 روایت احادیث بواسطہ آیت اللہ غفران باب الدعا مشر و سلطان العلما
 رضوان بآب اور نیز رگش بجناب مستغنی عن اللقب بکفر و آخر فقیہ
 مابہر محقق تخریر مدقق عدیم المنظر المشہور بین الانام المعروف فی النجواص
 و العوام استاد الكل فی الكل اقامہ باقر بہمانی طاب ثراہ و جعل
 البختہ مشواہ و نیز بجناب سید المحققین سید المدققین رئیس الفقہاء الفخام
 یعسوب العلم الامام محمد اصول الدلائل ہذب یاض المسائل مولانا
 السید علی طباطبائی عطرہ مرقدہ و نیز بجناب عالم عامل و فاضل
 کامل فقیہ جلیل و مجتہد عدیم العدیل مرکزہ دائرہ درس و فتویٰ فلک و سع
 و تقویٰ صاحب الکرامات و المقامات معدن الافاضات و الافادۃ

مولانا سید محمد مهدی طبیب طیبای نجفی روح القدر روحه و نور ضریح و نیز بجناب
 علامه فخر خاصه و عام سید السادات منبع الفضل و الافادت حاج معقول
 و منقول نقاد ذریع و حصول تکلم عدیم العدیل مجتهد فی دین مولانا محمد مهدی
 بن پدایه الله موسوی اصغرهای مشهدی طبیب مشهور و طهر مرقد و نیز بجناب
 عالم جلیل و فاضل نبیل کفره از مجتهد باهر فقیه بانی مولانا میرزا محمد مهدی
 بن ابی قاسم موسوی شهرستانی سقی الله ثراه و جعل الجنة مشواه سید و سایر
 مومنین این ممالک هند و سند و دکن و بنگاله و پنجاب و کشمیر بدل اعتراف و اقرار
 به کمال علم و عمل و زهد و سجا و تواضع و توریع و تقوی عفاف نموده و بقیه تعلیم
 و رزقه عقیدت انداختند سلاطین این دیار در تعظیم و تکریم آن علامه
 دقیقه و اترک نکرده و همواره طریقه عقیدت و ارادت مرعی داشتند بخصوص
 بادشاه دین پناه ثریا جاهد ناصح الدین ابوالمنظر محمد امجد علی شاه
 جنت مکان انار الله به پادشاه نهایت حقیقت و کمال ارادت بخد مت آن علامه
 حاصل نمود و مهر بنام نامی اسم گرامی مشتمل بر خطاب مستطاب حاجی علوم
 نامی سادات و مومنین حافظ احکام آله مجتهد العصر سید العلماء کنده
 و منقر کثانیده بخد مت آن علامه فرستاد و بخشیان و فاتر حکم حاصل شد
 که همواره این لقب برای آن علامه نوشته باشند و بایامی آن علامه رسیده
 برای طلبه علوم قرار و او چنانچه کیفیتش از کتاب ذکره العلماء چنان ظاهر می
 که اکرم الناس مفتی سید محمد عباس مدظلہ العالی بایامی سید العلماء رساله
 و ترغیب بنامی مدرسه نوشته و جناب اعلم العلماء فضل المجتهدین فخر المدرین

ممتاز العلماء السید محمد تقی علی مدد مقامه آن را بنظر شایسته گزرا نید و سعی وسیع
 بحسن تقریر معروف و مشتمل بر بیان حکم عالی بتقریر مدرسه تعیین بدین
 عرصه و دریافت و بتجویز آن علامه علمای کبار و فضلاء فی یوقار مشاهیر
 مناسب مقرر شدند و وظیفه برای طلاب بهم مقرر گردید و بادشاه پناه
 مسکن در جاده ابو المنصور ناصر الدین حضرت سلطان عالم محمد ابد علی شاه
 اعاد امتداد ملک بهمواره و طریق خلوص و عقیدت و شیوه اخلاص و اراست
 ملحوظ داشته لغایت تعظیم و تکریم آن علامه می فرمود و مدرسه مذکور بهما
 مقرر داشت و عالی جناب سمو الالاقاب مجمع علوم دین مرجع سادات و مومنین
 حافظ احکام المجتهد العصر سلطان العلماء سید محمد رضوان باب سید العلماء
 بر نفس نفیس خود مقدم داشته جمیع امور ابرار می بسطاضیای آن علامه نفوذ
 و اجازه که بر این دوزخ و دشواری فضاائل و کمالات آداب اکمل الکمل افقهما
 فضل المجتهدین فی المدرسین ممتاز العلماء السید محمد تقی تحریر نموده در آن
 سید العلماء را باین الفاظ ذکر فرمود و السید علی الملعی و الکبر اللودعی
 ذی النظر الصائب و الذهن الثاقب عالی الکعب فی الفنون العقلیه طویل الباع
 فی العلوم النقلیه الرائع فی ریاض الاجتهاد و الافاده الکامع مرجع
 احادیث الجدد الساده سید العلماء العاصمین سدا نفقهها الکام
 عین الانسان و انسان العین اخی و صنوی و کفجه قلبی السید حسین
 لا زال قریر العین محفوظا عن اصابه العین و علمای عتبات عالیات
 عرش جاست از معاصرین آن علامه ذعان کیا فضل و اجتهاد نموده

بموارد ثم مودت ومواخات ورفرعة دل محي كاشتنند وایما ابواب تبلیغ متکا^{تیب}
 ومراسلات مفتوح محي اشتند چنانچه برای الضیاح ابن مرام درین مقام نقل
 یک خط جناب معالی القاب جامع معقول منقول واقف اسر فروع وصول
 شیخ الاسلام مجتهدانام الشیخ محمد حسن النجفی صاحب جواهر الکلام نوشته محي
 صلو ما کتب فی الجته حجة الاسلام والمسلمین الشیخ محمد حسن الی
 سند الفقهاء سید العلماء مولانا السید حسین علیهما الرحمة
 این انوار الانوار وازهار الانوار و تعزید الاطیان وهدی البطار و تنویر^{الاشیاء}
 ونفحات النقات من تحیات وقت الاقلام فی طرس الدعاء صبا بنها و تو^{جم}
 لسان الثناء صعا بنها الی من تحیتی الفصاحة من کائنات براءة و تستنیر نجوم
 البذیع فی معاء بلاغة و ترقل الیه غوامض العلوم اذ قال الفقیق و تنثال
 علیه الاستار انشال العقیق کیف کا وهو الشاخص فی رابع الاجتهاد معروقا^{تلا}
 والصادر الواحد عذب معید معتلا ونا هلا الحارس فخر الاسلام وشرائعه
 والغار من فقه القرآن فی حدائق جوامع و الحبيب الذی تقر به کل عین
 والروح التي بین الجنین ذی القدر العلی سید العلماء السید حسین فجل العلامه
 السید لدار علی اعلی الله مقامه کذالت طلائع التوفیق عاکفة علیه
 و حاسن ایام منصلة لایة بالنبی و آله الطاهرين اما بعد فینا استنشق
 نسیم الحبوب الجالی عن القلوب صد الکروب باحتفال احتمال رساله
 من منبع الجلاله تتضمن شرح صاحب العباد حاله و کسانا اجماله من خایا اسرار
 تلك الناحیه السامیه اذ فی ین الاوقات هبط علینا رسول الاشواق^{شیخ}

بأوراق فابصرنا من بينهما رسوماً ومكالماتاً طريفةً وبديعةً لطيفةً
 فازرى بالنسيم لطافةً وبالحقيق بلاقةً وحين فاضنا ختاماً ونشرنا كلاماً
 عن نشره وإكفافه وتخلى النادى بنثرة حليلة الأعناق بالاطواق وتكفل باهم
 صاعته فمثل من صيغته ذلك المزاج الذى هو كعبة الحاج وصانع المحتاج فالحمد لله
 سبحانه على نظام امره وعلا كلمته وإقامة حد دانه وأحكامه ونصرته
 داعية السلام وأعلامه غير أننا تشوشنا واستوحشنا من جد مراقبنا بصحبة
 مرسومك من مشيد السلام فى سائر الممالك المتفرقة بجزيرة علمه وسعة حلمه
 وهزارته فى المعقول والمنقول واستنباط الفروع من أصول شقيقك والمجد
 وحديثك فى السعد الأجل جليل الانحسار سلطان العلم السيد محمد داعية علاه فانا الى الاحاطة
 بآثاره والاطلاع على تفاصيل أخباره اشوق من جاسى الحمى الى عنقودها
 وارغب من الهيم فى يوم خمسى الى ردها وعهدى به الله ملان الوفاء فحسى
 يكون المناع غير الجفاء ثم قد صار معلوماً الى اشرت من حول عشر مجلدات
 من كتابنا جواهر الكلام اليك ومصادفتها محل السر لديك وهذا امر يطا
 بارئى النسيم المتفضل بالتعم على عبدة العاثر القاصر عن شكرها سيما جهة
 سبحانه لعبد ذلك الكتاب المخصوص باستعداد العلماء والمجتهدين وعكوفهم
 ودكون المقلدين اليه فهو كالشمس المشرقة او كالسحاب المغدقة ولكن النفس التى
 وصلتكم غيرة مائة من الغلط ولا معتقة الصحة وقد اجابنا الى ارسالها ضيق الزمان
 عن الملبغ غير ما حسب ما حزننا لكم سابقاً من ان المرحوم المبرور والقاطن فى فوايد الحسن
 السيد مشرف على خان هما استند ذلك منا عاجلاً ما وسعنا استخلاص غير ذلك

من المشتغلين بحول الله تعالى وقوته نرسلكم باق الكتاب تمامه وكثيرا ما يحول
 في ذهنه انه اذا امكنني الله تعالى من مقدامات يسر به شراء او استكتابا بنسفة تامة
 مصححة معتقدة مرسومة علي ما تجد لنا من انظار الصادقة والحواشي الواثقة
 افضل ذلك انشاء الله تعالى وارسلها اليك ليكون في طرفكم اصلا معتقدا والله
 والى التوفيق والتأييد اما ما ذكرت من ابرار المادة الصادقة من جناب الكاشف
 عن قانون الحكمة نقابها والشارح بعد تشریح عوارض الايدان علاجها واسبابها
 والرافل في الجنان مع الحور العين والخصن بداء العلويين والمومنين ^{الله} ربح
 الخمين والجنة من كيد الشياطين ذي الفجر الجلي ميرا محمد علي وفقه الله لو
 لا ارتفاع درجات عليين وذلك ببركات تصديك عانة ذوى الحاجات
 من اهل العتبات بارشاد جنابك له ذلك فاما جنابك فقد عمل بمقتضى
 كفالته الدين الدنيا ليهيئهم واعانة محاورهم ومساعدة مساكينهم وطعام
 غيبى ثم وفقد غرايهم وملاحظة حلة العلم منهم ونحو ذلك مما لا يزيد الشاء
 عليه فقه ولا منعة واجرك فيه موكل الى ابيه واما جناب الميرزا المحترق
 فاذا اثنى عليه القلم وهو من ضرب الله بامثال الامثال فقال عز من قائل
 مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل
 في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء والله واسع عليم
 الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لا يتبعون ما انفقوا مئنا ولا اذى
 اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون ومن اراد ان يدعى رسول الله
 فيستولى مكافاته ونحوه شفاعته ومن حى بوفرة امامه يوم القيمة

ومن يجوز عقبه الصراط على جناح صدق وتكون له عن جهنم حجاباً ^{باباً} وللنفوس ^{باباً}
 ومن يقصد الزهراء عليها السلام تحية بالكرامة الرافعة مقامه وعلى ^{الخصو}
 اعانة سكان الغرث فان نفقة الداهم فيه بمائة يوافي حيث انهم يواد غير
 ذخي ربح ولا ظم ولا ضرع شعارهم الفقر وسماهم لشكر والصبر
 ولشدّة الفاقة في جميع يحشون الى القرص شيش الحاض الى نبتة الربيع
 اصاحد دبلد هم فقار لصيقة كازراع حديقة واما انهم فقد
 بحيث لا فضل فيه يدخر فطروا انفسهم عن الشهوات الدنيا الحطية
 وزخارفها الذميمة رغبة في جوار سيد الاوصيا عليه افضل التنا
 وشوقا لجناته يوم الجزاء وايتار الاخرة على الاولى فهم بين مشغول علة
 ومتنسك بدم عام وصلوته وصومته ومتسكح في مقاساة قوة يومه
 وفيهم الفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون خربا في الارض
 يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الخافا
 وما تنفقوا من خير فان الله به عليم وفي عانتهم التي لا يلقيها الا الذين
 صبروا ولا يلقيها الا ذو حظ عظيم ^{الحق} وكان من الواجب المعطي
 على اسعافهم بما يفيد ولو تجمل وعناء السفر البعيد لكن اصدت عنه التقية
 في تحرير الكتاب المبارك تاسيساً وتذكيراً وترويحاً للشرعية وتربية ابناءها
 القائلين لتجمل عباثنا سال الله العفو والعافية لنا ولكم اولين معلوما
 ان هذه المادة حيث طال من سفرها بعد الشقة بين مضدّها واستقرها
 امرها قبل الوصول بليام وانتشر خبرها بين الخاص والعام حتى عفت ^{فشي}

فی اکثر و اختلفت النفوس فی الحکم و جزر کل حدان نصیبه منها و فر السهم
 فلما وصل رسو مکرم المشتمل علی التفصیل و التحدید بالنذر القلیل الذی یسبط
 علی اهل النجف الاشرف لکل بیت بیه لقصر عن استغراق الربیع و شرف
 فلم یر من یعطیه سحاً و امنه و لم یر من اوله و لذو او وسعة کیف و مشیخوۃ
 بالعلماء و بالنجباء و ذوی البیوت العالیۃ و المراتب السامیه فرحمنا
 ادخال السرور بصلۃ الجمر الغفیر من الدور التي اهلها کالاموات فی القبور
 تقر بالی الله تعالی بصلتی و احوالهم بالمادة المزبورة جسماً فصلت و رعتهم
 اجابة لالتماسکم فی قضاء حق المیزان الموعی الیه فی وضع حقوقه فی محلاتها
 و ایصالها الی اهلها و حرصاً علی رسمکما فی صحائف النیابة و الدعاء لکما
 راقد سیدکما و صیاء و ابنائہ الائمة کامناب علیهم السلام زاد الله فوق فقکما
 للسداد و سلوککما منہج الخیر و الوشاد و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
 الراجی عفود به محمد حسن نجل المرحوم الشیخ باقر علیہ الرحمۃ
 و شرائف حال انقش و مدارج کمال انقش زیاده از ان بہت کہ شخصی احصا توان کرد
 بہوارہ بہمت حق طوبیت اور حفظ ناموس شرع متین و ترویج دین مبین و نشر
 طریقہ ائمہ معصومین و شیوع احکام اہل بیت طاہرین بصر و فمی داشت
 و باوجود نہایت نقاہت و نحافت ہمیشہ در تدریس علوم و تصنیف کتب و افتا
 مسائل و مواعظ و عیادت مریمان مومنین قضائی حوائج محتاجین مساکین
 خصوصاً یتام و اراذل مشغول می بود و در صفت علم و مروت و تواضع و زہد
 و تقوی و روح پریمہ اہل زمان تفوق داشت و مکارم اخلاق و محاسن شفاق

آن علامه نسبت به هر یک از اقاصی ادا فی السویه می بود و از معتدین کین حاضر شد
 بابرکت می بودند سموع شده و از کتاب تذکره العلماء نیز چندین خطا بر می شود
 که آن علامه اوقات شب روز خود را با بن طور تقسیم فرموده بود که پاره شب
 باقی مانده برای نماز جماعت بمسجد شریف شریف می برد و تا طلوع صبح
 باز کار و نماز مستحب مشغول می بود و بعد از نماز و فراغ ادعیه تعقیبات
 مراجعت فرموده باندرون خانه هدایت کاشانه شریف شریف می برد
 و در اینجا مصروف تالیفات و تصنیفات و ملاحظه کاتخذات ضروری می شد قدری
 روز بالا شده و وقت افزای بیرون خانه می شد و مردم بسیار از اخاضل طلبه
 و اهل استفتا و ارباب حوائج هجوم می آوردند بهر یکی از ایشان حسب وسعت وقت
 توجه التفات میفرمود و لا بتدریس طلبه که اکثر ایشان فاضلان و علمای
 عالی مقام می بودند مشغول می شد بعد از آن معروضات اهل حوائج ملاحظه می
 و بعد از زوال آفتاب برای نماز جماعت بمسجد میرفت و بعد از تعقیبات نماز عصر
 از مسجد مراجعت فرموده بخدست برادر بزرگ خود شمس السلطان عبدالعزیز محمد
 حاضری شد و ساعتی در اینجا توقف فرموده بدولت خانه عالی مراجعت فرمود
 باز مشغول شد رئیس طلبه می شد و نماز مغرب بدولت خانه جماعت ادا فرمود
 تا یک یا پیش از وقت افزای مجلس مستفیدین مستتر شدین می شد و بعد در پیش
 افتامی سائل می شد بلکه در بعضی از شبها تا نصف شب مشغول استخار مسائل می
 و همیشه اکثر ام بود که بر روز جمعه و دو شنبه و پنجشنبه و در ماه مبارک رمضان نیز
 بعد از نماز عصر عظه شریفه که مشتمل بر افادات انیفه و افاضات شریقه و تفسیر قرآن

تصحیح عقاید ایمانی بنده و قائل و توضیح حقائق می بود و بسمع حاضرین میرسانید
و مومنین نزدیک و دور مشوق استماع نصائح و مواظب پرتا شیرجوق و جمع می شدند
و مضامین بی نهایت الگین را از گوش دل می شنیدند و از لالی مستلانی افادت که از صد
طبع آن بحر علوم بر می آمد و من سمعهای خود را پر کرده ذخیره آخرت می انداختند
صاحب تذکره العلما می گوید که حقیر اکثر اوقات حاضر خدمت بابرکت می ماند
گاهی آنجناب بمصرف استراحت و بی شغلی نیافته انتهی با این همه کثرت شغل
و قلت فرصت بعضی اوقات بنوشتن قرآن شریف مصروف می شد چنانچه یک
قرآن شریف که از دست مبارک خود نوشته نزد عالی جناب قدسی القاب
عالم عامل فاضل کامل مجتهد علی الاطلاق المشهور بین الافاق کریم ابن کریم مولانا
سید محمد ابراهیم مد ظله العالی که سبط آن علامه اند موجود دست روز می رانند
تحریر این بطور زیارت آن قرآن شریف نمودم خطش خوب و مرغوب و حاشی بسیار
خط مستعین و شفیق نوشته است چند آیات در آن خواندم در آخرش
عبارتی یافتیم نقلش بر دوشتم و هو هذا قد وقع الفراغ من کتابه القرآن المجید
والفرقان الحمید بتائید الله سبحانه وحسن توفیقه علی ید اقل الخلیفه
بل لاشئ فی الحقیقه اقل العباد عملاً و اکثرهم زللاً ابن العلامة
المرحوم الساکن فی جوار رحمة ربه الکریم السید الدار علی رفع الله
درجاته فی جنات النعیم السید حسین صلی الله علیه و آله و سلم شفاعة
سید البشر رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم کان ذلک یوم الاحد
المخمس ان یقین من شهر جمادی الاخره سنة ست و اربعین بعد الف و مائتین

من الهجرة النبوة على الصادق بها الف الف تسليم وتحيية صاحب ذكره لعلماء
 گوی که آن علامه موید بتائیدات ربانی و مبط فیوضات یزدانی اند و رنه طاقت
 بشری کجا و فامی کند که کسی متحمل این همه مشتقتهای محلی تواند بود گویا حق تعالی
 خصائل ملکی یا نجساب عطا فرموده است که غیر از اشغال و اعمال متجرب کجاست
 که متوجه لذات مباحیه شده باشند و از اکل و شرب نوم بقدر اقل کفایت می کنند
 انتهای الحمد لله که حقیر از زیات سید العلماء مشرف شده ام و الدیاجدم اعلی الله
 مقامه فی فرادیس الجنان که از زمره مقلدین و مخلصین آن علامه بود کمال
 عقیدت و نهایت ارادت بان علامه داشت و سید العلماء بسیار فقید و غنی
 بحال شان میزدول می فرمود حقیر در این میان صغیر السن بودم و بر ما مبارک رمضان
 و عیدین همراه والد مرحوم و مغفور برای نماز جماعت می فرستم و از زیات
 سید العلماء مشرف می شدم این قدر یاد دارم که میانه قامت و نهایت نحیف
 و نقیه بود و نورانی از چهره مبارک ساطع لامع بود و وقتی که از نماز فارغ می شد من
 برای مصافحه و دست بوسیدن از هر طرف هجوم می آوردند صاحب ذکره لعلماء می گوید
 که همیشه آنجناب در اشغال و بنبی و نشر معارف یقینی مشغول می باشند با وجودی که
 نهایت نقابت و ضعف و خافت بجز شریفش راه یافته اوقات شب و روز را
 و در تدریس علوم و تصنیف کتب افتامی مسائل و ترویج مسیحی بجهت نماز جمعه
 و جماعت و عظم مصروف داشته اند و انتهای و خوارق عادت و کرامات که آن
 علامه بظهور پیوسته بیان تفصیل آن را و فترمی مطلوب آنادرین جا برتر
 حکایتی که اسوه و تکلیف قدوة المجتهدین اکرم الناس مفتی سید محمد عباس ^{ظله}

در اوراق الذهب آورده اکتفا کرده می شود حکایت در بعض سنین اتفاق
 حبس بایان گردید و مردم تضرع و زاری بدرگاه باری می نمودند پس علماء
 بصحرافت و بجماعت نماز استسفا بجا آورد پس هنوز در دانی مبارک
 حرکت نداده بود که آب بسیار بارید چنانکه راهها و چشمه ها از آب بباران
 محو گردید و انتهی خلاصه آنکه ماه و سال برین اعمال و شغال گذران بود
 که امراض شدید و عوارض عذیده لاحق حال آن علامه گردید آخر کار تاب
 صدمات روحانی و تناید امراض جسمانی آورد و بشب شنبه هفتم ماه صفر
 سنه یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری گوشه نشین شد و اینها نفس
 المؤمنة ان جعلى الى ربك راضية مرضية فادخلني في عبادي
 وادخلني جنتي نهاده و متوجه عالم قدس گردید صفوف قدسیان که برای
 استخبار فراج کرامت امتزاج آمده بودند بر کاب عالی بمعنائی گردیدند و صیوان
 علیین جوق جوق باستقبال آن قبله بن و یقین دیدند رضوان خیر مقدم
 گفته ابواب خلد برین بر رویش کشود و حور بجا و گیسوی مشکین
 رفت و رو ب نمود و خانه اجتهاد و مآلده غم الم گردید و شور ناله آه
 از زمین باسمان رسید و صبح از مشاهده این حال گریبان درید و شام
 از ملاحظه این بلال لباس سیاه پوشید و باستماع خبر این سانحه جانکاه حادث
 روح فرسای مردم بادل بقیق و چشم اشکبار از هر محله و هر کجی برای مشایعت
 جنازه دویدند و بعد از طلوع آفتاب سادات اطیاب و مشایخ انجباب
 و عباد کبار روز تبار عالی تبار جنازه را برد و شش خود را نهاده برای غسل

در روز شنبه
 عین
 شصت و یک
 و ده و سی و دو

در صفت و خلق
 در وقت وفات
 ندای باین
 ندای سینه

بر رویا بردند جمیع شهزادگان و امیران و تمامی شرفا و نجبا و خواص و عوام
 مشایعت جنازه کردند از بختدین و موثقین مسموع شده که کثرت مشایعین
 جنازه بیرون از تعداد و شمار بود و اتفاق جمهریست برین که درین شهر
 بر جنازه کسی احدی این قبیل اجتماع مردم دارند و حام خلافت نشده بود
 متخیر بودند که کدام جانباز جنازه باین جمعیت و کثرت ادا نمایند آخر
 در حسینیه جناب عالی متعالی و زیر الممالک نواب اصف الدوله بهادر عدل
 مقام که کلان تر و ماکن این شهر و مشهور تر عمارات هندوستان
 آوردند و مولانا سلطان العلماء السید محمد رضوان بابا دل حزیق و فاطمین
 با جماعت مومنین نماز گزار دهند و در حسینیه آیه امتد غفران باب
 در حجره که جانب مغرب است پایکین فرار فایض الانوار الدعاش
 مدفون کردند الی الان لوحی از سنگی سفید طلاکار و ضربی از چوب
 صندل بر قبر منور نصب است *

قطعه تاریخ وفات سید العلماء علی بن مکان از مصنفات اسوه المتکلمین
 قرة المجتهدین اکرم الناس مفتی سید محمد عباس مدظلہ العالی
 بعد الدینا انھا شرک الودی ان اضحکت فی یومها ابکت غدا
 اولها فاد غادرت ساداتها و ولائها حتی لا صام المقتدی
 هو سید العلماء بمختار الزمان و عن تفرد فی البریة سودا
 و تواضعا و تخشعا و تضرعا و تورعا و تقدسا و ترهنا
 اعفی سمی ابن البتول الطهرین اربن بلطف الکر بلا مستشهدا

فهرست تصنیفات تالیفات سید العلم علی بن محمد نقاشی و تراویح
 اول ساله تجزی فی الاجتهاد که در سن مئوده سالگی تصنیف فرموده چنانکه از کلام صاحب
 تذکره علمای طاهری شود و آن مذکور شد و دوم ساله در تحقیق جواز تقلید است عدم آن بیوم
 رساله مسئله شک در رعیت اولی و این هر دو رساله را نیز در حدیث سخن تصنیف
 چنانکه از کلام آن علامه طاهری شود و آن نیز مذکور شد چهارم مناهج التدریس
 و معارج التحقيق و آن کتاب عظیم النظم و الاجواب مشتمل بر استدلالات اینقه و تحقیقات
 دقیقه است و آن علامه اجازه که برای فرزند ارجمند خویش افضل الکلیین مدرسین
 ممتاز العلماء السید محمد تقی حجت مآب تحریر نموده می فرماید که کتاب مناهج التدریس
 و معارج التحقيق بر وجه اینق و طرز شیق تصنیف نمودم آن را از لایق و نفیس مسائل معلوم
 و نقص و ابرام احوال مختلفه را بهی در آن آوردم که پسند طبایع اهل حق گردد و غالب شمه
 از تدقیقات آن در فائز تصنیفات علمای سابق یافته نمی شود و بسبب کثرت امراض
 و عرض بعضی اعراض آن کتاب با تمام نرسید انتهی بخش کلامه علی الله مقصود ثانی
 از آن که در احکام صلاه است از بیان اوقات نماز و مینه احکام سلام که اجماع ضمیمه
 طبع گردیده است و نیز رایت که خود آن علامه در اجازه مذکوره می فرماید و نیز
 بر منط فائق تالیف که در مشطری و فی از احکام طهارت را ملا نمودم انتهی فی باطلات
 از آن کتاب طبع گردیده است ششم روضه الاحکام است که آن علامه خود در اجازه
 ذکرش فرموده که هرگاه جماعت مقلدین الحاح برین دهند بتالیف روضه الاحکام
 که عبارت فارسی است و دیگر مسائل متفرقه اشتغال نمودم و بسبب کثرت شواغل
 فوت تمام آن نیامد انتهی آن کتاب مشتمل است بر چهار مقصد چنانکه در بیان آن کتاب
 مسطور است که این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار مقصد زیرا که آنچه در کتاب
 مذکور می شود یا موجب از دیار بصیر طالب مسائل فقهیه است یا اصل مسائل فقهیه

و اول مقدمه و ثانی اگر مشروط نیست آن عبادت است الا اگر در آن ایجاب قبول هر دو معتبر است
 آن محذور است والا اگر ایجاب یقاع فقط در کاست آن ایجاب است و اگر ایجاب قبول هر دو معتبر
 آن احکام است همین است که آن به علم فقه و مقصد چهار گانه این رساله انتهی مقدمه باب اول در
 سوم از مقصد اول که در احکام طهارت و صلوٰه و صوم طبع گردیده است و باب اول از مقصد چهارم که
 در بحث میراث است نیز طبع گردیده است و پنجم رساله مبسوط در احکام میراث عبارت عربی است
 کتاب استطاب یقه سلطانی در مسائل ایمانیه حسب ایامی پادشاه بن پناه پیرا جاهد صاحب
 ابوالمنطق محمد امجد علی شاه جنت مکان انار آمد بر یاقه تصنیف نموده بود و آن کتاب مشتمل است
 بر مقصد چنانکه در رساله آن کتاب مبسوط است که این کتاب مشتمل است بر مقصد اول
 و بیان اصول عقاید حقه آن مشتمل بر یک مقدمه پنج باب یک خاتمه مقدمه در بیان وجوب
 معرفت است باب اول در بیان اصل اول از اصول دینی که توحید بحمد صفات ثبوتیه
 و نفوت سلبیه و تعالی و تقدس است باب دوم در بیان اصل ثانی ایمانیه یعنی عدل حضرت بار
 و آنچه متعلق است بآن مسئله جبر اختیار باب سوم در بیان حضرت سید سلیمان عالم الغیبین
 و سایر انبیاء و مرسلین آنچه بدان تعلقی دارد با چهارم در بیان امامت حضرت ائمه اثنی عشر علیهم
 الصلوٰه و السلام الی یوم الحشر آنچه متعلق است بآن از بیان ولادت و فاج حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام ذکر پاره از معجزات آن حضرت ذکر احوال غیبت امام ثانی عشر بطریقی حال زمان
 باب پنجم در بیان محلی از حال معاد خاتمه در بیان احکام اسلام ایمان مقصد ثانی در احکام عمر
 فرعی از قبیل عبادات طاعات و ان مشتمل است بر مقدمه و شش باب خاتمه مقدمه و اشارت
 باختلاف طرقیه اصول و اخبار باب اول در بیان احکام طهارت باب دوم در بیان احکام
 نماز یومیه و غیر یومیه و آنچه تعلقی بآن دارد باب سوم در بیان احکام زکوة و خمس باب چهارم
 در بیان احکام روزه و حجاب باب پنجم در بیان احکام حج و عمره باب ششم در ذکر زیارات
 حضرت معصومین علیهم السلام و التیمات و التحیات خاتمه در ذکر بعضی از عواید اعمال ضروریه

مقدمه باین دو هم سوم از مقصد اول که در بیان مسائل تعریف عدل نبوت سابق برین طبع گردیده
 و با چهارم که در بحث امامت حالا با اهتمام حقیر علیه طبع پوشیده نهم رساله سیاه پنجم
 فارسی اصول بن تا آخر بحث نبوت نهم رساله در بیان مسئله اصالة الطهارت یا زود
 رساله منع از بیع یا بیعت بخمس و بیس و وار و نهم رساله طر المعاندین در جواز لعن بر اهل نفاق
 و آن نیز طبع گردیده است سیزدهم حاشیه بر ریاض المسائل مشهور بشرح کبیر کتاب البصائر
 و کتاب اللمعة کتاب الصدق چهاردهم تعلیقها بر شرح بدایت الحکمة ملا صدرا لده
 شیرازی یا نهم رساله فی تحقیق النسبة بین الحقیقة و المجاز شانزدهم تفسیر سوره
 که بسیار مرسوم است نهم تفسیر سوره بقره شروع تا چند آیات هجدهم تفسیر
 باری فی علی الانسان نوزدهم تفسیر سوره توحید بیستم تفسیر کریمه کنتم خیرة اخر
 للناس متضمن فی قص کلام خزانة الیست بکمال المفسر بیست و دوم فواید فی تنقیح العقاید
 ملقب بافادت حسنة این آخر تصنیفات ان علی است که در رد اقول شیخ احمد احسانی
 و لم یذکر سید کاظم شری کر بلاهی تصنیف فرموده صاحب تذکره العلما بعد از تصنیفات
 سید العلم علی بن سید کاظم نوشته از آنجا که آنجناب در مشرب و در انصاف تحریر بسیار کمال و
 متفرقه از احکام عبادات معاملات و غیر آن بسیار شده می شود و بسیار که در توضیح و تبیین
 بعضی مسائل اصولیه و فروعیه بطور تفصیل کما ینبغی بکار برده اند اگر همه اش جمع کرده
 چند مجلدات بسط کرده و یا در فهرست تصانیف جمع از علما متقدمین متاخرین که در جمیع احوال
 ایشان گذشت نظر می کنی گاه است جوا چند مسئله خاص نوشته اند هر یک از این رساله علمی و شمرده
 پس بر این پنج اگر تصانیف آنجناب حساب کنیم از حد شمار برین می رسد لیکن این جانب ترجیح
 آن نشده اند همچنین مواعظ بلوغه آنجناب که در اکثر ایام سال خصوصاً در ماه مبارک رمضان از تحقیق اصول
 فروع و تفسیر کلام به تقریر و تکرار آورده اند و همچنین فواید بسیار متعل بر فروع و اثبات حق و تبیین
 در این مکتوب توضیح احکام بنیه و فضایل ابطال افعال فقه باطله که عزم تربیت و ترویج این علم ظاهر

و آن علامه را جازه مذکوره فرمایید که با وجود کمال در عین غفول و شایسته تصنیف و تالیف فیض و کرم
 اتفاق آن افتاد و آنچه از این قسم به سال و تعلیق و جویشی تحقیقا مسائل بقتال تالیف
 قیاس و سببش آنکه جوابی نماند که گردش آن خلل مردمی با مانع حصول من باطل گشت بد
 علامه آنکه بعد از جنابان با جرم حله دار الکرامه فاضل مبین این اهل این در این
 بر جمع نموند استند عاقلین و منجده ندیش شتغال بتدریس و مسابحه ایشان از تصنیف و
 تالیف عذر ندم با این همه مبتدا علی مقام حسام و تکریم هموم الامم و جانودم انتمی کلام
 اعلی اند مقامه اینست پاره از حال السید العلی علیهم السلام فی ذلک و یارب جهان
 که به ایامی بعضی خادیم عظام بمعرض کس در آوردم و تیمنا بر ترجمه عبارت آن علامه ختم نمودم
 فحی استم که احوال تلامذه اش تحریر نمایند ما کثرت شغال و قلت فرصت و عجلت طبع یون بانیع
 این را هم بد اگر ممکن باشد انشاء الله تعالی بوقت دیگر خواهم نوشت الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة علی محمد و آله

قطعات تاریخ طبع این کتاب

ریخته کمال که در جناب علی نقی جلیل الدین رفیع المکان رئیس علم میر محمد نواب میر خیرات علی خان دام حشمت
 ز مولای ما حسب ایامی شاهی
 نمود اهتمام آنکه سید حسین
 بفرمایش او چنین سال طبعش
 صد یقه بر صبیح چون بافت نیست
 نه سیمایش پیدار شاد و رشت
 نوشتم بشد چاپ بحث است
 ایضا

سید و علامه و یاد سحت علیهم السلام
 حبذا فیض عموش همست فیضان تا ابد
 آنقا همست نموده از برای الطباع
 نجم تاریخش سبالی همدری حق زون نمود
 جمع فرموده بی جنت مکان این منتخب
 رتبه عالی نصیبش باد از الطاف ب
 آنکه باشد نام او سید حسین منتخب
 از حد یقه طبع شد جلد با امت یا ابد
 سنه ۱۳۰۰ هجری

اعلان

چونکه حق تالیف این کتاب عالی جناب قدسی القاب مجتهد محضر نایب حضرت صاحب الامر
 کرم الله وجهه و مولانا سید محمد ابراهیم مد ظله العالی بنوختند اندک اندک اعلان کرده و شش ماه
 واده می شود که کسی این کتاب را کل یا جز یا به تبیل و تغییر سلوب یا این کتاب را بابوا یا بقش
 کرده یا این کتاب را ترجمه کرده یا تذکره مصنف علیه الرحمه را ازین کتاب جدا کرده کتاب دیگر شامل کرده
 یا نهما تذکره مصنف علیه الرحمه را تادیت سسی سال طبع نماید رنه موافق قانون دولت انگلشیه
 عوض نفع نقصان خواهد کرد و این کتاب از جمله کتب اصول مذہب امامیه شنی عشر است و
 مختص بحکمت فوائده منافع اهل تشیع طبع گردیده است اهل سنت جماعت نور لطف و عنایت
 این کتاب را خرید نکنند و ملاحظه نمایند از من طلب نفرمایند از شیعیان هر که شایق
 طالب این کتاب باشد باید که قیمتش مع محصول آن که خرج رشتی می پذیرد و بوسیله
 تعبیل حضرت ریاند ریو پیل که احسن طرح و خیریه شیاری است طلب نماید و صورت یعنی
 بعد حصول قیمت یا وصول خط طلب کتاب انشاء الله تعالی فوراً این کتاب را بوی و تاخیر بسبیل او اگر وانه
 که خواهد شد جمله خطوط بطور پید فرستاده و خط بزرگ فته خواهد شد چونکه از طبع این کتاب جنس انتفاع
 و نیوینست نیست از قیمت این کتاب بسیار کم از زبان بفرم کردم که هر کس از تو خیریه پس تو
 و کتابی بگیر مسمی خزانه المسائل که از مصنفات عالی جناب قدسی القاب ضابطه قواعد معلول و منقول
 حافظ توان پذیرد و مع وصول حجج ارباب تحقیق بلا تأخیر صحیح تحقیق بدو تسلیم گردد و مستفیدین مجتهد
 نایب حضرت صاحب الامر افضل العیال مولانا سید مصطفی مرتضی بهر غیر مد ظله العالی است بهر چهار شش است
 حصه در بیان اول عقاید حق و آن شش است بر یک مقدمه و پنج باب حصه دوم در بیان
 مسائل اصول فیه حصه سوم در بیان مسائل فقه از طهارت تا قصاص و بیعت حصه چهارم
 در مسائل متفرقه انشاء الله تعالی اول از آن مختصر طبع گردیده و ملاحظه نموده و بخرید و بخرید فقط

العه
 اذال الخافقین سید حسین صابانه الله عن کل شیء

اعلان

وضیح ہو کہ قانون ۵۲۵ شریع کے بموجب

اس کتاب کی رجسٹری کراٹی گئی لہذا جملہ

اہل مطابع اور تاجران کتب کو اطلاع یجانی ہو

کہ کوئی صاحب مدت تیس برس تک

اس کتاب کو نہ چھاپیں اور نہ چھپوائیں

ورنہ نفع کے عوض نقصان اٹھائیں گے

العبد
حسین عفی عنہ